

فهرس اشعة اللغات ترجمه مشکوة شریف جلد دوم

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۰۳	کتاب سمار اللہ تعالیٰ	۲	کتاب الزکوٰۃ
۲۰۴	باب ثواب الشیخ والتکبیر	۱۵	باب ما یجب فیہ الزکوٰۃ
۲۰۹	باب التوبۃ	۲۳	باب صدقۃ الفطر
۲۱۶	باب متمم	۲۶	باب من لا تحل لہ الصدقۃ
۲۴۳	باب ذکر الصباح والمساء	۳۱	باب من لا تحل لہ المسکۃ ومن تحل لہ
۲۸۶	باب دعا و اوقات	۳۹	باب الاتفاق و کراہتہ الامساک
۳۰۲	باب الاستعاذۃ	۵۱	باب فضل الصدقۃ
۳۰۹	باب جامع الدعاء	۶۶	باب افضل الصدقۃ
۳۱۹	کتاب المناسک	۷۲	باب لمحق
۳۲۹	باب الاحرام	۷۵	باب من لا یجوز فی الصدقۃ
۳۳۴	باب قصۃ حجۃ الوداع	۷۶	کتاب الصوم
۳۵۰	باب دخول مکۃ	۸۱	باب رویۃ الہلال
۳۵۹	باب الوقوف بعرفۃ	۸۵	باب ورشہور
۳۶۴	باب الدفع	۹۰	باب تنزیہ الصوم
۳۶۹	باب رمی الجمار	۹۸	باب صوم المسافر
۳۷۲	باب الہدی	۱۰۱	باب القضاء
۳۷۸	باب الحلق	۱۰۳	باب صیام التطوع
۳۸۱	باب متمم	۱۱۵	باب متمم
۳۸۲	باب خطبۃ یوم النحر و رمی ایام التشریق والتواج	۱۱۹	باب لیلۃ القدر
۳۹۲	باب ما یحقیقہ المحرم	۱۲۵	باب الاعتکات
۳۹۷	باب المحرم	۱۳۰	کتاب فضائل القرآن
۴۰۱	باب الاحصار و فوت الحج	۱۵۷	باب آداب التلاوۃ
۴۰۵	باب حرم مکۃ	۱۶۶	باب متمم
۴۱۲	باب حرم المدینۃ	۱۷۸	کتاب الدعوات
		۱۸۸	باب فکرا اللہ عز وجل



صنایع کیمیا و مکاتبات فضل خلدی زورما
بعنوان شیخ عین الله و ابن عین الله



در مطبع میمنشی نوکشو طبع مسعودی
در مطبع میمنشی نوکشو طبع مسعودی



بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آید زکوة موجب نما و زیادت و طیب تطهیر مال و سبب ای بر صاحب آن طهارت اواز ذل و ب است و زکوة را صدقه نیز گویند بجهت آنکه دلیل است بر صدق صاحب و در دعوی صحت ایمان بدلائل که در شریعت زکوة و سایر صدقات مانند عشر و جز آن در احکام و حدود آن حکمتها و اصطلاحات است که در می یابند آنرا اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شریعه و فایده حکم لایعده و لایحسی است و عادت حضرت نبوی صلعم در زکوة و صدقات مراعات فقر است و محاسن ایشانست چنانچه وصیت کردی ترغیب نمودی در برائیدن آن با ایشان بدینانست امانت در رغبت بی محنت و شقت و بی من اذمی ایجاب بایشی در اهل که منفعات انبی دور و بیشتر از ذکر است و نیز ازین باب است مراعات باصحاب اموال تا اموال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکنند و از اموال حیده و خلاصه انتخاب نمایند و زیاده بر قدر فرض از بدایا و ضیافات نشانند و شرط نمود حلال پول که ناظر در بر و رونق است اهل است و هم از جهت رعایت عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که در آن وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج کسان بآن افراد آن است حساب گردانید تا بدان آن آسانی میسر شود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد و صنف اول زرع و ثمار چنانچه داد و خوا و انگو و مانند آن مثل ابقول و غیره است که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم بهیمة الاقلام از شتر و گاو و گوسفند و بقره و طی و تفصیلی که در فقه مذکور است صنف سوم زر و سیم که قوام دین است عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدان است صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد در هر سال یکبار فرمود و در زر و سیم و ثمار در وقت حسا و کمال آن فرمود و نیز از رعایت عدالت است که بحسب سنی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و شققت و سه و مقدار واجب تفاوت بیان فرمود لا جرم پنج رایگی واجب که در مالیکه بی شققت و تکلف بدست آید همچو گنجی که باید از کان یا از فینه و آمدن سال در آن اعتبار نکرد بلکه در حال که باید بروی واجب شود که اخراج خس کند و آنچه در مال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی لایست نیمه آن که در رایگی باشد واجب که چنانچه در زر و سیم و ثمار که باب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی لست نه رایگی واجب کرد

نزدت و شمار
تبیئة الانعام
از زکوة
اموال تجارت

مال بی حمت ۱۰ زراعت و ثمار ۱۰ مال با شقت ۱۰ مال با مشقت و انبی شده آب کینه و ثمار چاه ۱۰
مال بی حمت ۱۰

در آنچه زیادت تکلف محتاج بود از دولابی که بآن ارجح و جویبار آب بکشند یا از چاهی بجا و خست و خرنشند و نمیه آن که چهل سال است واجب شود در آنچه محتاج است بصل و تقب و انیم از ارکاب شفت اسفار و رکوب بحار و ترقیه انتظار قیم و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی احوال بحسب مصلحت حال و کمیتی که جز علم شارع بدان نرسد نصایب تعیین فرمود چنانکه در فقره و دست مرم و در ربیت مشغال و در گوسفند چیل و در گاو و سی و در شتر تیج که در کمتر ازین نصایب چیزه واجب نبود

الفصل الاول **عن ابن عباس** ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى اليمن فقال - روايت من نازين

عباس که آنحضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و آمده است که آنحضرت بنفس کریم خود مشایعت نکند پیاده و معاذ سوار بود گفت شاید که باز در نیایی ما را تو با معاذه بخین واقع شد پس گفت آنحضرت معاذه - انک تاتی تو ما اهل کتاب - بدرستی تویی آئی تویی را که اهل کتاب با تو تخصیص اهل کتاب بذکر محبت اتمام بحال ایشان است و گرنه در آنجا مشرکان و غیر آن از اهل ذمه بسیار بودند - فادعم الی شهادة - پس نخست دعوت کن ایشان را به گواهی دادن - ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا

لذلك پس اگر فرمانبرداری کنند ایشان ترا برای آن یعنی ادا کنند و مقین کنند و مسلمان شوند - فاعلم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم و اللیله پس بر آنان ایشان را که بدستیکه خدا تعالی تحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب - فان هم اطاعوا الله لکم فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم صدقه - پس اگر ایشان فرمانبرداری کنند بر نماز پنجگانه پس بر آنان ایشان را که بدستیکه خدا تعالی تحقیق فرض گردانیده است بر ایشان صدقه یعنی زکوة تقدیم اعلام بصلوات بر اعلام بکوة بحسب اتمام و فضل دست بر سایر اعمال نه که شوط آن باشد

تو خد من غنیا هم فقر علی فقر اتمم گرفته شود صدقه از تو نگران ایشان بآن حد که تو نگر می را درین باب سنا ده پس باز گردانیده شود بر درویشان ایشان - فان هم اطاعوا الله لکم - پس اگر ایشان اطاعت کنند صدقه را و بدینند آنرا - فایاک کرام اموالهم پس در داخل خود از ائمه اسرار موال ایشان که چیده چیده بگیر می چنانکه شکم دار و فریه و جز آن بلکه هر چه که مالک باشد بشرط سلامت از عیب نقصان که در شرع جائز نیست - و اقل دعوة المظلوم - و بر هرگز کن دعا که ستم کرده شده را - فانه لیسین بیننا و بین الله حجاب - پس بدستیکه نیست میان مکاردن مظلوم و میان خدا پرده و البته بحسب حاجت می گرد و اگر چه کافرا باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است

است یففق علیه - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من صاحب بیت لا فضة لایودی من هنا فها نیست هیچ خداوند زردسیم که نمید بر اذان حق آنرا که زکوة است - الا اذا کان یوم القیمه - اگر آنکه چون باشد روز قیامت - صفحت له به تشدید گفته شود ساخته شود بر گوی - صفاح من نار - صفیحه از آتش و صفیحه آنچه نرم شود از کوفتن مانند آهن و من صفاح الباب محترقا در صفیحه شمشیر بینا و در سنگ بین را نیز گویند و صفیحه اوجه بشره پوست رگ و صفاح از زردسیم ساخته میشود و من نار از جبت آن گفت که گویا از بس گرم کردن دخی گرمی آتش میگرد چنانکه فرمود - فاحمی علیها فی نار جهنم - پس گرم کرده میشود بر آن صفاح در آتش در زنج - فیکوی بهر جنبه - پس داغ کرده میشود بآن صفاح پیا و آگس - و نمیه و پیشانی او را و زهره و پشت او را - و تخصیص این بر عضو داغ کردن بحسب آنست که جمع کردن مال و سادگ بر برای طلبی تری جابه بلبا و تنم بمطاعم شهیه ملاس بهیه بود از جبت آنکه رو گردانیدن

از سالکان و اعراض کردن از ایشان و پشت دادن ایشان و اینها شریعتاً عاصیانه است و مثل نذر بر اعضا و ریسه که در باغ و دل و
 جگر است - کلمات ابعید است - هرگاه که بر آورده شوند آن صفای باز گردانیده شوند برای آنکس یا بر آوردن چنانکه آن گم
 بار بار و کوره آمیزی در آورده میشود و بر آورده میشود - فی یوم کان مقدار هسین الف سنته - و روزی که باشد اندازه و
 پنجاه هزار سال که عبارت است از روز قیامت و این کنایت است از غایت درازی محنتی و بی برگها گاران و این روز نیز بکاران
 چنان گذرد که در کعبت نماز بگذارد انجلیط فلسفی حیران بود و بر خود سجد و باطن با میان منفعت و شرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان راه
 نبود و انچه که حتی لقیضی بین العباد - تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان - فی سبیل الله اما الی الجنة و اما الی النار پس بدیده شود
 راه و یا به بنید و راه خود را یا بسو بگشت و یا بسو و درخ و دیگر بضم یا دفع آن و سبیل نصب بلام و رفع آن هر دو روایت است قبل
 گفتند صحابه - یا رسول الله قال ال - پس حکم شتر که حق آنرا و انکرده باشند حیثیت و عذاب تا کی کوه در و چگونه بود - قال گفت
 آنحضرت صلعم - و الا صاحب بل لایوردی منها حقما - و نیست هیچ خداوند شتران که او نمیکند از آن حق آنرا - و من حقما جلها یوم و
 و حق واجب شتران اگر چه همان زکوة است و لیکن از جمله حقوق شتران که مستحب در طریقه شکر گذاری حق گوید که حکم واجب از زمین
 شتران است روز و در یکم و سکون را یعنی فرد آمدن شتران بر آب خوردن که مردم در آن فراهم می آیند و نشسته سیر باشند
 و ظاهراً حدیث در آنست که ترک این حق نیز عذاب شود و با جمله نیست هیچ صاحب شتران که ادانی کند حق آنرا - الا اذا کان
 یوم القیمة - گمان که چون باشد روز قیامت - بطح لها - بر رو انداخته شود صاحب شتر از جهت شتران تا بر و بگذرد و پایال کنند بقاع
 قرق - بجز آنرا که در کوه و تل نباشد و قرق بفتح قافین و سکون را نخستین نیز یعنی قاع است و تا کی صفت کاشف است
 و روز با کانت - و در حال بودن شتران فربه و تمام نیست تر یا گران تر و تو مند تر باشد - لایقده منها فسیل و احدا - و حالیکه
 گم نمیکند صاحب شتران از آن شتران یک بچه شتر یعنی بچه نیز باشد شتران باشند و احتمال دارد که مراد تفصیل بین شتران
 باشند چه هر شتر بچه شتر است و معنی آن باشد که گم نمی کنند صاحب شتران از آن شتران یک شتر را و موی اینست عبارتی که
 در بقر و غنم میاید - قطار با خفاها - پایال میکنند این شتران آنکس را بسببها خود و شتران حق میگویند و گوسفند و ظلف
 چنانکه بیاید و وقفه با خواها - و می گرداند آنکس را این شتران بدندانهای خود کلمات علیها و لهما و علیها خرها - هرگاه که بگذرد و بر
 طاقه نخستین شتران باز گردانیده شود بر و طاقه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرد و تمام شوند بار دیگر باز از سر گیرند یعنی مکرر و دائم
 پایال کرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلمات علیها و لهما و علیها و لهما زیرا که
 رد و رجوع و رادالی واقع میشود در آخری و در روایت مسلم بمرین نق و قع است و در حدیث ابی ذر نیز چنین است و توشی
 گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سومی است که از بعضی روایة واقع شده صاحب صحابح بی تامل آنرا نقل کرده اند و اگر تکلف کنند
 و از رد و رجوع مراد دارند رجوع فلا انکال فتامل - فی یوم کان مقدار هسین الف سنته حتی لقیضی بین العباد فی سبیل الله اما الی الجنة
 و اما الی النار قبل یا رسول الله قال و الا صاحب لقر و لا غنم لایوردی منها حقما الا اذا کان یوم القیمة بطح لها بقاع قرق

ترجمہ این عبارت معلوم شد۔ لایفقد منها شیئاً۔ در حالتیکہ کم نمی کند از آن گاوان گو سفند ان چیز را پس فیما عقصا و در حالتیکہ نیست و از آن بقدر غنم حمیدہ شاخما کہ زور آن کمتر بود عقصا بفتح عین و سکون قاف۔ ولا یحلب۔ و نیست در میان آن حلا بفتح حاء بقدر کم حمیر جلع مملو آنکہ شاخ ندارد۔ ولا عصباء۔ و نہ شکستہ شاخ۔ تخطی بقرہ نہا۔ میزند آن گاوان و گو سفند ان اورا بشاخما سے خود و قطار باطلا فہا و پی میگیرند اورا بسما خود و اطلاف جمع ظلف بکسر طاء سے مجسمہ شکافستہ چون ہم گاؤ گو سفند و امثال ان و ہم شتر را خفت میگویند و اسپ خرا حافہ کلما علیہا و لہا و علیہا آخر ہمانی یوم کان مقدارہ حسین اہل بیت حتی یلقینی من الی با و بقرہ سبیلہ اما الی الجنۃ و اما الی النار قبل گفتہ شد۔ بار رسول اللہ فانیل پس اسپان حکم آنها چیست۔ قال۔ گفت آنحضرت صلعم۔ فانیل ثلثہ۔ پس اسپان قسم اند ہر یک حکمی دارد ہر سی رجل و زر۔ اسپان مرد ویرا بزرہ و بارگنا ہند و زر کہ بر او و سکون نہا اگرانی بزرہ۔ و ہی رجل شتر۔ و اسپان مرد ویرا پردہ و خوب ستر حال نہا مردم نمائند کہ فقیر و محتاج است و حجاب نہا کہ باز میدارد اورا از اظہار حاجت بمردم۔ و ہی رجل اجبہ۔ و اسپان مرد را اجرو ثواب اند۔ فاما اللہ فی ہی کہ زر و زر۔ پس اسپان کہ آن ہر مرد را سبب بزرہ و بارگنا ہند۔ فرجل البطار یا و۔ پس اسپان مرد را نہ کہ بستم است آنرا بجمت نمودن مردم تا بدانند کہ دی بجا ہر غازی است و واقع نیست۔ و فخر۔ و بستم است آنها را براسے نازیدن و بزرگی کردن ہر مردم و دریا غیر فخر نیست چہ ریاد و طاعت میباشد۔ و نواری بکسر نون۔ علی اہل الاسلام۔ و بستم است براسے عداوت کردن بر مسلمانان تا برایشان نفی کند و جنگ برآید۔ ففی لہ زر۔ پس اسپان براسے این چنین شخصی سبب بزرہ و بارگنا ہند۔ و اما اللہ فی ہی کہ ستر و اما اسپان کہ آن برای مرد پردہ اند۔ فرجل ربطما فی سبیل اللہ۔ پس اسپان مردی است کہ بستم است آنها را در راہ خدا یعنی در راہ طاعت و بندگی نہ در معصیت و بی فرمانی وی چنانکہ و قسم اول بود و خصوص جہاد و غز و راہ خدا نیز مراد نیست چنانکہ و قسم ثانی بلکہ مراد آنست کہ براسے سواری خود بستم است تا در حاجتہا سے مشورہ سوار شود و تردد کند و فقرا و محتاج خود را از مردم بپوشد چنانچہ در روایتی دیگر واقع شدہ است و ربطما آنفینا یعنی بستم است براسے اہلما رغنا و تو نگری خود و تعففاً از طلبیدن اسپ از مردم نزد محتاج بسوا سے۔ شتم لم نسی حق اللہ فی ظہور ما۔ پشتر فراموش نکرده است حق خدا را و طلب ثواب از وی و پشتمای اسپان کہ سوار میشود بر پشتہای ایشان در طاعت امور خیر و عاریت میدہد و سوار میکند مردم را بران۔ و لا رقابہا۔ و نہ فراموش کرده است حق خدا را در گردنہا سے اسپان کہ ادا میکند حق آن را در زکوٰۃ و شافعیہ میگویند کہ حق در رقاب اسپان آن است کہ غنم واری آنها بکند گاہ و دانہ و اصلاح کند آنها را و دفع ضرر کند از آنها بئاسے مختلف و تفسیر اختلاف در آنست کہ نزد ما در اسپان زکوٰۃ است کہ اگر بیرون و حجر الجبیرند و در خانہ علف نیابند خداوند اسپ بخارست کہ پس ہر اسپ نیار سے بدہا قیمت کند تا نہاد او از ہر ولایت در ہجرت در ہم بدہا چنانکہ حساب زکوٰۃ است و نزد صاحب شامی و اسپ زکوٰۃ نیست زیرا کہ در حدیث و اقوال کثرت نیست بر مسلمان در عبودے و نہ در فرس سے صدقہ و دلیل امام ابوحنیفہ قول آنحضرت صلعم کہ فرمود در سر ہر اسپ کہ بیرون بچر و یک دنیا است و آنچه شافعی روایت کردہ ہر اسپ نازی محمول است کہ سوار سے میکند بران بچمن عبد براسے خدمت است و تقویم فرس مردیت از عمر من و سخن در اینجا و را و است و در شرح سفر اسعادت پانہ از ان مذکور است ففی لہ ستر پس این اسپان مرد را پردہ و ستر حال اند و اما اللہ فی ہی لہ اجر۔ و اما اسپان

کہ آن مرمر در اموجب اجر و ثواب عظیم است۔ فربل رب لعلنا فی سبیل اللہ لایل بالاسلام۔ پس سپان مروے اندک سبب است آئینہ ارادہ را
 خدا بر اس اہل الاسلام کہ جہاد کنند و دیگر آئینہ جہاد اعانت کنند و سوار گردانند تا جہاد کنند + فی مخرج لفتح مسم و سکون ما و بحکم در چراغ
 فرخ۔ در وضعت۔ و زمینیکہ آب و گیاہ دارد۔ نما اکلست من فم لک الرج او الرضتہ من شیء + پس بخورند آن سپان الزان مخرج یار و ضم
 چیز حیا الاکتب لہ عدد و ما اکلست حسنت۔ مگر آنکہ نوشتہ شود مر صاحب سپان را بشمار آنچه خوردہ اند اسپان نگیبیا و ثوابها + و کتب لہ عدد
 او و اتھا و ابوالہا حسنت + و نوشتہ میشود در او را بشمار سرگنہا نگیبیا سپان و کثیر ہای اسپان نگیبیا۔ و لا تقطع طولہا + و بنزد سنا سے
 خود را طول یکسر طار و فتح و اورسپان کہ بندند کیطون او رنج و دیگر را پاسبان سپ یا دست و سے تا بگرد و و بچہ و۔ فاستت شرفا و فخر
 پس بر ایندیکہ میں بلند یا وزین بلند را۔ الاکتب لہ عدد آثار ہا دار و اثنا حسنت۔ مگر آنکہ مینویسند خدا نیتعالی و ثابت گردانند
 آن مرو را بشمار گامہا نیکہ سپ میزند و بشمار سرگنہا نگیبیا۔ و لا یرہا صاحب علی نہ فرشتہ منہ۔ و میگذرد بان اسپان صاحب
 آن الزان جوے پس آب میخورند اسپان الزان جوے۔ و لا یریدان یقیبیا۔ و میخواہند آن صاحب اسپان کہ آب بخورند اسپان را یعنی
 و سے نیت آب خور ایندن نذر و لکہ بی قصد و ارادہ او آب میخورند تکلیف کہ وی نیت و قصد و ارادہ آن داشتہ باشد۔ الاکتب لہ عدد
 ما شرب حسنت۔ مگر آنکہ مینویسد خدا نیتعالی بر اس وی بشمار آنچه نوشیدہ اند اسپان نگیبیا و از اینجا معلوم میشود کہ کسی کاری میکند و در ضمن آن بے
 اختیار وی کار ہاے دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شدہ است
 فتذکر قیل۔ گفتہ شد یا رسول اللہ فالخمر پس خراں حکم آن چیست در اداسے حق آئند ترک آن چیز سے وارد شدہ است۔ قال۔ گفت
 اتخفرت سلم۔ ما نزل علی فی الخمر شیء۔ و فرو ستادہ نشدہ است بر من در حکم خراں چیز سے مخصوص۔ الاہذہ الآیۃ الفاظہ الجامعہ مگر این
 آیت تنہا کہ جامع حکام تمام افعال است از خمر و شر فاذا لفا و تشدید فال معجہ فن عمل متقال ذرۃ خیر ایرہ۔ پس کسیکہ عمل کند مقدار یک
 ذرہ نیک می بیند وی یا بجزا سے آنرا۔ و من عمل متقال ذرۃ شر ایرہ + و کسیکہ بکند مقدار ذرہ بدی می بیند جزا سے آن را پس اگر خمری
 کند جزای آن می باید اما چیز سے مخصوص و جزای مخصوص نازل دارد و نشدہ۔ رواہ سلم۔ و عشرہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من
 اتاہ اللہ مالا علم یو و و کوثر۔ کسیکہ بدہ او را خدا نیتعالی مالی پس او اکلند زکوٰۃ آنرا تا نیک لہ مالہ یوم اقیمتہ شجاعا مصور گردانیدہ شود بر اس
 وی مال وی روز قیامت بصوت مار و شبل بعض شین و کسر آن مار زما تین زما مطلق مار زما مادمہ۔ اقرع۔ مار کل کہ موی بر سر ندارد و این
 نشان بسیار سے از زہر و درازی عمر است + و لہ زبیتان۔ برای و دو با سے موحده میان آئینہ تختیہ و بفقو قانیہ مر آن مار را دو
 نقطہ سیاہ است بالای چشم او یا درون چشم او بعضی گفتہ اند گرد و دہن و سے + و یطو قمر یوم اقیمتہ۔ گردانیدہ میشود آن مار مانند طوق در
 گرد آنکس روز قیامت۔ ثم یاخذہ ہنر یمنہ و یترکہ و آن را بر ہر طرف ہنر مت و یعنی شدہ یعنی ہر کونج دہن خود و ہنر متین لفتح لام و سکون ما و فتح نا
 و امتحان بر اسندہ زیر زمرہ گوش و در شرح شیخ گفتہ لہ مینیتہ یعنی بختیہ و امتحان ہان کہ ریش بران میریزد و چون نزدیک بشد تعین بود تفسیر
 کردہ بدان و برین معنی فہم لہ مینیتہ راجع باقرع یا شجاع باشد و تواند کہ شخص مالدار باشد و یا زائدہ بود یعنی میگردد آن مار زہر و کلمہ آنکس
 را + ثم یقول اتما لک + پس میگردد آن مار بزبان حال یا قال من مال تو ام کہ زکوٰۃ آن ندادی + انا لک ترک + من گنج تو ام کہ زکوٰۃ خدا

کرده منها وی قسم تلا۔ پستروا اور آنحضرت صلعم ابن آیت را۔ واکسین الذين یخلون الآیۃ + تا آخر آیت کہ نسبت بآتمم اللہ من فضلہ
ہو غیر ہم بل ہوشیہم سیلو قون ما یجلبو ابیہ یوم القیۃ۔ رواہ البخاری + وعن ابی ذر عن النبی۔ روایت است از ابو ذر از پیغمبر صلی
اللہ علیہ وسلم قال گفت آنحضرت صلعم ماسن جل کیون لہ اہل اول بقرا و غم لا یؤدی حقما۔ غیستہم ہیج مروی کہ باشند مراور اشتران یا گاوان
یا گو سفندان کہ ادانکہ حق آنہا را۔ الا انی بہا یوم القیۃ اعظم ما یکون واسمنہ + مگر آنکہ آورده میشود آن شتران و گاوان و گو سفندان
را در حال بودن آنہا بزرگتر و فرہ تر قضاہ با خندا ہما۔ پی سپر میکنند آنہا در شتران یا ہا ہما ہی خود۔ و تظہ بقرو ہما۔ و میزند گاوان
و گو سفندان اورا بہ شاخہای خود کما جاذت آخر مار دت علیہا و لہما ہ ہر بار کہ بگذر طائفہ پسین آنہا باز گردانیدہ شود نخستین آنہا
این عبارت بظاہر و بطن است بخلاف عبارت حدیث ابی ہریرہ کہ سابقا گذشت چنانکہ اشارت بدان کردہ شد + حتی یقضی
بین الناس + تا آنکہ حکم کردہ شود در میان مردم + متفق علیہ۔ وعن جریر بن عبد اللہ۔ روایت است از جریر بن عبد اللہ کہ
کہ از مشاہیر صحابہ است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بودہ است۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ
علیہ وسلم اذا اتاکم لمصدق + چون بیاید شمارا صدقہ متانندہ یعنی آنکہ از جانب امام ہمای گرفتن زکوٰۃ اموال بیاید کہ از اسائی
و حاصل خوانند در قاموس گفتہ کہ مصدق بر وزن محدث گیرندہ صدقہ و متصدق بتاد مہندہ صدقہ۔ فلیصد عنکم و عنکم عنہ
پس بیاید کہ باز گرد مصدق از پیش شما و حال آنکہ وی از شماراضی خوشنودست باین طریق کہ خوب پیش یابد بوی داد کنند
صدقہ بہ تمام و کمال۔ رواہ سلم۔ وعن عبد اللہ بن ابی اوفی۔ پدر و پسر ہر دو صحابی اند و ابن عبد اللہ از صحابہ است کہ در کوفہ
از عالم رفت + قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتاہ قوم بصدقہم قال حکم چنان بود کہ مردم صدقات و زکوٰۃ خود را پیش
آنحضرت می آوردند آن حضرت صلعم در مصارف آن صرف می نمود و بود آن حضرت کہ چون می آوردند نزد و سہ قوی
صدقہ خود را دعائی کرد و ایشان را وی گفت۔ اللهم صل علی آل فلان۔ خداوند او را در و بفرست و رحمت کن بر آل فلان
کہ صدقہ آورده است یعنی بروی ذہب کسان وی خاتاہ ابی بصدقہ + پس آوردند و آنحضرت پدر من کہ ابو اوفی است صدقہ بخود
فقال۔ پس گفت آنحضرت صلعم۔ اللهم صل علی آل ابی اوفی۔ و حکم آہی نیز چنین بود کہ بگیر صدقہ ایشان را و صلوات بفرست
بر ایشان چنانکہ منطوق قرآن مجید است + متفق علیہ و فی روایۃ اذا اتی الرجل النبی صلی اللہ علیہ وسلم بصدقہ قال
چون می آورد و مروی نزد آنحضرت صلعم صدقہ خود را می گفت آنحضرت + اللهم صل علیہ + ازین روایت معلوم شد کہ مراد
بآل فلان همان فلان است قال متفق است چنانکہ آل فرعون و آل داود و مراد ذوات آنہا است و ایتلغ نیز بہ تبعیت دران
داخل نہ چنانکہ اشارت کردیم + وعن ابی ہریرہ قال۔ گفت۔ بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عمر علی الصدقۃ فرستاد
آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقہ از مردم + فقیل منع ابن جمیل بفتح جیم پس آمدہ گفتند بآن حضرت صلعم کہ
منع کرد و نہاد زکوٰۃ را ابن جمیل کہ منافقی بود و فقیر بود خدا ہی تعالی اورا غنی گردانیدہ در فتح الباری گفتہ کہ واقف
نہ شدیم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفتہ اند کہ نام وی عبد اللہ بودہ بعضی گفتہ اند حمید و گفتہ اند بن جمیل منافق بود

بعد از آن تو به کرد از اتفاق و قاضی حسین گفته که دردی نازل شده است بقول حق سبحانه تعالی و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن آلائی انتمی + و خالد بن الولید + که صحابی مشهور بود و او نیز نژاد - و العباس - و عباس بن مطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم + او نیز نژاد و دیگران همه دادند فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ما یقیم ابن جمیل انعم یعنی اشکر که است که بجز خط برسد و موجب کفران نعمت گردد و انتقام معنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب یعنی کرده می پذیرد و ابن جمیل و کفران نعمت نمی ورزد - الا انه کان فقیراً فاعناه الله و رسول - مگر بسبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این تفنگری سبب بنی و طغیان وی شد و بکفران نعمت کشید و غنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت آن است که وی صلعم واسطه است در افاضت خیرات و وصول نعمت از جناب حق در تفسیر کریمه و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنكونن من الصالحین آورده اند و آن حضرت صلعم دعا کرد و او را بقتل و شروت بآلتاس وی و عهدی که شکر گذاری نعمت کند - و اما خالد فاکتم الظلمون خالداً - و اما خالد بن ولید که می گویند و سینه نیز نیاور زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال وی اینست که وی - قد اجتمع افرامه و اعتده فی سبیل الله بتحقیق وقف کرده است زره های خود و همه سازهای جنگ خود را از سلاح و چهار پا پیا در راه خدا بر غازیان هر که حالش این باشد که چنین خیرات نقل میکنند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شماست پس و شجاع بظلم صبر نتوان کرد یا مرد آنست که وی چیزی ندارد که زکوة آن دهد و هر چه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است و اعتد بفتح همزه و سکون عین و ضم تاء جمع غنا و بفتح معنی بهشت و آمادگی و الله اعلم - و اما العباس فمی علی - و اما عباس پس زکوة وی بر من است و من ضامن آنم و سببش آن بود که میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر گرفته بود در ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده چنانچه فرمود - و تلها سوما - و مانند زکوة این سال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم مهلت داده و تا خیر کرده در زکوة دو ساله عباس - بآلتاس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام راجا نیز است که مهلت دهد و تا خیر کند و وجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگیرد یا آن از خصائص آنحضرت بود صلعم - ثم قال - پیشتر گفت آنحضرت - یا عمر ما شغرت ان عم الرجل صنوا به + ای عمر ندانستی و نه فهمیدی که برادر پدر مردی مثل پدر اوست پس عباس را بجای پدر من دان و تعظیم وی نگاهدارد اینا کن و اصل صنو بکسر صاد و سکون نون آنست که دوست درخت خرما از یک تنج بر آید و هر یکی را صنو گویند و هر دو را صنوان فی الصرح صنو بکسر کی از چند تنه درخت که همه از یک تنج رسته باشند برادر پدر متفق علیه - و عن ابی حمید - بضم حار و فتح میم الساعدی - منسوب به بنی ساعده که قبیله است از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت - قال استعمل النبی صلی الله علیه وسلم جلاسن الا و گفت عامل گردانید آنحضرت مردی را از او بفتح همزه و سکون نون که از بلاد یمن است قاترا از دشمنه نیز گویند - یقال له

گفته میشد و نام پرده میشد آن مرد را - ابن اللبیبی یغتم لام و فتح ان فتح ثنائة و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید بیای
نسبت نام ماوراء است که منسوب است به بنی السب به سکون تار قبلیه مشهور است و نام ابن اللبیبی عبد الله است علی الصدقة
عامل گردانید برگرفتن صدقه - فلما قضاها قال هذاکم - پس چون باز آمد این مرد از آن سفر گفت بمسلمانان این مقدار مال برای
شماست که صدقه انوال است - و بنا اهدی لی - و این مقدار دیگرشکش فرستاده شده است برای من چون این سخن بان
حضرت رسید ناخوش آمد و خطیب النبی صلی الله علیه وسلم - پس خطیب برآمد آنحضرت - فحمد الله و اتى علیه - پس حمد گفت آنحضرت
ستایش کرد بر ذات پاک می تعالی چنانکه در خطبه می باشد - ثم قال - پس گفت - اما بعد فانی استعمل رجالکم علی امور - اما بعد
حمد و ستایش بدستیکه من عاملی گردانم مردان را از شما بر کارها و اولا فی الله - از جمله آن کارها که ولایت داده و حاکم گردانیده است
نرا خدا می تعالی - نیانی احدی فیتقول - پس می آید یکی از شما از آن عاملان پس میگوید - هذاکم و هذه هدیة اهدیت لی - این مرد
شمار است و این هدیه است که فرستاده شده است مرا - فلما جلس فی بیت امیه - پس چنان نشست این مرد در خانه
پدر خود - او بیت امیه - یا در خانه مادر خود شک راوی است یا تویج است - فینظر امیدی له ام لا پس بیندیشد که آیا پیشکش
فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب علمداری اوست اگر علمدار نبود و در
خانه خود نشسته می بود کی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و از اینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد
که هدیه برای وی هدیه میفرستادند از جهت این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی و ضیافت وی گفته اند -
والذی نفسی سیده لایاخذ احد منه شیئا - بخدا سوگند نه گیر هیچ یکی از آن مالی که چیزی را - الا جاره یوم لقیمته یکله علی رقبته مگر
آنکه بری آرد آن مال را و ز قیامت برگردن خود - امکان بعیر الله فار - اگر باشد آن مال از جنس شتر میباشد مرد او را غنیم
را و جنس بجه ممدوده آواز شتر و گرگ و گفتار و شتر مرغ و آواز گریه صبی و گریه نخت - ادلقر که خوار - یا اگر باشد آن مال از جنس گاو
میباشد مرد او را آواز گاو و خوار ضم خا آواز بقدر در قاصوس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو - او شاة تیغر - یا اگر باشد آن مال از جنس
گوسفند که آواز میکند تیغر یکسر عین و فتح آن بردن یغیر یا بر وزن ففتح و یجار یضم یا را و از غنم را گویند - ثم رفع یدیه و استبرأ فقلت
آنحضرت هر دو دست خود را - حتی رانیا عفرة الطیة - تا آنکه دیدیم ما سفیدی هر دو نعل آنحضرت و عفرة بر وزن حمرة و صفرة یا هن
و عفره یضین چنانکه احمد و بعضی - ثم قال - پس گفت آنحضرت - اللهم علی الخبث - اللهم علی الخبث - و بار خداوند آایا رسانیدم حکم ترا خلق
متفق علیه - قال الخطابی و فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت - و هو لا یجلس فی بیت امیه و ابیه فلینظر امیدی الیه ام
لا دلیل علی ان کل امری یترفع به الی المحذور فهو محذور - دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بوسی
امری حرام پس وی حرامست زیرا که وسایل را حکم مقاصد است پس هر چه وسیله امر حرامست آن نیز حرامست و از این
جهت آمده است که هر چیزی که آن منفعتی حاصل شود بر او است - و کل خیل فی القود - و ازین جا کلام خطابی است که هر چیزی که
در آمده است در وقت مثل عقرب و بهبه و نکاح مثلاً - فینظر لیکن حکم عند الانفراد - نظر کرده شود و تا مل نموده شود

که آیا هست حکم وی نزد افراد دینی پیش از دخول در عقد نکاح حکم عند الاقتران همچون حکم وی نزد اقتران و اجتماع در آمدن و در عقد ام لا - یا نیست - بکذا فی شرح السنه - و این کلیه ثانی لائق بمذهب کسی است که از حمله منع میکند چنانچه امام الکسندر امام حنیفه و شافعی و غیر ایشان که حیل را اجاز میدارند نظر نمیکند باین داخل - کذا فی شرح الشیخ - و عن عدی بن عمره - یفتح عین و کسوم و سکون یا صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعملنا منکم علی عمل و هم کسبک عاقل گردانیم ما و را از شما بر عملی - فکتمنا غیظا - پس پوشید وی از ما سوزنی را خطی بکسریم و سکون خافعی یا - فما وقع به پس پوشید چیزی را که بالای سوزن است در کمی یا زیادتی - کان غلولا - میباشند این کتان خیانت و غلول یعنی غنیمت چنانچه خیانت و غنیمت و بمعنی مطاق خیانت نیز آمده - یائی بر یوم القیمه می آید آن کس باین فعل روز قیامت و عقاب کرده نشود و از برای او کلاه

الفصل الثانی - عن ابن عباس - قال لما نزلت هذه الآية - گفت ابن عباس چون نازل شد این آیه که و الذین یکنزون الذهب و الفضة - مجمل مضمون آیه است که آن کسانی که گنج میکنند زر و سیم را در خج میکنند از راه خدا گرم کرده میشود آن زر و سیم در آتش و دوزخ و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و میلوها و پشتیهای ایشان را چنانکه در فضل دل گزشت که بزرگ اهل اسلامین - بزرگ و گران آمد آن بمسلمانان - فقال عمر انما افرج عنکم - پس گفت عمر من بکشایم بستگی این اشکال را از شما تفرج بجم و تشدید کشادن از تفرج بمعنی کشایش - فاطلق عمر - پس رفت عمر - فقال - پس گفت - یا بنی الدان کبر علی اصحابک هذه الآية - بدستیکه گران آمد بر یاران تو این آیه - فقال - پس گفت آنحضرت - ان الله لم یفرض الزکوة الا علی طیب ما بقی من اموالکم - بدستیکه خدا تعالی فرض نکرد اینده است زکوة را بر برای آنکه پاک گرداند چیزی بیکه باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا کردید باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید و بچینه بسازید باکی ندارد و در آیه قرآن که بر گنج نهادن و عید فرود آمده است بر تقدیری است که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند گنج نهند داخل و عید نیست و انما فرض الموارثه و فرض نکرد اینده وی تعالی میراثش - و ذکر کلمه - و ذکر کرد آنحضرت کلمه را این قول بود است یعنی آنحضرت بعد از قول دی و انما فرض الموارثه کلمه ذکر کرد که من یا و ندارم از او آنچه یا و دارم همین است که فرمود که حق تعالی که موارثه فرض کرده است برای همین کرده است که - لتکون لمن بعدکم - تا باشد اموال هر کسانی را که بعد از شما اند که دارا نماند یعنی در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از کسی باقی نماند میراثش از کجا باشد - فقال پس گفت راوی - فکبر عمر - پس تکبیر گفت عمر بحسب تعجب ازین سخن و حمد و ثنای حق بر کشاده شدن گره این اشکال و اباحت شایع بر جمع اموال - ثم قال - پس گفت آنحضرت - الا خبرک بخبر ما یکنز المرء - آیا خبر ندیم ترا ای عمر به بهترین آنچه گنج کند مرد - المرأة الصالحة آن گنج که ام است زن صالحه که بفرموده حق عمل کند و در فرمانبرداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرموده انظر الیهما سرته - چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را همیشه در حسن صورت و سیرت و در شایسته وی - و اذا امرتا اطاعتیه + و چون کار فرماید او را فرمانبرداری کند او را - و اذا خاب عنهما خطیئته و چون خائب گردد

مردان زن نگاهدار حق ادا و نفس مال - رواه ابو داود - و عن جابر بن عتيك يفتح عين و كسرا و سكون يا
النصارى صحابي بزرگ است و در شهودی بدر را اختلاف است و بعد از بدترنامه مشاهد را حاضر شده - قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم يا تيمم كريب تصغير ركب كعب ركب است زود باشد که بیايند شمارا سوارگان - بنحو صون که دشمن
داشته شده اند و کرده اند نزد مردم بحکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می نیند یا بجهت آنکه کج خلقی میکنند و سختی می نمایند
مراد مصدقان اند که برای گرفتن صدقات می آیند - فاذا اجابواكم فرجواهم - پس چون بیايند شمارا پس جوی فرخ کنید بر ایشان
و مرجا بگوئید بر ایشان و دخلوا بينهم و بین مايتفون - و خالی گردانید و متی سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند
ایشان را اموال تا میان ایشان و آن چیز حاکمی و انعی نباشد - فان عدلوا فلا تقسم - پس اگر عدل و زورند ایشان و زور
بوتن کنند پس براسه خود میکنند که ثواب عدالت یابند - وان ظلموا فليهم - اگر ظلم و زور کنند پس برایشان است یزه و زیان
آن مراد است که اگر ظلم کنند با اعتقاد و زعم شما یا مراد فرض و تقدیر است مبالغه و الا اگر بحقیقت ظلم کنند و رضای ظالم
چیز صورت دارد - وارضوهم فان ظلم زکوتم رضاهم - و خشو گردانید ایشان را زیرا که تمام و محال زکوة شناختن و می ایشان
ست یعنی اگر چه اصل واجب زکوة با دای مال حاصل میشود و لیکن اگر مصدقان راضی و خشو دروند اتم و اکل است -
وليدعوكم و باید که دعا کنند مصدقان برای شما بابت العنت و حضرت که بحکم الهی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میگرد -

رواه ابو داود - و عن جرير بن عبد الله صحابي مشهور بحسن صورت و سيرت - قال جابرنا من لا عاب
الى رسول الله - گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان بسوی آنحضرت صلى الله عليه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقين -
يقولنا فليظلموا پس گفتند که بعضی مردم از مصدقین می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را - فقال - پس گفت آنحضرت - ارضوا
مصدقكم - راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را - قالوا - گفتند آن مردم اعراب - يا رسول الله وان ظلمونا - راضی
گردانیم با ایشان را اگر چه ظلم کنند ما را - قال - گفت آنحضرت - ارضوا مصدكم وان ظلمتم - راضی گردانید مصدقان خود را اگر چه
ظلم کرده شوید شما بهمان توجیه و تاویل که گفته شد - رواه ابو داود - و عن بشير بن نفع با و كسرين مع - بن الحصاصيه - نفع
خامی مع و تخفيف صا و سهله و تشديد یا و تخفيف آن نام مادر بشير است که صحابی است و مولای آنحضرت - قال قلنا ان اهل
الصدقة لينذون علينا - گفت بشير گفتیم یا یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه از ما می آیند تجاوز نمایند
از حد انصاف و اعتدال و ظلم میکنند بر ما - انكتم من اموالنا بقدر ما نيتون - آیا بپوشیم ما از اموالهای خود بر اندازه آنچه ظلم
میکند قال - گفت آنحضرت نه پوشید و صبر کنید بر آنچه میکنند رواه ابو داود - و عن رافع بن خديج - نفع خا و كسرا و
انصاري صحابی است - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العاقل على الصدقة بالحق كالغازي في سبيل الله عمل
کننده بر صدقه بطریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که غزا کننده است در راه خدا و یا بنده است ثواب آن راه
حتی يرجع الى ميتة - تا آنکه باز گردد بسوی خانه خود - رواه ابو داود و الترمذي - و عن عمرو بن شبيب عن ابيه عن

جده عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا حلیب ولا حنیب - روایت است از عمر بن شعیب از پدرش از جدش از آنحضرت که فرمود است
 نه حلیب و نه حنیب هر دو یک معنی است که بلام و ثانی بنون مراد حلیب آنست که فرو آید ساعی در جای دور و امر
 کند خداوندان را بشیر را که کشیده بپارند ماشیه خود را در جای که فرو آمده است و حنیب آنکه خداوند ماشیه و در رود از جای
 خود و ساعی را در کف کند که بجانب او آرد و هر دو معنی عنده است از جهت حصول تعجب و شگفت در اول بر متصدق و در ثانی بر
 متصدق - و لا توفد صدقاتکم الا فی دویرهم - و گرفته نشود صدقه های مردم مگر در سرا و جایها سے ایشان این تلمیح و تاکید
 کلام سابق است و شامل صورت حلیب و حنیب است هر دو سوا بود او - و عمر بن عمر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم من اتفاد ما لا فلا زکوة فیه حتی یحول علیہ الحول یکسیک سیای مال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی
 یکسال - رواه الترمذی و ذکر جماعتنا الخم و قفوه علی ابن عمر - و ذکر کرده است ترمذی جامع از رواة را که وقف کرده اند این
 حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه فروع حدیث
 رسول را خوانند معلوم اما انجمن موقوف که بی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد و عن علی
 ان العباس رضی اللہ عنہما سال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی تعجیل صدقة قبل ان یحل - روایت است از امیر المؤمنین
 علی که عباس من سوال کرد در شتاب دادن زکوة خود را پیش از آنکه تمام شود سال و فرو آید وقت وی و تخلی بکسر حاست
 از حلول دین اما حلول در مکان بکسر ضم هر دو است کذا قالوا - فرخص له فلک پس رخصت کرد آنحضرت عباس را در
 شتاب دادن زکوة دین است نه مذهب نزد ما نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و این حدیث مؤید
 توجیه اول مرتوال آنحضرت را که و اما العباس من فی علی که در فصل اول از حدیث ابی هریره گذشت - رواه ابو داود و الترمذی
 و ابن ماجه و دارمی - و عن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خطب الناس فقال لا من ولی
 یتیم الا مال فلیتر فیه خطیه خواند آنحضرت تعلیم کرد مردم را پس گفت آگاه باشید هر که والی شد دنگاها داشت یتیمی را که مراد از مال است
 پس باید که سوداگری کند و روی - و لا یتیر که حتی تارک الصدقة و لکن ارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخرد مال او را صدقه یعنی کم گرداند
 و وفائی گرداند او را زکوة - رواه الترمذی و قال فی اسنادہ مقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد
 این حدیث سخن است لان الشیخی بن الصباح ضعیف - زیرا که شیخی بن صباح به تشدید با کسی از راویان این حدیث است
 اگر چه مرد صالح و در عبادت قوی است اما حدیث دینی نمی آرد اما تسع و اربعین دمایه
الفصل الثالث عن ابی هریره - قال لما توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و خلف ابو بکر بعده گفت
 ابو هریره چون فات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابو بکر عبادی - و کفر من کفر من العرب - و کافر شد کسی که کافر شد
 از عرب بخار زکوة و حقوق بمسکند ابی بکر علیه السلام مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون موجب کوفه قطع می است پس نکار
 کفر باشد چنانکه ناریا امتناع آوردند از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تعلیظ و تشدید باشد و مراد کفر ان لغت است

چنانکه در حدیث من ترک الصلوة متعمداً فقد کفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شدند بعضی امتناع آوردند پس اطلاق کفر و نفی هر دو جایز باشد و عمر اول اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان با شهادت و در خروج حقیقت حال دریافت موافق شد باین بزرگوارانه کرد که حق همان است که ابو بکر بیان ست چنانکه منیر ماید - قال عمر بن الخطاب لا بی بکر رضی الله عنهما کیف تعامل الناس وقد قال رسول الله - چگونگی کشتن میکنی مردم را و حال آنکه تحقیق گفته است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم امرت ان تعامل الناس حتی یقولوا - امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان سلام الله الا الله فمن قال - پس کیسکه بگوید لا اله الا الله عصم منی ماله و نفسته نگاه دارد از من مال خود را و نفس خود را - الا بقره - مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده است الا بقره الاسلام چنانکه دیت و قصاص و دیوان - و حساب علی الله - و حساب او بر خدا است یعنی حکم او در ظاهر شرع نیست و حساب باطن او در آخرت بعلم الهی است چنانکه منافق باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق - فقال ابو بکر و الله لا تأمن من فرقی بین الصلوة و الزکوة پس گفت ابو بکر بخدا سوگند هر آنکه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرقی نهد میان نماز و زکوة که بوجوب نماز قائل باشد و بوجوب زکوة را منکر گردد و یا بول عمل کند و از ثانی امتناع آورد فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب و مال است - چنانکه نماز حق واجب و نفس است و موجب هر دو اسلام است - و الله لو منعونی عناقاً - بخدا سوگند اگر منع کنند مرا از عناق بفتح عین انشی ولد موی که یک سال زسیده است و در روایتی عقلاً اگر منع کنند پایی بند شتر را و این مبالغه است و طلب حق واجب و در قیاموس گفته است که عقلاً کبیرین زکوة یک سال از شتر و گو سفند - کالوا یودعها الی رسول الله - بودند که او میگرداند بسو رسول خدا صلی الله علیه و سلم تقابل نمود علی منها - هر آنکه قتال میکنم ایشان را بنابر منع عناق یا بجهت کفر او را تراواگر منکر شوند یا برامی حفظ شمار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فافهم - قال عمر فوالله ما یهوا الا رايت ان الله متخرج صدرابی بل قال گفت عمر پس بخدا سوگند بود دشمن من و حال من درین محاجت مگر آنکه دانستم من و روشن و هویدا شد بر من که خدا تعالی کشاد سینه ابو بکر صدیق را برای قتال - فوفت انه الحق - پس شناختم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است که صحابه دیگر نیز حتی که علی مرتضی منع کردند ابو بکر را و گفتند که ادل عهد خلافت است و مخالفان جماعت کثیر اند مبادا خللی و فتنه در کار خاتمه اسلام راه یابد و توقف و تاخیر لائق می نماید ابو بکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یکجا شوند من تنه با شتم قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابو بکر متفق علیه و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم کفر احدکم یوم القیمة شجاعاً اقرع - می باشد گنج کبی از شمار روز قیامت ما بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت - یقیر حیثاً میگرداند و از آن صاحب گنج آن مار را انگشتان خود را چنانچه عادت است که در وقت خوف از مار و مانند آن دست را در زمین بکشد اندازد و نیز از عطا منع در دست و انگشتان ظاهر میگردد - رواه احمد - و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من رخل لا یودی زکوة ماله الا جعل الله یوم القیمة فی عنته شجاعاً - نیست هیچ مردی که ادا نمیکند زکوة مال خود را مگر آنکه میگرداند از عذاب

روز قیامت و گردن و حتی ماری را هم قرآن علیه محمد آیه من کتاب الله - پسر خواند آن حضرت بر او لیل بن یحیی را که تفسیر می کند
این موافق است بآن از کتاب خدا این آیه را - و الا یحیی الذین یحبون با ائمه و الله من فضل الله - تا تمام آیت چنانکه در فضل
اول گذشت - رواد الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ترمذی و عاصم - رضى الله عنهما قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
یقول - گفت عائشه شنیدم آنحضرت را می گفت - انما اطلقت الزکوة بالانطلاق الا بالهکله - نیاخت زکوة هیچ مالی را مگر آنکه پاک کرد
زکوة بحجت بیرون نیاید و در وی از آن مال بآن مال برانداختن شدن آن مال یا بخرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته
نمیشود بآن در حکم پاک و غسل است - رواد الترمذی و النجاشی و ابن ماجه - روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری
در تاریخ خود و در صحیح خود - و الترمذی - و روایت کرده است حمیدی - و زاد و در تفسیر خود مراد بخاری
زکوة معاکره قال - گفت آنحضرت - یکون فی وجهه علیک صدقة - می باشد این که به تحقیق واجب شده است بر تو زکوة فلا
تخرجهای پس بیرون نماند زکوة را فی ملک الحرام الخلال - پس پاک میگرداند حرام حلال را بخالطت وی بلوی عیلم
اتساع یا به پاک و ضیاع - و قد حجج به من یجری لعلی الزکوة بالعین و به تحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر که
است و اگر در تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی و ائمه دیگر در ظاهر روایات از ایشان و ایشان تجویز میکنند و فقیه زکوة
نموده که این ترتیب است که تعلق زکوة پس از اینها بدین ترتیب که چنانکه مبادی و ضمایا و تعلق زکوة به مال نزد ایشان تعلق زکوة
نموده که مخصوص علیه شایسته است مثلاً پس شایع مخصوص واجب گردانیده است فین مخصوص علیه را و ترک واجب گنجایش
ندارد و بر تقدیر تعلق زکوة به مال در زمره چنانکه نزد ابو حنیفه است مخالطت زکوة به مال صورت ندارد و دلیل حقیقه بر تعلق
زکوة بزمه آن است که امر با دای زکوة بسوی فقیر انصیال است مرزوقی موعود که مشارالیه است بقول حق تعالی
و امن و اجه فی الارض الا نفعی الله رزقه ما یرزق عبارت است از چیزی که منع شود بلوی کفایت و این مختلف است
باختلافات حولت بعد از آن واجب گردانید مال سلی بر اغنیای برای ذرات کریم خود جل جلاله و امر کرد با بنابر آن موعود را
سعی و مال سلی احتمال ندارد به کفایت آن خراج و انجا زمواعید سبب اختلاف آن حوائج و مواعید پس متعین گردو
امر با انجا زمواعید اذن باستبدال بر او بطلان قید شایسته چنانچه سلطان برأت کند غازیان را باالات حرب بر بعضی
و کفای خود از مال معین که بلوی پسر ده پس اذن است از سلطان باستبدال و در مبادی و ضمایا قیمت ازان جهت
درست نیست که قربت انجا اراقت و دم است و در متنازع فیه مد حاجت محتاج است بر تقدیر تعلق بزمه اگر چه به صورت
مخالطت نیست اما در حکم مخالطت است و در معنی آن است فافهم - کذا فی التعلیقین در منشی است که تصنیف ابن عبد البر است
و وی التعلیق فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشه - و روایت کرده است بهی در شعب الایمان از
امام احمد بن حنبل باسناده وی تا عائشه این معنی را که و قال احمد فی خالطت - و گفته است احمد در قول وی خالطت
الزکوة تفسیر ذان الریح یاخذ الزکوة و هو مو سر او شمی - تفسیر وی این است که مردی میگیرد زکوة را و حال آنکه وی مو سر است

یا غنی شک راوی سنت داکر در میان موسر و غنی فرقی مینهند از جهت اشتقاق موسر از پس بر معنی سهولت خند و غنی از غنا
معنی عدم فقر و احتیاج برای تنويع نیز تواند بود و انما هی للفقراء و نیست این زکوة مگر برای فقیران بخالطت زکوة بال
و اهلاك آن بخلطت حرام بخلال این معنی دارد پس درین معنی مراد بخلطت زکوة به مال گرفتن آنست با وجود بسیار و غنا و در
معنی اول مراد منع زکوة است و نه دادن آن به فقرار و هر دو معنی صحیح است و احتیاج مذکور مبنی بر معنی اول است

باب ما يجب فيه الزکوة

التفاق دارند ائمه بر وجوب زکوة در انعام و اشنان و عروض و باقی همه اموال تجارت و اختلاف کرده اند در تریه یا
و سبزیها و میوه ماکه و غیره یا نباشد و سال تمام نه ایستند نزد ائمه واجب نیست در آن زکوة و در غیر و طلب واجب است و بقیه
برسد به پنج و سق نه در کمتر از آن و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابو حنیفه واجب است عشر در هر چه بیرون آید از
زمین کم باشد یا بیش مگر درنی و بهیزم و کاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجته الارض ففیها العشر
تفصیل این باب از کتب فقه با حجت

الفصل الاول عن ابی سعید الخدری - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس فيما دون خمسة اوسق

من التمر صدقة - نیست در بیان این پنج و سق بفتح و اود سین ممله شصت صاع و صاع چهار رطل و در یک رطل و ثلث رطل تحقیق
این اوزان و تطبیق آن با اوزان و یار خود در شرح سفر السعادت به تفصیل کرده شده است فلینظر مثله - و ليس فيما دون
خمس اواق من الورق صدقة - و نیست در چیزیکه کم از پنج اوقیه از نقره است زکوة اداقی بفتح هزه جمع اوقیه بضم هزه سکون
و اود و کسرافات و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه و سیت درهم باشد و ورق بفتح و اود و کسرافضة و ليس فيما دون خمس

فود من الابل صدقة - و نیست در ما دون پنج نفر از شتر صدقه و ذو و بذال حجر از دو تا نه یا از سه تا ده را گویند درین حدیث
جز ذکر زکوة نمر و نقره و شتر نگرفته متفق علیه - وعن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على مسلم

صدقة في عبده ولا في فرسه نیست بر مسلمان صدقه در بندۀ دی و نه در اسب دی مراد بندۀ خدمت و اسب سواری است یعنی
مراد نیست بی عبده صدقه الا صدقة الفطرة نیست و عبد و صدقه مگر صدقه فطر که از وی میدهد متفق علیه - وعن انس ان
ابا بکر کتب له هذا الكتاب لما وجه الى البحرين و روایت است از انس که ابو بکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را آنگاه که متوجه

گردانید و از النبوی بحرین کتاب این است بسم الله الرحمن الرحيم - هذه فريضة الصدقة التي فرض رسول الله - این فريضه زکوة

است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علی مسلمین - بر مسلمانان - و التي امر الله بها رسوله - و آن صدقه که امر کرده است
خدا بتعالی بآن پیغمبر خود را - فمن سلكها من مسلمين علی وجهها فليعطها - پس کسیکه طلبیده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع
که مر آن صدقه راست باید که بدهد آثرا - ومن سلكها فوفها فلا يبط - و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید
تهد بعد از آن بیا آن نصاب زکوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید - فی الریح و عشرین من الابل فادونها من الغنم من كل خمس

شاة در بیت و چهار از شتران آنچه پان این بیت و چهار است از هر پنج شتر یک گو سفند و من الغنم بیان شاست براتی کبیر
 فاذا بلغت خمساً و عشرين الى خمسین پیش چون برسد شتران بیت و پنج شتر را تا بی و پنج شتر - فیها بیت مخاضل نمی پس
 واجب در آن بنت مخاض است ماه و بنت مخاض آنکه یکسال بروی گذشته باشد زیرا که مادر می نال می باشد و مخاض آنکه حامل
 را گویند جمع است که او را واحد است فاذا بلغت ستاً و ثلاثین الى خمسین در بعین فیها بنت لبون آنی - چون برسد شتر آنچهل و
 پنج پس در آن بنت لبون است ماه و بنت لبون پنج لام آنکه دو سال بر گذشته باشد زیرا که مادر می شیر میدهد و دیگر آنکه زائیده است -
 فاذا بلغت ستاً و اربعین الى خمسین فیها حقة - پس چون سن چهل و شش را تا شصت پس در آن حقه است بکسر حاء تشدید قاف - طرقة اکل
 که گرفته شده شتر است یعنی حتی آن شده است که شتر زردی بجهان آنست که بچهار سال رسیده - فاذا بلغت واحدة و عشرين الى خمسین
 فیها حقة - پس چنانکه رشحت و یک تا شصت و پنج پس در وی جذعه است یعنی و فال شتر در سنه خامسه فاذا بلغت ستاً و عشرين
 الى خمسین فیها بنت لبون و چون برسد هفتاد و شش را تا نود و پس در وی دو بنت لبون است فاذا بلغت واحدة و عشرين الى خمسین
 فیها حقتان طرقة اکل پس چون برسد نود و یک را تا صد و بیست و در وی حقه است گرفته شده شتر - فاذا ازادت علی عشرين فانه
 فقی کل اربعین بنت لبون - پس چون زیاده گردد بر صد و بیست پس در هر چهل بنت لبون است و فی کل خمین حقة - و در هر پنجاه حقه است
 و من لم یکن معه الا ربع من الابل فیکسکه نباشد او را که چهار شتر پس نیست واجب در وی صدقه - الا ان یثار بهدا مگر
 آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تریع و تطوع چیزی بکند - فاذا بلغت خمساً و عشرين بر پنج شتر را - فیها شاة - پس در وی یک گو سفند
 و من بلغت عنده من الابل صدقة الحجة و یکسکه برسد نود و یک از شتران مقداری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد
 و پنج است - و لیست عنده جذعة - و حال آنکه نیست نزد وی جذعه و عنده حقة - و نزد وی حقه است فانهما قبل منه الحقة و قبل منها شاتین
 پس قبول کرده میشود از آنکس حقه و میگردد او را وی دو گو سفند - ان استیسر ناله - اگر آسان شوند آن دو گو سفند را در او - او عشرين درها
 یا یک و اند بیست درم را - و من بلغت عنده صدقة الحقة و یکسکه برسد نود و صد و حقة - و لیست عنده الحقة و عنده الحقة - و نیست
 نزد آن حقه و نزد او جذعه است که فوق حقه است - فانهما قبل منه الحجة - پس بر سیکه قبول کرده میشود از وی جذعه - لوطیه الصدق
 عشرين درها او شاتین و میدهد او را صدقه شاتنه بیست درم یا دو گو سفند چنانکه بمصدق میداد و در قسم سابق - و من بلغت عنده
 صدقة الحقة و لیست عنده الا بنت لبون - و یکسکه برسد صد و بیست و نود و صد و حقة و نیست نزد وی مگر بنت لبون - فانهما قبل منه بنت
 لبون و لوطیه شاتین او عشرين درها - پس بر سیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون را و بهر همراه آن دو شاة یا بیست درم -
 و من بلغت صدقة بنت لبون و عنده حقة و یکسکه برسد صد و بیست و نود و صد و حقة و نیست نزد وی حقه است - فانهما قبل منه الحقة و لوطیه الصدق
 عشرين درها او شاتین - پس بر سیکه قبول کرده میشود از وی حقه و میدهد او را صدق بیست درم یا دو گو سفند بر عکس آنکه او بمصدق
 میداد - و من بلغت صدقة بنت لبون و لیست عنده و عنده حقة و حقتان فانهما قبل منه بنت مخاض و لوطیه شاتین درها او شاتین
 و من بلغت صدقة بنت مخاض و لیست عنده و عنده بنت لبون فانهما قبل منه و لوطیه الصدق عشرين درها او شاتین - ترجمه این عبارت

نظر سابق ظاهرست و حاصل است که اگر صدق را کمتر از واجب به چیزه دیگر یا آن ضم کند و اگر بیشتر بصدق چیزی بوی دهد - فان لم یکن عندہ نسبت مخاض علی وجهها و عنده ابن بیون پس اگر بنا شد بر روی نسبت مخاض بطریق وی نزدیکی این بدل است نسبت بیون یعنی نزد مادر - فانه یقبل منه و لیس منه شیء پس بدینیکه قبول کرده میشود از وی همان ابن بیون نسبت با وی چیزی می آید پس نسبت که فضیلت او نیست بجز سیکو و یفضل سن فی صدقة الغنم فی سائمة اذا کانت الاربعة الی عشرین و مائة شاة + و در صدقه گو سفندان و بیرون چندان این قید بحسب آن کرد که در علوه که در خانه علوه بنیورند زکوة نیست الا و شیکه باشد چهل تا صد و بیست یک گو سفندست - فاذا زاد علی عشرین و مائة الی مائتین ففیما شاتان - پس و شیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دو بیست و دو گو سفندند - فاذا زاد علی مائتین الی ثلث مائة ففیما ثلث شاة - پس چون زیاده شوند بر دو بیست تا سه صد پس در آن سه گو سفندند - فاذا زاد علی ثلث مائة ففی کل مائة شاة - پس چون زیاده شوند بر سه صد پس در هر صد یک گو سفندست + فاذا کانت سائمة الرجل ناقصة من الاربعة شاتاً واحدة + پس چون باشند بیرون چندان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل گو سفند یک گو سفند یعنی اگر چه یک گو سفند هم کم باشد از چهل + فلیس فیها صدقة الا ان یثیر بها + پس واجب نیست در آن صدقه مگر آنکه بخواهد صاحب آن بطریق فعل چیزی بدهد + و لا یخرج فی الصدقة هر چه بیرون آورده نشود و داده نشود در صدقه در ابل و غنم و بقیر کل ان سال - و لا ذات عوار - و نه خداوند عیب نقصان عوارش عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر مراد عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد + و لا تیس + و نه بیرون آورده شود + تیس فتح قوانین و سکون مختاریه در آخر مین جمله بزرگه آرد آنکه گویند - الا ما اشار الی صدق - مگر در وقت خواستن صدقه شامه بخت غرضی و سئلنا این اشتنا راست از تیس یا از هر قسم که مذکور شدند - و لا یجمع بین متفرق - و جمع کرده نشود میان متفرق - و لا یفرق بین مجتمع - و تفریق کرده نشود میان مجتمع این هر دو احتمال دارد سنی مررب المال را در ساعی را مثال دل مردیست که مالک است چهل گو سفند را و واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد به چهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه از شاة بخصت شاة یا بود او را بیست شاة مخلوط به بیست شاة دیگر پس تفریق کرد تا بحد لصاب بنود و مثال ثانی بود در وی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آنرا ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا شاة که بود او را بیست و صد شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل بیست شاة واجب گردد و شیشه الصدقة + این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تعلیل و استقاط با بکثیر ایجاب اوست چنانکه تصویر کرده شد + و اما کان من الخلیطین بوضابی که باشد میان دو شریک + فانهما یراجعان بنیما بالسویة + پس بدینیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیک گریه برابری بیا تش آنکه مثلاً دو مرد در دو بیست شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگری را صد شاة است پس واجب گردد بر اول یک شاة و بدیگری نیز یک شاة نه که واجب گردد بر اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی - و فی الزکوة ربع العشر + و واجب گردد بر نفر چهل یک ورقه بکسر را و تخفیف قاف مخمین ورق سیم سکه زده که آنرا در هم گویند و مراد اینجا مطلق سیم است + فان لم یکن الا سبعین و مائة فلیس فیها شیء الا ان یثیر بها + پس اگر بنا شد بر صد و دویست یعنی کمتر از دو بیست اگر چه یکدو هم کم باشد پس نیست در آن چیزی

مگر آنکه بخوابد صاحب مال که به طریق نقل بدیده رواد التجاری و عن عبد العزیز بن عمر بن النبی صلعم فیما سقت السمار لم یمن
در چیزیکه آب داده است آسمان چشمه ها - او کان عثر گویا باشد زمین عشری - یفتح عین معلوم و نامی مثلثه در قاموس گفته که عشری
انچه آب داده است آسمان و برین تقدیر تکرار در عبارات لازم آید پس صواب آنست که بعضی شرح ذکر کرده اند که عشری آنست
که آب داده شده بجا شور و عاثر گوشت که کنده میشود برین مانند جوی و آب میرسد از وی بسیر سیاه و تره باد درخت خرما
گشت کار و عشری نیز فرو بر میگویند که فایده است از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ کی ازین و در حدیث آمده است که
دشمن داشته ترین مردم نزد خدای عز و جل است یعنی مرد فایده از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن بدلیل و هندی آنست
نمیکند عشری میگویند از جهت حصول فایده و آسایش در آن بآنکه در انچه آب باران چشمه و کنن جوی بی آنکه به کشند بدو
مانند آن حاصل شده - العشره رایجی واجب است و ما فی بالفتح - و انچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند
آن عشره و گا و در آن - نصف العشره است بر یک است - رواد التجاری - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم العجاير جبار - عجاير و در آن هر از کسینی بهیمه چنانکه اسب دستور دارند آن و حرج بضم جیم خشکی و یفتح خسته کردن و است
انچه بضم است و جبار بضم تخفیف با هر دو باطل شدن مراد آنست که بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیز را و بنا باشد
با وی کشنده یا راننده و در روز باشد جراحت و تلف او در دو باطل است هیچ چیز بر آن لازم نمی آید اگر با وی سائق یا قائد باشد
خاص میگرد و زیرا که حرج و انکاف بتفصیل است و همچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده در بستن و نگاه داشتن وی
چه عادت در شب بستن و نگاه داشتن و صواب و بهنام است و اگر چه لفظ حدیث عام است ولیکن آنرا مقید مخصوص باشته اند بدلائل
و احادیث دیگر - و البر جبار - یعنی اگر یکی را با جبار گرفت تا برای او چاهی بکنند ناگاه و ردی افتاد بر آن شخص مستحضر ضامی نباشد و همچنین
اگر در زمینی که طاک است بکند یا در صحرائیکه در راه گذر مردم است شخصی در آن بقیه ضامی نباشد - و المعدن - بکسر دال مشتق
از معدن یعنی اقامت - جبار - و اگر یکی را برای کان کردن با جبار گرفت و وی در کان افتاد و دست و پای او شکست با لاک
شد چیزی لازم نیاید - و فی الرکاز الخمس - و در کاز پنج رایگی است و رکاز برادر اول و برادر آخر مراد بآن نزد خفیه معدن است
و نزد اهل حجاز و فنیة اهل جاهلیت معنی اول النسب است بسایق حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت صلعم پرسیدند که
رکاز چیست فرمود ذهب و فنیة که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین و در پیدایش وی نزد شافعی در معدن و کوفتی
نسیب و حکم وی حکم صد است مگر آنکه مستخرج ذهب فنیة باشد و نزد ما ردی خمس است بی اشترط حوالان حول - متفق علیه
الفصل الثانی عن علی - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عفت عن الجبل و الرقیق - عفو مردم از
زکوة اسب و نیده براد اسب سواری و بنده خدمت است و در عبارت عفو اشارت است که در امساک مال و ترک اتفاق
آن برای خدا گناهی هست ولیکن شفقت بر حال بندگان تقاضای عفو کرده - و ما توا صدقة الرقة من کل بعین بیها
پس به سید صدقه نقره از هر چیزی در هم یک در هم بعد از آنکه بحد نصاب برسد که و نیست در هم است - و لیس فی تسعین بایشی

و نیست در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی + فاذا بلغت ائمتن ففیها خمسة و را هم بحساب مذکور که از چهل یکدهم سده
 الترمذی و ابو داود و فی ردایة لابی داود عن الحارث الاور عن علی - و در روایتی مرالی داود و از حارث اعمور که تابعی است
 مشهور صحبت علی و تکلم کرده ائمه در وی از علی رضی الله تعالی عنہ - قال زید بن اسلم عن النبی صلی الله علیه و سلم - گفت زید بن اسلم که رادی است
 از حارث اعمور گمان میبرد حارث را که این حدیث را که از علی روایت کرد گفت عن علی عن النبی صلی الله علیه و سلم یعنی رفع کرد با تحفه و
 موقوف بر علی نه گذاشت تا این قول علی باشد حدیث پیغمبر صلعم - انه قال روایت که آنحضرت گفت - ما تواربع العشر من کل
 اربعین در نهاد و هم بدین چهار یک از دو یک که از چهل و هم یک و هم است - و لیس علیکم شیء حتی تتم مائتی و هم - و وجبت بر شما
 پنج چیز تا آنکه تمام شود و بگذرد در دویست در هم پس در وی پنج در هم است - فاذا كانت مائتی و هم ففیها خمسة و را هم پس چون
 بود دویست در هم پس در وی پنج در هم است - فما زاد علی حساب ذلک - پس آنچه بر نصاب زیاده شود بر حساب آنست هر چه باشد
 اندک یا بیش و در زکوة این چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک صدین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند گذشت
 و میگوید - و فی الغنم فی کل اربعین شاة شاة - و در گوسفندان در هر چهل گو سپند یک گو سپند است و در آنچه زیاده گردد جزیل پنج
 نیست الی عشرين و مائة - تا صد و بیست - فان زادت واحدة فثلاثان - پس اگر زیاده شود بر صد و بیست اگر چه یک شاة
 واجب میشود دو شاة الی مائتين تا دویست شاة همین دو شاة است - فان زادت ثلث شاة - پس اگر زیاده شود بر دویست
 اگر چه یک شاة هم باشد واجب میشود سه شاة - الی ثلاثمائة - تا سه صد شاة و شاه بهاست و اصل شاة شوبه بدلیل تفسیری بر شوبه
 و جمع بر شاة چنانکه جمع شفة شفاة می آید - فان زادت علی ثلاثمائة - پس اگر زیاده شود بر سه صد یعنی چهار صد شود آنکه هر چه زیاده
 شود - فلی کل مائة شاة شاة - پس هر صد شاة یک شاة است و چهار صد چهار و پنج صد پنج و یکصد و در میان پنج نیست خان
 لم تکن الا تسع و ثلثون - پس اگر نباشد مگر سی و نه فلیس علیک فیها شیء - پس چه نیست بر تو چیزی - و فی البقر فی کل ثلثین شیء
 و در گاوان در هری گاو پنج است که یک سال تمام کرده و در سال دوم در آمده و زکوة آن در پنج برابر است - و فی الابرین
 مائة - و در چهل گاو پنجاه است که دو سال تمام کرده و در سال سوم در آمده است پس حدیث ذکر صدقه اهل بیت چنانکه در حدیث
 سابق در فصل اهل گزشت ظاهر آن جماعت که مورد حدیث بودند اموال ایشان از برقی قلیل نبود - و لیس علی النوازل شیء
 نیست بر شتران و گاو و اینکه کار میکنند مثل گشت کار کردن یا آب کشیدن و جز آن چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت
 چیزی نیست و این نزد ائمه ثلثه است و نزد امام مالک در انعام زکوة است - و عن معاوان النبی صلی الله علیه و سلم لما وجه الی ائمتن
 روایت است از معاوی که چون آنحضرت متوجه گردانید و فرستاد او را بجانب یمن - امره ان یاخذ من البقر من کل ثلثین بیتا و یقیمهم
 کرد آنحضرت معاوی را که بگیرد از گاوان از هری گاو یک گوساله نر یا ماده - و من کل اربعین مائة - و بگیرد از هر چهل گاو دو ساله و
 پنج مذکر و مؤنث هر دو مذکر و در سنه مؤنث ذکر کرده گفتا کرد باول یا در پنج نر یا ماده هر دو برابر است و در سنه یا در سنه یا در سنه
 و نزد ما در هر دو نر یا ماده برابر است و هر دو جائز است - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و الدارمی و عن انس قال

خراب یعنی ظاهر شد و روی شیرینی - قبل ان یوکل منه - بیشتر از آنکه خورده میشد از آن این احادیث دلالت دارند بر کفایت
 خرم درین باب و بر همین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است شافعی را ولیکن فقها میگویند که این مفسر میگوید و بر او میگوید
 که در و این احادیث پیش از تحریم دلالت کذا قبل پوشیده نماند که در و این احادیث در باب صدقه است شافعی در آن
 مسامحت کرده و اینجا استبدال مال بمال نیست تا بر او لازم آید و قولی فقها در باب بیعت است اگر این احادیث در غیر بیعت است فلا
 اشکال رد اگر عام است مخصوص گردانیده شود بغیر آن والله اعلم - روای ابو داود - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه وسلم فی العسل فی کل عشرة ارق زرق - روایت از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوة عسل در هر ده مشک یک مشک است -
 رواه الترمذی قال فی اسناده مقال - و گفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن است و بعضی راویان وی مطلقه میگویند - و لا یصح عن النبی
 و صحیح ترمذی است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی هذا الباب - یعنی در باب زکوة عسل - کثیر شی بسیار چیز و علمای نیز اختلاف دارند
 نزد امام شافعی در عسل زکوٰتی نیست و بقی از امیر المؤمنین علی روایت کرده که فرمود و لیس فی العسل زکوة نزد امام ابی حنیفه در آن
 عشرت است اگر در ارض عشره است کم باشد یا بیش و تشریح نصیابی معین چنانچه در خارج ارض از خضر اوت و فواکه و حجت امام ابی حنیفه
 قول حضرت رسول است معلوم از حربه الارض فلیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت است و در روایت دیگره قریب است
 چنانچه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب و ما عسل که بیرون می آید از جبال و روی نیز عشرت نزد امام و چیزی نیست نزد ابی یوسف
 و از جامع صغیر تفهیم کرده اند که عسل که در جبال و بریه و ارض موات یافته شود اگر ارجاز کرده شده پس در وی عشرت است
 و الا حکم صید دارد و الله اعلم - و عن ترمذی - روایت است از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابیات
 صحابه از وی روایت میکنند قالت خلبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال یا مشرک النساء تصدقن
 پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید - و لومن حلین - و اگر چه از یور شما باشد و حلی بضم حاء و کسر لام و تشدید یاء و در
 بعضی حلین بکسر حاء و سکون لام و به تائمی فوقانیه بعد ثنائیه - فالن اکثر اهل جهنم یوم القیمة - زیرا که بدستیکه شما بیشترین و در خیانت
 روز قیامت - رواه الترمذی - و اختلاف کرده اند در زکوة حلی در مسأله پس نزد امام ابو حنیفه در وی زکوة است و نزد مالک زکوة
 نیست و حلی که مباح است استعمال وی شافعی را و قول است و انظر همین است و همین مختار در مذنب احمد و در آنچه برای پوشیدن نبویا
 برای اجاره و تجارت باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا مسمی کرده شده است برای اتفاق نزد حاجت در وی زکوة است بالاتفاق
 نزد ایشان نیز و امام محمد در موطا گفته که زکوة نیست در حلی ادجوا هر ولای در هر حال حجت آنکه آنست که وی مستعمل مباح است پس
 مشابیه جامهای پوششندگان خرمیت و خانه های سکونت باشد حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی و الذین یکیزون
 الذین یبغون الفضة الآتیه و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و آله فی الرقة ریح العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صاحبیه و تابعین و
 من بعدهم متفقند در آن و بعضی گفته اند که مراد زکوة حلیه عاریت دادن است و روایت کرده شده است این را یزید
 از سعید ابن السیب و حسن بصری و در و عید ناظر در جانب وجوب است و الله اعلم - و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده

ان امر اثنين اتيا رسول الله - ووزن امدني ثم خذرا - صلى الله عليه وسلم - في ايديهما سواران من ذهب - ووزنهما في هر يك ازين ووزن ياره بود از طلا - فقال لهما اوزان زكوة - پس گفت آنحضرت آن دو وزن را آيا ادا ميكنيد شاكوة آنرا - قائلالا - گفتند ادا نميكنيم زكوة آنرا فقال لهما رسول الله صلعم - پس گفت آنحضرت آن دو وزن را - انجانان ان ليوركما الله بسوارين من نار آيا دوست ميداريد شما كه بپوشانند شما را خدای تعالی سوار را از آتش و نوح - قائلالا - گفتند آن دو وزن دوست نميداريم كه بپوشانند ما را خدای تعالی سوار را از آتش و نوح - قال فاديا زكوة - گفت آنحضرت پس ادا كنيد زكوة آنرا - رواه الترمذي وقال هذا حديث قد روي الشني بن الصباح عن عمرو بن شعيب بن نخره - وكنهه است ترمذي اين حديثي است كه بتحقيق روايت كرده است شني بن الصباح از عمرو بن شعيب مانند آن - والشني بن الصباح وابن ابي عمير يصفان في الحديث - وثنى بن الصباح وابن ابي عمير كه دي نيز از رواة اين حديث است ضعيف داشته ميشوند در حديث - ولا يصح في هذا الباب عن النبي صلعم شيء - صحيح نه شده است در باب زكوة حلي از ان حضرت چيزي - وعن ام سلمة قالت كنت البس وضاحا من ذهب - گفت ام سلمه بودم من بپوشيدم او صناع از طلا جمع وضع به ضد تجميد و حاي مملو نوعي از زيورست و اصل وي از فضه است و از ذهب تير ميباشد چنانكه درين حديث واقع شده است و وجه تسميه بوضوح بجنبت سفيدى و روشنى اوست و در صرح گفته وضع درم سوره و پيرايه از درم درست و روشنى و سفيدى ام سلمه ميگويد - نقلت - پس گفتم من - يا رسول الله اكثر هذين ايا كبرت اين كه بر آن وعيد واقع شده - فقال بالبح ان يودى زكوة - گفت آنحضرت چيزي كه برسد مقدارى را كه ادا كرده مى شود زكوة آن نيست بجه نصاب برسد - فزكى فليكن كنز - پس داده شد زكوة آن پس نيت كنم كه بران وعيد است همچنين هر كمال زكوة آن ادا كنند از صيغه وعيد خارج است - رواه مالك والبودادود - وعن يرموق - بفتح سين و ضم مي - بن جندب - بضم دال و فتح آن - ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يا مرثا ان يخرج الصدقة من الذي لود البطح - بود آنحضرت امرى كردار اكرهين آريم صدقه را از مالي كه آماده مى كرديم براى فروختن يعني براى تجارت يعني آنچه براى خوردن و پوشيدن و خدمت و سواري ميبود بران زكوة نبود - رواه ابو داود - وعن يرموق بن ابى عبد الرحمن عن غير واحد - ربيعة كه تابع جليل القدر متفق عليه است ميان علما و او را ربيعة الراي ميگويند روايت ميكنند از بسيارى صحابه - ان رسول الله - كه بنمير خدا صلى الله عليه وسلم قطع لبلال بن الحارث المزني - جدا كرده داد مرثال بن حارث مزني را كه از صحابه ايمست و بر آن حضرت در وفد مزنيه آمده بود و قطع جدا كرد اين بن امام است بعضي از لشكريان خود را قطع زمين تا از حاصل آن رزق خود سازد و قطع گاهى به تملك ميشود و گاهى بغير تملك - معادن القبليه - كه منتهى قبليه را بفتح قاف و يا نام ناحيه است از ساحل بحر ميان دى و ميان مدنيه پنج روزه راه است - و هي من ناحيه الفرج - و اين قبليه از جانب فرج است بضم فاء رسكون را موصى است در جانب بالاى مدنيه ميان حرمين - فملك المعادن لايه خدمتها الا الزكوة الى اليوم - پس آن كاهنا گرفته نميشود از آنها بزرگ زكوة كه چيل يك است يعني گرفته نميشود خمس چنانكه حكم معادن است و اين فريب نام را كه شامى است

در قولی و نزد امام ابو حنیفه و شافعی در قول دیگر در آن خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا تجب و
مؤنت چهل یک و نه و الا خمس - رداة ابو داود

الفصل الثالث - وعن علی - رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لیس فی الخضر لغات صدقة - گفت
آنحضرت که نیست در سبزیها و تره بازکوة و این مذهب ائمه ثلاثه است و میوه ها که دیر نپایند و سال تمام نایستند بن حکم
دارند و نزد امام ابو حنیفه در هر چه از زمین روید کم یا بیش ده یک است مگر کاه و نی و پیغم از جهت عموم قول آن حضرت صلعم
ما اخرجہ الارض ففیہ العشر چنانکه در شرح ترجمه یاب اول گذشت - ولانی العوا یا صدقة - و نه در عوا یا صدقة است و عوا یا جمع
عویہ است و آن فروختن رطبی یعنی خرمای ترک بر درخت است بتر یعنی خرمای خشک بطریق تخمین و اگر چه از بیع میوه تر بر درختان میوه
خشک که آنرا مزایه گویند نزد تقدیم یا بر نون منی کرده اند چنانچه در کتاب السیوع بسایه النشر اللہ تعالی اما برای بعضی
مفسران و محتاجان که میگویند رطب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخرند و مخفی هم ندارند که ازان رطب عیال
خود بخورند و متری در خانه دارند که بدان قوت عیال بسازند یا رة ازان که از قوت زیاده مانده است بصاحب مخفی میدهند
و از وی رطبی که بر درخت دارد بخرند و در این جهت شققت و دفع احتیاج این جماعت در دادن خمس است و سق
خصعت داده اند و چون اقل از خمس است اوست بود و روی زکوة نباشد چنانکه فرمود - ولانی اقل من خمس است و سق صدقة
ولانی العوا یا صدقة - و نیست بر چهار پاییه بلکه کار میکنند و نه برای تجارت از صدقة چنانکه گذشت - ولانی الجبہ صدقة - و نیست در
جبہ صدقة - قال الصقر الجبہ الخیل و البغال و البعید - گفته است صقر لقبا که از رداة این حدیث است که مراد بجهه اسبان و
استران و غلامانند که پیشانی دارند - رداة الدار قطنی - و عن طاووس ان معاذ بن جبل فی بوقص البقر روایت است
از طاووس یافتی که از شاه پیر العین است آورده شده بوقص گاوان تا زکوة آنها بستانند - فقال لم یأمر فی فیہ النبی صلی اللہ علیہ
وسلم بشی - گفت معاذ امر کرده مراد وی آن حضرت بخیزی از زکوة - رداة الدار قطنی و الشافعی و قال الوقص ما لم
تبلغ الفرقة و گفته است شافعی که وقص چیزیست که بحد نصاب که روی زکوة واجب گردونه رسیده است خواه ابتدا خواه در آن
دو فرقیه و گفته اند که مراد اینجا اول است چرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ همان اول بود و الله اعلم بقص و بخت بعضی شکست نقصان

باب صدقة الفطر

صدقة فطر فرض است نزد شافعی و همچنین نزد احمد و ظاهر مذهب و سنت مؤکده است نزد مالک و واجب است
نزد ما بمی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه بنیاد اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد بظاهر حمل میکنند
و مالک میگوید فرض بمعنی تقدیر است و ما میگوئیم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل ظنی مفید
و جوب است و شرط وجوب صدقة فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط نماز و نزد شافعی هر که قادر است
بر قوت یومی خود برای کسیکه بروی نفقه اوست فاضل از لباس مسکن و خادم و دین فرض است بروی صدقة فطر

وشرکت است نصاب و غیره آنکه واجب در صدقه شصت صاع از بر و شصت صاع از بر نیز آمده و در
بعضی صاع از طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر متعین چیزی نگفته اند که واجب در زبان نبوت همان شصت صاع
بود و زیاد و بطریق تطوع بود و واجب در زبان زبان صاع از بر یا تمر یا شکر بود پس مردم بعد از آن
نصف صاع از بر گرفته اند که معادلی بود و قیمت بصاع از تمر یا شکر فائز و زرب و حکم برست نزدانی حینقه و در حکم شکر است نزد
الی برست و خود مرست از امیر المومنین علی که در زبان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر یا چون تو سکر
پروردگار تعالی بر شاتنام صاع و سپید از بر و غیره و از اینجا معلوم میشود که زیاد بر شصت بطریق تطوع است

الفصل الاول - عن ابن عمر - رضي الله عنهما قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زكاة الفطر صاعا من
تمر او صاعا من شير - گفت ابن عمر فرض گردانید از شکرست زکوة فطر صاعی از تمر یا صاعی از شیر درین حدیث ذکر نیست
و از اینجا توهم کرده اند بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاع از غیر تمر
و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شیر درین حدیث بحجت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که این
عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شیر در مینه کم شد از شیر میداد آن جز یکبار نبود - علی العبد و الخ و الذکر و الانثی الا الضعيف
و الکبیر من مسلمین - بر بنده و آزاد مرد و زن و خرد و کوان از مسلمانان و بنده چون مالک ندارد و واجب بر همه
معنی واجب بر مالک او خواهد بود و از جانب وی و همچنین واجب بر ضعیف بمعنی واجب بر پیراوست اگر مالک مال نبود
و الا از مال وی خواهد بود و ایام مجید گویند با وجود مال بر پیرا واجب است - و امر به ان توودی قبل خروج الان ال
الی الصلوة و امر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز ظاهرا هر حدیث درین است که ادا بعد از نماز گفتا
نمیکند لیکن الله ارنبه اتفاق دارند که او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای استحباب است و در اینجا تفصیل
بسیارست در شرح سفر السعادت آنرا ذکرده ایم متفق علیه - و عن ابی سعید الخدری قال کنایج زکوة الفطر صاعا من طعام
گفت ابو سعید خدری بودیم ناکمی بر آوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد به طعام گندم است که
متعارف است و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد زره است بضم ذال حجه و تشدید را که متعارف
دران وقت نزد اهل حجاز و غالب قوات ایشان آن بود - او صاعا من شير - یا بیرون می آوردیم صاعی از جو - او صاعا
من تمر یا صاعی از خرما می خشک - او صاعا من التبن فتح هنزه و کرفاف و لکبا کلمه یا صاعی از قوت که از آن ماضی گویند آن
شیر ترش که خشک میشود مثل سنگ میگردد - او صاعا من زبيب - یا صاعی از انگور خشک که از آن نیز بخوانند متفق علیه
الفصل الثاني - عن ابن عباس - رضي الله عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم گفت ابن عباس
در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزه خود را مراد صدقه فطر است و حقیقت آن صدقه صوم است که صوم بی ادای
معلق میباشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم

علیه وسلم هذه الصدقة صاعا من تمر او شئیر - واجب گردانیده است آنحضرت این صدقه را یک صاع از خرما یا جو - و نقت
 صاع من التمر - پنج قاف و سکون بسم یا نصف صاع از گندم - علی کل حرا و ملک و کرا و انشی صغیر او کبیر - بر هر کس آزاد باشد یا
 بنده مرد باشد یا زن خود باشد یا بزرگ - رواه ابو داود و الترمذی - و عنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر
 و هم از این عباس است گفت واجب گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زکوة فطر یعنی صدقه فطر را - مثل الصیام
 از جهت پاک گردانیدن روزه را و در بعضی نسخ طهارة للصیام من اللغو و الافش - از سخن بیوده و لایینی گفتن و از رفتن
 که واقع شده باشد در صوم و رفتن بقیع را و فایده این جماع و فحش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن در زیر لحاف و آنچه خطاب
 کند مرد با زن از خوش بعد از آن استعمال کرده میشود در هر کلام قبیح مراد تفسیر است و گناها نیست که در ادای روزه با کما هو
 حقّه بوجود آمده باشد - و طعمه للمساکین - و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بساکین و بی نیاز گردانیدن ایشان
 را از سوال در آن روز چنانکه در حدیث آمده است - رواه ابو داود -

الفصل الثالث - عن عمرو بن شعيب عن ابي عبد الله عن جده ابي عبد الله عن النبي صلی الله علیه وسلم لعن من اكل من الصدقة
 آنحضرت بر آن لعنت و فرستاد آواز کننده را و هر کویچه ای کشاده که نماند آنگاه - الا ان صدقة الفطر واجب علی کل مسلم آگاه
 باشد که صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان - ذکر ادائی حرا و عبد صغیر او کبیر بدان من تخرج - صدقه فطر و دست از گندم یعنی
 نصف صاع چه صاع چهارده است - او سواه یا چه گندم که زربیب باشد چنانکه در سبب امام ابو حنیفه است - اوصاع من طعام - اگر
 مراد به طعام گندم باشد از برای شکم راوی است و اگر از آن باشد برای تنويع - رواه الترمذی - و عن عبد الله بن
 ثعلبة بن ابي ثعلبة بن عبد الله بن ابي صير عن حماد بن عمار عن ابي عبد الله عن النبي صلی الله علیه وسلم لعن من اكل من الصدقة
 ثعلبة بن صير و ابن ابي صير و ثعلبة صحابی است مراد را یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر در کاشف گفته است تعلیه
 بن صير یعنی میگوید این ابی صیر مراد از صحبت است روایت میکند از وی پس شرب عبد الله - قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم صاع من براتی - شک راوی است و براتی هر دو معنی گندم است میفرماید صاع از گندم است - عن کل ابن
 از هر دو کس نصف صاع از هر کس - صغیر او کبیر حرا و عبد ذکر ادائی اما غنیکم فیزکیه الله - اما تو انگر شاپس پاک میگرداند او را
 و تمای بخشد مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن - و اما فقیر کم یر و علیه اکثر ما اعطاه - و اما فقیر شاپس میدهد و
 میرساند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میگرداند او را برکت صدقه و مضاعفت ثواب آن و این معنی
 در غنی نیز خواهد بود تخصیص او بفقیر از برای تسلیه و ترغیب است - رواه ابو داود -

باب من لا یحل له الصدقة

باب در بیان کسیکه حلال نیست مراد از صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب نخستین میسازند باب
 من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه ردانیت دادن زکوة مراد و مال معنی هر دو عبارت یکسانست اما در دو کلمه

تقواست می کند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع زکوة به سوی کافر جائز نیست و مستقط ذمه نه و بخت کرده نمیشود
از عدم حل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است و ظاهر و باجماع زکوة به کافر نتوان داد بخلاف صدقات دیگر مثل
صدقه فطر و کفارات و فقرای مسلمانان احب و افضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی
از امام ابی جنیفه جائز است درین زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از وی و از ابو یوسف جائز است دفع بعضی
بنی هاشم بعضی و جائز نیست دادن زکوة به کسیکه مالک تصدقات است و در روایتی الا لعیال که حول کج ایشان مخصوص جمع
کتب ایشان را در کار است بسیار است و به کسیکه میان او و من کی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقرباء امام و عیالت و
انوال و نملات و اولاد ایشان اولی و افضل است صلح که با صدقه جمع میشود و به کسیکه نسبت زوجیت دارد و بمکاتب
خود و بر و ام و له خود و غیره

فصل الاول عن انس - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تبرة في الطريق - كذبت أن حضرت بیک خراعتی
خراعتی راه افتاده بود نظر آنحضرت بر آن خراعتی افتاد - فقال لولا انی اخاف ان تكون من الصدقة لا لکتمها - پس گفت
آنحضرت اگر نمی بود که می ترسیدم که باشد این خراعتی صدقه هر آینه می خوردم من آن را و لیکن نه خوردم از ترس آنکه می آید از صدقه
باشد یا اینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف و بی حرام بود و با حدیث دیگر نیز
معلوم شد که بر بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که حضرت وی صلعم مطلقا حرام است چه صدقه واجب و چه تطوع
و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع که اقال الطبری و در بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نفل نیز حرام است بر بنی هاشم و زو و صاحبیه و زو و ابی
حنیفه و روایت است و نیز معلوم شد که بر دشمن طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه ادنی چیزی باشد منتهی است و اگر بخورند نیز
جائز است و درین کمال تواضع و تعظیم امت الهی است اگر چه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت
واجب است - متفق علیه - و عن ابی هریره قال اخذ الحسن ابن علی مزة من تمر الصدقة - گفت ابو هریره گفت امام
حسن ابن علی خراعتی صدقه - فجعلها فی فیه - پس گردانید حسن آن خراعتی را در دهان خود - فقال النبی - پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم - لا - بلع کاف و کسر آن و سکون خامی مجر و کسر آن بالتونین کلمه است که بزور وضع کرده میشود بوسی
صحنی باز داشته میشود از آنچه میکند و نزد اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود - لیطهرها - گفت آنحضرت این کلمه را
تا بیند از حسن آن تمر از دهان و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه اعجیه است و بخاری این را در باب من کلم بالفارسیه آورده -
ثم قال - پس گفت آنحضرت بحسن - اما شرت الا لا تاكل الصدقة - آیا نمی دانی تو که مانی هاشم و اهل بیت طهارت می خورد صدقه
را ظاهر این عبارت شعرت بسابقه علم امام حسن باین حکم و بعد نیست زیرا که وی شخص عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این
دو امام اجل حاویش رسول الله صلعم و در حسن و بدو و در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت ساله زیرا که بود
ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه - و عن عبد المطلب بن ربيعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

روایت است از عبدالمطلب بن حارث بن ہاشم قرشی کہ در زمان آنحضرت بہ سن رجبیت رسیدہ بود گفت گفت آنحضرت
 ان ہذہ الصدقات انما ہی اوساخ الناس - بدرستی کہ این صدقہ ہا نیست مگر چرکهای مردم کہ اموال ایشان را و
 ایشان را پاک میکرد و اند - و انہما لا تلحل لحد ولا لکحل - و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مگر در حد و کحل خود را و در
 بال بچا ہشی ہاشم اند کہ حلال نیست مرا ایشان را زکوة دال - اچن معنی است کہ در جای خود تحقیق کردہ شدہ است - و عن
 ابی ہریرۃ - رضی اللہ تعالی عنہ - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی بہ طعام سال عنہ اہریتہ ام صدقہ گفت
 ابوہریرۃ بود آن حضرت وقتیکہ آورده میشود نزد وی طعام می پرسید آیا ہدیہ است یا صدقہ فرق میان صدقہ و ہدیہ آنست کہ ہدیہ
 چیز است کہ اتفاق کردہ میشود بر فقر بہ طریق ملتفت و مہربانی و ارادہ کردہ میشود بواسطہ ثواب آخرت و در وسع نوعی از خواری
 و زبونی است آنرا کہ دادہ میشود صدقہ بوی و ہدیہ مقصود بوی تعظیم و اکرام است و پردہ میشود نزد اغنیاء - و مکافات
 کردہ میشود و در وی نہ در صدقہ - فان قیل صدقہ - پس اگر گفتہ میشود کہ این طعام صدقہ است - قال لا صجاء کلا -
 میگفت آنحضرت مریدان خود را بخورید شما - ولم یأکل - و خود نخورد - وان قیل ہدیہ - و اگر گفتہ میشود کہ ہدیہ است و ضرب بیدہ
 میزد و دراز میکرد دست مبارک خود را بی تماشاء - فاکل معہم - پس بخورد با ایشان و ضرب بمعنی شتابی در راه رفتن و بمعنی رزق
 بہ طلب رزق آید و از اینجا معلوم شد کہ آن حضرت قبول میکرد صدقہ را و بخورد آنرا و ہدیہ قبول میکرد و رغبت میخورد آنرا
 متفق علیہ - و عن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت کان فی بریرۃ ثلث سنن - گفت عائشہ بود در بریرہ بفتح باو کسر
 اولی مولاء عائشہ مدنت یعنی سہ حکم شرعی بتقریب وی وارد شد و ثابت گشت - احدی السن انہا عفت فحرت فی وجہا
 یکی ازان سنت آنست کہ بریرہ آزاد شد پس خیر گردا میدہ شد و زوج وی کہ نام وی منیث بود اگر خواہد در تحت آن زوج
 باشد و اگر خواہد جدا شود از وی و این خیار عتیق است کہ علامت اثبات کردہ اند آن را و رزنی کہ داہ بود چون آزاد گردید و بخت
 کہ شوہر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوہر او بندہ کسی باشد و نزد ما خواہ بندہ بود خواہ آزاد و این
 منیث شوہر بریرہ بود و بریرہ او را خواست منیث و عشق او و فراق و دالہ و حیران میگشت و فریاد میکرد و میگفت - و قال
 رسول اللہ و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الولا لمن اعشق - و لا امر کسی راست کہ آزاد کردہ است این سنت دوم
 کہ در بریرہ بود بیا نش آنست کہ بریرہ داہ یہودی بود کہ او را مکاتب ساختہ بود و چون از ادای بدلتہ کتابت عاجز
 آمد نزد عائشہ آمد کہ تا چیزی بدہد کہ در بدل کتابت مالک خود ادا کند و آزاد گرد و عائشہ فرمود اگر بہ صاحبان خود موعبی
 کہ ترا بدست من بفروشد مخیرم پس بی رفت و بہ صاحبان خود آنچه عائشہ گفتہ بود گفت ایشان گفتند میفروشیم اما بہ شرط آنکہ
 و لا ردی یعنی برادری برای باشد عائشہ بآن حضرت صلح عرض کرد کہ یہود چنین میگویند آنحضرت فرمود کہ غلط میگویند الولا لمن اعشق
 و لا برای کسی است کہ آنها آزاد کردہ و توای عائشہ بخود آزاد کن و لا سے وی تر خواہد بود و شرط ایشان باطل و سنت سوم
 آنست کہ میفراید و دخل رسول اللہ - و در آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی درآمد در خانہ عائشہ - و البریرۃ تقویر لجم و حال آنکہ

ویک میجوئید به گوشت بر بضم با و سکون را دیک استساک که مشهورست در بلاد حجاز دین و آلان در حرمین شریفین نیز مشهورست
 فقرب الیه خبر و آدم من دم الیه - پس نزدیک گردانیده شد به سوی آنحضرت نان و نان خورش از آن نان خورش که در
 خانه بود و آدم بضم هزه و سکون دال و ضم آن مفرد و جمع هر دو آمده چنانکه فلک و بعضی گفته اند که به سکون مفرد و بضم جمع
 فقال الم ابررتمه فیها لحم - پس گفت آن حضرت آیا نمی دیک را که در وی گوشت است - قالوا ای - گفتند آری هست و دیک که
 میجوئد در وی گوشت است - لکن ذلک لحم تصدق به علی بریره - و لکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بریره
 و انت لا تاكل الصدقة - و تو نمیخوری صدقه را - قال به علیها صدقة ولنا هدیة - گفت آنحضرت این گوشت بر بریره صدقه است
 و برای ما هدیه است یعنی اگر کسی چیزی به فقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر به کسی دیگر بدد که زکوة گرفت و او را جانی نیست آن چیز
 کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد بهر که بدد و است - متفق علیه - و عمنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقبل الهدیة و شیب علیها - بود آن حضرت که قبول میکرد هدیه را و جزا میداد و مکافات میکرد بر آن - رواه البخاری -
 و عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو دعیت الی کرع لاجبت - اگر خوانده شوم من بتهی
 کرع بضم کاف یعنی پاچه که شیء حقیرست قبول میکنم دعوت را و بعضی گفته اند که کرع نام مکانی است مشهور میان مکه
 و مدینه که آن را کرع النمیم میگویند و معنی اول آن در است و انشب بقول وی - و لو اهدی الی ذراع لقبلت - و اگر هدیه
 فرستاده شود به سوی من یک دست گوشت هر آنی قبول میکنم اشارت است بنفایت تو اضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا -
 رواه البخاری - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس المسکین الذی یطون علی الناس - نیست مسکین
 آن کسیکه طواف میکند به مردم و گرد ایشان میگردد و تروده اللقمة و اللقمتان - و باز میگردد انداد یک لقمه یا دو لقمه
 و التمرة و التمرتان - و یک خرما و دو خرما - و لکن المسکین الذی لا یجد غنی یعنی - و لیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد اگر
 را که بی نیاز گرداند او را - و لا یظن به فیصدق علیه - و دریافتن نمیشود و در رسیدن نمیشود بحال وی بجهت تعفف تا
 تصدق نموده شود بروی - و لا یقوم فیسأل الناس - و بر نمیخیزد از کنج خانه و زانو به غریب خود تا سوال کند مردم را
 و در ذکر فطانت که معنی زیرکی و جودت فهم است اشارت بخفا و کتمان حال وی بجهت تعفف است که بدان و نتوان رسید متفق علیه
 الفصل الثانی - عن ابی رافع - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة - رواه
 از ابی رافع که سولی آن حضرت بود که آن حضرت فرستاد و برگماشت مردی را از قبیلہ بنی مخزوم برگزین زکوة - فقال
 لابی رافع اصحبنی کما تصیب منها - پس گفت آن مرد که ای ابی رافع صحبت دار بمن و بیا همراه من بری از صدقه
 نصیب خود را و بدهم تو از آن چیزی - فقال لا - پس گفت ابو رافع صاحب بنی شوم بتو نموی آیم همراه تو - حتی انی رسول الله
 تمامی آیم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم فاساله - پس سوال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه - فاطلاق
 الی البنی - پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آمد نزد وی - فساله پس رسید آن حضرت را که بروم

مهره آن مرد بانه - فالطالق الی البی - پس رفت البورافع بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آمد نزد وی - فساله - پس پرسید
 آنحضرت زاکه بروم یا نه - فقال ان الصدقة لا تحل لنا - پس گفت آنحضرت بدرستی که صدقه حلال نیست ما را که نبی باشیم
 و ان موالی القوم من انفسهم - و بدرستی که موالی قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان دارند و چنانکه ما را صدقه حلال نیست
 موالی ما را نیز نباشد - رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم لا تحل الصدقة لغنی - یعنی حلال نیست زکوة مرغنی را و الا لانی مرقه سوچی - و نه حلال است مر خداوند قوت و دست
 اعضا را که کسب روزی می تواند کرد و مرقه بکسریم و تشدید را به چند معنی آید قوت و شدت و عقل و استحکام و طاقت
 جسد و اگر ظاهر القوة باشد ولیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد حلال بود مراد از زکوة و اخذ کرده است باین حدیث
 امام شافعی و قائل شده است بعد از حل زکوة مر قومی را که قادر بر کسب باشد و زکوة حلال است زکوة کسی را که مالاک
 انصاب که دولیت در هم است نباشد اگر چه قوی و قادر بر کسب باشد زیرا که آنحضرت میداد صدقه را بفقرا و اصحاب خود
 اگر چه قوی و تند دست میبودند و همین بود آخر امر از ان حضرت صلعم پس این حدیث منسوخ باشد یا مراد آنست که نمی
 باید و نه سزاوار کسی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود باین مذلت و ذلّت - رواه الترمذی و ابوداؤد
 و الدارمی و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريرة - وعن عبد الله بن عدي بن الحنبار - بکسری میهم
 و تخفیف تخانیه از کبار تابعین است و تولد او در زبان نبوت بود - قال انبرنی رجلان انهما اتیا البی - گفت خبر دادند
 مراد و مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم و هو فی حجة الوداع - و حال آنکه آنحضرت در حجت الوداع بود که
 عبارت است از حجی که آن حضرت کرد و بیان احکام فرموده تودیع حیات نمود - و هو تقسیم الصدقة و آنحضرت قسمت میکرد
 صدقه را - فسالاه منها - پس سوال کردند آن دو مرد آن حضرت را از ان صدقه پس آن دو مرد میگویند که - فرغ
 فینا النظر و خلفه پس چون سوال کردیم ما برداشت و بلند گردانید آنحضرت در ما نظر خود را و پست گردانید نظری را بالا و بایان
 نظر یعنی سر تکیا دید و نگاه کرد - فرادنا حلیین - پس دید و دانست ما را چاک و توانا - فقال ان شئنا اعطیکما پس
 گفت آنحضرت اگر خواہید شما بدین شمار - و لا حظ فیما لغنی - و حال آنکه نیست نصیب در صدقه مر تو نگرا - و لا لقوس
 کمسب - و نه توانا را که کسب میتواند کرد و معنی این حدیث بر مذہب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شمار امست و اگر شمار غنی
 میشود بر خوردن حرام میباشد شمار و این بطریق تشدید و تقریب است نه تخفیر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوتست و اگر در
 واقع بچنین آید که توانگر آید حلال نیست شمار و الا بدین شمار او در مذہب ما آنست که در صدقه خوردن خواری و ذلت
 است اگر باین صفت راضی آید بدین شمار او درین نیز نوعی از تشدید و توجیح است - رواه ابوداؤد و النسائی و غیره
 بن یسار مر سلا - از علمای تابعین و کبار ایشانست ثقه کثیر الحدیث مولی سیبویه ام المؤمنین - قال قال رسول الله صلی الله
 لا تحل الصدقة لغنی الا خمسة حلال نیست زکوة مرغنی را اگر چه کسی پنج کس هم باشند میتوان داد و سلا غنی سیبویه

لیکن مرغز آکنڈہ را در راہ خدا - ولعل علیہا - دوم مرقسی کہ عامل است بہ صدقات و گماشتہ سلطانیت بہ تحصیل آن ہوا
 سوم مرقسی را کہ بیرون است دینی برومہ دی نشستہ کہ غنای دی بادی دین دی فغانہ میکند - اول رجل اشترک لبا مالہ -
 چہارم مردی کہ خریدہ است صدقہ را بہ مال خود بل صدقہ کہ نزد فقیرے بودنی آن را از وی بخریدہ حلال است اورا نسبت
 یوسہ صدقہ نیت - اول رجل کان لہ جاز سکین - پنجم مردی را کہ بہت مراد را ہمایہ سکین - فقہر علی السکین - پس تصدق
 کردہ شد بہ سکین - فابہی السکین لغنی - پس ہدیہ فرستاد آن سکین بر این غنی را از ان صدقہ چنانکہ در حدیث بریرہ معلوم
 شد و استحقاق غازی غنی زکوٰۃ را نہ سبب شافعی است و نزد ما عامل و غارم را درست است زیرا کہ عامل اجرت عمل خود
 میگیرد و غنا و فقر در ان برابرست و غارم بہ سبب اتحقاق وی دین است آن قدر کہ دین وی اورا بد درست ست نہ غازی
 را از جہت اطلاق حدیث معاذ بن جبل کہ آن حضرت فرمود کہ از اعیان بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن جہت حدیث
 آنحضرت صلعم حلال نیست صدقہ مرغنی را - رواہ مالک و ابو داؤد و فی زوائد لابن داؤد عن ابی سعید و ابن اہبیل - و در
 روایتی مرابی داؤد را از ابی سعید خبری و ابن اہبیل نیز واقع شدہ است کہ بدان مراد مسافر است کہ از وطن خود جدا
 افتادہ است زیرا کہ مال وی از ملک وی بر آندہ دوی حکم فقیر و بشارت قول وی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا
 من ديارهم و اموالهم و عن زبایدین الحارث الصدائی - ہنم صادہم و تخفیف دال منسوب بہ شخصی کہ نام وی صدقت صحابی است
 مباہجت کرد آنحضرت را و اذان گفت و پیش وی صلعم چنانکہ در باب الاذان گذشت - قال میت النبی - گفت آدم پیغمبر راصلی
 اللہ علیہ وسلم قبالویتہ - پس مباہجت کردم و نوہد مسلمانان دست بوی داؤد - فذکر حدیثا طویلا - پس ذکر کرد وی حدیثی دراز را -
 فاما رجل - پس آدم نزد آنحضرت مردی - فقال اعطی من الصدقۃ - پس گفت آن مرد بان حضرت بدہ مر از صدقہ - فقال لہ
 رسول اللہ پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لم یرض بحکم نبی ولا غیرہ فی الصدقات - بدرستیکہ خدای
 تعالی راضی نشدہ است نہ بحکم پیغمبر نہ بحکم خردی از علما و مجتہدین و تقسیم صدقہ ہا کہ بکہ باید داد - حتی حکم فیما ہو - تا آنکہ حکم کردہ
 در صدقات وی تعالی خود در قرآن - نجاہاتانیۃ اجزاء - پس پارہ پارہ ساخت و تقسیم کردہ آن را بہشت پارہ یعنی قسمت
 کردہ آن را بہشت طائفہ کہ جز ایشان را نباید داد و چنانکہ کریمیان الصدقات للفقراء و المساکین متکفل بیان آنست و در
 کتب فقہ سبع طوائف واقع شدہ بہ گردانیدن فقر و مساکین کی بی اعتبار فرق میان ایشان - فان کنت من ملک الاجزاء
 اعطیتک - پس اگر هستی تو از جملہ آن قسام میدہم ترا ظاہر حال وی معلوم نبود و تردوی اشتباہی بود و در ان ہدولہ بوداؤد
الفصل الثالث - عن زید - بن اسلم - فقیہ عمری مولای عمر بن الخطاب ثقہ عالم فقیہ عابد زیادہ از جمل فقیہ
 در حلقہ درس ادے نشستند و امام زین العابدین پیش او میرفت و استماع میکرد و قال شرب عمر بن الخطاب -
 لبنًا فاعجبہ لو شید عمر شیر بر پس خوش آمد آن شیر اورا - فسأل النبی سقاہ من این ہذا اللبن - پس پرسید عمر آن کس را
 کہ شیر نوشانید اورا کہ از کجا بود این شیر - فاجبرہ انہ و د علی ما قد سماہ - پس خبر داد آن کس عمر کہ وی فرود آمدہ بود

بر آبی که به تحقیق نام برد آن آب را در آن موضع را که آن آب از آنجا فرو آمده بود - قافو الغنم من لحم الصدقة پس ناگاه
 شتری چند از شتران زکوة آنجا حاضر بودند و هم میگویند - و ایشان آب میدادند شتران را - فخلوا من الباشا پس
 دو شیدند قدری از شیرهای آن شتران فخلتم فی سقائی - پس گردانیدم و انداختم آن شیر را در مشک خود و سقا بکسر و در
 مشک شیر را آب - فوذا پس آن شیر که خورده این شیر بود که از آن جابر آورده بودم - فادخل عمریہ پس بر آورد
 عمر نگشتان خود را در دهان خود - فاستقار - پس به زور و کلفت تی کرد و شیری که خورده بود از شکم بر آورد و این حالت
 تقوی و توسع بود و الا اگر فقیر بهر کنده یا هدیه آورد از صدقه خود را دست خوردن او را آنچه آنحضرت فرمود در حدیث بر خیر است
 بود که برای بیان جو از فرمود و گذارید - رواه مالک و البیہقی فی شعب الایمان

باب من لا یحل له المسکة من کل له

باب در بیان کسیکه حلال نیست مراد از سوال کردن و گدائی نمودن و کسی که حلال است او را سوال کردن و گفته اند که
 نمی باید که سوال کند هر که نزدی قوت یوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی
 ندارد که بدان ستر عورت کند حلال است که سوال کند و فقیری که او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال مراد از
 حرام است سوال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال است مراد از سوال
 و اتفاق دارند علماء بر نمی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که حرام است یا حلال با اگر است بسمه شرط اول آنکه خوار نکند
 نفس خود را و الحاح نکند در سوال و ایندانه کند مسئول عنه را اگر یکی ازین سه شرط معقود گردد حرام است باتفاق و مقول
 از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا هوس است
 و چون لوجه الله طلبی تعلیم کرد و چیزی را که تحقیر کرده او را حق تبارک پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع اگر گوید بحق خدا
 و بحق محمد بده واجب نمیکرد بر مسئول عنه چیزی را و دادن بوی کسی که گرفت باظهار حاجت بدروغ مالک نمیکرد و همچنین
 اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بدهد و دوسه دریا طین از کتاب و تحصیلت میکند اگر نداند آن را
 معطل و بدین مالک نمیکرد و حرام است بروی و واجب است بر دوسه بمالک و همچنین کسیکه داده شود او را چیزی بجهت بد
 زبانی و یا شتر سحایت وی حرام است بروی و اگر فقیر بیاید برای سوال و خواهد که دست مسئول عنه بنویسد یا چیزی بگوید
 بدین نکرده است و افضل آنست که مسئول عنه دست بوی نداده بقصد منع و زجر و نباید او سائل را که طبل زده بر دریا میگذرد
 و مطرب را که از همه افشست است ابن میایل هم در مطالب المومنین ذکر کرده به نقل از کتب و الله اعلم

الفصل الاول عن قبضته - یفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتانیه و صاد و همزه - بن خارق - یفهمیم و خاز و مجر و کسر
 را و قاف در آخر صحابی است محد و در اهل بصره - قال - گفت قبضه - تحملت حمالة - یقبل رضا من متبه یوم من نمی
 را از جهت دیت و حماله یفتح حای همزه مالی که بر میید ارد و بر خود میگیرد آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و دیون نمیکرد

بجہت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در میان خود جنگ میکنند و خون یک دیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتا کہ برایشان لازم می آید بخود میگیرد و ضامن میگیرد و بجہت آن دینی بر ذمہ آدمی نشیند و چون غلام دینی بوی یکی از مصارف زکوٰۃ است این مرد نزد آن حضرت آمد تا از مال زکوٰۃ بوی بدہند چنانکہ گفت: فایتت رسول اللہ - پس مرد پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم اسالہ فیہا - در حالیکہ سوال میکنم آن حضرت را در حالہ یعنی در ادای دین حالہ فقال قم پس گفت آنحضرت بایست و آرام کن نزد ما - حتی تا نیتنا الصدقۃ - تا آنکہ بیاید ما را مال زکوٰۃ - فنامرگ بہا پس میفرایم برای تو بدان صدقہ یعنی بفرایم کہ از آن بہ تو چیز بدہند کہ بدان از دین خلاصی یابی - ثم قال - پس گفت آنحضرت - یا بقیۃ ان المسکۃ لا تحل الا لاحد ثلثہ رجل - ہر سبتیکہ سوال روانیت مگر یکی از سبہ مرد را بکل حالہ - یکی از ان سہ مردیت کہ بر ذمہ است حالہ را یعنی مال را کہ او کند از آنچه ضامن شدہ است بدان رحلت لہ المسکۃ حتی یصیبہا - پس حلال شدہ است مراد از سوال کردن تا برسد آن حالہ را - ثم میسک - پسترباز دارد و خود را از سوال بہداد ای حالہ و زیادہ بر قدر حاجت سوال نکند و بکل اصابتہ جائزہ اجابت مالہ سوم مردی کہ رسید اورا حادثہ و آفتی کہ ہلاک گردانید و از بیخ برگرد مال اورا وجہ ہلاک گردانیدن و از بیخ برگردن و جائزہ شدت سختی کہ ہلاک کند مال را از قحط و فتنہ - فحلت لہ المسکۃ حتی یصیب تو امان عیش پس حلال شد اورا سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزے را کہ بی نیاز شود و بر پا شود بدان حاجت ضروری و از زندگانی او قال سدا من عیش - یا گفت سدا من عیش بجای تو امان عیش یعنی چیزے کہ بہ بند و حاجت اورا از زندگانی و قوام بکسرت چیزے کہ قائم شود بوی حاجت و قوام شیئی یعنی چیزے کہ نظام و عدا و ملاک دی بود نیز آید و آن نزدیک بہین معنی است و اما قوام لفق قاف معنی عدل و وسط است چنانکہ در قرآن مجید فرمود و کان بین ذلک تو امان سدا و بکسرین چیزے کہ بہ بند شود بوی حاجت و ہر چیزے کہ بہ بند و چیزے را سدا دوست چنانکہ سدا و قارورہ و جز آن سدا و - فسخ بین مجنی ہستی و میانہ روے در قول و عمل و در ذکر قوام و سدا و مبالغہ است در باز آمدن از سوال گویا تشبیہ و اوسائل را بہ حفظ کہ حلال است اورا اکل تہیہ برے سردق و قوام بدن اگرچہ رسیدن بہ مرتبہ شرط نیست در حل سوال بلکہ فقدان قوت یوم در ان کافی است و این گویا ذکر حال سکین است و ذکر حال فقیر این است کہ میفرماید - و رجل اصابتہ فاقۃ - و سوم مردی کہ رسید اورا حاجت در دیشی فاقہ حاجت افیاق حاجتہ شدن - حتی یقوم ثلثہ من ذوی الحجی من قومہ تا آنکہ بایستند و خبر دہند و بگویند سہ کس از خدا و ندان عقل و فراست از قوم دی کہ بحقیقت حال میرسد و سخن بچنین و قیاس نمیکویند و حجی بکسر مطلق و بچند عقل - لقد اصابت فلانا فاقۃ - تحقیق رسیدہ است فلان کس را فاقۃ - فحلت لہ المسکۃ پس حلال شد اورا سوال نمودن و گدائی کردن - حتی یصیب تو امان عیش او قال سدا من عیش - پوشیدہ نانہ کہ ظاہر مراد از یقوم ثلثہ کہ شہادت دہند و گفتہ اند کہ آن نہ مراد است بلکہ مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داؤد و لیقول آمد و در ذکر یقوم مبالغہ است کہ چنان بیشین خبر دہند کہ گویا شہادت است و در ذکر لام لقد اصابت نیز ناگیست و ذکر ثلثہ نیز برای حیثیاط است و بچنین ذکر ذوی الحجی

ولین مہم برای مبالغہ است و منع و زجرا ز رال و سمارت و دان - فمما سواہن من اسئلۃ یا قبضۃ تحت یا کلمہ اصحابہا سحتا
 پس چیزے کہ جزاین سے صورت سنت از صورتہای سوال کردن ای قبضہ حرام است کہ میخور و خداوندی حرام را دست
 بچشم بین و سکون حای ہلالتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اہلاک و استیصال است - رواہ مسلم - و عن ابی ہریرۃ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سال الناس اموالہم تکثرا - کسیکہ سوال کند از مردم مالہای ایشان ایتقد
 زیادت شدن مال بہ قصد رفع فقر و حاجت - فانما یسأل جبرا - پس سوال نمی کند بکہ اگر فلیستقل و لیستکثر پس
 گو کہ کم طلبید یا بسیار برہیزد یہ سوال کردن ضرر دارد کم یا بیش - رواہ مسلم - و عن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم یا زل الرجل بینا دل الناس حتی یاتی یوم القیمۃ - ہمیشہ سنت کہ سوال میکند مرد از مردان تا آنکہ می آید روز
 قیامت - پس فی وجہ فرغہ تخم - در حالی کہ نیست در دمی کی گوشت کنایت است از خواری دبی آبر دنی یا مردان تنہا بی گوشت
 است و صور و ساخت تابع معانی آندہ است و فرغہ یضم میم و سکون زا و عین مہملہ پارہ از گوشت و بعضی بفتح میم و زای ضبط
 کردہ اند و محفوظ از محذرتین ضم و سکون بہت متفق علیہ - و عن معاویۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یخفوا فی
 المسئلۃ کالحاج کمیند و سوال کردن و بسیار نہ چسبید رسول غنہ را - فواللہ لایسألنی احدکم شیئا - پس بخدا سوگند کہ ہر کس
 نمیکند از من هیچ کی بیج چیز را بفرج نہ مسئلہ منی شیئا - پس بیرون می آید برای وی سوال کردن وی از من
 چیزے را ہا تا کہ کارہ - در حالی کہ من ہر آن سوال را ناخوش دارندہ ام - فیارک کہ فیما علیتہ - پس برکت کردہ شود آن
 کس را و دان چیزے کہ دادہ ام او را - رواہ مسلم - و عن الزبیر بن العوام - یفتح عین و تشدید و او صحابی مشہور از عشرہ
 بشرہ ابن عمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان یا خدا حکم جلدہ - ہر آئینہ بگیرد یکی از شمار سن
 خود را فیاتی بحدیۃ خطب علی ظہر - پس بسیار و نشینہ ہمیزم را بر پشت خود و زمرہ بضم مہملہ و سکون زای بند ہمیزم - فیما علیتہ - پس بفرج شد
 آن بستہ ہمیزم را - فیکلف اللہ بہا وجہہ - پس باز دارد حق تعالی بآن نشینہ ہمیزم آبر و وجاہ او را و درین عبارت اشارت
 است با نچہ نگاہ داشتن آبروے بندہ از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف اوست بر وی در جزای اختیار مشقت
 در کسب حلال ترک سوال - خیر لہ من ان لیسال الناس بہتر است مر او را ازین کہ سوال کند مردم را - اعطوہ او منعوہ - بپند
 مردم او را یا نہند اگر نہند خود آبرو میرود و محروم می ماند و اگر بہند بدتر از ان کہ در بندہ مت ایشان می افتد و در ربطہ
 عبودیت و امتنان ایشان می در آید و بطبع و سوال عادت میکند - رواہ البخاری - و عن حکیم بن خزام بکسر جاوز ہجالی
 بر او زائدہ ام المؤمنین خدیجہ تولد او در کعبہ بود و عمر او صد و بیست سالہ شصت در جا ہلالت گذراند و شصت و اسلام
 قال سارلت رسول اللہ - گفت حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فاعطانی - پس داد آنحضرت مرا یعنی
 آنچه سوال کردہ بودم - ثم سألته فاعطانی - پستہ سوال کردم آنحضرت را پس داد مرا - ثم قال لی راسیہم گفت مرا یا حکیم ان
 ہذا المال خضر حلو - بفتح خا و کسر فاء متین و حلو بضم حا و سکون لام گفت این مال و مثال دینا سبز و شیرین است یعنی خوش نما

و زیاده در نظر خوش آئیده و لذت در دل - من اخذه بنحو اذنة نفس بزرگ که قیبه پس کسیکه بگیرد آزار به سعادتی و نفس یعنی بی تعلل
 و اشتیاق و الحاح برکت کرده میشود و در او در آن مال - و من اخذه با شرف نفس لم یبارک له فیہ - و کسیکه بگیرد آن را به مطلق
 شدن بدان و منتظر داشتن آن را و طبع کردن و دل بستن در آن برکت کرده نمیشود و در او در آن مال فی الصرح اثرش
 اطلاع یافتن بر چیز و از بالا به زیر نگریستن - و کان کالذی یا کل ولا یشتع - و با شدوی همچو کسیکه بخورد و سیر نمیشود - و الیہ العلیا
 خیر من البید السفلی - و دست بالا بهتر است از دست پایین مراد بدست بالا آنکه میدهد و بدست پایین آنکه میستاند یا دست
 بالا آنکه میستاند و سوال نمیکند از کسی چنانکه در حدیث آئیده معلوم گردد و بر هر تقدیر در وی نهی است از سوال فی بیان فضیلت ترک
 سوال است و لهذا متفرع گردانید حکیم بروی قول خود را نقیضات - پس گفت من - یا رسول اللہ و الذی لبیک با حق سوگند که کسیکه
 فرستاده است ترا بحق و راستی - لا ازال را احد العیالک شکیلا - سوال نه کنم بعد از تو یا بعد از من سوال که از تو کردم و بعضی گویند
 که بعد یعنی غیر مستیج کی را و نشانم از کسی چیزی - حتی افارق الدنیا - تا آنکه جدائی کنم دنیا را یعنی تا وقت موت در زیر تقدیر
 ای مفتوح بر زای ساکن هموز یعنی رسیدن چیز از کسی و معنی نقص نیز آمده چون گرفتن از کسی چیزی بسبب نقص و دست
 بر آن اطلاق کردند متفق علیه - و عن ابن عمر - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال و هو علی البئر روایت است از ابن عمر
 که آن حضرت گفت و حال آنکه وی بر بئر بود - و هو یدکر الصدقة و التصدق عن المسئلة و آن حضرت ذکر میکند صدقه را و باز
 ایستادن از سوال - الیہ العلیا خیر من الیہ السفلی - و باز یدر علیا را تفسیر کرد بقول خود و فرمود - و الیہ العلیا ہی المتفقہ -
 بنون و قات از اتفاق بمعنی خرج کردن و دادن و اسفلی ہی السالیة - و دست پایانی دستی است که سوال کننده است بخین
 واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم طبعی گفت و بخین ذکر کرده ابو داود و ترمذی و حقیقین آمده است روایت از اکثر و در
 روایتی مرابو داود و الیہ العلیا ہی المتفقہ بنا و عین و فاعل غفقت بمعنی باز ایستادن از سوال و از حرام و این معنی نسب
 ترست به سیاق حدیث که گفته و هو یدکر الصدقة و التصدق عن المسئلة - هر دو معنی محبت و نقل کرده شده است از نو و
 که صحیح روایت اولی است متفق علیه - و عن ابی سعید الخدری - قال ان انا سامن الا انصارا لو ان رسول اللہ
 گفت که بعضی مردمان از انصار سوال کردند رسول خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم فاعطاهم - پس داد آن حضرت ایشان را
 آنچه طلبیدند - ثم ساروا فاعطاهم - باز سوال کردند پس داد ایشان را حتی تقدیر معذبه - تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آن حضرت
 بود یعنی از آن چیزی که داد ایشان را - فقال یا یون عندی من خیر ملین اخره عنکم - پس گفت آن حضرت آنچه میباشد نزد من از خیر یعنی
 مال پس خیره یعنی هم از شما - و من استیغف بقرآن - و کسیکه باز ایستد از سوال نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد و او را احتیاج
 تسائی محتاج نمیکرد و اندر بزم - و من استغف بقرآن - و کسیکه استغفار از خود بی نیاز گردد از خود را از سوال مردم غنی نمیکرد و بی
 نیازی سازد او را خدا تعالی - و من یحیی لیسر اللہ - و کسیکه تکلف کند و زود آمد در صبر کردن صبری بخشد او را خدا تعالی - و
 ما صلی احد عطا بهو خیر و ادب من صبر و داده کشید هیچ کی دانی را که آن بهتر است من از خیر است از صبر یعنی صبر عطا مییست از باب تسائی

کہ بہترین عطا است متفق علیہ وعن محمد بن الخطاب قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یطیئ النصار کفتم بود آنحضرت میداور آنحضرت فاقول عظم
 انفس الیمنی پس کیفتم آنحضرت بدہ آن را بختج ترین بگو از من - فقال خذہ فتمولہ و تصدق بہ - پس میگفت آن حضرت بگو آن
 را و مال ساز آن او تصدق کن بآن - فاجارک من ہذا المال انت غیر مشرف ولا سائل - پس چیز کہ بیاید ترا ازین مال حال
 آنکہ تو مشرف نہ کنندی و انتظار نبرندی و طمع نہ کنندی و نہ سوال کنندی آن را مخذہ - پس بگو آن را - و لا فلا تبغہ نفسک - و چیز
 از نہ تخمین است پس پیرو مگردان آنرا نفس خود را یعنی دینی آن مرد و طمع کن و انتظار مبر چنانچہ در میان مردم مشہور است کہ لا رد ولا کد متفق علیہ
الفصل الثانی - عن سمرقہ - بن جندب - صحابی مشہورست حلیف الضرار و بود از حفاظ اکثر احادیث از رسول خدا
 صلعم روایت کردہ اند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع و خمسين او تین - قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم السائل کرج کبیح بہا الرجل و جہہ - بود اما خراشها و جراتهاست کہ مخرج میگردد اندام ہمار و روی
 خود را - فمن شارب القی و جہہ - پس کسیکہ خواہد لنگا ہر در و روی خود را از خراش و سوال نہ کند و در بعضی نسخ القی علی و جہہ و
 بعضی القی علی و جہہ مار - و من شارب ترک - و کسیکہ خواہد ترک کند آن را یعنی نگاہ ندارد آبروی خود را و سوال کند اختیار است
 دوست و این بہتید است برا شکاب سوال کردن پس سوال بناید کرد - الا ان یسأل الرجل و السلطان بکرا آنکہ
 سوال کند مرد خداوند سلطنت را کہ امیر است - او فی امر لا یجد منہ بد - یا سوال میکند در کاری کہ نمی یابد از ان چارہ چنانکہ احتیاج
 و گرسنگی و نایافتن قوت یوم چنانکہ در شرح ترجمہ باب گذشت - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی - و عن عبد اللہ بن مسعود
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سأل الناس و لہ ما یغنیہ - کسیکہ سوال کند مردم را و حال نہ مرد راست چیز
 کہ بی نیاز گردد او را - جاز یوم القیمۃ و مسئلۃ فی وجہہ می آید روز قیامت و حال آنکہ سوال او و روی وی بود -
 فحوش او و خودش و کدرج - بعضی گفتہ اند کہ این الفاظ قریب المعانی اند و از بخت شک را و است و بعضی گفتہ اند کہ متباہن اند
 و معنی خدش پوست کردن بچوب و خش کردن بناخن و کج بردن ان اشارت است بتفاوت احوال سالکان و قلت
 سوال و کثرت آن و توسط - قيل - گفتہ شد - یا رسول اللہ و ما یغنیہ - و چه چیزی بی نیاز میگردد اند و یعنی خدشہ کہ سوال
 بآن حرام است چیست - قال خمسون درہم - گفت پنجاہ درہم - او قیمتا من الذہب - یا قیمت پنجاہ درہم از طلا - رواہ ابو داؤد
 و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی - و عن سهل بن الخفطہ - یفتح حا و سکون نون ففتح طای مخجم نام او و سئل است
 یا ایہذا ما دران دوست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سأل و عنده ما یغنیہ - کسیکہ سوال کند و روی چیزی
 باشد کہ بی نیاز گردد او را از سوال - فاما اکثر من النار - پس نیست وی مگر آنکہ میکند طلب بسیاری از آتش - قال الترمذی
 گفتہ است عبد اللہ بن محمد فی بعضی لضم نون و فتح فاکہ شیخ ابو داؤد و سجستانی است - و ہذا حدیث رواہ - و فی فیلی یکی از راویان این
 حدیث است فی موضع آخر - گفتہ است در جای دیگر کہ در میان این حدیث - و ما الغنی الذی لا یغنی عنہ مسلم - و چیست
 غنا کہ روانیت با وی سوال کردن - قال قدر ما یغنیہ و لیثبہ - گفت آن غنا کہ روانیت بہ وجود وی سوال مقدار

چیزی است که آن را قوت یا عدد گردانند و قوت شبانگاه گردانند یعنی هر کلا قوت یک روز و شب حاصل باشد که بدان قوام یابد و کفایت کند سوال کردن بر روی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد۔ وقال فی موضع آخر۔ گفته است فیصلی در موضع دیگر۔ ان یکون له شیخ یوم اولیٰ لیلته و یوم۔ حدیثی که بآن سوال حرام است انیت که باشد مراد سچیزه که سیر گردانند و در روز و شب در روز و شب یحییٰ سیر و بکسر فتح چیزه که بوی سیر شود۔ رواه ابو داود۔ بدانکه حدیث این مسود گردانند و از اهل بیت دارد بدانکه حدیثی که مانع از سوال است ملک پنجاه در هم است یا قیمت آن و در حدیث آئینه از عطاء ملک او قبیله است که چهل در هم باشد و درین حدیث قدر تقدی و توشی و شیخ یوم و لیلته پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و ابن المبارک اسحاق ثمالی و بعضی علمای ثانی و اخذ کرده ابو حنیفه و اصحاب وی به ملک دو سیت در هم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز دارد شده است که در کافی آن را ذکر کرده مغنوش است که هر که سوال کند و باشد و رایج اوقیه الحدیث پنج اوقیه و سیت در هم و قبیله گفته که این آسان تر است بر مردم و در کافی گفته که ابن مخنف است مراد حدیث دیگر و الله اعلم بوشیه مانند که انجا و حیرت منع از اخذ زکوٰۃ و منع از سوال اعتبار مامی در هم نزد ابی حنیفه در اول است و در ثانی قدر تقدی و توشی است و الله اعلم۔ و ثمن عطاء بن یسار عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله۔ روایت است از عطاء بن یسار که از مشایخ ائمه العین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه و سلم من سأل منکم وله اوقیه او عدلما فقد سأل الخاکیه سیکه سوال کند از شما و حال آنکه مراد است اوقیه که چهل در هم است یا شل اوقیه باشد و قیمت پس تحقیق سوال میکند بطریق الحاف و الحاح که مذموم و منعی عنه است و در قرآن مجید در مدح فقر گفته است لا یسکون الناس الخافا۔ رواه مالک و ابو داود و النسائی۔ و عن حششی۔ یضم حامی مملو و سکون موحده و شین معجمه۔ بن جناده۔ یضم حیم تخفیف لون۔ قال قال رسول الله۔ صلی الله علیه و سلم ان المسئله لا تحل لغنی و لا لذی مرقه سوی۔ بدرستی که سوال کردن حلال نیست مگر آنکه مراد فقر و خدایت و سلیم الاعضاء لا لذی فقر مریض۔ و لیکن حلال است مراد فقر را که چسپانیده است بخاک و تعارض بفتح و ان سکون قاف خاک و قع برخاک چسپیدن بفتح یضم هم و سکون ال و کسراف خاک چسپانیده کنایت است از شدت حاجت و فقر که اورا بخاک افکنده است و منی تواند برخاست و سکین نیز ازین رو گویند که طاقت حرکت ندارد و چنانچه در قرآن مجید فرماید و سکینا و امر بهت او غم مطلق۔ یا حلال است برخداوند و ام که در نطاعت و شاعت افکنده است عزم یضم غین معجمه و ام و تا و ان نطاعت سکونی و من سأل الناس بشیری۔ یضم یامی سکون مثلثه و کسر را۔ به مالک۔ و سیکه سوال کند مردم را تا بسیار کند بآن مال خود و کلان خوشامی و وجه یوم القیمه۔ می باشد آن سوال ز خدا و خدایان در روی او روز قیامت سو خضایا کله من جمجمه و سنگ گرم که منخورد آنرا از دوزخ رخص بفتح را و سکون خدا و مجسمه گمای تفسیده که شیر را بوی در جوش آزند رخصه کی فمن شارب خلیق من شارب فلیکشر پس هر که خواهد گو کند و هر که نخواهد زیاده کند۔ رواه الترمذی۔ و عن انس۔ ان رجلا من الانصار الی النبی۔ روایت است از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم لیسالہ۔ و حالیکه سوال میکند آن مرد از پیغمبر را می خواهد از آن حضرت چیزی

نقال - پس گفت آن حضرت - ایابی بتیک نمی - آیا نیست در خانه تو چیزی - فقال ایی جلیس بجنبه و بسط الجنبه - پس گفت
آن مرد آری در خانه من گلیم سطر است که می پوشیم پاره را از وی و میگسترانیم پاره را از وی عیس کبیر جالبی که بر پشت ستر زین برود
من اندازند و در خانه مادر زیر فرشهای فاخر می کشند - و تعب - بفتح قاف و سکون عین قح چون خورد و سطر است -
نشر فیمن المار - که می نوشیم در وی از آب - قال ایی بجا - گفت آن حضرت بسیار بیش من آن گلیم و قح را غناها
سها پس آوردان مرد پیش آن حضرت آن گلیم و قح را - فاخذها رسول الله - پس گرفت آن گلیم و قح را پس خرد خلی الله
علیه و سلم مید - بدست شریف خود - و قال منیشتری هذین - و گفت آن حضرت کیست که بخرد این هر دو را - قال جلی
انا اخذها بدرهم گفت مردی که من میگیم این هر دو را بیک درهم - قال من ینیر علی درهم - گفت آن حضرت کیست که
دیاده کند بیک درهم خنثین او ثلثا - گفت آن حضرت این سخن را دو بار یا سه بار به قصد تاکید و اهتمام - قال جلی انا اخذها
بدرهمین - گفت مردی من میگیم آنها را بدرهم - فاعطاها ایاه - پس داد آن قح و گلیم آن مرد را - فاخذها را
فاعطاها الانصاری - پس گرفت آن حضرت آن دو درهم را پس داد آن دو درهم مرد انصاری را - و قال شتر یا حمار
طعاما - و گفت بخیری ازین دو درهم طعام را - فابنده الی ابلک - پس بنید از این طعام را به سوی کسان خود تا وقت پخت
روژه خود سازند - و اشتر بالآخر فخر و ما - و هر خبر بدرهم دیگر تیشه را و قدوم بفتح قاف و ضم دال مخفف یا مشد و تیشه در و گرد و آنکه در
حدیث ابراهیم هم و تیشه که اشتق بالقدم بعضی گفته اند که تیشه مرا دست بعضی میگویند که نام شویست از شام فاتی به پس
بیار نزد من آن تیشه را فانا به - پس آورد آن مرد نزد آن حضرت تیشه را فند فیله سوال الله صلی الله علیه و سلم عود اسپاره پس
محکم کرد آن حضرت و آن تیشه و شنه بدست مبارک خود - ثم قال فاذهب فاحطب و بعل - پس گفت آن حضرت برو پس بزم کنش و
به فروش - و لا اریک خمسة عشر يوما - و باید که نه نیم ترا پانزده روزه - فذهب الرجل فاحطب و بعل - پس رفت آن مرد و در حالیکه
بزم میکرد وی فرو شد - فجاره و قد اصحاب عشرة دراهم - پس آمد آن مرد نزد آن حضرت متلع در حالیکه تحقیق رسید
و یافته است دو درهم را - فاشتری بعفتها ثوبا و صندبا طعاما - پس خرید آن مرد به پاره ازان و راهم جامه را به پانچ ازان
طعام را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلعم هذا خیر لک من ان تجی المسئلة نکسته فی وجهک یا یوم لقیته - این بزم
کشیدن و قوت ازان ساختن اگرچه شقتی دختی دارد و بهتر است مرزا از آمدن سوال و کشتن او لفظ سیاه و نجس رودی تو روز قیامت
ان المسئلة لا تصح الا لثامه - بدرستی که سوال کردن نیک نیست مگر کسی را - لذل یقرع و لذل یغرم مطلق - ترجمه این
دو لفظ در حدیث سابق معلوم شد - و لذل میبویج - یا مرد خداوند خون را که در و مند کننده است مراد بدان ویت است که در و
خون داده از خود یا از غیر خود چیست انکه در تفسیر محل حواله معلوم شد سواه بود و در وی این باجه الی قوله یوم لقیته
و عن ابن مسعود - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اصابته فاقه - کیسکه سید او را حاجت دهد و
فانزلها بالناس - پس فرود آرد او را به مردمان در وی و بالیشان - لم تسد فاقه - بسته نشود و دفع کرده نشود حاجت

فمن انزلها بالکفر - ویکبر فرود آورد حاجت را به خدا - او شک الله که بالفنار شتابی کند و برساند او را بفنار غنیمت مجسمه یعنی قائمه و کفایت نه غنا بکسرتن یعنی تو نگری و مال داری زیرا که فرموده - اما بموت عاجل او غنی آید - یا به مرگ که زود و بیاید یا به تو نگری که دیر حاصل گردد و تو نگری به موت حاصل نیکو و پس این تفصیل دی نه شود و اما کفایت بموت حاصل است و در اکثر نسخ غنی عاجل یعنی معلوم است و گفته اند که تخمین است در اکثر نسخ مصالح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی و غنای عاجل به هزده مده است و این صحیح است روایت و در آیه که اقال الطیبی - رواه ابو داود و الترمذی -

الفصل الثالث عشر عن ابن القری - بکسر فاد تخفیف را نسبت است به فراس - بن یحکم ان القری قال قلت لرسول الله - روایت است از ابن قری فراسی از پدرش که فراسی است گفت گفتم مر سید خدایا - صلی الله علیه وسلم اسأل آیا سوال کنم من - یا رسول الله - از مردم چیزی نزد حاجت - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لا - سوال کن - و ان کن لا بد فاسأل الصالحین - و اگر هستی تو که البته میخواهی سوال کنی بجهت حاجتی که داری پس سوال کن صحاحان را از جهت کرم ایشان و حلال بودن رزق ایشان - رواه ابو داود و النسائی - و عن ابن الساعی عن ابن السدی نیز گویند صحابی است مات بالشام سنة سبع وخمسين - قال استعملنی عمر علی الصدقة - گفت عامل گردانید مرا عمر ابن الخطاب بر گرفتن زکوة - فلما فرغت منها و ادیتها الیه - پس هرگاه پرداختم من از سهم صدقه و رسانیدم صدقه را به سوی عمر - امر لی بها - امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عماله بضم عین و تخفیف میم مزد کارکن - فقلت انما قلت لرسول الله واری علی الله پس گفتم من کار نه کرده ام مگر برای خدا و مزد کار من بر خدا است - قال خدا اعطیت - گفت عمر بکبر چه کسی داده بشوی - فانی قد علمت علی عمر رسول الله - پس بدرستی که تحقیق من عمل کرده ام و در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فعلنی به تشدید پس داد اجرت عمل مرا تمیل عالم داد - فقلت مثل قولک - پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم جز من بر خدا است - فقال لی رسول الله - پس گفت مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذا اعطیت شیئا من غیر ان تسأله

محل و تصدق چون داده شوی تو چیز را بی آنکه سوال کنی تو و تطلبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن - رواه ابو داود - و عن علی - انه سمع یوم عرفة رجلا یسأل الناس روایت است از امیر المومنین علی که در شیند روز عرفة مردی که سوال میکند از مردم - فقال - پس گفت علی - انی هذا الیوم و هذا المكان - آیا درین روز که روز عرفة است و در فضا طاعت و عبادت و دعاست و درین مکان که عرفات است و محل دعا و آواز مغفرت و نزول انوار رحمت است - تسأل من غیر الله سوال میکنی از خدا فحظه بالدره - پس زو علی ان مرور بکره و ال و تشدد بیدار است و زدن و خنق به خای بهج و قار و قاف بهره زدن کسی را محقق دره و به پنهان شمشیر زدن که انی الصراح و گفت طیبی خنق به چیزی پنهان زدن - رواه رزین - و عن عمر قال تعلمن ایها الناس ان الطغ فخر - گفت امیر المومنین عمر میدینید یا بدانید ای مردم که امید داشتن از مال و سبب فقر و زیارت حاجت است - و ان لیاس - بکسر هزده - غنی - و بدانند که نومید بودن از مردم تو نگری و بی نیاز

وان المراد ان یستخرج عن شیء آخر یعنی وہدائید کہ مروی ہے کہ نامید شود از چیزے بی نیاز میشود از ان و از احتیاج بدان
 بمعنی طمع نظر داشتن بر مالی کہ مشکوک است رسیدن آن یعنی کہ میدید یا نمیدید اما اگر کسی را حق یا اوراری بہ کسی لازم است
 یا حکم مجتہد و کہ مقتین دارد بدادن آن جاعنی طمع شتخت نیست فندبر۔ رواہ رزین۔ وعن ثوبان۔ رسولی آن
 حضرت است حاضر در گاہ و محرم گاہ و بیگاہ و ملازم سفر و حضر بود۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من یقل لی ان لا
 یسأل الناس شیئاً۔ گفت گفت آنحضرت کیست کہ ضامن شود و وعہ کند با من کہ سوال نہ کند از مردم چیزی۔ فقال
 کہ بالجحیم۔ پس ضامن شوم من وعہ کنم مرا در بہشت غایت تاکید است بوقوع آن بحجت اعرابی بدان دو حد صادق می
 دران و انبیاء و ات اللہ علیہم گا ہی ضامن میشوند نہ ثواب طاعتی مخصوص بہ اذن الہی تعالی و ذوالکفل کہ نام یکی از
 انبیاست عرم بہ ہمین معنی است کہ وی علیہ السلام ضامن شدہ بود برای امت خود بہشت کذا تیل۔ فقال ثوبان کہ نیست
 ثوبان۔ انا۔ من ضامن میشود و وعہ میکنم کہ سوال نہ کنم۔ فكان لا یسأل احداً شیئاً۔ پس بود ثوبان کہ سوال نہ کرد و بیع
 یکی را چیزے۔ رواہ ابو داؤد و النسائی۔ وعن ابی ذر قال دعانی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو فی سطر علی ان
 لا یسأل الناس شیئاً۔ گفت ابو ذر خواند مرا آنحضرت و حال آنکہ وی طلب شرط میکند بر من کہ سوال نہ کنی تو از مردم چیزی۔
 قلت نعم۔ گفتم من آری شرط کردم کہ سوال نہ کنم از کسی چیزی۔ قال گفت آنحضرت۔ و لا یسألک اذ سقط منك۔ و گفت
 آنحضرت و نہ طلبی از کسی تا زیانہ خود را وقتی کہ بفیتہ تا زیانہ از دست تو۔ حتی تترال لک فتاخذہ تا آنکہ فرو آئی تو از پستیزی
 بہ سوی تا زیانہ پس بگیر ای آن را و این کمال مبالغہ است در ترک طلب سوال۔ رواہ احمد

باب الاتفاق وکراہیۃ الاساک

اتفاق سپرے کردن مال و خج کردن دامساک نگاہ داشتن مال و بخیلی کردن بان و مساک بخیل را گویند و ظاہر است
 کہ مراد اتفاق دامساک از غیر زکوٰۃ باشد و لهذا لفظ کراہیت ذکر کرد و بیان زکوٰۃ و احکام آن سابقاً ذکر کرد و احتمال دارد
 کہ مراد بوجہ صفت اتفاق و دوم بخل و امساک باشد مطلقاً خواہ از فرض یا فضل و سوق احادیث مذکورہ در باب اکثر
 ناظر بوجہ سخا و اتفاق ال و باقی نہ گذاشتن چیزے از است

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو کان لی مثل احد فہا لیسر لے ان لا
 یمر علی ثلث لیل و عندی عتہ شیء۔ فرمود اگر می بود مرا مانند کوه احد طلا ہر آئینہ شاہ میکرد و اند مرا این کہ نہ گذرد بر من سہ
 شب و حال آنکہ نزد من چیزے از ان باقی است۔ الا شیء ارصدہ لدرین۔ مگر چیزی کہ آندہ کنم و نگاہ دارم آن را برای نام
 در نیجا بیان نہایت سخاوت آنحضرت صلعم و ترغیب امت بہ است بر آن۔ رواہ البخاری۔ وعنہ قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم من یوم یصلح العباد فیہ الا لکان نیز لان نہ نیست هیچ روزی کہ صبح میکنند بندگان در دی مگر آنکہ دو فرشتہ
 فرودی آیند از آسمان۔ فیقول احدهما۔ پس میگوید یکی از ان دو فرشتہ۔ اللہم اعط متفقاً خلفاً۔ خداوند ابدہ اتفاق کنندہ را

خلف یعنی چیزیه بجای می که اتفاق میکنند یعنی عوض و زیادت مال - و یقول الآخر اللهم اعط مسکنا ملغا - و میگویی بدو خزینه دیگر
 خداوند بده نخل را ملت یعنی پلاک شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه - و عن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم - روایت است از اسامیه بنت ابی بکر صدیق زوجه زید بن العوام که از صحابیان است و مناقب او بسیار است گفت آن
 حضرت متفق و لا تخصی - اتفاق کن شمار کن که چند دهم و چه دهم - تخصی الله عليك - پس هسا کند خدای تعالی بر تو دوشمده و دهم تو
 مراد با حصای خدای تعالی قطع ماده برکت و سد باب زیدیت یا در احباب آخرت است و معنی اول ظاهر تر است - و لا تمنی فیومی
 الله عليك - نگاه مدارال را پس نگاه دارد خدای تعالی بر تو اصل ایضا حفظ متاع در دعا است یعنی خوف و مراد این جا اسما
 و ترک اتفاق است از تمنی با استطاعت - بده آنچه میتوانی در وضع بضاد و خای تمهه اعطای قلیل و مراد آنست که بده اگر چه
 چیز اندک شد و آنحضرت حالت و قدرت اسماء را نیز تصور کرد و دانست که تصرف در مال و حج جز در شی سیر نخواهد بود -
 متفق علیه - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی - این حدیث قدسی است که آنحضرت
 از رب العزت جل جلاله روایت میکند که گفت دی تعالی - انفق یا ابن آدم انفق عليك - اتفاق کن ای پسر آدم اتفاق
 کنم یعنی اناضله و انتقام کنم من بر تو بچشم آنکه اتفاق شکر نعمت مال است و شکر سبب زیدیت است متفق علیه - و عن ابی امامه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبذل النخل خیر لک - ظاهر آنست که این نیز حدیث
 قدسی است اگر چه لفظ حدیث صحیح و روان نیست و مسلم آن هم نیست چه اگر چه حضرت رسالت پناه صلعم نیز این لفظ خطاب
 کردن را تواند گوید ای آدمی نخل کردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است بر ترانبل در باختم و نگاه نداشتن چیز را دان
 شکسته شرک و نگاه داشتن تو آن را بخیلی کردن بدتر است ترا - و لا تلام علی کفات - و نکو سپیده بنشینوی تو بر نگاه داشتن
 کفات یعنی اگر مقدار کفات نگاه داری باکی نیست یعنی قوتی که باز دارد از جور و سوال و این مختلف میشود با اختلاف اشخاص
 و ازمان و احوال و ابدان نخل - و آغاز کن در نخل زائد از کفات به عیال خود و فرخ گردان رزق برایشان زیاده
 بر نفقه واجب و اگر از ایشان زیاده آید به بیگانگان ده - و رواه سلم - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم مثل النخل الصدق - صدقه حال نخل آنکه صدقه میدهد و اتفاق میکند - کسل کلیر علیما جنان من حدید همچو قصد
 حال و مرست که بران دو مورد وجه است از آهن جنبه بضم جیم و تشدید زون یعنی زره و روایت کرده شده است جتبان
 به موحده و بنون اصح است روایت در آیه زیر که جیه از آهن موهود نیست - قد اضطرت ایدیم الی شیهیا و تراقبها - به تحقیق
 چسبیده شده است و ستمای آن دو مورد به پستانهای ایشان و چنبر گردنهای ایشان بچیت تکی آن دوزخ و اضطرار در صل
 یعنی احتیاج و بی اختیار است و مراد اینجا اتصال و التصاق است و دشمنی بفتح مشکنه و سکون دال پستان و آن زن فرو
 هر دو را باشد و بضم ثا و کسر دال و تشدید یا جمع اوست در روایت به لفظ جمع و افراد هر دو آمده و کج اکثر و اظهر است تراقی
 جمع ترقوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم قان استخوان میان مناکه منحوعات و آن هر دو ترقوه است از هر دو جانب

و جمع باعتبار جواب و اطراف است - فحمل المتصدق كما التصديق بصدقة انما سلطت عنه - پس در استاد صدقه گفته هرگاه که تصدق میکند فراح میگرد و زره از وی - و حمل انجیل كما هم بصدقة قلعت - و در استاد انجیل هرگاه که قصد میکند بصدقة تنگ میگرد و گرد می آید - و اخذت کل حلقة بمکاشها - و میگرد و هر حلقة جای خود را میبندد بآن حاصل معنی آنکه جواد چون قصد نفقه میکند فراح و کشاده میگرد و سیئه وی بدان و فرمان برداری میکند او را دستهای او و در از شود بعباد و بذل و خیل تنگ میگرد و سینه او و مقبض میگرد و دست وی و طبیی گفته که تخصیص کرده شد بشخص پس چنه از حدیث اشارت بآن که اساک شح از حیات النسان مخلقت است فافهم متفق علیه - و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الظلم - پرهیز کنید ظلم را و یکسو نشوید از آن و ظلم شامل انواع معاصی است و جمع وی در قول وی - فان الظلم ظلمات یوم القيمة - باین اعتبارت یامر او آنست که ظلم واحد سبب ظلمات مثر آنکه متعدد از اموال قیامت و شدائد آن میگرد و حاصل ظلم وضع الشی فی غیر محل و غالباً مستمال او درستم کردن بر خلق - و اتقوا الشح - و پرهیز کنید شدت بخل و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و استداد انواع اوست زیرا که نتیجه حب و تیا و شهوات اوست - فان الشح اهلک من کان فیکلم - زیرا که شح نیست گردانیده استگانی را که پیش از شما بوده اند - حکم علی ان سفکوا دماهم بر داشتند ویرانگشت ایشان را بر آنکه ریخته خون یک دیگر را سو افکند و احکام - و حلال گردانیدند چیزها را که حرام گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حل شح بر شک و دوا و استحلال معاصی آنست که بذل اموال و موارات اخوان سبب نجات و توفیق است و اساک و شح سبب تهاجر و تقاطع و این مفضی بعد اذ آنست که مودی مبتدیان و تقاطع است - رواه مسلم - بدان که تفسیر کرده اند شح را با شدت بخل و بعضی گفته اند شح بخل با حرص است و بعضی گفته اند که بخل در افراد امور و احاد آن میباشد و شح عام است که در تمامه امور باشد و بعضی گفته اند که بخل در مال میباشد و شح در مال و معروف و گفته اند که شح خصالت غریزه است که مجبول است بر وی آدمی زاده آن حکم و صفت لازم دارد و مکرزی نفس است چنانکه در قرآن مجید فرماید و احضرت الانفس الشح و منعی غلبه و سلطنت اوست مستولی گردد بر عرش قلب و منع کند آثار احکام ایمان زیرا که برین تقدیر شح میکند بطاعت و مسامحت نمیکند بدان و بذل نمیکند انقیاد را برای امر خدا و شح بر نفوس مانده شتوت و حرص مجبول است برای ابتلا و مصلحت نظام عالم و عمارت آن و مذموم آنست که مستولی گردد و سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آنحضرت شح مطاع این است خلاصه آنچه ذکر کرده است تور نشستی - و عن حارثه بن وهب صحابی است برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب از مادر معدود است در کتب روایت میکند از آنحضرت و از امام المومنین جعفر علیه السلام - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصدقوا - تصدق کنید و غنیمت را بید و جو آن و ثواب آن را فانه یا فی علیکم زمان میشتی الرجل بصدقة - زیرا که خواهد آمد بر شما زمانی که می برود و صدقه خود را یعنی پیش مردم - فلا یجد من یقبلها - پس نمی یابد که قبول کند آنرا - ليقول الرجل - میگوید مردی که می آرد نزد و صدقه - لوجبت بها بالامس - مگر می آورد می توان این صدقه را و می روز یعنی پیش ازین بقبولتها - بهر آنکه قبول میگردم من آن

را - فاما اليوم فلا حاجة لي بها - اما روز پس نیست حاجت مرا بوسی این حالت در آخر زمان خواهر بود در زمان امام مهدی علیه السلام چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید متفق علیه - وعنه ابی هريرة قال قال رجل - گفت ابو هريره گفت مردی یا رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا - کدام صدقه بزرگتر است از رومی اجر و ثواب - قال ان تصدق - بفتح تا و وال اصل وی تصدق - و انت صحیح شیخ گفت آنحضرت بزرگترین صدقه با آنست که تصدق کنی و حال آنکه تو ندرستی و نجلی - تحتی الفقر و تامل الغنی - در حالتی که می ترسی در دینش را و امید میداری تو انگری را یعنی تصدق کنی در حالتی که بجهت صحت امید حیات و در زنی عمر داری و محل این هست که نخل کرده شود و اگر بدو شاید که فقیر گردد - و لا تهمل - بضم طاء لام و جزم هر دو خوانده اند و تاخیر و توقف نه کنی یا تاخیر و توقف مکن - حتی اذا بلغت الحلقوم - تا آنکه چون بر سر دوزخ در گلو - قلت لفلان کذا و لفلان کذا - بگوئی مرفلان را چنین و مرفلان را چنین و قد کان لفلان - و حال آنکه مال هست مرفلان را و گفته اند مراد بفلان اولی ثانی شخصی است که وصیت کرده است مرآت را و بفلان اخیر دارش زیرا که دارش را وصیت میت در حالت موت اگر خواهی اجازت کند و اگر خواهی البطل نماید یعنی نخل میکند تا آنکه مشرف میگردد و بر موت بعد از آن تصدق میکند از آنچه متعلق شده بدان حق و از آن احتمال دارد که مراد به هر دو صی که باشد دور آوردن کان که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بتقریر آنچه مقدر است برای وی و کرانی گفته که احتمال دارد که بعضی مال وصیت باشد و بعضی از آن قدر متفق علیه - وعنه ابی هريرة قال انتهیت الى النبی - رسیدیم و کلمه بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و هو جالس فی ظل الکعبه - و حال آنکه آن حضرت نشسته است در سایه کعبه - فلما راوی قال همسم الاخر و ان رب الکعبه - پس چون دید آن حضرت مرا گفت ایشانند زیارتکار تراز همه بگویند پروردگار کعبه - فعلت فداک الی و امی من هم - پس گفتم من فدای تو باد پدر من و مادر من که آمدند و کیانند آنها که ایشان را زیارتکار تراز همه گفتمی - قال هم الاکثر و ان مالا - گفت آن جماعت اند که بیشتر است مال ایشان - الا ان قال - مگر کسیکه بکند - بکند او بکند او بکند - سببار یعنی بذل کند و بیند از مال را از چنین و این چنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد به قول خود و من بین یدیه و من خلفه و عن یمنیه و عن شماله - از پیش خود و از پس خود و از راستای خود و از چپای خود و و قلیل ما هم و انک انداین جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال انجا بمعنی نخل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر همه افعال چنانکه قال بیده یعنی گرفت و قال بر جمله یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله - سخی نزدیک است از جناب رحمت و رضای حق - قریب من الجنة - نزدیک است از بهشت که در آید آن را قریب من الناس - نزدیک است از دنیا مردم به محبت - بعید من النار - چون نزدیک شد به بهشت لا جرم بعید شد از دوزخ - و انجیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار - بر عکس حال سخی درین حدیث مبالغه است در مدح سخاوت و ذم نخل و ظاهرا آنست که مراد نخل و نخل در ادای زکوة باشد یا مراد الصاف باین دو صفت است مطلقا - و باطل سخی حب الی الله من عاید نخل - و به تحقیق جابل سخی در

داشته شده است به سوسه خدا از عابد بخیل ظاهر مقابل این را می طلبد که گفته شود جاهل سخی محبوب ترست از عالم خجیل یا
 گوید غیر عابد سخی محبوب ترست از عابد بخیل و گویند که سلوک این طریقه شامل هر یکی از مقابل هر یک است با اختصار و عبارات
 فافهم + رواه الترمذی - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان تصدق للمری فی حیوة
 بدیهه خیر له من ان تصدق بکاهنه عند موته - گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت هر آنکه تصدق کردن مرد در زندگانی خود
 بیک در هم بهترست مرا و از تصدق کردن وی بعد در هم نزد مردن وی چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه
 ابوداود - وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی تصدق عند موته او یقیق به حال
 کسیکه تصدق میکند نزد مردن خود یا آرد میکند بنده را یعنی نزد مردن - کالذی یمیدی لذل شیخ مثل حال کسی است که
 بدیهه می فرستد طعام را بعد از آن که سیر شد و او را حاجت به طعام نماند - رواه احمد والنسائی والدارمی والترمذی و صحیح
 حکم و ترمذی یصح این حدیث - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان یختصیان
 فی مؤمن الخجل وصور الخلق - وخصلت جمع نمیشوند در این مومن که مسلمان است بخیلی و دیگر بدخلنی از نفسی اجتماع چنان مفهوم
 میشود که اگر یکی ازین دو باشد تواند و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصالت است یا رسیدن بدرجه نهایت چنانکه انکساک پذیر
 نباشند و صاحب آن بدان راضی باشد و اما آنکه گاهی بدخلتی کند و خجل و زرد وجود آن نادر باشد و بعد از وجود پشیمان
 شود و نفس را امانت کند و بانفس و ترزاع باشد منافات به سلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بآن گرفتار
 باشند بآنکه مراد از حجت وقوع نکره و رسیاق نفی که مفید عموم است مومن کامل باشد اگر چه اراده این معنی درین عبارت
 خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی راجع به منی از حد و انحال و آثار این دو صفت و ترغیب بر ازاله آنهاست بریافت
 و مجاهد و ترمذی از اقبال و رضا بدانست بمعنی آنکه آنها از نشان مومن نیست و معنی باید که در وی موجود باشد و مراد بسوز
 خلق اتصاف بدانچه مخالف دین و شرعیت است نه آنچه متعارف است در میان مردم از لاین جانب و مساهله و ملا موزیر که
 البعض لله از اقصای ارکان مسلمانی است فافهم - رواه الترمذی - وعن ابی بکر الصديق رضی الله عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخجل الخبیث خب ولا الخجیل ولا المنان - در معنی آیند بهشت را این سه کس اول خب بفتح
 خا و کسر آن مرد فریبیده که زنجیر چنانکه در حدیث دیگر وقع شده است که المنافی خب لیم و دم بخیل که در ادای حق خدا و
 مواساة فقر القصیر کند سوم منان به تشدید و منت نهانده بعد از عطا و تواند که مراد از من معنی قطع و نقص یا تشدید قطع
 حق و نقص آن کند بخبیثت در آن تواند که قطع تواند و انتخاب از قوی الارحام و سایر مسلمانان از آنها که واجب است
 محبت و مودت آنها و تاویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت دلایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة
 دارند لیکن رسول خدا صلعم اقتضای آنکه در امور امثال این موطن بر قول محل از جهت البقای خوف و نفوس مکلفین و تحذیر
 از آنچه موجب نقص است در دین با عتقاد آنکه علمای راسخ و دین ارجاع خواهند کرد آن را به آنچه حق است از اصول دین

رواه الترمذی - وعن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شراني الرجل شح بلع وجبن خلع -
 بدترین خصلتها می که در مرد است یکی شح جرع و فزع کننده بر استخراج حق مدوی و بلع خرد شدن
 همت مکرده و معنی شح سابق معلوم شد دیگر بدوی و ترسندگی که می برآورد جان - از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید
 و جبن سخت - رواه ابو داود و سند کر حدیث ابی هريرة - و سرانجام است که ذکر کنم حدیث ابی هريرة را که اولش این است
 لا یجتمع الشح والایمان فی کتاب الحمد انشا الله تعالی

الفصل الثالث - عن عائشة - ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم قلن للنبی صلی الله علیه وسلم - روایت است از عائشة
 که بعضی از زنان آنحضرت را در پیوستن مرد و پسرینند از وی - انیا اسرع بک لحوقا - کدام یکی از شما شتاب ترست پیوستن
 وی بتو و دریافتن وی ترا بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از اجداد تو پیشتر خواهد مرد - قال اطولکن ید - گفت آن حضرت شما
 ترین شما از روی لحوق بمن دراز ترین شماست از روی دست یعنی او شما شتاب تر بمن خواهد پیوست کیسکه دراز دست است
 از شما - فاخذوا قصبة ید رسولها - پس گرفتند زنان فی پاره را در حالی که کمتر میکردند دست هر یک را - و کانت سودة اطولهن
 یداً - و بود سوده که یکی از ازواج مطهرات است دراز دست ترین این زنان - فعلمنا بعد انما کان طول یدها الصدقة
 - پس انتمیم بعد از آن که بنو و مراد بدست درازی آن زن که آنحضرت خبر داده بود به سرعت لحوق وی بوی مگر صدقه و
 خیرات که دست وی در آن دراز تر و نیز تر بود یعنی اگر چه نخست طویل ید را بر ظاهر حمل کردیم اما آخر بفرق و نظر به قرینه
 و ائمه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه و انعام است و ید مخفی نمیت می آید - و کانت اسرعنا به لحوقا زینب - و بود
 شتاب ترین از از روی لحوق بآن حضرت صلعم زینب بنت جحش که در سال میت یا میت و یک از بهر آن در زمان عمر
 وفات یافت - و کانت تحب الصدقة - و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را - رواه البخاری فی روایت
 مسلم قالت گفت عائشة - قال سول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسرکن لحوقابی اطولکن یداً شتاب ترین شما
 از روی پیوستن بمن دراز ترین شماست از روی دست - و کانت یتطاولن اثین اطول یداً - و بودند این زنان که
 گردن کشی و نزاع میکردند و آن که کدام یکی از ایشان دراز دست ترست - قالت و کانت اطولنا یداً زینب - پس بود دراز
 دست ترین زینب - لانما کانت تعمل سداً و تصدق - زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد و درین روایت
 صحیح معلوم نمیکرد که نخست در طول ید بر ظاهر حمل کردند بآنان و دریافتند که مراد بدان کثرت عمل صدقه است شاید از اول
 همین معنی فهمیدند بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم - بدان که از حدیث مشکوٰۃ معلوم شد که آنکه
 پیشتر لاحق شد بآن حضرت صلعم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی
 گفته اند که حضرت سوده بود و عیبارت بخاری و صحیح موهب است بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صغیر خود و گفته
 اند این خطاست از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود و در سنه اربع و تسعين و در شرح این معنی را بیشتر

وہ بیان تفصیل دادہ شدہ است فتدبر۔ وعن ابی ہریرۃ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال جبریل علیہ السلام
بصدقۃ۔ گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل کہ ہر آئینہ تصدق کہم نذر کرد و با سو گندہ خور و فرج بصدقہ پیش من
آور و صدقہ خود را۔ فوضہما فی ید سارق۔ پس ہنا و صدقہ را در دست و زوی۔ فاصبحوا اتجدا ثون تصدق اللیلۃ علی سارق
پس صبح کردند مردم در حالی کہ سخن میکنند بہ طریق تعجب و انکار تصدق کردہ شد شب بروز وی۔ فقال اللهم لک الحمد
علی سارق۔ پس گفت آن مرد بار خدا یا مہراست حمد بر تصدق کردن بروز و یا بطریق شکر گفت کہ باری تصدق بوجود
آمد اگرچہ بروز و بویاہ بہ طریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت۔ لا تصدقن بصدقہ فخرج بصدقہ فوضہما فی ید زانیۃ
پس ہنا و صدقہ در دست زن دنا کار کہ اجرت می گرفت بر زنائی خود۔ فاصبحوا اتجدا ثون تصدق اللیلۃ علی ید زانیۃ
فقال اللهم لک الحمد علی زانیۃ۔ باز گفت۔ لا تصدقن بصدقہ فخرج بصدقہ فوضہما فی ید زانیۃ۔ پس ہنا و صدقہ در دست زانیۃ
فاصبحوا اتجدا ثون تصدق اللیلۃ علی غنی۔ در بعضی نسخ در اینجا اللیلۃ نیست۔ فقال اللهم لک الحمد علی سارق و زانیۃ غنی فاتی
پس آمدہ شد آن مرد غنی نمودہ شد اورا در خواب بقتل کہ۔ پس گفتہ شد مر اورا۔ اما صدقۃک علی سارق۔ اما صدقہ
تو بروز و پس نافع ست و بیفائدہ نیست۔ فاعلم ان سیف عن سرقۃ۔ پس شاید کہ وی پارسائی در زد و باز آید از دزدی
خود در آن روز کہ قوی بوی رسیدہ دیگر چہ حاجت سرقہ است۔ و اما الزانیۃ فاعلم ان سیف عن زنا ہا پس شاید کہ وی
عفت و زد و باز آید در آن روز از زنا۔ و اما الغنی فاعلم ان لیتہر پس شاید کہ وی عبرت گیرد و قیاس کند۔ فیتفق جما
اعطاه اللہ۔ پس نفاق کند از آنچه دادہ است اورا خدای تعالی۔ متفق علیہ و لفظہ للنجاری۔ وعن النبی صلی اللہ علیہ
وسلم قال۔ گفت آنحضرت۔ بنا رجل لفلاۃ من الارض۔ در آشنای آنکہ مردی حاضر و استادہ است بہ بیابانی و صحرائی کشادہ
از زمین۔ سمع صوتانی سحابۃ۔ پس شنید آوازی در ابری کہ میگوید۔ اسق حد لقیۃ فلان۔ آب دہ بستان فلان را و حد لقیۃ
من غرا یا درخت بستان از غرا و غیرہ۔ فتخی ذلک السحاب۔ پس یکسو شد آن ابر۔ فارغ مارہ فی حرۃ۔ فتبع حمارہ
و تشدید را پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان۔ فاذا شربہ سن تلک الشراج قد استوعبت ذلک الماء کلہ
پس ناگاہ آب را ہی از آن آب را ہا بانہ گرفتہ است آن آب را ہمہ و شربہ جہ بفتح شین مجہ و سکون را و بحکم آب را ہ از سنگستان
بر زمین بزم شرج و شروج جماعت۔ فتبع الماء۔ پس پیروی کرد آن مرد کہ آن آواز شنیدہ بود آب را کہ بجا میرود تا در
یابد کہ آن فلان کہ بحد لقیۃ وی آب فرستادہ است کیست و کجاست۔ فاذا رجل قائم فی حد لقیۃ۔ پس ناگاہ مردی استادہ
است در حد لقیۃ خود۔ یجول اما سحابۃ یکسریم سکون سین و حمارہ میگرداند آب را بہ سبل آہنی خود۔ فقال لہ یا عبد اللہ ما اہک۔
پس گفت این مرد مردی بنبدہ خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذی سمع فی السحابۃ ان نامیکہ شنیدہ
بود در سبل فقال لہ پس گفت این مرد کہ استادہ بود در حد لقیۃ مرا کہ پرسید نام اورا و از شنیدہ بود در سبل۔ یا عبد اللہ
تساوینی عن آبی۔ ای بندہ خدا برای چہ نمی پرسی مرا از نام من۔ فقال انی سمعت صوتانی السحاب الذی ہذا مارہ۔ پس گفت

آنہ کو کہ میں شہید ہوں اور ادا دے دوں کہ میں نے اس حدیث سے سیکھا ہے کہ اگر کوئی آدمی اس حدیث سے سیکھا ہے تو اس کو اس حدیث سے سیکھا ہے۔
 وہ حدیث ہے کہ اگر کوئی آدمی اس حدیث سے سیکھا ہے تو اس کو اس حدیث سے سیکھا ہے۔
 خود کہ میں نے اس حدیث سے سیکھا ہے کہ اگر کوئی آدمی اس حدیث سے سیکھا ہے تو اس کو اس حدیث سے سیکھا ہے۔
 خود بخود کہ میں نے اس حدیث سے سیکھا ہے کہ اگر کوئی آدمی اس حدیث سے سیکھا ہے تو اس کو اس حدیث سے سیکھا ہے۔
 من نگاہ میگویم کہ بیرون آید از ان حاصل میشود در ان - قال تصدق بثلثه - پس تصدق میکنم سوم حصه آن -
 وکل انا و عیالی ثلثا - و بخورم من و عیال من ثلث دیگر آنرا خود و عیال من - و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیثه و در زراعت
 و عمارت آن ثلث آنرا یعنی همه حاصل آن را سه حصه میکنم یکی بفقیر امیدهم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر در باغ صرف میکنم
 رواہ مسلم - و عنہ انه سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول - سو ہم از ابی ہریرہ است کہ وی شنید آن حضرت را کہ میگوید - ان
 ثلثه من بنی اسرائیل ابرص و اقرع و اعرج - بدرستی کہ ہر کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی پستی دوشم کل سوم کہ قرار داد اللہ ان
 یتیمہم - پس خواست خداے تعالیٰ کہ ابتدا کند ایشان را دوا و آرایش نماید کہ شکر نعمت میگویند یا نہ - فبعث اللہ الیہم ملکا -
 پس فرستاد خدای تعالیٰ بسوے این سه کس فرشتہ را - فاتی الابرص - پس آن مرد آن فرشتہ نزد ابرص - فقال ای شیء احب
 الیک - پس گفت فرشتہ با برص کہ اہم چیز دوست داشته شدہ تر است بہ سوئی تو - قال لون حسن و جلد حسن - گفت رنگ
 نیک و پوست نیک و ید بہب عنی الذی قد قدر فی الناس - و این کہ برود از من آنچه بہ تحقیق پلید و مکروہ میدارند مرا ہر دم
 یعنی این علت پستی برود و تنزدست و پاکیزہ شوم ازان و ید بہب برفع یا و نصب آن و قدر فی بکسر ذال از باب سجع سمع -
 قال فسمہ - گفت آن حضرت پس مسح کردہ فرشتہ او را دوست برآورد و بر اندام وی - فذهب عنہ قدرہ - پس رفت از وی
 پلیدی وی و علت وی - فاعطی لونا حسنا و جلد احسن - پس دادہ شد او را رنگ نیک و پوست نیک - فقال فای المال حب
 الیک - باز گفت فرشتہ بوی پس کہ اہم مال محبوب تر است بہ سوئی تو - قال الابل - گفت محبوب ترین مال نزد من شتر اند -
 او قال البقر - یا گفت البقر بجای الابل - شک است بحق بن راہو یہ کہ از اقوان امام احمد بن حنبل است
 و مجتہد و راوی این حدیث است در الابل و البقر - الا ان ابرص او الاقرع - لیکن ابرص یا اقرع - قال احدہما - گفت
 یکی از ایشان - الابل و قال الآخر البقر - گفت دیگری البقر یعنی شک در تعیین است و گفتن یکی ابل را و دیگری بقر معلوم
 کہ محبوب امرے غیر این دو نیست و چون در اصل حدیث قرار بر روایت الابل است - قال گفت فاعطی ثلثہ عشر ار - پس
 دادہ شد او را دہ ہفت ہجری حامل دہ ماہہ در قاموس گفتہ عشر اربعہ عین و فتح شین و مد آنکہ بر حمل او ہشت ماہ یا دہ ماہ
 گذشتہ باشند و بشتر اطلاق کردہ میشود بر ابل خیل - فقال بارک اللہ فیہا - پس گفت فرشتہ برکت دہا و خدای تعالیٰ مرزا
 درین ناطقہ ب حصول نتائج و ثمرات - فاتی الاقرع فقال ای شیء احب الیک - پس آمد فرشتہ نزد کل پس گفت کہ اہم چیز
 محبوب تر نزد تو - قال شتر حسن - گفت موی نیک - و ید بہب عنی الذی قد قدر فی الناس - و این کہ برود

از من این چیزے کہ بہ تحقیق مکرمہ پنداشتہ اند مرا مردم - قال - گفت آنحضرت - فسبح قدس بعبود پس مسح کرد فرشته اورا پس رفت از وی کلی - قال - گفت فاعطی شعرا حسنا - پس دادہ شد رموی نیک - قال فای المال حبب لیک - گفت فرشته پس کدام مال محبوب ترست بہ سوی تو - قال بقدر - گفت بقدر فاعطی بقدره حاملا - پس دادہ شد اورا گاوی باردار و حاملہ گفت از جنت بودن وی از صفات محققہ منبہار و دروسے تذکیر و تائینست ہر دو جائز ترست - قال - سوا کرد فرشته و گفت بارک اللہ لک تمیہا برکت و ہاد خدای تعالی و افزون گرداناد و ترا درین کار - قال - گفت آن حضرت - فانی الا لای پس آمد آن فرشتہ آن کو را - فقال امی شیء احب الیک - پس گفت کدام چیز محبوب ترست بہ سوی تو - قال ان یولد لک ابی بصری - گفت این کہ باز گرداند خدای تعالی بہ سوی من بنیائی مرا - قال بصر بہ الناس - پس بہ بنیم بوی مردم را - قال فسبح فواللہ علیہ بصرہ - پس مسح کرد فرشتہ اورا پس باز گردانید خدای تعالی بروی بنیائی اورا - قال فای المال احب الیک - گفت پس کج ام مال محبوب ترست بہ سوی تو - قال نعم - گفت گو سپندان محبوب تراند نزد من - فاعطی شاة والدا - پس دادہ شد گو سپندان این نیز مثل حامل است در جو از ترک تا - فانتج ہذان - پس استلج کرد زمین و یعنی صاحب اہل و صاحب بقدر و تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کردہ شدہ است - و ولد نہاد - و تولید کرد این یعنی صاحب غنم دانناج و تولید بر یک معنی است و غالب استعمال نتاج در اہل است و تولید در غنم و ناتج و مولد معنی زائیدہ یعنی تولی ولادت چنانکہ دایہ آدمی راست و لا بد مالک بیمار فاری ولادت حیوانات خود میکند - فکان لہذا واد من الابل - پس بود راین را یعنی صاحب شتر را و ادی از شتر - و لہذا واد من البقر - و راین را یعنی صاحب گاؤ را و ادی از گاوان - و لہذا واد من النعم - و راین را یعنی صاحب گو سپندان را و ادی از گو سپندان یعنی بسیار شد چنانکہ او بہیابا پر کردند - قال ثم اتی الابرص - گفت آن حضرت پیستہ بر رستیکہ آن فرشتہ آمد بر ص را - فی صورتہ و سہکتہ - در همان صورت و پیکر و نہاد خود کہ تخت آمدہ بود و این اوخل است در شتاعت منع و انکار وی - فقال رجل مسکین - پس گفت من مردے مسکینم قد انقطع بی الحبال فی سفری - بہ تحقیق گسستہ است بہ من اسباب طلب رزق در سفر من حبال بوجہہ حج جہل است بمعنی رسن و مراد بان سبب است و تجمانیہ نیز روایت است جمع حیالہ یعنی دستان و چارہ اما روایت یکیم و موحده خطا و تصحیف است - فلا یبلغ لی الیوم الا باللہ - پس نیست کفایت در رسیدن مرا امروز مگر بخدا و توفیق و فضل وی - ثم بک - پیستہ بنود امداد و اعانت تو و این بر تقدیر تنزل است بر وجہ بیعت و مجاز و جائز ترست کہ گویند برداشتہ ام حاجت بخدا بعد از وی بتو و روانیت کہ گویند بخدا و بہ تو کند اقاوا - اساک بالذی اعطاک اللون الحسن الجلد الحسن المال سوال میکنم ترا بان خدای کہ دادہ است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال - بعیر التبلیغ بہ فی سفری - سوال میکنم شتری را کہ برسم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود و این بہ طریق استعطاف و طلب ہرانی نہ حقیقت اخبار زیرا کہ واقع ندخین است کہ گفت - فقال الحق کثیرہ - پس گفت ابرص حقما بسیار است یعنی

جماعت کثیرہ دارم کہ بآہنا چیزے می باید وادو نو بیت بتو کی رسد۔ فقال انه کانی اعوفک۔ پس گفت فرشتہ بدرستی کہ شان
 این ست کہ گویا من ترا می شناسم۔ اتمکن ابرص یقذرک الناس فقیرا۔ آیا نبودی تو ابرص کہ بلید و مکروه میداشتند ترا
 مردم فقیر کہ مالی با خود نداشتی۔ فاجطاک اللہ۔ پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال۔ فقال انما ورثت هذا المال کابرا
 عن کابر پس گفت داده نہ شد من این مال بکمیرا ابا عن جبر۔ فقال ان کنت کاذبا نصیرک اللہ الی ما کنت پس گفت
 فرشتہ اگر ہستی تو دروغ گو پس بگرداند ترا خدای تعالی باز گردندہ یہ سوی حالی کہ بودی تو یعنی ابرص فقیر۔ قال۔ گفت آنحضرت
 واتی الا قرع فی صورتہ۔ و آمد آن فرشتہ اقرع را در ہمان صورت کہ نخست آمدہ بود۔ فقال لہ مثل ما قال لہند پس گفت
 فرشتہ مرا آن اقرع را مانند آنچه گفتہ بود مرا این ابرص را۔ و رد علیہ مثل ما رد علی ہذا۔ و جواب داد و رد و بروی ہذا
 رد کردہ بود برین۔ فقال ان کنت کاذبا نصیرک اللہ الی ما کنت قال۔ گفت آن حضرت واتی الاعمی فی صورتہ دائمیہ
 فقال رجل مسکین و ابن سبیل۔ پس گفت من مردے مسکین و مسافر۔ انقطع بی الحال فی سفری فلا یبلغ لی الیوم
 الا باللہ ثم بک اسالک بلادی و علیک بصیرک شاة۔ سوال میکنم از تو بان خدای کہ باز گردانیدرتو بنیائی ترا گو سفند
 کہ اتلغ بہانی سفری فقال۔ پس گفت آن مرد اعی بہ طریق شکر و اظہار نعمت و شکرانہ آن سو کنت اعمی۔ تحقیق بود من کہ
 فرما اللہ الی بصری۔ پس باز گردانید خدای تعالی بہ سوی من بنیائی مرا فخذ ما شئت و دع ما شئت۔ پس بگیر ہر چیز
 از گو سفندان و بگذار آنچه میخواہی۔ فواللہ لا اجدک الیوم بشئ اخذتہ اللہ۔ پس بچدا سو گند من نمیکند و در مشقت نمی
 اندازم ترا از دزبہ چیزے کہ بگیر می تو انرا برای خدا و آہدک بضم ہمزہ و کسر ہمزہ با و فتح ہمزہ و ہا از ہمزہ جہنی طاقت و مشقت۔
 فقال۔ پس گفت فرشتہ۔ اسکت لک۔ نگاہدار مال خود را فانما بتلغتم۔ جز این نیست کہ ابتلا کردہ شدہ آید شما سہ کس
 تا صادق از کاذب و خلص از منافق پیدا آید و شا کہ از کافر۔ فقدر ضی عنک و خط علی صاحبیک۔ پس بہ تحقیق شنود
 شد یعنی پروردگار تعالی از تو و ناخشنود شد و خشم گرفت بران و دیار تو و رخصی و سخط ہر دو بلفظ مجہول نیز روایت است متفق علی
 و عن ام بجد۔ بضم با و فتح جیم نام او خواست صحابہ انصار یہ بنت یزید بن السکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن۔
 قالت قلت۔ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ ان اسکین لیقف علی بابی۔ بدرستی کہ مسکین ہر آئینہ می آید بروزن۔ حتی
 ایچی تا آنکہ شرم میدارم من۔ فلا اجد فی بیتی ما اذفع فی یدہ۔ پس نمی یابم در خانہ خود چیزے کہ بہم آن را در دست وی۔
 فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم او می فی یدہ و لو ظلفا محرقا۔ بدہ و بنہ در دست وی اگرچہ ہم سوختہ باشد
 و ظلف بکسر ظاء سم شکافندہ چون سم گا و گو سپند و امثال آن یعنی شئی محقر لا ینفع بہ و مقصود مبالغہ است در ادواہ احمد و
 و ابوداؤد و الترمذی و قال ہذا حدیث حسن۔ صحیح۔ و عن مولی العثمان بن عفان قال ہدی لام سلمۃ بفضہ من لحم۔ روایت
 از مولی کہ مرغان را بود گفت فرستادہ شد مرا م سلمہ را گوشت پارہ۔ و کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یحب اللحم۔
 و بود آن حضرت کہ خوش آمد اورا گوشت۔ فقالت لئلا اؤدم ضغہ فی البیت۔ پس گفت ام سلمہ مرا و را کہ بہ آن گوشت

را در خانه فی الصراح خادم چاکر مرو با شد یازن لعل البنی - شاید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا کار - بخورد آن را - فوضت فی
 کوة البیت - پس مراد خادم آنرا در طاقچه خانه - و جاساسی مقام علی الباب - و آمد فقیر سے سوال کننده پس استناد بر
 فقال تصدقوا باریک الله فیکم - پس گفت سائل تصدق کنید برکت کنا و خدا در شما - فقالوا باریک الله فیکم - پس گفت
 اهل خانه مسائل را برکت کنا و خدا در تو و این رو سائل است بالطف چنانکه الآن می گویند شفع الله - خذ بها سائل -
 پس رفت سائل - فدخل البنی - پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم - یعنی در خانه - فقال یا ام سلمة هل عندکم شیء اطعمه -
 پس گفت آن حضرت ای ام سلمه یا هست نزد شما چیزی که بخورم آن را - فقال نعم - پس گفت ام سلمه آری هست
 چیزی که خورم از هوی خاتی رسول الله - گفت ام سلمه مراد را بر دو بار نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بذاک اللحم
 آن گوشت را که در طاقچه نهاده بودی خاتی به سکون هزه و گستر تا ر و جزم یار - فذبحت فلم تجد فی الکوة الا قطعة مودة - پس
 واد پس نیافت در طاقچه مگر سنگ پاره را و مرده سنگ سفید براق و بطنی گفته اند سنگی که از وی آتش بجهد یعنی سنگ جرق
 فقال البنی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فان ذاک اللحم عا مودة - بدستیکه آن گوشت گشت سنگ - لما تم قطعوه
 از جهت نه دادن شما آن را سائل را - مراد البقی فی دلائل النبوة - وعن ابن عباس قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم الا اجعلکم بشیر الناس مثلاً - گفت آن حضرت ایابرند هم شمارا به بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت
 قبیل نعم - گفته شد آری خبر ده - قال الذی لیسال بالله ولا یطی به - گفت آن کسبکه سوال کرده شود بنام خداوند بدنام
 خدا گفت طیبی ابن مشکل است مگر آن که تمت کند سائل را بعد استحقاق و گفت من یا با باشد مسؤل عنه محتاج و نفس خود
 یا برای عیال خود و نباشد او را جز آنچه در دست دارد و الله اعلم - مراد احمد - وعن ابی ذر انہ استاذن علی عثمان
 روایت است از ابی ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المؤمنین عثمان - فاذن له - پس اذن کرد عثمان برای ذر را
 و بیده عصاه - و در دست ابی ذر عصای او بود و کعب احبار نیز در اینجا حاضر بود - فقال عثمان یا کعب بن ان
 عبد الرحمن توفی - پس گفت عثمان ای کعب بد رستی عبد الرحمن و فاته یافت - و ترک مالار و گذاشت مالی عظم - فامر فی
 پس چه می بینی رچه اعتقاد داری تو در حق وی که از کثرت مال و جمع آن و بای بر وی خواهد بود - فقال ان کان لیس فی
 حق الله فلا یاس علیه - پس گفت کعب اگر بود عبد الرحمن که می بدوست و میداد و در آن مال حق خدا را پس هیچ باکی نیست
 برو - فرفع ابو ذر عصاه - پس برداشت ابو ذر عصای خود را - فغضب کعبا - پس زد و کعب را - وقال سمعت رسول الله
 و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - یا احب لوان لی هذا الجبل فیه بافتقته و یقتل منی -
 دوست بیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلا که اتفاق کنم آن را در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود از من درین
 مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول درگاه افتد و لیکن دوست میدارم که - و در خلقی ختم است اوراق - بگذارم پس خود
 از آن ذهب شش اوقیه - انشک بالله یا عثمان بمعصیه - سوگند میدهم ترا به خدای تعالی ای عثمان یا شنیدی توان را

ثلث سرات - گفت ابو ذر سہ بار این سخن را - قال نعم - گفت عثمان آری شنیدہ ام ابو ذر رضی اللہ عنہما از فقرای صحابہ در ہا و اشیائشان بود و مذہب او ترک کل اختیار تجرید و عدم ادخار بود و مسئلہ شرعی آنست کہ ہر چہ مالی او اگر دہ شود زکوٰۃ آن کثر نیست و بزبان وعیدہ لایسا و فقی کہ صلہ کند در وے حقوق از صدقات نافلہ و نزاع و سہ درین مسئلہ باہودہ در شام در زمان عثمان مشہور و تذکرہ است - رواہ احمد - وعن عقیقہ بن الحارث - صحابی قریشی فقیہ است اسلام آورد و در روز فتح مکہ - قال صلیت و راہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالمدينة العصر - گفت عقیقہ گزاردم من پس آن حضرت در مدینہ نماز عصر را - فسلم ثم قام مسرعاً - پس سلام داد آن حضرت پست بر استادش تابان - فخطب رقاب الناس پس در گذشت کہ دہنای مردم را - الی البیض حجر لسانہ - و رفت بسوی بعضی حجر ہاے زنان خود - ففرخ الناس من سرعۃ - پس ترسیدند مردم از شبانی آن حضرت کہ چہ وقع شدہ است کہ این ہمہ تیز رفت - فخرج علیہم - پس بیرون آمد آن حضرت از خانہ بر صحابہ - فرای انہم فذبحوا من سرعۃ - پس دید کہ ایشان بہ تحقیق شگفت کردہ اند از شبانی دہے قال ذکرک شئیاً من تبرعنا - گفت یا و کرم چیزے را از زری کہ نزد ما بود تبرک بکرتار و سکون باز رخالتس بی مہر فکرتار ان بجسی - پس مکر وہ پیدا شتم کہ منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند با سوسے - فامرت بقسمتہ - پس امر کردم من بہ قسمت کردن آن و از اینجا معلوم میشود کہ اتقات با سوسے مقربان را مشغول میکرد و اندواز علو مقام قرب فرودی آورد با آنکہ این ہمہ براسے تعلیم و تبلیہ امت است - رواہ البخاری و فی روایت کہ - و در روایتی مخرج است را این چنین امدہ کہ - قال - گفت - كنت خلقت فی البیت بئرا من صدقة - بودم من کہ پس گذاشتہ ام در خانہ زری از صدقہ - فکرت ان ابيتہ - پس مکر وہ پیدا شتم کہ بگذارم آن را کہ شب در آید بروے - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا انما قالت کان لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عندی فی مرضہ شئ من نایرا و سبتہ - روایت است از عائشہ کہ وے گفت بود مرا آن حضرت را نزد من در بیمارے وے فیش و نیار یا نہفت - فامر لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان افرقنا - پس امر کرد مرا آن حضرت کہ تفریق کنم آن دنیار ہا را یعنی ہر جا ہر جا بدہم و تفریق بمنجہ جدا کردن - فشقنی ارجح بنی اللہ - پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن در دو نیم خدای - صلی اللہ علیہ وسلم - و نصبت نہ شد کہ بدہم - ثم سار لنی عنہا فقلت الستہ او السبتہ - پیستہ سوال کرد آن حضرت مرا کہ چہ شد آن شیش دنیار یا نہفت و نیار و حیث حال ان خرج کردی آنہا را یا نہ - قالت لا - گفت عائشہ خرج نکردہ ام - و اللہ لہد کان شقنی و حبک - بخدا سوگند بہ تحقیق باز داشت مرا از خرج آن در دو تو - فدعابہا - پس طلبید آن دنا نیز را - ثم وضعانی کفہ - پیستہ داشت و نہاد آن را در کف دست خود - فقال لاطن بنی اللہ - پس گفت حیث گمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - لولم ی اللہ عزوجل و نہدہ عندہ - اگر ملاقات میکرد و خدا را در حالی کہ این دنیار ہا در دست اوست یعنی بودن آنہا در دست منافی بمقام نبوت است - رواہ احمد - وعن ابی ہریرۃ - ان النبی صلی

اللہ علیہ وسلم دخل علی ہلال وعنده حبرة من تمر - روایت است از ابی ہریرہ کہ آن حضرت در آمد بر ہلال و زود ہلال تودہ بود از خرمای خشک - فقال ما ہذا یا ہلال - پس گفت آنحضرت بہ طریق تعجب و انکار چیست این تمر یا ہلال - قال شی او خرمہ نند - گفت ہلال این چیزے است کہ ذخیرہ کردہ ام و نگاہ داشتہ ام آن را برای فردا - فقال لا تخشی ان تزل لہذا انجارانی نار جنم یوم القیمۃ - پس گفت آن حضرت ایابی تری کہ بہ بنی مرین تمر را فردا الفت و دلتش و فوج روز قیامت یعنی بر سر اثر آن بتومی گویند رسید اورا از بخار و رے یعنی رسید از روی - الفق یا ہلال ولا تخش من فی الارش اقلا لا خج کن اسے ہلال و مترس از خداوند عرش کم کردن و درویش شدن را یعنی الفاق کن و از درویشی مترس کہ قادری کہ عرش عظیم را پیدا کردہ و بر پا میدارد و روزی تو البتہ خواہر رسانید و این ارشاد است بہ مقام توکل و اعتماد بر حق سبحانہ تعالی - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السخاء شجرۃ فی الجنة - جو ان مردی درخت است در بہشت یعنی مانند درخت است خداوند شاخا ہر کہ بہ پیوند بہ طرف از وی در آید در بہشت چنانکہ فرمود - فمن کان یحیا اخذ بعصن سہبا - پس ہر کہ نمی ست گرفتہ است شاخی را از ان درخت - فلم تیر کہ انھن حتی یدخلہ الجنة - پس نمی گذارد آن شاخ اورا تا آنکہ می در آرد اورا در بہشت و السخاء شجرۃ فی النار - و نخل درخت است در دوزخ - فمن کان یحیا اخذ بعصن سہبا - پس ہر کہ نخل است گرفتہ است شاخی را از ان درخت - فلم تیر کہ انھن حتی یدخلہ النار - پس نمی گذارد آن شاخ تا آنکہ می در آرد اورا در دوزخ - رواہا روایت کردہ است این دو حدیث را - البیہقی فی شعب الایمان - وعن علیؑ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با در دبا الصدقۃ فان الہلال لا یخطا با - شتابی کیند بہ صدقہ زیر کہ بد رستی کہ ہلال را بخاورد یعنی کند صدقہ را و معنی گذرد از وی بلکہ می ایستد و دفع می شود - رواہ رزین

باب فضل الصدقۃ

این نیز احتمال حمل بر صدقات نافلہ دارد چنانکہ غالب در اطلاعات آن است و بر آنچه شامل فرض و نفل باشد و تسمیہ آن بہ صدقہ از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب دی و در دعوی صحت ایمان چنانکہ تسمیہ زکوٰۃ بجهت آن است کہ دے نزکیہ می کند صاحبش را و شہادت میدہد بہ صحت ایمان وی و کمال وی و وجوہ دیگر نیز گذشت

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تصدق بعدل تمرة - کیکہ تصدق کند بہ مقدار چیزیکہ برابر است قیمت تمر او عدل بر فتح مثل شی در قیمت و یکسر مثل در منظر بعضی گفته بفتح آنچه عدل شئی بود از غیر حبس و یکسر از حبس و ہر ہر تقدیر میفرماید ہر کہ تصدق کند مقدار تمر - من کسب طیب ساد کسب پاک و کسب در زمین و گرد آوردن و مراد مالی است کہ گرد آورده است آن را از وجہ حلال - ولا یقبل اللہ الا طیب - و معنی پذیرد خدا سے تعالی مگر پاک را چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است ان اللہ طیب لا یقبل الا طیباً - فان اللہ یقبلہا جہنم - پس بد رستی کہ خدای تعالی می پذیرد آن را بدست راست خود - ثم یرہا لھا جہا - پستتر پرورش می کند ان

صدقه را و افزون میکند بر آن صاحبش - کما یبنی احدکم فلو - چنانکه پرورش میکند یکی از شما که اسب خود را - حتی
 مکنون مثل الجمل - تا آنکه میباشند آن صدقه مانند فلو بکسر فاء بر وزن عدد و سحره اسب چون از شیر باز داشته شود تا یک
 سار شود تنق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بالقصص صدقة من مال - کم نه کند هیچ صدقه چیزی را از
 مال یعنی - صورت اگر چه صدقه بسبب نقصان مال است - اما در معنی موجب تمام و کمال است بحدولی مزید برکت و دفع آفات
 و تزیین اجر و ثواب - و ما زاد الله عبد الله الا غرا - و زیادت نه گردانید خدای تعالی هیچ بند را بسبب عفو کردن وی
 از کسی که جرمی کرد یا بدی اندیشید بوسه مگر عزت و در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگر چه به ظاهر در صورت خوار
 و زبون فی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه است بزرگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست - و ما تواضع احد
 الله الا رفاه الله - و فردی نه کند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث دلیل است
 بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت - رده سلم - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 من انفق زوجین من عی من الاشیاء فی سبیل الله - کسیکه انفاق کند و چیزی را از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم و دو دنیا
 و دو جامه و دو اسب و بعضی گفته اند و جنس را مثل در هم و دنیا و در هم و جامه و حدیث ابی ذر که در فضل ثلث
 بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد تکرار انفاق است زیرا که چون یکبار مثلاً در هم انفاق نموده بار
 دیگر نیز کرد و انفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعد نمیست - و عی من ابواب الجنة - خوانده میشود آن کس از
 درهای بهشت - و للجنة ابواب - و در بهشت را درهاست متعدد و بعد از اعمال خیر - فمن کان من اهل الصلوة - پس
 کسیکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بر وی نماز - و عی من باب الصلوة خوانده میشود از در بهشت که مخصوص
 باهل نماز است - و من کان من اهل الجهاد و عی من باب الجهاد - و کسیکه باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران کردن
 خوانده میشود از در جهاد - و من کان من اهل الصدقة و عی من باب الصدقة - و کسیکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود
 از در صدقه - و من کان من اهل الصیام و عی من باب الصیام - و کسیکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در ریان
 بشخ را و کشید تختانیه مشتق از رس به کسر راء یعنی سیرابی نام در بیت از درهای بهشت که مخصوص اند بر آمدن از آن
 در روزه داران - فقال ابو بکر اعلی من عی من تلک الابواب من ضرورة - پس گفت ابو بکر صدیق نیست بر کسی که روزه
 میشود از درها ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مراد که در
 آمدن بهشت است حاصل است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضرورت نیست - فمل یعنی احزن تلک الابواب کما - پس با خواندن
 میشود هیچ یکی از همه درها - قال نعم - گفت آن حضرت آری هست کسیکه خوانده میشود از همه درها - و ارجوان مکنون نعم - و مید
 سیدارم که باشی تو ای ابو بکر از آن کسان که خوانده میشود از همه درها زیرا که تو جمع انواع خیرات و برکات است تمام خلق
 یتفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح منکم الیوم صائماً - پسید آنحضرت از صایا به نیست کس صبح کرده از شما را

روزہ دار۔ قال ابو بکر انما۔ گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزہ دار۔ قال فمن منع منکم الیوم جنازۃ۔ گفت آنحضرت عرم پس کیست کہ پیروی کرده است از شما امروز جنازہ را و نماز گزارده است بروی دو بنال دی رفتہ قال ابو بکر انما قال۔ گفت آنحضرت۔ فمن اطعم منکم الیوم مسکینا۔ پس کیست کہ طعام خورائیدہ از شما امروز مسکینی را۔ قال ابو بکر انما قال فمن عاد منکم الیوم مریضا۔ پس کیست کہ پرسیدہ از شما بیمارے را امروز۔ قال ابو بکر انما قال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ما یجتمع فی امری الا دخل الخبثۃ۔ جمع نہ شوند این چهار چیز یعنی در یک روز بیچ مروے مگر آنکہ در آید در بہشت۔ رواہ مسلم۔ و ازین حدیث معلوم شد کہ منی نیست از انما گفتن و اثبات نصیحت برای خود بہ قصد طلب ثواب و طمع و ران کردن و آنکہ بعضی صوفیہ منع کرده اند و گفته اند کہ در ویش را کہ انما بر زبان رود و مقید بآن خواهد بود کہ بر قصد تکبر و دعوی ہستی و انانیت باشد والا وقوع آن در کتاب سنت و آثار بیشتر از ان است کہ احصا کردہ شود پس منع از ان چہ صورت دارد و قول صدیق اکبر و تقریر حضرت پیغمبر صلم این را بہجت آن بس است و شیخ توبہ شری درین باب بسط کردہ و طیبی آن را نقل کردہ است و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا سائر المسلمات لا تحرقن حارۃ بجا رہتا۔ ای زنان مسلمانان باید کہ خوار و خرو نشمرید زنی را کہ ہم سایہ است ہدیہ و تصدق را برای زنی دیگر کہ ہم سایہ است و لو فرس شاقۃ۔ اگرچہ باشد سم گوسفند فرس بکسر فاسکون را و کسرین و نون در آخر ہر وزن زبج خفت بعیر دگاہی در شاقۃ نیز اطلاق می کنند و اکثر در شاقۃ تلفط میگویند چنانکہ سم اسب و خرا حازمی نامند و این شی لا ینتفع بہ است کہ ہدیہ و تصدق در وی ہمیر و ذکر وی برای مبالغہ است و در حدیث دیگر آمدہ است و لو بظلف محرق اگرچہ سم سوخته بود و این منی احتمال دارد کہ برای زنی باشد کہ می و ہر وی فرستد بہ ہم سایہ یا برای زنی باشد کہ اوراد اوہ میشود و نوستادہ میشود برای وی و تحفیص بہ زن بہجت آن است کہ کفران و مخط و طبعیت زنان بیشتر است۔ متفق علیہ۔ و عن جابر و حدیثیہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل معروف صدقۃ۔ روایت است از جابر و حدیثیہ کہ گفتند گفت آن حضرت ہر کاری کہ در وی خیر و تقرب بہ درگاہ اکی است و معروف است در شریع و منکر نیست خواه اعطای مال باشد یا سختی زہم دروے کشادہ کہ ازوے دلی بیاساید و خاطری بشاد گردد و صدقۃ است و صدقۃ مخصوص بہ مال نیست یتفق علیہ۔ و عن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تحقرن۔ لفتح تا و سکون حا۔ من المعروف شیاً۔ خرد و خوار پندارید نیکی را چیرے و لو ان تلقی اخاک بوجه طلیق۔ و اگرچہ باشد ان معروف پیش آمدن تو بر او و خود را بروے کشادہ و خوی خوش۔ رواہ مسلم و عن ابی موسی الاشعری۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی کل مسلم صدقۃ۔ لازم است بر ہر مسلمان تصدق کردن۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ فان لم یجد۔ پس اگر نیاید چیرے کہ تصدق کند چہ کار کند۔ قال فلیعمل بہدیہ۔ گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیرے پس باید کہ کار بکند بہر دو دست خود کہ حاصل شود از ان چیرے۔ فینفع نفسه یتصدق۔ پس بہرہ رساند ذات خود را و تصدق کند با چہ فاضل ماند۔ قالوا فان لم یستطع۔ گفتند پس اگر نہ تواند کرد

آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر - آدم القیل - شک را وی ست و معنی همان ست که نخواستند کرد و قال گفت
 آن حضرت فیعین ذالکاجز الملوک - پس باری دهد خداوند حاجت اند و بگویند ستم زود داد و خدا را - قالوا فان لم یفعل
 گفتند پس اگر نخواستند اعانت کرد و ملوک را و در بعضی نسخ فان لم یستطع - قال نیا مرا با غیر - گفت آن حضرت پس امر کند
 مردم را به نیکی - قالوا فان لم یفعل - گفتند پس اگر نکند و نخواستند کرد و امر بخیر - قال فیسک عن الشر - گفت پس باز و از خود
 را از رسانیدن شر بر مردم چنانکه گفته اند مضرع را بخیر تو امید نیست بد مردم - چنانکه صدقه - پس بدتریکه اساک
 از شر را و اصدقه و خیرست خصوصاً که قدرت دانسته باشد بر شر متفق علیه - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم کل سلامی من الناس علیہ صدقۃ - ہر بند استخوان کہ آزادی ست بزدی یعنی بمقابلہ وی صدقہ است
 و سلامی بنعم سین و تحفیت لایم معنی عضو و بمنہ استخوان و بمنہ بند استخوان گفته اند و قول اخیر مختار تر است و در متن آدمی
 سه صد شخصت بندست چنانکہ در حدیث آئینہ بیاید و چون در پیدایش آمدنا حکمتاے بالغہ و نمتھاے عظیمہ است
 شکرانہ آن صدقہ لازم باشد - کل یوم تطلع فیہ الشمس - ہر روزے کہ بر آید در وے آفتاب بعد ازان بیان می کند
 کہ صدقہ مخصوص بالفاق مال نیست - یعدل بین الاشیئ صدقہ - عدل کردن میان دو کس و داد مظلوم از ظالم
 سندن صدقہ است - و یعین الرجل علی دابۃ - و باری دادن مرد را بر دابہ وے - یعمل علیہا - پس بر داور و اورا
 بر دابہ - او رفع علیہا متاعہ صدقہ - یا بر داور و دابہ او رخت او را صدقہ است - و الکلمۃ الطیبۃ صدقہ - و سخن پاک
 کہ در وی ثواب باشد - یا سخن نرم کہ بہ سائل گوید صدقہ است - و کل خطوۃ یخطوہا الی الصلوۃ صدقہ - و ہر گامی کہ بزند
 آن را بہ سوے نماز صدقہ است و خطوۃ پنجم گام و فتح یکبار گام زدن - و میطی الاذی عن الطریق صدقہ - و دور کردن
 آنچه آزار کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه صدقہ است متفق علیہ - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق کل انسان من بنی آدم علی ستین و ثلاثۃ مفصل - پیدا کرده شدہ است
 ہر شخص از اولاد آدم عم بر سہ صد و شخصت بند - فمن کبر اللہ - پس کسیکہ تکبیر بگوید مر خدا را و بگوید اللہ اکبر
 و حمد اللہ - و ستایش کند خدا را با حمد اللہ - و اهل اللہ - و تلیل کند بلا الہ الا اللہ - و سبح اللہ - و بپاکی یاد کند خدا
 را بے سجان اللہ - و استغفر اللہ - و طلب آمرزش گناہان کند از خدا و گوید استغفر اللہ یا اللہم اغفر لے - او غفر
 حجرا عن طریق الناس - یا کیسو افکند و دور کند سنگی را از راه مردم - او شکر کند - یا خارے را - او غفلت - یا استخوان را
 کہ ایذا کند ایشان را - او امر بمعروف و نہی عن منکر - یا امر کند بہ مشروع کہ شناختہ می شود و جود و در شئی
 و نہی کند از نامشروع کہ شناختہ نمی شود - عد و ملک - استین و الثلاثۃ - بہ گوید و بکشد این اقوال افعال
 را ہمہ این بعضی بہ شمار آن سہ صد شخصت بند خصوصاً از امر معروف و نہی منکر کہ آن اقوال و افعال ہمہ یک صحت دین و یک
 طرف قاضی شئی - فتح یا دشمن مع یعنی راہ می رود و دور دایتی میسی بضم یاء و سکون میم و سین مہمل یعنی شام می کند

یومئذ در آن روز - و قد خرج لنفسه عن النار - و حال آنکه دور انداخته است نفس خود را از آتش و فرخ و در قولی
یومئذ اشارت است بآن که باید که هر روز این کار را بکند تا کفایت شود - رواه مسلم و عن ابی ذر قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم ان لكل تسبیحة صدقة - بذرتیکه بهر تسبیح صدقه است - و بكل تکبیر صدقة - و بهر تکبیر صدقه است -
و بكل تحمید صدقة و بهر تحمید صدقه است و بكل تهلیل صدقة و بهر تهلیل صدقه است - و امر بالمعروف صدقة و نهی عن المنکر
صدقة - و بهر امر معروف صدقه است و بهر نهی منکر صدقه است - و فی بضع احدکم صدقة - و در فرج هر یکی از شما یعنی جماعی که
به زن یا بده خود میکند صدقه است یعنی ثواب است و چون در بودن بضع صدقه محل استبعاد و استفسار بود - قالوا
لقد نفعنا هذا رسول الله ایاتی احدنا شهوته - آیا بیا بیکی از ما شهوت نفس خود را که جماع است - و یکون له فیها اجر - و
باشد مراد در آن شهوت مزد و ثواب - قال ان ایتیم لو وضعنا فی حرام کان علیه فیه و ذر - گفت آن حضرت خبر دهید
مرا بشناکه اگر نهی بکی شهوت را در حرام آیامی باشد پر دے بارگناه - فذلک اکبر اذ وضعنا فی الحلال کان له اجر
پس همچنین و قتی که نهی شهوت در حلال باشد مراد ثواب یعنی اگر چه جماع در حذات خود صدقه و عبادت نیست
ولیکن چون در ضمن آن ادای حق زوج و نگاهداشت نفس از حرام است به حکم نهی نفس از هر هو او گفت و فی آیه
متضمن اجر و ثواب باشد و لهذا اینجا به کلیه آن آورده و گفت فی بضع احدکم صدقة به خلافت تسبیح و تحمید و امثال
آن که عین عبادت است - رواه مسلم - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انکم انتم
النفقة الصفة منته - نیکو صدقه است شتر ماده زائیده که شیر دار است از روی عطیة تقیه بکسر لام فتح نیز آمده ناقه خلوب و
از انقیح لفتح لام نیز گویند و ناقه بعد از زائیدن تا دوسه ماه نام او قح است بعد ازان لبون و صفی بروزن غنی بسیار
شیر دار و نخل کبیریم و سکون لون در اصل یعنی عطیه است و غالب طلاق او بر ناقه و شاة است که محتاجی را به عاریت دهند
تا از شیر دے منتفع گردد و بعد از قضای حاجت بالکشف باز دهد و این در اهل خیر از عرب متعارف بود و آن حضرت
صلی الله علیه و سلم آن را مدح کرده و ستوده - و الشاة الصفی منته و نیز صدقه است گویند بسیار شیر دار از روی منته - لقد و بانار
و تروح باخر - باید او میکند یا و ند شیر و شبانگاه میکند یا و ندی دیگر یعنی بچگاه و بیگاه شیر میدهد و بدان منتفع میشود منتفع
علیه - و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یغرس غرسا یست یح مسلمانی که به نشاند و رختی را -
او یزرع در عا - یا بکار و کشتی را - فیا کل منه النسان او طیر او بهیمة - پس بخور و ازان آدمی یا پرند یا چار پاے
الا کانت له صدقة - گم آنکه یا شد مراد از صدقه و صدقه برفع و نصب هر دو روایت است - متفق علیه - و فی رواية مسلم
عن جابر - و در روایتی مسلم را از جابر آمده که - و ما سرق منه صدقة - و آنچه دزدیده شد از آن نیز مراد صدقه است
و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم غفر لامرأة مؤمنة ککب علی راس رکلی - آفریده شد
مرئی زانیه را که گذشت به سگ بر سر حلقه و مؤمنه یعنی زانیه یعنی زانیه از مؤمن یعنی احکاک یعنی زانیه

چیزے را بہ چیزے در کی ہر وزن زر کی چاہ۔ بیکہشت کا و ثقیلہ العطش۔ در حالی کہ برمی آرد آن سگ زبان خود را از
 تشنگی نزدیک ست کہ بہ کشد اور تشنگی۔ فترت خنما۔ پس بکشید آن زن زانیہ موزہ خود را۔ فاد ثقیلہ کار۔ پس
 برست موزہ را بہ چرخ خود بخار بکسر مجہر سوتوش زنان۔ فترت کہ من المار۔ پس بکشید آن زن برائے آن سگ چری
 از آب کہ سیراب گشت بدان۔ فخر لہا بندگان۔ پس آرزیدہ شد مر آن زن را بآن محل کہ آب دادن بہ سگ ست
 فلیت بہ آدمی خصوصاً صلح قیل گفتہ شد یعنی صحابہ گفتند بہ طریق استفہام۔ ان لنا فی البہائم اجرا۔ بدرستی کہ
 ما را در احسان کردن بہائم و سیراب کردن آنہا ثواب ست۔ قال فی کل ذات کبیر رطبہ اجر۔ گفت آن حضرت
 در احسان کردن بہ حیوان خداوند جگر تر ثواب ست و جگر تر کنایت ست از حیات زیرا کہ رطوبت لازمہ حیات ست
 و بعضی گویند جگر چون تشنہ گرد و تر میشود تمخین چون بر آتش ہنادرہ شود و بعضی گفتہ اند کہ وصفت کرد جگر را بترسے
 باعتبار حصول آن ہند از سیرانی و در روایت ذات کبیر حارآندہ یعنی خداوند جگر گرم و گفتہ اند کہ در ذکر کبیر رطبہ
 مبالغہ است چہ ہر گاہ در جگر ترا جگر شد در جگر گرم بہ طریق ولی خواہد بود و این حکم مخصوص بغیر موزیات ست مثل
 مار و کتر دم و جزیر آن متفق علیہ۔ وعن ابن عمر و ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غدت لہم
 فی ہرۃ اسکلتہا۔ عذاب کردہ شد زنی از جہت گرہ کہ بستہ نگاہداشت آن زن گرہ را۔ حتی ماتت من الجوع تا آنکہ
 مرد آن گرہ از گرگی۔ فلم تکن لظہما۔ پس نبود آن زن کہ چیزے بخوراند آن گرہ را۔ ولا تر سلما۔ و بنود کہ بگذارد
 در ہاکن را در۔ فمائل من خشاش الارض۔ پس بخورد گرہ از کرکھا کہ بر زمین اند و خشاش بکسر خای مجہد حشرات
 زمین انچہ دماغ ندارد از و اب بہ ثلثیت خاشرات زمین و خشکھا و مانند آن متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر رجل بنصف شجرۃ علی ظہر طریق مگشت مردے بہ شاخ درختے کہ بر پشت
 راہ است و فوق اوست و ظاہر ست بران۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ ولا تخین ہذا۔ بضم ہمزہ و فتح زون کہ
 حامی محلہ شدہ از تخم و بسکون زون و تخیف حار و فتح تخانیم و تون ثقیلہ از انجا ہر آنیہ یکسو گردانم این شاخ
 را۔ عن طریق السلین۔ از راہ سلمان۔ لا یؤدیم۔ تا ایدانہ کند این شاخ مسلمان را۔ فادخل الجنۃ۔ پس در آورده
 شد آن مرد در بہشت بہ ہمین نیت کہ کرد یا کیسو ہم گردانید۔ متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 لقد رایت رجلاً یقلب فی الجنۃ۔ گفت آنحضرت ہر آنیہ تحقیق دیدم من مردے را کہ میگردد و تنغم میکند در بہشت۔
 فی شجرۃ قطعھا من ظہر الطريق۔ بہت درختے کہ برید آن را از ظاہر طریق و فوق آن۔ کانت توذی الناس
 بہر آن درخت کہ از ارمی کرد مردم را مضمون حدیث اول ست و اینجا تاکید و مبالغہ بیشتر ست کہ آن حضرت اورا
 چشم مبارک خود دید کہ ہر سو میگردد و در بہشت نیاز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوے از مبالغہ بود کہ
 بہرین شانی بہ بہشت در آید چہ جامے تمام درخت برودہ سلم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ بفتح موحده و سکون

را و برای صحابی است مشهور قدیم الاسلام همیشه غزا میکرد با آن حضرت و دست کشنده عبد الله بن خطل بنجای معجم و طای سله مفتوحین در روز فتح مکة - قال - گفت ابو بکر - قلت - گفت من - یا بنی الله علمنی شیئاً انفع به - بیا من را چیز از اعمال که سودمند شوم بدان - قال اغزل الاذی عن طریق السلیلین - گفت آن حضرت یکسو کن آنچه آزار کننده است از راه مسلمانان از خار و سنگ و جز آن و بنیداختن اذی از راه و حکم یکسو کردن است و بتاویل شامل تمامه منع آزار است از هر جنس که باشد - ر واه مسلم و سند که حدیث عدی بن حاتم - و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از بدر آمد و مسلمان شد که در وی این کلمه است القوة النار - فی باب علامات النبوة - در باب علامات النبوة - ان سارا الله تعالی - و این حدیث در از است که بآن مناسب است

الفصل الثانی عن عبد الله بن سلام قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدينة حبس - عبد الله بن سلام که از صحابه کبار است و از احبار یهود بود و گفت بهنگامی که قدم آورد و آنحضرت مدینه را بهجرت از مکة آمد من نزد آنحضرت صلعم به تحقیق حال و صحت نبوت وی - فلما تبینت وجهه عرفته ان وجهه ایس وجهه کذاب - پس بهنگامی که دیدم و تامل کردم روی مبارک آن حضرت را شناختم که روسه وی نیست روی دروغ گوی و ثنین یا بطریق تامل و تفرس بود یا به علامات مذکوره در تورات و سیاق حدیث ناظر و معنی اول است - و در اول بهر استی که حق زده است در روسه او از پیغمبر است پس در همان مجلس ایان آورد و عبد الله و یهودیان بروی محمد بودند و به راه عناد رفتند چنانکه در مجلس مذکور است - فلما ان اول ما قال - پس بود نخست چیزه که گفت آن حضرت در نصیحت و دعوت مردم این کلام بود - یا ایها الناس افشوا السلام - ای آدمیان فاش گردانید سلام گفتن را یا بآن معنی که ظاهر گردانید و بلند گوید چنانکه مسلم علیه بشنود یا معنی آنکه عام گردانید بر آشنایان و بگوید هر که پیش آید از مسلمانان سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت و الطموا الطعام - و بخور این طعام مهانان را و گردانید آن را و هر که محتاج باشد بدان - و صلوا الارحام - و پیوندید رحمها را با حسان کردن و صحبت داشتن و مخالطت نمودن بخویشان بر قدر رفاقت قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل مضی است که بچ در آن پیدا میگردد - و صلوا باللیل والناس پیام و نماز بگذارید در شب و در حالی که مردم در خواب باشند که این اوصل است در اخلاص و حضور و جمعیت تذخلوا الجنة سلام - این کار را به کنید می در آید در بهشت به سلامت از عذاب و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت صلعم باشباع صفت تواضع وجود و عبادت که اصول کمالات بدنی و مالی و لازم و مستعدی است ر واه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عبدوا الرحمن عبادوا کینند ضای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا شکر نعمتهای او را گذارده باشید - و اطعموا الطعام و افشوا السلام تذخلوا الجنة سلام - درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرد و چه نشان

و چه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که ادخل است و دفع و دوران حدیث تقدیم کرد سلام را که اقرب است به محبت
 و اقبال و تخفیف کرد به ذکر صلوات ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتقاد و اتمام - رواه الترمذی و ابن ماجه - و حسن
 السن - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصدقة تطفي غضب الرب - بدرستی که صدقه کردن هر آینه
 میکشد آتش خشم الهی را - و دفع عینة السور - و دور میگرداند مرگ بدر اشارت است بحصول سلامت و عافیت و دنیا
 و دین و مسدود مال و دنیا بکسریم و سکون یا در حالت موت و مرگ بکسیر السور حالت بدی که در وقت موت باشد
 از آنچه نمودی به کفر و کفران گردد از آلام و اوجاع و جوع و فرغ و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد
 و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاری و سوسه شیطان و غیر آن از آنچه منقضی گردد و بسور خاتمت و وخامت عافیت
 نعوذ بالله من ذلک و موت فجأت در حالت غیر محمود نیز از آن قبیل است - رواه الترمذی - و حسن جابر - قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل معروف صدقة - هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه
 مخصوص بال نیست - و ان من المعروف ان تلقى اخاك بوجه طلق - و بدرستی که از جمله خیر و احسان است که ملاقات
 کنی تو برادر خود را بروی کشاوری بفتح طار و سکون لام یعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود
 و ان تفرغ من دلوک فی انار اخیک - و از جمله معروف است که به بریزی از دلو آب خود در آوند برادر خود آید را
 که در دلو تو فاضل ماند و ظرف مسلمان بریزی مراد ظاهر نیست یا کنایت است از فضل و احسان - رواه احمد
 و الترمذی - و حسن ابی ذر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تسبک فی وجه اخیک صدقة - تسبم کردن
 تو در روی برادر خود صدقه است در صراح گفته تسبم لب شیرین کردن - و امرک بالمعروف صدقة - و امر کردن تو
 بمعرف صدقه است - و نیک عن النکر صدقة - و نیک کردن تو از منکر صدقه است - و ارشادک الرجل فی الرض
 الضلال لک صدقة - و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمین که مردم در روی راه گم میکنند
 ترا صدقه است - و نصرک الرجل الرومی البصر لک صدقة - و یاری دادن تو مرتبانه بنیائی را بر ترا صدقه است
 ردایه بفتح و مرد و بتاه شدن - و اما طمک الحجر والشوک و العظم عن الطريق لک صدقة - و دور کردن تو سنگ را
 و خار را و استخوان را که در روی احتمال آزار مردم باشد از راه مرترا صدقه است - و افراغک من دلوک فی دلو اخیک
 لک صدقة - در خنق تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مرترا صدقه است - رواه الترمذی و قال هذا حدیث
 غریب - و حسن سعد بن عبادة قال - روایت است از سعد بن عبادة الفزاری که از مشایخ اصحاب است و مقبولان
 در گاه نبوت بود که گفت - یا رسول الله ان ام سعد ماتت بدستیکه مادر سعد یعنی مادر من مرده است
 فامی الصدقة انی کنت فاضل ترو بهتر است - قال المار - گفت آن حضرت که آب
 بهترین صدقه است که برای وی چاه کنی و بتشنگان پیچی - مخرب نیز - پس بکند سعد بن عبادة چاهی را بنام مادر خود

تاخیر جاری باشد - و قال - و گفت - هذه لام سعد - این چاه برای ام سعد است و برای اوست تا ثواب این بروج و برسد - رواه ابو داود و النسائی - و عن ابی سعید - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم - روایت است از ابی سعید خدری که گفت گفت آن حضرت - یا ایها المسلم کما سلما تو با علی عی - هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی و عری بضم عین و سکون را برهنگی ضد لبس بضم لام - کساه الله من خضر الجنة - بپوشاند او را خدای تعالی از حله های سبز بهشت و خضر بضم خای و سکون ضاد جمع اخضر الخبیث است بقول عز وجل عالىهم ثياب سندس خضر - و یا ایها المسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة - و هر مسلمانی که بخوراند مسلمان را بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی از میوه های بهشت - و یا ایها المسلم سقا مسلما علی ظما - و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصرح ظمرا بفتح حین مهموز تشنه شدن سقاها الله من الریح المخبوم - بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن از جبت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده - لیسقون من ریح مخبوم ختامه مسک یعنی مهر کرده اند او را بمشک بجای گل که او انی را بدان مهر میکنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن اذان بوی مشک می آید - رواه ابو داود و الترمذی - و عن فاطمة بنت قیس - صحابه ترشیه از مهاجرات اولی است قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان فی المال حقاسوی الزکوة - بدرستیکه در مال حق است جز زکوة یعنی زکوة مال خود فرض است البته باید داد و جز زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که می باید کرد چنانکه نماز و روزه حج هم فرض است و هم نفل - ثم لکما - پستتر خوانند آنحضرت برای اثبات و تأیید این مطلب این آیه را بکنس البران تو او را بگویم قبل المشرق والمغرب الآیه - تا آخریت وجه استدلال باین آیه بر ثبوت حق جز زکوة در مال آن است که حق تعالی مدح کرده است او را مؤمنان بادلون مال به محبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از ان مدح کرده است باقامت صلوٰۃ و ایتامی زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال است و آن صدقه نفل است رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن عیسی بن یحیی و حذو فتح او سکون تخنیه و سین مهله از صحابی است و حدیث وی در بصری است - عن ابیها - روایت میکند از پدر خود و قال - گفت عیسی که - قال - که گفت پدر وی یا رسول الله ما الشیء الذی لا یحل منعه - چه چیز است که روایت باز داشتن از دلان کسی را اذان - قال المار - گفت آنحضرت آن چیز آب است که منع نمیشود آن کو کسی را اذان چنانچه کسی اچاهی و جویی باشد دیگر را اذان منع نباید کرد - قال - باز گفت - یا بنی الله ما الشیء الذی لا یحل منعه - چه چیز است که حلال نیست منع و - قال الملح - گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست چنانکه نمک زاری دارد و مردم را از گرفتن نمک اذان منع روا نیست و در سئله آب تفصیل است که ذکر آن را باب احیاء الموات و الشراب بیانید ان شاء الله تعالی و در آنجا آتش را نیز گفته کنش آن حایز نیست - قال - باز گفت یا بنی الله ما الشیء الذی لا یحل منعه قال - گفت آن حضرت - ان یفعل الخیر لک - کردن تو خیر را بهتر است مگر از این کلمه جامع است بر همه خیرات بر اینی بده هر چه بخواهی و هر چه از دست تو آید همه یکس را اذان منع

مکن - رواه ابو داود - وعن جابر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ارجى ارضاً یقیمه فله فیها اجر - کیسه زنده
 گرداند زمین مرده را یعنی زمین افتاده را زنده است کند پس ثابت است مراد از آن ثواب و حکم آن در باب احیاء
 موات بیاید - و ما اکلنا العافیة منه فلوله صدقة - و هر چه کسی که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس حق اب آن مراد است
 و عافیة هر طالب رزق از انسان بهیمیه و طائر عافی یکی و عافیة جماعت و در روایتی العافی نیز آمده - رواه الترمذی
 و الدارمی و در بعضی نسخ رواه الدارمی - وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من منح منحة لبن - کیسه
 عطا کند عطیه شیر یعنی ناخته یا شانی و بد بفقیر تا سق شیر آن را بخورد و باز و کند به سوی وی - او ورق سیاه عطا کند عطیه فقره
 را مثلاً و ورق مشهور بفتح و او و کسر را نام در اسم معز و به است و مراد قرض در اسم و دنا نیست و آنرا صفی نام کرد زیرا که زنده
 کرده میشود به صاحبش و منحة بمعنی عطای مطلق نیز آید - و هدی زقاقا - یا راه نماید گمراهی را یا کوری را مشتق از هدایت و
 زقاق بضم زای معجمه معنی کوچ که بخانه رود و معنی رسته از خرا که در بساطین نشانند نیز آید برین تقدیر هدی از هدیه گیرند یعنی
 تصدق کند و بخشد رسته در ختان خراسا و بر هر تقدیر هدی تخفیف دال است و در روایتی به تشدید دال نیز آمده البراء
 مبالغه و الله اعلم میفرماید که هر که این خیرات کند - کان له مثل حق رقیبة - باشد مراد را مانند آنرا و شدن بنده رواه
 الترمذی - وعن ابی جری - بضم جیم فتح را و تشدید یاء که نام وی جابر بن سلیم بضم سین و فتح لام است و بعضی سلیم
 بن جابر گفته اند و اول صح و آخرت صحابی است قلیل الروایة روایت کرده است از دوسه محمد بن سیرین - قال ثبت
 المذنبه - گفت آدم بد نبیه - و رأیت رجلاً یصدر الناس عن رایه - پس دیدم مردی را که باز میگردند مردم از راست
 وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آن مرد میرود و عرض میکنند و هر چه میفرماید بدان عمل میکنند چنانکه فرمود - لا یقول شیاً الا
 صدر و اعنه - میگویند آن مرد چیز نیز در ایامی زند بدان مگر آنکه اطاعت میکنند او را و عمل میکنند بدان و اصل صدر
 بازگشتن است از آب که تشنه می آیند و سیلاب شده باز میگردند و درود که فرود آمدن است بر آن و صدر بمعنی مطلق
 بازگشتن نیز آید - قلت من هذا - گفت من کیست این مرد - قالوا هذا رسول الله - گفتند که این پیغمبر خداست و فرستاده
 اوست بخلق برای هدایت ایشان - قال ذهبت و قلت - گفت جابر بن سلیم قدم پیش آنحضرت و گفتم - علیک السلام
 یا رسول الله مرتین - دو بار گفتم این را - قال - گفت آن حضرت - لا تقل - گو - علیک السلام - زیرا که علیک السلام
 تحیه است - سلام مرده است که مرده را بدان تحیت بنماید قل - گو - السلام علیک - که تحیت زنده است و ظاهر این عبارت
 این است که چون زیارت مرده بروند علیک السلام بگویند نه السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند ولیکن تحقیق آن است
 که سنت و ریت نیز اسلام علیک است بتقدیم اسلام زیرا که ثابت شده است که آنحضرت در زیارت موتی میگفت السلام
 علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که علیک السلام تحیه الموتی است بنا بر عادت مردم در اغلب احوال و وجش آن است که
 زنده را میکنند سلام را به علیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام بگوید تا از لازم آید بجا آمدن آن سلام از آن متحقق نیست نیز

شرعیت سلام برای آنست که مسلم سپاردت می کند مسلم علیه را با من و سلامت ارجانبی می تقدیم عليك که موضوع
برای حضرت منافات دارد و مناسبت نیست آن را که ذیل کافهم باز میگوید جابر بن سلیم - قلت انت رسول الله گفت من
با حضرت صلی الله علیه وسلم آیا تو رسول خدائی - فقال انا رسول الله الذی ان احصا بک طرفه دعوتہ کشفه عنک - پس گفت
آنحضرت من نمی خیر خدایم آن خدائی که اگر رسد ترا زیاتی پس دعا کنی تو او را بکشاید و دور کند آن زبان را از تو و مادر
و دعوتہ مفتوح است برای خطاب و بضم نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی رسد من دعا کنم که رسول اویم
دور کن زبان را از تو و بچنین در آمد - و ان احصا بک عام سنه فدعوتہ انتهت الیک - و اگر رسد ترا سال قحط پس
دعا کنی تو او را بر رویانند برای تو - و اذا كنت بارض قفر - و اگر باشی تو در بیابان مهملکه - او فلاة - یا در پشت شک راویت
مضات را حلتک - پس راه کم کردی بیشتر تو - فدعوتہ - پس دعا کنی تو او را - رو ما عليك - بازمی آردوی تعالی رحله
را بر تو و قفر بتقدیم قات مفتوحه بر فانی که در وی آب و گیاه نبود و فلاة لغامفاده و صحرای فراخ و در قول
آنحضرت صلعم که من رسول خدا ام که این صفات دوست اشارت است که وی مبعوث است و وسیله رحمت و واسطه در افتاد
خیر و برکت از پروردگار عالمیان که برآورنده حاجات و آسان کننده مشکلات است باز میگوید جابر بن سلیم - قلت -
گفتم - اعمدالی - اندر زن مرا نصیحت کن - قال - گفت آن حضرت - لا تسبن احدا - دشنام نده هیچ کی را فقال
گفت جابر بن سلیم - فما سببت لبعده حرا و لبعده - پس دشنام نکردم بعد از آن هیچ کی را نه آزاد را و نه بنده را و لا بعیر
ولا ثاة - و نه شتر را و نه گوسفند را یعنی آدمیان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکه عادت عوام می باشد
قال - گفت آنحضرت - و لا تحقرن شیئا من المعروف - و خوار و خور و بدان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو
به کسی کنی هر چه نیکی با تو کند بزرگ دان و شکر گو و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن و عنیت وان - دان تکلم افک
وانت بسط الیه و جهک - و عهد میکنم بسوی تو باین که سخن گوئی بر او خود را و حال آنکه تو باین صفت باشی که فراخ
و کشاده است بسوی آن برادر بروی تو - ان ذلک من المعروف - بدرستی که آن از جمله نیکی و احسان است
و ارفع از ارک الی نصف الساق - و برادر از ار خود را تا نیمه ساق - فان ابیت فالی الکعبین - پس اگر سر کشی
میکنی از بلند کردن از ار تا نیمه ساق و نقص و طبیعت تو بر بندار و آن را پس بر دار تا هر دو شت انگ - و ایاک
و اسبال الازار - و دور و ار خود را از فرو بستن از ار - فانه من الخیلة - زیرا که از ار فرو بسته از جهل کبر است
دان الله لا حب الیه - و بدینیکه خدای تعالی دوست بنمیدارد کبر را خیله یقیم و کسر خا و سکون یا و خال
و خیلا بضم خا و فتح یای مدوده کبر و این مسئله بالواحق آن در کتاب اللباس بیاید انتشار الله تعالی - و ان امر شک
و اگر مردی دشنام دهد ترا - و غیر ک بالعلم فیک - و سرزنش کند ترا یعنی که میداند وجود آن در تو - فلا تیر به بالعلم فیه
پس سرزنش کن او را یعنی که میدانی تو وجود آن در او - فانما وبال ذلک علیه - زیرا که نیست گناه آن که

بروی و تو چادر وبال می آفتی و جزای بدی بر بدی میدی بدیت بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی حسن الی من است
و ظاهر آنحضرت صلعم احداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص حساس فرموده پس صحبت کرد بان دانست علم - رواه
ابوداؤد - روایت کردین حدیث را به تمام ابوداؤد - و روی الترمذی منه حدیث السلام و روایت کرده است ترمذی از
جمله این حدیث صدر آن را تا حدیث سلام که ابوهری سلام داد بران حضرت صلعم و گفت علیک السلام و منی کرده
آنحضرت اورا از ان و بعد از وی تا آخر حدیث روایت کرده بود و در بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز تمام حدیث را
روایت کرده ولیکن بلفظی دیگر و آنچه مذکورست در کتاب لفظ ابی داؤدست و فی روایت - و در روایتی بجای فانما وبال
ذلک علیه این عبارت آمده است - فیکون لک جزو ذلک و باله علیه پس می باشد در ثواب آن دی باشد وبال آن بود -
و عن عائشة رضی الله عنها انهم فوجوا شاة - روایت است از عایشه که ایشان یعنی اهل بیت آن حضرت صلعم فرج کردند و گویند
قتال البنی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم البنی منها - چه چیز باقی ماند از ان گویند - قالت باقی منها الا کتفها - گفت
عایشه باقی ماند از وی مگر شانه وی یعنی سمه بخش کردند و بفقیران دادند و بخانه همسایه ها فرستادند الا کتف که در خانه ماند
قال - گفت آنحضرت - البنی کما غیر کتفها - باقی ماند همه شاة جز کتف دی یعنی باقی آنست که آنچه بمردم داد بد که ثواب آن
در در ابقا ثابت شده و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم میفقد و ما عند الله باقی - آنچه
نزد شماست سپهر میگرد و آنچه نزد خداست پائنده است - رواه الترمذی و صححه - و عن ابن عباس - قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که می گفت - ما من مسلم کما سماه ثوابا - نیست ما هیچ
مسلمانی که بمردمان مسلمانان را جامه - الا کان فی حفظ الله - مگر آنکه باشد آن جامه پوشاننده در نگاهداشت خدا و پناه
وی دور اکثر تشنگی فی حفظ من الله - ما دام علیه منه خرقه تا آن وقت باقی ماند از ان جامه پاره - رواه احمد و الترمذی -
و عن عبد الله بن مسعود یرفعه - روایت است از ابن مسعود در حالی که رفع میکند حدیث را و میرساند آن را با آنحضرت
- قال تلک کیم الله - سه کس اند که دوست میدار و ایشان را خدای تعالی - رجل قام من اللیل تیلو کتاب الله -
یکی اثران سه مرد و نیست که برخاستند در پاره از شب در حالی که میخواهند قرآن را در نماز و غیر نماز و خواب اول است
و رجل یتصدق لصدقة یخفیها - و دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند
آن را - اراه قال - گمان میبرم اورا که گفت - من نماله یعنی تصدق میکند بدست راست خود در حالی که پنهان میکند
صدقه را از دست چپ و این مبالغ است در اخفا - و رجل کان فی سرقه - سوم مردیست که بوده است در پاره او شک
فانتم احمایه - پس شکست خورد و ندیدار ان او - فاستقبل الله و پس وی آورد و ثمنان دین را و جنگ فرج نمود
شاه الترمذی و قال لها حدیث غیر محفوظ - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث
غیر محفوظ است و منی محفوظ در مقدمه معلوم شد - احد روایت ابو بکر بن عباس کثیر الغلط - یکی از رویان این حدیث

ابو بکر بن عیاش است بہ محتانیہ و شین مجہد دوی بسیار غلط میکنند در حدیث و این کلام ترمذی و راستا و خاص است
از اسانید این حدیث و راستا و دیگر صحیح است کذا قیل۔ وعن ابی ذر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ثلاثة يحبهم الله وثلاثة يبغضهم الله۔ سہ کس اند کہ دوست میدارد ایشان را خدا می تواند و سہ کس دیگر نیکو دشن
میدارد ایشان را خدا می تواند۔ فاما الذين يحبهم الله۔ پس آن کسانی کہ دوست میدارد ایشان را خدا
تعالی قر جل اتی تو مایکی ازان سہ مروی کہ مذکور است درین قضیہ کہ مردے سائل آمد گروہی را فسا اللهم باللہ۔
پس سوال کرد ایشان را بہ محض نام خدای تعالی و از جهت رضای وی۔ و لم یسألهم لبقا بینه و بینہم و سوال نکرد
ایشان را از جهت خویشی کہ میان او و میان ایشان است۔ منخوہ۔ پس ندادند ایشان او را انچه سوال کرد۔
فختلف رجل باعماہم۔ تورپشتی در شرح این عبارت گفتہ است پس گذاشت مردے ازین قوم این قوم را
یا با شخاص ایشان یعنی ترک داد این قوم را کہ ندادند پس خود پیش رفت و داد او را یا سبقت کرد و بر ایشان نین
چیز ویس انداخت ایشان را۔ فاعطاه سرا۔ پس داد آنرا مہمانی۔ لا یعلم بحقیقۃ الا اللہ الذی اعطاه۔ و حالی
کہ نمیداند دادہ شدہ او را مگر خدا و آن کسی کہ دادہ است او را و در روایت طبرانی من اعماہم آمدہ و لین روایت
اشبہ و انسب است تخلف کہ بمعنی تاخیر است چنانکہ می گویند تخلف کرد فلان از غزوہ فلان یعنی متاخر شد و جدا
گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بساکن و داد او را پوشیدہ کذا قال التورپشتی پس آن مرد کہ دوست میدارد
او را خدای تعالی این مرد است کہ از میان قوم جدا شد و بہمان بساکن دادہ آن مرد کہ آمد توے را و سوال کرد
چنانکہ ظاہر عبارت است فافهم۔ و قوم سار و الیہم۔ دوم مرد است کہ از میان قومے کہ راہ رفتند تمام شب۔
حتی اذا کان النجوم احب الیہم ما یبدل بہ۔ تا وقتی کہ شد خواب دوست داشته شدہ تر بسوی ایشان از ہر چہ برابر
کردہ شود و عدیل ساختہ شود بخواب یعنی محبوب تر شد از ہر چہ۔ فوضو اور و سہم۔ پس بہدادند این قوم سرای خود
را بخواب۔ فقام رجل منہم۔ پس بایستاد مروی از میان ایشان و در بعضی نسخ۔ فقام احدہم یلقنی۔ و حالی کہ مناجات
میکند مراد غایت تضرعی نماید۔ و یقولو آیاتی۔ و میخوانند آیات کتاب را و این حکایت قول حق تعالی است کہ آنحضرت
کردہ و فی الصراح تملق چاہلوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق ناز و نیاز است کہ میان محب
و محبوب میگردد و اسرار است کہ جز زبان و وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکہ بزبان مجاز اشارت
بدان کردہ است و حال حقیقت عالی تر از است۔ فظلم امی عاشق ناز از چہندان۔ معشوق نیاز مستندان۔
چشم کرم تو عین ناز است۔ نازی کہ در دو و صد نیاز است۔ و اللہ المشعل الاعلی تعالی و تقدس و عز و علا
مشعل طریقت گفتہ اند کہ یکی از نشان ہای بہشت کہ درین دنیا گذاشتہ اند ذوق تملق است کہ محبان و مناجات
وقت سحر می یابند اشارت بشاہدہ قلبی کہ نمودہ رویت بصری است کہ در آن عالم خواہد شد اللهم از قننا۔

و رجل کان فی سریر لقی المدونہ من موافق لصدورہ - سوم مردیست کہ بود در لشکری پس پیش آمد و شہنشاہ را بچنگ
پس شکست داده شد و اہل این لشکر پس اقبال کرد این مرد بستیہ خود یعنی بروی آرد و بچنگ دور اقبال بہ سستیہ
مبالغہ است در قتال و جرات یعنی بہ سستیہ کشادہ بی تحاشی مقابل شد - حتی یقتل او یصلح لہ - تا آنکہ کشتہ شود آن مرد و ایشانی
کودہ شود و نصرت داده شود و اورا - والثالثۃ الذین یغضبہم اللہ الشیخ الزانی - و آن سہ کہ دشمن میدارد و ایشانی را
خدایکی پیرزنا کندہ است کہ شرم ندارد از پیری خود با وجود ضعف کہ و عدم قدرت بمحض خست باطن و گرفتاری شہوت
آلودہ میشود بدان - و الفقیر المختال - دوم در دیش تکبر کندہ است کہ با وجود اسباب غربت و نامرادی و شکستگی
تسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرشی می نماید کہ بر زشت ست از گدایان زشت ترہ روز بر تن و وقت
سرور جامہ ترہ اما استغنامی فقیر و تعفف از سوال ناشی از عزت فقر و رضا بدان عدم التفات بدنیاد اہل آن و دیگرست
بشیر بن حارث امیر المؤمنین علی را در خواب دید گفت پندہ مرا یا امیر المؤمنین فرمود چہ نیکوست مہربانی کا نگران بر
فقیران بہ طلب ثواب خدا و نیکوتر از آن تکبر فقر است بر غنیا با اعتماد و توکل بر خدا - و الغنی الظلوم - نفیخ طاسم و تکرار
ظلم کندہ بر نفس و بر خلق کہ شکر نعمت حق نمیکند و بازیر و ستان مہربانی نمی درزد و بعضی گفتہ اند مراد در رنگ کردن
توانگریست و مراد اسے حق از قرص و غیرہ - رواہ الترمذی و النسائی - زوایت کردہ است این حدیث را ترمذی و نسائی
و لم یکرہ - و ذکر کردہ است نسائی این عبارت را کہ - و ثلثۃ یغضبہم اللہ - یعنی ذکر نکردہ است نسائی آن سہ کہ
کہ دشمن دارد و ایشانی را خدا و اقتصار کردہ است بر ذکر محبوبان الہی کتالی - و عن الحسن قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لما خلق اللہ الارض جعلت یسئل - وقتی کہ پیدا کرد خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین کہ
یسئل کتہ یجذبہ یخلق الجبال - پس پیدا کرد خدای تعالی کوہ ہارا - فقال بہا علیہا - پس زد کوہ ہا بر زمین و قال یعنی
تکلم و ضرب ہر و قادمہ - فاستقرت پس قرار گرفت و حکم گشت زمین بزود کوہ ہا بران سہ زمین از تپ و از زہ آمد
ستوہ - فرو کوفت بر دانش منج کوہ - فنجبت الملائکۃ من شدۃ الجبال - پس شکفت کردند فرشتگان از سختی کوہ ہا
فقالوا یا رب ہل من خلقت شیئاً اشد من الجبال - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سہ
سخت تر از کوہ ہا - قال نعم الحدید - گفت پروردگار تعالی آری آہن سخت ترست از کوہ کہ ریزہ ریزہ میکند آن را فقالوا
یا رب ہل من خلقت شیئاً اشد من الحدید - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از پیدایش تو چیزی سہ سخت تر
از آہن - قال نعم النار - گفت پروردگار آری آتش سخت ترست از آہن و غالب و قاہرست بروے کہ میگذازد
آنرا فقالوا یا رب ہل من خلقت شیئاً اشد من النار - پس گفتند ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سہ سخت
تر از آتش و غالب و قاہر بروی - قال نعم المار - گفت آری آب غالبست بر آتش کہ میکشد و سر میگذازد
آن را - فقالوا یا رب ہل من خلقت شیئاً اشد من المار قال نعم الرج - گفت آری باد غالبست بر آب کہ متموج

و متحرک و متزلزل میگردد اند از ان فقال یا ربہل من خالق شیء اشد من الريح قال نعم ابن آدم تصدق صدقہ بہ یکمینہ
 یعنی ہما من شمالہ - گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از باد صدقہ دادن فرزند آدم است کہ تصدق میکند بدست راست
 خود و می پوشد آن صدقہ را از دست چپ خود این از ہمہ سخت تر و دشوار تر است زیرا کہ در وی مخالفت نفس و طبعیت
 و دفع شیطان است و این حاصل نمیشود بچیزے از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجبول است بر غرائز و طبائع کہ بہیچ
 چیز قلاع و قمع آن ممکن نیست مگر بربا صنت و مجاہدہ و کمال توفیق الہی و تائید وی بجانہ و از طبع آدمی است ایشان
 سیم در یاد و غیب و حب و ثناء و طلب تفوق بر امثال و اقربا پس دوست میدارد اظهار تفکات را چون تسخیر نفس
 و طبیعت را و غالب آید آن را باشد آن غایت شدت و قوت و از بہت آنکہ صدقہ سہر اطفامی کہ عفت و ورع و دقا
 را و غضب پروردگار مقابلت نمی کند آن را بہیچ چیزے در شدت و صعوبت و اگر فرض کردہ شود نزول عذاب
 و سے تعالی مثلاً بہیچ و تصدق کند بصدقہ سہر منفع کرد و عذاب مذکور و نکشف گردد و پس صدقہ سہر شد از ریح
 باشد و بعضی گفتہ اند کہ از بہت عظیم ثواب صدقہ سہر است و بعضی گفتہ کہ از بہت آنکہ حاصل میشود و بان رضائے
 الہی تعالی و رضوان من اللہ اکبر - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و ذکر حدیث معاذ - و ذکر کردہ شد حدیث
 معاذ کہ این است - الصدقۃ لطفی الخفیۃ فی کتاب الایمان - در کتاب الایمان

الفصل الثالث - عن ابی ذر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من عبد مسلم یفقی من کل مال
 لہ زوجین - نیست بہیچ بندہ مسلمان کہ خرج کند از ہر مالی کہ مراور است دو چیز چنانکہ دو اسب یا دو شتر یا دو جنس مثل
 اسب و شتر و در ہم و در کنار - فی سبیل اللہ - در راہ خدا - الا استقبلتہ حجۃ المحبۃ - مگر آنکہ پیش سے آیند او را
 پرورہ داران شیت - کلمہ یدعوہ اسے ماعندہ - ہر یک ایشان میخوانند او را بہ سوی چیزے کہ نزد او است از ناز
 و نعت کہ زبان بیان از شرح آن کوتاہ است - قلت و کیف ذلک - ابو ذر میگوید کہ قسم من و پریدم از آن حضرت
 کہ چگونہ است اتفاق زوجین از ہر مال - قال - گفت آن حضرت در جواب آن - انکانت ابلأ فیرین - اگر باشد
 اموال شتران پس اتفاق کند و شتر را - و ان کانت بقرة فبقرتین - و اگر باشد اموال گاوان پس
 اتفاق کند و گاوان را چون در نفس حدیث تفسیر زوجین باین وقع شدہ متعین است کہ مراد از ان بین
 خواہ بود ولیکن بحج و احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کردہ اند چنانکہ گفتہ شد شاید کہ از جاسے دیگر آن را
 فہمیدہ باشند و اللہ اعلم - رواہ النسائی - و عن مرثدہ - یفتح یم و سکون را و فتح مثلثہ - بن عبد اللہ - از
 ثقات تابعین است و مفتی مہر بود و زبان خود و عمر بن عبد العزیز از و سے استفسار میکرد - قال - گفت
 مرثدہ حدیثی بعض اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم - انه سمع
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - کہ دسے شنیدم آن حضرت را کہ میگفت - ان ظل المؤمن یوم القيمة صدقۃ

بدستیکہ سایہ مورین و پناہ جای وی و سبب آسایش و نجات وی روز قیامت صدقہ اوست کہ در راہ خدا کردہ
 و تواند کہ صدقہ را بمثل بصورت سایہ بانی سازند کہ در گرمی روز محشر بر سر وی سایہ کند۔ رواہ احمد۔ و عن ابن
 مسعود۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من وسع علی عیالہ فی النفقۃ یوم عاشوراء۔ کیسکہ فراخی کند بر اہل عیال
 خود در خراج روز عاشوراء۔ وسع اللہ علیہ سائر سنتہ۔ فراخ گرداند خدا سے تعالیٰ بروے در باقی سال وے۔
 قال سفیان۔ گفتہ است سفیان ثوری۔ انا قد جربناہ فوجدناہ کذلک۔ بدستیکہ ما از مودیم این را پس یافتیم این
 را ہمچنین۔ رواہ زرین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود و زرین عبدیری کہ از اکابر علمای حدیث است
 و روی البیہقی فی شعب الایمان عن ابی ہریرۃ و ابی سعید و جابر و روایت کردہ است بہیقی از ابن مسعود
 و از ابی ہریرہ و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد اللہ و ضعف۔ و حکم کردہ است بہیقی بہ ضعف این حدیث
 و نیز گفتہ است کہ اگرچہ طرق وی ضعیف اند ولیکن چون ضم کردہ شود بعضی از ان بہ بعضی منجر میگردد و ضعف او بقوت
 بدانکہ انچہ ثبوت رسیدہ است نزد محدثین از اعمال روز عاشوراء صوم است و توسع طعام و حدیث صوم صحیح است
 و حدیث توسع ضعیف ولیکن بتجدد طرق و کثرت آن بہر تہیہ حسن رسیدہ و در کتاب ثابت بالسنۃ فی ایام السنۃ اتحادیث
 وارودہ در روز عاشوراء از صحاح و حسان و ضعافات و موضوعات بہ تفصیل ذکر کردہ ایم واللہ اعلم۔ و عن ابی امامہ
 صحابی مشہور است و ابو امامہ از تابعین نیز مشہور است اما صحابی مشہور است باین کینیت۔ قال قال ابو ذر یابنی اللہ
 ارایت الصدقۃ ماذا ہی۔ گفت ابو ذر ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خبر دہ مرا کہ صدقہ چہ ثواب دارد و فضل وی
 چیست۔ قال اصناف مضاعفہ۔ گفت آن حضرت ثواب صدقہ چند در چند است و از احادیث معلوم می شود کہ
 در چند دست نافت صد و آیت کریمہ کثرت جتہ است سبع سنابل فی کل سنۃ یا تہ جتہ نیز دالت دارد بر آن۔ و عند اللہ
 المزیذ۔ و نزد خداست زیادتی کہ اگر خواہد از ہفت صد ہم زیادہ کن چنانکہ قول وے سبحانہ واللہ لیضعف لمن
 یشار در آخر کریمہ مذکورہ اشارت است بآن و ضعف بکسر ضا و بمعنی مثل چیزے است چنانکہ یکی بر یکی زیادہ کہ ضعف
 اوست پسین تا میرود۔ رواہ احمد۔

باب افضل الصدقۃ

افضلیت صدقہ یا باعتبار آن است کہ آن در حد ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکہ آب
 و ہرچہ محتاج الیہ است در وقتی و حال یا نسبت بقومی یا واقع است بر حالت مجرودہ کہ موجود است در متصدق مثل جہنم
 و بودن وی بر ظہر غنی چنانکہ در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صد در آن برودہ اخلاص و صدق و انشراح صدر
 بی من و اذی و مانند آن یا بر جمعی کہ مرئیت در متصدق علیہ چنانکہ بودن او مستحق احسان و العام و بودن وے
 عیال و متصدق و زوی رحم وی یا سوال کنند وجہ اللہ و امثال آن و اکثر احادیث کہ ذکر اند درین باب اعتبار قسم اخیر است

الفصل الاول عن ابی هريرة - وحکیم بن رام - بکسر حاء و بزاز صحابی مشهور است برادر زاده ام المؤمنین خدیجه است از اشراف قریش بود صد و بیست سال عمر داشت ثنوت و رجالیست گذراند شخصت در اسلام ثلاثا قال رسول الله گفتند این دو صحابی که گفت پیمبر خدا - صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن ظمغنی ما کان بترین صدقة با چیست که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بر آن و استظهار نماید بدان یعنی غنای باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگردد و این قوت اهل و عیال را بگذارد به آنچه زیادت ازان ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد و چنانکه فرمود و ابدار بمن لقول - و آغاز کن بانفاق بر کسیکه غمخواری و میبانی از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و نفقه بجای عز و جل و در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا استایش کرد و انحضرت ابو بکر صدیق را چون بر آرد از تمام مال خود و پرسید که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود افضل الصدقة بمقتل چنانکه در فصل ثانی بیاید و اما احادیث درستی اول بسیار است و تحقیق آنست که اگر توکل بدست باشد و عیال نیز موفقیت کنند بدو هر چه خواهد الا سرعایت کند و سابق دارد و جانب نفس و عیال را و در هر دو مقتضی نیز فرموده است و ابدار بمن لقول رواه البخاری و در راه سلم عن حکیم و حده - روایت کرده است سلم از حکیم بن حزام تبتاد بخاری از ابی هریره و حکیم هر دو کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از افراد بخاری باشد - و عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انفق المسلم نفقة علی اهله و هو یکتسها کانت له صدقة - روایت است از ابی مسعود انصاری که صحابی مشهور است و او را بدری گفته اند جمهور بر آنست که نسبت او بیدر یا اعتبار ساکن است که در اینجا میبودنه بجهت حضور زوجه آن و الله اعلم که گفت آن حضرت چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن میباشد آن نفقه صدقه اگر چه بفقر انداده است و باهل و عیال خود داده - متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و دنیا ر نفقة فی سبیل الله یک و دنیا رست که انفاق کرده تو آن را در راه خدا یعنی جهاد و دنیا ر نفقة فی رتبة - و دنیا ر دیگر است که انفاق کرده در آزاد کردن بنده - و دنیا ر تصدقت به علی مسکین و دنیا ر دیگر است که تصدق کرده بدان بر مسکین - و دنیا ر نفقة علی اهله - و دنیا ر است که انفاق کرده بر اهل عیال خود - اعظمها اجر الذی نفقة علی اهله - هرگزترین آن دنیا را از روی اجر آن دنیا ر است که انفاق کرده آن را بر عیال خود داده سلم - و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نفقة الرجل فاضلترین دنیا که انفاق کند آن را مرد - و دنیا ر نفقة علی عیاله - دنیا ر است که انفاق کند آن را بر عیال خود مرد و زن و فرزندان و هر که در نفقه و مؤنت اد باشد - و دنیا ر نفقة علی دایته فی سبیل الله - و دنیا ر است که انفاق کند آن را بر چاروای خود در راه خدا که برای جهاد است و اما چاروای سواری که برای جهاد میماند است گویا که حکم عیال دارد - و دنیا ر نفقة علی اهلها فی سبیل الله - و دنیا ر است که انفاق میکند آن را بر اهل خود در راه خدا که این سه محل افضل

مصارف صدقہ است از غیر خود اما فضل کی از نیاز دیگرے ازین حدیث معلوم نمیکرد و یارب مگر تقدیم ذکر اشعاری بدان توان نمود و احادیث دیگر مصرحت بدان رواہ سلم۔ وعن ام سلمہ۔ قالت قلت۔ روایت است از ام المومنین ام سلمہ کہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ الی اجران الفی علی بنی ابی سلمہ۔ آیا مرا مزد و ثوابی هست از جهت آنکہ انفاق میکنم بر پسران ابی سلمہ۔ آنما ہم بنی عیسیٰ نزد پسران ابی سلمہ مگر پسران من و ابو سلمہ شوہرام سلمہ بود پیش ازان حضرت صلعم و از کبار صحابہ بود چون از عالم رفت ام سلمہ در خانہ آن حضرت آمد و از ام سلمہ پسران مانده بودند و ام سلمہ بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید ازان حضرت کہ مراد از انفاق بر ایشان ثوابی هست کہ آنما چون پسران شوہر من اند و گویا پسران من اند و مراد از پسران ابو سلمہ نہ ام سلمہ اند و الا آنما خود و پسران ام سلمہ اند نسبت آنما بابی سلمہ چندان فائدہ ندارد و آنما عز و زینب بود کہ رسیب آنحضرت بودند فتدبر۔ فقال النقی علیہم فلما اجرنا الفقت علیہم۔ پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابو سلمہ پس مراد است ابراہیم انچه انفاق کنی بر ایشان استفق علیہ۔ وعن زینب۔ امرأة عبد اللہ بن مسعود۔ روایت است از زینب زن ابن مسعود کہ صحابیہ است و متعلق بکرم و عنایت آن حضرت بود و زوج وی و ابو ہریرہ و ابی سعید خدری و عائشہ ازوے روایت دارند۔ قالت قال رسول اللہ۔ گفت گفتم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ در ترغیب النساء بر انفاق تصدقن یا معشر النساء۔ تصدق کنید ای گروه زنان۔ و لومن خلیکن۔ اگر چه از یوربای شما یان، باشد۔ قالت فرجعت الی عبد اللہ۔ گفت زینب پس برگشتم از مجلس آنحضرت کہ ابن کلمہ از وی در ان شنیدم یہ سوی عبد اللہ فقلت انک رجل خفیف ذات الیر۔ پس گفتم بدینیکہ تو مردی هستی سبک دست یعنی فقیر کہ گرافی مال نداری۔ و ان رسول اللہ و بدین پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قد امرنا بالصدقہ۔ تحقیق امر کرده است ما را بہ تصدق۔ فأتته فاسأله۔ پس میا آنحضرت را پس پرس اور یعنی کفایت میکند کہ بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود آنشر اک و احتملا علی و از و واجی کہ مراد است۔ فان کان لک۔ بخیرے یعنی۔ پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو کہ بسندگی میکند از من ادا کنم آن و صرف کنم بر شما و الا صرفت الی غیرکم۔ و اگر کفایت نکن صرف کنم بر غیر شما و بر من آن را بہ سوی غیر شما الی غیرکم و علی غیرکم ہر دو روایت است۔ قالت فقال لی عبد اللہ بل ائیمہ انت۔ گفت زینب پس گفت مرا عبد اللہ بلکہ میا توان آنحضرت را یعنی تو خود بر دو پرس و مرا الکلیف کن گویا وی رضی شرم داشت از پرسیدن آن کہ محل حیا و حجاب است۔ قالت فاطلقت۔ گفت زینب پس فتم من نزد آن حضرت۔ فاذا امرأة من الانصاب باب رسول اللہ۔ پس ناگاہ زنی از انصار را ایستادہ است بر پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم و حاجتی حاجتھا۔ در حالی کہ حاجت من حاجت او است یعنی آن زنی نیز براسے پرسیدن این سخن و استفتای ہمین مسئلہ آمدہ بود کہ آیا انفاق کند بر شوہر و متعلقان وی یا نہ۔ و کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قد اقبلت علیہ المہابۃ۔ و بود آنحضرت کہ بہ تحقیق انداختہ شدہ بروی بزرگی و ترس و ہیبت و عظمت کہ ہر کس میخواست در آمد بر و سے بی اذن وی۔ قالت خرج عیسا بلال۔ گفت زینب پس بیرون آمد بر مال بلال از نزد آن حضرت

فقلنا له انما انت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجره ان امرائين بالباب - پس گفتیم ما مر بلال را بیا آن حضرت را پس خبر کن که دوزن برور ایستاده اند - تسالانک ان تجزئى الصدقة عنهم على ازدواجها على اتيانهم في حجورهم - سوال میکنند آن دوزن ترا آیا ببنده گی میکند تصدق کردن ازان دوزن بر شوهران ایشان و بر یتیمانی که در کنار ایشانند بظاهر آمدن بقتضای سوال از اتفاق براز و لاج بود بظاهر سوال از اتفاق بر یتیمان و دول مضرو داشتند یا الا ان بخاطر ایشان رسید فافهم - و لا تجزئ من نحن - و خبر کن آن حضرت را که چه کسانیم یعنی نام ما را در حضرت وی مبرکه مباد و بنشیند آن نام تصدیق وقت شریف وی لازم آید بطلبیدن در حضور و از جهت عدم حاجت بدان - قالت قد دخل بلال على رسول الله - گفت زینب پس در آمد بلال بر پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم فساله - پس پرسید آن حضرت را ازین مسئله - فقال له رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم من هما - چه کس اند آن دوزن - قال امرأة من الانصار و زینب - گفت بلال یک زن است از قبیل انصار و دیگری زینب است - فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم امی الزینب - پس گفت آن حضرت کدام کی از زینب است نام چند کس از صحابیات بود پس پرسید این که آمده است کدام کی از انهن است بلال با اعتماد آنکه مشهورترین زینب امراة معبد الله خواهد بود مطلق آورد و نام آن زن دیگرانه شنید و این را شنید - قال امرأة عبد الله - گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلعم - آری کفایت می کند اتفاق بر شوهران و بر یتیمان که در کنار ایشانند و در بعضی نسخ لفظاً نعم نیست و همین گفت که - لما اجران اجر القراة و اجر الصدقة - مرا این دوزن را ابر قراة و خویشی است که بر شوهران و یتیمان دارند و اجر صدقه است پس افضل و اکمل باشد از تصدق بر غیر ایشان متفق علیه و اللفظ السلم - و عن ميمونة بنت الحارث انها اعتقت و لیده فی زمان رسول الله روایت است از ام المؤمنین ميمونة که وی آزاد کرده و او خانه زاور او در زمان پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم مذکرت و کاک رسول الله - پس ذکر کرد ميمونة آن را در رسول خدا صلعم - فقال لولا عطيتهما انوالک کان اعظم لاجرك - پس گفت آن حضرت اگر میدادى تو آن دوا را تا غنایان خود را که محتاج بودند بخدمتى بود بزرگ تر مر ثواب را از اینجا معلوم مى شود که صلعه رحم افضل است از اعتناق - متفق علیه - و عن عائشة - رضى الله عنها قالت - گفت عائشة - یا رسول الله ان لی جارین - بدو سیتیکه مراد و همسایه اند - قالی ایها الیسی - پس بسوی کدام کی ازین دو هدیه فرستیم - قال الی اویها مشک بابا - گفت آن حضرت نفرست به سوی کسیکه نزدیک تر است در وی از و تو پس معتبر در همسایگی درین باب نزدیکى در دست نه اتصال خانه و قرب آن - رواه البخاری - و عن ابی ذر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا طمخت مروة فاکثر ما بها و قتیکه به چرخى شوربای را پس بسیار کن آب آن را - و لما هجر الکعب - و باز پرس کن همسایه یا خود را بفرستادن شور با نجانه ایشان و مرق لفتح میم و را شور باب - رواه مسلم -

الفصل الثانی عن ابی هريرة - قال یا رسول الله ای الصدقة افضل - کدام کی از انواع صدقه فاضل تر است

قال جده المقل - گفت افضل صدقات صدقه ایست که مرد قلیل المال مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بدهد و بجهت
 بضمیمه هم فرماید آن هر دو وقت است و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و این بر تقدیر صحت و توکل و وقت یقین است
 عیال است و اگر ایشان را رضی نباشند روانیت و لهذا فرمود - و اهدار بمن قبول - و هدایت کن به کسیکه عیال مندی
 آنها میکنند و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت - رواه ابو داود - و عن سلیمان - بن عامر بنین
 در نسخ مشکوٰۃ سلیمان بضم سین و یاء تحتانیه و گفته اند که ثواب سلمان است بفتح سین و بے یا و سلمان بهوست یا از کتاب
 یا از صاحب کتاب و در مناسیکو یک که سلیمان همه بیاست بگر سلمان فارسی و سلمان ابن عامر و سلمان اغر و عبد الرحمن
 بن سلمان که آنها بی یاست و سلیمان بن عامر صحابی است و عداوی در بصرین است - قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم الصدقة علی المسکین صدقة - تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد و بهی علی ذی الرحم تجاوز
 و صله - و صدقه کردن بر کسیکه قرابت و رحم دارد و ثواب دارد و یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صله رحم - رواه احمد
 و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الداری - و عن ابی هریره - قال جابر رجل الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال عند
 دینار - گفت ابو هریره آمد مروی نزد آنحضرت پس گفت نزد من یک دینار است - قال الفقه علی فکک گفت
 آن حضرت خج کن آن را بر ذوات خود پس مال عندی آخر - گفت آن مرد نزد من دینار دیگر است - قال الفقه علی و لکن
 فرمود خج کن آن را بر فرزندان خود - قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال الفقه علی اهلک - فرمود
 اتفاق کن آن را بر کسان خود جز اولاد از زن و مادر و پدر و خویشان در صلح گفت اهل کسان مرد و کسان سر
 قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال الفقه علی خادمک - فرمود اتفاق کن بر خد متگا خود و گویا مرکب
 در حکم خادم داشته - قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال انت علم گفت تو دانا تری یعنی بحال کسیکه سخن
 زیرا که بهر که میدانی که مستحق است بدهد رواه ابو داود و النسائی - و عن ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم الا اجرکم بخیر الناس - گفت آنحضرت آیا خبر کنم شما را به بهترین مردم - جل مسک بجنان فرسه فی سبیل الله - بهترین
 مردم مردیست که نگاه دارنده است عنان آب خود را در راه خدا یعنی سوار شده منتظر جنگ با کافران است و استاده است
 و در آتش است که او از جمله خیر الناس است و الاخصی که علم بالله واقعی و اخشی و از هر درد دنیا باشد و جهاد بروی فرض نباشد
 بهتر خواهد بود از این شخص کذا قالوا - الا اجرکم بالله سیئله - آیا خبر کنم شما را به مردی که تابع و تالی اوست در غربت به رجل
 معتزل فی غنمه لم یروى حق الله فیما تالی وی مردیست که گوشه گیر نده است در گوشه ای چیده که بر او راست که او میکند حق خود
 را در آن گوشه زندان از تصدق بر فقرا - الا اجرکم بشیر الناس - آیا خبر کنم شما را به بهترین مردم - رجل لیسان بالله و لا یعطى
 بهترین مردم مردیست که سوال کرده میشود بنام خدا و تمید دهد بدان برین تقدیر لیسان به لفظ مجول است و لا یعطى
 معلوم و این حال مسئول عنه است و بمعنی لیسان به لفظ معلوم و لا یعطى به لفظ مجول ضبط کرده اند یعنی سوال میکند بنام

خدا و داده نشود بدان و باعث هتک حرمت اسم الهی تعالی میگردد - رداة الترمذی و النسائی و الدارمی - و عن ابي حمزة
 بعض موصده و فتح جیم و سکون تحتانیه در آخر و ال صحابیة الفزاریه است - قالت قال رسول الله صلعم ردا و السائل
 و لو بطلعت محرق - باز گردانید سائل را اگر چه بسیم سوخته باشد و ظلف بکسری می بخورد و سکون لام سم شکافته کا و و گو سفند این
 مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است - رداة مالک و النسائی و روى الترمذی و ابو داود و معناه - و عن ابن عمر
 قال قال رسول الله صلعم من المستأذن منكم بالند فاعیزوه - کسیکه پناه طلبد از شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناه دهید او را
 و من سأل بالند فاعطوه - و کسیکه سوال کند و بخواند از شما چیزی بنام خدا پس بدهید او را - و من دعاکم فاجیبوه -
 و کسیکه دعوت کند شما را و بخواند به طعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر انمی نباشد حسی یا شرعی - و من
 صنع الیکم معروفاً فافکوهه - و کسیکه به کسی شناسی گوئی پس پاداش دهید او را یعنی شناسی نیکویی کنید بادی و صنع لیکم
 نیکویی کردن به کسی و معروف نیز نیکویی و صنع اینجا بمعنی فعل است - فان لم تجدوا ما لکم فادعوا له - پس اگر نیابید
 چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید مراد را - حتی تر فان قد کافارتموه - تا آنکه بدانید و گمان برید که مکافات
 کردید او را و او اگر دید حق او را یعنی مبالغه کنید در دعا و بکر کنید تا حاصل گرد و مثلیت در نیکویی شیخ مخرج میفرمود که
 کفایت میکند درین باب قول جزاک الله خیر او میفرمود که مبالغه در وی از جهت رویت عجیب است از نفس خود و کافا
 و تقویین وی بحق سبحانه تعالی - رداة احمد و ابو داود و النسائی - و عن جابر - قال قال رسول الله صلعم لا یسأل
 لوجه الله الا بحیثه - سوال کرده نشود و طلبیده نشود بوجه خدا یعنی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و در اینجا دو معنی است
 یکی منع از سوال کردن از مردم لوجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده نشود بوجه خدا مگر بهشت و بهشت خود از مردم
 سوال کرده نمی شود لازم می آید که سوال کرده نشود و انباشان چیزی لوجه الله دوم آنکه سوال کرده نشود از خدا چیزی از
 متاع دنیا از جهت حقارت و فحای وی و اگر سوال کنید بهشت سوال کنید که عظیم است و باقی و مقصود مبالغه است رداة ابو داود
الفصل الثالث - عن انس - قال کان ابو طلحة اکثر الاضارب بالندیة بالامن یحفل - انس گفت بود ابو طلحه
 که از مشاهیر صحابه است و زوج ام انس بود بیشترین اضارب از روی مال از درختان خرما - و کان احب ماله
 الیه بیر حار - و بود محبوب ترین مالهای ابو طلحه به سوی ابی طلحه بیر حار که نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ احتمال است
 و مشهور بکسر موصده و قصر و مدست و در اول کتاب گذشته است - و کان من مستقبلی المسجد - و بود بیر حار مقابل مسجد
 نبوی صلعم - و کان رسول الله - و بود پیغمبر خدا - صلیم به خلها - می در آمد آن بوستان را - و مشرب من مایه فیها طیب
 و میخورد از آبی که در وی بود خوش و شیرین - قال انس فلما نزلت هذه الآية - گفت انس پس هرگاه که فرود آمد این
 آیت که - لن تملوا الیه حتی تنفقوا مما تحبون - هرگز نمی یابید نیکی را تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست دارید آن
 را اقام ابو طلحه الی رسول الله - ایستاد ابو طلحه و رفت به سوی پیغمبر خدا صلعم فقال - پس گفت ابو طلحه یا رسول الله

ان الله يقول - بدرستیکم خدای تعالی میگوید - لمن تناوا البر حتى تنفقوا اما تجون - و ان احب مالی الی سیر حار و برستیکم
 محبوب ترین مال من بسوی من سیر حار است که بستان نذکر است - و انما صدقة الله تعالی ارجو بها - و بدرستیکم
 این سیر حار صدقه است برای خدا امید دارم منکی را میوجب این آیه کریمه - و ذخره با عند الله - و امید میدارم خیر
 نهادن آن را نزد خدا - قسمها - پس بنده آن را - یا رسول الله حیث اراک الله - انجا که نماید ترا خدای تعالی
 و قرار یابد رای تو بران یعنی بده هر که میخواهی و هر جا که مناسب دانی - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلعم
 منجج ذلک مال را منجی نمی آید یعنی سیر حار مالی سودمند است بر تو نفقه آن منجج کلمه ایست که گفته میشود و نزد خدای عز و جلا
 بچیزه دهنه در فارسی یعنی دوست و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن است و چون وصل کند بخود و منون
 روی مخفف است و گاهی مشد و نیز آید و فرمود و انخفضت - و قد سمعت ما قلت - و به تحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی
 تو ازین خیر - وانی اری ان تجعلها فی الاقرین - و بدرستیکم من می بینم وی دانم که بگردانی تو آنرا در خویشان خود
 و تصدق کنی برایشان تا ثواب صدقه و صلح رحمی هر دو ترا باشد - فقال ابو طلحة فعل - پس گفت ابو طلحه بکنم هر چه فرمائی
 و بگردانم آن را در خویشان خود - یا رسول الله قسمها ابو طلحة فی اقارب - پس قسمت کرد آن را ابو طلحه در خویشان خود - و
 بنی عمه - و در پسران عم خود این بیان اقارب است یا از اقارب غیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه در
 زمان امارت خود آن را از اقارب ابی طلحه مال فراوان خرید و قصرهای بلند بنا کرد و متفق علیه - و عنه - قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فضل الصدقة ان تشیع کبیرا جاعلا - فاضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی جگر گرسنه را
 طیبی گفته که مؤمن باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه ابی بکر فی شعب الایمان

باب

عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند در آن متمامات و ملحقات باب سابق را و در بعضی
 نسخ باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص
 نیست بمرأة خازن و خادمه نیز شامل است

الفصل الاول - عن عائشة قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غیر مفسدة - چون
 انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمیشود در حالی که تباه ننگنده و اسراف
 نه نمانده است - کان لها اجر با ما انفقت - باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق کردن وی - و لزومها
 اجره با کسب - و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست - و لخازن مثل فلک - و باشد
 مر مخبئه دار را که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن را و شوهر را است - لا ينقص لبعضهم اجر بعض شیا که
 کم نمیکرد و اند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است موجب نقصان آن متفق علیه

واین حدیث مطلق است ورجو از تصدق زن از طعام مرد خواه اذن کند یا نه و بعضی میگویند که جائز نیست زن را تصدق به
 هیچ چیز از مال مرد مگر با اذن وی و این حدیث را تاویل میکنند یا اینکه این مبنی است بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم
 را اذن کرده میگذاردند و الفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سالکان و ضعیفان و حدیث آئینده صحیح است
 و رجوازی مرد اذن و شاید که آن جماعت حل کنند آن را بر امر جدید فافهم - و عن ابی هریرة - قال قال رسول
 الله صلعم اذا نفقت المرأة من کسب زوجها من غیر امره - چون الفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر دے با علم زن
 بر رضای زوج صحیح یا دلالت و چیزے اندک باشد کذا فی الحواشی و تورپشتی گفته که مردان راجع است به عادت مردم
 خواه شهر می باشد یا روستا فی مختار همین قول است - فلما نصف اجرة - پس مرآن زن راست نیمه اجر آن یعنی
 بیشتر است میان ایشان متفق علیه - و عن ابی موسی الاشعری - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 الخازن المسلم الا یمن الذی یطی با امره - گنجینه و از مسلمان امانت دار که مبدء هر آنچه امر کرده شده است بدان حکم
 کرده است بدان مالک - کا ملا مو فر - به کمال و تمام - طیبته به نفسه - در حالی که خوشش است بدان نفس و
 کراهیت نمیدارد و تنگی نمی نماید - فیدنه الی الذی امر به - پس میرساند آنرا به سوی کیکیه امر کرده شده است
 مراد را بدان - اجد المتصدقین - یکی از دو تصدق کنندگان است و مراد بدو تصدق کننده یکی مالک که بحقیقت تصدق
 میکند و یکی همین خازن متصف به صفات مذکوره متصدق است که در حکم تصدق کننده است به ظاهر و این عبارت از قبل
 قول ایشان است که میگویند القلم احد اللسانین و الخال احد الابوین و مراد شش کت اوست و اجر و ثواب
 و المتصدقین بکسرات نیز خوانده اند متفق علیه - و عن عائشة قالت ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه وسلم
 ابن امی اثلاثت نفسها - گفت عایشه که مردی گفت مرآن حضرت را که مادر من مرده است به مرگ ناگهانی و قتل به معنی
 ناگهان شدن کاری و اثلاثت یعنی ربودن نیز آید - و اظنها لو تکلمت تصدقت - و گمان می برم او را که اگر سخن میکرد
 و هو شیاریو و تصدق میکرد به چیزے و وصیت میکرد بدان - فصل لهما اجران لتصدقتهما - پس آیا هست مراد را
 ثوابه اگر تصدق کند از جانب دے - قال نعم - گفت آن حضرت آری میرسد مراد را ثواب تصدق می کنی از جانب
 دے - متفق علیه - و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد به میت و همچنین دعا و استغفار برای میت
 و مذنب اهل حق که اهل سنت و جماعت اند این است که در عبادات بدین اختلافت دارند مثل نماز و تلاوت قرآن
 و مختار وصول ثواب است امام عبد الله یافعی در روضة الراحین می گوید که شیخ اجل اکرم غزالدین عبد السلام را
 بعد از فوت او در خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعد از وصول ثواب تلاوت قرآن و درین عالم
 برخلاف آن یافتیم والله الحییب

الفصل الثانی - عن ابی امامة - قال سمعت رسول الله صلعم یقول فی خطبته عام حجة الودع - گفت ابو امامه

شعیدم آن حضرت را کہ میگفت و در خطبہ خود سال حجۃ الوداع - لا یتقی امرأۃ شلتیان بیت زوجہا الا باذن زوجها لئلا یفارق
 نکند زنی هیچ چیز را از خانه شوہر خود مگر باذن شوہر خود - قیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ ولا الطعام - و طعام را نیز انفاق
 نہ کند از خانه شوہر بے اذن شوہر با وجود آنکہ در مالیت آن قدر نیست کہ در اہم و دنیا نیز مثلاً - قال ذلک افضل
 اموال - گفت آن حضرت یعنی طعام بہترین مالہای ماست کہ بالفعل سبب کفاف معیشت و بقای بنیہ است و مراد
 بہ طعام اینجا خوب و نیکوست نہ مطبوع و تواند عام تر باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس - رواہ الترمذی
 و عن سعد - قال لما بیع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم النساء گفت سعد بن ابی وقاص و تبتک مبالغتہ کہ آن حضرت
 زنان را - قامت امرأۃ جلیلہ کا ہنسا من نسائہ مضر - بایستاد زنی بزرگ گویا کہ آن زن از زنان قبیلہ مضرست یعنی
 سیم و فتح صنادید کہ قبیلہ مشہورست از قبائل عرب از اولاد مضر بن نزار - فقالت - پس گفت آن زن یا نبی اللہ
 انما کل علی آبائنا و ابائنا و ازواجنا فما یحل لنا من اموالہم - بدرستی کہ ما اگر انیم یعنی عیالیم بر پدران و پسران و شوہران
 خود پس چه چیز حلالست ما را از مالہای ایشان و کل بفتح کاف و تشدید لام گرانی و عیال و کسی کہ مستقل نیست در کار
 خود - قال الرطب تاکلہ و ہندنیہ - گفت آن حضرت حلالست شمارا از اموال ایشان طعام را از آنچه زود تباہ
 می گردد مثل شوربا و شیر و میوہ و ترہ و امثال آن بخورید شما آن را و ہدیہ می کنید و می فرستید آن را از براے ہر کہ
 میخواہید و حاجت نیست در آن با ستیدان زیرا کہ عرف و عادت جاریست بساحت در آن و ما طعام خشاک
 چارہ نیست در آن از اذن و رضا و طبیعی گفتہ کہ این در آبا و ابناء و امہات است و در ازواج و زوجات جائز نیست
 مگر باذن انستہ و حدیث صریحست در تناول ازواج و مدار بر عرف و عادت است چنانکہ گفتہ شد - رواہ ابو داؤد -
الفصل الثالث - عن عمیر - مولی ابی اللحم - عمیر بن عیین و فتح سیم کہ صحابی است حاضر شد و فتح خیبر را و روایت
 دارد از مولای خود کہ ابی اللحم است و از قدمای صحابہ و مشاہیر ایشان است و او حاضر شد بدر او شہید شد و حنین
 و ابی اللحم لقب اوست بجهت ابا کردن او از گوشت مطلقاً و بعضی گفتہ اند کہ دسے نیخورد و در جاہلیت از آنچه
 ذبح کردہ میشد بر اہنام - قال - گفت - عمیر امرنی مولائی ان اقد و لحما - امر کرد مرا مولای من کہ ابی اللحم است کہ
 خشاک کنم گوشتی را - فجاؤنی مسکین - پس آمد مرا مسکین - فاطعمتہ منہ - پس خورانیدم من آن مسکین را از آن
 گوشت - تعلم بذلک مولائی - پس عالم شد بان یعنی بخورانیدن من آن مسکین را از آن گوشت مولای من -
 ففرحتی - پس بزد مرا کہ چرا خورانیدی - فایست رسول اللہ - پس آمد من پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فذکرت ذلک
 لہ پس ذکر کردم این قصہ مرا آن حضرت را - فدعاہ - پس طلبید آن حضرت او را - فقال لم ضربتہ - پس گفت آن حضرت براے
 چہ زدیدی او را - قال لعلی طعامی بغیر ان آمروہ - گفت سید ہ طعام مرا بہ مسکینان بی آنکہ امر کنم او را و فقال الاجر بینکما
 پس گفت آن حضرت مزن او را و غم نخور زیرا کہ تو اسب آن مشترک است میان ہر دو شما گفتہ اند کہ مقصود آن حضرت

آن نیست که بنده را حق تصرف است در ملک مولی اعلی الاطلاق بلکه مقصود تسلیه مولی است و عدم ضرب عبد برین فعل بحسب اشتراک در ثواب غنیمت پنداشتن آن - و فی روایتی - و در روایتی این چنین آمده است که - قال - گفت عیسی که گفت ملوکا بودم من بنده کسی - فسالت رسول الله - پس سوال کردم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم الصدق من مال مولائی بتبی - آیا تصدی کنم من از مال مالک خود بخیر و در بعضی نسخ مولی به لفظ جمع - قال نعم - گفت آن حضرت آری تصدی کن - و الاجر یبکیما لصفان - و ثواب مشترک است میان شما دو نیم سده اسلم -

باب من لا یعود فی الصدقة

باب در بیان کسیکه باز نمی گردد در صدقه یعنی نمی باید که آنچه کسی داده بازستاند و بعد از دادن پشیمان گردد و در حدیث بسیار که خریدن نیز نشاید و این مبالغه است در نفی عود و تیزه است از ان و بحقیقت عود نیست و الله اعلم

الفصل الاول عن عمر بن الخطاب قال حلت علی فرس فی سبیل الله - روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت سوار کردم کسی را بر اسب و در راه خدا یعنی بخشیدم اسب را یکی از غازیان را که اسب نداشت - فاضاء الذی کان عنده - پس ضایع گردانید آن اسب را آن کسیکه بود آن اسب نزد و یعنی خوب نگاه نداشت و بدست کرد و خبردار نشد گو یا هلاک گرد آن را و ضایع هلاک شدن و اضاعت هلاک گردانیدن - فارقتان اشتبه پس خواستم من که بخرم آن اسب را - و قلنت انی بیعه برخص - و گمان کردم که وی بفروشد آن اسب را بارزانی دو خصم را از زانی دارزان داشت - فسالت النبی - پس پرسیدم پیغمبر را صلعم - که خریدن من اسب را از وی خوب است یا نه - فقال لا تشتره ولا تعد فی صدقک - پس گفت آن حضرت مخزن آن را و باز گرد در صدقه خود - و ان اعطاک بدیم - و اگر چه بدهد و بدهد اسب را بیک درهم و نظر بظاهر عبارت و سوق کلام چنان بیناید که گویند اگر چه بفروشد آن را بیک درهم و طبیعت گفته نظر بارزانی و صحت بیج وی شرعاً لیکن نظر بان کن که آن هبیه و صدقه توبه ظاهر در معنی عود است فافهم بعد از ان تعلیل کرد آن حضرت آنرا و قبیح نمود و عود را بقول خود - فان العائد فی صدقة کا کلب یعود فی قیة - زیرا که بدست عود و گفت ده در صدقه خود مانند بگ است که عود میکند و برقی خود و باز می خورد آن را - و فی روایتی - و در روایتی این چنین آمده است که - لا تعد فی صدقک فان العائد فی صدقة کا لکلب یعود فی قیة - و عن بریده - قال كنت جالساً عند النبی - گفت بریده بودم من نشسته بودم پیغمبر صلعم از آتشه امراره - ناگاه آمد آن حضرت رازنی فقال گفت آن زن - یا رسول الله انی تصدقت علی امی بجاریة - بدستی که من تصدی کرده ام بر مادر خود و اهی مرا و انما انت - بدستی که مادر من مرده است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادر من میرسد بمن بارش من چه میفرمائی آیا این هم از قبیل داخل عود در صدقه هست یا نه - قال و جب اجرک - گفت آن حضرت ثابت شد اجر و ثواب تو به تصدی کردن توان را بر مادر - و رد هاعلیک المیراث - و باز گردانید آن جاریه را بر تو میراث و ملک میراث

خوردن است که ثابت میگردد و نه با اختیار بخلاف شتر که وی در حکم است و دست با اختیار - قالت - باز گفت آن من - یا رسول الله آنکه کان علیها صوم شهر - بود برادر من روزه یک ماه که آن را به علت مرض یا سفر یا حیض خورده بود - افا صوم عنها پس آیاروزه دار من از جانب وی - قال صومی عنها - گفت آن حضرت روزه بد از جانب وی - قالت - باز گفت آن زن - ما نهالم کج قضا افلاج عنها - مادر من حج نگذاشته است هرگز آیا پس حج بگذارم از وی - قال نعم حجی عنها بایس گفت آن حضرت آری بگذار حج از وی - رواه مسلم - بدانکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میسر کند نگاه دارد آنرا آنچه بر او بود از روزه قضای رمضان یا نذریا کفارت و باین رفته است امام احمد باین حدیث و تجویز نه کرده اند آنرا آنکه غلظه گذاتال لطیبي و مذمب با آن است که روزه ندارد از میت ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ کی از دیگر کسی و نه نماز گذار هیچ کی از دیگر کسی بلکه اطعام کند و فدی دهد اگر وصیت کرده است واجب است فدیة او باشد و اگر وصیت نکرده جائز است که مترع کند در نه اما لازم نیست و نه و شایعی حاجت نیست بصیت گذارنی الهیة و فصل لام آن است که عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانچه زکوة و دیگر بدنی محض چنانچه صلوٰة و دیگر مرکب از مالی و بدنی چنانچه حج و نیابت جاری است در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود و فعل نایب و جاری نیست در نوع ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود القاب نفس است و آن حاصل نمیکرد و بفعل نایب و جاری میگردد و نوع ثالث نزد عجز از جهت معنی ثانی که مشقت است تنقیص مال و جاری نمیشود و نزد قدرت از جهت عدم القاب نفس و در حج نفل جاریست انابت در حالت قدرت زیرا که باب نفل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث آن است که حج نفل بود فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بحون الله و توفیقه و تالی اوست کتاب الصوم نسأل الله التمامه

کتاب الصوم

صوم و صیام در لغت بمعنی اساک و در شریع عبارت است از بازداشتن نفس از طعام و شراب و جماع و اختلاف کرده اند که صلوٰة افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آن است که صلوٰة افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده است و اعلیٰ ان خیر اعمالکم الصلوٰة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیکم بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بخاطب است فافهم

الفصل الاول - عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء - چون می در آید رمضان کشاده میشود درهای آسمان سونی روایت تحت ابواب الجنه - کشاده میشود درهای بهشت - و غلقت ابواب جهنم و بسته میشود درهای دوزخ - و سلسلت الشیاطین - و نذیر در پا کرده میشوند شیطانان - و فی روایت تحت ابواب الرحمة - کشاده میشود درهای رحمت رمضان مشتق از مرض است بمعنی تحت تافتن گرمای آفتاب بر ریگ زمین جز آن و سوختن قدمها و بگراچیدن گوسفند و سوختن درون و علت ناک شدن می ازان و گویند که در ان هنگام که اقل

میگردند اسهای شهر را در وقت قدیم تمام کردند آنهارا بر اینها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بزمان سر
والله اعلم بفتح تحقیق و به تشدید هر دو آمده است و گشاده شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن رحمت
و مسود اعمال بی مانع و اجابت و فدا و گشاده شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ
از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی و جمع شهنوا و دور زنجیر کردن شیاطین
از بسته شدن طواف معاصی و دسائس و روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر همه میکند و خلاصه همه معنی
این است متفق علیه و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الجنة ثمانية ابواب - فهو دان حضرت
که در بهشت بهشت درست - منها باب يسمى الريان - از جمله درها در می است که نامیده میشود آن را ریان بفتح راء تشدید
یا از ری یعنی سیرابی - لا یدخله الا الصائمون - و نمی آیند آن را اگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت
متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام رمضان ايماناً واحتساباً غفر له ما تقدم
من ذنبه - کسیکه روزه دارد در رمضان را از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعده وی چشم داشت
اجر و ثواب وی آمرزیده شود و در آنچه پیش رفته است از گناه وی - و من قام رمضان ايماناً واحتساباً غفر له ما تقدم
من ذنبه - و کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد و در شبهای وی از جهت ایمان و حبه لله آمرزیده شود آنچه پیش
رفته است از گناهان وی - و من قام ليلة القدر ايماناً واحتساباً - و کسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان و احتساب -
غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل عمل ابن آدم يضاعف - هر عمل نیک
آدمی را مضاعف کرده میشود باین وجه که - الحسنة بعشر امثالها - یک نیکی بده چند وی - الى سبع مائة ضعف - تا بهتصد
مانند بر اندازده شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص لله سبحانه و فضل و سه - قال الله تعالى الا الصوم - گفت
خداوند تعالی اگر روزه که جزای اثر آن بچید و بی اندازه است - فانه لی - زیرا که روزه برای من است - و انا اجره لی به - و من
جزا میدهم بآن هر چه میخواهم و چند آنکه نخواهم از حد و احصای برون - فانه لی - زیرا که روزه محض مراست اگر چه همه چیز مراست
تعالی و تقدس و همه عبادات برای اوست در روزه داران میان تخصیص کرد و بیکرم و تشریف خاص مخصوص گردانید
از جهت آنکه این عبادت بعید است از ریاء و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سایر عبادات که ریاء بدان راه میابد و لهذا منع
کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متعین و معلوم است و از جهت آنکه نفس را در آن خطی نیست چنانکه
فرمود - یدع شهوته و طعامه من اجلی - ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصاً طعام خود را که احتیاج بدان باشد
و اکثر است از جهت من و طلب ثواب و رضای من و در روایتی طعامه و شرابه گفته اند که هر حق سبحانه و تعالی بعبود بر روزه
نه شده و تعظیم کفار و پنج عصری از اعصار مبادات خود را بصوم بنوده اگر چه بصورت صلوة و سجود بوده است و بعضی
گفته اند که استغنا از طعام و سایر شهوات از صفات پروردگار تعالی است و چون تقرب جست بنده بدرگاه و سه

تعالیٰ با آنچه موافق و مشابه صفات اقدس اوست نسبت کرد آن را بخود و موافق سیاق حدیث آن است که اضافت انجبت
 آن است که در سبانه عالم است به مقدار ثواب و تضعیف آن و مغفرت بدان - لصائم فرحان - مرزوه دارا و در
خوشی و شادمانی است - فرجه عند فطره - یک فرحت نزد کشادن روزه است یا بجبت انتعاش طبیعت بسیر و سیرانی
بعد از گرسنگی و تشنگی باضمیمه نورانیت عبادت و قرب شکر چنانکه گفته اند که آب سرد شیرین می بر آرد و شکر آن را از در و نه
دل یا بجبت شکر بر تمام نعمت و توفیق - و فرجه عند لقار به - و فرحت دیگر نزد حصول لقای پروردگار است که در آخرت
خواهد شد - و خلوف فم الصائم اطیب عند اللہ من ریح المسک - و بر آئینه بوی دهن روزه دار خوشترست نزد خدا بوی
شک تصویر و تمثیل معقول است به محسوس و خلوف بضم و فتح نیز آمده بوی دهن و اخلاط متغیر شدن بوسه دهن
و الصیام خبه - در روزه سپهرست و پناه است از رسیدن شر شیطان در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت -
فاذا کان یوم صوم احدکم فلا یرث - بضم فایس چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که نکلم نکند بجلام قبیح و فحش گوید
و لا یطعم - یفتح فایس و بلند کند و از او را بزند یا بآن و خصوصیت - فان سابه احداد قاتله فلیقل الی امر صائم پس اگر دشنام
و در روزه دار را یکی و قتال کند یعنی خصوصیت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصوصیت نوزد و بگوید که من مردی
ام روزه دار بزرگان گوید یا بدل خود بگوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصوصیت ننمایم بعضی گویند که اگر
روزه فرض باشد بزرگان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از زیاد و در باشد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف
صوم نفل است و در فرض البیت بزرگان گوید - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هریره - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان اول لیلۃ من شهر
رمضان صعدت الشیاطین چون میباشد نخست شبی از ماه رمضان بنزد کرده میشوند و حکم بسته میشوند شیاطین صفا
بکسر صاد و دال بند و غل و آنچه اسیر ابدان بند کنند از قید و غیره و صفت به تشدید فار و ایت است - و مرقه الحن
بند کرده میشوند سرکشان سخت از جن و مرده بفتحات جمع مار و چنانچه طلبه جمع طالب - و غلقت البواب النار - و بسته
میشوند در بای آتش - فلم یفتح منها باب - پس کشاوه نمیشود از آن در سچ درمی - و فحمت ابواب الجنة - و کشاوه میشوند
درهای بهشت - فلم یغلق منها باب پس بسته نمیشود از درمی - و دنیا و می سناو - و ندامت میکند و آواز میدهد آواز دهنده
و میگوید - یا یا غی الخیر اقبل - ای طلب کننده نیکی و ثواب پیش آ که وقت تست - و یا یا غی الشر اقص - و ای طلب
کننده بدی باز دار نفس خود را از گناهان که وقت توبه از گناهان و ترک کردن آنهاست - و لست عتقار من النار
و مر خدای راست آزادگان از آتش دوزخ یعنی در رمضان - و ذلک کل لیلۃ و آن آزاد کردن در هر شب است
مخصوص به شب قدر نیست - رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه احمد عن رجل و قال الترمذی هذا حدیث غریب
الفصل الثالث - عن ابی هریره - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تاکم رمضان - آمد شمارا

رمضان - شهر مبارک - ماهی است که برکت کرده شده است و رومی - فرض الله علیکم صیامه - فرض گردانیده است
 خدای تعالی بر شمار روزه آنرا - یفتح فیہ ابواب السماء - گشاده میشوند و رومی درهای آسمان - و یفتح فیہ ابواب الجحیم -
 و بسته میشوند و رومی درهای دوزخ - و یغل فیہ مودة الشیاطین - و غل کرده میشوند و رومی مودة شیاطین و غل بضم
 بند کردن - فیہ لیلة خیر من الف شهر - در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است - من حرم خیر ما
 حرم من خیر کثیر - کسیکه محروم گردانیده شد یکی و ثواب آن را پس تحقیق محروم گردانیده شد از خیر کثیر یا از همه خیر چنانکه در
 حدیث انس بیاید و این سبانه است یا مراد خیر متعلق بماه رمضان و ظاهر آن است که مراد ثبوت حقیقت حرمان است
 با قطع نظر از متعلق - رواه احمد و النسائی - و عن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام و انحران

یشفعان للعبد - گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند بر بنده را - یقول الصیام ای رب انی سئمت الطعام
 و الشهوات بالنهار فتغنی فیہ - میگوید روزه ای پروردگار من بدرستی که من بازداشتم و از خوردن و شهوات و دیگر
 چنانچه آب و جماع در روز پس قبول کن شفاعت مراد روزه و ظاهر آن است و الله اعلم که مراد تمامه شهوات باشد
 از مستلذات حواس و روزه کامل که اهل طریقت راست آن است که تمام اعضاء و حواس را ریاضت فرماید و از نابایستنیها
 بازدارد و عموم رحمت آبی بمنع طعام و شراب و جماع اکتفا کرد تا همه را شامل باشد و غیبت در مذہب سفیان ثوری ناقص
 صوم است - و یقول القرآن منته النوم باللیل فتغنی فیہ - و میگوید قرآن منع کردم من و خواب را به شب پس قبول کن
 شفاعت مراد رومی فیشفعان - پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و شفاعت خواهش کردن و درخواستن
 گناه کسی را شفع و شافع خواهش کرد و تشفع پذیرفتن شفاعت مشفع بفتح فاء تشدید آن پذیرفته شده شفاعت و س

رواه البیہقی فی شعب الایمان - و احمد و طبرانی نیز روایت کرده در رجال و سبب جت اند و رحمت و حاکم گفته صحیح علی شرط
 مسلم - و عن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله - گفت انس در آمد ماه رمضان پس گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم و فیہ لیلة خیر من الف شهر - بدرستی که این ماه تحقیق حاضر شده شمارا
 و در وی شبی است بهتر از هزار ماه - من حرمنا فحرم الخیر کله - کسیکه محروم گردانیده شده از آن شب پس تحقیق محروم
 گردانیده شد از خیر همه خیر - و لا یحرم خیر الا کل محروم - و محروم گردانیده نمی شود از خیر این شب مگر هر کسیکه محروم است
 از سیئات و موسوم است به سمت حرمان و سبب بدان این عبارت ناظر و معنی اخیر است که در حدیث ابی هریره گفتیم
 رواه ابن ماجه - و عن سلمان الفارسی - قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر یوم من شعبان -

گفت سلمان فارسی خطبه خواند ما را آن حضرت در پسین روز از ماه شعبان - فقال - پس گفت - یا ایها الناس قد اکلمکم
 شهر عظیم - اسی مردمان به تحقیق اشراف کرد و سایه انداخت شمارا ماهی بزرگ - شهر مبارک - ماهی است که برکت کرده
 شده است و روزه - شهر فیہ لیلة خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة - گردانیده است خدایتعالی روزه ماه رمضان

را فرض - و قیام لیلہ تطوعاً - و گردانیدن نماز گردن را در شب دومی نفل و سنت - من تقرب فی جملة من الخیر کسیکه نزدیک
 جوید بد رگه حق در وی بخوبی و علی از نیکی یعنی نفل - کان لمن اوی فریضة فیما سواه - باشد همچو کسیکه بگذارد و فرض را
 در ماهی که جز رمضان است - و من اوی فریضة فیما کان لمن اوی سبعین فریضة فیما سواه - و کسیکه ادا کند فریضة را در روزی
 باشد همچو کسیکه بگذارد و هفتاد فریضة را در ماهی که جز رمضان است و هوشهر البصر - و ماه رمضان ماهی است که در وی صبر است
 از شهوات نفس - و الصبر ثوابه الجنة - و صبر کردن ثواب دبی بهشت است - و شهر المواساة - و ماه رمضان ماهی است
 که در وی غمخوارگی فقر و اگر سنگان باید کرد و مواسات بمال و تن با کسی غمخوارگی کردن - و شهر نیراد فیہ رزق المؤمن
 و ماهی است که زیاده میشود در وی و رزق مسلمان و برکت داده میشود در وی و نیز بتوسیع طعام و مواسات که در وی
 و مر کرده اند لایسب و سنت رزق فقر و محتاجان خواهد شد - من فطر فیہ صائما کان له مغفرة لذنوبه - کسیکه روزه کشایاند
 روزه داری را باشد سبب آمرزیدن مرگنا مان او را - و عتق رقبة من النار - و سبب آزادی ذات وی از آتش -
 و کان له مثل اجره من غیر ان یتقی من اجره شیء - و باشد مر او را مانند مردان روزه داری آنکه کم شود از مرد و سی چیز
 قلنا - گفتیم ما - یا رسول اللہ لیس کلنا نجد الفطرة الصائم نیست همه ما باین صفت که بیاییم چیزی را که روزه
 بکشایانیم روزه دار را و نجد در اکثر نسخ بنون است و در بعضی بیاست و این بحسب قاعده عربیت ظاهر ترست چنانکه
 در موضع خود مقرر شده است - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یطی اللہ هذا الثواب
 من فطر صائما علی مذقة لبن - میدهد خدای تعالی این ثواب را بکسی که روزه کشایاند روزه دار را بدست شیر آمیخته
 بآب و ندرق شیر آمیخته بآب عادت عرب است که شیر را بآب آمیخته می خوراند - و تمره - یا روزه کشایان بیک خرما - او شربة من
 ما سیاد می از آب و من اشبع صائما سقاہ اللہ تعالی من حوضی شربة لا یطما بعده ابدا - و کسیکه سیر گرداند روزه دار را بنوشاند
 او را خدای تعالی از حوض من که حوض کوثر است نوشیدنی از آب که تشنه نگردد و بعد از وی هرگز حتی یدخل الجنة تا آنکه در آید بهشت
 را و چون در آید بهشت را همه نعمتها آنجا حاصل است - و هوشهر اول رحمة - و ماه رمضان اول وی سبب افاضت رحمت است
 از جناب حق که بدان مستعد و قابل ظهور انوار و اسرار گشته از ظلمات گنا مان و کثافت معصیت می برآیند - و اوسط مغفرة
 و میان وی سبب مغفرت و آمرزش گنا مان است - و آخره عتق من النار - و آخر ماه رمضان آزاد شدن فی است از
 آتش دوزخ چون طاعات میرشد و معاصی مغفور گردید از آتش دوزخ آزاد شد و متبسی و مستعد و خول جنت گردید
 و من خفف عن ملوک فیہ - و کسیکه تخفیف کند از واه و غلام خود که روزه دارند و تکلیف و شقت نکند غفر الله له و عتق
 من النار - بپامزد خدای تعالی مر او را و آزاد گرداند او را از آتش دوزخ - و عن ابن عباس - قال کان رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل شهر رمضان اطلق کل اسیر - بود آن حضرت چون می در آمد ماه رمضان را
 میکرد هر بنده را - و اعطی کل سائل - و میداد هر خواهنده را شاید که درینجا کسی گوید که چگونه روا باشد را کردن

هر اسیر و شاید که درین میان کسی باشد که بروی حق باشد مری را جوایش آن است که بگویم اسیران آن حضرت نبودند مگر کافران که اسیر کرده میشدند و رغزوات و آن حضرت نمی بود و بعد از اسیر ساختن میان منت نهادن و رها کردن میان فدیہ گرفتن و بنده ساختن نزد اکثر ائمه و متعین است قتل یا استرقاق نزد خفیه و نبود میان ایشان کسی که بدست حقوق الناس از دیون و امثال آن باشد و اگر باشد شاید که آن حضرت ارضای خصم کرده باشد کرد و عن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الجنة ترخف لرمضان - فرمود آن حضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان من راس الحول الی حول قابل - از سر سال تا سال آئینده ترخف لبسم زای و دراز و هر آنچه آراسته و آید باشد ترخف آراسته زخارف الدنیا آرایشهای دنی - قال فاذا کان اول یوم من رمضان - پس چون می باشد نخست روز از رمضان بهشت ریح تحت العرش من ورق الجنة علی الحور العین - میوز و باوی زیر عرش از برگهای بهشت بر زنان سفید پوست سیم اندام سخت سفیدی و سیاهی چشم در از شرکان کشاده چشم خور جمع حوراء و سین جمع عنیار فیقلن یا رب اجعل لنا من عبادک از دجا تا فریبم اعینتا - پس می گویند آن زنان بهشت اسیر پروردگار ما بگردان ما را از بندگان خود شوهران که خنک گردد و قرار گیرد و بالیشان چشمهای ما - و تقرأ علیهم نیا - و خنک گردد و قرار گیرد چشمهای ایشان با تقریض قاف و کسر آن یا از تقریض قاف بمعنی بروت و چشم بمشاهده محبوب سرور گردد و لذت گیرد و گرمی و سوزش می در دیدن اعبال بود یا از تقریض قاف بمعنی قرار و چشم بنظر بر محبوب قرار گیرد و ساکن گردد و چپ و راست نشکود و در حدیث واقع شده است که جعلت قرۃ عینی فی الصلوة و اولاد و قرۃ العین گفتن نیز از اینجا است - رومی البقی الا حادیث الثانیة فی شعب الایمان - وعن ابی هریرة عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه قال یغفر لامرئ فی آخر لیلته من رمضان - روایت است از ابی هریره که آن حضرت گفت آمرزیده می شود مرأیت او در آخر شبی از رمضان در بعضی روایات لامتی - قیل گفتند صحابه - یا رسول اللہ ای لیلۃ القدر - آیا آن شب که آمرزیده میشود امت را شب قدر است که بخشدن گناہان و سلامت از آفات از خواص و لوازم اوست - قال لا - گفت آن حضرت آن شب شب قدر نیست - ولكن العاقل انما یونی اجرہ اذا قضی عملہ - ولیکن کارکننده تمام اواده میشود و او مگر وقتی که تمام کند عمل خود را در آن در آخر شب اخیری باشد یعنی این مغفرت از بهجت فراغ ازین عمل نه از بهجت شب قدر - رواه احمد -

باب روتیه اللال

لال نام غره قمرست و بعضی گفته اند تا دو شب و بعضی گفته اند تا سه شب و هفت شب نیز گفته و گفته اند در شب آخر ماه بیست و ششم و بیست و هفتم و در جز این شبها قمرست کذا فی القاموس مرآة النجا معنی اول است که دیده میشود در شب نخست از رمضان یا از شوال که واجب است در بناروی معوم یا اقطار

و مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی۔ و درین حدیث دلیل است بر آنکہ یک مرد مستور الحال یعنی آنکہ فسق او معلوم نباشد مقبول است خبری در ماه رمضان و شرط نیست لفظ شہادت و تفصیل مذہب آن است کہ مذہب حنفیہ و صحیح از مذہب شافعی و مشہور از مذہب احمد آن است کہ ثابت میشود ہلال رمضان بخبر واحدی عدل و شرط نیست لفظ شہادت زیرا کہ این امر دینی است کہ متعلق بدان است و جب این صوم پس مشابہ شد روایت احادیث و اخبار را بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قول شافعی را و در روایتی از احمد و اسحاق شرط است شہادت دو کس چنانکہ در سایر شہادات و لیکن عدالت بخبر شرط است باتفاق و طحاوی گفتہ قبول کردہ میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغير عدل مستور است چنانچہ ظاہر حدیث است و نزد بعضی مقبول است خبر امر اراۃ و عبد و ابن و رصوم است باغیم و در فطر باغیم شرط است عدو شہادت و عدالت و حریت و بی علت در ہر دو شرط است حج کثیر و مراد بکثرت عدد و تواتر است و نزد بعضی اہل محلہ و روایت است از ابی یوسف بچاہ مرد۔ وعن ابن عمر۔ قال تراہی الناس الهلال۔ بیکد گیر نمودند مردم ماہ نورانی جمع شدند و دیدن آن۔ ما خبرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی رأیتہ۔ پس خبر دادم من آنحضرت را کہ من دیدہ ام ماہ را۔ فقام و امر الناس لبصیامہ۔ پس روزه داشت آن حضرت و امر کرد مردم را بروزہ داشتن۔ رواہ ابو داؤد و الدارمی

الفصل الثالث۔ عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحفظ من شعبان ما لا یحفظ من غیرہ۔ گفت عائشہ بود آن حضرت کہ یاد میداشت ایام شعبان را و نگاہبانی میکرد آنچہ نمیکرد از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغہ می نمود و در شمردن ایام ماہ شعبان برای محافظت صوم رمضان فی الصرح حفظ ہشیا رو بیدار بود و یک یک یاد کردن۔ ثم لیوم لرویتہ رمضان۔ پس روزه میداشت آن حضرت وقت دیدن ماہ رمضان۔ فان غم علیہ حدیثین یوما ثم صام۔ پس اگر پوشیدہ میشد ماہ شمار میکرد سی روز را پس روزه میداشت رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی الخیر۔ یفتح موحده و سکون معجمہ و فتح فوقیہ از تابعین است نام و سعید ابن فیروز کوئی۔ قال گفتہ خبر جبال للعمہ۔ بیرون آمدیم ما برای عمرہ گزاردن۔ فلما نزلنا بطن نخلة۔ پس چون فردا آمدیم ما بہ بطن نخلة کہ موضعیت میان مکہ و طائف۔ تراہنا الهلال۔ جمع شدیم بطلب ہلال فقال بعض القوم ہو ابن ثلث۔ پس گفتند بعضی از قوم کہ این ماہ سہ شب است۔ وقال بعض القوم ہو ابن لیلیتین۔ و بعضی از قوم گفتند کہ این ماہ دو شب است۔ فلقینا ابن عباس فقلنا۔ پس ملاقات کردیم ما ابن عباس را پس گفتیم۔ اناراینا الهلال فقال بعض القوم ہو ابن ثلث وقال بعض القوم ہو ابن لیلیتین فقال اسی لیلۃ را تیموہ گفت ابن عباس کہ ما دیدید شما ماہ را قلنا لیلۃ کذا و کذا۔ گفتیم ما دیدیم شب چنین و چنین یعنی فلان شب تعیین کردندان شب را کہ دیدہ بودند۔ فقال ان رسول اللہ۔ پس گفت ابن عباس کہ بغير خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم مدہ للرویتہ۔ مدت گردانیدہ است

رمضان را وقت دیدن هلال یعنی بدت رمضان زمان دیدن هلال گردانیده است یعنی هرگاه که هلال ببینید رمضان کینه نمویلیه را بپوشید - پس این هلال مریشی راست که دیده اید او را در آن شب - و فی روایه عنه قال - و در روایتی از ابی النخعی چنین آمده است که گفت وی - اهللنا رمضان - و دیدیم ماه رمضان را اهلل و استلال ماه دیدن یعنی برداشتن آواز نزد دیدن هلال نیز آید - و سخن بذات عرق - و حالا نکه بودیم مادر موصی که نام وی ذات عرق است کابسترین و سکون را نزد یک بهمان موضع است که مذکور شد - فارسلنا رجلا الی ابن عباس سیالیه پس فرستادیم مردی را به سوی ابن عباس که پرسد او را این ماه کدام شب است - فقال ابن عباس قال رسول الله - پس گفت ابن عباس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله قد مده لرویته - بدرستی که خدای تعالی تحقیق بدت گردانیده است رمضان را زمان دیدن هلال - فان انعمی علیکم فاکملوا العده - پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام مکالم گردانید شمار را یعنی سی روز شمار کنید در روزه دارید - رواه مسلم

باب در سجور و مقاصد مختلفه از صوم

الفصل الاول - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تسحر و افان فی السحور بركه - طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر بركت است و سحر به فتح سین و ضم آن هر دو جا بركت است اگر بفتح است معنی آن طعام سحر است و بضم طعام سحر خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین به فتح است و اظهر و معنی ضم است زیرا که بركت در فعل است بمقتلعت سنت نه در نفس طعام کذا قبل - متفق علیه - وعن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فصل ما بین صیامنا و صیام اهل الکتاب اكله السحر - فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب پنج روزه است زیرا که خداوند تعالی مباح گردانید ما را چیزی که حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان نیکو گذاری است نعمت است و اگر بفتح همزه و سکون کاف یکبار خوردن و بضم همزه معنی لقمه داین موافق روایت سحر است بفتح سین ولیکن روایت اینجا بفتح همزه است - رواه مسلم - وعن سهل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الناس یخیرون و افطر روایت است از سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه و آخر کسی است که مرور مدینه اصحاب گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم همیشه اندمزم ملابس بخیر ادام که شتابی کنند در کشتادون روزه - متفق علیه - و این نیز جهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر میکنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت مشاعر بعضی از اهل بدعت شده که از ادب میدانند ولیکن باید که تمحیل بعد از تحقیق وقت باشد و تحقیق بدان احتیاط و در آن نه استحال باز در مدینه این چنانکه بعضی از ارباب تکلف در تسنن میکنند و توریستی گفته است که اگر قصد در تاخیر تا فیه نفس و دفع سرگشی و توستی کردن نفس یا مصلحت مشایین بنوافل باشد بی اعتقاد و جوب زیان ندارد و مؤید این تاویل است حدیث صحیح که روایت کرده است از ابوسعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود وصال نه کنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند

گو کہ وصال کند تا سحر و تاخیر افطار نظر بسیارست نفس قطع شہوات امریست کہ کردہ اند از بسیاری ربانین و ارباب احوال و معاملات اعدا و اللہ علیہا من برکاتہم انتہی کلامہ۔ وعن عمر رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قبل اللیل من ہنا۔ چون پیش آید تاریکی شب از نیچا یعنی از جانب مشرق۔ و اوبر النہار من ہنا۔ پس رود روز از نیچا یعنی از جانب مغرب۔ و غربت الشمس۔ و فرود و آفتاب و این اقبال و ادبائیز بسبب غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این برائے تاکید و تقریر دخول لیل است۔ فقد افطر الصائم۔ پس بہ تحقیق روزه کشا و روزه دار یعنی در آمد وقت افطار و می باید کہ افطار کند متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الوصال فی الصوم۔ نہی کردہ است آن حضرت از وصال یعنی روزه داشتن و در روز نایز یادہ بی اکل و شرب و در میان آن۔ فقال لہ رجل۔ پس گفت مر آن حضرت را مردی از اصحاب۔ انک تو اصل بدرستیکہ تو وصال میکنی۔ یا رسول اللہ۔ پس مراجعہ می کنی از ان و حالانکہ تو میخوانی ماراد ائم با تبیل خود۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ و اکیم مثلی۔ و کدام یکی از شما مانند من است۔ انی ابیت لطیفی ربی و سقینی۔ بدرستیکہ من شب میکنم در حالیکہ طعام میبرم و مرا آنکہ پرورندہ و تربیت کنندہ من است و آب میدہد و می مرا۔ متفق علیہ۔ بدانکہ علما درین طعام و شراب چند قول است یکی آنکہ طعام و شراب محسوس بود کہ برای آن حضرت ہر شب از زور پروردگاری آمد و بخورد و می نوشید و این گرامتی بود از خدا بیتی خاص پوی صلی اللہ علیہ وسلم و این منافی وصال موجب لبطان صوم نبود اگرچہ خود روزانہ نیز فرض کنند چنانکہ در روایت دیگر آمدہ است (نظر عند فی لطیفی و سقینی) روز میکنم زور پروردگار خود طعام و شراب می دہد و مراجعہ انچہ موجب انظار است شرعاً طعام و شراب مقادوست اما انچہ بطریق خرق عادت از ہشت و از پیش پروردگار آمدہ باشد مبطل صوم نبود و بعضی گفتہ اند کہ مراد بہ طعام و شراب اینجا قوت است کہ لازم است پس گو با فرمودہ مرا پروردگار من قوت اکل و شراب می بخشد و چیزیکہ قائم مقام طعام و شراب می گردد و قائم می کند و بدان قوت بطاعت و عبادت می یابم و یا مراد بہ طعام و شراب سیرے و سیرابی است کہ بی طعام و شراب آن حضرت را حاصل می شد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت است چہ تواند کہ قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرنگی و تشنگی نیز بخشد و درین معنی قوت در ضمن سیرے و سیرابی است و گفتہ اند معنی اول راجع ترست چہ سیرے و سیرابی منافی حال صائم است و منقوت مقصود از صوم وصال است چہ روح ابن علی گرنگی است و تشنگی و نیز حال آن حضرت در اکثر جوع بود چنانکہ شگ بر شکم مبارک می بست گذافی فتح الباری و مختار کنت کہ مراد طعام و شراب محسوس نیست و نہ لازم مے کہ قوت و تشنگی است بلکہ غذای روحانی بود کہ از خراف و لذات مناجات و فیضان لطافت آنی کہ بر دل شریف وی صلی اللہ علیہ وسلم دار و می گشت حاصل می شد کہ بدان از غذای جسمانی و لوازم آن مستغنی می شد و این در مجتہای مجازی و مستمرای حسی مجرب است چہ جائے محبت حقیقی

و مسرت معنوی که مرآن حضرت را بود - تمییز - اختلاف است علماء را در صوم وصال منفرآن حضرت را صلی الله علیه و سلم که جائز است یا حرام است یا مکروه طائفه گویند که جائز است مگر کسی را که قادر است بر آن و نیازی برای حجت و تحقیق بود و چنانکه تصریح در حدیث عالیه آمده است و از بعضی صحاب پیش عبد الله بن زبیر و غیره و امین شل عبد الله بن ابی معمر و عامر بن عبد الله بن الزبیر و از ابراهیم تمیمی منقول است و اکثر بر آنند که جائز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی تقصیر کرده اند بر کراهت و اختلاف کرده اند که کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفته که جائز است تا سحر و این در حقیقت تاخیر افطار است نه وصال و بهر بر آنند که آن از خصائص حضرت نبوت است و ظاهر حدیث بر همین است و از اهل سلوک آنما که مولع اند بر یا حجت نفس و گداز حق و دی افطاری کنند بکف آبی تا از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم

الفصل الثانی عن خصمه - رضی الله عنهما - قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یجیع الصیام

قبل الفجر فلا صیام له - کسیکه نیت نه کند و تصیم عزم نماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مراد از اینجمله یوم و سکون جیم و کسرتیم از اجماع به معنی درستی عزم و ثبات عزم بودن بر کاری - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی و قال ابو داود و وقفه علی صفته - و گفته است ابو داود که موقوف گردانیده است این حدیث را بر حقه - سمر - بفتح میسین و عین ممله در میان آنها که از اتباع تابعین است و ثوری و ابن عیینه و عبد الرزاق از وی روایت دارند و الزبیدی - یوم نامی و فتح موحده و سکون تحتانیه منسوب بر بید نام او بنی بن صعب است از اربابان زهری است و ده سال وی بوده و مسلح حدیث از وی نموده - و ابن عیینه - نیز از اتباع است و شهرت - دیوشن الایلی - بفتح هزه و سکون تحقیر منسوب بایل شهر مشهور از شام نام پدر وی زبیر است حکم عن الزهری - همه ایشان معروض بیدی و سفیان ابن عیینه و دیوشن روایت می کنند از زهری و موقوف میدانند این حدیث را بر حقه و معنی حدیث موقوف در مقدم معلوم شد که قول صحابی باشد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم رفع نکرده باشد و گفته اند که این حدیث صحیح است بخمس از اصحاب کتب شریک بخاری روایت کرده اند و دارقطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسناد وی هر ثقات اند و ظاهر این حدیث آنست که روزه بی نیت از شب درست باشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قضا و نذر و کفارت یا نفل ولیکن مذاهب در اینجا مختلف است مذاهب مالک همین است که نیت از شب برای روزه شرط است هر روزی که باشد نظر بمجموع این حدیث و شافعی و احمد نیز بدین قائل اند در غیر نفل اما نفل جائز است به نیت قبل الزوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذاهب ما آن است که روزه ماه رمضان و نفل و نذر عین جائز است به نیت از نصف شار شرعی که قبل الزوال است و برای روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و دلائل هر یک مذکور است در شرح فقه بر - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمع النداء ارحمکم

والانارنی بیده - چون بشنوید بانگ نماز را یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد و سفلای قیصر
حتی یقینے حاجت منه - پس باید که ننهد آوند را تا آنکه بر آرد حاجت خود را از دست یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که
مراد اذان منوب باشد پس درین تاکید است بر آنکه تعبیل افطار اگر چه ترک اکل و شرب نزد اذان منسوب است یا اذان
صح بود یعنی مدار بر اذان نیست نظر بر حقیقت صحیح کند اگر به یقین طلوع کرده است نخورد و در شک تحری نماید اگر
در غالب ظن شب است بخورد و الا نخورد و گفته اند که مراد اذان بلال است که شب میگفت چنانکه در باب فان
گذشت و قید بودن آن در دست اتفاقی است - رواه ابو داؤد - وعنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله
تعالی حم از ابی هریره است که گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی - احب عبادی الی عجلهم فطرا - و است و شسته
ترین بنده گان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روزه کشادن از جهت ادراک شرف متابعت شکر گذار
ترخیص و اعتناست نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مراد مسلمانان اند زیرا که پیرو و نصاری تاخیری کنند
در آن - رواه الترمذی - وعن سلمان ابن عامر - صحابی است و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است
بیا و این خطاست یا از کاتب یا از مؤلف کتاب کذا قالوا - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فطر احدکم
فلیفطر علی تمر - چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرمای - فانه برکت - پس بدرستی که خرمای افطار
به خرمای سبب برکت و زیادتی ثواب است - فان لم يجد فلیفطر علی ما ریس اگر نیابد تمر پس باید که افطار کند بر
فانه طهر - پس بدرستی که آب پاک کننده است یا افطار با آب پاک کننده است معده را از آلاش و صفات کثیف
است و موجب اشتهاست و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام داشته باشد و قبول
میکند طعام را باقبال تمام و چون باشد نخست چیزیکه برسد بوی شیرین متغیر گردد و بدن بوی غایت انتفاع خصوصا
توت با صبر که انتفاع وی از خلوات بیشتر و قوی ترست و چون خلوات این جاز ترست و محبوبست طبیعت ایشان
بر آن و تربیت یافته است بدان انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون جگر را روزه خشکی حاصل میشود پس
چون تر شود و انتفاع وی بآن کمال تر گردد و لهذا اولی کمال ترشنه و اگر سنه آن است که اندک آبی شرب کند پس اذان
طعام بخورد - رواه احمد و الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه و الدارمی و لم یذكر فانه برکت غیر الترمذی - و ذکر کرده است
لفظ فانه برکت را جز ترمذی - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات
بود آن حضرت که افطار میکرد پیش اذان که نماز بگذارد و بر چند خرمای تر - فان لم یکن رطبات فتمر - پس اگر نمید
خرمای تر پس افطار میکرد بچند خرمای خشک و در بعضی روایات سه رطب و سه تمر واقع شده - فان لم یکن تمرات
حسی حوات من ماء - پس اگر نمی بود خرمای خشک هم می نوشید چند کف آب - رواه الترمذی و ابو داؤد و قال
الترمذی هذا حدیث حسن غریب - وعن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افطر صائما

او جز نماز یا فله مثل اجره - روایت است از زید بن خالد که از مشایخ صحابه است گفت گفت آن حضرت کسیکه روزه کشاید روزی و در پیرایا سازد و سامان غرا کند و سالیس مرار است مانند اجروی بجبت اعانت بر خیر و شریک شدن در آن رواد البیاتی فی شعب الایمان و محی السنه فی شرح السنه و قال صحیح - و گفته است محی السنه که این حدیث صحیح است و نزدی انسان و ابن جبر و ابن خرمیه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند - و عن ابن عمر رضی اللہ عنهما یقال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا افطر قال - ابن عمر روایت می کنند که بود آن حضرت وقتی که افطار میکرد میگفت فیهب الظلم و ابلت العروق و ثبت الاجران شا الله تعالی - رفت تشنگی و ترش در گمای و ثابت شد اجر و ثواب اگر خواسته است خدا الظلم و مهورست محدود و مقصور بمعنی تشنگی یا تشنگی سخت - رواد ابو داود - و عن معاوی بن زهره - یضم زای و سکون باز فقات تابعین است - قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا افطر قال بود آن حضرت چون افطار میکرد میگفت - اللهم لک صمت - خداوند برای رضای تو روزه داشته ام - و علی رزقک افطرت و پروردگار تو که سائیدی کشادم روزه را - رواد ابو داود و مرسل -

الفصل الثالث - عن ابی هریره قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال الدین ظاهراً لایل

الناس الفطر - همیشه است دین غالب مادی که شتابی کنند مردم افطار را - لان اليهود والنصارى یؤخرون زیرا که یهود و نصاری تاخیری کنند در افطار پس در خلافت ایشان و دهم بنای عمل ایشان غلبه و شوکت است در دین و دین کلام اشارت است که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین است - رواد ابو داود و ابن

ماجره - و عن ابی عقیبته - رضی اللہ عنہ تابعی است ان قرآن مسروق - قال - گفت - دخلت انا مسروق علی عائشه - در آدم من و مسروق بر عائشه - فقلنا - پس گفتیم ما - یام المؤمنین رجالان من اصحاب محمد - دوم و انداز یاران محمد

صلی اللہ علیہ وسلم احدہما یجمل الافطار یجمل الصلوۃ - یکی اذان دوم و شتابی می کند در روزه کشادن شتابی میکند در نماز گزاردن یعنی نماز مغرب - و الاخر یؤخر الافطار یؤخر الصلوۃ - و دیگر اذان دوم و تاخیری کند افطار

را و تاخیر میکند نماز را - قالت - گفت عائشه ایما یجمل الافطار یجمل الصلوۃ - کدام یکی اذان دوم و تجمل میکند در افطار و تجمل میکند نماز را - قلنا عبد اللہ بن مسعود - گفتیم ما آن مرد که تجمل میکند عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ -

قالت بهذا صنع رسول اللہ - گفت عائشه همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و الاخر ابو موسی - و مردی که تاخیر میکند ابو موسی اشوری است رضی اللہ عنہ پس ابن مسعود و علی بن عمر می کردند ابو موسی بر خصمت و ابن مسعود

اعلم و اقمه است در احکام و اقدم است در اتباع اسلام و ابو موسی نیز از کبار صحابه است و ابن عمر سندی یا عذری خواهد بود و شاید گاه گفته میکرده باشد و الله اعلم - رواد مسلم - و عن الربیع بن ساریہ صحابی است از اهل صفه و اذان گیرندگان که نازل شده در ایشان و لا علی الذین اذا ما توکلتهم آلا یتقوا و عافی رسول اللہ

گفت خواند مرا سپید خدا - صلی اللہ علیہ وسلم الی السجور فی رمضان - لطعام سحر رمضان اینجا سحر یعنی سینت زیرا کہ خواندن بہ طعام میگویند - فقال یلم الی الغذاء المبارک - پس گفت آن حضرت بیا بسوی طعام - برکت کردہ شدہ درو چنانکہ در اول باب گذشت - فان فی السجور برکہ رواہ ابو داؤد والنسائی - وعن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لکم سحر المومنین التمر - نیکو طعام سحر مسلمانان خرامست کی خود سحر مطلقا برکت است و تمر زیادت برکت است و چون در افطار بوسے نیز برکت است سحر بوسے موجب برکت اول و آخر خواهد بود - رواہ ابو داؤد

باب تنزیہ الصوم

یعنی دور داشتن روزہ از آنچه فاسد گرداند اورا یا مکروه بود در وی و تنزیہ یعنی بعد است و تنزیہ بارے تعالی بتعید است از آنچه روا نیست بروی از نقائص و عیوب و در حدیث آمدہ است الا یان تنزیہ یعنی دور است از مای و در حدیثی دیگر آمدہ است الجاہلیۃ نزہتہ یعنی جاہلیہ بعد است از و با وجاہیہ نام و ہمیت بدشقی -

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم یذق قول الزور - روزہ دار کہ ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بہتان نیز آید و زور قسمی از قول است و مراد اینجا شامل قول و فعل است
ناصح افتد قول وی - والصل بہ - و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل - فلیس للذہ حاجۃ فی ان یدع طعامہ و شربہ پس نیست مرخصا را حاجتی یعنی عنایتی و مبالغاتی در آن کہ ترک کند و سے خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شریعت آن ہمین گرسنگی و تشنگی نیست بلکہ کسر شہوت و اطفای نازہ نفسانیت است تا نفس از مارگی برآید و مطمئن گردد - رواہ البخاری - مشایخ گفته اند صوم سه قسم است یکی صوم عوام کہ عموم حرم آن ہمہ عالم را است و آن امساک از کل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامہ اعضا و حواس از لذات و شہوات محرمہ و مکروهہ بلکہ از اسناک در مباح نیز از آنچه منافی کس نفس و تمنع است و صوم انھل الخواص و آن امساک از ہر چیزی کہ مادیون حق است و عدم التفات بغیر وی و تعلق با سوای وی بجانہ - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقبل ویباشر و یوصائم - گفت عائشہ بود آن حضرت کہ بوسہ میداد و مباشرت می کرد یعنی بشرہ و اندام را بہ بشرہ زنان می رساند - و کان الکلم لاریہ - و بود آن حضرت مالکترین شما حاجت خود را و شہوت خود را و در روایتی نفسہ و آب لفتح حمزہ در ابی حاجت و روایت مشہور نزد محدثین ہمین است و گاہے روایت کردہ میشود بکسر حمزہ و سکون را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فح نیز می آید و بر تقدیر ارادت عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود و تورشتی گفته کہ حل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن حل او است بر حاجت - متفق علیہ - و ترندی گفته کہ درین باب حدیث از عمر بن الخطاب و حصہ و سلمہ و ابن عباس و انس و ابی ہریرہ رضی اللہ عنہم نیز آمدہ و حدیث عائشہ حدیث حسن صحیح است و اختلاف کردہ اند اہل علم از صحابہ و غیر ہم در بوسہ

مرصائم را بعضی خصصت کرده اند پیرایه جوان را و مباشرت سخت ترست ازان و بعضی گفته اند که بوسه نقص ابر میکند نه تقطیر انتی و مذنب نزد آن است که پاک نیست به بوسه اگر امین باشد از جماع یا انزال و مکروه است اگر امین نباشد زیرا که بوسه لذاته مفطر نیست ولیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شد ذات و سه و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که بازداشتن خود را ازان افضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل است لوزن ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در موطا گفته که ابن عمر بنی میگرد از تقبیل و مباشرت و عمر بن الخطاب بنی میگرد از تقبیل و میگفت که بنزد از عصمت من هیچ کی را آنچه بود مرا حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و عنهما قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یدرکه العجری فی رمضان و هو جنب من غیر حلم گفت عایشه بود آن حضرت که در ی یافت او را بخورد در رمضان و حال آنکه وی جنب نبی بود از غیر احتلام - فتنسلس و یصوم - پس غسل می کرد بعد از فجر و روزه میداشت متفق علیه از ام سلمه نیز نقل این روایت کرده شده است و بود ابو هریره که روایت می کرد از فضل بن عباس که نیست روزه مری را که صبح کند بجهانت و چون رسید ابو هریره را حدیث عایشه و ام سلمه رجوع کرد ازان و گفت الشیطان و انار لاندان من درین امر این را قصه السیت که ذکر کرده ام آن را در شرح سفر السعادت و اکثر علما برین اندویشی از مخفی نقل کرده که در روزه نقل درست است ولیکن روزه فرض را قضا کند و ترتذی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح ترست بعد ازان بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر حلم هر چه از احتلام بر آنحضرت و الا فائده نباشد این قیود را لیکن گفته اند که احتلام بر آن حضرت جائز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در مواهب لدنیة از موطا نقل کرده است که گفت صحیح نیست که جائز نیست احتلام بر آن حضرت و مراد با احتلام و جهت روایت انزال است بی دیدن چیز در خواب و این از شیطان نیست یا آنکه مبنای قیود عدم جواز است یعنی می بود غسل وی صلی الله علیه و سلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام جائز نیست بروی فافهم - و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان النبی صلی الله علیه و سلم اجم و هو محرم گفت ابن عباس که آن حضرت حجامت کرد بمی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود پس محرم را جائز است که حجامت کند ولیکن بشرط آنکه موی کتفه نشود و اگر کتفه شود اجزای آن بدو چنانچه در باب احرام بیاید و اجم و هو صائم - و حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی صائم بود پس حجامت کردن صوم فاسد نمیکرد و نزد امام ابو حنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارت لازم نمیکرد و زود آنکه تلافی نیز الا نزد امام احمد که باطل میکرد و صوم حاکم و محجوم و واجب میکرد و بروی فقهاء کفارت و زود عطا باطل میکرد و صوم حاکم و واجب میکرد و بروی کفارت که اقال الطیبی و کلام در احتجام صائم در حدیث افطر الحاکم و المحجوم بیا مقبول علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نسی و هو صائم فاکل او شرب فلیتم صومه - کسیکه فراموش کرد روزه را و

حالاً کو می روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را کہ باطل نمیکند و فاما اللهم الله وسقاه
 نیز کہ اگر نخورائید است اورا و نه نوشائید اورا اگر خدای تعالی - متفق علیہ - و این حکم عام است در ہر روزه فرض باشد
 یا نفل زد و ہمہ مگر مالک کہ میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس بہین است و حکایت کرده است امام محمد
 از امام ابی حنیفہ کہ می گفت اگر معنی بود اقوال مردم می گفتم بقضائینی اگر معنی بود روایت ائمہ این حدیث را قائل میشد
 بقضا و در ہر ایہ گفتہ است کہ چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جمیع ازہجت استوار گشت - و
 عمرہ - قال بنیامح بن جلوس عند البنی صلی اللہ علیہ وسلم اذ جاورہ جبل فقال - در اثنا می آنکہ نشسته ایم ما نزد آنحضرت ناگاہ
 آمد اورا مردمی پس گفت آن مرد - یا رسول اللہ ہلکت - ہلاک شدم من یعنی بافتادم در گناہ و در روایتی زیادہ کرد
 و ہلکت و ہلاک کردم یعنی زن خود را بافتند و اورا در گناہ - قال مالک - گفت آن حضرت چہ شدہ است و چہ کردہ
 تو کہ این را میگوئی - قال - گفت آن مرد - وقعت علی امرائی و انا صائم - افتادم بر زن خود و حال نکہ من روزه دارم
 و در روایتی بجای و انا صائم فی سہار رمضان و وقع شدہ فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
 ہل تجدر قبۃ فقیہا - ایامی یابی ہندہ را کہ از او کنی آن را - قال لا - گفت نمی یابم - قال گفت آن حضرت فیل ستم
 ان تصوم شہرین متتابعین - پس ایامی توانی کہ روزه داری دو ماہ پیایی - قال لا - گفت نمی توانم - قال - گفت
 آنحضرت - ہل تجدر طعام سنین مسکینا - ایامی یابی طعام شصت مسکین کہ بخورانی ایشان ہر - قال لا - گفت نمی یابم -
 قال - گفت آن حضرت - احلین شین سوکت البنی - و در رنگ کرد و انتظار برو پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تا چہ بیاید
 از طعام و بوی و ہر تا کفارت وی شود و سوکت یعنی کاف و فتح ہر دو رواست - بنیامح بن علی ذکاک اتی البنی - پس رفتند
 آنکہ بابرین حال بودیم آوردہ شدہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بوقت فیم تر بنیامح بن علی بافتہ شدہ از برگ خرمای و عرق بنفشہ
 سین و راو بہ سکون نیز آمدہ - و العرق المکمل الضخم - بنیامح بن علی کہ در دوسے پاژدہ صاع تا بہیت صاع بخورد و پاژدہ
 صاع شصت عدست - قال زین السائل - گفت آن حضرت کجاست آن مرد سائل و کہیت - قال انا - گفت منم اینجا
 حاضر قال - گفت آن حضرت - ہذا ہذا مقصدی بہ - بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی بفقرا از کفارت خود - فقال اہل
 اعلی فقر منی - پس گفت آن مرد ایا تصدق کنم بفقیر تر از خود - یا رسول اللہ - یعنی من خود فقیر تر از ہمہ ام بفقیراچہ
 تصدق کنم - فواللہ ما بین لا ہتیا - پس بخدا سوگند کہ نیست میان دو سنگستان مدینہ - یرید الحزین - میخواہد بہ لا تبین
 حزین و حرحہ زمین سنگ لاخ سوختہ و مدینہ مطہرہ در میان دو سنگلاخ واقع شدہ - اہل بیت فقر من اہل بیتی -
 نیست اہل خانہ فقیر تر از اہل خانہ من فقحک البنی - پس خندہ کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حتی بدت کتائبہ - تا آنکہ پیدا آمد
 ناہمای آنحضرت و ناہدندان مشین و در درندہا و دندان لیشک میگویند و آن دندانہا است متصل رباعیات و در رباعیات
 بدست و اجزہ نیز آمدہ و آن دندانہا است و رہایت وہان کہ از افرس القل و افرس الحکم میگویند و وقت بلوغ

و کمال عقل برآیند و پیدا آمدن آنها نزد خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق و نداشتن است تحقیق این در موضع خود ذکر کرده شده است - ثم قال اطمیناناً - پس گفت آن حضرت بآن مرد بخور آن مژرا اهل خانه خود را چون دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد در غایت احتیاج است فرمود بخور کفارت و در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواست یافت و خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعضی بران رفته اند که این حکم مخصوص بآن مرد است و بعضی گفته اند که شوخ است و قول قدیم همان است که گفته شد و الله اعلم - متفق علیه

الفصل الثانی - عن عائشة - ان النبي صلی الله علیه وسلم کان یقبلها و یهوصاها - روایت می کند عائشه رضی الله عنها که آن حضرت بوس می کند او را و حال آنکه آن حضرت روزه دار بود و سهویس لمسها - میگوید آن حضرت بآن عائشه را دمس میگردان و گفته اند مصطفی بن مثل مصطفی بن لیکن مملو بطرف زبان میباشد و مجبه به تمام زبان نمیک نیست که این بر تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود - رواه ابو داود - و گفته اند که سند این حدیث ضعیف است یکی از رواة وی محمد بن وینار الطاحی البصری و دیگر سعید بن اوس است و هر دو ضعیف اند و الله اعلم - و عن ابی هریره - ان رجلاً سأل النبي صلی الله علیه وسلم عن المباشرة للصائم - ابو هریره روایت می کند که مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت مرصام را و مراد مباشرت لمس مرد و زن است یک دیگر را و ملاقات بشرة به بشرة در غیر فرج - فرخص له پس رخصت کرد آن حضرت مراد را و مباح گردانید - فأتاه آخره فساكه - و آمد آن حضرت را مردی دیگر پس سوال کرد از مباشرت - فنهاه پس نهی کرد او را و منع فرمود - فاذا الذي رخص له - پس ناگاه آن گوی که رخصت کرد مراد را پیر بود - و اذا الذي نهاه شاب - و آن کسی که نهی کرد او را جوانی است پس معلوم شد که پیر را و رخصت است و جوان را نه

و مال با من و خوف من الله و رغبته بآل پیوسته و جاتی است - رواه ابو داود - و عكرمة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فزع الفتي و هو صائم فليس عليه قضاء - کسی که سبقت کند و فلیه آر و ادراقی پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست - و من استقار عند اطمینان - و کسی که قی کند بقصد باید که قضا کند که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صوری است مطلق است و برابر است که قی بری همین باشد یا کمتر از آن و این است مذهب اکثر اهل اسلام نزد اصحاب مالک و ابی امام محمد موافق است بائمه را در اطلاق صوریترین از جهت اطلاق حدیث و امام ابو یوسف معتقد میگردداند که قی را بلام الغم نیست اگر قلیل باشد قضا نکند چنانچه در حدیث نیست و ذکر نکرده است و در هدایه مذهب امام ابو حنیفه را و در بعضی شرفی هدایه گفته که قول محمد زینبی است از ابی حنیفه گفته من و یجد التوفیق که امام محمد در موطای خود گفته است

که همین است قول ابی حنیفه - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا یرویه الا من حدیث - و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسم او را مگر از حدیث عیسی بن یونس قال محمد بنی بخار لا اراه محفوظاً - و گفته است محمد بنی بخار که این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شاذ است

و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد. **وعن محمدان** - یعنی یحیی بن سلمه - بن طلحه - تابعی ثقة است روایت دارد از عمر بن الخطاب و ابی الدرداء و ثوبان - ان ابا الدرداء حدثنا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فانظر - روایت می کند که ابو الدرداء حدیث کرد و او را که آن حضرت قی کرد پس انظار کرد - قال فقلت ثوبان فی مسجد و مشق یکن محمدان پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد و مشق - نقلت لمن ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم - پس گفتم بدرستی که ابو الدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر خدا صلم - قال فانظر - قی کرد پس انظار کرد - قال صدق - گفت ثوبان راست گفته است ابو الدرداء - و انما صحبت له و ضوره - و من رخصته یوم برای آن حضرت آن ضوره و او را ثوبان مولای آن حضرت است صلی الله علیه وسلم - رواه ابو داود و الترمذی و الدارمی - ظاهر این حدیث دلالت دارد که قی ناقض وضو است و بقرینه حدیث سابق استقار بمغنی تعمده قی مراد خواهد بود - و راوی تمیز نکرد کذا قالوا و باین حدیث استدلال کرده اند ابو حنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که قی ناقض وضو است و حل کرد شافعی و آنرا که قائل نیستند بنقض قی و ضو ابر شستن و باین دروسه یا براتجاب و الله اعلم - و عن عامر بن ربیع صحابیت قدیم الاسلام حاضر شدند بر او تمامه مشاهد را - قال راییت النبی صلی الله علیه وسلم الا اھوی تیسو ک ہوا

گفت و دیدم آن حضرت را آن قدر که شارب نیوانم کرد مسواک نمی کرد و حال آنکه وی روزه دار بود - رواه الترمذی و ابو داود و ابن حدیث مطلق است و رجوا از مسواک کردن روزه دار و علما اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک با نزاع دارند خواه مسواک بشرب یا شرب یا ترک کرده باشد باب و خواه قبل از زوال بود یا بعد آن و ابو یوسف گفته مکره است بطب و مبول و نزد شافعی مکروه است بعد از زوال زیرا که دروسه انا که خلوف است و نزد احمد و اسحق مکروه است در آخر نماز پس آنکه مکروه نمی دارد سنتی دارد یا استحباب چنانکه در غیر رمضان صرح به العلماء - و عن انس

قال جاز رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال شکایت عینی - گفت انس آمد روی نزد آن حضرت گفت شکایت کردم من هر دو چشم خود را باین هر دو چشم من بدو آمدی گویند شکایت کرد فلان شکم خور اوقتی که بدو آمد شکم یا چشم و گاهی همچون میگویند شکایت کرد لطفن اولینی دردمند شد و بیمار شد و اصل شکایت بمعنی گله است و این نیز ازین باب است - افاتخل و انما صاتم - گفت آن مرد آیا پس سرمه کشم در چشم که علاج در چشم است و حال آنکه من روزه دارم - قال نعم - گفت آنحضرت آری سرمه کشش یعنی سرمه کشیدن بر روزه زیان نمیکند اگر میخواهی بخش

رواه الترمذی و قال لیس اسنادہ بالقوی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست اسناد وی قوی - و ابو عاتکه الراوی لضعف - و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف و اشته می شود و حکم کرده میشود بضعف و سهو نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس اسناد وی قوی نیست و تصحیح نرسیده است از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و اختلاف

کرده اند اهل علم در آن پس کرده داشته اند از بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق است و رخصت
 کرده اند بعضی و این قول شافعی است و قول امام ابو حنیفه نیز رخصت است و از امام مالک که اہست نقل کرده اند و در
 جامع الاصول از انس بن مالک و ابوداؤد آورده است کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ سہرہ میکرد و در حدیث
 دیگر آورده کہ گفته است رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم باید کہ پیوستہ کند از آن و ہر دو حدیث ضعیف است واللہ اعلم و عن بعض اصحاب النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم قال لقد ایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالرجح - گفت بہ تحقیق دیدم آنحضرت را بالرجح یعنی ہلہ و سکون را نام وضو
 میان مکہ و مدینہ و بعضی گفته اند موضع ہمدینہ - یصب علی راسہ الماء - میریزت آن حضرت بر سر خود آب را - و ہو صائم -
 دھال آنکہ آنحضرت روزہ دار بود من العطش - میریزت آب از بہت تشنگی - یا من الہ - یا از بہت گرمی شک را اولیست -
 رواہ مالک و ابوداؤد - وعن شداد بن یحیی بن عمر و ثندید مملہ - بن اوس لفتح ہمزہ و سکون و او الضاری برادر زادہ
 حسان بن ثابت انداؤد را در اہت است ان رسول اللہ - روایت میکند کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اتی رجلاً
 بالبقیع - آمد مردی را بہ بقیع کہ مقبرہ مدینہ مطہرہ است - و ہو یحجم - و آن مرد حجامت میکرد - و ہو آخذ بیدہ - و آن حضرت
 گیرندہ بود دست مرا - ثمانی عشرۃ خلعت من رمضان - وقتی کہ ہجده شب گذشتہ بود از رمضان - فقال - پس گفت
 آن حضرت - افطر الحاجم والمجم - روزہ کشا و حجامت کنندہ و حجامت کردہ شدہ یعنی فاسد شدہ روزہ ہر دو سہ رواہ
 ابوداؤد و ابن ماجہ و الدارمی قال اشخ الامام محمد بن النعمان رحمۃ اللہ علیہ و تادله بعض من رخص فی الحجامة - و تاویل کردہ است
 این حدیث را کہ ظاہریش در فساد صوم است بحجامت بعضی از کسانی کہ رخصت کردہ اند در حجامت و میگویند کہ روزہ بحجامت
 منی شکند و میگوید بقول خود - اسی ترضی للافطار - یعنی پیش آمدند از حجام و مجموعہ برای انظار و نزدیک است کہ بشکند روزہ
 ایشان را مجموعہ للضعف - اما مجموعہ بحجت ضعف و سستی کہ عارض میشود مراد را بحجت خون کم کردن یعنی نزدیک است
 کہ ضعف کند و بحجت آن بخورد روزہ تا ہلاک نہ شود - و الحاجم لاد لا یار من من ان یصل شیء الی جوفہ - و اما حجامت
 کنندہ زیرا کہ دے این نیست از رسیدن چیزے از خون بشکم دی - یصل الملازم - بیکدن شیشہ ہاے حجامت در
 عرب باین طریق خون کم می کنند کہ بر موضع خون نشینان میرنند و بہ شلخ یا شیشہ کہ آن را حجم گویند بکسریم بر آن موضع ہناؤ
 بدانے کشند بے کنند پس جایی آن وارد کہ خون در وہن در آید و از وہن درون شکم رود و ملازم جمع
 لازم بکسریم قارورہ حجامت کہ جمع میکرد و در وہن خون بدانکہ جمہور علما بر آنند کہ حجامت منی شکند روزہ را و دیگرہ نیست
 رصائم - اگر بحجت طریان ضعف و این مذہب امام ابو حنیفہ و شافعی است و ہمین است مردی از فعل آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم و جماعتی از صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبد اللہ بن عمر
 و زید بن ارقم و ام سلمہ و رفتہ اند امام احمد و طائفہ از علما مثل عبد اللہ بن المبارک و او زاعمی و اسحق و ابی نضر
 بہ آنکہ حجامت معطرت صوم حاجم و مجموعہ را چنانکہ ظاہر این حدیث است و واجب است قضا و تشدید کرد عطا

و کفارت را نیز واجب گردانید و بقول احمد قائل شده اند یعنی از شافیه مثل ابن خزمیه و ابن المنذر و ابن حبان نقل کرده و عفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حجامت کرد و روی صائم بود و روایت کرده است نیز که افطر الحاجم و الحجوم و من بیچ که ام ازین حدیث را ثابت نمایند پس اگر اجتناب کنند صائم حجامت را باشد نزد من محبوب بود اگر بکنند حجامت نمی گویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع می کرد از حجامت و چون بمصر آمد میل کرد بر خست و در فتح الباری گفته که بود شافعی که می گفت حدیث ابن عباس در احجام آنحضرت مثل نه احتیاج است از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که حجامت بیرون می آید چیزه از داخل و خارج و در نمی آید چیزه از خارج بداخل و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شهوت است و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگر چه چنین است و لیکن ثابت شده است اجتناب از آن نهی و مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار بحجامت است و قومی میگویند که حجامت اگر چه مفطر نیست اما کرده است از جهت طریاق ضعیف و خوف هلاک و علمای مذہب احمد مبالغه کرده اند در صحیح حدیث افطر الحاجم و الحجوم و تائید مذہب خود و نصرت آن بمعتقانی منقول و گفته اند که دو اذنه نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب جمهور تادیل میکنند آن را که مراد بافطار تفرغ برای اوست و وقوع در آن چنانچه مولف مد کتاب بمنقل از محلی السنه بیان کرده است و بعضی سئ گویند این قول یعنی افطر الحاجم و الحجوم دو شخص مبین را بود که با حجامت از حکاب امری دیگر که مفسد صوم بود میگردانند و جهت حجامت و آن امر غیبت بود و احادیث تنقیر اغتیب صادر شده اند و بعضی میگویند که آن حضرت نزدیک به شام بحاجم و محجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب نگردیده اند که حجامت کرده اند ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت بعد از نسی است و نهی منسوخ است و الله اعلم و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من افطر یوما من رمضان من غیر وجهه فلا یرضی کسیکه افطار کند روزه را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و بیماری و بیم مرض - لم یفیض عنه صوم الله هر که قضا نکند ادوی روزه تمامه عمر - و آن صامه - اگر چه روزه دارد و تمامه عمر دین حدیث از باب تشدید و مبالغه است و مراد آنست که نفی است روزه فرضی در آن مرتبه است که بر روزه نقل در نتوان یافت اگر چه مدت عمر بود و الا کفایه بزرگ و ماه کفایت می کند در آن - باده الحمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و البخاری فی ترجمه باب - و روایت کرده آن را بخاری در ترجمه باب یعنی بطریق تحدیث نیاندرده است چنانچه احادیث صحیح بخاری است - و قال الترمذی سمعت محمد بنی البخاری - و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را - بقل - می گفت بخاری - ابو املطوس - بنیمیم و فتح غای د کسر و او مشهوره در آخرین مملکه - الراوس - که راوی این حدیث است

لا اعرف له غیر هذا الحدیث - یعنی شناسم مراد را جز این حدیث و گفته است گمان نمی برم پدر او را که شنیده باشد این را از ابی هریره و ابن خلف قریبی گفته است که این حدیث ضعیف است احتیاج کرده نمیشود و نقل وی کذا فی بعض النسخ و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظلم - بسیار روزه دار که نیست مراد حاصلی از روزه خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهای خود را باز ندارد - و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر - و بسیار شب خیز نماز گزار نیست مراد حاصلی از قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز در زمین معصوب کند و ارتکاب مناهای نماید و به نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا ندارد و ظاهرین محدود و مقصور تشنگی یا تشنگی سخت - رواه الدارمی و ذکر حدیث لقیط - و ذکر کرده شده است حدیث لقیط یفتح لام و کسر قاف - بن صبرة - یفتح صا و ممله و کسر موحده که در وی ترک مبالغه در استنشاق است مرصع رانی باب سنن الوضوء - اگر چه در مصلح اینجا مذکور است -

الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یغفران الصائم - فصل است که روزه نمی کشد یا ندر روزه دارد - الاحجامه و القی و الاحتمام - مراد بقی آن است که سبقت کند و غالب آید و بعد نکند که سه مفطرت چنانکه گذشت - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ - و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است - و عبد الرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث - و گفته اند که روایت کرده است آن را دار قطنی و یقینی در روایت کرده است ابو داود - از مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود اشبه است بصواب و ابو زرعه گفته که اصح است - و عن ثابث البنانی - یفهم موحده و تحقیق نون از کبار تابعین است روایت می کند از انس - قال - گفت - سئل انس بن مالک پسندیده شد از انس پس مالک - گفت مگر هون الحجامه للصائم علی عهد رسول الله - آیا بودید شما که کرده پنداشتید حجامت را در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قال لا - گفت انس کرده نمی پنداشتیم حجامت را - الا ان اهل الضعف - مگر از جهت پیدا شدن ضعف بجماعت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگردد اند صوم مایا مکرده است در آن - رواه البخاری - و عن النجاشی - تعلیقا - و روایت است از بخاری بطریق تعلیق و منتهی تعلیق در مقدمه معلوم شد - قال - گفت بخاری - کان ابن عمر یحجم و هو صائم - بود ابن عمر که حجامت میکرد و حال آنکه صائم است یعنی حجامت میکرد در روزه - ثم ترک - بعد از آن گذشت حجامت کردن - در روزه - فكان یحجم باللیل - پس بود که حجامت می کرد به شب - و عن عطاء - رضی الله عنه قال ان مضمض - گفت عطاء که از تابعین است اگر آب در دهان جنباید - یخرج افرغ مانی فیہ من الماء - پستری بخت آنچه بود در دهان و سه از آب - لایغفران - و درود و یغفره زیان نمی کند او را که فرو برد و بجواب دهان خود را - و بالقی فی فیہ و فرو برد و چیز را که باقی مانده است

در وہن او و بعضے گفتہ اند ما فیہ است یعنی چیزے باقی نماندہ است در وہن و سے و گفتہ اند کہ اصل عبارت
ماذ البقی است ذوالقلم ناخ افتادہ و معنی آن است کہ وہ چیز باقی مانده است در وہن یعنی پہنچ چیز باقی نمانده است
بعد از تخفیف آب از وہن مبالغہ و شیخ ابن حجر گفتہ است و در روایات دیگر ماذا یصرح آمدہ است فتنہ بر
و لا یضغ العاک و نہاید عاک را کہ بر عین مہلہ و سکون لام مہر و ست مثل مصطلکی و آن را عاک رومی میگویند
کہ براسے قوت و دندان میخانید و عاک بمعنی لہج و چپان مثل سریشم نیز آید و عاک بمعنی خاسب دن نیز می آید
فان از در برین لعاک لا اقول انه لیس فیہ پس اگر بگلو فرود بر آب و ہن را کہ نجاسیدین عاک پیدا می گردونی گویم
کہ و سے افطاری کند زیرا کہ از و سے چیزے جدا نمی گردد کہ بہ شکم در رود تا روزہ بشکند۔ و لیکن ہتی عنہ۔ و لیکن ہنی
کردہ می شود از فرود ہن و مکردہ است و احتیاط نیست و در بعضے نسخ و میضغ العاک بی کلمہ لا و گفتہ اند کہ این از ہن
سباق فافہم۔ رواہ التجارے فی ترتیبہ باب۔

باب صوم المسافر

بدانکہ احادیث وارودہ در صوم مسافر و افطار و بعضے اند بعضے وارود شدہ اند در اباحت افطار بے
تقرض یا آنکہ صیام یا افطار افضل است و بعضی وارود شدہ بتجہیز بیان صیام و افطار و بعضے در جواز افطار و روم صیام
نظر در تفاوت احوال و اوقات و اتفاق دارند جمہور علما از اہل فتوی کہ افطار و صیام ہر دو جائز اند و اختلاف
دارند در آنکہ کدام یکی ازین دو افضل است یا ہر دو برابر اند ابو حنیفہ و مالک و شافعی و ثوری و جز ایشان بر آنند
کہ صوم افضل است کسی را کہ طاقت دارد از جهت ابرامی ذمہ و آسان بودن او بہ موافقت مسلمانان و مشکل
بودن قضای بعد از مضی رمضان و فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در روزہ و اشتیاق صلح حجیت است
مرا ایشان را در نزد احمد و شافعی و آوزاعی و سعید بن المسیب افطار افضل است مطلقاً و بعضے از اصحاب شافعی
این قول را از شافعی نیز نقل کردہ اند از جهت تمسک بظاہر قول خداوند تعالی فعدۃ من ایام اخر و با حدیثی کہ
دارود شدہ است در روم صوم تا آنکہ بعضی از اصحاب ظواہر بعدیم جواز صوم و سفر رفتہ و گفتہ اند کہ اگر روزہ و ارد قضا
کند کہ قشس ہمان است و بعضے علما بدان رفتہ اند کہ ہر چہ آسان تر است ہمان افضل است و بعضی بر آنند کہ
ہر دو برابر است و بیشترہ مخیر است در ان و اللہ اعلم

الفصل الاول۔ عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت ان حمزہ بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی اللہ علیہ وسلم صوم
فی السفر۔ گفت عائشہ کہ حمزہ بن عمرو اسلمی کہ از صحابہ است گفت مرا آن حضرت را آیا روزہ دارم در سفر و کان
کثیر الصیام۔ و بود این مرد بسیار روزہ دارند۔ فقال ان شئت فسم وان شئت فافطر۔ پس گفت مرا آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم اگر میخواہی روزہ دار و اگر میخواہی افطار کن ظاہر آنست کہ بحال وی روزہ و افطار ہر دو برابر بود

ولین حدیث ولعل سنت بر جواز صیام در سفر و تخیر میان وس و افطار متفق علیہ۔ وعن ابی سعید الخدری۔
قال عزونا مع رسول اللہ۔ گفت غزا کردیم با ہمراہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ است عشرۃ رمضان من شهر رمضان۔
وقت شانزده شب کہ گذشتہ بود از رمضان۔ فمنا من صام ومنا من افطر۔ پس بعضی از ما کسی بود کہ روزہ داشت
و بعضی از ما کسی بود کہ روزہ افطار کرد و علم الحیب الصائم علی المفطر ولا المفطر علی الصائم۔ پس عیب نگرفت روزہ دار
بر افطار کنندہ و نہ افطار کنندہ بر روزہ دار این حدیث نیز ظاہر در تخیر و مساوات است مگر آنکہ عدم عیب بجهت صل
جو از دارند اگر چه یک جانب افضل باشد رواہ مسلم۔ وعن جابر۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ گفت
جابر بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر۔ در سفری فرمای زحاما۔ بکس زحای پس دید آن حضرت انبوی مردم
را۔ و رجلا قد ظل علیہ۔ و دید مردمی را کہ بہ تحقیق سایہ کرده شدہ است بروی نخیمہ و مانند آن تا از شدت عطش و
حرارت صوم بحال خود آید یا کنایت است از اینست او مردم ہر سرا و گرد و برگ را داد۔ فقال ما ہذا۔ پس پرسید
آن حضرت چیست این انبوی و این سایہ کردن و سبب آن چیست۔ قالوا صائم۔ گفتند این چارہ روزہ دار است کہ بجهت
کفایت ضعف افتادہ است۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ لیس من البر الصیام فی السفر۔ نیست از نیکی روزہ داشتن
در سفر یعنی باین سرحد کہ برسد روزہ داشتن نیک نیست و افطار افضل است۔ متفق علیہ۔ وعن انس۔
رضی اللہ عنہ قال کان مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی السفر۔ بودیم با آن حضرت در سفری۔ فمنا الصائم و
منا المفطر۔ پس بعضی از ما روزہ دار بودند و بعضی از ما افطار کنندہ۔ و فجزلنا منہ لاسنۃ یوم حار۔ پس فرود آمدیم
متری را و روز گرم۔ فسقط الصوامون۔ پس افتادند روزہ داران۔ و قام المفطرون۔ و بر پا ایستادند افطار
کنندگان۔ فصرخوا لا یقیۃ۔ پس زود نیمہ ہارا۔ و سقوا الرکاب۔ و آب دادند شترانرا۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت
پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ذہب المفطرون الیوم بالاجر۔ بردند افطار کنندگان امروز اجر و ثواب را و برین دلیل است
کہ فطر باقوت افضل است از صوم باعجز کذا قیل گفت بنسبہ ضعیف ساعۃ اللہ کہ در قول وی الیوم ایاست بآنکہ
افضلیت فطر بجهت شدت کاری مفطر آن است مصانان از علی الاطلاق فافہم و در حدیث ولعل است بر آنکہ خدمت
صالحان افضل از نوافل است ذکرہ اشخ فی العوارف۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عباس۔ قال خرج رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من المدینۃ الی مکہ۔ بیرون آمد آن حضرت از مدینہ مکہ یعنی بہ سال فتح مکہ۔ تصام۔ پس روزہ
داشت در راہ حتی بلغ عسفان۔ تا آنکہ رسید عسفان را اقم عین و سین مہلتین و فاما نام مضمی است بر دومر حلہ از مکہ در
وی چاہ ہاست خمیرین آب۔ ثم دعا بآبار۔ پستہ طلبید آن حضرت آب را۔ فرغہ الی یدہ۔ پس برداشت آب را تا بہ
درازی دست خود۔ لیراہ الناس۔ تا بہ بیند آنرا مردم۔ فافطر۔ پس آب خورد و روزہ بہ کشادہ حتی قدم مکہ۔
تا آنکہ قدم آورد مکہ۔ و ذلک فی رمضان۔ و این واقعہ قدر معانی نمود مشہور آن است کہ بر آمدن آن حضرت

از مدینه و هم رمضان بود و در آمدن یکمه فرج آن بستم۔ و کان ابن عباس یقول بے بود ابن عباس کہ میگفت۔ قد صام رسول اللہ بہ تحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی در سفر یا درین سفر۔ واقطر۔ واقطر کرده است یعنی بہر دو و جمیع فرمودہ اند۔ من شارب اطعم ومن شارب اطعم پس ہر کہ خواہد روزه دارد و ہر کہ خواہد افطار کند یعنی ہر دو برابرست و بندہ میخست میثوق علیہ دنی روایت مسلم عن جابر۔ و در روایتی مرسل را از جابر ابن جہین آمدہ است انہ شرب بعد العصر۔ کہ آن حضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر۔

الفصل الثانی عن انس۔ بن مالک الجبلی۔ صحابی ست غیر انس بن مالک مشہور گفتمہ اند کہ در میان صحابہ بیت و دو کس اند کہ نام ایشان انس است از ان میان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک

را یک حدیث است در صوم مسافر و حال و مرض۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وضع عن المسافر شغل الصلوۃ۔ بدستیکہ خدای تعالیٰ نہادہ است از مسافر یعنی اسقاط کردہ است فرضیت آن را از ذمہ و نصف نماز را کہ چہار گانی را بدو گانہ آورده۔ والصوم عن المسافر۔ و نہادہ است وجوب روزه را از

نفسہ مسافر عن المرضع والجبلی۔ و نہادہ است روزه را از زن شیر دہندہ و از زن باردار و افطار در مرض و جبلی را بر تقدیری است کہ اگر زیان کند بچہ را یا نفس ایشان را و مراد بمرض و ایہ است کہ حکم عقد اجارہ ارضاع بروے لازم شدہ است اما بروے ارضاع لازم نیست اگر امتناع آورد و جبرش نتوان آورد مگر آنکہ پدرش فقیر باشد یا مرض

نیاید بخین است مذہب از راہ ابو داؤد و الترمذی والنسائی وابن ماجہ۔ وعن سلمۃ۔ بن جحش۔ بضمیمہ فتح حار مملہ و تشدید موحده مفتوحہ و آخر قات و بکسر یا نیز گفتمہ اند و لیکن محدثان بفتح یا میخوانند صحابی ست حسن بصری ازوے روایت می کند و پیروے سنان بن سلمہ کہ از دلیران و پہلو اتان بود و غزوہ چند کردہ نیز صحابی ست۔

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان لہ حملۃ تاوے الی شیخ۔ کسیکہ باشد مراد را مرکبی کہ برساند او را بمنزل در حالت سیرے و آسانی و حملہ بفتح حاجیرے کہ برداشتمہ شود بار بروے شتر یا خر یا جز آن یعنی مرکب۔ فلیعم رمضان حیث اور کہ۔ پس باید کہ روزه دارد رمضان را ہر جا کہ دریا بد رمضان اورا یا در نیاید اور رمضان

را ازین حدیث معلوم می شود کہ بر تقدیر آسایش و آسانی در سفر روزه باید داشت و امر بروے حمل بر مذہب و استحباب و الا نظار جابر است در سفر اگر چه شقت نبود و باطلع درین حدیث سخن بکسبت ضعیف بعضی رجال است کہ اسناد کرده اند ذکرہ الشیخ ابن حجر۔ رواہ ابو داؤد۔

الفصل الثالث عن جابر۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خرج عام الفتح الی مکہ فی رمضان سدکیت از جابر کہ آن حضرت بیرون آمد در سال فتح لمبوی مکہ در رمضان۔ عصام۔ پس روزه داشت در راہ۔ حتی بلغ کراخ لغیرہم کاف و خفیف را فتح غنیمت مجربہ تارید این موضع را کہ میان مکہ و مدینہ است نزدیک مدینہ بر سفان برسمیل اند۔

فصام الناس - پس روزه داشتند مردمان - ثم دعا بقبح من مانده - پستتر طلبید قدحی از آب - فرغته - پس برداشت قحج را - حتی نظر الناس الیه - تا آنکه دیدند مردم بسوی قحج - ثم شرب - پستتر نوشید آب را - فقتل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام - پس گفتند مردمان حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی روزه ماندند و افطار نکردند یا این معنی روزه دیگر گفته باشند - فقال - پس گفت آن حضرت - اولئک العصاة اولئک العصاة واما ان کسانک بی فوائی کنندگان آن کسانندی فزانی کنندگان مکر فرمود از برای تا کبید در زجر و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول صلی الله علیه وسلم را و قبول نکردند خصصت خدا را و عوجل و وارد شده است که خدا دوست دارد که گروه شود رخصتهای وی را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود و غیرت های اونه از ان جهت که روزه داشتن حرام است در سفر چنانچه طائفه ظاهره توهم کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد و گفت بر سواد

مسلم - وعن عبد الرحمن بن عوف - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صائم رمضان فی السفر کالمفطر فی الحضر - روزه دارنده رمضان در سفر مانند افطار کننده است در حضر از این حدیث معلوم می شود منع از صوم در سفر بخلاف افطار در حضر و این محمول بر تفرغ و خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که تشابه و تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است دیگری تارک عزیمت - رواه ابن ماجه - وعن حمزة - بن عمر و الا انه قال - گفت - یا رسول الله انی اجبني قوة علی الصیام فی السفر - بدرستی که من می یابم در خود قوت بر روزه داشتن در سفر - فیل علی جراح - پس ایاهمست بر من گناه - قال - گفت - هی رخصه من الله - این افطار رخصت است از خدا می عوجل - لمن اخذ بها حسن پس کسیکه اخذ کند بر رخصت و عمل کند بدان پس نیک است نظر بشود و گرم و تیسیر آتی و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت - ومن احب ان لیوم فلا جراح علیه و کسیکه دوست دارد که روزه دارد پس نیست گن و بروی درین اشارت است با و لو تیه افطار - رواه مسلم -

باب القضاء

تظاهر آنست که مراد بقضای صوم رمضان باشد و اگر مرد از ان عام تر باشد نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان یا سه حکم است اگر ناسی باشد نه قضا است و نه کفارت و اگر تمتد باشد بغیر کفارت است و قضا و در ابواب سابق حکم آن گذارد و اگر بغیر باشد چنانچه سفر و مرض و رانجا قضا است -

الفصل الاول - عن عائشة - قالت کان یكون علی الصوم من رمضان - گفت عائشه بود نشان که سه بود بر روزه من روزه از رمضان که بعد از خورده بودم - فما استطیع ان اتصی الا فی شعبان - پس نمی توانستم که قضا کنم مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال - قال - گفت یحیی بن سید یعنی الشغل من الینی او بالینی صلی الله علیه وسلم یعنی منع میکرد عائشه رضی الله عنها را از قضا ماههای دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آنحضرت

از جهت طلب کردن وصی الله علیه و سلم استماع از وصی الله عنهما یا از جانب عالیه بنیستی بودن وی را حضرت را از
 آنحضرت در شعبان در اکثر وی بلکه کل وی روزه میداشت درین میان عالیه فرصت می یافت در روزه قضای کرد میتفق
 علیه و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم ذروها من ايامها الا باذن زوجها
 مرن را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضرست مگر بدستوری شوهر این شاملست ابتداء صوم را و انتظار
 را بعد از صوم و درین هنگام قضای کند بر بنده ابی حنیفه و هر که موافقست با وی در قضای صوم قبل بعد از نقص
 آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مراد در ترجمه باب قضای صومست وجود ایام یا پس
 موافق باشد بر بنده شافعی و هر که با دوست در عدم وجوب قضای آن فاقم - و لا تاوان له بینه الا باذن الله و ان
 نکلذین یحیی کما رابد رادن خانه شوهر مگر باذن وی اگر چه حرم باشد - رواه مسلم - و عن موازاة العمد و تیه - انها
 قالت لما نثیت ما بال الحاکم فی قضای الصوم و لا تقضی الصلوة - روايت مست از موازاة حدویه که تابعیه نقله است
 و کینیت اوام الصهاست که وی گفت مرعایشه را که چیست حال حالته که قضای کند روزه را که در ایام حیض تحریر
 است و قضای کند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند ساقط شد ادای آن بعد حیض - قالت عالیه کان ایضاً یما کک
 گفت عالیه بود که میرسد ما را آن یعنی حیض - تنویر مقصدا را الصوم - پس امر کرده می شنیدم قضای صوم و لا تو مرقبنا
 الصلوة - و امر کرده نمی شنیدم قضای نماز یعنی این امر تعبدیست که شارع بدان حکم کرده است علت آن پرسیدن حاجت
 نیست اگر چه ممکن بود که می گفت در قضای نماز حج و مشقت تمامست باین سبب قضای آن واجب نشد اما
 عالیه راه گفتگو بر بست شاید که وی میگفت ما را حج نیست و مشقت فی و اشارت کرد که در احکام شرع علت طلب
 کردن حاجت نیست حکم شارعست بهر چه فرماید باید کرد - رواه مسلم - و عن عالیه رضی الله عنها قالت قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من ثاب و علیه صوم صام عینه و لیه - کسبیکه بمیرود و بروی صوی است که قضا نکرد آن را
 روزه دارد از جانب وی ولی در میتفق علیه - بعد آنکه اختلافات کرده اند علماء در کسبیکه مرد و بروی صوم واجب بودنی
 بدان و فتنه که جائزست که روزه دارد از وی ولی و این قول قائلست امام احمد و شافعی در قولی و صحیح کرده است
 آنرا و در جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که بخیرست ولی نمایان صوم و اطعام و جمهور علماء بر
 آنند که جائزست و متعینست اطعام که آنرا فدیہ میگویند و باین فاعل شده امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در
 اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال و نزد شافعی وصیت
 کند یا کند پس گرفته می شود از کل مال و تا دلیل کرده اند این حدیث را با آنکه مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر است
 و این تا دلیل بعد است مگر آنکه ثابت شود به جلال و دیگر که فدیہ واجبست و صوم درست نه میتفق علیه
 الفصل الثانی - عن نافع عن ابن عمر - ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من مات و علیه صیام رمضان

لا یطعم عنه مکان کل یوم مسکیناً - کسیکه نمیرود و بزدی روزه رمضان باشد پس باید که خورائیده شود و از جانب و سه بجای هر روزه یک مسکین را این حدیث متمسک جمهور است و غالباً این ناسخ اول است یا اول باطل است بدین چنانکه گفته شد - رواه الترمذی و قال اصح انه موقوف علی ابن عمر و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف است بر ابن عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بطناع از شایع درست نباشد

الفصل الثالث - عن مالک - یلعن ابن عمر کان لیال - روایت است از امام مالک رسیده است اورا که ابن عمر بگوید که پرسیده میشد: بعل لیسوم احد عن احد و یصلی احد عن احد - آیا روزه دارد یکی از جانب دیگری و نماز بگذارد یکی از جانب دیگری - فبقول لیسوم احد عن احد و لا یصلی احد عن احد - پس گفت ابن عمر رضی الله عنهما که روزه ندارد یکی از دیگری و نماز بگذارد یکی از دیگری که برای ذمه وی شود اما در روزه و نماز گزار و ثواب آن را بر دیگری بخشیدن اختلاف است و صحیح بخاری است - رواه فی الموطا

باب صیام التطوع

تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توریشتی گفته که تطوع توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن و عبادت ناقله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع می نماید و طاعت می کند یعنی آنکه شارع اورا تکلیف نکند

الفصل الاول - عن عائشه - قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم حتی نقول لا یطرو لفیطر حتی نقول لا یصوم - گفت عائشه بود آن حضرت که روزه می داشت تا آنکه می گفتیم که دیگر افطار نخورند و او فطام میکرد تا آنکه می گفتیم که دیگر صوم نخورند و داشت و نقول در هر دو جا تباذ فواقیه نیز رواست یعنی تا آنکه می گفتی تو ای مخاطب و مقصود آن است که عادت شریف آن حضرت در روزه نفسی و عوام و استمرار نبود گاهی چندان متصل روزه میداشت تا آنکه مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخورند و گاهی چندان افطاری کرد که گمان می بردند که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عائشه میگوید - و ما راایت رسول الله صلی الله علیه وسلم استیکل صیام شهر قحط الا رمضان و ندیدم من ان حضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه مگر روزه رمضان را - و ما را یتیم فی شهر اکثر منه حیاتی شعبان - و ندیدم آن حضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه می داشت در هیچ ماه دیگر نمی داشت چنانکه گفت - و فی رواية قالت - و در روایتی این چنین آمده است که گفت عائشه - کان لیسوم شعبان کله - بود آن حضرت روزه می داشت شعبان همه شعبان را و چون در نجایا التوبه بود باعتبار اقامت اکثر بمقام کل و وادون اکثر را حکم کل گفت - کان لیسوم شعبان الا تلیا بود آن حضرت که روزه می داشت شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این است که گاهی تمام شعبان را روزه می داشت گاهی کمتر آنرا

و این معنی بهترست خصوصاً بر تقدیر روایت و کان بود و در ثانی فافهم متفق علیه - و عن عبد الله - بن حنفی - از کلباء
 تابعین و ثقات ایشان است - قال قلت لعائشه اکان النبی - گفت گفتم مرعائشه را آیا بود پیغمبر - صلی الله علیه و سلم
 لیوم شهر اکل - روزه می داشت پنج ماهی را همه ماه - قالت ما علمته صام شهر اکل الا رمضان - گفت عالیه نمیدانم
 من آن حضرت را که روزه داشته باشد ماهی را همه مگر رمضان را - و لا افطر کله حتی لیوم منه - و میدانم آن حضرت
 را که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه می داشت بعض آن ماه را یعنی پنج ماهی را تمام روزه نمی داشت پنج
 ماهی را تمام بی روزه هم نمی گذاشت - حتی مضی بسبیله - تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کنایت است از موت
 و اشارت بآنکه بودن آنحضرت در دنیا و توقف در وی برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و وی دی همیشه در
 راه آخرت و توجه بآن عالم بود که تمام کرد و در گذشت - رواه مسلم - و عن عمران ابن حصین - لیضم جارتی حاد
 مهلبین صحابی مشهور است تاسی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را می دید و بروی سلام می کردند آورده اند
 که یکبار می داغ سوخت پس از دیدن ملائکه عجوب گشتند عن النبی - روایت می کند از پیغمبر - صلی الله علیه و سلم
 انه سأل - که آن حضرت سوال کرد عمران را - او سال رجب را و هو سیح - یا سوال کرد مردی را و عمران می شنیدند که
 دارد در صورت حال بر هر تقدیر سوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است - فقال یا ابافلان - پس گفت ای
 ابوفلان کنایت از کنیت اوست مثل ابو محمد یا ابو عبد الله مخصوص کنیت او را به گفتند چنانکه اکثر که خطاب میکنند میگویند
 ای فلان یا فلان کس یا او کنیت نداشت اندا با بوفلان علی الاطلاق به کنیت ذکر کرده اند یا آن حضرت کنیت او را ذکر
 کرده باشد روا می فراموش کرد و الله اعلم - اما صمت سن سر شعبان - آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان
 قال لا - گفت نداشته ام - قال - گفت آن حضرت - فاذا افطرت - پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان
 خصم یومین - پس روزه دارد و روز را گویا که آن روز نذر کرده بود یا عادت داشت و در روز روزه داشتن
 از آخر ماه و چون بشنیدستی از تقدیم رمضان لیوم یک روز چنانکه در فضل اول از باب نوبه الملک گذشت
 باز کشید خود را از آن منذر و معاذ پس بیان کرد آن حضرت که روزه منذر و معاذ منعی عنه نیست باید داشت
 و اگر فوت شد قضا باید کرد و سر رفته سین در او یکسر و بعضی لیضم نیز گفته اند و فتح را یعنی اول ماه و اوسط
 و آخر ماه باید چنانکه در قانوس گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا یعنی اول یا اوسط است زیرا که از صوم آخر
 شعبان منی و فتح شده است و تحقیق آن است که هر روز را گفته نمی شود مگر در روز آخر ماه که هر شب آنها
 مستحب و پوشیده می شود و تو جیش آن است که گفته شد - متفق علیه - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم افضل الصیام بعد رمضان شهر الله المحرم - فاضلترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه ماه
 خداست که محرم است بعضی میگویند که مراد ماه محرم روز عاشور است که جزای وی اعظم است و مؤید آن است حدیث

آینده از ابن عباس و اضافت برای تشریف است نه برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد و از محل استفساری شود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه می داشتند نه در محرم جواب داده میشود که شاید فضل آن در آخر ظاهر شد یا از صوم ماه محرم مانعی پدید می شد - و افضل الصلوة بعد الفریضة صلوة اللیل - و افضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تجمیع است انضیات آن از حیثیت تاب و مشقت و وجود اخلاص و اما انضیات سنن روایت با تئیی که در اینهاست چنانکه در مذهب حنفیه و اکثر شافعیه است از جهت تاکید منافات با آن ندارد و بیان ترتیب نوافل و روایت در انضیات به تفصیل در شرح مذکور است - رواته مسلم - و عن ابن عباس -

قال ما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يجزئ صيام يوم فضله على غيره الا هذا اليوم يوم عاشورا - گفت ابن عباس ندیدم من آنحضرت را که طلب می کرد روزه روزی که تفضیل میداد آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر و سبب مگر این روز را که روز عاشورا است - و هذا الشهر - و مگر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تخری قصد کردن و طلب کردن چنانچه که احادیث یعنی سنن و ادرت است در غالب ظن و عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعینه توهم کرده که نام روز نهم است و این خطاست و وجه توهم و تخلفیه هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که انضیات روز عاشورا بنی بر نهم این عباس است که وی از حال و مقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چنین فهمید و دریافت و الا روز عرفه افضل از یوم عاشورا است بلکه از سایر ایام غیر جمعه که در انضیات روز عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و به تحقیق دارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یک سال و صوم عرفه پنج دو سال است متفق علیه -

و عنه - قال صیام رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم عاشورا و امر لصبیامه - و هم از ابن عباس است که گفت هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بر روزه داشتن روز عاشورا - قالوا گفتند اصحاب - یا رسول الله انه یوم عظیمه الیوم و النضاری - بدرستی که روز عاشورا روزیست که بزرگ می دارند و در ایام بود و نضاری - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم لمن لقیته الی قابل لا یومین التاسع - اگر باینده باندن تا سال آینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهر است از برای اظهار مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آینده بلکه وفات یافت و بر سبب الاول همین سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگر چه روزه نداشت آن حضرت صلی الله علیه و سلم از جهت صحت عزم آن حضرت بر آن و مراتب صوم محرم سه است و افضل آن است که روزه دارد و روز نهم و دهم و یازدهم و همچنین آمده است در حدیث احمد و یزید از ابن عباس دوم نهم دهم سوم دهم چهارم و او مسلم - عن ام الفضل - بنت الحارث - روایت است از ام الفضل بنت الحارث - که امراة عباس است و نام اولیایه است و خواهر ام المومنین میونه است و ام عبد الله بن عباس نیز هست مشهور بام الفضل شده و کنیت یافت بان - آن

فاساتما رو اعند با یوم عرفه فی صیام رسول الله - که بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند و روز عرفه در روز و دشتن
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - که آنحضرت بروزه است یا نه - فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم ليس بصائم - پس گفتند بعضی
 که آنحضرت روزه دار است و گفتند بعضی که روزه دار نیست میگوید رضی الله عنهما قارسلت الیه یقبح لمن یس فی رتاد
 نزد حضرت قبح شیر را - و هو واقف علی بحیره برفقه - و آن حضرت در وقوف بود بفرقه سوار بر شتر خود - فشر به - پس
 نوشید آن شیر را پس معلوم شد که روزه نداشت و همچنین نقل کرده اند از فضل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و ابن عمر گفت
 روزه نمی دارم من و بنی نیز نمیکند و عمل سلف نیز برین است که مستحب است افطار مروان فان لعرفات را تا قوت
 یابند بر وقوف و دعا و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند لعرفات و ظاهرا مختلف می شود با اختلاف
 احوال در قوت و ضعف و به تحقیق وارد شده است در صوم یوم عرفه احادیث که وی تکفیری کند گناهان سال گذشته
 و آئینده را چنانچه بیاید پس مختار آنست که صوم عرفه مستحب است مگر برای حجج - یثقی علیه - و عن عائشه - رضی
 الله عنهما قالت ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم صائما فی العشر قط - گفت عائشه ندیدم من آنحضرت را روزه دار
 در ماه ذی الحجه هرگز - رواه مسلم - بدانکه به تحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین ایام و فضیلت
 مطلق عمل درین عشره در صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام فاضل تر از عشره ذی الحجه و آن حضرت نیز در آن روزه
 داشته و این حدیث عائشه منافات بآن ندارد زیرا که وی رضی الله عنهما خبر از علم خود داده و گفته که من ندیده ام
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته پس شاید که عائشه مطلع نشده باشد بر آن یا آنحضرت را در آن اوقات مانده
 شده باشد از سفر یا مرض یا جز آن - و عن ابی قتاده - رضی الله عنه - ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال
 لقوم روایت است از ابی قتاده که از مشایخ صحابه است که مردی آمد آنحضرت را و پرسید چگونه روزه نمیدادی
 فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله - پس در خشم آمد آنحضرت ازین گفتن آن مرد و پرسیدن و سر
 حضرت وی که چگونه روزه میداری چه حق سوال آن بود که سوال میکرد از حال خود که گوید کیف اصوم تا جواب می کرد
 آنحضرت آنچه موافق حال وی می بود نه آنکه از حال آنحضرت سوال کند و در فعل آنحضرت در قوت و کثرت امر او
 که بجا دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمسئله مسلمانان و حقوق ازواج و یتیمان
 فلما رای عمر غضبه قال - پس چون دید عمر خشم آنحضرت را گفت - رضینا بالله ربنا - راضی شدیم بخدا که پروردگار است
 و با اسلام دنیا - و راضی شدیم با سلام که دین ماست - و محمد صلی الله علیه وسلم نبیا - و راضی شدیم به محمد که پیغمبر ماست
 شرح این کلمات را در کتاب الایمان ذکر کرده شد - ثم قال رسول الله - پناه می جویم بخدا
 از غضب خدا و رسول خدا و جمل عمر و یزید - هذا الکلام - پس در ایستاد عمر رضی الله عنه که تکرار میکرد این کلام را حتی
 سکن غضبه - تا آنکه آرام یافت غضب آنحضرت بعد از آن سوال کرد عمر رضی الله عنه از آنچه آن مردی پرسید به تفصیل

بود چه ادب و نیاز فقال عمر پس گفت عمر یا رسول الله کیف من یصوم الدهر کلّه چگونه است حال کسی که روزه دارد و همیشه
 روزگار و همیشه قال لا صام ولا افطر گفت آنحضرت نه روزه داشت آن کس و نه افطار کرد و قال کم یصوم ولم یفطر ترک
 روزه است اما عدم افطار خود ظاهر است و اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت و
 سنت را که موجب نقص اجراست بر صوم و بعضی گفته اند از جهت استلزام آن صوم ایام منیمه را و بعضی گفته اند از جهت
 زیان زده شدن شخص بدان مشقت و القای نفس در پیکار و عجز از جہاد و ادای حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد
 منی یکسکه افطار نه کند و در ایام منیمه و یکسکه تضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ائمّه بجز از آن رفته اند مگر کسی را که شایسته
 خلاف آن بود و استدلال کرده اند بآنکه محلی است از بعضی صحابه مثل ابی طلحه الضاری و حمزه بن عمر و سلمی و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان مقول است از بسیاری از تابعین و جز ایشان و بعضی گفته اند که منی
 وی آنست که کسی که عادت کرد و خو گرفت بآن را مل میگرد و کلفت و مشقت که مدارا بر و ثواب بر آن است که مقصود
 از شهرت صوم است و این وجه بر عکس آنست که افاده کرده و چه اول از وقوع در کلفت و مشقت و الله اعلم قال گفت
 عمر کیف من یصوم یومین فی فطر یوما چگونه است حال کسی که روزه دارد و روزها افطار کند یک روز قال گفت آنحضرت
 و لیتق ذلک احد یا طاقت دارد و آن را هیچ کی که این نیز دشوار است و مشقت تمام دارد و مقصود و در انداختن
 این است از قبول و رضا و ازین کلام ظاهر میشود که سبب و عدم قبول صوم دوام همین وقوع در مشقت و کلفت است
 قال گفت عمر کیف من یصوم یوما و فطر یوما چگونه است حال کسی که روزه دارد و روزی و افطار کند روزی و دیگر قال
 گفت آنحضرت ذلک صوم داد و دین روزه و او پیغمبر است علیه السلام که یک روز روزه میداشت و یک روز افطار می کرد
 و این فضیلتی و حکامی دارد که در وی نوعی از توسل و اعتدال است ولیکن این نیز شرفی دارد و چنانچه سیاق حدیث بدان مشهور است
 قال گفت عمر کیف من یصوم یوما و فطر یومین چگونه است حال کسی که روزه دارد و یک روز و افطار کند دو روز قال گفت
 آنحضرت و دوت الی طو قوت ذلک و دست میدارم من که طاقت و قوت داده شوم آن را و ملع نیاید مرا از آن حقوق
 و مصالح درین عبارت اشارت است که این در طاقت و طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت و دهر را بران
 و غرض تجبید و در این قسم نیز نم قال رسول الله پیتر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثلث من کل شهر رمضان
 الی رمضان برست یا اولی و الیق است سه روزه از هر ماه و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان برای افاده دوام
 و استمرار آنست و ایست بآنکه گویا روزه متصل است همیشه چنانکه فرموده و هذا صیام الدهر کلّه پس این است روزه تمام روزگار
 و همیشه و صیام یوم عرفه احتساب علی الله ان یکفر السنه التي قبله و السنه التي بعده و روزه روز عرفه را هم در ثواب چشم دارم
 مستند بفضل خدا که تکفیر کند گناه سالی را که پیش از دست یعنی پنجشنبه گناه سال که در آن سال کرده است و تکفیر کند گناه
 سالی را که بعد از دست باین معنی که نگاه دارد از گناهان در وی یا اگر واقعه شود گناهان در وی پنجشنبه شود و صیام

یوم عاشورا حسب علی النّذان کثیر السنّه الّتی قبله - وروزه عاشورا چشم دارم که تکفیر کند گناهان سالی را که پیش از دست
و گفته اند که زیت فضیلت صوم عرفه را بر صوم عاشورا بحجت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد صلی الله علیه وسلم
و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام است رواه مسلم - و عنه - قال کل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن
صوم الاثنين - و هم از ابی قتاده است که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از روزه در دو شبانه - فقال فیه ولدت -
پس گفت آنحضرت در روز و دو شبانه زاییده شده ام من - و فیه انزل علی - و در روز و دو شبانه نخیست فرستاده شده
است وحی بر من احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز و دو شبانه یا از سبب استجاب
روزه داشتن است درین روز بر هر تقدیر سبب آن شکر آنست وجود آن حضرت و وجود دین و شریعت او
- رواه مسلم - و عن معاذه العدویّه - انما سالت عائشه اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم
من کل شهر ثلثه ایام - روایت است از معاذه که وی پرسید عائشه را آیا بود آن حضرت که روزه میداشت از هر ماه
سه روز قالت نعم گفت عائشه آری میگوید معاذه - نقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم - پس گفتم من عایشه
را از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت - قالت گفت عائشه کم یبانی من ای ایام الشهر یصوم - بنو آنحضرت
که باک میداشت از کدام روزهای ماه سه روزه می داشت - رواه مسلم - ازین حدیث معلوم می شود که سه روزه
داشتن از هر ماه در هر سه روز که باشد کفایت می کند و مقید به پیرویم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر اوقات
و آثار در آن واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه تیر از سلف منقول است
جمع مع اتوال ذه است و در شرح آن را بیان کرده ام - رواه مسلم - و عن ابی الیوب الانصاری صحابی
بزرگ است و نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدا سیه هجرت در منزل و سه بود از و سه آمده است
انه حدیث که وی حدیث کرد را وی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این است - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال - گفت آن حضرت کسیکه روزه دارد در رمضان را پس تا یک روز
آن را شش روزه را از شوال - کان کصیام الدهر کلّه - باشد همچو روزه روزگار همیشه - رواه مسلم - و عن
ابی سعید الخدری - قال فی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر والنحر - نهی کرد آن حضرت
از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ائمّه و زو کثر ایشان
نذر نیز روانیست و نذر ما نذر جائزست و قضا کرده شود در روز دیگر - متفق علیه - و عنه - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا صوم فی یومین الفطر والاثنی - نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر و دیگر روز عید الفطر
عید نحر است و در حقیقت نذر روزه در روزی نیست و تحقیق فی اصول الفقه متفق علیه
و عن نبیثه - یضم نون و یفتح موحده و سکون تخانیه و شین بحجه الهندلی یضمها و یفتح ذال بحجه بنسب بنذریه

بنابر آنکه ابن الیاس صحابی است و او این پیشه را نیز میگوید. قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أيام التشريق أيام
أكل وشرب - روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید یا زدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و
نوشیدن است و آنها را ایام ضیافه الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در آن ایام میکنند
و نیز فسخ بهی در وقت طلوع آفتاب می کنند - و ذکر الله - و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر
خدا نباشند چنانکه در قرآن فرموده ذکر الله فی ایام معدود است و ذکر خدا را در این ایام تفسیر کرده اند به تکیه بر آن
بعد از نماز فرض و نزد خج قریبها در می چهار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید - رواه مسلم - و عن ابی هريرة

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصوم أحدكم يوم الجمعة - روزه ندارد یکی از شمار روزه - الا ان يصوم
قبله او يصوم بعده - مگر آنکه روزه دارد پیش از روزه جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روزه جمعه روزه ندارد
بلکه روزه دیگری که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه با وی ختم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر است - متفق علیه - و عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحضروا الجمعة بقیام من بین الیالی - مخصوص نگردانید شب
جمعه را به شب خیز از میان شبها - و لا تحضروا يوم الجمعة بصیام من بین الایام - مخصوص نه گردانید روز
جمعه را بر روزه داشتن از میان روزها - الا ان یکون فی صوم یوم جمعة أحدکم - مگر آنکه باشد روزه جمعه در روزی
که روزه می دارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز دهم یا یازدهم مثلاً عادت گردانید کرده است اتفاقاً روز
جمعه در آن تاسیع واقع شده باین عذر تنها روزه جمعه روزه داشتن منع نیست - رواه مسلم - بدانکه در منی از صیام
یوم جمعة تنها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علماء را اقوال - و ذکر آن موجب تطویل و در شرح املیغای آن
کرده شده است و اقرب وجوه آنست که گفته اند که در افراد جمعه بصوم مشاهبت است به یهود و نصاری که روزی
معین را تعظیم می کنند و بعد از دست و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد
را جز آنچه در تشریح از تعظیم و تخصیص دے واقع شده است آن ثابت است و موهم آن معنی نیست اما ما را از پیش
خود تعظیم و تخصیص نباید کرد که اقا لاک گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب منی آن است که بنده را باید که در همه
اوقات کبریات و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نجات آلی غراسه باشد و وقت را مخصوص ساختن
در اوقات دیگر معطل بودن چیز نیست و این معنی منی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب ترست که لا ینحی
علی المتقین فانهم والله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند که در مورط گفته است نه شنیدم من هیچ احدی از اهل علم
و فقه از آنها که اقتدا با ایشان توان کرد که منی کرده باشند از صوم یوم جمعة تنها و دیدم بعضی از ایشان را که روز
جمعه تنها روزه می داشت و بدان بخری میکرد و شیخ حمی الدین نو دے گفته این که مالک گفته است برای او
و زانی غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است بر رای او و رای غیر او به تحقیق ثابت شده است در منی از صوم

یوم حجبه تنها دارد رفته حدیث صحیح در آن پس متعین است قائل شدن بدان و مالک معذرت کرد که او حدیث سید
 داودی از اصحاب مالک گفته که نزد سید این حدیث مالک را و اگر میرسد مخالفت آن نمی کرد و الله اعلم - و عن
 ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوماً فی سبیل الله بعد الله وحبه عن النار
 سبعین خلیفاً - کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدای تعالی و در راه خدای تعالی روزه او را از آتش
 دوزخ بمقدار سیست هفتاد ساله راه که مراد بدان جبارست و در فصل سوم یا جهاد و احادیث آمده و کسی گفته که
 تواند که مراد بدان لوجه الله باشد و مؤید این است اخیر از ابوهریره آمده در آخر باب و مراد بخیرت سال است
 عرب ابتدا سه سال بخیرت کنند متفق علیه - و عن عیبه الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله گفت
 عیبه الله بن عمر و گفت مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یا عیبه الله الم اخرجک انک تصوم النهار و تقوم اللیل یا عیبه الله
 آیا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری هر روز و بیداری باشی تمام شب و درین کلام تهدیدی و سخطی است
 که مخفی نیست عیبه الله بن عمر و میگوید - فقلت لی یس گفتم من لی - یا رسول الله همچنین است که میفرمائی - قال
 فلا تفعل - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس اگر چنین است مکن - و صم - انظر - هم روزه دار و هم افطار کن - و قوم و هم شب
 بر خیز و خواب هم کن - فان لم یکن علیک حقا بد رستی که مرتن تر از بر تو حق است که بسیار در توبت نیندازد و بیچاره
 نشوی و پلک نگروی - و ان لم یکن علیک حقا بد رستی که مرتن تر از بر تو حق است و گاهی خواب هم کنی و چشم را
 آرام دهی - و ان لا یوجب علیک حقا - بد رستی که مرتن تر از بر تو حق است و زوج بر مرارة بغیر تا اطلاق می کنند
 زوجة بتانیز - و ان لا یدرک علیک حقا - بد رستی که مرتن تر از بر تو حق است که بدیدن تو
 بماند که با ایشان سخنی کنی و صحبتی داری با ایشان طعامی بخوری و زور نشیخ ز او سکون و او حج را مرتن چنانکه یک حج
 را یک - لا صام من صام الله هر - روزه نداشت کسیکه روزه داشت همیشه و چه این سخن و در حدیث ابی قتاده گذشت
 صوم ثلثة ایام من کل شهر صوم الله هر که روزه سه روز از ماه و در حکم روزه روزگار است همیشه صم کل شهر ثلثة ایام سه روزه
 دارد و همراه سه روزه - و اقرأ القرآن فی کل شهر - و بخوان قرآن را در هر ماه - قلت انی اطلق اکثر من ذلک - گفتم
 بد رستی که من طاعت و قوت دارم بیشتر ازین در روزه و در قرآن - قال - گفت آن حضرت - صم افضل الصوم
 صوم داود - روزه دار فاضل ترین روزه که روزه داود است علیه السلام - صیام یوم و انظر یوم - روزه یک روز
 و افطار یک روز و اقرأ فی کل سبع لیال مرة - و بخوان و ختم کن قرآن را در هفت شب یکبار - و لا تزد علی ذلک
 و زیاده مکن بر آن در روزه و در قرآن - متفق علیه - و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده
 اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحیح مروی باشد

الفصل الثانی - عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیوم الاثنين

والجیمس - بود آن حضرت که روزه می داشت روز دوشنبه و پنجشنبه - رواه الترمذی والنسائی - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعرض الاعمال يوم الاثنين والخميس - عرض کرده میشوند اعمال بندگان در درگاه عزت یا بر نویسندگان اعمال از ملائکه روز دوشنبه و پنجشنبه عملها را خود هر روز و شب می بریزند تا آنکه عرض و برین و بر روزی کرده باشند یا هر روز عرض می کنند و برین و روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میگردانند باشند مجمل و مفصلاً از جهت حکم و مصالحی که جزو سے تعالی نمیداند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل این گفتند اند - فاحب ان یعرض علی وانا صائم - پس دوست می دارم که عرض کرده شود عمل من در حالی که من روزه دار باشم سبب روزه داشتن و شنبه و پنجشنبه این است و از برای روزه و دوشنبه سبب دیگر نیز در فضل اول در حدیث ابی قتاده معلوم شد گفتند که در اختیار صوم از جهت فضل دوست یا از جهت آنکه معلوم نیست که در کدام ساعت می گذرانند و صوم مستحب نه است و یا از جهت آنکه وی محبت میشود با دیگر علما - رواه الترمذی

و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا ابا ذر اوصت من الشهر ثلثة ایام - ای ابو ذر چون خواهی که روزه داری از هر ماه سه روز - فصح ثلث عشرة و اربع عشرة و خمس عشرة - سپس روزه دار نیز دهم و چهاردهم و پانزدهم که آن را ایام بیض گویند یعنی روزها که شبهاے آنها روشن اند سابقاً معلوم شد که هر سه روز که روزه دار در روزه است و لیکن درین سه روز افضل است در روایات در وی اکثر در بعضی آنها در ایام سودمندترین روزها که شبهای آنها سیاه است بیست و نهم و بیست و دهم و بیست و نهم باشد نیز آمده است - رواه الترمذی

والنسائی - وعن عبد الله بن مسعود قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصوم من غرة كل شهر ثلثة ایام - بود آن حضرت که روزه می داشت در بعضی احوال از اول ماه سه روز و قلماکان فی فطر یوم الجمعة - واندکی بود که فطر می کرد و جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه نه نام او باشد یا بار روز و دیگر فخم - رواه الترمذی

والنسائی و رواه ابو داود و الی ثلثة ایام - روایت کرده تمام این حدیث ما ترمذی و نسائی و روایت کرده و آخر ابو داود و تا لفظ ثلثة ایام و آخرین حدیث را که قلماکان فی فطر یوم الجمعة روایت نه کرد - وعن عائشة رضي الله عنها قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصوم من الشهر السبت والاعدا الاثنين - گفت عائشه بود آن حضرت که روزه می داشت در بعضی احوال از یابی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه - و من الشهر الاخر الثلثاء والرابع والخميس - و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ثلثاء بدست و پنج تا و ضم آن و اول اکثر است و در برابر مثلثه بالبار الممدود - رواه الترمذی - وعن ام سلمة قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یأمرنی ان اصوم ثلثة ایام من كل شهر - گفت ام سلمه که بود آن حضرت که امر می کرد مرا که روزه دارم سه روز از هر ماه - اولها الاثنين والخميس - اول آن سه روز یوم الاثنين بود و ثلثاء و اربعاء یوم الخميس سه بود و یجمعه

است و در روایت او انجیس آمده بکلمه او چنانچه طهرانی آورده معنی این چنین می شود که تخیر میداشت که ابتدا بدوشنبه کند یا به پنجشنبه که هر دو مترک اند و روایت کتاب را که به او است نیز برین معنی حمل میتوان کرد فافهم رواه ابو داود و السنائی - وعن مسلم القرشی صحابی است ابو عبد الله مسلم بعضی گفته اند عبد الله ابو مسلم قال سألت ابا رسول الله - گفت پرسیدم من یا گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن صیام الدهر - از حکم روزه دهر - فقال ان لا الهک علیک حقاً - پس گفت آن حضرت بدرستی که مرزبان تو حق است و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و تصور در ادای آن حق است - صوم رمضان والذی یلیه - روزه دار ماه رمضان را و آنکه متصل است بر رمضان که مراد بآن سه شوال باشد و بعضی گفته اند ماه شعبان مراد است این چنین است در شرح ابن فرشته - و کل اربعمائة و خمیس - در روزه دار هر چهارشنبه پنجشنبه - فاذا انت قد صمت الدهر کلک - پس اکنون تو به تحقیق روزه داری همی و هر را از این حدیث معلوم می شود که حکم بصوم و هر مخمر در حساب بودن حسن بهشت امثال نیست بلکه شارع بفضل خود ثواب صوم دهر میدهد خواه بآن حساب یا بتخیر آن حساب فافهم - رواه ابو داود و الترمذی - وعن ابی هریرة ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نمی عن صوم یوم عرفة یوفیه یعنی گردان روزه داشتن روز عرفه در عرقات از جهت وجدان مشقت و جهد در ادای وظایف آن چنانکه گذشت و گویند که معنی تنزیه است نه تحریفی - رواه ابو داود - وعن عید المدین بسیر - بضم موحدة و سکون مهله - عن اخته الصام الفصح صا و مهله و تشدید میم و بد آن - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال - روایت است از عبد الله بن بسرانی که صحابی است و پدر او که بسیر است و مادر او که عطیله نام دارد و خواهرش که او صمانام دارد و همه صحابی اند و روایت می کنند از خواهر خود صمان که آن حضرت گفت - لا تصوموا یوم السبت - روزه ندارید روز شنبه را یعنی تنها - الا فیما افترض علیکم - مگر در چیزه که فرض کرده شده است بر شما اگرچه این افراض بندز باشد - فان لم یجد احدکم الا بحار غبیه - پس اگر نیاید یکی از شما مگر پوست درخت انگور یا بکسر لام و محدود - او عود شجرة - یا نیاید مگر چوب درخت - فلیمضه پس باید که بخاید آن را یعنی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیاید بخاند پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب نمی از صوم سبت لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم وی تشبیه است به بود و اگرچه ایشان روزه نمی دارند بحیث بودن در عید ایشان ولیکن تعظیم میکنند باین وجه و از حدیث ام سلمه میاید که آن حضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمی دارند در آن جهت آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبت و احذر ان تعظیم اینها لازم نیاید و در وقت دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است که اقبل - رواه احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوماً فی سبیل الله - کیسه روزه دارد و گویند

در راه خدا جل اندیش و بین الناس قیام می گرداند خدا می توانی میان وی و میان آتش خدق عکاسان
والارض - بقدر سببانی که میان آسمان و زمین است مقصود و مبالغه است و این مبلغ است از آنچه در حدیث ابی سعید
خدری گذشت بعد از وجه عن النار سبعین فریقا و خدق گوی که گرد باره شتر بکند عرب کنده - رواه الترمذی
وعن عامر بن مسعود - اختلاف کرده شد و در صحبت و بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند بعضی در تابعین -
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنیمة الباروة الغنوم فی الشتاء - فرمود روزه داشتن در زمستان
غنیمة باروه است که کنایت است از حصول وی بے تعب و مشقت - رواه احمد و الترمذی و قال نه احدث
مرسل - و گفته است ترمذی این حدیث مرسل است این قول ترمذی بنی بر بودن وی تابعی نه صحابی - و ذکر
حدیث ابی هریره - و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول او است این لفظ - ما من ایام احب الی الله
فی باب الاضحية - در باب اضحیه از برای بیان فضیلت عشره ذمی الحجه و عمل حیدران -

الفصل الثالث عشر عن ابن عباس - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینه فوجدها یهودی و صیام
یوم عاشورا - گفت ابن عباس که آن حضرت قدم آورد مدینه را پس یافت یهود را روزه دار روزه و عاشورا -
ان قال لهم رسول الله پس گفت من ایشان را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه چیست این
روز که روزه میدارید شما - فقالوا هذا یوم عظیم - پس گفتند یهود این روز می بزرگ است - بنحی الله فی موسی قوم
راستگاری داده است خدا را تعالی در وی موسی را علیه السلام دقوم ادرا - و غرق فرعون قوم - و غرق
کرده است فرعون را و قوم او را غرق بفتح را اے مشرک و کبر بر اے مخففه نیز روایت است برین بجه فرعون
مرفوع است یعنی غرق شده فرعون - فصامه موسی شکر آ - پس روزه داشت موسی بجهت شکرانه این نعمت
فصح تصومه - پس ما روزه می داریم بجهت موسی در شکر - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فصح احق و اولی بموسى منکم - پس ما بزرگوار تر و نزدیک تریم بموسى از شما و برین عبارت اشارت است بآنکه
ما که روزه می داریم بموافقت موسی نه بجهت موافقت شما - فصامه رسول الله پس روزه داشت در روز عاشورا
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و امر بصیامه - و امر کرد صحابه را بر روزه داشتن این روز این جای اشکال می آید که
خبر یهود در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آن حضرت بجهت ایشان بجا شش آنکه شاید که ظاهر شد
صدق این خبر را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخواهر یا خبر جماعت دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن
سلام و جز وی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان - متفق علیه و عن ام سلمه رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت و یوم الاحد - گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میداد
روز شنبه و یکشنبه را - اکثر ما یصوم من الايام - بیشتر از آنچه روز می داشت از روزهای دیگر و لیقول -

ومی گفت آنحضرت در سبب روزه داشتن این دو روز - آنها را یوما عید الشکر کن - بدرستی که این روز شنبه و یکشنبه دو روز عید اند بر مشرکان را - فانما احببنا انا الفهم - پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را را در بمشکران کافرانند که بیود و نصاری باشد و گویند که بت پرستی نیز با ایشان راز یافته بود و بت پرستی نصاری می بود و خود امر شیخص بود و چون روز عید ایشان است روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و بمشبهه این کلام در حدیث عبداللہ بن مسعود است - رواه احمد - وعن جابر بن سمرة قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامر بصیام یوم عاشوراء وروایت است از جابر بن سمرة که صحابی است و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است گفت بود آن حضرت که امر میکرد بر روزه داشتن روز عاشوراء و یکشنبه علیہ - می برانگیخت ما را بران - و بتیغاب ناعنده - و نگاه میداشت در رعایت میکرد احوال ما را بمعطت و نصیحت و وصیت میکرد بر روزه روز عاشوراء و روزه درین روز - فلما فرض رمضان لم یامرنا ولم یمنعنا عنه - پس وقتیکه فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را بدان نه می میکرد ما را از آن - ولم یمنعنا عنه - و تقا بهر نمیکرد ما را از روزه و حضور این روز - رواه مسلم - وعن حفصه قالت اربع لم یمنع من البی - گفت حفصه حواصلی است اندک نبود که ترک دهد آن را بنیمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی از من مکرده اند - صیام عاشوراء و روزه عاشوراء - والعشر - و روزه دهم و بیامی الحجه یعنی در روز اذان - و ثلثه ایام من کل شهر - و روزه سه روز از هر ماه - و رکعتان قبل الفجر - و دو رکعت است پیش نماز باراد سنت فجر چه مقدار مکرده است روزه این روز با رانیز قرئیه آن ساخت تا معلوم گردد قوت تا که آن - رواه النسائی - وعن ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر ولا سفر - بود آن حضرت که افطار نمی کرد در روزهای ایام بیض رانہ در حضر و نہ در سفر این حدیث نیز دلالت بر کمال اهتمام و تا که این روزها دارد - رواه النسائی - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل شیء زکوۃ - مہر چیز را از نعمت های آسمانی زکوۃ است موجب شکر است و معروف در شرع اطلاق زکوۃ است بر زکوۃ مال - و زکوۃ الجسد الصوم - و زکوۃ بدن و وجود و صحت و دعائیت و می روزه است گویا که بجمع و عطش و ترک شہوت صرف می کند چیزی را از بدن به سوی درگاه عزت و می دهد بوی چنانکه چیزی از مال صرف می کند و میدهد - رواه ابن ماجہ - وعنه ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصوم الاثنين و الخميس و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ آن حضرت بگویم روزه می داشت در روز دوشنبه و پنجشنبه - فقیل پس گفته شد - یا رسول اللہ انک تصوم الاثنين و الخميس - بدرستی که تو روزه میداری در شنبه و پنجشنبه - فقال ان یوم الاثنين و الخميس یغفر اللہ فیما کُل مسلم - پس گفت آن حضرت بدرستی که روز دوشنبه و پنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مہر مسلمان را یعنی روزه می دارم بسبب بزرگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت آسمانی سبحانہ الا اذا جریں - می بخشد همه را مگر دو قطع کنندگان رحم را و کلمہ ذرا زانده است - ليقول دعما حتی یصلحا

سیکد بید خدای تعالیٰ هر کسی را کہ سوال منفعت کند در ایشان از ملک بشر بگذارد ایشان را و مطلب مغفرت ایشان تا آنکہ انکار نمایند میان یک دیگر وصلح کنند و در بعضی احادیث اثر کواد در بعضی الظوا از انظار بمعنی امہال بہ لفظ جمع آمدہ۔

رواہ احمد و ابن ماجہ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صام یوما ابتغى وجہ اللہ کسی کہ روزہ دارد روزہ بجهت طلب کردن ذات حق و رضائی وی تعالیٰ بچندہ اللہ من جنم۔ و در دیگر داند اورا خدای تعالیٰ از فروغ کعبہ غراب طائر۔ مانند دوری زناغ پرندہ۔ و ہونمخ۔ و حالیکہ آن زنخ چوزہ است۔ حتی مات ہرما۔ تا آنکہ بمیرد و رغایت پیری عمر تراغ و سازست و تمام عمر کہ پیر و قیاس باید کرد کہ چه مقدار مسافت قطع خواہد کرد۔

رواہ احمد و روی البیہقی فی شعب الایمان عن سلمۃ بن قیس۔ صحابی ست از اہل کوفہ

باب در تہمات و طعنات ابواب سابقہ متعلقہ بصوم نفل و قضاء وی و قضای آن

الفصل الاول عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت دخل البنی۔ گفت عائشہ در آمد بر من پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم۔ روزی فقال ہل عندکم شیء۔ پس گفت آن حضرت آیا ہست نزد شما چیزی یعنی از طعام فقلنا لا۔ پس گفتیم ما نیست نزد ما چیزی۔ فقال قالی اذا صائم۔ پس گفت آن حضرت پس من اکنون روزہ دارم یعنی نیت روزہ کردم از اینجا معلوم میشود کہ نیت نفل در نماز جائزست و ہمین ست مذہب ما و باین قال ست امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمہ دیگر قائل اند کہ واجب ست نیت از شب چنانکہ در فرض چنانچہ گذشت و در باب بعد از باب رویۃ الامال۔ ثم اتانا یوما آخر۔ پشتر آمد آن حضرت نزد ما روزہ و دیگر یعنی پرسید کہ آیا ہست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمدہ کہ همان روز باز آمد و پرسید۔ فقلنا۔ پس گفتیم یا رسول اللہ اہدی لنا حیص۔ فرستادہ شدہ است برای ما حیص یعنی حاکم و سکون تختانیہ در آخرین مہلہ و آن طاق

کہ ساخته میشود از تمر و قروت و روغن و گاہی بجای قروت آر دیاسولق اندازند و حیص در اصل بمعنی خلط و مزج ست۔ فقال اریہ۔ پس گفت آن حضرت لعائشہ بنا مرا حیص را کہ چگونه است بیار و در داسیہ قریبہ نزد یک گردان آزا۔ فلقد صحت صائما۔ پس ہر آیینہ بہ تحقیق صبح کدوہ ام من روزہ دار یعنی برخاستہ ام بر نیت روزہ۔ فاکل۔ پس خورد آن حضرت و از اینجا معلوم میشود کہ افطار صوم تطوع جائزست بلے عذر و برین اند اکثر علما و امام ابو حنیفہ و اصحاب وی بر آنند کہ واجب ست اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعد از صیاق و مانند آن زیرا کہ این البطل عمل ست و البطل عمل معنی عنہ است از جهت قول وی سبحانہ ولا تبطلوا اعمالکم و همچنین ہر عمل کہ شروع کردہ شدہ است در آن لازم میگردد بوجہ شروع و اگر نقض کند واجب ست قضای آن و در روایتی جائزست مطلقا زیرا کہ قضا خلف است پس باکی نیست بہ نقض آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلافست و نزد مالک قضا کند اگر سجیز نقض کردہ است و این بحث در حدیث زمہری از عروہ منبر شرح گرد۔ و رواہ مسلم

وعن انس - رضی اللہ عنہ قال قال النبی - در آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علی اسم سلیم - بر اسم سلیم بن سین کہ مادرش
است - خاتمہ بنمر و حسن بن سین آورد ام سلیم زود آنحضرت خواہد روغن سنقال عید و کرم فی سقاہہ پس گفت آن حضرت
باز گردانید روغن خود را در مشک کہ روغن در وی بود و روغن غسل را و ز آبجا اکثر در مشک ہی اندازند - و مکرر
فی دعائہ - و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرما - فانی صائم - زیرا کہ پدر ستیکہ من روزہ دارم بچا بخوردند
کہ عذر سے بنود و در سابق ظاہر عذر سے بود تو اندک بعد از زوال باشد یا افطار جائزست و عدم افطار
مشائات بدان ندارد - ثم قام الی ناحیہ من البیت پیغمبر ایستاد و رفت آنحضرت بجای بنی از خانہ فصلی غیر المکتوبہ - پس بگزارد
نماز غیر فیضیہ - فردا لام سلیم ابن بیتیا - پس دعا کرد ام سلیم را و اہل خانہ او را گویا دعای از برای جبر کسر خاروی باشد
کہ روزہ بخوردند و نیز عادت شریف بود کہ چون در خانہ کسی میدرخانید نماز میکرد و روزہ دہرائی و می دعا میکردند -
رواہ البخاری - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دعی احدکم الی طعام و هو صائم چون
خواندہ شود یکی از شاہد سوی طعامی دعای آنکہ وی روزہ دارست فلیقل انی صائم پس باید کہ بگوید کہ من روزہ دارم
افطار نہ کند و در گفتن این سخن بزبان کلامی است کہ گذشت و فصل اول از کتاب صوم - فنی بدایتہ - و در روایتی
انچنین آمدہ است کہ - قال - گفت آن حضرت - اذا دعی احدکم فلیجب - وقتیکہ دعوت کردہ شود یکی از شاہد طعام
پس باید کہ اجابت کند دعوت را و پروہ - فان کان صائما فلیصل - پس اگر باشد روزہ دار پس باید کہ نماز
کند یا دعا کند - وان کان معطرا فلیطعم - و اگر باشد غیر صائم پس باید کہ بخورد و رواہ مسلم -

الفصل الثانی - عن ام ہانی - رضی اللہ عنہا قالت لما کان یوم الفتح - گفت ام ہانی وقتیکہ شد روز فتح
یعنی فتح مکہ - جارت فاطمہ مجلس علی ایثار رسول اللہ - آمد فاطمہ زہرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا صلی
اللہ علیہ وسلم و ام ہانی عن یمنیہ - و نشست ام ہانی یعنی ششم من جانب راست آن حضرت فجارت اولیہ
بانا و فیہ شراب - پس آورد خانہ زاد آوردہ را کہ در وی چیزی از حبش نوشیدنی بود آب یا جز آن - فت اولتہ -
پس داد و لیہ آن انا آنحضرت را فشرب منہ - پس نوشید آن حضرت اذان شراب - ثم ناوہ ام ہانی -
پیتر داد آنحضرت انا را بام ہانی - فشربت منہ - پس نوشید ام ہانی اذان شراب - فقالت - پس گفت ام ہانی - یا
رسول اللہ لقد افطرت و کنت صائمۃ - ہر آئینہ بحقیق افطار کردم و بودم من روزہ دار و در روایتی آمدہ کہ گفت
گناہ کردم پس طلب آمرزش کن برای من - فقال - پس گفت آن حضرت یعنی بام ہانی - اکت التقنین شینا - آیا
بودی تو کہ تقنا میکردی چیزی را از روزہ یعنی این روزہ روزه مقنا بود از رمضان یا نذر - قالت لا - گفت
ام ہانی تقنا نمی کردم چیزی را - قال فلا یفرک - گفت آنحضرت پس زیان نمیکند ترا من کان تطوعا - اگر بود روزہ
تو روزہ نفل - رواہ ابو داؤد و الترمذی و الذاریفی و فی روایت لاجم و الترمذی بخوہ - و در روایتی مر احمد

وترندی را مانند این آمده که در لفظ اختلاف است - و فیه - و در وی این عبارت است - نقالت - پس گفت ام هانی یا رسول الله - اما می گشت صائم - آگاه باش بدرستی که من یوم روزه دار - فقال الصائم المطلق امیر نفسه - پس گفت آنحضرت که روزه دار که روزه نفل دارنده است حاکم نفس خود است و اختیار او بدست اوست - ان شار صام وان شار افطار - اگر خواهد روزه دار و اگر خواهد افطار کند و در روایتی امین نفسه و امیر نفسه بطریق شک را و سه و تور بخشی گفته که تا بشر این است که مراد امیر است که افطار کند نظر بر متصلی که ظاهری شود و او را از امور که امیر و امین ساخته شده است بران چنانکه کسی که ضیافت می کند قومی را یا فرومی آید بر قوسه و میبندد که در ترک افطار و روزه است انداختن است مصاحب خود را پس او را میسر است که موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب انس و الفت گردد ولی حج و شقت پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصاً که دارد شده است در حدیث امر بقضا چنانکه در حدیث آمده از عایشه بیاید فافهم ما ند آنکه در کتب سیر بالفاق روایات آمده است که فتح که در رمضان بود و برین تقدیر مشکل می شود بودن صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلم نیر کرده اند و ترندی گفته است که در اسناد وی مقال است و مندری گفته که ثابت نیست و در اسناد و اختلاف کثیر است اشعار کرده بدان نسائی انتی و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد از یوم الفتح اول ایام و سه نیست بلکه اقامت آن حضرت امرمند مستمر تا بقای آن قضیه است و در نباشد و نیز روایات در وقت اقامت آن حضرت در بکه و خروج رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده که تقاضای کند که فتح بعد از رمضان باشد و الله اعلم - وعن الزهیری - عن عروة عن عائشة قالت کنت انا وحفصة صائمتین - گفت عایشه یوم من وحفصة روزه دار - ففرض لنا طعام استئیناه - پس عرض کرده شد و آورده شد بر اسی ما طعامی که خوش داشتیم ما آن را - فاکلنا منه - پس خوردیم ما از آن طعام - فقالت حفصة یا رسول الله انا کننا صائمتین ففرض لنا طعام استئیناه فاکلنا منه - پس گفت حفصة یا رسول الله بدرستی که ما یوم روزه دار پس عرض کرده شد بر اسی ما طعامی که خوش داشتیم آن را پس خوردیم ما از آن طعام - قال - گفت آنحضرت - اقضیا یوما آخر مکاز - قضا کنید در روزی دیگر بجای آن روز که خوردید این حدیث دلیل حقیقه است بر وجوب قضا صوم نفل زیرا که ظاهر امر وجوب است و شافعی میگوید که امر بقضا به طریق استجاب است و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و مذموب نزد ایشان آن است که واجب نیست قضا صوم نفل و همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شب نیست کرد و بخیزد خور و واجب است قضا و همچنین نزدیک مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقاً و نفل لازم می گردد به شریع و تحقیق فی اصول الفقه - رواه الترمذی و ذکر جماعة من الحفاظ و رواه عن الزهیری عن عائشة مرسل و لم یروا فی فییه عن عروة و هذا صحیح - رواه کذا این حدیث را ترمذی و ذکر کرده جماعه از حفاظ حدیث را

کہ روایت کردہ انداز زہرے از علایشہ بطریق ارسال و ذکر نہ کردہ اند و سہ عروہ را کہ در روایت سابق واسطہ بود میان زہرے و علایشہ و گفته است ترمذیہ این کہ ذکر نہ کردہ است عروہ را صبح است و ارسال اینجا بمعنی سقوط راوے از اسناد است بمعنی انقطاع و این نیز اصطلاحی است و مشہور آن است کہ مرسل حدیث تابعی است بی ذکر صحابی و بعضی تابعی کہ قید کردہ اند نیز اصطلاحی است۔ و رواہ ابو داؤد و عن زمیل مولی عروہ سورہ است کہ ابو داؤد و این حدیث را از زمیل بضم زاء و فتح میم و سکون تحتانیہ کہ مولای عروہ است۔ عن عروہ عن علایشہ۔ از عروہ از علایشہ و درین حدیث سخن کردہ اند۔ و عن ام عمارۃ۔ بضم عین و تخفیف میم۔ بنت کعب۔ یعنی کعب بن عمرو بن عوف صحابیہ انصاریہ است نام آن نسبیہ بفتح نون و کسر سین حاضر شدہ بیۃ العقیقہ را و حاضر شدہ غزوہ اُحد را ہمراہ زوج خود عاصم بن زید و رسید بوسے یا زودہ جراحہ و حاضر شدہ بیۃ الرضوان را بعد از ان حاضر شدہ تمامہ مشاہدہ را و جروح شدہ یا زودہ یا دوازده جراحہ و بریدہ شدہ دست و سہ رضی اللہ عنہا روایت می کنند۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل علیہا۔ کہ آن حضرت در آمد بروسے۔ فدخلت لہ لیلعام۔ پس طلبید و سے برای حضرت طعامی را۔ فقال لها کُلّی۔ پس گفت آئی حضرت مرا در بخور۔ فقالت انی صائمۃ۔ پس گفت دی کہ من روزه دارم۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم ان الصائم اذا کُل عندہ صلت علیہ الملائکۃ حتی یفرغوا۔ بدستیکہ روزه دار چون خورده می شود و نزد سے دعائی کنند و درود و رحمت می فرستند بر روزه دار و فرشتگان تا آنکہ فارغ شوند از خوردن پس حضرت اورا برنا خوردن تقریر کرد و بشارت داد و امرار

اباحت بود فافهم۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی۔

الفصل الثالث۔ عن بریدۃ۔ بضم موحده رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است اسلمی سہمی مساعی جمیلہ و در حضرت نبوت و بعد از سے صلی اللہ علیہ وسلم کہ در عندہ خلقت سے را شہیدین بود و در حب جمل و عین با علی مرتضیٰ و قبر سے بمر و مشہور است بیدار و پیغمبر کہ بہ۔ قال۔ گفت بریدہ۔ و دخل بلال علی رسول اللہ۔ در آمد بلال بر پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم و ہوتیغدی۔ و آن حضرت طعام چاشت می خورد۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم تا کُل رزقنا و افضل رزق بلال فی الحجۃ۔ می خوریم ما رزق خود را و زیادت رزق بلال در شب است۔ اشتر یا بلال ان الصائم یسبح عظامہ۔ آیا شعور واری و میدانی اسے بلال کہ روزه دار تسبیح می کند استخوانہا سے و۔ و یستغفر لہ الملائکۃ۔ و آمرزش می خواهند اورا فرشتگان۔ ما کُل عندہ۔ ادام کہ خورده شود و نزد سے۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان

باب لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر از آن رو گویند که تقدیر کرده می شود و در وی ارزاق و نوشته می شود و قضا کرده می شود و احوال و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی به سکون دال نیز آمده است اگر چه مشهور بر یک دال است و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدر عظیم زائد است بر آنچه در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعیین این شب بسیارست اکثر احادیث در آنند که در رمضان است خصوصاً در او تار عشره اخیره خصوصاً در شب بیستم و در قولی وی دوازدهم است در تمام سال منتقل و متحول می شود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه دانسته و گفته که قاضیان و ابو بکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عمره و جز ایشان مرویست انتهى و شیخ ابن الهمام روح الله روحه گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن دریافته نمی شود که در کدام شب است پس گاهی متقدم می شود و گاهی متاخر و همچنین منقول است از صاحبیه و لیکن متعین است نزد ایشان متقدم و متاخر نمی شود و در فتاوی قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که وی متحول می شود در سال و در رمضان می باشد و در غیر رمضان وجواب داده است ابو حنیفه از آنکه که دلالت دارند بر بودن او در عشره اخیره از رمضان یا آنکه مراد رمضان است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را در آن حبسه و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت می کند نزد کسیکه تامل می کند طرق احادیث را و الفاظ آنها برین معنی استی گفته کاتب حروف بن مسکین عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول قریب است به تطبیق اقوال و جمع آن و گفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که تا مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و تقار و اعتقاد نه کنند بر آن و گفته اند که هر که اجتهاد کند و بیداری شب یک سال تمام در یاد آنرا انشاء الله تعالی و درین معنی گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدر الله لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آن را علامت امارت است و استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها را باب کشف از اهل البهار و البحار از او امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده شود بر وی چیزه از عالم ملکوت و طریقه از قومی نقل کرده است که درختان و دران شب سجده کنند بر زمین افتد باز بنیابت خود باز گردند و سجده کنند در وی هر چیزه و بعضی در فضائل اوقات از طریق او زاعی از بعیده ابن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور در آن شب شیرین گردد و ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهره بن معبد و اندلس روایت نموده و در آن شب ساطع می شود انوار حتی در اماکن مظلمه و جایهای تاریک و شنیده می شود سلام و خطاب از ملائکه و صواب آنست که شرط نیست در دریافت آن شب مشاهده این امور لیساکسیکه در یاد آن شب را

و مشاہدہ نکند ازین امور چیزے و رواست کہ دو کس در یکجا باشند و آن شب را هر دو در یاد بند و برای یکی ازین چیزها کشف گردونه دیگر را و احسن انچه حاصل گردد و روی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق و حضور و خلاص است و این استیامی که امامت است بی شبهه و مشاہدہ خوارق عادات محل خطر است و جای اشتباه است و بہ تحقیق وارد شدہ است در احادیث تحریر فیض و ترغیب و در زندہ داشتن آن شب و مختار آنست کہ معبر احیای اکثر لیلہ است و اگر تمام شب احیا کند و منجر برض و ملال و احتمال در ادای فرائض و سنن مؤکدہ نگردد و غفلت و اکل است و الاہر مقدار کہ توفیق قیام یا بہ مقصود حاصل است و لیس للانسان الا لاسعی و کان سعیتہ مشکوراً و رزقاً

الفصل الاول - عن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحروا لیلۃ القدر فی الاواخر

من العشر الاواخر من رمضان - طلب کنید و بگوید بجد و اجتهاد شب قدر را در شبہای طاق از دہ شب اخیر از رمضان کہ شب بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ہفتم و بیست و نہم است کہ از یک ازین پنج شب بیرون

نخواہد بود اگر چہ بیستم است - رواہ البخاری - و عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما قال ان رجلاً من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم اراد لیلۃ القدر فی المنام - روایت است از ابن عمر کہ گفت کہ چند مرد از یاران آن حضرت نمودہ شد شب قدر را در خواب - فی سبع الاواخر - در ہفت شب اخیر احتمال دارد کہ مراد ہفت شب اخیر باشد کہ متصل عشرین

اند یا ہفت شب آخر کہ متصل آخر شہر اند و این ظاہر تر است و اللہ اعلم - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم اربعے و یا کم قدر تو اطاعت - و در بعضی نسخ تو اطاعت - فی السبع الاخر - فرمودی و نیم دی و اتم خواب شمارا کہ بہ تحقیق موافق افتادہ است در ہفت شب اخیر - فمن کان متحرراً فلیتحر فی السبع الاواخر پس کسیکہ است

طلب کند شب قدر را پس باید کہ طلب کند او را در ہفت شب اخیر ازینجا معلوم می شود کہ روای صحیح را اعتبار در امور وجودیہ و حق است خصوصاً نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد متفق علیہ - و عن ابن

عباس - رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال التمسوا فی العشر الاواخر من رمضان لیلۃ القدر - روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت فرمود طلب کنید او را در دہ شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر

را - فی تارۃ ثقی - در شب نہم کہ باقی مے ماند مراد شب بیست و نہم است - فی سابعہ ثقی - در شب ہفتم کہ باقی می ماند مراد شب بیست و ہفتم است - فی خامتہ ثقی - در شبیت و پنجم کہ باقی می ماند و این موافق است

بہ حدیث عبادہ بن الصامت کہ بیاید یا مراد بتاسعہ و سابعہ و خامسہ و سابعہ و خمسہ چنانکہ در حدیث ابی بکر است پس ترویج در ادتاری است کہ واقع می شوند در نہ روز باقیمہ از عشرہ اخیر و آن بیست و سوم و بیست و پنجم

و بیست و ہفتم و بیست و نہم است یا در ادتارے کہ واقع می شوند در ہفت روز و آن سہ شب است و دو ادتار واقع در پنج روز و آن دو شب است فافہم - رواہ البخاری - و عن ابی سعید الخدری - رضی اللہ

عند ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتکف العشر الاوّل من رمضان - روایت است از ابی سعید که آنحضرت
 اعتکاف کرد در ده شب نخستین از رمضان - ثم اعتکف العشر الاوسط - پست اعتکاف کرده شب میانه را - فی قبة
 ترکیه - و رفیقه شرکی که نوعی است از خمیه ها که خود می باشد از بند و گفته می شود آن را بنابر سی خرگاه - ثم اطلع - بفتح هاء همزه
 و سکون طاء به تخفیف - راسه - پست بیرون آورد سر خود را یعنی از قبة - فقال انی اعتکف العشر الاوّل التمس هذه الليلة
 پست گفت آن حضرت بدرستی که من اعتکاف کردم عشره اول را در حالی که التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را
 ثم اعتکف العشر الاوسط - پست اعتکاف کردم عشره اوسط را یعنی براسه التماس این شب - ثم ایتثقیل لی انسا
 فی العشر الاواخر - پست آمده شدم من یعنی آمد بر آئیده از فرشتگان پس گفته شد مرا که آن شب در ده شب پسین است
 فمن کان اعتکف منی - پس کسیکه بود که اعتکاف کرده بود با من به طلب این شب - فلیعتکف العشر الاواخر - پس
 باید که اعتکاف کند ده شب آخر را تخصیص امر با اعتکاف بطالبان آنها که اعتکاف کرده و طلب نموده بودند برای
 آنست که چون طالب و مفتش آن بودند در دریا یافتند باز اعتکاف می کنند تا دریا بند و آنها که طالب نیستند فارغ
 اند به نشینند یا نشینند - فقد اریتم هذه الليلة - پس به تحقیق نموده شدم من این شب را یعنی معین در خواب در
 عشره اخیر - ثم السیتها - پست فراموش گرد آئیده شدم آنرا - و قدر ایتنی السجدة فی ما و طین من - صحیحهما - و تحقیق
 دیدم خود را در خواب که سجده میکنم در آب و گل در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم او را - فالتسوا فی العشر الاواخر
 پس طلب کنید آن شب را در ده شب آخر - و التمسوا فی کل وتر - و طلب کنید او را در هر طاق این شب که
 بیرون آرین نیست - قال - گفت بر او - فطرت البهار تکال الیل - پس بارید آسمان در آن شب - و کان
 المسجد علی عریش - و بود سقف مسجد بر عرش یعنی بر شاخهای درختان و عرش یعنی عین مملک و کسر را در شین عجمه خانه که از
 شاخ و برگ درختان ساخته شود چنانکه برای تاکهای سازند و عرش هر چیزیکه در سایه آن نشینند سقف مسجد در
 زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شاخ و برگ درخت خراباد - فو کفنا المسجد - پس چکیده سقف مسجد دو کف چکیدن
 سقف خانه از باران - فبصرت عینی رسول الله - پس دید هر دو چشم من پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم و علی جبهته
 اثر الماء و الطین - و حال آنکه پیشانی آن حضرت اثر آب و گل بود - من بیتیة احدى و عشرین - در صبح تاسع نیست
 و یکم این روایت ثبت است که شب قدر نیست و یکم باشد - مصنف علیه فی المعنی و اللفظ السلیم - این حدیث متفق علیه است
 در معنی که معنی آن بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لفظ از مسلم راست - الی قوله - باقول ولی که این است فقیل لی
 انما فی العشر الاواخر و الباقی للبخاری - و لفظ باقی حدیث من بخاری راست و این در روایت ابی سعید خدری بود -
 و فی روایت عبد الله بن انیس یضم همزة و فتح و ن و سکون تحتانیة که صحابی انصاری بزرگ است - قال - گفته است
 لیلة ثلث و عشرین - صبح شب بیست و سوم - رواه مسلم - و عن زرارة بن ابي انس - و ثلثه یرواه بن جبر - یضم همزة

و فتح موحده و سکون تحتانیه تابعی تقه است که جلالیت را در یافته و شصت سال در جلالیت گذرانیده و شصت سال را
و عرو صد و بیست سال بود و بعضی گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه از اکابر علمای قرارت بوده از اصحاب
عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود از وی چیز از عربیت ی پرید و ابی بن کعب بوی میگفت ای
زر تو بخوابی که هیچ آیتی از قرآن را ترک و بی مگر آنکه پرسی مرا از ان - قال سالت ابی بن کعب نقلت ان ک
عبد الله بن مسعود یقول - گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت که برادر تو ابی بن مسعود می گوید - من انعم الحق بحب
لیلة القدر - کسیکه قیام لیل کند سال تمام در می یابد شب قدر را - فقال - پس گفت ابی بن کعب مدحه الله ربک
کنه ابن مسعود را خدای تعالی - اراد ان لا یسکل الناس یخجوا به ابن مسعود و غرض وی ازین گفتن آنست که
اعتماد نه کنند مردم که چون شب قدر را در یابند بحصول ثواب عظیم بران اعتماد کنند و باقی سال با رام و آسایش
بگذرانند و جهد و جهد در عمل نه نمایند - اما انه قد علم انما فی رمضان - آگاه باش بدینکه ابن مسعود تحقیق دانسته است
که شب قدر در رمضان است - و انما فی الشهر الاخر - و حق دانسته است که شب قدر در ده اخیر است - و انما فی لیلة
سبع و عشرين - و به تحقیق دانسته است که آن شب در بیت و هفتم است - ثم حلف لایستقی - بستر سوگند خورد و ابی
بن کعب در حالتی که اشتیاقی کند یعنی انشاء الله بنیکوید و جرم میکند که - انما لیلة سبع و عشرين - که شب قدر شب است
و هفتم است ز برین جیش میگوید که - فقلت - پس گفتم یعنی ابی بن کعب را - بای نمی بقول ذلک به یخیر و بکدام
دلیل میگوئی تو آنرا - یا ابا المنذر کینت ابی بن کعب است - قال بالعلامة التي اخبرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم -
گفت به نشانی که خبر داده است ما را آنحضرت - او بالآية - فلما راویست که بالعلامة گفت یا بالآية و هر دو یک معنی است
انما تطلع یومئذ لا شعاع لها - علامت اینست که آفتاب در صبح آن شب می برآید در حالتی که نیست روشنی مراد را -
رواه مسلم - و در روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند طشت و ازینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آن را به نشانی
گفت نه نبص و اگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن است آورده اند که عرضی الله عنه خواند اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم را و برید ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر است پس گفت ابن عباس
مرعرا که من میدانم یا گمان می برم که آن شب هفتم است که می گذرد یا شب هفتم که باقی میماند از ده پس گفت
عمر از کجایانستی آنرا گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و هر میگردد
در هفت و آدمی پیدا کرده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت و سجد میکند بر هفت و طواف
را و ذکر کرد و جوار را هم و چیزها را دیگر را که هفت اند پس گفت عمر به تحقیق در یافتی تو چیزی را که مادر یافته ام
و بعضی از فضل گفته اند که خدا را تعالی ذکر کرد و لیل القدر را در سورة انا انزلناه در سه جا و این نه
حرف است مجموع آن بیست و هفت حرف است و این و امثال آن امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه

و هیچ کس را یقین حاصل نیست در آن و اگر آن حضرت را بود اذن کرده شد به تسبیه صحابه را و اگر کسی آن از صحابه باشد که اعلام کرده شد او را دی نیز منع بود از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آن است و الله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که دی پدید رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و سوگند داد و مرا آن حضرت را که خبر دهد او را بدان پس در غضب آورد آن حضرت را پس فرمود اگر اذن می کرد مرا خدای تعالی که خبر میدهم بدان خبر میدادم شما را اگر گویند پس سوگند خورن ابی بن کعب بی استئذان و جزم کردن دی بدان چه بود و جالبش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنابر علی بن ظن و سوگند خوردن بر علی بن ظن جائز است و بواسطه نیست بر آن پنجین هر که گفته است نبلای ظن و اجتهاد گفته و المجتهد بخلی یعیب و الله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یجهد فی العشر الاواخر الا یجهد فی غیره - گفت عائشه بود آن حضرت که کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل در عشره اواخر رمضان از پنجم می نمود در غیر عشره اواخر - رواه مسلم - و عنهما - قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل العشر شد میزده - بود آن حضرت چون می درآمد به رمضان حکم می بست از او خود را کنایت است از اجتهاد و در عبادات زیاده بر عبادت یا کنایت از گوشه گرفتن از زنان - و ایسی لیکه - و زنده می داشت شب خود را یا زنده می داشت نفس خود را در شب احیاء لیل که می گویند و معنی دارد و یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات و قوت و تازگی و سه در عبادت کردن است در آن یا بمعنی زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً به عبادت و خواب در حکم موت است و بیکاری حکم مرده دارد - و الیقظ آله - و بیداری گردانیدن اهل خانه خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سوادت دریافت شب قدر و موم نماند - متفق علیه -

الفصل الثاني عن عائشة - رضی الله عنها قالت قلت - گفت عائشه گفتم - یا رسول الله ارایت ان علمت ای لیلة القدر ما قول فیها - خبر ده مرا اگر بدانم که کدام شب است شب قدر و در یابم آن را چه گویم از ذکر و عبادان شب قال قولي - گفت آن حضرت بگو این دعا را اللهم انک عفو کبیر العفو فاعف عني - خداوند بزرگ است که عفو کند و خود بخواند و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من - رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح و عن ابی بکره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول التمسوا - روایت است از ابی بکره گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت طلب کنید از منی لیلة القدر را - فی تسع یقین اذ فی تسع یقین اذ فی تسع یقین - و در شب که باقی میانند که چهار شب است یا در نهفت شبی که باقی می مانند که سه شب است یا در پنج شبی که باقی میانند و آن در شب است چنانکه در حدیث ابن عباس ذکر کردیم - او ثلث ادا حلیله - یا بگوید در سه شب که باقی میانند که شب بیست و نهم است یا شب بیست و نهم است که شب اخیر از رمضان است که علی آنجا تمام میشود و بنده مستحق اجر میگردد و بعضی گفت اندک فی تسع یقین محو است از بیست و دوم و فی تسع بر بیست و چهارم و فی تسع محو است بر بیست و ششم و ثلاث

برسید و آنرا خلیل بر میب و منم بعضی گفته اند بر سلخ فتنه بر - رواه الترمذی - وعن ابن عمر - قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لیلیة القدر - گفت ابن عمر پرسیده شد آن حضرت از شب قدر - فقال هی فی کل رمضان - پس گفت آنحضرت آن شب در کل رمضان است و این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است مخصوص بر رمضان و در آن رمضان نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان است و مخصوص بلیلة او آخر نیست کذا قال طیبی - رواه ابو داود و قال رواه سفیان و شعبه عن ابی اسحق - و گفت ابو داود و روایت کرده است از اسفیان ثوری و شعبه از ابی اسحق که از اکابر تابعین است - موقوفه علی ابن عمر - موقوف بر ابن عمر و منم نکرده به پیغمبر صلی الله علیه وسلم - و عن عبد الله بن انیس قال قلت - گفتم من - یا رسول الله ان لی بادیة اکن فیها - بدرستی که مرا بادیة ایست که میباشم در آن سو انا اصلی فیها - و من نماز میگذارم در آن بادیة - بحمد الله فمر فی بلیلة انزل لهما الی هذا المسجد - پس مرا کن به شی که فرود آیم در آن شب به سوی این مسجد اشارت کرد به مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم گو یا قصد می طلب شب قدر بود فقال - پس گفت آن حضرت - انزل لیلیة ثلث و عشرين - فرود آ می شب بیست و سوم - فیل لایله کیف کان ابوک یصنع - گفته شد بر سر او را چگونه بود که میکرد و پدر تو در مسجد - قال کان یدخل المسجد اذ اصلى العصر - گفت پس روی بود پدر من که می در آمد مسجد را چون می گذارد نماز عصر - فلما خرج منه لحاجة - پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری که متانی باعث گرفت باشد و در بعضی اصول - الا الحاجة - یعنی بیرون نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت ضروری چنانچه حاجت بشری که متکلف مضطر است بدان - حتی یصلی النجح فاذا صلی الصبح وجد دابة علی باب المسجد - پس چون می گذارد صبح را می یافت چارپایه خود را بر در مسجد - فجلس علیها - پس می نشست بر دایه - و یحیی بادیة - و می پیوست بادیة خود را - رواه ابو داود -

الفصل الثالث - عن عبادة - ابن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم یحیی بلیلة القدر - گفت عبادة بیرون آمد آن حضرت از درون خانه و در وقتیکه نموند بوس لیلیة القدر تا خیر و بهمارا بلیلة القدر فلما حی رجلا من المسلمين - پس نزاع نمودند و خصومت کردند بیک دیگر در روز و از مسلمانان - فقال پس گفت آن حضرت - و حجت لا جرم بلیلة القدر - بیرون آمدم تا خبر و هم شمار به شب قدر که کدام شب است - فلما حی - پس نزاع کردند - فلان و فلان فرحت - پس برداشته شد آن شب و فراموش گردانیده شد تعیین آن بسوی من نزاع آنها از اینجا معلوم می شود که نزاع و خصومت بیک دیگر شنیع است و سب حرمان از برکات و حرمت و غالباً نزاع ایشان شایع بود یا متجا و از حد اعتدال - و عسی ان یکون خیر الکم - و نزدیک است که باشد که این برداشتن از خاطر تعیین آن و مبهم گردانیدن آن بهتر شمارا که سبب جد و اجتهاد و تکرر غلات و عبادت گردد - فالتمسوا فی الناس و السالجه و الخامسة - پس طلب کنید آنرا در بیست و نهم و بیست و نهم

و بیت و حیسب ازینجا معلوم می شود که آن شب که نموده بودند مترود بود میان این سه شب یا ترید میان این سه شب
 بقلیہ ظن کرد و اندر علم - رواہ البخاری و عن النسائی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان لیلۃ القدر
 نزل جبریل فی کلبۃ من الملائکۃ - چون می باشد شب قدر فردی آید جبریل در جماعت از فرشتگان و کلبۃ نعیم
 و فتح جماعت - یصلون علی کل عبد قائم اوقاعہ ذکر اللہ - و عای کنند و استغفار می نمایند و درودی فرستند
 بہ ہر بندہ کہ ایستاده است یا نشسته کہ یای کند مرخدار اغزوجل - قافذا کان یوم عیدہم - پس وقتیکہ باشد
 روز عید مسلمان یعنی یوم فطرہم - یعنی روز فطر ایشان - با ہی اللہ ہم ملائکہ - مغفرت می کند خدای تعالی و سہ
 نازد بہ بندگان خود فرشتگان خود را کہ طعنہ میزدند بر ایشان بر عتسیان - یقول - پس میگوید - یا ملائکتی ما جزا
 اجیرونی علی - ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری کہ تمام کند عمل خود را - قالوا ربنا جزا ہذا ان یوفی
 اجرہ - گویند فرشتگان ای پروردگار این است پاداش او کہ تمام داده شود اجرت وی - فقال ملائکتی عکید
 و اما فی تضواف لفتۃ علیم - پس می گوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من غلامان و دہان من گذار و در طاعت
 مرا کہ فرض گردانیدم بر ایشان کہ روزہ رمضان است - ثم خرجوا لیجوبن الی الدعار - پستیرین آمدند و در حالی کہ
 ہر میارند آواز خود را بدعا میجوبن کہسب عین فتح آن - و عزنی و جلالی و کرمی و علوی و ارفع علی مکانی - سو گند
 بقلیہ و قدرت و بزرگی وجود و بلندی قدر و بلندی مرتبہ من - لا جہتم - ہر آنیہ اجابت میکنم و قبول میکنم دعای
 ایشان را - فبقول ارجو القدر غفرت لکم - پس میگوید خدای تعالی برگردیدہ تحقیق آمرزیدم مرتہا را - و بدست
 سبیا کلم حسنات - و بتدیل میکنم بدیہای شمارا بہ نیکیہای یعنی بدیہارای ارزم و نحو میکنم آثار گناہان را و نیکیہا را
 بے پذیریم و ثابت میکنم انوار طاعات را یا بتدیل میکنم ملکہ بصییت را از نفس بلکہ طاعات بلکہ سہ ہم
 بل ہر بصییت طاعت و ثابت می کردم بدل عقاب ثواب را چنانکہ در حدیث آمده است کہ روز قیامت مردی را
 بیارند فرمان آید کہ عرض کنید بروی گناہان صغیرہ او را و منان و ارید گناہان کبیرہ او را و گفتہ سہ شود مرد او را
 کردی تو روز چنین و چنین پس بندہ ازار می کند گناہان صغیرہ را و منکر می شود وی ترسد از گناہان کبیرہ
 کہ مباد اظہار کنند پس حکم بود کہ بدہند بجای ہر بدی کہ کردہ است نیکی را پس گوید بندہ مرا گناہان بسیار است
 کہ نمی بینم آنہا را اینجا حدیث - قال فیرجون مغفور الہم - گفت آن حضرت پس بر میگردد بندگان در حالیکہ
 آمرزیدہ شدہ است و ایشان را - رواہ البیہقی فی شعب الایمان -

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت بازداشتن و درنگ کردن و لازم بودن بجائے و لازم بودن چیزے را در دسے
 آوردن بہ کسے و در شرح درنگ کردن در مسجد و لازم دسے بر وجہ مخصوص الاعتکاف در ظاہر مذہب

حقیقه سنت مومنه است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنواقل گاهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نه گفته اند از ابا وجود آنکه یکسال نشست در سال و دیگر قضا کرد در عشره بهشت زیرا که اب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست می دارد از شما که اعتکاف کند باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است و نشستن در سال و دیگر در عشره بهشت قضا بنود بلکه در سال و قضا بود بهجت کمال شوق و تهیاء و استعداد و حصول درگاه و صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف کسیکه نذر کرده بدان و واجب گردانیده آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشره آخر رمضان است و جز این دوم شجب است و حقیقه مرزبان را در مسجد بیت تجویز کرده اند و مراد به مسجد بیت مکانی است که جدا کرده می شود برای نماز و او را حکم مسجد نیست مگر درین حکم که جواز اعتکاف ندارد دردی و قول قدیم شافعی نیز همین است و نقل کرده اند بعضی از اصحاب مکه اعتکاف مراة در مسجد بازو خود جائز است و همین قایل است امام احمد رحمه الله و اذن آن حضرت صلی الله علیه و سلم از وجع مطهره را دلیل است بر آن و منع بهجت مصلحتی دیگر بود و چنانکه بسیاری بعد از آن امام ابو حنیفه و امام محمد تخصیص کرده اند به مسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا اعتکاف سبب ترک جماعت که مومنه تر از آن است نگردد و باعث بزخروج پنج وقت نه شود یا امکان احترام از آن و در شرح ابن بهام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جائز است در وی اگر چه اقامت کرده نشود و در وی خمس صلوات نیز از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست مگر در مسجد جماعت اما اعتکاف نفل جائز است در غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز برین است و در جواد که در مذهب شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمهور شافعیه جائز است در هر مسجد پس بدانکه اکثر مذمت اعتکاف را حدی معین نه اگر نیست مدت عمر کند رواست و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است که حبسیت نزد بعضی اقل آن ساعت است و ازین جهت گفته اند که باید مرد را که چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا ثواب آن بدست آرد و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آن است که عبور مسجد نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف یک روز است و مختار در مذهب ما آن است و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است و تحقیق آن است که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد در کمتر از یوم پس عام اگر نکث کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود و مثله اشتراط صوم آن است که چون نیت اعتکاف ثبت کند جائز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید

الفصل الاول - عن عائشة - رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یحکف الشتر الا و احسره من رمضان حتی توفاه الله - گفت عائشه بود آن حضرت که اعتکاف میکرد در شب آخر از رمضان تا آنکه میرفتند او را خدا و این بعد از آن که در عشر اول و او سنان شست و شب قدر را در نیافت و بارے نمودند که شب قدر در عشر او آخر است چنانکه در باب سابق گذشت - ثم اعتکف از واجه من لجه - پشتر محکف شدند از وج منظره آن حضرت بعد از وی یعنی در عشره اخیر و این حدیث دلیل است بر موافقت آن حضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت مؤکده چنانکه مذکور شد - متفق علیه - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجود الناس بالخير - بود آنحضرت جو او ترین یا جید ترین مردم به نیکی و جميع اوقات - و کان اجود ما یكون فی رمضان - و بود جو او تر بودن وی حاصل وقتیکه میبود در رمضان که اشرف و انسب اوقات بغل خیر - کان جبرئیل یلقاه فی کل لیلة فی رمضان - بود جبرئیل که ملاقات می کرد آن حضرت را در هر شب در رمضان یعرض علیه النبی صلی اللہ علیہ وسلم القرآن - عرض میکرد بر جبرئیل آن حضرت قرآن را و میخواند و می گوید که این بر وی نفاذ القیبه جبرئیل کان اجود بحیر من الریح المرسلة - پس وقتیکه ملاقات میکرد او را جبرئیل بودی صلی اللہ علیہ وسلم چو او تر و جید تر و تیز تر به نیکی از باد که رها کرده شده است و فرستاده شده است به بشارت اشارت بقول حق سبحانه - و هو الذی یسل الریح بشر این یدی رحمة پس باد بر انگیزد و حساب را و فرو می آید بان اسطار و پیدا میشود وی از راق و برکات همچنین وجود شریف باعشف و منشا سے خیرات و مبرات و برکات بود و خصوصاً در این اوقات و در حدیث اشارت است بآنکه آدمی را در اوقات فاضله صحبت ابرار بیشتر در فعل خیر و کسب خیرات باید که مشغول آوردن این حدیث در اعتکاف نیک است آنست که آن حضرت در رمضان محکف می بود - متفق علیه - وعن ابی هریره - قال کان یعرض علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم القرآن کل عام مرة - بود که عرض کرده میشد بر آن حضرت قرآن هر سال یکبار عرض کننده جبرئیل بود و منافات نیست میان عرض کردن آن حضرت قرآن را بر جبرئیل چنانکه مدلول حدیث اول است و میان عرض جبرئیل قرآن را بر آن حضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که نخست جبرئیل عرض میکرد بر آن حضرت بعد از دوسه آنحضرت عرض میکرد بر جبرئیل چنانکه در سماع از شیخ و قرارت بردن میباشد و درین غایت احکام امر و اتقان اوست و دارد شده است که هر دو بخوانند قرآن را بطریق مدرست چنانکه حافظان بیک دیگر بطریق دور بخوانند - فعرض علیه مرتین فی العام الذی فیض فی - پس عرض کرده شد قرآن بر آنحضرت و بار در سالی که قبض کرده شد روح مقدس وی - و کان یحکف کل عام عشره و بود آن حضرت که اعتکاف می کرد هر سالی یک عمر فاعتکف عشرين - پس اعتکاف کرد آنحضرت دویست و عشرين معنی نسبت نیز خوانده اند تا آنکه هر دو عبارت یکی است - فی العام الذی فیض فی - در سالی که قبض کرده شد آنحضرت

از جهت کمال شوق و تمنا و استعداد و وصول درگاه بعیت و عده وصل چون شود نزدیک - آتش شوق تیز تر گردد -
 روایه بخاری و عن عائشه - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اعتکف ادلی الی راسه و هو فی المسجد
 گفت عائشه بود آنحضرت چون اعتکاف می کرد نزدیک من میگذاشید سر مبارک خود را و حالانکه دست و سینه در مسجد
 می بود - فارجله - پس شانه می کردم من آن حضرت را از جلی نشاند کردن و من و سر فرو بستن از اینجا معلوم شد که باکی
 نیست بر آوردن متکلف سر خود را از مسجد - و کان لا یدخل البیت الا کاحیة الانسان - و بود آن حضرت که بر
 منی آمد از مسجد مگر براس حاجت انسانی از بول و غائط و همچنین غسل جنابت از جهت وجوب خروج از مسجد نزد
 جنابت و همچنین براسی نماز جمعه اما غسل جمعه روایتی صحیح در آن از اصول منی یا بجز آنکه در شرح او را گفته است که یزید
 می آمد براس غسل فرض باشد یا نقل متفق علیه - و عن ابن عمر رضی اللہ عنہ ان عمر سال النبی را دست است از
 ابن عمر که عمر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت نذرت فی الکجاہلیۃ ان اعتکف لیلۃ فی المسجد الحرام -
 گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم بهشتی در مسجد حرام قال فاوف بنذرک - گفت
 آن حضرت پس ایفا کن نذر خود را اگر نذر کرده بودی - متفق علیه - و باین حدیث استدلال کرده شافعی و
 احمد در روایتی بر آنکه صوم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا که اگر صوم شرط بودی امر
 منی کردی و فای این نذر جواب ازین استدلال آنست که در روایت صحیح آمده که گفت عمر نذر کردم که اعتکاف
 کنم روزی پس روایتی که در روز لیل واقع شده است شب بار و زمراد است چنانکه از یوم روز باشد و روایت
 و نزد ابی حنیفه و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نقل و متمسک ایشان حدیث عائشه
 است که بیاید الاعتکاف الا بصوم و این حدیث صحیح است در اکثر اصوم و اعتکاف

الفصل الثانی عن آتش - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان - گفت انس
 بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان - فلم یعتکف عاما - پس اعتکاف نکرد یکسال - فلما کان العام المقبل
 اعتکف عشرين - پس وقتیکه شد سال آینده اعتکاف کرد ده شب و تقاضا کرد این بظاهر علامت وجوب است لیکن
 قضای سنت مؤکده نیز آمده است چنانکه سنت ظهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب الصلوٰۃ گذشت - روایه الترمذی

روایه ابو داود و ابن ماجه عن ابی بن کعب - و عن عائشه رضی اللہ عنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر - بود آنحضرت وقتیکه میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر را - ثم دخل فاعتکف
 سبتری در آمد در جاسی اعتکاف خود - روایه ابو داود و ابن ماجه - و گفته اند که این حدیث را بخاری و مسلم نیز
 روایت کرده اند و باقی اصحاب کتب سه نیز روایت کرده مگر لا و استدلال کرده با بنجدیث کسیکه قائل است که اعتکاف
 اعتکاف از اول نهار عشره اخیره کند و باین قائل است ادناعی و ثوری و سیف و در یک قول و ابو حنیفه و مالک

و شافعی و احمد رحم الله بر آنند که در آید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر را یا عشر را محل این حدیث آن می دارند که آنحضرت شب در مسجدی درآمد چون نماز صبح می گذارد در حجره کمی ساختند برای و سعی در آمد و منقطع میشد از غسل و منفرد می گشت و مراد معتکف آن حجره ایست که از حجره مانند آن برای اعتکاف او می ساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب بود و تنگی و انفراد وقت صبح - و عتقها - قالت کان یعنی علی بن ابی طالب و سلم بنیو در الریض و بهو معتکف - و هم از عایشه خبر دایت است که گفت بود آنحضرت که باز پرس میکرد بیمار را در حال آنکه آنحضرت معتکف بود - فیرکما هو - پس میگذاشت آنحضرت گذشتنی مثل مہبتی که وی بران بود - فلا یج - لبس میل نمیکرد بسوی جانبی دیگر و نمی ایستاد در همان گذشتن و میرفت وی پرسید و ترویج اقامت و میل از راه بجائی - بیال عنه - می پرسید از حال بیمار این میان عیادت است طبیی گفته که نزد امه اربعه آن است که چون بیرون آمد معتکف بر اسے قضای حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض و صلوة بر جنازه پس میل نکند و نمخوف نگردد از طریق و ایستاده نشود زیاده بر قدر نماز باطل نمی شود اعتکاف و اگر انحراف کند زیاده بایست باطل گردد و حسن و تخفی گفته که جائز است معتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض و صلوة جنازه انتمی - رداه ابو داود و عتقها مقاتلت است علی المعتکف ان لا یعود مریضیا ولا یشهد جنازة - و هم از عایشه آمده است که گفت سنت بر معتکف آن است که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را مگر آن صفت که گفته شد - و لایس المرأة ولا یناشرها - و مساس نکند زن را و مباشرت نکند او را مس سودن بدست و مباشرت نیز مہبتی است و بشیرہ و پوست مردم و گفته اند که مراد مس مجامعت است و وی مبطل است اعتکاف را با اتفاق و مباشرت در غیر فرج یعنی گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی میگویند اگر انزال کن مبطل است و اگر انزال نکند مبطل نیست و در هدایه گفته است اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل می گردد اعتکاف و سے زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد بوسه روزه و اگر انزال نکند فاسد نمی گردد اگر چه حرام است - و لایجح الحاجة الاملا لا بد منه - و بیرون نیاید معتکف بر اسے حاجتی و کار سے لک بر اسے حاجتی که چاره نیست از آن چنانکه حاجت انسانی - و لا اعتکاف الا بصوم - و روانیست اعتکاف مگر بر روزه و روزه شرط است در اعتکاف این دلیل حقیقی است در اکثر اصحاح صوم در اعتکاف - و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع - و روانیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد مسجد جامع اینجا مسجد جامع است یا بیان افضل و اولی است و الله اعلم رداه ابو داود

الفصل الثالث - عن ابن عمر رضی الله عنهما عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم انه کان اذا اعتکف طلع له فراسة ابن عمر روایت می کند از آنحضرت که بود آن حضرت چون اعتکاف می کرد و انداخته می شد برای وی بساط و سے که در آن می انداخت - و یوضعه سریره - و نهاده می شد برای آنحضرت تخت و یعنی چهار یا پیه وی که بران می

دچار پایہ راعیان سر پر میگویند و در بعضی نسخ اولیٰ وضع بکلمہ او۔ در ارباب طوائف التوبہ۔ انداختہ می شد فراش و سر پر و پس یا پیش ستون مسجد کہ آن را اسطوانۃ توبہ میگویند کہ الوساۃ الضاری خود را بران بر بستہ بود تا توبہ او قبول افتاد و نقشہ آن در کتب سیر و احادیث منظر و زندگوست و اسطوانۃ بضم ہمزہ و سکون سین بمعنی ستون است۔ رواہ ابن ماجہ و عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال فی المتکف۔ روایت از ابن عباس کہ آنحضرت گفت در حق متکف۔ ہو لیکنک الذلوب متکف منع کردہ میشود و بازو شستہ می شود از گناہان۔ و بجز آن کہ من احسنات کمال احسنات کلمہا۔ و جز او ادرہ می شود و متکف را از حسنات عبادات کہ فوت می شود او را بہ سبب اعتکاف مثل عبادت مرض و نماز جنازہ و زیارت اخوان و جز آن مثل عامل حسنات ہمہ و بجز برایتی روایت کردہ انداز اجرا۔ رواہ ابن ماجہ۔

کتاب فضائل القرآن

فضائل جمع فضیلت مشتق از افضل ضد نقص و قرآن مشتق است از قرأت یا از قرآن کہ بمعنی جمع و ضم است و در قرآن قصص و امر و منی و وعد و وعید و سورت و آیات جمع شدہ و بیکدیگر منظم گشتہ و صاحب صحیح و قاموس اورا در قرأت آورده اند نہ در قرآن و ہوا الظاہر۔

الفصل الاول۔ عن عثمان۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیرکم من تعلم القرآن و علمہ بہترین شما کسی است کہ آموخت قرآن را و آموزایند آن را و گفته اند کہ مراد آنست کہ از جمله بہترین است زیرا کہ خیریت در غیر مسلم و متعلم نیز وارو شدہ است و نودے در فتاویٰ خود گفته است اگر قدر واجب از قرآن تعلم کردہ پس تعلم وی و تعلم فقہ برابر است و در زیادہ بر واجب فقہ افضل است از آن و پوشیدہ مانند کہ این بر تقدیری است کہ مراد تعلم و تعلیم کلمات قرآن باشد و الا تعلم فقہ نیز از لوازم و توابع قرآن است و خود در زمان نبوت علم فقہ ہمین قرآن بود و احادیث نبوی تفسیر آن میکرد و لہذا در باب امامت قرأ صحابہ را اعلم ایشان داشتہ اند و بر سر ذہاب التجارے۔ و عن عقبہ بن عامر۔ صحابی است کہ احوال او در مواضع نوشته شدہ است۔ قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخن فی الصفۃ۔ گفت بیرون آمد آن حضرت و مادر صفہ بودیم بضم صاد و تشدید قاف مراد صفہ مسجد است و آن موطنی بود کہ سقف داشت پیش مسجد و بعضی گفته اند کہ آن مسجد قدیم بود کہ قبلہ آن بجانب بیت المقدس بود و بعد از نسخ آن قبلہ او را ہما بجا گذاشتند و قراے صحابہ کہ ایشان را اصحاب صفہ نے گفتند در آنجا میبودند۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ اکیم حجب ان یفدو کل یوم الی بطحان۔ کہ ام کی از شما دوست می دارد کہ بامداد کند ہر روز بہ سوے بطحان بضم با و سکون طاء مملہ۔ او الحقیق۔ یا بسوے عقیق شک راوے است نام و در موضع است بمذنبہ کہ آنجا بازار بود و شتران در وی فروختہ میشد فیانی با حقین کو ماوین۔ پس

بیار دو نایقه بزرگ کوهان را بفتح کات دسکون و او نایقه بزرگ کوهان حتی غیر انهم ولا قطع رحم - بی ارکان مصیبت
 مثل سه قمر و غضب و بی بریدن قرابت که واجب است پیوند بدان این تخصیص بعلمیم است که از اشد انواع
 مصیبت است - نقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله کلنا نحب ذلک همه ما دوست می داریم از او در ردیاتی بحب
 بتجانیه - قال - گفت آن حضرت افلا نفید واحدکم الی المسجد - آیا پس با ما و نمی کنید یکی از شما به سوسه مسجد
 فیعلم - پس تعلیم کند و بداند - اولیقر آیتین من کتاب الله - یا بخواند دو آیت از کتاب خدا در بختی نسخ
 فیعلم به تخفیف از علم و برین تقدیر کلمه او بر اے شک یا تنویع است - خیر له من نایقین این تعلیم دو آیت و خواندن
 آن بهتر است مراد را از دو نایقه - وثلاث خیر له من ثلاث - سه آیت بهتر است مراد را از سه نایقه - و اربع خیر له
 من اربع - و چهار آیت بهتر است از چهار نایقه - و من اعدادهن من الابل - همچنین اینها بهتر اند از اعداد خود از
 شتران یعنی پنج و شش آیت بهتر است از پنج و شش و علی هذا القیاس و ابل اسم جنس است شامل بر ماده و ذر ابل
 گویند و ماده را نایقه چنانکه انسان مرد و ماهم گویند و زن را هم و مرد را رجل و زن را امراة گویند اگر گویند که آتی از
 قرآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است شتران چه قدر دارند که بر آنها التفصیل نهند و بیان فضل قرآن بکنند
 جوابش آن است که حقیقت مراد آن است که اشتغال با مریدین بهتر است از آنچه خفت و مشقت می کشند
 در آن از طلب رزق غایت آنکه بیان کرد آن را به مثالی خاص و مخصوص گردانند نایقه کوهان از جهت
 بودن آنها از خیار اموال عرب یا مراد آن است که تعلیم قرآن و اشتغال با مریدین در امر معاش نیز نافع و
 موجب مزید خیر و برکت است و بیشتر از اشتغال بتحصیل اسباب دنیا است بکرم و من یتق الله یجعل له مخرجاً و رزقاً
 من حیث لا یحتسب و در امر معاد خود چه گویند که مقام دنیا دانیها در جنب او محدود متلاشی است فافهم و بالله
 التوفیق - رواه مسلم - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایها حکم
 اذا رجع الی اهلک ان یکذبه ثلاث خلفات عظما ما سانا - گفت آن حضرت آیا دوست می دارید که از شما چون
 باز گردد به سوسه اهل خانه خود که بیاید در سه سه نایقه آستین بزرگ فربه و خلفات جمع خلف بفتح خای مجمر
 و کسر لام نایقه آستین - قلنا نعم - گفتیم ما آری دوست می داریم از او - قال - گفت آن حضرت فثلاث آیات یقرهن
 احدکم فی صلوة خیر له من ثلاث خلفات عظما ما سانا - پس سه آیت که بخواند آنها را یکی از شما در نماز خود بهتر است مراد را
 از سه نایقه آستین بزرگ فربه و همین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول است - رواه مسلم - و عن عائشة -
 رضی الله عنها الماهر بالقرآن مع السفارة الکرام البررة - زیرک و نیکو در بیاننده و او بتا و در قرآن بحفظ و تجوید
 بالکمال و انبیا است که بزرگانند و نیکو کار یعنی در دنیا عامل است به عمل ایشان و در آخرت رفیق ایشان است
 و سفره جمع مسافر یعنی کاتب مشتق از سفر یعنی کتاب یا معنی سفیر مشتق از سفارت یعنی میانی شدن و مراد

ملائکہ اندکہ امتساح می کنند کتب سادہ را از لوح محفوظ و میاخی میشوند میان خدا و رسل وی یا انبیاء اندکہ امتساح بنمایند
وحی رود و سفیر اند میان خدا و است یا مراد اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اندکہ اول امتساح قرآن ایشان
کردند یا فرشتگان کہ اعمال بندگان می نویسند و کرام جمع کریم و برہ جمع بار خیر یعنی نیکو کار۔ والذی یقرء القرآن و یستمع
فہی و ہر علیہ شاقی کہ اجران۔ و آن کسیکہ بخواند قرآن را و در میان خود بخواند آن قرآن و خوب نیرد زبان او
در آن و نیز بخوبی از زبان را و خواندن قرآن بروی و شوارست مراد او اجرست کی اجر قسارت دوم مشقت
اگرچہ ما ہر فضل و اکمل است اما از حیثیت تقب و شفقت این را نیز فضیلتی و اجری ثابت است مقصود بی تشبہ
طالب است بر شفقت در ریاضت فافہم متفق علیہ۔ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم لا حسد الا علی الثمن۔ نیست جای رشک بردن مگر برد کس۔ رجل آتاه اللہ القرآن۔ یکی مردی کہ دادہ است
او را خدا می تعالی قرآن را۔ فہو یقوم بہ آتار اللیل و آتار النہار۔ پس آن مرد بر منجز و بقرآن و میخواند آن را در
ساعات شب و ساعات روز۔ و رجل آتاه اللہ لافہو متفق منہ آتار اللیل و آتار النہار۔ ووم مرہ کہ دادہ
است او را خدا می تعالی مالی پس آن مرد انفاق می کند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز متفق علیہ۔
و در کتاب العالم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و تحقیق مال ہر دو یکی است چہ علم قرآن است و علوم احکام
ہر مستفاد از دست لیکن اینجا بہین فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کردہ و آن نیز مفید علم است فافہم۔ و عن
ابی موسیٰ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل المؤمن الذی یقرء القرآن مثل
الاربعہ حصہ و حال مسلمانی کہ میخواند قرآن را ہچو حال اترچہ است بضم ہزہ و سکون تا دضم را و تشدیدیم و اترجہ بی
و ترنجہ و ترنج نیز می گویند و ترنجہ در روایت نیز آمدہ میوہ مرونی است کہ جامع است میان طیب طعم و طیب رائحہ
چنانچہ فرمود۔ ریحھا طیبہ و طعمھا طیب۔ بوسے وی خوش و مزہ و سے خوش است و چنین مؤمن کہ میخواند قرآن را
لذت بگیرد و از آن و شگس میگرد و از سے اشوہ الفار قدس و وصول سے یا بد بدگیران۔ و مثل المؤمن
الذی لا یقرء القرآن مثل التمرۃ لارج لما و طعمھا حلو۔ و حال مسلمانی کہ نمیخواند قرآن را ہچو حال خرماست
کہ نیست بوسے مراد را و مزہ و سے شیرین است۔ و مثل المنافق الذی لا یقرء القرآن مثل الخطلۃ لیس لہا ریح طعمھا
مر۔ و حال منافقی کہ نمیخواند قرآن را ہچو خطل است کہ نیست مراد را بوسے و مزہ وی تلخ است۔ و مثل المنافق الذی
یقرء القرآن مثل الریحانہ ریحھا طیب و طعمھا مر و حال منافقی کہ نمیخواند قرآن را ہچو حال ریحان است کہ بوسے
اے خوش است و مزہ و سے تلخ است۔ متفق علیہ و فی روایت۔ و در روایتی این چنین آمدہ است۔ المؤمن
الذی یقرء القرآن مثل البکرا الذی لا ترجۃ د المؤمن الذی لا یقرء القرآن مثل البکرا الذی لا ترجۃ۔ درین روایت و مثل
بہر باوت کردہ و در روایت اولی الکفای بعنوان مؤمن نمود کہ مستلزم عمل است و احتمال دارد کہ طعم کنایت

از اعتقادے که مومن در دل دارد داشته باشد. وعن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یرفع بهذا الکتاب اقواما وینصیح بہ آخرین۔ بدرستی که خداے تعالی باین مرتبه می گرداند باین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان آورند بوسے عمل کردند بدان و تلاوت می کنند از ادخال صبی و زن در آن و پست می گرداند بوسے گروهی دیگر را که برخلاف آن باشند۔ رواة سلم۔ وعن ابی سعید الخدری ان انسید بنضم حمزه وفتح مسین مملہ بن جعفر بن جهم حارم مملہ وفتح ضا وجمع صحابی انصار است از نقیابی انصار کبیر الشان از افاضل ناس برداشت عمر بن الخطاب جنازه او را نگار کرد و بروی و دفن کرده شد به بقیع مات سنه عشرين وقل احدی وعشرين۔ قال۔ گفت۔ بنیامو لیس من البلیل سورة البقرة۔ ورنانی آنکه وی میخواند در شب سورة لقرا۔ و فرسه مملوطة عنده۔ و اسب و سبسته شده بود نزد وے۔ از جالت الفرس۔ ناگاه بجهید اسب فی الصراح جولان گردید آمدن۔ شکست۔ پس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را۔ شکست پس ساکن شد اسب و آرام گرفت از جولان۔ فقر۔ پس باز خواند اسید۔ فجالت۔ پس باز جولان کرد اسب شکست شکست۔ پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسب۔ تم قرا بپتر خواند۔ فجالت الفرس پس جولان کرد اسب به یارچین واقع شده۔ فالصوت۔ پس برگشت اسید از قرارت و گذاشت قرارت را۔ و کان ایمی یحیی قریبا منها۔ و بود پس اسید که نامش یحیی بود نزدیک با اسب۔ فاشفق ان یقصیه۔ پس ترسید اسید که برسد اسب پیرش را و آزار رساند او را۔ و لما اخره رفع راسه الی السماء۔ و چون پس انداخت اسید پیر او دور افکند از اسب برداشت سر خود را بجانب آسمان۔ فاذا مثل الظلۃ پس ناگاه چیز بادی مانند سایبان فیها امثال المصابیح۔ در آن ظله امثال چیزهاست مانند چراغها۔ فلما اصبح حدیث البی۔ پس چون صبح کرد ابن حنفیه خبر کرد پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن حضرت مکرر دو بار۔ اقرایا ابن حنفیه اقرایا ابن حنفیه بخوان ای پسر حنفیه و مراد و دام و استراحت بر قرارت۔ قال۔ گفت اسید بن حنفیه بحبت اعتذار از انصاف و گذاشتن قرارت۔ فاشفقنت۔ پس ترسیدم من۔ یا رسول اللہ۔ و در نحو اشفقنت بی فاء۔ ان قلا یحیی از آنکه پامال کند اسب یحیی را۔ و کان منها قریبا۔ و بود یحیی از اسب نزدیک۔ فالصوت الیه پس گشتم نبوی یحیی۔ و رعت راسی الی السماء۔ و برداشتم سر خود را به سوی آسمان۔ فاذا مثل الظلۃ فیها امثال المصابیح پس ناگاه دیدم مانند سایبان است که در وے مانند چراغهاست۔ فخرجت حتی لا اریها۔ پس بیرون آمدم من از جاے خود تا آنکه نمی بینم من آنها را۔ قال۔ گفت آنحضرت و نداری ما واک۔ وی در یابی که صیت آنچه می بینی مانند ظله و مصابیح۔ قال لا۔ گفت اسید در نمی یابم که صیت آن۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ تلك لعلک و انت بصوتک آن فرشتگانند که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی و لو قرأت لاصحت نظر الناس الیهما۔ و اگر

میخواندی تمام شب ہر اتمیہ صبح می کردند آن فرشتگان در حالی کہ نظری کردند مردم بسوے آنها و ہم می ویدند
 لا تتواری منهم۔ پوشیدہ نمی شدند آن فرشتگان از آدمیان۔ متفق علیہ واللفظ للنجاری و فی مسلم۔ و در صحیح
 مسلم واقع شده است لفظ۔ عرجت فی الجو۔ بالا رفت آن ظلمہ در ہوا میان آسمان و زمین چون فتح جیم و تشدید و او
 میان آسمان و زمین و کشادگی داد۔ بدل فرج جت علی صیغۃ التکلم بجای لفظ فرج جت بصیغۃ متکلم کہ در روایت
 اولی واقع شده است۔ وعن البراء۔ قال کان رجل یقرأ سورۃ الکہف۔ و گفت برادر بن عازب کہ از
 مشاہیر صحابہ است بود مرؤے کہ می خواند سورۃ کہف را۔ والی جانبہ حصان۔ و در پہلوی وے ایسی بود و حصان
 بکسر حاء مہملہ ناصیل۔ مربوط بطنین۔ بستہ شدہ بود آن اسب بدور سن شطن بشین سجد و طلاسے مہملہ ہر دو
 مفتوح رسن یا رسن در از را گویند۔ متعشۃ سحابہ۔ پس پوشید آن اسب را و آمد بر بالاسے وی ابرے۔ فجلت تلو و تلو
 پس گشت آن ابر کہ نزدیک شدہ می آید و می آید۔ و جعل فرس متفر۔ و گشت اسب وے کہ می گریزد و متفر بتا و یا
 ہر دو روایت است و فرس نہ کرو مؤنث ہر دو آید ظلاً صبح اتی البنی۔ پس چون صبح کرد آمد آن مرد و نزد پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم فذکر ذلک کہ۔ پس ذکر کرد آن واقعہ را بر اے آن حضرت۔ فقال تلک السکینۃ پس گفت
 آن حضرت کہ آن سکینۃ است۔ منزلت بالقرآن۔ کہ فرود آمدہ است بسبب قرآن سکینۃ بمعنی آرامش و تسکین
 و بمعنی رحمت آید و آنچه حاصل گردد بوسے آرام و سکون و صفای قلب و بر خظمت نفسانیت و فرود آوردن
 رحمانیت و حضور ذوق و غنیمت و گاہے صورت گیر بصورت ابرو مانند آن و کلام در وے و فصل اول
 از کتاب العلم زیادہ برین گذشتہ است فقہر۔ متفق علیہ۔ وعن ابی سعید بن علی۔ بضم میم و فتح عین
 و تشدید لام صحابی انصاری مدنی است۔ قال کنت اھلی فی المسجد۔ گفت بودم من کہ نمازی کردم در مسجد
 فدعانی الینی۔ پس خواند مرا پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم فلم اجبہ حتی صلیت۔ پس جواب ندادم من آنحضرت
 را تا آنکہ نماز گزاردم۔ ثم اقیمت۔ پستبر آدم نزد آن حضرت بعد از تمام کردن نماز۔ فقلت۔ پس گفتم بے قصد اعتذار
 ندادم جواب۔ یا رسول اللہ اتی کنت اھلی۔ بد رستیکہ من بودم کہ نماز میکردم باین سبب جواب ندادم۔ قال
 گفت آنحضرت۔ لم یقل اللہ۔ آیا نگفتہ است خدای تعالی۔ اتخیبو اللہ و للرسول اذادعاکم۔ پاسخ دهید مر خدا را
 و للرسول را و قتیکہ بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را کہ خواندن او از جانب حق است و طاعت
 او طاعت حق۔ ثم قال۔ پستبر گفت آن حضرت۔ الا اعلمک اعظم سورۃ فی القرآن۔ آیا تعلیم کنم و ندانم را
 بزرگترین سورۃ کہ در قرآن است۔ قبل ان تخرج من المسجد۔ پیش از آنکہ بیرون آئی از مسجد۔ فاتخذ بیدے
 پس گرفت دست مرا۔ فلما اردنا ان نخرج۔ پس ہنگامی کہ خواستیم کہ بیرون آئیم۔ قلت۔ گفتم یا رسول اللہ
 انک قلت لا تعلمک اعظم سورۃ من القرآن۔ بد رستیکہ تو گفتی کہ ہر آئمہ بدانم ترا بزرگتر سورۃ از قرآن

قال۔ گفت آن حضرت اعظم سوره از قرآن۔ احمد لله رب العالمین ہے اسبح الثانی۔ ابن سوره سبوح مثانی ست
والقرآن العظیم الذی اوتیتہ۔ واین سوره قرآن عظیم ست کہ داده شده است مرا اشارت ست بقول حق بجانہ
وتعالی ولقد آتیناک سبعاً من المثانی والقرآن العظیم یعنی بہ تحقیق داویم ترا ای محمد حضرت آیتہ کبریٰ و در زمانہ
قراوت وی یا نما کردہ شدہ است بران بقباحت و اعمال و غنا گویندہ است بخدا بخیرے کہ وی بجانہ اہل است
کہ مراد بدان فاتحہ است و داویم ترا قرآن عظیم خدادان نیز فاتحہ است و مبالغہ فرمود کہ قرآن عظیم ہمین ست
و جزو اعظم قرآن ست و تحقیقہ فی کتب التفسیر۔ رواہ النجاشی۔ و در حدیث ترمذی از ابی ہریرہ آمدہ است
کہ این قصہ نسبت بآبے بن کعب ست۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجلسوا
میں تم مقابر سگدایند خانہای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل منبرہ ہا کہ مانند مردہ در وی اقامتہ باشند
بعد آن ذکر کرد چیزے کہ افضل و انفع ست مزیت و اہل آن را کہ تلاوت قرآن ست و فرمود۔ ان الشیطان
یفتر من البیت الذی یقر فیہ سورۃ البقرۃ۔ بدرستیکہ شیطان می گزید از خانہ کہ خواندہ میشود در سورۃ
بقرۃ۔ رواہ مسلم۔ و عن ابی امامۃ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول افراد القرآن گفت
ابو امامہ شنیدم کہ می گفت آن حضرت بخوانید قرآن را۔ فانہ یاتی یوم الیمۃ شیعاً لا صحابہ۔ پس بدرستیکہ
قرآن می آید روز قیامت شفاعت کندہ مر تلاوت کنندگان خود را کہ ملازمت می کنند بران۔ افسردہ
الہر اودین۔ بخوانید دو سورۃ روشن و تابان تر و تازه را۔ البقرۃ و سورۃ آل عمران۔ آن دو سورہ کہ ام اند سورۃ
بقرہ و سورۃ آل عمران۔ فانہما تاتیان یوم الیمۃ کاتھا غامتان۔ پس بدرستیکہ آن دو سورہ نے آئند
روز قیامت گویا کہ آن دو سورہ دو ایرند غمام ابر و در قماموس گفتہ غمام ابر سفید۔ او غیایمان۔ پدید آید
تختانیہ ہر چہ سایہ کند بالاسے سر ابر و جز آن۔ او فرقان من طیر۔ یا دو جماعت از طیر اند۔ صواف۔ صفت زہ
و فرق بکسر فاد سکون را در اصل لگہ گویند مراد تشبیہ بیکے ازین سہ چیز ست۔ تاجان عن الصحابہ۔ در حالیکہ
حجت می کنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود باز تحقیق کرد فضل سورۃ بقرہ و فرمود۔
افرد سورۃ البقرۃ۔ بخوانید سورۃ بقرہ را فان اخذھا برکتہ۔ پس بدرستیکہ گرفتن این سورۃ برکت و سبب
مزید نعمت و سعادت ست۔ و ترک کما حسرۃ۔ و گذاشتن آن سبب درین دیشیانی ست۔ ولا یستطیعہا البطالۃ
و توانائی ندارند اخذ آن را اہل بطالت و کسالت و گاہی بطلہ ساحران فاجران نیز مراوی افتد۔ رواہ مسلم۔
و عن النواص۔ یفتح لون و تشدید واد۔ بن سمان۔ یفتح سین مہلہ و کسر آن صحابی ست ساکن شام۔
قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول یوتی بالقرآن یوم الیمۃ و اہلہ۔ گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت
آوردہ میشود قرآن روز قیامت و اہل قرآن۔ الذین کانوا یملون بہ۔ آن کسانیکہ بودند کہ عمل میکردند با حکام

قرآن - تقدیم - بقیم وال - سورۃ البقرۃ وال عمران - پیشوای کند قرآن بر سورۃ البقرۃ و سورۃ آل عمران - کانہما غامتان
گو یا این دو سورۃ دو ابرند - و ظلمات سوداوان - یاد و سائبان سیاہ و صیف سیاہی از جنت از دحام و تراکم و پریم
نشتن بعضی بعضی است - بنہا شرق - در میان این دو سورۃ فرجہ و فرق است از جنت فصل و نیز بہ تسمیہ و تفرق
در اہل شگافتن گوش گو سفند و بعضی شرق (بجانبی) اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز نور تسمیہ است و گاہ ہما
فرقان من طیر صدقات تجاجان عن صاحبہا رواہ مسلم - وعن ابی بن کعب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
علیہ وسلم یا ابا المنذر - بضم میم و سکون فون و کسر ذال عجبت ابی بن کعب است - اندری ای آیہ من کتاب اللہ
مکمل اعظم - می در یابی کدام آیہ است از کتاب خدا با تو بزرگ تر - قلت - گفتم - اللہ و رسولہ اعلم - خدا و رسول
خدا و انا تر است - قال - باز گفتم آنحضرت یا ابا المنذر اندری ای آیہ من کتاب اللہ مکمل اعظم قلت - این
باز گفتم بزرگتر آیہ از کتاب خدا - اللہ لا اله الا ہو الحی القیوم - یعنی آیہ الکرسی - قال - گفت ابی بن کعب -
نصرت فی صدری - پس نزد آنحضرت دست بر سینہ من و در بعضی نسخ بیدہ صریحا مذکور است - وقال لہنیک العلم
گفت آنحضرت گوارا باد و ترا علم - یا ابا المنذر - بخرج کرد آنحضرت ابی بن کعب را بدربافت آنکہ بزرگتر آیہ الکرسی است اگرچہ
آن در یافت نصرت و القای آنحضرت بود و ہینک نفع تحتانیہ و سکون ہا و کسر فون و در بعضی نسخ ہینک بہرہ و اصل ہین
و ہینک تخفیف آن است - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ - قال و کنتی رسول اللہ کنت ابو ہریرۃ وکیل گردانید مرا
پنیر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ زکوٰۃ رمضان - بنگاہ داشتن زکوٰۃ رمضان کہ مراد صدقہ فطر است کہ بوی رضی اللہ
عنے سپردند تا وقت دیگر میان نماز بخش کنند - فانانی آت - پس آمد مرا آئینہ نبی ششم آمد - تجمل یثومن الطعام -
پس شروع کرد آن شخص آئینہ کہ میگرفت ہر دو دست از ان طعام کہ صدقہ فطر بود - فاخذتہ - پس گرفتم من آن
شخص را و قلت لا رنک الی رسول اللہ و گفتم ہر آئینہ بر میدارم ترا و می بوی پنیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم چرا کہ
خضم را نزد حاکم می برند قال گفت آن شخص انی محتاج و علی عیال پدرستیکہ من فقیرم و بزرگون من بار عیال است و لی
حاجۃ شدیدہ - و مرا حاجتی سخت است - قال - گفت ابو ہریرۃ تخلیت عنہ - پس رہا کردم اورا - فاصبحت پس صبح
کردم و نزد پنیر رفتم - فقال النبی پس گفت پنیر صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا ہریرۃ ما فعل امیرک البارئۃ - چہ شد
بندی شب تو - قلت - گفتم - یا رسول اللہ شکی حاجۃ شدیدہ و عیالا - گفتم کہ حاجت سخت را و عیال را - فرمتمہ و
تخلیت عنہ - پس مہربانی کردم اورا و رہا کردم اورا - قال اما نہ قد کذبک - گفت آنحضرت آگاہ باش کہ وی تحقیق
دروغ گفتمہ است بتو در قول او کہ من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم - و سیعود - و نزدیک است کہ باز آید -
فرقت ازہ سیعود - پس دانستم من کہ دے بازمی آید - لقول رسول اللہ از جنت گفت پنیر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
انہ سیعود کہ دے بازمی آید - فرصدتہ - پس منتظر نشستم اورا - فجاء یثومن الطعام - پس آمد در حالی کہ

می گیر و طعام بہر دو کف دست خود - فاختہ تہ - پس گرفتہ اور - فقلت لا رفعتک الی رسول اللہ - پس گفتہ من بہر آئینہ
 می بردارم و می برم ترا بسوی رسول خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قال و تخی فانی محتاج و علی عیال لا اعود - گفتہ کہ از
 مدرسہ تکیہ من محتاج ام و بر من بار عیال است باز منی آیم - فرماتہ تخلیت سبیلہ فاجبت فقال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و سلم یا اباہریرۃ ما فعل ابیرک الباری قلت یا رسول اللہ شکی حاجت شد بدیدہ و عیال لا فرجتہ تخلیت سبیلہ فقال ما نہ فرج کردی
 در رخ گفت در دعوی احتیاج و عیال و باز ماندن - و سید و فرج شد نہ نجار بختی من الطعام فاختہ فقلت لا رفعتک
 الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہذا آخر ثلث مرات - و این آخر سہ بار است کہ می آئی - انک تزعم لا تودعہم تودعہ
 مدرسہ تکیہ توی گوئی کہ باز منی آئی تو پستہ بازی آئی - قال گفت - و غنی - بگذار مرا - اعطاک کلمات شریفہ اللہ بہا
 تعلیم کنم ترا کلماتی کہ سود کند ترا خدای تعالی بآن کلمات - اذ ادویت الی زائشک فاقرأ آیتہ الکرسی - چون پناہ گیر
 و بیانی تو بسوی جامعہ خواب خود پس بخوان آیت الکرسی کہ - اللہ لا الہ الا ہو حتی تختم الایۃ بتاخم می کنی آیت را بہر اسلی
 العظیم و این را آیت الکرسی از ان گویند کہ در سہ ذکر لفظ الکرسی است - فانک من یزال علیک من اللہ حافظ -
 پس بہر سببکہ ہمیشہ می باشد بر تو از جناب خدا نگاہبانی - و لا یقریک شیطان - و نزدیک نمی آید ترا شیطان از
 جن و انس حتی یفصح - تا آنکہ صبح میکنی - تخلیت سبیلہ - پس رہا گردم اوراد انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بانی ہریرہ ام
 فرمودہ بود کہ اوراد را بمنی کنی و البتہ پیش مای آری پس رہا گرد اوراد و میگویی ابو ہریرہ - فاجبت - پس صبح کردم و
 نزوان حضرت آدم - فقال لی رسول اللہ - پس گفتم مرا پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ما فعل ابیرک - چہ شد ابیرک
 تو - فقلت گفتم - زعم انہ یبلیغنی کلماتہ یعنی کلمات شریفی اللہ بہا - گفت کہ وسعہ تعلیم می کند مرا کلماتی کہ سود میدہد مرا خدای تعالی
 بسبب آن کلمات - قال گفت آن حضرت - اما نہ قد صدق - آگاہ باش کہ دی بہ تحقیق راست گفتہ است بچہ گفتہ
 است از خاصیت آیت الکرسی و چنین است خاصیت این آیت کہ دی خبر دادہ - و ہو کذوب - و سہ در سائر
 اعمال خود دروغ گوست - تعلم من مخاطب منہ ثلاث لیل - میدانی تو اسے ابو ہریرہ با کہ خطاب میکنی و با کہ سخن میگوئی
 درین حادثہ سہ شب - فقلت لا - گفتم منی دائم - قال ذاک شیطان - فرمود آن شیطان از شیاطین است کہ بر اسے
 متعین صدقات و اخلاص بچل خیر آمدہ بود - رواہ البخاری - و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال یبایع جبریل
 قاعد عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم - در آشنای آنکہ جبریل عزم نشستہ است نزوان حضرت - اذ سمع لقیضاً من فوقہ -
 ناگاہ شنید جبریل عم یا آن حضرت آوازی را از بالا سہ خود نقیض بقاف و ضاد و حیرہ آواز ماند آواز کہ در و محل
 و بالان باشد و اول مناسب ہر سہ بفتح - فرغ راسہ - پس بر داشت جبریل عم یا آن حضرت سر خود را فقال -
 پس گفت جبریل عسم - ہذا باب من السما فتح الیوم - این در می ست از آسمان کشادہ شد امروز - و لم یفتح قط
 الا الیوم - و کشادہ نشد آن در بہرگز مگر امروز - فزل منہ ملک - پس فردا آمد از راه آن در فرشتہ و این کلام را

و بود آن مرد که چون امامت میکرد میخواند قرآن خریار آن خود را در نماز که بایشان می گزار و پس ختم میکرد و قرات را بقل
هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد کذا قال الطیبی و ظاهراً در آن می نماید که تمام
قرآن که فاتحه و سوره است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود
که بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند پس از وی سوره میخواند پس گفتند اصحاب وی با وی که تو افتتاح میکنی باین سوره و
باز کفایت میکنی باین تا آنکه سوره دیگر نیز میخوانی یا همین سوره را بخوان یا این را بگذار و سوره دیگر بخوان گفت من این
سوره را ترک نمی کنم اگر شما دوست می دارید که امامت کنم شما را باین بکنید و اگر مکره می دارید می گذارم شمار او اول
افضل قوم می دانستند و مکره می داشتند که جزوے امامت کند ایشان را۔ فلما رجوا ذکر و اذکاب للنبی۔ پس چون
باز آمدند از لشکر ذکر کردند آن قصه مرثیه را صلے الله علیه وسلم فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ سلوه لای شی
یصنع ذلک پس سید اورا از براسے چینی کند آن را یعنی التزام سوره قل هو الله احد را۔ فسالوه پس پرسیدند اورا
که براسے چینی کنی۔ فقال۔ پس گفت آن مرد لا منها صفة الرحمن۔ از براسے آن میگویم که این سوره صفت خدای
تعالی است۔ وانا احب ان اقربا۔ و من دوست می دارم که بخوانم اورا۔ فقال النبی صلی الله علیه وسلم اخبروه ان
الله یحب۔ خبر دهید اورا که خدای تعالی دوست می دارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آن حضرت
از دسے پرسید که چه منع کرد ترا از آنکه کنی آنچه امری کردند ترا یا را آن تو چه داشت ترا با التزام این سوره در
هر رکعت گفت بدرستی که من دوست دهم دارم این سوره را فرمود آن حضرت دوست داشتن تو از او آورد
ترا و بهشت۔ متفق علیه۔ وعن انس بن مالک قال۔ روایت است از انس که مردی گفت یا رسول
الله انی احب هذه السورة۔ بدرستی که من دوست می دارم این سوره را۔ قل هو الله احد بیان سوره است
قال۔ گفت آن حضرت۔ ان جک ایاها دخلک النجیة۔ بدرستی که دوست داشتن تو این سوره را او آورد ترا و
بهشت و متقی آن گرداند۔ رواه الترمذی و در دسے البخاری معناه۔ روایت کرد بخاری معنی آنرا بلفظ دیگر بخاری
ذکر کردیم۔ وعن عقیمة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الم تر آیات انزلت الیہ۔ آیات
بینی و بینی شناسی آیتها را که فرود فرستاده شده است امشب مقصود تعجب تعجیب است از آن۔ لم یزلن قط۔ دیده و دیده
نه شده است مانند این آیات هرگز در باب تو دوزیر که در آن بنیاد میجوید از مکاره ظاهراً و باطن و جسمانی و روحانی
به کمال مبالغه و توکید۔ قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس آن آیات این است که این دو سوره متضمن
آن است مدواة سلم و عن عائشة رضی الله عنہا ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیلة۔ بود آنحضرت
و قیتکه می آمد به سوے جامه خواب خود هر شب۔ هیچ کفیه نمی نفث فیما بهم۔ می آورد و هر دو رکعت دست خود را پستوری
و میبرد و هر دو رکعت دست نفث و نفث و نفث دم کردن مرثی آنکه از آب دهن چیزے باوے باشد و نقل و میدان

با چیزه از آب و بن و نفث کمتر از فضل - و تفرأ بها - پس بخواند آن حضرت در هر دو کف دست - قل هو الله احد و قل ابوه
 رب الملق و قل اعوذ برب الناس و مدلول کلمه فاروقه آن تشناهی آن می کند که قرأت بعد از نفث باشد و ظاهر آنست
 که برعکس باشد اول خواندن باشد پس از وی نفث پس بعضی میگویند که مراد به نفث اراده نفث است و بعضی میگویند تا اینجا
 بعضی و اوست و بعضی میگویند تقدیم نفث بر قرأت برای مخالفت سحره لطله است و نیز گفته اند که آن از سه روادی
 یا کاتب است و الله اعلم - ثم مسح بهما ما استطاع من جسده - پشتر مسح می کرد آن حضرت بهر دو کف دست چیزه را
 که میتوانست از تن شریف خود یعنی تا آنجا که دست می رسید - میزد بهما علی راسه و وجهه و غارمه کرد بگذراستیدن
 بهر دو کف دست بر سر خود در روی مبارک خود - و اما قبل من جسده - و چیزه که پیش است از جسد شریف
 و بعد از روی بجا ب دیگر - یعنی ذلک ثلث مرات - می کرد این خواندن و دمیدن و مسح کردن را سه بار
 و هم در روایت عایشه آمده است که آن حضرت در مرض اخیر گرفت بهر دو دست عایشه را و خواند و میسود
 در دستهای عایشه و امر می کرد با مرار هر دو دست دس بر جسد شریف خود و میفلق علیه و مسند که حدیث ابن
 مسعود سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عبداللہ بن مسعود را که او ش این است - لما امر به رسول الله صلی الله
 علیه وسلم - و در روی ذکر عطاسه خوانیم سورة بقره است - یعنی باب المعراج الشیاء الله - در باب معراج که نسبت
 بدان باب و در مصابیح در باب فضل القرآن مذکور است -

الفصل الثاني - عن عبد الرحمن - ابن عوف رضي الله عنهما عن النبي صلی الله علیه وسلم قال ثلثة تحت
 الوتر یوم القيمة - سه چیز زیر عرضش آمد روز قیامت کنایت است از اخفاص این سه بهمال قرب و اعتبار
 در درگاه عزت میباشند که ضائع نمی کنند و بجا می آید و اگر کسی را که محافظت می کند بران و ترک نمی کند
 مجازات عاقلان آنها را چنانکه حال مقربان درگاه سلطین است - القرآن - یکی ازان سه چیز قرآن است - حجج العباد -
 که حجت میکند بندگان را گاهی حجت می کند برائے نفع ایشان بجهت محافظت ایشان حقوق آزادگایی بر ضرر ایشان
 در آنچه ضائع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود وی - که نظر دین - مرقرآن را ظاهر است و باطنی ظاهر آنچه
 مؤمنان شریک اند در فهم آن و عمل بدان و باطن آنچه جز فهم خواص بدان نمیرسد اشارت است بآنکه هر کس مطالب
 خود را مواخذ است بقدر آنچه رسیده است علم و فهم وی بقرآن عظیم - دالامانه - دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق
 ناس است در اموال و اعراض و دمای ایشان یا مخصوص باموال دارند که دین است و مبتدا در فهم از ذکر امانت
 آن است و الا امانتی که در قول حق بجانمانا عرضنا الا امانت علی السموات و الارض و انوار شامل
 تمامه بحکایف و احکام است - و الرحمن تعاوی الامن و سلمی - سوم رحم است آواز می دهد و فریاد می کند و رحم میگوید و اندو
 آگاه باشد کسی که پیوندد و مراد رعایت کند حق مرا - صلوات الله - پیوندد و او را لطفت و کرم خدا و رعایت کند او را

ومن تلعن قطعہ اللہ۔ وکسیکے ہر دم اوچھوڑ نہ کند در عایت کند حق مرا بر داور اقمہ و غضب خدا بر اندازد اور اگر گاہ
رحمت و ناز و مخصوص بر جم کرد ایند اشارت است بغایت اہتمام و اعتنائی بوسے۔ رواہ فی الشرح السنۃ۔ وعن عبد اللہ
بن عمر و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقال لصاحب القرآن اقر اوراقہ۔ کہتے ہی شود مر صاحب قرآن را دلائل
اور ابتلاوت و عمل بخوان دیر و ہر درجات جنت بر قدر انچہ می خوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند
باقی درجات جنت برآید کہ آمادہ کردہ شدہ است بر اسے اول لائق ست بحال او پس امر شامل مستحب جمع اصحا
قرآن را از انبیاء و مرسلین و اولیاء و علما و سائر صاحبین بر قدر درجات ایشان۔ و تیل کما کنت ترتل فی الدنیا۔
و ترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکہ ترتیل ہی کردی در دنیا فی الصراح ترتیل ہموار و آرمیدہ و پیدا خواندن
ترتیل حقین سخن ہموار۔ فان منزک عند آخر آیتہ تقرہا۔ پس بدرستی کہ منزل تو نزد آخر آیتی است کہ می خوانی از آ
رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان الذین لیس فی جوفہ شی من القرآن کالبیت الخرب۔ بدرستی کہ آن کسانی کہ نیست در درون
وے چہ از قرآن ہچہ خانہ ویران است کہ آدمی درون وے نیست و فی الصراح جوف درون شکم ظاہر آن است
کہ مراد حفظ قرآن است زیادہ بر ما بچو زبہ الصلوۃ و بعضے تمیم کردہ اند و گفتہ اند حفظاً و نظر آو اللہ اعلم۔
رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح۔ وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول الرب۔ می گوید پروردگار ببارک و تعالی۔ من شغلہ القرآن عن ذکری و سئلی۔ کسیکہ بازمی دارد
اور قرآن از ذکر من و دعا و سوال من کہ در غیر قرآن است۔ اعطیتہ افضل مام عطی السائلین۔ می دہم اور اہم تر و
زیادہ تر از انچہ می دہم سوال کنندگان را ظاہر آن است کہ گفتہ شود ذکر کنندگان را و لیکن مجہین نہ گفتہ و استغفار
بہ ذکر سوال کردہ زیرا کہ ذکر نیز در حقیقت دعا است و لیکن بطریق کنایت و تعریف زیرا کہ ذکر کریم و ثنائی وی
در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمدہ است کسیکہ باز داور او را ذکر من از سوال من سے دہم
اور اہم تر از انچہ می دہم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از ہر ذکر و دعا جزوے از
قرآن است و قرآن کل اکل است و آنکہ بعضے از درویشان مریدان اینکہ مشغول می دارند تلاوت قرآن را
چند گاہ موقوف گذارند مصلحت دروے آنست کہ ظہور اثر در ذکر اسرع و اظہر است و حصول آن در قرآن
بطی است اما بعد از حصول اتم و اکل است کہ زوال پذیر نیست بلکہ اثر و نتیجہ ذکر زود سے آید و زود میرود و
آنکہ بہر حد ملکہ برسد و بغنا سے تمام کشد کہ لا الفانی لایردالی او صافہ و در قرآن دیدہ آئیدہ و دیر پائیدہ کہند
و ذکر الشہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ رحمتہ واسعہ و نیز گفتہ است کہ طالب بہ قرآن و تلاوت قرآن
در نماز و غیر نماز بہر آرزوے کہ درین راہ دارد برسد۔ و فضل کلام اللہ علی سائر الکلام بفضل اللہ علی خلقہ۔ و فضل

کلام خدا بر باقی کلام ہای خلق پیچیدہ و فضل خداست غرض اسمہ بر خلق و سہ۔ رواہ الترمذی والداری و ابی ہشام
 شعب الایمان و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم من قرأ حرفاً من کتاب اللہ فہو بحسبہ و احسنہ بغير مثالیہا۔ کیسہ بخواند یک حرف از کتاب خدا پس
 مراد۔ ایسی است و مقرر است کہ ہر شکی جزا دادہ می شود بدہ مانند اقل این است و اکثر را حدی نیست اگر گویند این
 خود در ہمہ جا و ہیکہ است فضل قرآن چیست جو آنش آنکہ بودن ہر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن است کہ ہر حرف و
 و سہ ثوابی مرتب است و در سائر اعمال بر عمل یک نیکی است نہ کہ ہر بارہ از و سہ نیکی دیگر باشد نعم علی ہست کہ مرکب
 از چند عمل است آنجا ہر عمل کہ جزو عمل است نیز نیکی است فافہم بعد از ان می فرماید۔ لا اقول الم حرف۔ یعنی گویم
 الم حرف است۔ الف حرف۔ الف تہا حرف است چوین۔ لام حرف ویم حرف۔ مراد باین کلام نہ نفی حرفی است
 از الم کہ مرکب از سہ حرف است و مفتوح سورہ است و اثبات مرا سامی حروف را بلکہ مراد نفی از سامی است و اثبات
 مرسمیات را کہ بساط حروف اند پس باین معنی حسنات الم کہ فاتحہ سورہ بقرہ است مثلاً نود باشد و آنکہ در الم
 ترہست نمی فافہم۔ رواہ الترمذی والداری و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح غریب اسناداً۔ و عن
 الحارث الاعور۔ تابعی کوفیست مشہور بہ صحبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ۔ قال مرث فی مسجد
 گفت گذشتہم در مسجد ظاہر آن است کہ مسجد کوفہ مراد است۔ فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث یبن انا گاہ مردم
 در آمدہ اند در سخنان خوض بآب در آمدن و بہ سخن در آمدن و بکار سہ در شدن۔ فدخلت علی علی۔ پس در آمد
 بر امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ۔ فاجرتہ۔ پس خبر دادم اورا باین حال مردم۔ فقال۔ پس گفت علی رضی اللہ عنہ
 او قد فعلوا۔ ای ایا این چنین است کہ تو گفتی و بہ تحقیق کردند این خلعت شیع را و خوض کردند در باطل خلعت نمود
 گفتیم آرسے کردند۔ قال۔ گفت علی۔ اما انی سمعت رسول اللہ۔ آگاہ باشش ہر سبتیکہ من شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ
 علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ الا انما استکون فتنۃ۔ آگاہ باشید ہر سبتیکہ قصہ این است کہ نزدیک است کہ پیدا شود
 فتنہ از اختلاف مردم و افتادن در باطل و اہوا۔ قلت ما المخرج عنہا گفتیم چیست سبیل بیرون آمدن و نجات
 یافتن از ان فتنہ۔ یا رسول اللہ قال کتاب اللہ۔ گفت آن حضرت مخرج کتاب خداست کہ قرآن است۔ فیر
 بنا تا قبلکم۔ در ان قرآن مجید خبر چیز نیست کہ پیش از شما بودہ اند از احوال ام ماضی و وقائع ایشان۔ و خبر بالکم
 و خبر چیزے کہ پس از شما بیاید از احوال مردم آیندہ و احوال قیامت۔ و حکم باینکم۔ و در قرآن است حکم حکام
 و معاملات و وقائع کہ میان شماست۔ ہوا تفصل۔ اوست کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مفضل و مبین کہ
 نیست در و سہ اشتباہ و ابہام۔ پس بالزل نیست قرآن نہر لینی بہودہ و نادرست خلاف جدا اشارت است
 بقول حق سبحانہ انہ لقول فضل و ما ہو بالزل۔ من ترک من جبار قصہ اللہ۔ کیسہ باند اورا و انقیاد نورزد

بوسے و مستبد و مستقبل گردد بعقل و برائے خود از ہر تکرار کنندہ ستمگار معاند بحق بشکند و پارہ پارہ کند اور اخلاص
 تعالیٰ - ومن متبني الهدى في غيره اضله الله - و کسیکے طلب کنند راہ را و غیر قرآن گمراہ سازد اور اخلاص تعالیٰ -
 و هو جل الله المبين - و قرآن رسن خداست استوار کہ ایشان را سہ کشتہ بدان بدرگاہ قرب خود و ایشان
 میرساند بآن درگاہ متعلق و متکبد بدان - و ہذا الذکر الحکیم - و ادست ذکر مشتمل بر بیان سعادت و کمال مبدء
 و معاد و ظاہر و باطن - و ہذا الصراط المستقیم - و ادست راہ راست کہ زودی و آسان بہ منزل مقصود رساند
 و ہذا الذی لا ینزع بہ الا ہواز - و قرآن آن چیز است کہ میل نمی کند بسبب و سہ ہواہای نفس از حق بیاطل گمراہی
 اتباع کند تشاہات را و ترک کند محکات اورا - و لا یلبس بہ الا ستمتہ - و آیت نمہ نمی گردد بوسہ زبانہا یعنی مشتبہ و مختلط
 نمی گردد بغیر خود از جہت غایت امتیاز و افراد و سہ تفصاحت و اسلوب یا مراد آن است کہ دشوار نمی آید و تنگ
 نمی گردد بر زبانہا از جہت التشریح و لما بر تلاوت و التباس پوشیدہ شدن کار بر کسی و آیت نمہ شدن تاریکی یا قرینہ
 و لا یشیع منہ العلماء - و سیر نمی شوند از سہ علمائے احاطہ نمی کنند علوم ایشان بدان تا بایستند ازان مانند
 السیاح و ان کسی کہ سیری شود از طعام و فانی می گردد ازان و یا سیر نمی گردد از ملائحت وی یکہ بدانند و حاضر گردد
 از سلاست الفاظ و لطافت معنی آن - و لا یخلق عن كثرة التردد - و کتبہ نمی گردد از بسیارے تردد و تکرار و تہرود
 رونق و درعاج وی ولدت قرار است و استماع و سہ و یخلق بفتح یا و بضم لام و بضم یاء و کسر لام نیز روایت است - و لا یفنی
 عجائبہ - و تمام نمی شود و پرداختہ نمی گردد کار ہای شگفت و سہ و تمام نمی گردد معانی و معارف وی و ازین جہت
 است کہ سیر نمیشوند از سہ علماء و کتبہ نمی گردد از تکرار - و الذی لم یفتہ احسن او سمعہ حتی قالوا - و قرآن چیز است
 کہ باز نیامد جن و قیثکہ شنیدند آن را یعنی باز نیامد از مدح و شناسے وی و توقف و صبر دست نداد ایشان را تا آنکہ
 گفتند بسبیل ہدایت و استیصال - اناسمعا قرآنا عجبا - بدرستی کہ ما شنیدیم قرآن شگفت را - ہدی الی الرشہ -
 کہ راہ می نماید بسوے صلاح کار رشد برہ شدن و سامان بودن فراشد بسیار را ہما - فامنا بہ پس ایمان آوردیم
 بقرآن ابن نیز مقولہ جن و تمثا آیت است - من قال بصدق - کسیکے قائل شود و حکم کند بقرآن راست گو شود -
 و من عمل او جبر - و کسیکے عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب دادہ شد - و من حکم بہ عدل - و کسیکے حکم کند بوسہ
 و بفرمودہ و سہ رو و عدالت کند - و من دعا الیہ ہدی الی صراط مستقیم - و کسیکے دعوت کند و خواند مردم را بسوی
 قرآن راہ نمودہ شود بسوی راہ راست - رواہ الترمذی و الدارے و قال الترمذی ہذا حدیث اسنادہ مجہول
 و گفت ترمذی ابن حدیثی است کہ اسناد وی مجہول است یعنی بعضی رجال اسناد و سہ مجہول اند - و فی الحارث
 مقال - و در حارث اعور کہ منتہا سہ اسناد است سخن است نسائی گفتہ کہ قوے نیست و در قوے گفتہ لا باس بہ
 و شعی گفتہ کہ کذاب است و ابن معین گفتہ کہ ضعیف است و بعضی گفتہ اند ثقہ است و عن مواد الجہنی بن جیم و فتح ہا

اثر ثقات تابعین ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن وحل بایقہ۔ کیسکے بخواند قرآن را اول
 کند بخیرے کہ در قرآن ست۔ البس والدہ تا جا یوم القیمۃ۔ پوشنا بندہ شود پدر و مادر اورا افسرے روز قیامت
 صورہ احسن من ضوء الشمس نے بیوت الدنیا لو کانت بنیکم۔ روشنائی آن تاج بنیکم و قوتیر از روشنائی آفتاب باشد
 در خانہاے دنیا اگر بیوہ آفتاب در خانہاے شما یعنی نزدیک شما و ورین مبالغہ است در نورانیت و بعضی گفتند
 کہ الباس تاج کنایت ست از ملک و سیادت۔ فاطمہؑ بالزہ علی ہند۔ سچ جیت گما ہنای شما بان کیسکے بخواند
 و حل کند قرآن یعنی پدر و مادر اورا بسبب و سے این درجہ و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد کہ خودش
 راجہ و شہادہ خواہد بود۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ وعن عقیبہ بن عامر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 یقول لو جعل القرآن فی الہاب ثم اُتِی فی النار ما اُحرق۔ اگر گردانیدہ شود قرآن را در پوششی پسترا انداختہ میشود
 و آتش نمی سوزد یعنی عظمت شان و شرف او بحدیست کہ اگر بفرض و تقدیر در آتش اندازند نسوزد لیکن ظہور
 این کرامت بردست ہر کس نیست و بعضی گفتہ اند کہ این مجزہ قرآن بود در زمان کرامت نشان آن حضرت صلعم
 و تحقیق بود و بعضی گفتہ اند کہ مرادنا آخرت ست کہ میںیرست میان حق و باطل و جز بر حق کارگر نفیست و بعضی گفتہ اند
 کہ مراد آن ست کہ ہر کہ قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نرود و مراد با بایست آدمی و بدن او ست و
 الہاب کبیرہ جلد غیر مدبوغ را گویند و ورین مبالغہ و بیکرست کہ فساد و احتراق بحرم غیر مدبوغ زود سرایت می کند
 رواہ احمد و ابو داؤد و الدارمی۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن
 ہر کہ خواند قرآن را۔ فاسم علیہ۔ پس یاد کرد آن را۔ فاحل حلالہ و حرم حرامہ۔ پس حلال گرداند حلال اورا و حرام
 گرداند حرام اورا یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان۔ او ظلم اللہ الخبتہ۔ ہی و مادر و اورا خداے تعالی در بہشت۔ و شفیع
 لی عشرۃ من اہل بیت۔ و قبول می کند شفاعت اورا و ردہ کس از اہل بیت دی۔ کلم قد و حبت لہم النار ہم اہل
 بیت و سے کہ تحقیقی واجب شدہ است مرادنا آتش یعنی این جنین اہل بیت کہ فاسق اند و مستحق آتش شدہ اند
 رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و حفص بن سلمان الراوی لبس ہو بالقی
 یصف لی الحدیث۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا بی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوۃ
 گفتہ آن حضرت مرابی بن کعب را کہ چگونه قرات می کنی در نماز یعنی چہ میخوانی در نماز۔ فقرأ ام القرآن۔ پس خواند
 ابی بن کعب فاتحہ را۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ ما انزلت فی التوریت ولا فی الانجیل ولا فی الزبور۔
 فرمود بخدا سوگند کہ فرود فرستادہ نشدہ است در توریت و نہ در انجیل و نہ در زبور و لا فی
 القرآن مثلاً۔ و نہ در قرآن کہ از ہمز فاضل ترست مانند ام القرآن۔ و انما سبع من المثانی و القرآن اعظم
 الذی اوہیتمہ۔ و ام القرآن سبع المثانی ست و قرآن عظیم کہ فادہ شدہ است مرالفسیر این در فصل اول

در حدیث سعید بن المسلی گذشت - رواه الترمذی در دوسوے الدار سے من قولہ - وروایت کرده است داری از قول وی -
 ما ازملت ولم یزکرا بی بن کعب - و ذکر کرده است ابی بن کعب را و سوال و جواب اورا بلکہ گفته است عن ابی ہریرۃ
 ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما ازملت فی التورہ ولا فی الانجیل والزلزله و القرآن مثلہا یعنی مثل ام القرآن
 الحدیث - و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعلوا القرآن فاقروہ
 بیاموزید قرآن را پس بخوانید اورا - فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ و قام بہ - بدرستی کہ حال قرآن مگر کسی را کہ
 آموخت پس خواند قرآن را و قیام لیل کرد بدان - کثرت جراب مشتو مسکا - همچو حال انبیا است کہ پر کرده شدہ است
 از مشک - تنفج ریجہ کل مکان - میدہد بوسے وی در ہر جای تنفج میدہن بوسے خوش - و مثل من تعلمہ فرقہ ہونی جوفہ
 - و حال کسی کہ آموخت قرآن را پس خواب کرد و قیام لیل نکرد و حال آنکہ قرآن در شکم اوست کثرت جراب ادلی
 علی مسک - همچو حال انبیا است کہ بستر شدہ است سر دے پوشیدہ ناز کہ ظاہر حدیث آنست کہ مراد
 بقیام شب ہر خاستن و خواندن قرآن باشد و نماز شب بقرینہ مقابلت و سے بر تو کہ بمعنی خواب است و بعضی
 از قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند و رتود را کنایت از غفلت و ترک عمل دارند فافہم رواہ النسائی و ابن ماجہ -
 و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرا حم المؤمن الی الیہ المصیر - کسی کہ بخواند سورہ حم را کہ او - سورہ
 مؤمن می گویند تا نزل وی و الیہ المصیر قولہ تعالی لا تم تنزل الکتاب من اللہ الغریزہ العلیمہ غافر الذنب و قابل التوب
 شدہ بد العقاب ذی العلول لا الہ الا الہ الیہ المصیر و آیۃ الکسی - و بخواند آیۃ الکسی را - حین یصح - ہنگامی کہ صبح کند حفظ باقی یکسہ
 نگاہ داشتہ میشود بہ برکت این دو آیت از آفات و بلا ہای ظاہر و باطن تا آنکہ شام کند - و من قرار بہمہ حین کسی حفظ
 بہا حتی یصح - و کسی کہ بخواند آن دو آیت را ہنگامی کہ شام کند نگاہ داشتہ شود تا آنکہ صبح کند - رواہ الترمذی و الدارمی
 و قال الترمذی ہذا حدیث غریب - و عن النعمان بن بشیر - ولادت وی بعد از چارہ ماہ است از ہجرت و او اول مولودی
 کہ زائیدہ شد انصار را بعد از ہجرت و او را والدین او صحبت است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ
 کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بالغی عام - بدرستی کہ خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد ملائکہ را بنویشتن
 آن پیش از آنکہ پیدا کند آسمان را و زمین را بدو ہزار سال - انزل منہ آئین حم ہا سورۃ البقرہ - فرد فرستاد از ان کتاب
 دو آیت کہ ختم کرد بآن دو آیت سورہ بقرہ را تحقیق این کتاب و کتابت وی باین مدت در شرح ذکر کردہ شدہ است
 و لا تقر آن فی دار ثلث لیل فیکربھا الشیطان - بخواند نشوند این دو آیت در ہج سراسے شب پس آنیکہ نزدیک شد
 ان سراسے را شیطان - رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن ابی الدرداء
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکہف عصمہ اللہ من فتنۃ الجال - کسی کہ
 بخواند سہ آیت را از اول سورہ کہف نگاہ داشتہ میشود از فتنہ و جال چنانکہ نگاہ داشتہ شدہ اند عذاب کہف از ثمر جبار

کہ نام او و فیاض بود و در فصل اول ہم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت کہ ہر کہ یاد دارد آیت ازل
سورہ کاف نگاہا شستہ شود از شر و جال و تواند کہ اول بردہ آیت این خاصیت مرتب ساخته باشد بعد از ان
توسیع فضل نمودہ بر سہ آیت ساختند تا در حفظ و قرات فرستہ تہنید و اللہ اعلم۔ رواہ الترمذی قال ہذا حدیث
حسن صحیح۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان لكل شیء قلب و قلب القرآن یس۔ ہر سبتیکہ
مرہرچیزے را اول ست و دل قرآن سورہ یس ست و گفتہ اند کہ دل ہر چیزے خلاصہ و زبدہ اوست و این سورہ
شرفیہ مشتمل ست بر مقاصد قرآن بر وجہ اتم و اکمل با قصر نظم و صغر حجم آن و اللہ اعلم۔ و من قرأ یس لکت اللہ
بقراءتہا قرارة القرآن عشر مرات۔ و سبیکہ بخواند کس را بنویسد خدا می بخالی بر اسے و سبب خواندن این سورہ
ثواب خواندن قرآن دہ بار۔ رواہ الترمذی و الدار سے و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن ابی ہریرۃ
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ قرأطہ و یس قبل ان یخلق السموات الارض
بالحام۔ روایت ست از ابی ہریرۃ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بدرستی کہ خداے تعالیٰ خواند یس
اظهار کرد سورہ طہ و یس را پیش از آنکہ پیدا کند آسمان را و زمین را ہزار سال۔ فلما سمعت الملائکۃ القرآن
پس ہر گاہ کہ شنیدند فرشتگان قرأت طہ و یس را و قرآن در اصل مصدر ست بمعنی قرات بعد از ان اطلاق
کردند ادا را بر مقررہ و اینجا باین معنی نیز درست ست پس یا تمام قرآن مراد باشد کہ طہ و یس جزا و بند یا ہمین طہ و یس
مراد باشد کہ قرآن نام جزو کل ہر دو ست۔ قالت۔ گھنڈ فرشتگان۔ طوبی لا مہ نیرل ہذا علیہما۔ خیر و خوبی با دہ
استیما کہ فرد فرستادہ شود این قرآن کہ مراد بدان این دو سورہ است بر ان است۔ و طوبی لا جوات تحمل ہما
و خوبی با دہ مرگہما را و در و منار کہ بر وارند آن را و حافظ آن گردند۔ و طوبی لا یستعجلکم ہذا۔ و خوشی با دہ مرزا ہمارا کہ
کلم گفتد باین و بخوانند این را۔ رواہ الدار سے۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرا حم الدخان فی
لیلۃ۔ کسیکہ بخواند حم را کہ اور سورہ دخان می گویند در شبی۔ اجمع لیستقر لہ سبعون الف ملک۔ صبح می کند در حالتی
کہ آمرزش می خواہند اورا ہفتاد ہزار فرستہ۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و عمر بن ابی حفصہ یفتح
خارجہ و سکون مثلثہ و فتح عین۔ الراوے۔ کہ راوی این حدیث ست یقیناً ضعیف داشتہ میشود در حدیث
و قال محمد یعنی البخاری ہونکہ الحدیث۔ و گفتہ است بخاری کہ عمر مذکور منکر حدیث ست۔ و عنہ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرا حم الدخان فی لیلۃ الجمعۃ غفر لہ۔ کسیکہ خواند سورہ دخان را در شب جمعہ آمرزیدہ میشود
مراد ازین حدیث تخصیص بہ شب جمعہ واقع شدہ و در حدیث سابق ہر شب کہ خواند شب جمعہ یا غیر شب جمعہ
پس خواندن شب جمعہ اولی ست تا حاصل گردد فضیلت یقیناً۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث ضعیف۔
و در بعض نسخ غریب ضعیف۔ و ہشام ابو المقدام الراوے یضعف۔ و عن العرباض بن ساریہ صحابیت

اذا ما نزل شدة ورايها ان الذين اذنا انك لتعلم الآتيه - ان النبي - روایت می کند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
بقراءات قبل ان يرقى - يقرأ مسجرات رابيش ان انك خوابا کند و مسجات بکسر باء موحده سورتهائی کہ در اهل
آسمان سبحان یا سبح است کذا قال الطیبری - یقول ان فہین آیتہ خیر من الف آیتہ - می گفت آنحضرت کہ درین رتبا
آیتی است کہ بہتر است از ہزار آیت و طیبی گفت کہ آن آیت بہم است چنانچہ شب قدر و ساعت جمعہ واللہ اعلم
تواند کہ آخر آیت سورۃ حشر مراد باشد و دوسے مذکور و مشہور است در ادعیہ ماثورہ و اول سورۃ حدید تا علم
بذات الصدور نیز مذکور است و مشمول این حدیث بقول طیبی علی الاجمال است واللہ اعلم - رواہ الترمذی و
ابوداؤد و رواہ الدارمی عن حماد بن محمد بن عیین مہملہ - مرسلہ - بطریق ارسال زیر کہ خالد
تلمبی است - و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان سورۃ فی القرآن ثلثون آیتہ غفوت لرجل حتی غفر لہ - گفت آنحضرت کہ سورہ است در قرآن کہ سی آیت است
شفاعت کرد مردی را تا آنکہ آمرزیدہ شد آن مرد را - و ہی و آن سورہ - تبارک الذی بیدہ الملک رواہ احمد
و الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی - گفت ابن
عباس کہ زو بعضی اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خوابہ علی قبر - قیمہ خود را بر قبرے و جنائز بکسر خاسے مجہ مدودہ قیمہ
و در بعضی نسخ خوابہ بتبار و آخر - و لا یحسب انہ قبر - دوسے گمان نمی برد کہ آن قبر است - فاذا فیہ انسان یقرأ
تا گاہ در آن قبر آدمی است کہ می خواند سورۃ - تبارک الذی بیدہ الملک حتی ختمہا - تا آنکہ ختم کرد این سورہ را
فانی النبی - پس آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ - پس خبر داد آن حضرت را - فقال النبی - پس گفت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم ہی المائتہ - این سورہ مانع است یعنی منع کند و باز وارندہ است عذاب را از خوانندہ خود -
ہی التجنیۃ - این سورہ بستگاری دہندہ است خوانندہ خود را - تجنیۃ من عذاب اللہ بستگاری می دہد او را
از عذاب خدا - رواہ الترمذی و قال - و گفت ترمذی - ہذا حدیث غریب و عن جابر بن النبی صلی اللہ علیہ
وسلم کان لا ینام حتی یقرأ - روایت است از جابر کہ آنحضرت بود کہ خواب نمی کرد تا آنکہ بخواند - الم تنزل و تبارک الذی
بیدہ الملک رواہ احمد و الترمذی و الدارمی و قال الترمذی - و گفت ترمذی - ہذا حدیث صحیح و کذا فی شرح السنۃ
و مجہنن گفتہ می السنۃ در شرح السنۃ کہ این حدیث صحیح است - و فی المصابیح غریب - و در مصابیح گفتہ کہ این حدیث
غریب است مگر گفتہ ام کہ غایت با صحت منافات ندارد مگر آنکہ مراد یزید شاؤ باشد - و عن ابن عباس و انس
بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن - گفت ابن عباس و انس
کہ گفت آن حضرت سورۃ اذا زلزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قرات و سے ثواب قرات
نصف قرآن است - و قل ہذا حدیث تعدل ثلث القرآن - و قل ہذا حدیث برابر است ثلث قرآن را -

وقل یا ایہا الکافرون قل الیج القرآن جبرائیل قرآن را دور تو جبرہ بودن اذازرت نصف قرآن گفتہ اند کہ قرآن
بیان مبادی و معاد می کند و درین سورہ بیان معادست و وجہ بودن قل ہو اللہ احد ثلث قرآن سابقاً معلوم شد
اما وجہ بودن قل یا ایہا الکافرون راجع قرآن آنست کہ قرآن مثل ست بر تقریر فوسید و ثبوت احکام و قصص
و این سورہ محتویست بر اول زیرا کہ برأت از شرک اثبات توحیدست واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی۔ وعن
معقل بن یساعہ و سکون عین و کسراف۔ بن سيار۔ کفج تخمینہ و تخفیف مہل صحابست از اہل بیۃ الرضوان و ایت
می کند از دوسہ حسن بہرے و غیر دوسہ۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قال صین یصحیح ثلاث مرات۔ گفتہ آنحضرت
ہر کہ بگوید ہنگامے کہ صحیح کند سہ بار۔ اعوذ باللہ صبیح العظیم من الشیطان الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سورۃ
الحشر۔ پس بخواند سہ آیت از آخر سورۃ حشر از قول و سہ سبحانہ ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو تا آخر سورہ
وکل اللہ سبعین الف ملک۔ وکیل گرداند خداے تعالیٰ بوسہ ہفتاد ہزار فرشتہ تا توکیل وکیل گردانیدن
و گذاشتن کار را بہ کسی۔ لعلیون علیہ حتی تمیسی۔ و در وی فرستند این ہفتاد ہزار فرشتہ بروی و دعای
کنند و آمرزش بخوانند مرا و راتاً آنکہ شام کند۔ و ان ماست فی ذلک الیوم مات شہیداً۔ و اگر میرد آن کس در ان
روز می میرد و شہید می یابد ثواب شہیدان۔ و من قالہ ما حین میسی کان بثلک المنزلۃ۔ و کسیکہ بگوید این آیات را
ہنگامی کہ شام می کند باشد بہان منزلت کہ در صبح ذکر کردہ شد از توکیل ہفتاد ہزار فرشتہ و صلوات الشان بروی
و شہید مردن اگر میرد در ان شب۔ رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ وعن
انس من قرار کل یوم مائۃ مرتۃ کسیکہ بخواند ہر روز دویست بار۔ قل ہو اللہ احد محمی عنہ و ذوب تمسین
سنتہ۔ محو کردہ شود از دوسہ گناہان پنجاہ سال محو پاک کردن نوشتہ و نقش از لوح۔ الا ان یکون علیہ
دین۔ مگر آنکہ باشد بروے دین۔ رواہ الترمذی و الدارمی و فی مواہیہ تمسین مرتۃ۔ و در روایت دارمی
خواندن دوسہ پنجاہ بار واقع شدہ۔ و لم یذکر الا ان یکون علیہ دین۔ و ذکر نکردہ است دارمی این استثناء را
و این استثناء و معنی دارد یکی آنکہ این گناہ کہ دین ست محو کردہ نمی شود و دین را گناہ گفت بہجت تقلیل
و تشدید و بیکر آنکہ بر نقد پر وجود دین گناہان محو کردہ نمی شود و قرأت ابن سورہ تاثیر نمی کند و اللہ اعلم و عنہ
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من ابراد ان ینام علی فراشہ فنام علی یمنیہ۔ کسیکہ خواب کند بر جانب خود
پس خواب کند بر جانب راست خود۔ ثم قرأ بآتہ مرتۃ۔ بستر بخواند صد بار۔ قل ہو اللہ احد از کان یوم القیمۃ لقل
لہ الرب۔ و قتیکہ باشد روز قیامت میگوید مرا و را پروردگار۔ یا عبدی ادخل علی ینیک الجنة۔ ای تہذیب
در آسے بر جانب راست خود بہشت را۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب۔ وعن ابی ہریرۃ ان آ
سلی اللہ علیہ وسلم سمع رجلاً یقرأ۔ روایت سبت از ابی ہریرہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنید مردی را کہ

مینخواند۔ قل هو اللہ احد فقال۔ پس گفت آن حضرت واجب است۔ واجب گشت۔ قلت ما وجبت۔ گفتم من چه چیز واجب شد
 قال الحجة۔ گفت آن حضرت بهشت واجب شد۔ رواه مالک والترمذی والنسائی۔ وعن فروة بن زوق۔ يفتح فاء
 وسكون راء ما لم يست دخی گفته اند که مراد از صحبت است۔ عن ابیه۔ روایت می کند از پدرش زوق که صحابی است
 انه قال۔ که پدرش گفت۔ یا رسول اللہ علی شئیا اقولہ اذا وصیت الی فرأینی۔ بیا موزان مرا چیزیکه گویم از اوقتی
 که پناه آورم بسوی جانم خواب خود یعنی بخوانم و در وقت خواب رفتن۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ اقرأ بخوان
 قل یا ایها الکافرون فانها برائة من الفسک۔ زیرا که این سوره بیزاری است از شرک بترک عبادت آنچه عبادت
 می کنند کافران پس در خواب روی بری شوی از شرک و پاک از آلائش آن و اگر بمیرے بر تو حدیث میرسد۔ رواه
 الترمذی و ابو داود و الدارمی۔ وعن عقیبة بن عامر قال بینا انا اسیر مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در اثنائے
 آنکه من سیر می کنم یا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بین الحجین۔ میان حجتہ لبضم جم و سکون حاء معنه و فاء و لام و او
 و میان الوافتحی بجزه و سکون موحده و کسر همزه نیز آمده هر دو موضع اند میان مکه و مدینه زادها اللہ تشریفاً
 و تکرماً۔ از عشتینا کرج و ظلمه شدیدة۔ ناگاه پوشیدار باد تاریکی سخت۔ فجعل رسول اللہ۔ پس گشت پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم تیغوز۔ که پناه می جوید۔ باعوذ برب الفلق و اعوذ برب الناس۔ و در بعضی از روایات فقیه آورده
 که ترک قل ازین دو سوره جائز است و این حدیث سند درستی تواند بود۔ و یقول۔ می گوید آن حضرت
 یا عقیبة تعوذ بها۔ اے عقیبه پناه جو باین دو سوره۔ فما تعوذ متعوذ بمثلها۔ پس پناه نه جسته است هیچ پناه جوینده
 بمانند این دو سوره در تعوذ بمانند۔ رواه ابو داود۔ وعن عبد اللہ بن حبیب۔ لبضم خای مجمر و فتح موحده
 صحابی است مدنی حلیف انصار۔ قال۔ گفت۔ خر جانی لیلۃ سطر و ظلمه شدیدة۔ بیرون آمدیم در شب باران
 و تاریکی سخت۔ لطلب رسول اللہ۔ در حالے که میجویم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم قادر گناه۔ پس در ایام
 آنحضرت را۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ قل۔ بگو یعنی بخوان۔ قلت۔ پس گفتم من۔ ما اقول۔ چه گویم یعنی
 چه خوانم۔ قال۔ گفت آن حضرت بخوان۔ قل هو اللہ احد و المعوذتین۔ و بخوان معوذتین لبضم میم و کسر و او مراد
 از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است۔ حین تصبح و حین تمسی۔ در هنگامے که صبح کنی و هنگامے
 که شبانگاه کنی۔ ثلاث مرات۔ سه بار تکفیک من کل شیء۔ بسندگی من کند ترا از هر چیز یعنی دفع می کند
 هر آفت و بلا را۔ رواه الترمذی و ابو داود و النسائی۔ وعن عقیبة بن عامر قال قلت۔ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ
 اقرار سورة هود و سورة يوسف۔ آیا بخوانم سورة هود یا سورة يوسف یعنی بقصد تعوذ دفع بدی۔ قال۔
 گفت آن حضرت۔ لن تقر اشئاً بلخ عن الله۔ هر گز نمی خوانی تو چیز را آسان تر و نامتر و ریاب
 تعوذ زو خدا۔ من قل اعوذ برب الفلق مک دروے تعوذ است از شر تمام مخلوقات عموماً و خصوصاً

رواہ احمد والنسائی والدارقطنی۔

الفصل الثالث۔ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعرابوا القرآن۔ اعراب کنید قرآن را یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی آن را و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظهار آید و حرکات و سکنات را کہ نحو اعراب می گویند ہم بجهت آن سے گویند کہ ظاہر و مبہین سے گرد و بیان معنی و درین شریک است ہر کہ زبان عرب را سے و اند بعد ازان بیان فرمود آنچه مخصوص است باہل شریعت و سلطان بقول خود ابشعوا غرابہ۔ و پیر سے کنید غراب قرآن را و تفسیر کرد غراب را بقرآن و حدود و فرمودہ۔ و غرابہ و القم و حدودہ و غرابہ قرآن فرائض است یعنی احکام واجبہ و حدود اوست یعنی سنن و آداب و تسمیہ اینہا بوزناب بجهت آن باشد کہ مخصوص است بہ اہل دین و از جهت آنکہ ایمان عربیست پس احکام و سے نیز غریب باشد و طبیعتی گفتہ کہ مراد بقرآن مقدرات مواریث است و مجہود و احکام یا مراد بقرآن آنچه واجب است بر کلف ابتلاع آن و مجہود و اسرار و رموز چنانکہ لکل آیت ظہر و بطن انتہی۔ و عن عائشہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال قرأۃ القرآن فی الصلوۃ افضل من قرأۃ القرآن فی غیر الصلوۃ۔ خواندن قرآن در نماز بہتر است از خواندن آن در غیر نماز و افضل حالات قرأت قرآن خواندن اوست و در نماز ایستادہ بعد ازان نشستہ۔ و قسۃ القرآن سے غیر الصلوۃ افضل من التبیح والتکبیر۔ و خواندن قرآن در غیر نماز بہتر است از تبیح و تکبیر و تحمید اگرچہ در نماز باشد زیرا کہ تبیح و تکبیر و تحمید و تہلیل ہمہ جز و قرآن اند و لہذا افضل دادہ اند قیام نماز را از رکوع و سجود بجهت اشتغال قیام بہ قرأت قرآن۔ و التبیح افضل من الصدقۃ۔ و تبیح و تحمید و ذکر خدا فاضل تر است از صدقہ و صرف مال و در راہ خدا و مشہور آن است کہ عبادت متعدی کہ نفع آن بغیر برسد فاضل تر است از عبادت لازم کہ نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن ابن حکم باید کہ مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر ازان مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و بزرگ تر است از ہمہ چنانکہ در احادیث صحیحہ آمدہ کہ ذکر بہتر و فاضل تر است از اتفاق ذہب و نفعہ در راہ خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث کہ در کتاب مذکور است یکی از انہاست فتدبر۔ و الصدقۃ افضل من الصوم۔ و صدقہ و دادن در راہ خدا مال صرف کردن بہتر است از روزہ داشتن و اساک کردن بدال و گفتہ اند کہ در صوم اساک مال است از نفس بعد از ان صرف کردن مال بران و در صدقہ صرف کردن مال است بر غیر چنانچہ گفتہ است بلیت و گرنہ چہ حاجت کہ زحمت برے۔ و ز خود باز گیرے و جسم خود خورے۔ و جہت فضیلت صوم کہ اشارت کردہ شد بآن بحدیثی کہ در کتاب صوم گذشت کہ ہر عمل بنی آدم کی بردہ است مگر روزہ کہ آن براے من است و من جز امید ہم بدان باقی است و شک نیست کہ اختلاف جہات و حیثیات متبرست در امثال این مسائل باین اشارت کرد بقول خود۔ و الصوم جنتہ من النار۔ و روزہ داشتن بہتر است از ان

ووزن و سبب حفظ و نگاہ داشتن است از آفات شہوات و کید شیطان کہ سبب دخول نمانند و گفت طیبی کہ چون
 نظر کردہ شود بہ ذات عبادت نماز فاضل تر از صدقہ باشد و صدقہ از صوم و چون نظر کند بہر کی بحسب اثر و خاصیت آن
 صوم افضل بود انتہی و عن عثمان ابن عبد اللہ بن اوس - بفتح ہزہ و سکون واو - الثقی - بفتح ثانیہ و قاف
 عن جده - روایت می کند عثمان از جد خود کہ اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی تھا - گفت اوس
 قال رسول اللہ - گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قرأت الرجل القرآن فی غیر مصحف الف درجہ ثواب الی
 مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن ہزار درجہ دارد - و قرأتہ فی مصحف نصف علی ذلک الی الف
 درجہ - و ثواب خواندن وے در مصحف زیادہ کردہ می شود و ثواب خواندن از بر تا دو ہزار درجہ از بہت
 زیادت ثواب نظر کردن مصحف و مساس کردن و برداشتن آن و بہ تحقیق وارد شدہ است کہ نظر کردن در
 مصحف عبادت است و بسیاری از صحابہ و سلف در مصحف می خواندند آوردہ اند کہ عثمان را رضی اللہ عنہ دو مصحف
 پارہ شدہ از بہت کثرت قرأت وے در آن و نو وے گفتہ کہ این حکم علی الاطلاق نیست بلکہ اگر قاری را دید
 خواندن تدبر و تفکر و جمعیت قلب بشیر از خواندن در مصحف حاصل گردد یا دخواہن از فضل باشد و اگر ہر دو
 برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود و طیبی گفتہ کہ ممکن و قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صورت
 قرأت از مصحف بشیر است و در کلیت این سخن نظر است - و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم ان ہذا القلب لصدۃ اکما یصد السجید - بدرستی کہ این دلمہا سے مردم رنگ سے گیرد و تیرہ سے گردد
 چنانکہ رنگ می گیرد آہن - اذا اصابہ الماء - و قتیکہ برسد آہن را آب بغیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ ماجلواہا
 چیست سبب روشنی دل و صفالت وے - قال کثرۃ ذکر الموت و تلاوة القرآن - گفت آنحضرت موجب جلاے
 قلوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآن است تلاوت برفع دست و بہ جزئی روایت کردہ اند و درجہ اول براد
 اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن - روے البیہقی الاحادیث الاربعہ فی شعب الایمان عن النبی
 بفتح ہزہ و سکون حنائیہ و بفا - بن عبد الکلامی - بفتح کاف و تخفیف لام و عین مہملہ منسوب بذی الکلام کہ خصوصیت
 از زمین صحابی است رئیس قوم خود بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ادرازد خود طلبید پس ہجرت کرد و مسلمان شد
 قال گفت البغی کہ - قال رجل - گفت مروے - یا رسول اللہ اے سورۃ القرآن اعظم - کدام سورۃ قرآن
 بزرگ تر است - قال گفت آن حضرت نقل ہو اللہ احد - آن سورہ بزرگ تر است و سابقا گذشت کہ اعظم
 سورہ قرآن فاتحۃ الکتاب است و معتبر تہذیب و جہات و خدایات است چنانکہ گفتم - قال - گفت آن مرد - فای آیت
 اعظم فی القرآن - پس کدام آیت در قرآن بزرگ تر است - قال آیتہ الکرسی - فرمود آیتہ الکرسی بزرگ تر است
 کہ - اللہ لا اله الا ہوا حی القیوم - است - قال فای آیتہ یا سبجہ اللہ تحب ان یصیبک دامنک - گفت آن مرد

پس کدام آیت اے پیغمبر خدا دوست بے دارے که برسد خیر و برکت و دعاے او ترا و امت ترا - قال خاتم
سورة البقرة فانما من خزائن رحمة الله - زیرا که آن از خزینہ اے رحمت خدای تعالی است - من تحت
از دیر عرش و بے تعالی - اعطا با نده الامت - و اوہ است خداے تعالی آن را باین امت مرحومہ - ثم ترک حیر
من خیر الدنیا و الآخرة - نه گذاشته این خصامت بچ خیر را از خیر دنیا و آخرت - الا اتممت علیہ - مگر آنکه شتمل است
بروے و در گرفته و بیان کرده است آن را پس قول وے آمن الرسول اشارت است بایمان و تصدیق و تمنا
و اطمینان با سلام و احکام ظاهره و الیک المصیبر بچاے عمل در آخرت و لا یكلف الله نفسا الی آخره منافع و نیوہ
و اخرویہ - رواہ الدارے - وعن عبد الملك بن عمير یضم عین مہملہ و فتح میم - مرسلہ - بطریق ارسال
زیرا که وے تابعی ثقہ و قاضی کوفہ بود بعد از شبی - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتحة الكتاب
شفا من کل داء - سورة فاتحة شفاست از ہر درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخواند - رواہ الدارے
و البیہقی نے شب الايمان و عن عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ قال من قرأ آخر آل عمران کسیکہ بخواند آخر
سورة آل عمران از قول وے تعالی ان فی خلق السموات و الارض لنا آخر - نے لیایہ - در شبی کہ شب کہ
قیام لیایہ - نوشته شود و مر آن کس را ثواب بیدارے شب و نماز کردن در وے یعنی ثواب بخند و خواندن این
آیات بعد از برخاستن از خواب بر اے بخند مشہور و مذکور است در احادیث و عن محول - روایت است
از محول شامے کہ از مشاہیر تابعین است - قال - گفت - من قرأ سورة آل عمران یوم الجمعة صلت علیہ الملائکۃ
الی اللیل - کسیکہ بخواند سورة آل عمران را روز جمعہ در وے فرستند بر آنکس و استغفار کنند و او را فرشتگان
تا شب - رواہ الدارے - روایت کرد این ہر دو حدیث را دارے - وعن جریر یضم جیم و فتح موحده و سکون
تحتانیہ - بن لقیہ - یضم نون و فتح فاد سکون یا در آخر از ثقات تابعین شام است و از حضرت عیینہ جلیلیت و اسلام
ہر دو را دریافتہ ان رسول الله - روایت می کند کہ پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم قال - گفت - ان الله
ختم سورة البقرة بآيتين - بدرستی کہ خدای تعالی ختم کرد سورة بقرہ را بدو آیت - اعطیتما من کثرہ الذی
تحت العرش - و اوہ شدہ انہما این دو آیت از زیر گنج خدا کہ زیر عرش است - فتمکدہن - پس بیا موزید آن
کلمات را کہ در ان دو آیت اند و علوہن تسار کم - و بیا موزید آنہما از انان خود را و اہل بیت خود را - فانما حوہ
زیرا کہ آن کلمات ہما کہ در ان دو آیت اند استغفار اند چنانکہ در صلوٰۃ ملائکہ آمدہ - و قرآن یضم قاف و کسر آن سبب
قرب اند بجناب صمدیت زیرا کہ ذکر اند - و دعا و دعا اند شال مطالب دنیا و آخرت - رواہ الدارے مرسلہ
و عن کعب - روایت است از کعب بن مالک کہ صحابی مشہور است - ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال اقرأ سورة ہود یوم الجمعة بخواند سورة ہود را در روز جمعہ ذکر جزا و ثواب آن نکرد از تمییز ظهور آن

یا اشارت بکثرت و عدم احصائے آن۔ رواہ الدار سے۔ وعن ابی سعید ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من
 ترا سورة الکہف فی یوم الجمعة اصابه النور بائین المجتہدین۔ روایت سے ابی سعید خدری کہ آن حضرت گفت
 کسیکے پڑھنے سے سورہ کہف اور روز جمعہ روشن سے گرو برائے دے اور ایمان و ہدایت درمیان و تنیکہ میان
 دو جمہ است۔ رواہ البیہقی سے دعوات الکبیر عن خالد بن معدان۔ بفتح میم و سکون عین از ثقات تابعین
 شام سے کہ ہفتاد تن از صحابہ را دریافته۔ قال۔ گفت بروایت از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
 اقروا الخبیۃ۔ بخوابید سورہ را کہ رستگاری و ہندہ است از عذاب دنیا و آخرت۔ وہی الم تنزیل۔ فان سورہ
 الم تنزیل سے کہ در دے آیت مجیدہ است۔ فانہ یعنی ان رجلا کان یقرأہا۔ زیرا کہ بدستی مرا رسیدہ است
 کہ مردے بود کہ بخواند آن را۔ بالقرآن تنبیا غیر ہلنی خواند پیچ چیز را جز این سورہ یعنی نگردانیدہ بود بر اے خود
 مردے جز این سورہ۔ و کان کثیر الخطایا۔ و بود آن مرد بسیار گناہگار و فحش و جہا علیہ۔ پس پراگندہ
 کرد این سورہ بازو سے خود را بر آن مرد یعنی آمد و برو سے افتاد و در پناہ خود گرفت کنایت از ظہور ثواب نتیجہ
 خواندن آن۔ قالت رب اغفر لہ۔ پس شفاعت کرد این سورہ و گفت اے پروردگار من بیا مرز مرا در
 فائدہ کان کثیر فرمائی۔ پس بدستیکہ آن مرد بود کہ بسیار سے کرد خواندن مرا۔ فتقھا الرب تبارک و تعالیٰ
 پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تبارک و تعالیٰ در حق آن مرد۔ و قال اکبتوا لہ بكل خطیئہ حسنتہ۔
 و گفت پروردگار بہ فرشتگان یہ نوید بر اے این مرد بہر بدے یعنی بدیہاے اور ایسا مرزید و نیکیا
 را بنیاد پرید بلکہ ہمہ بدیہا بدل ہر بدی نیکی و ثابت کنید بدل عقاب ثواب۔ و ارقوا لہ در جہنم۔ و یغفر
 گناہان اکتفا کنید بلکہ بلند گردانید بر اے دے در جہنم۔ و قال ایضا۔ و گفت نیز ہا ہا بخا دل عین
 صاحبہا فی القبر۔ بدستیکہ این سورہ خصوصت سے کند در قبر از جانب خوانندہ خود کہ ملازمت می کرد
 خواندن آن را بقول۔ جدالین چنین می کند کہ می گوید۔ اللہم ان کنت من کتابک فتغننی فیہ۔ خداوند اگر من
 من سورہ از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق دے۔ وان لم اکن من کتابک فاحجنی عنہ۔ و اگر نہ سم
 من از کتاب تو پس محو کن مرا از کتاب۔ و اہنا نکون کالبطیر۔ و بدستیکہ این سورہ سے گرو و بقدرت الہی
 ہر چو جانور پرندہ۔ بچل جناح علیہ۔ می گردانند و سے انداز و بازو سے خود را بر خوانندہ خود۔ فتشفع لہ۔ پس
 شفاعت سے کند مرا در افتخار من عذاب القبر۔ پس منع سے کند مرا در از عذاب گور۔ و قال فی تبارک مثله
 و گفت و سورہ تبارک الذی بیدہ الملک مانند این۔ و کان خالد لا یبیت حتی یقرأہا۔ و بود خالد بن معدان
 کہ راوے این حدیث سے شب یعنی کرد و بخواب نہیرفت تا آنکہ می خواند این دو سورہ را۔ و قال طائوس
 و گفت طائوس یانی کہ از مشاہیر تابعین سے۔ فضلنا علی کل سورہ فی القرآن تفضیل دادہ شدہ اند این دو سورہ

بر ہر سورہ کہ در قرآن است۔ بسبتین حسنة۔ بصحت یعنی۔ رواہ الدار سے۔ روایت کرد این را دار سے و این
و حدیث است کہ دار سے روایت کرد مؤلف آن جامع کردہ و قول طاووس نیز حدیثی دیگر است کہ داری آن را
روایت کردہ و این احادیث مرسل اندہ لیکن در حکم مرفوع اند زیرا کہ این اخبار معلوم نمی گردد مگر از احادیث مرسل
چنانکہ در ادل حدیث اشارت کردیم بآن۔ وعن عطاء بن رباح۔ بفتح عطاء و راد مخفیف باسے موحده تابعی است
از اعلام علماء اہل فقه و ثقہ کثیر الحدیث است امام ابو حنیفہ گفت ندیدم من از اہلنا کہ دریافتم ایشان را ناقض
از عطاء بن رباح و بدو دوسے رضی اللہ عنہ اسوداعور افسس مثل اعرج و در آخر عمر ای شد خنید حدیث از ابن
عباس و ابی ہریرہ و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عائشہ رضی اللہ عنہم ہشتاد و ہشت سال دریافت در سنہ صد و پانزدہ
از عالم رفت۔ قال یحییٰ بن ان رسول اللہ۔ گفت رسیدم کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأیس فی
صدر الکتاب قضیت حوائجہ۔ گفت کسیکہ بخواند سورہ یس را در اول روز پر داخستہ شود حاجتہا سے۔ رواہ الدار
مرسل۔ وعن معقل۔ بفتح میم و سکون مہملہ و کسر قاف۔ بن یسار۔ بفتح یحییٰ و تہانیہ و سین مہملہ۔ المزنی۔ بضم میم
و فتح ذاء و ہون نسبت بزمینہ کہ نام قبیلہ است صحابی است از اہل بعیت الرضوان روایت کردہ از دوسے حسن
البرے و غیر دوسے۔ ان البیہی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأیس ابتغى رزقہ اللہ تعالی۔ کسیکہ بخواند سورہ
یس را از پر اسے طلب رضا سے خدا سے توامی۔ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ آمرزیدہ شود مراد از چیز سے کہ پیش رفتہ
است از گناہان دوسے۔ فاقرؤا عنہم ما تسمون۔ پس بخوانید آن را نزد مردہ ہا می خود یعنی آنہا کہ مشرف موت
اند تا بشنوا بید ایشان را و بہ گذرانید معانی آن را بر دلہا سے ایشان پس گردد در حکم قرأت و گردوب بشفقت
ذوئوب و احتمال دارد کہ مرخواندن این سورہ را خاصیتی باشد در غفران ذوئوب کسیکہ مشرف باشد بر موت
و خواندہ شود نزد دوسے۔ رواہ البیہی فی شعب الایمان۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال روایت است
از ابن مسعود کہ دوسے گفت۔ ان کل شیء سنام۔ بدرستیکہ مرہر چیزے را رفعت و بلندی است سنام القرآن
سورۃ البقرہ۔ و بلند سے قرآن سورہ بقرہ است سنام بہ فتح سین مہملہ و راصل کوہان شمر است بعد از ان استجابہ
کردہ شد مرہر چیز بلند را و سنام زمین و سطا است بعد از ان استعارہ کردہ شدہ براسے رفعت و بلندی
۔ وان کل شیء لباہا۔ و بدرستیکہ مرہر چیز پراخلا صہ است۔ وان لباب القرآن الفصل و بدرستیکہ خلاصہ
قرآن مفصل است و آن اول از حجرات تا آخر قرآن بر قول مشہور و در اینجا اقوال است کہ در باب القراءت
از کتاب الصلوٰۃ گذشت۔ رواہ الدار سے۔ وعن علی رضی اللہ عنہ ان قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول کل شیء عروس القرآن الرحمن۔ روایت است از امیر المؤمنین علی
رضی اللہ عنہ کہ دوسے گفت رضی اللہ عنہ شنیدیم آن حضرت را کہ دے گفت مرہر چیز را عروس است

وعدوس قرآن سورۃ الرحمن ست عدوس بالفتح زن و مرد و خواستہ یک دیگر را و مرد و انجا حسن و جمال ست کہ از مرد
عدوس ست و آن بتکرار قول دوست تو ای فبا سے آلا در کما گد بان کہ حسن و جمال خاص سے بخشید و مرد او از
منی چیز سے ست کہ مناسب ست کہ امتنا ست کردہ شود و بسوس و سے عدوس و عن ابن مسعود قال قال رسول
صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ سورۃ الواقعة فی کل لیلة لم یصبہ فاقۃ ابدہ کہیکہ بخواند سورۃ اذا وقعت
الواقعة را در ہر شب نرسد اورا فاقۃ فی الصراح فاقۃ درویشی و حاجت مند شدن و کان ابن مسعود یا مرثیہ
لیقرآن بہلے کل لیلة و بود ابن مسعود کہ سے فرمود و قرآن خود را کہ بخواند این سورہ را در ہر شب بد آنکہ شایع
ترغیب کردہ بہ بعضی عبادات کہ مؤثر و نافع اند در امور دنیویہ نیز کہ حصول آئنا مد و مین ست در دین تا بہر
تقدیر مشغول باشند بہ عبادت بہر وجہ کہ باشد و این مورت محبت ست بآن عبادات و محبت آن مفی ست
بہ محبت کسیکہ آوردہ است آئنا ما زیرا کہ محبت منعم جلی ست و ازین بہت ست امتنان و سے لثانی بقول خود
(انکم بانعام و بنین و جنات و عیون و زروع) و مانند آن رواہ ابی یوسف و روایت کرد این دو حدیث را بہی
فی شعب الایمان و عن علی رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحب ہذہ السورۃ بود آنحضرت
کہ دوست می داشت این سورہ را کہ سچ اسم ربک الاعلی است گفتہ اند کہ دوست داشتن از بہت قول
حق سبحانہ است (ان ہذا فی الصحف الاوٰی صحت ابراہیم و موسی) کہ شایہست بر حقانیت قرآن در دست بر شکران
و اہل کتاب را و احمد و عن عبد اللہ بن عمرو قال اتی رجل النبیؐ گفت آمد مرد سے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
نقال اقرانی پس گفت آن مرد بخواناں مرا یا رسول اللہ فقال پس گفت آنحضرت اقراننا من ذوات الرا
نخوان سہ سورہ از سورہ تا کہ مصدر ست بالرا و آن پنج سورہ اند و در نسخہ دیگر ذوات الرا یعنی لفظ ثلثانیت یعنی
اذان سورہ تا کہ مصدر اند بر او رنجیا الم را نیز داخل می شود فقال پس گفت آن مرد و را اعتذر از عدم
قراۃ این سورہ کہ برت بینی بزرگ شد سال عمر من و داشتہ قلبی سخت شد دل من کہ نگاہ نمی توانم داشتہ
و غلطہ لسانی و در پشت و سطر شد زبان من قال فاقرا ثلثا من ذوات حم پس گفت آن حضرت بخوان سورہ
اذان کہ حم ست و اول و سے فقال مثل مقالہ پس گفت آن مرد مانند سخن خود کہ گفتہ بود در اعتذار قال الرجل
گفت آن مرد یا رسول اللہ اقرانی سورۃ جامعہ بخواناں مرا سورۃ را کہ فراہم آرندہ است ہم مطالبہ بنا فاخر
را و ثواب و عقاب را باختصار فاقراہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ از لزلۃ الارض حتی فرغ منها پس خوانا تید آمد در را
آنحضرت سورۃ اذ از لزلۃ الارض تا آنکہ فانی شد اذ ان یعنی تا آخر و سے خواند کہ من یعل متقال ذرۃ خیر ایدہ و من
یعل متقال ذرۃ شر ایدہ و جامعیتی کہ آمد و بخوانست در اینجا ست فقال الرجل والدی بک باحی لا اذیر علیہ ابدہ
پس گفت آن مرد سو گند بان خدائی کہ فرستادہ است تر ابراستی زیادہ نمی کنم برین مقروض چیز را ہمیشہ الفاظ

وَصِيحَتْ وَعَمِلَ ثُمَّ اِبْرَاهِيْمَ رَجُلًا - پسر نپشت داد و رفت آن مرد - بَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ - پس گفت پیغمبر خدا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْفَعُ الرَّجُلِ مَرَّتَيْنِ - رشتگاری و غیره و زے یافت این شخص دو بار در و یکبار بضم را دفع داد و کسر جم تصغیر را جل است یعنی پیاده یا تصغیر رجل یعنی مرد تصغیر اینجا بر اسم تعظیم است یا تطفیف - رواه احمد - وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْاَيْتَةُ طِيْعٌ اَحَدُكُمْ اِنْ يَقْرَأَ الْاَيْتَةَ فِي كُلِّ يَوْمٍ - ایانیتو اندکی از شما که بخواند هزار آیت در هر روز و التزام کند بر آن با وجود موانع و اعمال دیگر یعنی از هر کس نمی آید - قَالُوا وَمِنْ سَيِّطِجٍ اِنْ يَقْرَأَ الْاَيْتَةَ فِي كُلِّ يَوْمٍ - گفتند صحابه که بیست که می خواند که بخواند هزار آیت در هر روز - قَالَ - گفت آنحضرت ای سبط طبع اَحَدُكُمْ اِنْ يَقْرَأَ اَلْاَيْتَةَ - گفت آن حضرت آیا نمی تواند یکی از شما که بخواند سوره الکلم ان شاء الله اگر این برده را بخواند ثواب بخواندن هزار آیت بیاید و مگر این عدد موقوف بر علم شارع است و همچنین بر اعداد که در احکام شرع وارد است حقیقت آنرا از شارع کسی نداند - رواه البیهقی فی شعب الایمان - وَعَنْ سَعِيْدِ بْنِ اَلْهَيْبِ مَرْوِيًّا اَنْ اَزَّ سَعِيْدُ بْنُ اَلْهَيْبٍ كَمَا اَزَّ اَلْبَعِيْنِ - مرسلا بطریق ارسال عن النبی - از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت آنحضرت - مَنْ قَرَأَ رَکْعَةً يَكِيَّةً يَجْزِيهِ - قل هو اللہ احد عشر مرات - ده بار - بَنِي لَهُ قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ - بر آورده شود برای وی کوشکی در بهشت و مَن قَرَأَ بِاَعَشْرِينَ مَرَّةً بَنِي لَهُ قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ - و کسی که بخواند آنرا بیست بار بر آورده شود برای ده و دو کوشک در بهشت و مَن قَرَأَ بِاَلْثَلَاثِينَ مَرَّةً بَنِي لَهُ ثَلَاثَةُ قُصُورٍ فِي الْجَنَّةِ - و کسی که بخواند آنرا سی بار بر آورده شود برای سه قصر در بهشت - فَقَالَ - پس گفت عمر بن الخطاب و اللہ یا رسول اللہ اِذَا تَكُنَّ تَنْتَصُرُنَا - اکنون چون ثواب بخواندن این سوره این چنین است هر آنکه بسیاری خوانیم این سوره را و بسیار میگردد و انیم به سبب خواندن آن قهرهای خود را - فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ - پس گفت پیغمبر خدا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللّٰهُ اَوْسَعُ مِنْ ذَلِكُمْ - خدا فراخ تر است از آن یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل او و وسع است پس تعجب مکن و دور بیند از آنرا که اَقَالَ طَيْبِي وَظَاهَرَتْ اَنْتَ كَمَا مَقْصُودٌ عَمْرٍ وَرَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اَعْطَاهُ رَيْلٌ وَغَبْتٌ دَرَكْشِيرٌ اِنْ ثَوَابٌ جَزِيلٌ اِنْ عَمِلَ قَلِيلٌ - این عمل قلیل است نه تعجب و استعجاب چنانکه ظاهر قول و اذ انکرنا دلالت دارد بر آن پس معنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل و وسع تر از آن است پس رغبت کنید و بر او تعجب نرود و نعم دروین آدمی را از تعجبی از آن هست و جواب نفی آن را نیز متضمن است اما اقتصار بر آن و نعم استبعاد بدان چنانکه طیبی گفته خوب نیست پوشیده نماند که عبارت مطلق است که یکبار در هر روز بخواند یا هر روز دو سازد و اللہ اعلم و فضله اوسع رواه الدارمی - وَعَنْ اَحْسَنَ مَرْسَلَا ابْنِ اَبْنِي صَالَةَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ - روایت است از حسن بصری بطریق ارسال که آنحضرت گفت - مَنْ قَرَأَ فِي لَيْلَةٍ مِائَةَ آيَةٍ لَمْ يَحَاجْهُ الْقَصْرُ اَنْ تَحْلِكَ لَيْلِيَةً يَكِيَّةً يَجْزِيهِ صَدَائِيتُ حَاجَاتٍ تَكُنْ دَخَمٌ فَتُشَوِّدُ اَوْ اَقْرَأَ اَنْ دَرَانِ شَبَّ لِيَعْنِي قُرْآنَ خَمِيٍّ شَوِّدُ كَرِيٍّ رَاكِعًا يَخْوَ اَوْ اَوْ مَلَا زِمْرَتٍ وَكُنْ نَدَسٌ اِنْ قَدَرَ كَهْدِ آيَةٍ هَسْتُ دَرِغَ نَفْصُوتٍ قُرْآنَ وَاَدَا لِحَقِّ وَكُنْ

دیوان شب بسندہ است۔ ومن قرار فی لیلة ما یئی آیت کتب اقنوت لبانہ۔ وکسیک بخواند در شبی دویست آیت نوشته شود براسے و سے قنوت شب و قنوت بجنے طاعت و قیام و دعا و خشوع بیاید۔ ومن قرار فی لیلة خمس مائے لے الالفت اصبح و لا تنظر من الاجر۔ وکسیک بخواند در شبی پانصد آیت تا ہزار جمع می کند در حالی کہ مراد راست قنطار از اجر۔ قالوا یا القنطار۔ گفتند صحابہ و حسبت قنطار۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ اثنا عشر الفا۔ قنطار مال کثیر مقدار دوازده ہزار در قنطاموس گفتہ قنطار وزن چیل اوقیہ از طلا یا ہزار دویست و نیار یا پرچی م گاو از طلا یا نقرہ مقصود مبالغہ است در کثرت ثواب و لشک نیست کہ معنی اخیر انسب و داخل است در ان و حلیہ گفتہ است کہ قنطار ہزار دویست اوقیہ و اوقیہ بہتر از انچہ میان آسمان و زمین است و تو اند کہ ضمیر قنطارہ براسے اصحاب حسن باشد و قال براسے حسن۔ رواہ الدارمی

باب آداب التلاوة

در اکثر تفسیر باب بی ترجمہ و عنوان واضح شدہ چنانکہ عادت مولف است در ذکر مہمات و لواحق مابقی و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و درس القرآن و تلاوت قرائت قرآن است بر سبیل متابع و تو اسے چنانکہ در اوراد و وظائف می باشد و قرائت قرآن را بر مشائخ براسے تعلیم تجویہ اوسے گویند و قرائت عام تر و ہمہ اشال و در سن نیز بمعنی قرائت مست و مدارست میان دو کس یا زیادہ می باشد۔

الفصل الاول۔ عن ابی موسیٰ الاشعرسے قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعاہدوا القرآن بیان فرماید و تازہ کنید عمد و بیان را بقرآن و مراد بحفظ و نگاہداشت قرآن است بقرائت و مواظبت بر ان تا از دل نرو فراموش نگوید و ولغا ہد میان دو کس باشد و ذکر آن اشارت است بآنکہ چون بندہ عمد قرآن۔ تازہ دارد و خدمت می کند قرآن نیز عمد اورا نگاہ دارد و محفوظ ماند۔ فوالذی نفسی بیدہ۔ پس سوگند بخدائی کہ بقای ذات من در دست قدرت اوست۔ لہو اشد تفصیلا من الابل فی عقلها۔ ہر آنیہ قرآن سخت ترست از زوی رہاشدن و بیرون آمدن و گردنختن از شتر کہ بستہ شدہ است پاسے وی در سن غنل بختین جمع متقال بکسر بند شتر سفتی علیہ۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قہما احدکم ان یقول سیدت آیت کیت و کیت بہ چیز بیست ہر یکی ما از شما کہ گوید فراموش کردم آیت چنین و چنان را۔ ہل نسی۔ بلکہ بگوید فراموش گردانیدہ شدہ مرا آن آیت دو جہہ ہی آن قول آن است کہ این عبارت شترست بترک و عدم تلاوت دینی پر دوائی بدان و در قول وی فراموش گردانیدہ شد افکار حسرت و فذلان است بر تفسیر در احراز این سعادت و نگاہداشت این نعمت یا از بیت احتراز و احتساب از تصریح بارتکاب معصیت کہ متعین بر حیاتی و میاکی و ترک ادب است بقرآن۔ و استاذکوا القرآن فانہ اشد تفصیلا من صدہ الرجال من الظم۔ وذا کہ و کینہ زیادہ داری قرآن را بمواظبت بر قرآن آن نبرکہ

ہر سیکہ قرآن سخت ترست در گریختن و بر آمدن از سینه ہائے مردان از چار پایہائے کہ اگر نہ بندند و محافظت
 نکنند بگریزند و برآیند۔ متفق علیہ و از او مسلم بعقلہا۔ و زیادہ کردہ است مسلم در روایت خود لفظ بعقلہا را و معنی آن
 معلوم شد۔ وعن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل
 المتقلۃ۔ نیست حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش شدن مگر مانند حال خداوندان شتران بستہ شدہ بی پای بند
 ۔ ان عابد علیہا اسکھا۔ اگر محافظت کند بران نگاہدار و آتما۔ وان اطلقها و ہیبت۔ و اگر رہا کند شتران را میرودند
 آن شتران می گریزند۔ متفق علیہ۔ وعن جندب۔ بنعم وال فرج آن۔ بن عبد اللہ۔ صحابی ست و گاہی جذب
 بن صفیان نیز می گویند نسبت بجد و کجی عقلی بفتح عین و لام و یاقوت نیز می گویند بکوفہ بود پس ازان انتقال کردہ
 بصرہ آمد و روایت می کند از وسع حسن و ابن سیرین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرؤ القرآن ما تلتف
 علیہ قلبکم۔ بخوانید قرآن را ما دام کہ الفت و حمیت وار و بر قرآن دلماست نہاد و ذوق قرات و نشاط و سرور حاصل
 باشد۔ فاذا اختلفتم پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل کرد و شمار ملائت و تفرقہ قلوب۔ فقو مواعنت
 پس بر خیزید از خواندن قرآن و بلائت و بی ذوقی بخوانید اما اینجا نکتہ ایست کہ مرد را باید کہ عادت کند و جد و جد
 نماید نفس را ریاضت فرماید تا بکثرت قرات ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا کہ کاہان و آسودہ دلان کہ اعتیاد
 دارند تیاض ندارند و دلول شود ندلی باشد کہ در قرات جزوے از قرآن ملول گرد و دیگری وہ جز و بذوق خو بخواند
 چنانکہ اصلا ملائت راہ نیابد و باللہ التوفیق و در معنی این اختلاف و قیام وجوہ دیگر نیز گفتہ اند کہ در شرح مذکور است
 متفق علیہ۔ وعن قتادۃ قال سئل انس کیف كانت قراتۃ البنی۔ روایت است از قتادہ کہ از مشایخ پیغمبر است
 کہ پرسیدہ شد انس را کہ چگونه بود قرات پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال كانت مدار۔ گفت انس بود قرات آنحضرت
 خداوند مدار پر وزن حرار و در روایتی كانت مدار لفظ مصدر آن نیز بہین معنی است و در صحیح البخاری کان
 مد مد بود کہ آنحضرت مد می کردند و مدنی۔ ثم قرار۔ پسر خواند۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ و در حالی کہ مد می کند
 بسم اللہ۔ یعنی در لفظ اللہ۔ و مد۔ و مد می کند۔ بالرحمن۔ یعنی در میم وی۔ و مد بالرحیم۔ یعنی در حاء دے۔
 رواہ البخاری۔ بدانکہ مراد بانجام اصلی است کہ آزا مدی گویند از بہت بودن وی لازم ذوات حروف مد و مد
 وی چنانکہ الف و واد و قلا و یا و قیل و حاصل نمی شود این مد با تمام حرکات یا چیرے از اشباع مقدار الف یا کثر
 ازان زیرا کہ اگر چنین خواندہ نشود تمام نمیشود نطق باین حروف و مد متعارف کہ بحث کردہ شود ازان نزد ارباب
 صناعت مد و رعیت و او را و سبب است سکون و ہمزہ کہ بعد از این حروف واقع میشود و سکون یا بچبت او قام
 باشد چنانچہ و اب و لا الضالین یا بے او غام چنانچہ در حروف مد واقع است و او اکی سور مثل الف لام میم
 کات صا و نون قاف و سکون گاہی بچبت وقف عارض میگردد مثل نستعین و الفلحون و اولی الالباب و اما

ہمزہ یا در یک کلمہ مانند السماء والسمو و حی یا در دو کلمہ مانند ما انزل و قالوا آمنا و فی انفسهم و قرار اختلاف است در مقدار این بعضی مقدار الف و نصف و بعضی دو الف و نصف تا سہ الف و چهار الف و تفصیل آن در کتب تجوید است۔ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما اذن اللہ شیء استماع ینکیند و گوش نمی دارد یعنی راحتی ینکیر و درودش نمی دارد و خدا یتالی مرتب چیز را از مسموعات۔ ما اذن للشیء یعنی بالقرآن۔ چنانکہ استماع ینکیند و گوش میدارد و مردان پیغمبری را کہ تنفی میکنند و سرود و خوش آوازی می نمایند آن پیغمبر قرآن و میخواند مذکتابی را کہ فرستادہ میشود بر دے۔

یتفق علیہ۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما اذن اللہ شیء ما اذن للشیء حسن الصوت بالقرآن۔ بچہ بہ۔ در حالیکہ ہر میکند و بلند میگردد و آوازی را بقرآن درین حدیث مقید گردانیدہی را بخوش آوازی و در حدیث دیگر آیدہ است کہ فرستادہ خدای تعالی ہیچ پیغمبری را کہ خوش روے و خوش آوازی پس مراد آن است کہ خوش آوازی میکند بقرآن و تنفی میکند بآن۔ متفق علیہ۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس منامن المتین بالقرآن نیست از این یعنی از اہل طریق و تابعان ماسیکہ یعنی کند بقرآن۔ رواہ البخاری۔ بدانکہ در احادیث استجاب تنفی در قرآن واقع شدہ خصوصاً این حدیث کہ بو عبیدہ بر ترک آن ناظر است پس بعضی میگویند کہ مراد بہ تنفی ہرست چنانکہ در حدیث بچہ بہ واقع شدہ است و بعضی میگویند کہ مراد تنفی بقرآن استغناء از مردم است از غنی مقصود یعنی بی نیاز سے نہ از غنا سے مدد و بمعنی سرود یعنی کسیکہ اورا خدا سے تعالی علم دادہ و قرآن عطا کردہ باید کہ از ہمہ مستغنی گردد و توکل بخدا کند و اعتماد بر مردم نکند و از ایشان طمع نکند و خود را نزد ایشان خوار نگرداند و علم قرآن را وسیلہ حطام دنیا سازد و بعضی گفتہ اند کہ تنفی بمعنی استغناء در لغت نیامدہ است و این سخن خطاست و صواب آن است کہ آیدہ است و تحقیق آن است کہ مراد تنفی تحسین صوت و تطہیب و تزئین و ترقیق و تخرین اوست چنانکہ شنیدن آن در دلہا کار گر افتد و تاثیر کند و موجب خشیت و جمع ہم و ہم زیادت حضور شود و ذوق و شوق آرد و دل را رقیق گرداند با رعایت قوانین تجوید و مراعات نظم و رکعات و حروف چنانکہ در حدیث بیاید (وینا القرآن باصواتکم و اشارت کرد بآن قول ابی موسی اشعرے بچہ بہ تجوید اگر این بصوت طبعی کہ عرب دارند و انما طبیعت در تزئین آن بکوشند کہ آن را الحن عربی گویند آدے و احسن باشند و امحکات بالحن موسیقی مکروہ است و اگر موے بتفسیر قرآن گردد حرام است طبعی گفتہ تحسین صوت تنفی و تزئین بالحن جائز است بہر وجہ کہ باشد و آدم

کہ خارج نگردد از حد مرات۔ و عن عبد اللہ بن مسعود قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو علی الجہر گفت ابن مسعود گفت مرا آنحضرت و حالانکہ دے بر متبولود۔ اقرار علی۔ قرار است کن و بخوان از قرآن چیز سے بر من نقلت۔ پس گفت من۔ اقر علیک علیک انزل۔ ایا بخوانم قرآن را من بر تو دعا لانکہ قرآن بر تو فرستادہ شدہ است یعنی قرآن خواندن حق است کہ آن چنان میخوانی کہ منزل بہت دیگر سے را چہ مجال کہ در حضرت تو بخواند۔ قال

احب ان اسمع من غیرے۔ گفت آنحضرت من دوستی دارم کہ بشنوم قرآن را از غیر خود گویا حکمت در ان است کہ در
 استماع از غیر نعم معانی و ملاحظہ آن و تدبر در ان اہم و اہل است و گویا از غیب سے آید بر مثال ظهور کلام از شجرہ موسیٰ
 و اللہ اعلم ابن مسعود نے گوید۔ فقرات سورۃ النساء۔ پس شروع کردم در خواندن سورۃ النساء۔ حتیٰ آیت ہذہ الایۃ
 ناآنکہ آدم در سیدم باین آیت کہ تکلیف اذا جئنا من کل امۃ بشہید و جئنا بک علی ہذہ الایۃ شہیدام معنی آیت این است
 کہ پروردگار عالم میفرماید پس چگونہ باشد حال این کافران و مشرکین یا ریم از ہر ممت گواہی را کہ گواہی دہیستے ہنہ
 ایشان بر ایشان انبسا و عقابہ و قبح اعمال ایشان و بیاریم ترا سے محمد گواہ این پیغمبر ان کہ گواہی دہی بر صدق ایشان
 درین گواہی یا گواہی دہی براست خود کہ ایشان گواہی خواہند و او بر امتان دیگر مقصود تکریر روز قیامت است کہ
 عجب روزے سخت است کہ امتان را خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواہی خواہند و او ابن مسعود سے گوید
 چون این آیت برخواندم۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ حسب الان۔ بس است ترا اکنون یعنی اکنون بس کن و دیگر
 بخوان۔ فالتفت الیہ۔ پس بوسے گروا یدم لبوسے آنحضرت و دیدم۔ فاذا عیناۃ تدر فان۔ پس ناگاہ ہر دو چشم
 آن حضرت اشک میریزند و اشک روان می رود و یکایک آنحضرت از تصور ہول قیامت و خمی احوال مردم بود
 بجنب غایت رافت و رحمت و شفقت آن حضرت بر خلق صلی اللہ علیہ وسلم فاتم۔ متفق علیہ۔ وعن انس قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لانی بن کعب۔ گفت آن حضرت مرابی بن کعب ما کہ از اکابر صحابہ بود و کاتب وحی بود
 دیکہ از ان نشن بود کہ یاد گرفته بودند قرآن را در عمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اقرا صحابہ بود و او را سید
 القرامی گفتند و آنحضرت اورا سید الانصار سبکت و عمر رضی اللہ عنہ سید المسلمین می نامید پس آنحضرت بوسے گفت کہ۔ ان
 امرنی ان اقر علیک القرآن۔ بدرستیکہ خدا سے تعالیٰ امر کرده است مرا کہ بخوانم بر تو قرآن۔ قال۔ گفت ابی بن کعب
 اللہ سالی لک۔ ایا خدا نام برد مرا بر اسم تو یعنی مرا بخود ص نام من یا و کرد و نام من آنجا نہ کورت۔ این را از جهت
 شکست نفس و گمنای خود گفت تعجباً و استغراباً کہ من کجا لائق این مقام و منزلتم یا از غایت شوق و لذت گفت
 کہ این چه تشریف و اکرام است کہ می کنی۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آرسے نام ترا برد و ترا بنام خواند۔ قال باز
 گفت ابی بن کعب بطریق تعجب بر اسمے تقریر و تحقیق حال خود۔ وقد ذکرک عند رب العلمین۔ ایا بہ تحقیق ذکر
 کرده شدم من نزد پروردگار جہانیاں۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آرسے ذکر کرده شدے تو نزد پروردگار۔
 فخرخت عنیاء۔ پس اشک ریخت ہر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریہ شادی است کہ نزد
 لطف محبوب و حصول وصال سے آید و بحقیقت غم از راہ چشم بدر میرود۔ و فی روایتی۔ و در روایتی انہین آمدہ
 کہ چون سورۃ لم یکن الذین کفروا من اہل الکتاب نازل شد آن حضرت بابی بن کعب گفت کہ۔ ان اللہ امرنی ان
 اقر علیک۔ بدرستیکہ خدا سے تعالیٰ امر کرد مرا کہ بخوانم بر تو۔ لم یکن الذین کفروا فقال گفت ابی۔ وقد سالی ایاہی

نام برد مرا خدا ساقاں نعم۔ گفت آن حضرت آرسے۔ بکلی متفق علیہ۔ و در حدیث استحباب قرات ست برخدا حق و اہل علم و فضل اگرچہ قاری افضل باشد از مقرر و علیہ و بحقیقت قرات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بردے قرات تعلیم و اہل بود کہ تا یاد گیر و آن را از وہن مبارک آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بود آہی مقدم بر قرأتے صحابہ و فرمود آن حضرت صلعم اقرار کم ابی و تحقیق اخذ کردہ اند از وہی قومی از کبرائے تابعین و در وجہ تخصیص ابن سورہ گفتہ اند کہ این سورہ با وجہات جامع ست مقروا عد کثیرہ از اصول دین و مہمات آن را و وعد و وعید و اخلاص و تطہیر قلوب کذا قال

الطیبی واللہ اعلم بالا سرار۔ وعن ابن عمر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو نہی کرد آن حضرت از آنکہ سفر کردہ شود و ہمراہ بردہ شود مصحف بسوے زمین کا فران کہ دشمنان و نیند اگر گفتہ شود کہ مصحف نبود در زمان آن حضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آن حضرت شد جو اہلش آن ست اگرچہ تمام قرآن در مصحف نوشتہ نشد بود و لیکن انچہ نازل می شد ہر کس براسے خود و صحیفہ می نوشت و نگاہ میداشت باین اخبار لغیب ست از انچہ بعد از زمان آن حضرت واقع شد و بعضی گفتہ اند کہ مراد بقرآن مصحف نیست بلکہ مراد بعض قرآن کہ ہر کس از صحابہ یادداشت و نہی از رفتن آن جماعت ست کہ نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بر زمین عدو تا کشتہ نشوند و ضائع نگردد آن قدر از قرآن کہ نزد او ست اگر گفتہ شود کہ بہ تحقیق ثابت شدہ است کہ حفاظ قرآن بغزوات میرفتند و با وجود نہی چہ صورت دار و رفتن ایشان جو اہلش آن ست کہ شاید نہی از فقر و ایشان بعم باشد و بہمراہی عسکر متیقن نیست ہلاک ایشان واللہ اعلم۔ متفق علیہ و فی روایت مسلم و در روایتی مسلم از عیین آمدہ کہ۔ لا تسافر بالقرآن۔ سفر نکنید با قرآن۔ فابی لا آمن ان نیا لہ العدو۔ پس بدرستی کہ من امین نیستم از آنکہ نیا و بگیرند آن را و دشمنان و امانت کنند بدان مضائع سازند آن را۔

الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری قال جلست فی عصابۃ من ضغفاء المهاجرین۔ گفت ابو سعید خدری ستیم من در جماعت از ضغفاء و فقیران مهاجران و عصابہ بکبر و عصبہ یعنی از مردم مابین عشرہ تا چہل۔ و ان لضعفہم لیسیر بعض من العرب۔ و بدرستی کہ بعضی از ایشان ہر آئینہ پوشیدہ میشد بہ بعضی از جہت برہنگی و بی جامی و غری بضم عین و سکون یا برہنگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشان ست کہ جامہ درست بر تن نداشتند و باین جہت چسپید و بیکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل می شد۔ قادی لقرار علینا۔ و قاری میخواند قرآن را ہر ما۔ و ابوا رسول اللہ ناگاہ آمد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقام علینا۔ پس ایستاد آن حضرت بر سر ما۔ فلما قام رسول اللہ پس ہر گاہ کہ ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم سکت القاری۔ خاموش گشت قاری کہ قرآن میخواند۔ مسلم پس چون خاموش گشت قاری سلام داد آنحضرت بر ما از بیجا مفہوم میشود کہ سلام بر قاری قرآن مارودہ است چنانکہ در فقر مذکور ست و گفتہ اند اگر کس سلام داد و جواب آن لازم نیست۔ قال ماکنتم تصنعون۔ گفت آنحضرت و پرسید چه می کرد بدینشا اگر

آنحضرت فرمات قاری ایشان نشیند استفهام بر حقیقت خودش والا منصوص و توطیه و تهدید بشارت است که ایشان را و اولیاء
 گفتیم با کنا تسبح الی کتاب اللہ تعالیٰ - بودیم مگر گوش میداشتم بسوے کتاب خدا سے تعالیٰ - فقال - پس گفت آن حضرت
 الحمد للہ الذی جعل من امنی من امرت ان اصبر نفسی معہم - حمد خدا ی راست که پیدا کرد از امت من کسی را که امر کرده شده ام
 من کہ صبر فرمایم نفس خود را با ایشان و نشینم در ایشان اشارت است بقول خداوند تعالیٰ و اصبر نفسك مع الذین یعدون
 ربهم الا یہم الا یہ گفت ابو سعید خدری مجلس و سلطان - پس نشست آنحضرت میان ما و وسط بسکون سین میان و تحریک میان بتخلل
 نفسیہ فیما تا برابر گردانند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما - ثم قال بیدہ بکذا - پسترا اشارت کرد بدست
 مبارک خود که بچنین نشینید یعنی حلقہ زده نشینید - تخلقوا - پس حلقہ زده نشستند صحابہ - و برزت و جوہم لم - و بیرون
 آمد از صف و ظاهر گشت روی های ایشان مرا آن حضرت را - فقال البشر و ایا معاشر صوالیک المہاجرین - پس گفت
 آن حضرت شاد و خوش باشید اے گروه فقرائے مهاجرین صوالیک جمع صلوک بمعنی فقیر کہ مال ندارد چنانکہ
 مالیک جمع ملوک - بالنور التام یوم القیمہ - بشارت با و مرثیہ را بر دشمنائی تمام روز قیامت تلخ است بقول حق
 سبحانہ (نور ہم سعی بین ایدیم و با یا نم یقولون ربنا انکم لنا نورنا) ثم خلون الحجتہ قبل اغنیاء الناس نصف یوم
 می در آئید شما بهشت را پیش از مردم تو مگر بنیم روز - و ذلک خمسائہ عام - و نیم روز آن عالم پانصد سال دنیا است
 چنانکہ در قرآن مجید می فرماید - و ان یو اعذر یک کالف سنۃ مما تعدون و مراد اغنیاء سے شاکر و فقرای صابرند
 یعنی اغنیاء فرما اگر چه فاضل تر و بیشتر باشند در ثواب چنانکہ حدیث دیگر بران دلالت دارد ولیکن با وجود
 آن این سبقت فقر را حاصل است و ظاہر این حدیث دران است کہ این فضیلت و سبقت مخصوص بفقرای
 مهاجرین باشد ولیکن چون علت فقر است و آن مشترک است میان سائر فقر حکم ہمہ یکی باشد و در حدیثی بلفظ
 اطلاق نیز آمده است کہ یدخل الفقراء قبل الاغنیاء ہو کلام دروے در باب فضل فقر را بیاید ان شاء اللہ تعالیٰ
 رواہ ابو داؤد - وعن البراء بن عازب - صحابی مشہور است اول شاہد اخذ خندق است و پیش ازوے صغیر
 بودوے از تابان امیر المومنین علی رضا است حاضر شد باوے در جمل و صفین و نہروان و مات فی زمین صعب
 بن الزبیر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زینوا القرآن باصواتکم - بیار امید قرات قرآن را بآواز
 آواز یہاے خود زیرا کہ این جہای کنندہ ترست در دل و تحت ترست از روے تاثیر دران در وقت پیدا کنندہ
 ترست شنوندگان را بعضی مشائخ گفتہ اند کہ غنا در حد ذات خود باطل است ولیکن می آراید حق را و چون درس
 میدان در بدایت چال حق بہ تنگی و بزور و زورے آید با غنا مزج میکند تا باسانی و بر غبت و آید بر مثال داروے
 تلخ تلخ کہ آن را با قند و رسم گردانیدہ در باطن در آرد و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوب است و بعضی گفتہ
 اند کہ این عبارت محمول بر قلب است و اصل این است کہ زینوا اصواتکم بالقصہ آن گویا قایلین سخن او بیک بدشت

از آنکه اصوات سندگان را مزین قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است مزین شی تا بجای
شئی می باشد چنانکه علی نسبت بحدس گوید یا قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیوری است که حسن دیگر
بران می افزاید و در فصل ثالث از حدیث بسیار باید که صریح است درین معنی و مراد اینجا قرارت قرآن است که فعل بنیده
نه ذرات قرآن که صفت باری توانست جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم - رواه احمد و ابو داود

و ابن ماجه و الدارے - وعن سعد بن عبادۃ - لضم عین و تخفیف موحده از لغت بای و دوازده انصارت و بهتر
قوم خود و راایت مصطفی صلی الله علیه وسلم روز فتح و در دست او بود و او را مناقب بسیار است رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرأ یقرّ القرآن ثم تمیّاه - نیست هیچ مردی که می خواند قرآن را بهتر
فراموش می گرداند آن را - الا لقی الله یوم القیمه اجزم - مگر آنکه پیش می آید جناب کبریا که حق را روز قیامت مقطع
الاعضاء اجزم بمنقطع قطع و اجزم مردیکه بقیته اعضاے او بجلت جزم که علی مشهور است و بعضی گفته اند که مقطع
البید یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاده
بصورت یا بمعنی یعنی بے حجت دبی زبان و فراموش کردن قرآن را بعد از حفظ از کبار سرشده اند و وعید درین
باب بسیار واقع است و بعضی می گویند مراد به نسیان اینجا ترک عمل و قرارت است و الله اعلم - رواه ابو داود

و الدارے - وعن عید الدین عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم یبق من قرار القرآن فی اقل من
ثلث - فرمود و بقیه نه شد و نه است معانی قرآن را و تا مل و تدبیر نکرد در آن کسیکه خواند قرآن را در کمتر از سه شب
رواه الترمذی و ابو داود و الدارے - بدانکه عادت سلف مختلف بود و در قدرے از زمان که ختم می کردند در آن
قرآن را از ختم کردن دو ماه تا هشت ختم کردن در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز کم نباید و بر چهل روز زیاده نه
و بعضی در نهفته یک ختم می کردند و اقوال دیگر نیز هست و مختار آن است که این مختلف می گردد باختلاف
اشخاص پس کسیکه ظاهر می گردد مراد از دقیق فکر لطائف و معارف اقتضای کند بران قدر که حاصل گردد و کمال
فهم آنچه بخواند و هر که مشغول است به نشر علم بدست و تصنیف یا بفضل خصومات و وقایع و مهمات مسلمان فقیر
کند بران قدر که مانع نیاید از آن و تعلم علم و کسب نفقه اهل و عیال نیز همین حکم دارد - وعن عقیته بن عامر
صحابی است و الی مصر بود براسے معاویه بعد از برادرش عقیته بن ابی سفیان - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الجاهل بالقرآن کالجاهل بالصدقه - هر کننده بقرآن و باور بلند خواننده آن را بهیچ آشکارا و پنهان
است صدقه را به فقر که فضیلت و ثواب دارد - و المسلم بالقرآن کالمسلم بالصدقه - و هر کننده بقرآن و باور بلند
سپست خواننده قرآن را مانند پنهان و پنهان صدقه است که افضل و اکمل است و در ثواب که از سمع و ریاضات
و این در صدقه نفل است و در جائے که بلند خواندن قرآن واجب نیست - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی

وقال الترمذی هذا حديث حسن غریب - وعن صهیب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم -
 گفت صهیب روئے کہ از فقرای صحابہ و غلامای ایشان ست و مناقب او بسیار است کہ گفت آن حضرت - ما من
 بالقرآن من اكمل محارمه - ایمان نیاد و بقرآن ایمان کامل کسیکہ حلال گردانید حرامهای قرآن را اینست
 از کتاب محرمات و مناسب آن کرد حق ایمان آوردن آن است کہ عمل کند چنانکہ حق محبت آن است کہ متابعت
 کند - رواه الترمذی و قال هذا حديث ليس اسناده بالمتقوس - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این
 حدیثیست کہ نیست اسناد آن توے از جهت ضعف بعضی روایات وے - وعن الليث بن سعد روایت است
 از لیث بن سعد کہ فقیہ تابعی است و امام اہل مہر - عن ابن ابی ملیکہ - بنعم ميم و فتح لام و سکون تحتانیہ کہ تابعی فقیہ است
 و از مشاہیر علمای تابعین است و سی صحابہ را و دریافتہ و قاضی مکہ بود در عهد عبداللہ بن الزبیر - عن یحیی - بن فتح
 تحتانیہ و سکون مہملہ و فتح لام - بن ملک - بنعم ميم اولے و سکون ثانیہ و فتح لام و کاف در آخر وے نیز تابعی
 ثقہ است - نہ سأل ام سلمة عن قراءة النبي - کہ وے پرسیدم سلمہ را از قرأت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ
 کیفیت می خواند - فاذا ہی تحت قراءة مفسرة - پس ناگاہ ام سلمہ صفت میکند و بیان میکند بقول یا بفعل قرأت پیدا
 و کشادہ در روشن - حرفا حرف بعد از حرف جدا جدا - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی - وعن ابن
 جريج - بنعم ميم اولی و فتح را نام او عبدالملک بن عبد الغزیز بن جریج از ائمہ دین و اعلام علماست و از تبع تابعین
 و پدرش از تابعین و وے اعلم و اوثق از پدر است - عن ابن ابی ملیکہ عن ام سلمة قالت کان رسول اللہ
 گفت ام سلمہ بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یقطع قرأته یقطع می کرد قرأت خود را و یقطع پاره پاره کردن
 مراد اینجا جدا جدا خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکہ معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگر چه
 تعلق با قبل داشتہ باشد بقول - میگفت و می خواند آنحضرت - الحمد لله رب العالمین ثم یقف - پسر وقف میکرد
 وے ایستاد - ثم یقول - پسر میگفت - الرحمن الرحیم ثم یقف - پسر وقف میکرد و میگفت - مالک يوم الدين -
 تا آخر سوره و بقواعد مقررہ از باب قرأت در امثال این آیات کہ متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح است
 ولیکن اگر بر دوس آیتی باشد وقف و ابتدا با بعد سنت است - رواه الترمذی و قال اسناده ليس متصل -
 روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل - لان الليث روے هذا الحديث عن
 ابن ابی ملیکہ عن یحیی بن ملک عن ام سلمة - چنانکہ در شناسے حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکہ از ام سلمہ
 بواسطہ سماع نداشت - و حدیث لیث صحیح - و حدیث لیث کہ متصل بہت صحیح تر است

الفصل الثالث - عن جابر - رضی اللہ عنہ قال خرج علينا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ونحن نقرأ القرآن
 گفت جابر بیرون آمدیم آنحضرت و حالانکہ ماے خواندیم قرآن را - و فینا الاعرابی و الجلی - و در میان

باز و بان صحرانشین و عجیبان غیر عربی نیز بودند و لا بد قرات ایشان در تجوید و رعایت قواعد قرآن در ترجمہ قرات
عربان فصیح نبود و با وجود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تجوید کرده و تقریر و تحسین نموده۔ فقال۔ پس گفت۔ امروز محل
حسن بخوانید قرآن را پس ہمہ نیکو است یعنی بہر نوع کہیکے از شما بخواند خواہ عرب و عجم و مقصود و صلی اللہ علیہ وسلم
رفع حج و شفقت و تکلف در استقصائے رعایت تجوید بمرتبہ غایت است و تنبیہ بر ترجمے حسبہ و اخلاص در عمل بود و اللہ
و تفکر در معانی و شدت اہتمام بآن اگرچہ در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نہ باقصی الخاتیمہ کوشد زیرا کہ استقصاء
اہتمام ثباتی با سہلہ و تقصیر در اول چندان نفع نکند و با اہتمام و اعتناء ثباتی با سہلہ در اول ضرر نیار و چنانکہ
فرمود۔ و سچی اقوام یقیونہ۔ و زود باشد کہ بیایند گروہا از مردم کہ راست و درست گردانند قرآن را رعایت
تجوید کلمات و تحسین اصوات کما لایقام القبح۔ چنانکہ راست ساختہ می شود و تیر و قبح بکسر قاف و سکون دال
تیر تا تراشیدہ و پیرہا و پیکانہا نماندہ۔ یجولونہ۔ زود و طلبند اجرت آزادین جہان۔ ولا یتاجلونہ۔ و بہ
مہلت نمی طلبند ثواب آن را و دران جہان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیای فرود شدہ و
ابوداؤد و البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن حذیفہ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرأ القرآن
بلحون العرب و اصواتہا۔ روایت است از حذیفہ بن الیمان کہ از کبار صحابہ و صاحب ہر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و زود
علم منافقان است گفت گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بلحون عرب و خوش آوازی ایشان فی الفرج بحن آواز و آو
گردانیدن و بحن و قرات طرب کردن بدان فلان لحن است نیکوتر است از روع خواندن بدان و مراد بلحون
عرب تحسین صوت و لہر لہر اوست بے تکلف در رعایت قوانین موسیقیہ باعانت طبعیت چنانکہ از قرات
ایشان مشاہدہ مے افتد۔ و ایما کم و لحون اہل عشق و لحون اہل الکتابین۔ و دور و دراز خود را از لحنہا مے اہل
عشق و لحنہا سہل و دو کتاب کہ تورات و انجیل است و مراد بلحون اہل عشق انجہ میکنند روم در مغالزہ فساد و مجادۃ ایشان
و را شمار از رعایت قواعد موسیقی و تکلف دران و بخوانند ہیود و نصارے کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند دران
و بعضے اہل عشق را اہل الفسق خوانند و این تصحیف و تحریف است صحیح نیست۔ و سچی بعدے قوم یہرجون بالقرآن
ترجیع النار و النوح۔ و زود باشد کہ بیایند پس از من گروہے کہ ترجیع کنند بہ قرآن مانند ترجیع سرود
و نوحہ و ترجیع آواز گردانیدن در حلق و نوح بفتح نوحہ در ماتم کردن۔ لایجا و زحاجرم۔ نمی گذار و قرآن نامی
گلوہا مے ایشان را یعنی بالا نمیرود و بمصعد قبول نمی رسد۔ مفتونہ قلوبہم۔ در فتنہ و بلا انداختہ شدہ است
دلہا مے ایشان بہ محبت دنیا و تحسین مردم مر ایشان را۔ و قلوب الذین لہم شامہ مفتون و متہلاست و لہای
آن کسانے کہ خوش مے آید ایشان را حال ایشان۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان و در زین فی کتابہ وعن
البرابر بن عازب قال سمعت رسول اللہ۔ گفت شنیدم پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول صلیکتم حسنا

القرآن باصواتکم۔ نیک گردانید قرآن را با آواز ہائے خود۔ فان الصوت احسن یرید القرآن حسنا۔ زیرا کہ آواز خوب زیادہ می گرداند قرآن را حسن۔ رواہ الدارمی۔ وعن طاووس مرسلہ۔ دروایت است از طاووس یمانی کہ از مشاہیر تابعین است و در صحبت ابن عباس می بود بطریق ارسال۔ قال۔ گفت۔ یسئل النبی۔ پیریدہ شد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اے الناس احسن صوتا بالقرآن۔ کدام کی از آدمیان خوش آواز تر است بہ قرآن قال۔ گفت۔ آن حضرت۔ من اذا سمعته لیس۔ خوش آواز ترین مردم بقرآن کسی است کہ چون بشنوی اورا کہ بخواند قرآن را۔ اریتم انہ تمشی اللہ۔ پندارے و گمان برے تو کہ دے می ترسد و ہیبت دارد از خدا۔ قال طاووس وکان طلق کذلک۔ گفت طاووس و بود و طلق بفتح طاء مہملہ و سکون لام کہ یکی از تابعین است مجہین یعنی در خواندن و سہ اثر خوف و خشیت و ہیبت پیدا بود۔ رواہ الدارمی۔ وعن عبیدہ۔ بفتح عین و کسر موحده۔ الملکی یضم میم و فتح لام و سکون تحتانیہ و الملوکی یضم ہمزہ و ضم لام نیز آمدہ شامی است۔ و کانت لہ صحبتہ مع رسول اللہ۔ و بود و لولہ صحبت با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ در اصحابہ گفتہ لیس قال لہ صحبتہ گفتہ می شود کہ مراد از صحبت است و در بعضی نسخ بجای کلمہ مع۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و برین نسخہ این حدیث مرفوع است بر نسخہ اول موقوف و این حدیث را بہر دو طریق برفع و توقف روایت کردہ اند چنانکہ شیخ ابن حجر در اصحابہ گفتہ۔ یا اہل القرآن لا تؤسروا القرآن۔ اے اہل قرآن نہ گردانید قرآن را بالین کہ تکیہ کنید بدان و خواب کنید بران کنایت است از تحاسل از تلاوت قرآن و تغافل از قیام بحقوق آن۔ و اتلوہ حق تلاوتہ من انار اللیل والنهار و بخوانید قرآن را در روز و سائید آن را در ساعات شب و روز۔ و افشوه۔ و آشکارا کنید و بخوانید قرآن را با سماع و تعلیم و درس و تفسیر و کتابت تا شائع گردد میان مردم۔ و تغفوه۔ و تغنی کنید بقرآن بجغنی کہ گذشت۔ و تدبروا ما فیہ لعلکم تفلحون۔ و تاامل کنید در معانی آن و بروید در دنبال آنچه دروست از معانی و احکام بتامل و عمل بامید آنکہ رستگار شوید و فی فری بایدہ و لا تجلو الثواب۔ و شتاب نہ طلبید در دنیا پاداش آن را و نگردانید اورا از حفظ این جهان۔ فان لہ ثوابا۔ زیرا کہ بدستی مرقرآن را ثواب عظیم است دران جهان۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان و این حدیث را بخارجہ نیز روایت کردہ اند تا نسخ خود و رفع نکردہ دروایت کردہ طبرانی برفع

باب

این نیز باب است بی ترجمہ و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن وجمع القرآن۔ و ظاہرا با اختلاف قرآن اختلاف قرأت و لغات اوست و مراد جمع نوشتن او در مصحف واحد

الفصل الاول۔ عن عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ قال سمعت ہشام ابن حکیم بن حزام یکسر حاء ہمکہ تخفیف از اے صحابی است اسلام آورد و روز فتح و از فضلاے صحابہ است چنانکہ پیرا و حکیم بن حزام دید روی بر او اندادہ

ام المؤمنین خدیجہ است رضی اللہ عنہا گفنت عمر بن الخطاب شنیدم ہشام بن حکیم را۔ یقر اسوۃ الفرقان
میخواند سورۃ فرقان را۔ علی غیر ما اقرارہا۔ بروجہ مغایر آنچه میخواندیم من آن سورہ را۔ وکان رسول اللہ۔ وبلو پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم اقرانہا۔ خوانانیدہ بود مر آن سورہ را۔ فکلت ان عجل علیہ پس چون بخین میخواندم آنحضرت
خوانانیدہ بود و دوسے مخالف آن میخواندند نزدیک بودم من کہ کتابے کتم بروے و در اتم در وی غضب کتم بروی
تم اہلسلۃ۔ پست ترک دادم و گذاشتم اورا و شتابی نہ کردم۔ حتی انصرف۔ تا آنکہ برگشت وی از قرات و تمام کرد
تم کتبہ برداد۔ پست نزد اتم رواے اورا در گردن او و کشیدم اورا فی الصرح تلخیص گریان گرفتن و کشیدن
در خصوصت و سبب و لبہ بخر بختہ پیش منیہ کہ آنجا فرج می کنند۔ فحببت بہ رسول اللہ۔ پس آوردم من اورا نزد
پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت۔ پس گفتم۔ یا رسول اللہ! سمعت ہذا یقر اسوۃ الفرقان علی غیر ما اقرانہا۔
بدرستی کہ من شنیدم این را کہ میخواند سورۃ فرقان را بغير وجهی کہ خوانانیدہ سے تو مر آن سورہ را۔ فقال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفنت آنحضرت۔ ارسلہ۔ بھل اورا باز ہشام فرمود۔ اقرار۔ بخوان۔ فقرأ القراءۃ
لئے سمعت یقر۔ پس خواند ہشام آن قرات را کہ شنیدہ بودم من اورا کہ میخواند۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بکذا انزلت۔ پس گفنت آن حضرت همچنین فرود فرستادہ شدہ است این سورہ۔ ثم قال لی اقرار
پست گفنت آن حضرت مرا بخوان۔ فقرأت۔ پس خواندم من چنانکہ یادداشتہ۔ فقال بکذا انزلت پس اینجا
نیز گفنت همچنین فرود فرستادہ شدہ است این سورہ پس چون فرمود کہ بکذا انزلت گفنت۔ ان ہذا القرآن
انزلت علی سبتہ احرف۔ بدرستی کہ این قرآن فرود فرستادہ شدہ است بر سبت حرف مراد سبت قرات یا سبت
لغات است و تحقیق این در کتاب العلم گذشت فندکر۔ فاقروا بما تنیسرہ۔ پس بخوانید ہر چہ آسان باشد از قرآن
و ہر چہ خوش آید شمار۔ متفق علیہ و اللفظ المسلم۔ وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ۔ گفنت عبد اللہ بن مسعود
شنیدم مردے را کہ خواند یعنی بیک قرات۔ و سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقر اخلافا۔ و شنیدم آنحضرت را
کہ میخواند بخلاف آن قرات را کہ خواند آن مرد و حببت بہ النبی۔ پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم
فاجزئہ۔ پس خبر دادم آن حضرت را بحقیقت حال۔ ففرقت نے وجہ الکرانہ۔ پس شناختم من در روی مبارک
آن حضرت تا خوشی را از جنت جہال و خلافت۔ فقال۔ پس گفنت آن حضرت۔ کلاما محسن۔ ہر دو نمائیک خواند
ایہ فلا تکتلفوا۔ پس مختلف نہ شوید۔ فان من کان قبکم اختلفوا فہلکوا۔ پس بدرستی کہ کسی کہ بود پیش از شما اختلاف
کرد پس ہلک شد نہ مراد با اختلاف اینجا انکاری کی از وجوہ قرات است کہ فرود فرستادہ شدہ است قرآن بران
و قرات ہمہ حق ان هیچ کی را انکار نباید کرد و اگر کی از انہا انکار کند انکار از قرآن کردہ باشد لیکن قرات
بعضی متواتر اند و بعضی آحاد چنانکہ آحادیث متواتر برین سبت قرات است کہ میخواند و بعضی دروہ قرات ادعای

تو کہنے لگند و تخصیص ہر قرأتے بقارے مخصوص کجبت اختیار و اعتبار اوست آزا والاہمہ راست - رواہ البخاری
 وعن ابی بن کعب - قال كنت فی المسجد فدخل رجل یصلي - گفت ابی بن کعب بووم من در مسجد پس در آمد روی
 در حالے کہ نماز میکند فقراؤ قرآۃ انکر بتا علیہ - پس خواند آتمزد قرآتی را کہ انکار کردم من آن قرأت را برازد
 - ثم دخل آخر فقر قرآۃ سوے قرآۃ صاحبہ - پست در آمد مردے دیگر پس خواند قرآتی را جز قرأت آن یا خود
 ظاهر این قرأت نزد ابی منکر نہ بود و لہذا ذکر نکرد انکار را بروے - فلما انقینا الصلوۃ وخلصنا جميعا علی رسول اللہ -
 پس وقتیکہ تمام کردیم نماز را در آمدیم ہمہ بر پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - و در بعض نسخ فلما قضی بہ لفظ ستینہ یعنی وقتیکہ
 تمام کردند آن دوم نماز را - فقلت ان ہذا قرآۃ انکر بتا علیہ - پس گفتم من کہ این مرد خواند قرآتی را کہ انکار کرد
 آزا بروی - و دخل آخر فقر اسوے قرآۃ صاحبہ - در آمد مردے دیگر پس خواند جز قرأت یا خود - فامر ہانی پس
 فرمود آن دوم در این پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - کہ باز بخوانید فقرا - پس خواند قرآن دوم و محسن شانہا - پس
 تحسین کرد آن حضرت حال آن ہر دوم در او مقرر داشت قرأت ہر دورا - فسقط فی قلبی من التکذیب یزید
 در دل من از تکذیب و انکار از بہت تحسین و تقریر آن حضرت ہر دو قرأت را بگمان آنکہ کلام خدایکی باید کہ بر یک
 وجہ شاید ہر کسے ہر طور یکہ خواند چون روا باشد - ولا اذ كنت فی الجاہلیۃ - و بتو دین تکذیب و انکار وقتیکہ
 بودم در جاہلیت و این مباہلہ است از بہت آنکہ در جاہلیت جاہل بود و وقوع تکذیب در آن حالت چندان
 مستبعد نبود و عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود - فلما رآہ رسول اللہ پس مہنگامی کہ دید پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وسلم باقد عشتی - چیزیکہ پوشیدہ در گرفت مرا از وسواس شیطان کہ ہر حد تکذیب و انکار آورد -
 ضرب فی صدری سئوا آنحضرت دست مبارک خود را در سینیہ من بہت تصرف کردن در ازالہ وسواس و انکار
 ففضت عرقا - پس روان شد از من خوس و فیضان کثرت آب چنانکہ روان گرد و فضت بکسر و کون مناد و کا نا
 انظر الی اللہ فرقا - و چنان شدم گویا کہ می بینم بسوے خدا از خوف فرق بفتح فا و را ترسیدن - فقال لی پس گفت
 آنحضرت مرا - یا ابی ارسل الی ان اقر القرآن علی حرف فرستادہ شد یا فرستاد اللہ تعالی وحی بسوے من کہ بخوانم
 یا کہ بخوان قرآن را بر یک حرف ارسل بہ لفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت است و اقر اربط بلفظ شکم و ام و چون
 کہ قرأت بر یک حرف تنگ خواہد شد بر امت - فرودت الیلان اہون علی امتی - پس مراجعت کردم بدرگاہ
 حق سبحانہ کہ آسان گردان کار قرأت را بر امت من و توسعہ کن بر ایشان - فرود پس رو کرد و یاد کرد حرف حق
 و جواب داد و وحی فرستاد - الی الثانیۃ - بسوی من بار دوم کہ - اقر اربط علی حرفین - بخوان قرآن را بہ حرف مزدت
 الیمہ - پس مراجعت کردم بسوے وے تعالی و دیگر بار - ان اہون علی امتی - کہ آسان گردان بر امت من و ہنوز
 توسعہ کن - فرود الی الثالثۃ - پس رو کرد و رجوع نمود حق سبحانہ تعالی بسوے من بجواب و وحی فرستاد بسوے من

سوم بار۔ اقرار علی سبۃ احراف۔ بخوان قرآن را برصفت حرف و سابقاً معلوم شد کہ مراد بحرف قرائت یا لغات و چون سوال و جواب و مراجعت کہ ناظر در توقف و تاخر مطلوب و منقول است میان حق جل و علا و رسول وے کہ محبوب مقبول حضرت ادبست سہ بار واقع شد برکت کرد و کرم نمود وے سجا نہ بزیادت برکات و تکریمات متعلق بامر آخرت مراست مرحومہ اور البعد از انجام مرام و اسحاق سنول وے صلی اللہ علیہ وسلم در حق ایشان در امر دنیا جامع گرد و تسہیل و تیسیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد کہ سہ سوال کند بعد دہر و مراجعتی کہ واقع شد پس فرمود و لاک بکل ردة رد و تکریم مسئلہ تسالینہا۔ و مر تراست اسے محمد و اسے محبوب من و اسے مقبول در گاہ من بہر دے و مراجعتی کہ کردم آن را با تو قبول و عطاے و سواے کہ بہ کنی آن را یعنی سہ چیز بخواد و سوال کن کہ بہ ہم بہ تو آنرا پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر سہ سوال را بمنفرت یاد آورد و اشارت بآنکہ اصل ہمین مغفرت است کہ اگر مغفرت نباشد هیچ کس را خلاصی ممکن نیست چنانکہ قول وے سجا نہ و ان لم تغفر لنا و ترجمنا لنكون من الخاسرين بدان اشارت می کند لیکن مغفرت سہ قسم ساخت و دبرائے است خود در امر زین کبار و صغائر سوم بہ تمامہ خلایق از اولین و آخرین چنانکہ فرمود۔ نقلت۔ پس گفتم۔ اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی و آخرت الثالثہ لیوم یغیب الی الخلق۔ و تاخیر کردم و نگاہ داشتہ مغفرت ثالثہ را برائے روزے کہ رغبت کنند و خواہش نمایند و توجہ آرند بسوے من و شفاعت طلبند از من خلق۔ کلمہ۔ ہمہ خلق۔ حتی ابراہیم۔ تا آنکہ ابراہیم خلیل در خاصہ نفس خود چنانکہ قول وے دست علیہ السلام و والدے اطیع ان یغفر فی خطیبتی یوم الدین) یاد حق است برائے مغفرت و شفاعت ایشان و تخصیص ابراہیم بذکر از جنت بودن وے افضل انبیا و رسل بعد از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ تصریح کرده اند باین علما و واقع نہ شد تصریحی از جمہور در غیر وے علیہ السلام بعضی گفتہ اند کہ بعد از ابراہیم موسی افضل انبیاست صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین رواہ سلم۔ و عن ابن عباس قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت ابن عباس کہ آنحضرت گفت۔ قرآنی جبرئیل علی حرف۔ خوانانید مرا جبرئیل یعنی قرآن بوحی الہی نشتہ بر یک حرف یعنی بر یک لغت کہ لغت حجاز است و عرب را لغت لغت۔ و معروف لغت صحت چنانکہ در اول کتاب در کتاب العلم گذشت۔ و راجعہ۔ پس مراجعت کردم جبرئیل را کہ عرض کند بدر گاہ حق تو سحر را فیم ازل استریدہ پس ہمیشہ بودم کہ طلب زیادہ می کردم یعنی مکر طلب زیادت کردم ویزیدنی جز زیادہ میکرد جبرئیل برائے من۔ حتی انتہی الی سبۃ احراف۔ تا آنکہ تاخر رسید تا نہت حرف این شراوت و زیادت و ہمین وقت در یک مجلس واقع شد با بدورفت کردن جبرئیل و عرض حال بدر گاہ صمدیت یاد را و قات متعددہ بود۔ قال ابن شہاب۔ گفت ابن شہاب کہ بڑھری مشہور است دار اعلام علمای تابعین بود۔ یعنی ان تملک السبۃ الا حرف ناہی فی الامر لکون واحدا۔ رسیدہ مرا کہ آن تحت حرف نیستند آنہا و امر دین مگر کی می متحد متفق اند لا یختلف فی حلالی و الاحرام یختلف یفشیونہ در حلال و نہ در حرام یعنی مرجع کل مبنی واحد است اگرچہ لفظ مختلف باشند چہ

قرأت سبع متاقض مبنی باشد و همچنین لثلاث سبع کہ مراد اند بحر و متفق علیہ

الفصل الثانی - عن ابی بن کعب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جبریل فقال - گفت ابی بن کعب ملائکہ شد آنحضرت جبریل را پس گفت - یا جبریل انی لعنت الی امۃ امین - بدرستی کہ من فرستادہ ام بسوی ممتی کہ ناخواندگانند و خواندن و نوشتن بنیاموختہ اند - منهم العجوز الکبیر - بعضی از ایشان پیر زنی کلان سال است عجوز زن سنہ را گویند و در قاموس گفتہ عجوز مرد پیر و زن پیر و عجوزہ بتا بنیادہ و اگر آمدہ لغت روی غیر فصیح است - و التاج الکبیر و بعضی از ایشان پیر مردی کلان سال است و التلام و ابجاریہ بعضی از ایشان کودکانند و دخترانند غلام و جاریہ و اصل مبنی کودکان و دخترست و ہر غلامان و بان کہ اطلاق میکنند بحبت حقارت ایشان است چنانکہ تفاوتہ میگویند زیرا کہ با ایشان معاملہ پیران مبنی کنند و توقیر و تعظیم مبنی نمایند و الرجل الذی لم یقرأ کتاب قطب - و بعضی از ایشان مردی است کہ نخواندہ است کتاب را ہرگز اگر چہ آموختہ باشد و علم آن داشتہ باشد - قال - گفت جبریل - یا محمد ان القرآن انزل علی سبتہ احرث - بدرستی کہ قرآن فرو فرستادہ شدہ است بر سبت لغت و ہفت قرأت - رواہ الترمذی و فی روایت لا عدد ولا بی داؤد - و در روایتی مراحمد و ابی داؤد و این زیادت آمدہ کہ - قال - گفت جبریل - لیسنہا الاثنا عشر کاتب نیست حرفی از ان حروف مگر آنکہ دسہ شانی است مہر علی را کہ در سینہ ہاست از کفر و جہل و کافیت و را عجاز و محبت بر صدق مبنی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان - و فی روایت للنسائی - و در روایتی مرئسانی را ہجین آمدہ - قال - گفت آنحضرت - ان جبریل و میکائیل اثنا عشر - آمدند مرا - فقہ جبریل عن مبنی پس نشست جبریل جانب راستای من - و میکائیل عن میسرے - و نشست میکائیل از چپای من - فقال جبریل اقرأ القرآن علی حرف - پس گفت جبریل از من بخوان قرآن را در حالی کہ بود قرأت بر یک حرف قال میکائیل گفت میکائیل مر آن حضرت را - استردہ - طلب زیادتی بکن جبریل را یعنی بگو باوے کہ بر حرف یکم بخواند حتی بلغ سبتہ احرث - تا رسید قرآن یا جبریل بہت حرف را - و کل حرف ثانی و کافیت - و ہر حرف شانی و کانی است و چون تو سبع شد و تنگی رفت و امر قرأت تسبیل و تفسیر پذیرفت ہر قسمی از امت کہ مذکور شدند میخوانند و بخوانند آنکہ اگر تنگ میشد و بر یک حرف میاندا فافهم - و عن عمران بن حصین - صحابی مشہور است کہ ملائکہ راے دید و بروے سلام میکرد و سی سال صاحب فراش بود - اندر علی قاص یقر انہم سیال - روایت می کنند کہ وی گذشت بر قصہ خوانی کہ قرآن میخواند و پستہ از مردم سوال می کرد و قصص بمعنی اعلام و اخبار است و قاص کسی کہ اخبار و قصص سے آرد و قصاص برو عافانیز اطلاق مے کنند - فاسترجع - پس استرجاع کرد عمران و گفت اناللہ وانا الیہ راجعون چنانکہ در مصیبت می گویند گویا این قرآن خواندن و سوال کردن بر ان مصیبتی است کہ بدان قاص سبتہ بدان مبتلا گشتہ یا ابتلا سے عمران بمشادہ این حالت شینوہ مصیبتی است بدان کہ بوسے رسیدہ - ثم قال سمعت رسول

پس گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - من قرأ القرآن فلیسأل اللہ به - کسیکه بخواند قرآن را
پس باید کہ سوال کند خدا را بہ قرآن و بخواد حاجت دینیہ و دنیویہ خود را از دے تعالی چنانکہ اگر بآیت رحمت برسد
یا نہ کہ جنت آید بطلبد از دے تعالی آن را و اگر بآیت عذاب و ذکر نار رسد پناہ جوید بخدا از آن یا مراد آن است
کہ دعا کند بعد از فراغ قرات بدعوات مأثورہ - فانہ یجی اقوام یقرؤن القرآن و یسألون بہ الناس - پس
بدرستی کہ شان این است زود باشد کہ بیامید گروہماے کہ بخواند قرآن را و سوال کنند بآن از مردم و گدائے
کنند از ایشان رواہ احمد و الترمذی

الفصل الثالث - عن بریدۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت است از بریدۃ سلمی لغیر موجدہ
کہ از مشابہیر صحابہ و اورا مساعے جمیلہ است از حضرت نبوت و خلفائے راشدین کہ گفت گفت آن حضرت - من
قرأ القرآن یتأکل بہ الناس - کسیکہ بخواند قرآن را در حالے کہ طلب اکل می کند بقرآن از مردم یعنی قرآن اولیہ
حطام دنیا میگرداند - جار یوم القیمۃ و وجہ عظم لیس علیہ کم - بیاید آن کس روز قیامت و حاصل آنکہ روے و سے
استخوان است کہ نیست بر وے گوشت یعنی زار و زار و خوار و بلے عزت باشد - رواہ البیہقی فی شعب الایمان
و عن ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یقرئ فی السورۃ - بود آنحضرت نمی شناخت جدا
کردن و فرق نهادن میان دو سورہ - حتی ینزل علیہ - تا آنکہ فروے آمد بر وے - بسم اللہ الرحمن الرحیم - و ظاہر این
حدیث دلالت دارد بر آنکہ بسم اللہ آیتی است از قرآن نازل براسے فصل میان دو سورہ چنانکہ مذہب ماست رواہ
ابوداؤد - و عن علقمہ قال کنا نجھص - روایت است از علقمہ کہ از کبار تابعین و اصحاب عبد اللہ بن مسعود است
گفت بودیم باجمہص بکسر حا و سکون میم کہ از بلاد شام است - فقرأ عبد اللہ بن مسعود سورۃ یوسف - پس خواند عبد اللہ
بن مسعود سورۃ یوسف را - فقال رجل ما ہذا انزلت - پس گفت مردے این چنین فرو فرستادہ شدہ است -
فقال عبد اللہ واللہ لقد قرأنا ہذا علی عمر رسول اللہ - پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند بہ تحقیق خواندہ ام من آن را
و در زمان پیغمبر خدا و در حضرت وے - صلی اللہ علیہ وسلم فقال احسنت - پس گفت آنحضرت نیک خواندی یقیناً
ہو یکمہ پس در اثناے آنکہ آن مرد سخن می گوید ابن مسعود را - از وجد منہ ریج النحر یا فتہ شدا یا فتہ ابن مسعود از آن
مرد پوے می و جد بلفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت است فقال پس گفت ابن مسعود الشرب النحر و تکذب بالکتاب آیا
نیوشی شراب را و تکذیب میکنی بہ کتاب خدا - ففصر بہ الحد - پس زد ابن مسعود او را حد اگر اچنہ ابن مسعود خواند از قرات
مشورہ بود و یقیناً از کتاب اللہ بود تکذیب و انکار او کفرست قطعاً و اگر نہ این چنین بود و قرات شاذ بود
اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاہر ہمین است و لہذا حکم نکرد بار ہند او وے و اکتفا
کرد بحد شراب و غیر متفق علیہ - و عن زید بن ثابت - از اجلہ فقہائے صحابہ و کاتب و حی است و اعلم بود بقرآن

قال ارسل ابوبکر مقتل اہل الیامۃ - گفت زید بن ثابت کہ فرستاد کسی را بہ سوے من ابابکر صدیق وطلبہ مرا پیش خود در وقت قتل اہل یامہ واین مقتل بنی حنیفہ بود کہ کشتہ شد وروے سلیمہ کذاب لعنہ اللہ علیہ ودر خلافت صدیق چنانکہ در کتاب الزکوٰۃ گذشت ودر وے بسیارے از قرآن کشتہ شدند پس رفتم من نزد ابے بکر - فاذا عمر بن الخطاب عنده - پس ناما کہ عمر نزد ابی بکر بود رضی اللہ عنہما - قال ابوبکر ان عرأتانی فقال - گفت ابوبکر کہ عمر آمد نزد من پس گفت - ان القتل قد استخروم الیامۃ لقرآن القرآن - بدرستی کہ کشتن بہ تحقیق سخت و بسیار شد و گرم شد و در میامہ بخرانندگان قرآن و حافظان وے و عرب کار سخت را حار گویند وگفتہ اند عدد کسانیکہ کشتہ شدند ودر وے از قرآن ہفت صد بود وانی آشتی ان استخرا القتل بالقرآن بالمواطن و بدرستی کہ من ے ترسم کہ اگر کشت شود مقتل بقرآن در جا ہے جنگ - فیذہب کثیر من القرآن - پس برو بسیارے از قرآن کہ ہر کس ہر چیزے از ان یاد دارد ووائے ارے ان تا مرجع القرآن - و بدرستی کہ من مصلحتے ے یم کہ تو امر کنی بجمع کردن قرآن در مصلحت - قلت لمرکب القتل شیئا لم یفعلہ رسول اللہ - ابوبکر ے گوید گفتم من بہر چگونہ ے کنی تو در وے وایتہ کیف یفعل چگونہ ے کنیم ما چیزے را کہ نکرده است آن را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقال عمر ہذا اللہ خیر پس گفت عمر این جمع کردن قرآن بہ خدا سوگند بہتر است و بدعت حسہ است و بعضی بدعتا است کہ واجب است کہ ان مثل تعلم صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکہ بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب و السنۃ گذشت فلم یزل عمر یاجئنی پس ہمیشہ بود عمر کہ مراجعت می کرد و مکرر ے گفت کہ می باید کرد - حتی ما شرح اللہ صدرے لذلك - تا آنکہ کشاد خدا ے تعالی سینہ مرا برائے آن یعنی جمع کردن و پسند افتاد مرا برائے عمر - و راایت نے ذلک الذی رآے عمر و دیدم خیر و مصلحت در ان باب آنچه خیر و مصلحت دیدم و برائے دوم من در باب آنچه رآے زید عمر - قال زید قال ابوبکر انک رجل شتاب عاقل - گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر کہ تو مرد جوان عاقلی - لا تمہک - متمہم نمیدارم ترا بہ سہو و غفلت و خیانت - و قد کنت تکتب الوحی لرسول اللہ - و بہ تحقیق بودی تو کہ می نوشتی وحی برای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ففتح القرآن و اجمیۃ - پس طلب کن قرآن را از ہر جا کہ یابی و جمع کن اورا و نتیج طلب چیزے و بر رفتن در پی وے گفت زید بن ثابت - فواللہ لو کلفونی نقل جبل من الجبال - پس بخدا سوگند اگر می فرمودند و تکلیف ے کردند مرا مردم از جائے بجائے بردن کوہے را از کوہما - ما کان الثقل علی ہما امرنی بہ من جمع القرآن نمی بود این تکلیف گران تر بر من از آنچه امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن قرآن و تکلیف نہ باندازہ طاقت کار فرمودن کسی را و امر کردن بخیرے کہ مشتقت است در ان - قال - گفت زید بن ثابت - قلت لابن بکر - گفتم مرا بکر را - کیف یفعلون شیئا لم یفعلہ رسول اللہ - چگونہ می کنند شما چیزے را کہ نکرده آن را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قال ہو اللہ خیر - گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن را امر خیر است - فلم یزل ابوبکر یاجئ حتی ما شرح اللہ صدرے

للدے شرح کہ صدر ابی بکر و عمر پس ہمیشہ بود ابو بکر کہ مراجعت میکرد مراد بازمی گردانید این سخن را تا آنکه کشا و خدا یغالی
سنیہ مراجعہ یک کشا و خدا یغالی براسے آن سنیہ ابو بکر و عمر قسبت القرآن اجمعه من العصب - پس طلبیدم من قرآنرا
در حالے کہ فراہم می آریم اور از عصب بضم عین و سین ملتین جمع عصب شاخ خرا کہ برگ نیاورده باشند یا شاخ وی
کہ برگ از وی جدا کرده باشند و بعضی برگ خرا تفسیر کرده اند - واللغات - و متبع کردم قرآن را از لغات بکسر لام
و تخفیف خاے بمعجم جمع لغف بفتح سنگ سفید تنگ و در روایتی و الرقاع و از رقعه ها و پارہ ہا از پوست یا کاغذ و در روایتی
و قطع الادیم و از پوست پارہ ہا و در روایتی و الاکتاف و از شانہ ہاے شتر و گو سفند و در روایتی و الاضلاع و از استخوان
پہلو و مانند آن کہ ہر یکیکہ پارہ از قرآن درینا نوشته میداشت - و صدور الرجال و از سینیہ ہاے مردان کہ
یادداشتند از صحابہ اہل و متحد ہین ست و یافتن آن از عصب و لغات و جز آن تقریر بر تقریر ست و قرآن
میتوانست و یقینی ست تا ہمہ صحابہ اتفاق نمی کردند و اجماع نمی نمودند نوشتن صورت نداشت و آنکہ گفت حتی
و جدت آخر سورۃ التوبہ مع ابی خزیمہ الا انصارے تا آنکہ یافتیم آخر سورۃ توبہ را با ابی حزمہ بضم خای چھ و فتح زائے تمجہ
لم اجد با مع احد غیرہ - نیافتیم آن را نزد هیچ یکی غیر او و آخر سورۃ توبہ این ست - لقد جاءكم رسول من انفسكم حتى
خاتمته براتہ - تا خاتمہ سورۃ کہ در اول او براتہ من اللہ و تسولہ است و آخر سورۃ توبہ می گویند معینش آن ست
کہ نوشته نزد وی یافتیم نہ محفوظ و نہ یقین آنکہ در بعضی روایات آمده است کہ سوگند میدادند کسی را کہ نزد وی
می یافتند کہ این قرآن ست یا می گذشت بر وی دو گواہ مراد بان تاکید و تحقیق و مبالغہ در احتیاط است و شیخ
ابن حجر گفته کہ مراد دو گواہ حفظ و کتابت ست و سخاوے در جمال القرا گفته کہ مراد این ست کہ گواہی میدادند
کہ این مکتوب نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نوشته شدہ است و بجز حفظ اکتفا نمی نمودند گفت بندہ مسکین
عبد الحق ابن سیف الدین ساجد اللہ شک نیست کہ قرآن معلوم بود بالقطع و الیقین و معروف بود نزد ایشان
متنیز از اسوائے خود و جمع علیہ میان ہمہ نہ آنکہ مشتبہ بود و چیزے از ان نزد بعضی بود کہ مردم دیگران را نمی شناسند
یا منکر بودند قرآنیت آنرا و اثبات میکردند آن را بجلف و شہادت حاشا و کلامے دانستند آنرا تا لایف مفروض نظم
معروف و بہ تحقیق مشاہدہ می کردند تلاوت آن را از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مدت بیست و سہ سال یا دو
داشتند مجمع آن را جمعی از صحابہ پس از خلط چیزے کہ نہ از قرآن ست مامون بودند و این تحقیقات و تفتیشات
بسائے تقریر و تاکید بود کہ اصل و متحد آن بود و سیوط از حارث محاسبی نقل کرده کہ فرمود کہ کتابت قرآن مستحذ
نیست و بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ امر میکرد بکتابت آن و لیکن متفرق بود در رقاع و جز آن و صدیق
رضی اللہ عنہ امر کرد با نوشتن آن از جاسے بجاسے و مجتمع کنایست و این بمنزکہ آن بود کہ گویا و اوراق متفرق
در خانہ آنحضرت یافتند کہ در ان قرآن نوشته بودند و لیکن منتشر بود و مجتمع ساختند و در رشتہ انتظام و التیام

کشیدہ تا چیزے ازان کم نشود و خطابی گفتہ کہ سبب آن کہ آنحضرت جمع نہ کرد قرآن را در مصحف واحد آن بود کہ آنخطابہ در نسخ بعضی احکام و تلاوت داشت پس چون مقتضی گشت نزول قرآن بر حلت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم الہام کرد حق تعالی خلفائے راشدین را بجمع آن بحجت و فائے وعدہ صادق خود کہ در حفظ و نگاہداشت آن کرد و بود و وفات پس آن بدوست صدیق اکبر بود بمشاورت عمر فاروق رضی اللہ عنہما و باید دانست کہ ترتیب سور و فصیح آیات ہمہ بود و جبریل چون آیتی از قرآن بحسب واقعہ می آورد می گفتہ این را در فلان سورہ بعد از فلان آیتہ بنشیند و احادیث درین باب بسیار آمدہ و بہ تحقیق حاصل شدیقین بدان بہ نقل مشو از بہین ترتیب از تلاوت رسول و اجماع صحابہ بی تطرق شک و شبہہ و در لوح محفوظ نیز بہین ترتیب نوشته اند و از انجا جبریل با سامان دنیا فرستادہ و از انجا جبریل بحسب وقائع سور و آیات می آورد و ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوت است و جبریل ہر سال در رمضان یکبار تمام قرآن بہین ترتیب می آورد و با آنحضرت بطریق مدارست میخواند و در سالی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین عالم رحلت خواہد نمود دوبار آورد و لکن کتاب عزیمت یا تیرہ الباطل من بین یدیدہ و لاسن خلفہ عزیر بن حکیم حمید و چون جمع کرد آن را دید بن ثابت با اتفاق صحابہ در مصحف شعیبہ و مکتوب شد و بنو زہریم و سہ در یک مصحف اتفاق یافتند و فکانت لمصحف عثمانی یکہ۔ پس بودند این صحیفہ ہانزدہ ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ حتی توفاہ اللہ۔ تا آنکہ میرانید ابو بکر را خداست تھائے۔ ثم عند عمر۔ پسترو بودند آن صحیفہ ہانزدہ عمر فاروق رضی اللہ عنہ۔ فی حیوۃ۔ و در حیات عمر۔ ثم عند حفصۃ بنت عمر۔ پسترو بودند آن صحیفہ ہانزدہ ام المومنین حفصہ و خیر عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس عثمان رضی اللہ عنہ جمع کرد آن را در یک مصحف و اشکتاب فرمود در مصاحف و فرستاد آنہا را بدیار اسلام خالکہ و در حدیث آئینہ بیاید۔ رواہ البخاری و عن النس بن مالک ان حذیفۃ بن الیمان قدم علی عثمان۔ و روایت است از انس کہ حذیفہ قدوم آورد بر عثمان رضی اللہ عنہ۔ و کان یغازی اہل الشام فی فتح ارمینیہ۔ و بود حذیفہ کہ غزای کرد اہل شام را و فتح ارمینیہ بفتح ہمزہ و سکون را و کسریم و سکون تخانیہ اولی و کسرون و فعت تخانیہ ثانیہ کذا فی کتاب المفتح و در قاموس کسر ہمزہ گفتہ و از جامع الاصول تثلیث ہمزہ نیز نقل کردہ اند و بہ تشدید بیای ثانیہ نیز گفتہ اند۔ و آذربیحان مع اہل العراق۔ و غزای کرد آذربیحان را باہل عراق و آذربیحان بد ہمزہ و فتح ذال معجمہ و سکون را و کسر موحده و سکون تخانیہ جمیع و فتح موحده نیز آمدہ۔ فافترع حذیفۃ اختلا فہم فی القراءۃ۔ پس در ترس آورد حذیفہ را اختلاف مردم و در خواندن قرآن لمجات مختلفہ کہ در ان توسعہ رفتہ بود۔ فقال حذیفۃ لعثمان۔ پس گفت حذیفہ مر عثمان را۔ یا امیر المومنین اور کہ ہندہ الامۃ قبل ان یختلفوا فی الکتاب۔ در باب این است را و دستگیر کن پیش از آنکہ اختلاف کند در کتاب اللہ۔ عثمان الیہود و النصارے۔ مانند اختلاف کردن یہود و نصاریے در کتاب خود کہ ہر کدام تغییر دادند و غیرہ را کردند

گفته اند که سبب آن بود که حق تعالی محافل و محکامه ها فی کتاب ایشان را با ایشان گذاشت چنانکه فرمود
 (ما استخفوا من کتاب الله لاجرم تغییر یا و تحریف یا بدان راه یافت و در شان قرآن مجید فرمود و انما له
 محافظون) خود حافظ و نگهبان این شد و با محکامه ها فی دس تعالی خلل و تغییر و تبدیل محال باشد -
 فارسل عثمان الی حفصه ان ارسلی الینا بالمصحف - پس فرستاد امیر المومنین عثمان کسبی بسوسه ام المومنین حفصه
 که بفرست بسوسه ما آن صحیفه را که پیش تست - نسخها فی المصاحف بنویسانیم ما آنهارا در صحیفه متعدده -
 هم فرود بالیک - پسر بزمی فرستم آنهارا به سوسه تو - فارسلت بها حفصه الی عثمان - پس فرستاد آن صحیفه را
 حفصه بسوسه عثمان - قاهر زید بن ثابت - پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را - و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص
 و عبد الله بن الحارث بن هشام - این صحابه را امر کرد و ورین میان زید بن ثابت انصاری است و باقی کس
 قریشی اند - نسخها فی المصاحف - پس نوشتند آنهارا در صحیفه - و قال عثمان للربیع القرظیین الثالث - و گفت
 عثمان مرگده قریشیان را که سه تن بودند - اذا اختلفتم انتم و زید بن ثابت فی شئ من القرآن - چون مختلف شوید
 شما که قریشیایند و زید بن ثابت که از انصار است در چیزی از لغات قرآن - فاکتوبوه بلسان قریش - پس
 بنویسید آنرا بزبان قریش - فانما نزل بلسانهم زیرا که فرود نیامده است قرآن مگر بزبان ایشان و لغت ایشان
 سابقا معلوم شد که قرآن در اصل بلغت قریش فرود آورده و بالتاسی آنحضرت صلی الله علیه و سلم توسیع یافت
 و رخصت آن شد که هر کس بلغت خود بخواند الان امیر المومنین عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم
 باسقاط آن لغات امر کرد و همه را قرائت بلغت قریش فرمود و این است معنی قول دس که بنویسید آنرا بلغت قریش
 ففعلوا - پس کردند این صحابه مذکورین آنچه امر کرد عثمان - حتی اذا نسخوا المصحف فی المصاحف مدو عثمان رضی الله عنه
 المصحف الی حفصه - تا آنکه وقتیکه نسخ برداشتند مصحف را در مصاحف بازگردانید عثمان آن صحف را بسوسه حفصه
 و ارسل الی کل اقی مصحف مما نسخوا - و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسبب هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را از آن
 مصاحف که انشاء نمودند و اقی لغتین و لغتین سکون نیز آمده ناحیه و گرانه یا آنچه ظاهر است از گرانه آسمان که کوکب
 از آن طلوع و غروب کنند و چون هر بلد را اقی دیگر است آفاق میگویند و بلاد میخوانند - و امر با سواه من القرآن
 کل صحیفه او مصحف ان یحرق - و امر کرد عثمان با آنچه بود جز قرآن مصاحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف تا که
 سوخته شود یا پاره پاره کرده شود و ظاهر امر او از صحیفه آن بود که در رقلع و لحاف و جز آن بود و بهر صحیفه آنچه از صحیفه
 بود و تواند که شک را دس باشد یحرق بجای سله و خاصه بجه هر دو روایت است و اول اکثر است و ظاهر حدیث
 آن است که آنچه نزد حفصه بود بعد از وفاته و عده رد کرده نیز سوختند و اختلاف است در عدد مصاحف که فرستاد
 عثمان رضی الله عنه با فاق مشهور آن است که پنج بود و ابو داود گفته شنیدم اباجاهم بختانی را که گفت هفت مصحف

بود که فرستاد آنها را بکعبه و شام و بمن و بحرین و بصره و کوفه و نجا هدایت کی را بدینیه - قال بن شهاب فاجترنی فاجرین
 زید بن ثابت - گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا خارج که پسر زید بن ثابت است و از اعلام علمای تابعین
 یکی از فقهای سبعة مدینه مطهره است - انه سمع زید بن ثابت که وی شنید زید بن ثابت را که پدر او است - قال
 که گفت زید بن ثابت - فقدت آیه من الاخراب - کم کردم آیتی را از سوره احزاب - حينئذ المصحف - در وقتی که نوشتم
 المصحف را ظاهر آنست که این در وقت انقراض مصحف در زمان ابوبکر بود و معلوم میشود که آن نیز باتفاق صحابه بود
 اگر چه مقصد نوشتن آن زید بن ثابت بود - قد كنت اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولها - به تحقیق بر مردم
 که شنیدم آنحضرت را که بخواند آن آیت را فالتقنا ما فوجدنا مانع خزیمه بن ثابت الانصاری - لی طلب کرد
 ما آن آیت را پس یافتیم آن را با خزیمه انصاری صاحب شهادتین آن آیت این است - من المؤمنین رجال
 صدقوا ما عاهدوا الله عليه فامحنتنا ما فی سورتنا فی المصحف - پس لاحق گردانیدیم ما آن آیت را در سوره دے که سوره
 احزاب است و مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آن است که نوشته
 نزد دے یافتیم چنانکه معلوم شد - رواه البخاری - تنبیه گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شد هیکه در حضور
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیکن نه در مصحف و احد و مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از عبد خیر که از اهل باطن
 علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی رضی الله عنه که می گفت عظیم ترین مردم در مصحف اند
 اجر و ثواب ابوبکر است رحمت کند خدا به تنالی ابوبکر را و دے اول کسی است که جمع کرد کتاب خدا را و اصل
 و ثالث جمع عثمان است جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصحف بلغت قریش و فرستاد در هر افضی و بلغان
 در سده خمس و عشرين و از علی رضی الله عنه پسند صحیح آمده که فرمود نگویید در عثمان جز خیر بخدا سوگند نکرد دے
 آنچه کرد مگر در حضور جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چه می گویند در شان ابن قرابه تحقیق رسیده است
 به من که بعضی میگویند قرات من بهتر از قرات است و این نزدیک است که کوفه باشد گفتیم پس چه را می بینی
 و معلومت چه می بینی گفت آن می بینم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف و احد پس بنا شد و دے افتراقی و اختلافی
 گفتیم ما نیکی است آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر منبیکر عثمان آنچه کرد میکردم من آنرا ننتم
 و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنهما آن است که جمع ابی بکر ازیم آن بود که مبادا از قرآن
 چیزی برود و جمع عثمان برائے آن بود که اختلافی واقع نشود و در آن حارث محاسبی گفته مشهور در مردم
 آن است که جامع قرآن عثمان است رضی الله عنه و نه چنین است کاریکه دے رضی الله عنه که آن بود که مردم
 را جمع کرد و بلغت قریش چون ترسید وقوع فتنه را میان اهل عراق و اهل شام و در وقت قرات پیش از آن
 بود و مصاحف بخروج سبعة که نازل شده بر آن قرآن بحسب تیسیر و تسهیل و چون بدان حاجت نمادند و بر

آسان شد آوردہم را بر یک لغت کہ اصل نزول بران بود و اما سابق بر جمع جملہ ابو بکر صدیق بود انتہی و آورده اند کہ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند کہ اگر آن مصحف معمول شدی و مشورتی علم کثیر از ان حاصل شدی کہ معرفت ناسخ و منسوخ ست و مانا کہ و سے رضی اللہ عنہ بر سر اختلاف آنرا برومی کار سنا و روده تا ہمہ عالم بر یک وجہ و بر یک نسخ باشند و اللہ اعلم و عن ابن عباس قال قلت لعثمان بن عفان ما حکم علی ان یمد تم الی الانفال - چہ چیز برداشت شمار ابرین کہ قصد کردید بر سوسے سورۃ انفال - وہی من المثلثے و حس لانکہ این سورہ از مثانی ست نزد مثانی یعنی از سبع مثانیست بقولے کہ مراد بآن سبع سورۃ طوی است کہ در ادل قرآن ست - و ابی برداد - و قصد کردید بر سوسے سورۃ برات - وہی من المین - و حس لانکہ این سورہ از مین ست نزد مثا و مین جمع مانہ است بہ منہ حد نام آن سورت ہست کہ بعد از مثانی اندزیرا کہ ہر سورۃ از ان زیادہ صمد آیت ست یا نزدیک بآن و بعد از مین توالی ست و آن سورہ کہ کم از صد آیت باشد گویا کہ تواسے و در الی مین اند و مین ادایل اینہا اند و یا از ہبت آنکہ اینہا ثنی و کمر ساخته میشوند بیشتر از مین بعد از ان مفصل ست این چنین تقسیم و تسمیہ کردہ اند سور قرآنی را کہ ذکرہ السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس بہ عثمان گفت ثما انفال را داخل مثلثے کہ نام سور سبع طوال ست و برات را از مین ساختہ یا وجود آنکہ انفال گونہ ترا برات ست و بر تقدیرے کہ مین گروانیدید تسمیہ میان آنہا نوشتید چنانکہ گفت - فقر تم بنہا پس نزدیکے کردید میان این دو سورہ - و لم تکتبوا سطر - و نوشتید سطر - بسم اللہ الرحمن الرحیم - را - و وضعتمو ہا فی سبع الطول - و ہذا دید آنرا یعنی سورۃ انفال را یا برات را و در ہفت سورۃ دراز - ما حکم علی ذلک - چہ حال باعث شد شمار بران و در بعضے نسخ ذلک پس گویا ابن عباس و سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان با پنجہ حاصلش آن ست کہ در امر این دو سورہ اشتباہ است بوجہی کہ ہر دو کی سورہ اند و با بن حیثیت نہاد انہا در سبع طول و نوشتن بسم اللہ در میان آنہا درست شد و بوجہ دیگر و سورہ اند بنا بر این وجہ فاصلہ در میان آنہا گذاشتیم چنانکہ گفت - قال عثمان - گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس - کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم مایا رقی علیہ الزمان - از ان جملہ کہ می آمد بر زانی - و ہونیز لعلی السور و ات العدو - و حالانکہ آنحضرت فرودی آید یا فرد فرستادہ میشد بروے سورہتای متعددہ یا سورہتائیکہ در وی آیات متعددہ است و کان اذنزل علیہ شی - و ہذا آنحضرت کہ چون فرودی آمد بروی چیزے از آیت و بعض من کان یکتب میخواند می طلبید بعضی کسان را کہ می نوشت و می را در و زنتار اچنانکہ زید بن ثابت وغیرہ - فیقول - پس می گفت آنحضرت فمخو اہو لار الایات فی السورۃ الی یذکر فیہا کذا و کذا - بنہید و بنویسید این آیتہا در سورہ کہ ذکر کردہ میشود در وی چنین و چنین - فاذا نزلت علیہ الایۃ فیقول صموا ہذہ الایۃ فی السورۃ الی یذکر فیہا کذا و کذا - پس چون فرودے آمد بروے این آیت پس میخواند آن کسان را می گفت بنہید این آیت را

در سورہ کہ ذکر کردہ می شود دوران سورہ چنین چنین این دو فقرہ بظاہر مکرر بنیاید و فرق نیست میان هر دو مگر چنین کہ در اولی آیات مذکور است و در ثانی آیت مقصود تقریر تکریر است - و کانت الاغفال من ادا کل ما نزلت بالمدنیۃ - و بود سورہ الغفال از جمله اوائل سورتا کہ نازل شدند بعد نیہ کہ در دے ذکر قصہ بدست - و کانت ہر ارقہ من آخر القرآن نزولاً و بود سورہ ہارث از آخر قرآن در نزول کہ در دے ذکر تفسیر منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است - و کانت قصتها شتیہ بقصتها بود قصہ الغفال نیز بقصہ ہارث در احکام کلمہ وین و نگون ساری اعدا از مشرکین و منافقین - قبض رسول اللہ - پس قبض کردہ شد و برداشته شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و لم یسین لنا اہنامنا - و بیان نکرد آنحضرت برائے ما کہ این سورہ جزوے اذان سورہ است و ہر دو یک سورہ ہا ہر کدام سورہ علیحدہ - فمن اجل ذلک قرئت بنیہا - پس ازین جهت نزویہ کہ در میان ہر دو سورہ - سلم کتب سطر - و نوشتہ سطر - بسم اللہ الرحمن الرحیم و قطعہا فی السبع الطول - و ہر دو نام مجموع ہر دو سورہ را در سبع طول و لیکن فاصلہ در میان گذاشتیم بجهت احتمال داشتہ در اتحاد و تعدد سورتین و این را ذکر نہ کردیم زیرا کہ مذکور صریحاً در سوال ابن عباس قرآن سورتین و نہ نوشتن تسبیہ است و تواند کہ مقصود ابن عباس بہین یک سوال باشد و ذکر قول دے و ہی من المتشائے و ہی من المبین تقریباً یا بیان واقع باشد نہ سوال از تقدیم و تاخیر قائل - رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد - تمام شد کتاب فضائل القرآن

بہون اللہ و توفیقہ و تلے است اورا

کتاب الدعوات

باید دانست کہ در قرآن و حدیث امر بدعا واقع است و ظاہر آن است کہ این امر برائے اہانت یا استجاب است نہ وجوب و دعا نزد نزول بلا یا نزد خوف مسنون و ما ثور است از این صلوات اللہ علیہم و اتباع ایشان رحمۃ اللہ علیہم جمیع و سکوت از دعا و گفتا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدس نیز آردہ است مثل قول خلیل صلوات اللہ و سلامہ علیہ حبیب عن سوائی علمہ بجائے شیخ ابن عطاء اللہ اسکندرے در کتاب الحکمے گوید بسا کہ راہ مینا یا ایشان را ادب بترک طلب بجهت اعتقاد بر قسوت و اشتغال بذکر از مسلمات و امام ابو القاسم قشیرے گفتہ کہ اختلاف کردہ اند مردم کہ دعا افضل است یا سکوت و رحنا بعضے گویند کہ دعا و در حد ذات خود عبادت است و قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الدعاء من العبادۃ و اتیان بعبادت اولی است از ترک آن پس آن حق خداست اگر اجابت نہ شد و بندہ بجهت نفس زسید قیام بحق پروردگار خود نموزیرا کہ اظهار فاقہ عبودیت است و ابو حازم اعرج گفتہ است محمود شدن از دعا سخت تر است بر من از محمود شدن من از اجابت و طائفہ بر آن رفتہ اند کہ سکوت و نمود بجهت جریان حکم اتم و اکمل است و رضا سابقہ تقدیر حق عز و علا و تلے

و افضل و واسطی گفته که اختیار آنچه رفته است در ازل بهتر است از معارضه وقت و در حدیث آمده است که هر کرا باز دارد ذکر من از سوال از من بدیم او را بهتر و بیشتر از آنچه دهم سلطان را و قومی گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد و آقام قشیر میگوید اولی آن است که گفته شود اوقات و احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت است و ادب همان است و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا است و ادب همان است و این شناخته نمیشود مگر در وقت زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل خود اشتهای بدعایا بدیس دعا افضل بود و اگر اشارت به سکوت یا بد سکوت اعلی و گفته است که صحیح آنست که گفته شود بنده را باید که ساهی و غافل نباشد از شود پروردگار تعالی در حال دعای خود پس باید که رعایت کند حال خود را پس اگر بیا بد از دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود و بیا بد در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اعلی ترک دعا است درین وقت و اگر نه بسط یا بد و نه قبض دعا و ترک دعا هر دو برابر است و نیز اگر غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جبت بودن و عبادت و اگر غالب در وقت معرفت و حال است سکوت اولی است و نیز صحیح است که گفته شود آنچه مسلمانان را در آن حق است یا مرحق سبحانه را حق است دعا اولی است و آنچه در دس نفس ترا حلاست سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده دعای کند و خدا تعالی او را دوست می دارد پس می گوید دس تعالی یا جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بنده مرا که من دوست میدارم که بشنوم آواز او را و گاهی دعا می کند و الله تعالی دشمن میدارد او را پس می گوید یا جبرئیل بر آراجت او را که من مکروه می دارم آواز او را انتهی کلام القشیر و در رساله تسلیه الصاب کلام درین باب بسیط و مطویل و حاوی و شامل واقع شده است فلینظر منه - و دیگر شرائط و آداب و اوقات و احوال اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم گردد و انشاء الله تعالی

الفصل الاول - عن ابی هريرة قال قال رسول الله عليه وسلم كل بني دعوة مستجابة - مر هر پیغمبر را دعائی است مستجاب یعنی سنت آسمی بر آن جاری است که اذن میکند هر پیغمبر را بعد از حق است خود خواه بر اے ایشان یا بر ایشان و استجاب میکند آن دعا را و جواب فمحل کل بنی و دعوت پس شجائی کرد درین جهان هر پیغمبر دعای خود را دریافت در دنیا اجابت آن را و آئی اختیارات و دعوتی شفاعت لامتی یوم القیمه و بدستیکه من پوشیده و پنهان داشتیم دعای خود را از برای شفاعت کردن مراست خود را بر روز قیامت فنی ناکله انشاء الله تعالی من مات من امتی لا یشک باللہ قتیلاً - پس آن دعوت دریا بنده است اگر خواسته خدا کسی را که مرد از امت من در حالی که شریک نمیکرد و اندیچما چیز رانیع با بیان از عالم دنیا رفت اگر چه گناهکار بود و اناسا و دعوات انبیا علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند و این محل توقف است زیرا که

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود در خواستہم از خدا سہ چیز برای امت خود پس عطا کرد و چیز دہم کرد و از یکی چنانکہ
در حدیث آمدہ است واللہ اعلم۔ رواہ مسلم و النجاشی۔ روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم و بخاری
را کوئہ ترازین عبارت است وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ دہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آنحضرت
اللہم انی اتحزنت عندک عند النخلینہ۔ خداوند ابرہہ سیکہ من گرفتہم نزد تو پیمان کہ ہرگز خلاف کنی مرا آن بیان مہتو
مبالغہ در طلب و قبول است و تحقیق رجاست گویا عہدی است کہ ہرگز شکستہ نشود و وعدی است کہ خلاف نہ
نشود۔ فانما انا بشر۔ پس نیستیم من مگر آدمی کہ خشم می گیرم گاہ گاہ بر کسی بحکم بشریت کہ گناہان شستہ شدہ است حصہ از آن
در من برائے مصلحتی کہ تقاضای کند آنرا۔ فاسے المؤمنین آذینہ شتمتہ لغتہ جلدتہ۔ پس ہر کہ رام از مسلمانان
کہ برنجانم اوراد شنام کنم اورا رحمت کنم اورا برنم اورا جلد در اصل تازیانہ زدن بر پوست۔ فاجعلہا لہ صلوٰۃ و زکوٰۃ
و قریبہ۔ پس بگردان آن مذکورات را برائے آن مومن رحمت و طہارت و سبب قربت بخود۔ تقریب بہا الیک یوم القیمہ
کہ نزدیک گردانی تو اورا باین مذکورات بسوے خود روز قیامت و این کمال شفقت و مہربانی است از آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم۔ در باب استرحومہ خود مہربانان چہ جائے نیکو کاران پس مراد مستحقان ذیت و غیر مستحقان
آن ہمہ باشند و این اتم و بالغ است در باب رحمت و رافت و احوال دارد کہ این حکم مخصوص غیر مستحقان ذیت
باشند واللہ اعلم متفق علیہ۔ وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفر لے
ان شئت۔ دہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آنحضرت چون دعا کنی یکی از شما پس باید کہ نگویید خداوند ایا مرا
مرا اگر خواہی۔ از منی ان شئت۔ خداوند ایا مرا اگر خواہی۔ از منی ان شئت۔ خداوند ایا مرا اگر خواہی۔
یعنی در دعا طلب بطریق شک و ترد و نکتہ و معلق بہ مشیت نہ گرداند۔ و لیغرم سکتہ۔ و باید کہ جزم نہ
طلب و سوال خود را نہ التماس عزم و غریمت آہنگ کردن و دل نہادن بر چیزے و قوی القاموس عزم
ارادہ فعل و قطع کردن بدان۔ انہ لفعول لیشاء لا مکرہ لہ۔ بدرستیکہ خداے تعالی میکند ہر چہ میخواہد نیست اگر اہ کننہ
مراد او اگر اہ بنا خواست کسی را بر کارے داشتن یعنی شما از جانب خود جزم کنید وے تعالی ہر چہ میخواہد
چہ حاجت کہ شما آنرا بگوئید و ذکر آن عبت است وے تعالی الفضل و کرم خود و عہدہ حاجت کہ وہ است
پس بندہ را باید کہ بدان یقین کند و بخور یقین منشرح میشود و صدر وے و متور میگردد و قلب وے و شک
در یب ظلمت است۔ رواہ النجاشی۔ وعنه۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل
اللہم اغفر لے ان شئت و لکن لیغرم و لیعظم الرجۃ۔ و باید کہ بزرگ و قوی دار خواہش و مہمت خود را بخان اللہ
لا یتعاطی شے اعطاء۔ زیرا کہ بدرستی خداے تعالی بزرگ نمی نماید اورا چہ کہ بدہد وی تعالی آنچیز را پس
باید کہ غیبت زیادہ بود و مطلوب وے عظیم بود و قاصر از مہمت را و طلب مطالب عظیمہ۔ رواہ مسلم۔ وعنه قال قال

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استجاب للبعد الم یبع بانہم - قبول کرده میشود و حاضر بندہ را مادام کہ دعا کنند بہرہ و چیزی کہ بدان بندہ کار شود - او قطع رحم - یا دعا کنند بہریدن خویشی چنانکہ دعا کنند کہ خداوند مرا از وی بیزار کن پسوند بہر یا چیزی دعا کنند کہ ازان قطع رحم لازم آید و در غیر این البتہ دعا مستجاب است - مالم یستجیل - مادام کہ شتابانی نکنند اجابت دعا و حصول مدعا را قیل - گفته شد - یا رسول اللہ! الاستجبال - چه چیز است صورت استجبال - قال - گفت آنحضرت استجبال این است کہ - ليقول - بگوید داعی - قد دعوت و قد دعوت - بہ تحقیق دعا کردم و بہ تحقیق دعا کردم یعنی مکرر کردم و بسیار کردم دعا - فلم ار استجاب لی - پس ندیدم کہ استجابت کرده شد مرا - فاستحسر عند ذلک - پس منقطع شود و طول گردد و نزد آن - و یبع الدعاء و ترک کند دعا را استحسار و تحسّر مانده شدن از کاری - رواہ مسلم - و شیخ ابن عطار اللہ اسکندری شافعی در کتاب الحکم کلامی میگوید کہ ترجمہ اش این است تاخیر وقت عطا با کمال در دعا باید کہ موجب یأس و زبیدی شود و زبیدی کہ دے عز و علا صاف من شدہ است اجابت را در چیزیکہ اختیار کردی برای تونہ در چیزی کہ اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ ابی الجان مد دعا ناظر بہر دو جانب است یکی آنکہ گوئی چندین دعا کردم و کمال نمودم هیچ مستجاب نہ شد باز شیخ میگوید ہر چون الحاح در دعا و دوام بران حاصل است دیگر غم استجابت مخور کہ مقصود ہمین دعا و تضرع و زاری است و استجابت حق نفس است بعضی از عارفان گفتہ اند کہ فائدہ دعا اظهار فاقہ و احتیاج است در درگاہ حق و لا دے بجاتہ میکند ہر چہ میخواہد و سیدی احمد بن مرزوق در شرح کتاب الحکم میگوید کہ دعا عبودیتی است مقرر بہ سہمی کہ نزول بلا یا خوف نزول است ہموچنان ترانہ ناز بوقتش و ترتب وجود اجابت بر دعا مثل ترتب وجود ثواب است بر تازی تعمین و تقیید جزا و وقت در حدیث آمدہ است کہ نسبت بہج عبد داعی مگر آنکہ مرا و راست شان از میان یکی ازین سہ چیز باز دوی رہد مطلوب را مدین جہان یا ذخیرہ می سازد برای او در ان عالم یا باز میگردد اندازدے بدی یا مانند آن پس اجابت حاصل و محض نیست در عین مطلوب و نہ مقتد بوقت و وعدہ کہ فرمودہ استجب لکم باجابت مطلقہ است تعیین آنچه بندہ میخواہد و نہ در ان وقت کہ دے میخواہد و گردانیدن اللہ تعالی اجابت را در مختار خود مختار عبد عین لطف بہ بندہ و رعایت صلاح حال اوست زیرا کہ بندہ جاہل است گاہی گمان می برد شر او و خیر خیال میکند فرو پس دعا با کان زبان و بال و از کرم می نشنود شان ذوال کمال و ذنیر آن برائے البقائے سطوات ربوبیت و استیقام احکام عبودیت است تا این نگردد و بندہ از فوات او بپس صدق نور زد و در وجود طلب و از برای تحقیق صفا را عبد است یعنی اختیار دے تا ہمیشہ در بساط قربت و ملازم قرع باب باشد کہ فی الحقیقت فائدہ دعا ہمان است - قسمی بیج بنود از دعا مطلوب شان و جز سخن گفتن بان شیرین دہان و دل ز حرص مدعا خالی شدہ و ذوق عجز و بندگی حالی شدہ و اگر اجابت کرد شان فہو المراد و در نہ با و دیدار نقد آیند شاد و در کند و لذت آن بیشتر بہر تقریب سخن بار دگر و عن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوا المرار المسلم

لاخیر لفظ الغیب مستجابہ۔ دعای مرد مسلمان غایبانه مربرا در خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب است۔ عندہ اس ملک
 موکل۔ نزد سر دعا کنندہ فرستہ است گماشتہ شد۔ لکھا دعا لاجیبہ بخیر قال الملك الموکل یہ آمین۔ ہر گاہ کہ دعا کنند
 مربرا در خود را بہ نیکی میگوید فرستہ کہ گماشتہ شدہ است بران آمین۔ ولک بمثل۔ و مرزا ست مانند آن باز آید
 و مثل بکسر میم و فتح مثلثہ نیز روایت است و بہر تقدیر مثل در حدیث ثنویں است و بمثلہ بزیادت یا و ہا و صغیرہ لفظ
 متشبیہ نیز آیدہ است۔ رواہ مسلم۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تدعوا علی الفسکم۔ دعای
 بدکنیدہ بزدنہای خود۔ ولا تدعوا علی اولادکم۔ و دعای بدکنیدہ بر فرزندان خود۔ ولا تدعوا علی اموالکم۔ و دعای بد
 کنیدہ بر مالہای خود۔ لا تؤنقوا من اللہ ساعة لیال فیہا عشاء فیسحب لکم۔ تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را کہ سوال کردہ شود
 از خدا در ان ساعت دہشی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یک ساعت است کہ ہر چہ در ان ساعت بخیر
 بیاہند پس شما دعاے بد بر خود و بر اولاد خود و اموال خود نکنید مباد ابا ان ساعت موافق افتد و قبول گردد پس
 پشیمان نشوید این ہیست مرجعت از نادانان را کہ در وقت خشم و مانند آن برای خود بد خواهند این خوب نیست
 و احتمال زیان دارد۔ رواہ مسلم و ذکر حدیث ابن عباس۔ و ذکر کردہ شد حدیث ابن عباس کہ در اول او این
 بلفظ است۔ اتق دعوة المظلوم۔ پرہیز کن دعاے مظلوم را۔ فی کتاب الزکوۃ۔ و در مصابح اینجا مذکور است
 الفصل الثانی۔ عن النعمان۔ یقسم نون و سکون عین۔ بن بشیر۔ بفتح موحده و کسر معجمہ از صفار صحابہ است
 و در وقت رحلت آنحضرت مہشت سالہ بود۔ قال۔ گفت۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم
 الدعاء هو العبادة۔ دعا کردن عبادت است بلکہ مبالغہ فرمود کہ عبادت ہمین دعا است کہ اورا عبادت توان نام
 کرد زیرا کہ بندہ در دے روی آرندہ است بجناب حق و روی گردانندہ است از سوائے دے تعالی و ہید
 ندارد و دے ترسد مگر از دے و در دعا اخلاص حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت و مناجات و تضرع و ذل
 و استعانت و استغاثہ۔ ثم قرا۔ پست خواند آن حضرت از براے استدلال بر بودن دعا عبادت این آیت
 را کہ۔ و قال ربکم ادعونی استجب لکم۔ و گفت پروردگار شما دعا بکنید مرا قبول کنم براے شما پس معلوم شد
 کہ دعا مودر بہ است و مترتب میگردد بر دے اجر و ثواب و ہر چہ این چنین باشد عبادت است و در
 آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت کہ فرمود۔ ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون
 جہنم و آخرین۔ بدرستی کہ آن کسانی کہ بزرگی بینانید از خود و گردن کشی می کنند از عبادت من سراسر انجام است
 کہ در آیند و در نرخی را خوار و زار و مراد بعبادت اینجا دعا است و حقوق و عید ناظر و در وجوب است ولیکن دعا
 واجب نیست یا مباح است یا مستحب و حقوق و عید بر استکبار است فافہم۔ رواہ احمد و الترمذی و ابوداؤد و
 النسائی و ابن ماجہ۔ وعن النسائی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الدعاء ریح العبادة۔ دعا نوزد خلاصہ عبادت

زیرا که حقیقت عبادت و خلاصه و تسخیر و تذلل و خوارے ست و این در دعا حاصل است با کمال وجوه و اتم آن
و فتح لبهم میم مغز استخوان و دماغ و پیه چشم و خالص هر چیز - رواد الترمذی - و بعضی نسخ رواد ابو داود - و عن
ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس شيء اكرم على الله من الدعاء - نیست هیچ چیز گرامی
شیر خدا از دعا بجهت اشتغال او بر معانی و احوال که مغز و خلاصه عبادت است - رواد الترمذی و ابن ماجه و قال
الترمذی بها حديث حسن غريب - و عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد القضاء
الا الدعاء - روحی کند قضا را مگر دعا گویا این مبالغه است در تاثیر دعا در دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بحدی است
که اگر ممکن می بود و دعا حاصل میشد بدعا و بعضی گفته اند مراد بدو قضا تهوین و تسهیل امر است و دعا گو یا که قضا
نازل نه شده است و بعضی گفته اند که مراد بقضا چیزیست که می ترسد بنده ازان از نزول مکرده و پرهیزی کند
از ازان و چون توفیق داده شد بدعا برداشت خداست تعالی از او و این همه تکلف است و تحقیق معنی آنست
که مراد بقضا قضا است که معلق است بر این بلا بدان و گردانیده شده است سبب آن زیرا که قضا منافات
ندارد و سبب و سبب را و همه قضا است و در قضا رفته است که این چیز بآن سبب خواهد شد و بآن سبب منفع
خواهد گشت اگر گویند پس چه فائده است ماین کلام را و آنچه رفته است بدان قضا البته شدنی است جوابش گویم
که شاید مراد فائده کلام بیان مبالغه است در این چنانکه ذکر کردیم والله اعلم بحقیقه الحال - و لا یرید فی الامر
الا البر - و زیاده نمیکرد اند در عمر مگر نیکی مراد عدم ضیاع و حصول برکت است در عمر به نیکی و تحقیق همان است که قضا
ذکر کرده شده است که عمر او چندین است اگر نیکی کند و چندین است اگر نکند و محو و اثبات در مقام قدر و تسبیب
واقع است و در حقیقت نه تغییر است و نه تبدل ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن - رواد الترمذی - و عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الدعاء يرفع ما نزل و ما لم ينزل - بدستیکه دعا سود می کند از آنچه
فرو آمده است از بلا دفع آن و از آنچه فرو دنیا شده است بر کردن آن فعلمکم عباد الله بالدعاء - پس بر شما
باداے سیدگان خدا که دعا کنید اشارت است بآنکه دعا ماورب است طریقه بندگی آن است که اعتدال امر باید کرد
و در قضا تسلیم باید نمود - رواد الترمذی و رواد احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی بها حديث غريب -
و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احمد يدعوبد عارا الا آتاه الله ما سال نیست هیچ کی که
دعا کند بدعائی مگر آنکه بد بد او را خداست تعالی چیزیست که سوال می کند - او گفت عنه من السور فسلمه یا باز دارد
از روزه بدی و اندوه مانند آنچه سوال کرده است و این لطف است از خدا در حق بنده خود زیرا که دفع خیر است
از جلب نفع - ما لم یرع بائتم او قطیعه رحم - ما دام که دعا نه کند بهره یا بریدن خوشی - رواد الترمذی و عن ابی مسعود
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سلوا الله من فضله - سوال کنید خداست تعالی بر از فر و فی کرم وی - قال الله

یحب ان یسأل - زیرا کہ خداے تعالیٰ دوست میدارد کہ سوال کرده شود۔ و افضل العبادۃ انتظار الفرج و انتظار
ترین عبادت است از روی ثواب چشم داشتن کنش از غم و اندوه و بلاست اشارت است بغیر ترک شکایت
و بیشک جزای صبر ثواب آن مجید و اندازہ است در قرآن مجید میفرماید لا تأیونی الصابرون لجرم بغیر حساب
و بعضی گفته اند کہ اشارت بہ ترک استیصال است در طلب اجابت دعا۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب عن
ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم یسأل اللہ لعقوب علیہ - کسیکہ سوال نکند و نخواہد
از خدا خشم می گیرد و خداے تعالیٰ بروی از جہت کمال جو دور رفت حق بہ بندگان گفته اند کہ رحمن کسیکہ اگر از روی
طلب کند بدہد و رحیم آنکہ اگر سوال نکند خشم گیرد و مراد ترک سوال بطریق استکبار و استکفاف است و لا تأیونی
سوال بر وجہ استسلام و رحمتا بقضا مقامے عالی است یا مقصود مبالغہ است در میان جو دور رفت الہی چنانچہ
اشارت کردیم۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فتح لکم بابا لدعا
تحتہ لم یواب الرحمۃ - کسیکہ کشادہ شود برائے دے در ہائے دعا کشادہ میشود بر دے در ہائے رحمت و اجابت
و ما سأل اللہ شیئاً - و سوال کرده نہ شد از خداے تعالیٰ چیزے - یعنی احب الیہ - یعنی چیزیکہ دوست داشتہ شد
ترست نزد دے تعالیٰ - من ان یسأل العافیۃ - از سوال کردن عافیت بمعنی صحت ضد مرض آید و در حدیث بمعنی
سلامت از جمیع آفات و علل و بلا ہا و مکر و ہات ظاہرہ و باطنہ در دنیا و آخرت است و این شامل ہمہ خیرات است
و در قواعد الطریقہ گفتہ کہ العافیۃ سکون القلب مع اللہ در ہر چہ دل با خدا آرام گیرد و اگر چہ بلا بود عافیت است
و این عافیت اہل کمال و شامل جمیع احوال است نسأل اللہ العافیۃ۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی ہریرۃ رضی
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان یتجیب اللہ لہ عند الشدائد - کسیکہ شاکہ و اندوہ از کہ استجاب
کند خداے تعالیٰ دعائے او را نزد بلا ہائے سخت - فلیکثر الدعاء فی الرخاء - پس باید کہ بسیار کند دعا را در روزے
و این بر عکس حال مسرفان است کہ چون سختی در میان برسد دعا نکند و چون دور شود اسراف و رزق - رواہ الترمذی
و قال ہذا حدیث غریب - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ادعوا اللہ و انتم موقوفون بالاجابۃ دعا
کنید خدا را و حالانکہ شما یقین کنید گانید یا جابت - و اعلموا ان اللہ لا یتجیب دعاء من قلب غافل لاه - و بدانید
کہ خداے تعالیٰ قبول نمیکند دعا را از دل بی خبر بازے کنندہ مشغول بغیر حق - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث
غریب - وعن مالک بن یسار رضی - لفتح تحفہ و تحقیف سین مہملہ و در آخر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و سلم اذا سار لکم اللہ فاسئلوه ببطون الکفم - چون سوال کنید از خدا پس سوال کنید از باطن کفہای دست خود
ولا تسئلوا بطور ہا - و سوال کنید از راپہ پشتمای کف دست زیرا کہ سوال بہ بطون کف صورت طلب و یقین داشتن
یا جابت است و جمیع بدین مؤذن بکثرت عطیہ است و بہ پشت دست صورت زود و استقامت آمدہ است

کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہشتہائے دست اشارت بآسمان کرد و بعضی گفته اند کہ چون دعا برائے طلب چیز بلی شد از جهت جنس نماستجب است کہ بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برائے دفع فتنہ کند پشتہائے دست بجانب آسمان کند و کلام درین باب در مستطاب گذشت۔ و سنی روایت ابن عباس قال سلوا بطون الکفم ولا تسالوا بطون کفہا اذا فرغتم فاستسجوا بہا وجوہکم۔ پس چون فانج شوید از دعا پس بالید کفہائے دست خود رویا می خور از جهت تبرک با نور اجابت کہ فالض شدہ اند و رسانیدن آن بروے کہ اشرف اعضا و اقرب آنها اولی است رواہ ابو داؤد۔ و عن سلمان رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ربکم حی کریم یتیمی من عبیدہ اذا رفع یدہ الیہ ان یرد ہما صفرا۔ بدرستیکہ پروردگار شفا فرمناک و جود دست شرم دارد از بندہ خود چون بردارد بندہ ہر دو دست خود را بسوے وے کہ بازگرداند دستہائے بندہ را خالصہ صفر یکصد و ہفتم و سکون فاخالی و اصفار بتبید دست دور و شیش شدن باید دانست کہ اطلاق حیا و مہربانی و امثال آن از صفات برحق سبحانہ باعتبار آثار و افعال است نہ مبادے کہ از قبیل تاثیر و الفعال است۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و البیہقی فی الدعوات الکبیر۔ و عن عمر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع یدہ فی الدعاء۔ بود آنحضرت کہ چون بر میداشت ہر دو دست خود را و دعا۔ لم یحطما حتی یسبح بہما و جہہ۔ فرود نمی آورد ہر دو دست خود را تا آنکہ مسح میکرد با ہنار وے مبارک خود را۔ رواہ الترمذی۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتجہب الجوامع من الدعاء۔ بود آنحضرت کہ دست میداشت و عابرا کہ جامع مطالب و خیرات دنیا و آخرت می بود۔ و یدع اسوے ذلک۔ و ترک می داد و دعا ہا را کہ نہ جامع بودند۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اسرع الدعاء اجابہ دعوة غائب لغائب۔ بدرستیکہ شتاب ترین دعا ہا از روے اجابت و عابے غائب مرغائب راست از جهت وجود صدق داخل و محبت و ران بی شوب تکلف و ریا۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد۔ و عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال استاذنت ابنہ۔ گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی العمرة۔ از برائے بر آوردن عمرہ۔ فاذن لی۔ پس اذن کرد آنحضرت مرا و رخصت داد مرا۔ و قال۔ و گفت۔ اشکرنا یا اخی فی دعائک۔ شریک گردان مارا اے برادرک و در دعائے خود تصنیف درینجا برائے تعلق و تعلق است۔ ولا تشنا۔ و فراموشش مکن ما در وقت دعا۔ فقال کلمۃ بالیس فی ان فی ہما الدنیا پس گفت آنحضرت سختی را کہ شاد و مہی گردانند مرا در بیل آن کلمہ اگر تمام و دنیا باشد برائے من شاید کہ مہین سخن باشد کہ مذکور شد یا سخن دیگر عنایت امیر زیادہ برین سخن گفته باشند۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و التہذیب و روایت عند قولہ ولا تشنا۔ و تمام شد روایت ترمذی و نزد قول آنحضرت ولا تشنا و این عبارت فقال کلمۃ الخ

در روایت او نیست۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا ترد دعوتہم سہ کس نہ کہ
 روکرده نمیشود و دعای ایشان۔ الصائم حین یفطر۔ یکی ازان سہ کس روزہ دارست در ہنگامی کہ افطار میکند
 و الامام العادل۔ دوم بادشاہ دادگستر۔ و دعویٰ المظلوم۔ سوم ازان دعا ہا کہ روکرده نمیشود و دعای ستم دیدہ است
 ظاہر عبارت آن بود کہ گوید و المظلوم یعنی سوم ازانہا کہ روکرده نمیشود و دعای آنہا مظلوم است ولیکن باین عبارت
 فرمود از برائے اہتمام ایشان دعای مظلوم فافہم۔ یعنی اللہ فوق العلام۔ بر میدارد و دعوت مظلوم را خدا
 تعالیٰ بالاے ابرکنایت ست از رسانیدن او بجاہ فوق و مصد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمدہ است
 کہ حق تعالیٰ پیدا کردہ است غلام فوق سہارچنانکہ فرمود و یوم تشق السہار بالغام۔ و یفتح لہا الابواب السہار۔ و کثا
 می شود برائے دعوت مظلوم در ہائے آسمان و یفتح لہا ابواب منجیب نیز روایت ست یعنی نمی کشاید
 خداے تعالیٰ برائے دعوت مظلوم در ہائے آسمان را۔ و یفتح الرب۔ و می گوید پروردگار تعالیٰ۔
 و غرت لا نفرک۔ بہ بزرگی من سو کند ہر آئینہ یارے میدہم ترا۔ و لو بعد صین۔ و اگر چہ باشند پس از روزگار
 خطاب بمظلوم ست و بکسر کاف تصحیح کردہ اند خطاب بدعوات مظلوم و اصل فتح ست۔ رواہ الترمذی۔ و عنہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث دعوات مستجابات۔ سہ دعا ستجاہند۔ لا شک فیہن۔ نیست شک
 در استجاہت این سہ دعا۔ و دعویٰ الوالد۔ یکی و عا کردن پدر مرز فرزند را خواہ دعای نیک یا دعای بد و دعای
 دالہ بطریق اولی از جہت و فور شغفت و مہربانی۔ و دعویٰ المسافر۔ دوم دعای مسافر برائے خود یا بر
 غیر۔ و دعویٰ المظلوم۔ سوم دعای مظلوم۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ۔

الفصل الثالث۔ عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیساک احدکم ربہ حاجتہ کما۔ باید کہ
 بخواہد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را ہمہ۔ حتی لیساک شمس لعلما اذا انقطع۔ تا آنکہ بخواہد از دے دوال
 نعل خود را چون گسستہ گردد و شمس بکسر شین و سکون مہملہ دوال نعل۔ زادنی روایہ عن ثابت البنانی مرسلہ زیادہ
 کردہ است را دے در روایتی از ثابت بنانے بضم موحدہ کہ از تابعین ست بطریق ارسال۔ حتی لیساک الملح۔
 تا آنکہ سوال کن از خدا نمک و لیک را۔ و حتی لیساک شمسہ اذا انقطع۔ ابو علی و قاف گفتہ کہ از نشانمای معرفت
 آنست کہ سوال کنی حوائج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکہ موسی علیہ السلام چون مشتاق برویت شد گفت (رب انی
 انظر الیک) و چون محتاج بنانے شد گفت (رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر) رواہ الترمذی و عنہ قال کان
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرفع یدہ فی الدعاء۔ بود آنحضرت کہ بر میداشت ہر دو دست خود را و دعا
 حتہ یرے بیاض الطبیہ۔ تا آنکہ دیدہ میشد سفیدے ہر دو نعل و بے یعنی در بعضی احوال و در بعضی کمتر ازان
 بر میداشت الباطل بکسر ہمزہ و سکون با و بکسر نیز آمدہ۔ و عن سهل بن سعد عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست

از سهل بن سعد ساعدی کہ صحابی مشہور است و آخر صحابہ است در موت بمدینہ۔ قال کان یحبل اصبغہ خداوند بیدار
گفت بود آنحضرت کہ می گردانید انگشتان ہر دو دست خود را مقابل دو شہای خود و دعا میکرد و این مرتبہ توسل و استغاثہ
است و رفع یدین و عن المسائب بن یزید عن ابیہ۔ سائب بن یزید کہ صحابی مشہور ضعیف است و در سال دوم از
ہجرت زائیدہ شد و حاضر شد حجۃ الوداع را ہمراہ پدرش روایت میکند از پدر خود۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا دعا فرج
یدیه مسح وجہہ بیدیه۔ بود آنحضرت کہ چون دعا میکرد پس بر میداشت ہر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را ہر دو دست
خود پس مسح وجہ ہر دو دست در صورتی بود کہ دستہا را بر میداشت و چون بر میداشت مسح نمیکرد و لیکن بر دوشن و تنہا از
آداب دعا است۔ رومی البیہقی الاحادیث الثانیۃ۔ روایت کرد بقی این سہ حدیث را کہ یکی از انس بود و دیگر از
سهل و سوم از سائب بنی الدعوات الکبیرہ و عن عکرمہ عن ابن عباس قال المسئلۃ ان ترفع یدیک حد
منکبیک۔ گفت ابن عباس اوپ سوال و دعا این است کہ برداری ہر دو دست خود را برابر ہر دو دوش خود
او کھوہا۔ یا زد و یک بجانب آنہا زیرا کہ عادت در شان کسیکہ سوال کند چیزے را بہ طلبہ آن است کہ فرج کند
کفہا۔ و دو دست بجانب مدعو الیہ۔ و الاستغفار ان تشر باصبع واحدۃ و ادب استغفار و طلب آمرزش آن است
کہ اشارت کنی بیک انگشت کہ سبابہ است مقصود سب نفس امارہ و شیطان رحم است و پناہ حبس از شر ایشان پس
خدا کند اقا لوا۔ و الا بہتال ان تمت یدیک جمیعاً۔ و ادب بہتال آن است کہ در از کنی ہر دو دست را تمام در مقابل
گفتہ کہ بہتال اجبتا و در دعا و خالص گردانیدن آن و در فتح آوردہ بہتال تصرع قولہ تعالی ثم یقتل اعی
تخلص فی الدعاء و در جمع البجا گفتہ بہتال در از کردن ہر دو دست و اصل وی تصرع است و مبالغہ در دعا و سوال
و طبیعی گفتہ شاید کہ مراد از بہتال در حدیث دفع چیز نیست کہ مقصود است از مقابلہ عذاب پس میگردد ہر دو دست
را مانند سپر از اصابت مکرہ۔ و فی روایت قال خود روایتی کہ چنین آید کہ گفت۔ و الا بہتال کہذا۔ بہتال چنین است
و رفع یدیه۔ و برداشت ہر دو دست را۔ و جعل ظہور ہما مایل و جہہ۔ و گردانید پشتہا بہ دست را در جانبی کہ
متصل است روئے او را۔ رواہ ابو داؤد و عن ابن عمر انہ یقول۔ و روایت است از ابن عمر کہ روئے می گفت
ان رفعکم ایدیکم بدعۃ۔ بدستیکہ برداشتن شما دستہای خود را یعنی برو جہی کہ بر میدارید بدعت است و ایشان تبا
سینہ بر می داشتند۔ ما را در رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ہذا۔ زیادہ نکرده است آنحضرت برداشتن
دستہا را برین مقدار۔ یعنی الی الصدر یعنی تا سینہ این تفسیر است از راوے مر آن چیزے را کہ گردان عمر و
اشارت کرد بان بقول خود ہذا یعنی سنت برداشتن دستہا تا سینہ نہ بالاسے سینہ طبیعی گفت کہ انکار ابن
عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است و دعا و سوال و فرق تا کردن ایشان در حالات کہ براسے امرے
تا سینہ بردارند و بالاسے سینہ تا دو شہا برای امرے دیگر و بالاسے دو شہا براسے امرے دیگر فافہم رواہ احمد

وعن ابی ہاشم قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ذکر احد افراد عالمہ بدارنفسہ۔ بود آنحضرت چون یاری کردی را پس دعائے کرد اور آغاز می کرد بدعا برائے خود چنانکہ می گفت اللهم اغفرنی ولفلان ولفلانہ حدیث دران است کہ بتدایہ نفس مخصوص بدعای مغفرت نیست بلکہ در ہر دعا سخت برای خودے کرد پس از ان برائے دے۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب صحیح۔ وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یامن مسلم یدعو بدعوة لیس فیہا اثم ولا طغیة رحم۔ نیست هیچ مسلمانی کہ دعا کند بدعائے کہ نیست دران دعا بڑھ دہ بریدن خویشی۔ الا اعطاه اللہ بہا احدے ثلث۔ مگر آنکہ بدہ اور اخداے توالی بآن دعایکے از سر خصلت۔ اما ان یعجل لہ دعوتہ۔ یا آنکہ شتائی می کند برائے دے اجابت دعائے اور الفیہ درین جہان میدہد۔ واما ان یدخر لہ فی الاخرة۔ ویا آنکہ نگاہ میدارد دعوت اورا و ذخیرہ دے کند برائے دی تا دہد در آخرت سر اما ان یصرف عنہ من السور مثلہا۔ ویا آنکہ برسیگردد انداز دے از بدی مانند دعائے کہ کردہ است۔ قالوا اذا کثر۔ گفتند صحابہ کثرون کہ دانستیم کہ دعا البتہ مستجاب است بریکی ازین سہ طریق اکثر مینمایم و بسیار می کیم دعا را قال۔ گفت آنحضرت اللہ تعالیٰ اکثر فضل خدا و ثواب دے بیشتر است بر بسیارے دعائے شاکلی کمی نمی آرد و در ثواب دے دور خزائن فضل دے بکنید چندانکہ میخواہید رواہ احمد۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس دعوات مستجاب لہن۔ گفت پنج دعا است کہ قبول کردہ میشود مر آنرا۔ ودعوة المظلوم سیکے دعائے تلمیذہ حتی ینتقم۔ تا آنکہ انتقام می کشد حق تعالیٰ از ستم کنندہ۔ ودعوة الحاج حتی یصدر۔ دوم دعائے فقید کنندہ حج تا آنکہ رجوع کند و باز آید بمنزل خود۔ ودعوة المجاہد۔ سوم دعائے کارزار کنندہ بکافران و پراہندہ از خانه برائے آن۔ حتی یقتل۔ بفا و قات تا آنکہ گم می کند اسباب و آلات از این فی فارغ میگردد و از بہاد و در بعضے نسخ یقتل بقات و عین تا آنکہ می شنید از کارزار و در بعضے یقتل بقات و فاما آنکہ بازے آید بخانہ و تقول بختی رجعت ودعوة المرصن حتی یربر۔ وچهارم دعائے پیارتا آنکہ پے گرد۔ ودعوة الاخ لایخ لظہر الغیب وچشم دعائے برادر مسلمان برائے مسلمان دیگر غائبانہ۔ ثم قال یسئر گفت آنحضرت۔ و اسرع ہذہ الدعوات اجابہ۔ و شتا ترین این دعا ہا از دے اجابت۔ ودعوة الاخ لظہر الغیب رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب ذکر اللہ عز وجل والتقرب الیہ

بدانکہ ذکر بدل می باشد و بزبان و افضل آن است کہ بزبان و بدل ہر دو باشد و اگر بہ سیکے باشد پس بدل تھا فاہلتر است این چنین گفت نورے در شرح مسلم و نیز گفتہ کہ ذکر حق سبحانہ و نوع است ذکر قلب و ذکر لسان باز ذکر قلب و نوع است کہ یکے از دیگرے ارفع و اجل و آن فکر و غفلت خداست و جلالی در جبروت و ملکوت و آیات دے و سار فض و سموات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمدہ کہ خیر الذکر

و دوم ذکر وے لقلب نزد امر و منی وے تعالی و تقدس انتہی و بعضی فقہا گویند کہ ذکر نیما شد مگر زبان و ادنی مرتبہ
وی آن است کہ بشنو اند خود را بر قول مختار و بی آن معتبر نیست چنانکہ در قرات و طلاق و عتاق و آنچه بدل است آن فعل
قلب است از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکہ قرات نیست و ذکر نام چیزی است کہ فعل لسان است و معلوم نیست
کہ مقصود ایشان چیست اگر مراد آن است کہ فعل قلب را ذکر و رعایت نام نیست پس این خلاف چیزے است
کہ در کتب لغت است و صحاح و قاموس گفته است کہ ذکر چند نسیان است و این خود فعل قلب است نعم آنچه فعل
لسان است آنرا نیز ذکر می گویند پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید میفرماید
وَ اذْکُرْ لَکَ رَبَّکَ اِذَا کُنْتَ قَائِلًا وَ لَکَ نِیَّتٌ قَوْلٍ و کلام نیست و اگر بیخ کلام باشد کلام نیز نفسی و عقلی است پس چر ا ذکر
نیز قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آنست کہ فضائل و خواص کہ وارد شده است در شان ذکر و مرتب می گوید بر فعل
لسان ثابت نیست مرتبے را کہ فعل قلب است و مرتب نیست بر آن این نیز قوی بی و قلیل است و چنان باشد بعد
از آنکہ ذکر نام وے باشد و اگر مراد آن است کہ افضل آن است کہ زبان باشد با موافات قلب آن سخن دیگر است
و نیز در آن نیست و نیز و متشکل طریقت قدس الله اسرار هم ذکر و نوع است قلبی و لسانی و اثر قلبی و اتوی و اعظم
و اکثر از ذکر لسانے است بلکہ بحقیقت ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد ایشان نسیان ماسوے الله و قیاس
به قرات و عتاق فاسد است زیرا کہ در شرع هر یک ثابت شده است کہ اینها فعل لسانند و مرتب میشوند احکام
بر آن بدون فعل لسان و ذکر تخمین نیست و شاید کہ مقصود ایشان آن است کہ معتبر در اذکار و ادراک و شرع
دارد شده اند چنانکہ تسبیح و تحمید و تکبیر و نماز و بعد از نماز و امثال آن فعل لسان است و مرتب نمیکرد و ثواب
بنا بر آن فعل لسان چنانکہ در قرات و نماز و دلالت میکند برین معنی کلام جزوے در اول حصین بن یزید میاق
کلام انا انکبا و کردن بدل اهل ذکر نگویند و یاد خدا ندانند و ثواب و نتیجہ بر آن مرتب نیست محل نزاع است و الله اعلم
و دیگر بدانکہ جہر مذکور مشروع است بی شبه چنانکہ در حدیث آمده است کہ من ذکر کن فی ملا مقابل من ذکر فی فی نفس من اذکر
آن است قول حق سبحانه و تعالی لَکَ رَبَّکَ اِذَا کُنْتَ قَائِلًا وَ لَکَ نِیَّتٌ قَوْلٍ ابنا بن عباس میگوید بنیشتنا ختم من برشتن مروم را از نماز و بعد از رسول
الله صلی الله علیه وسلم مگر بیکر زوایا النجاس و غیره و جہر ذکر در تکبیرات عید و در او بار صلوة و در نور و اسفار و جزیر
آن نیز دلیل آن است تا آنکہ فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقتیکہ بلند کردند صحابہ آوازهای خود را اندر دفریلو
برآوردند و ایما الناس ارجعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم و لا غافلا فرمود اے مردمان نرمی و آسانی کنید بر نفسها
خود زیرا کہ شما نمیخواهید کہ غایب را بمنون ارجعوا دلالت دارد کہ منع از جهت شفقت است نه از جهت عدم
جواز و به تحقیق جہر کرده است آنحضرت با ذکر و ادعیه و بر مواعظن کثیره چنانکہ در حفر خندق و حمل سنگ خشت
برای مسجد و جز آن و همچنین آنچه آمده است از سلف صحابہ و من بعدهم و همه اینها دلالت دارد بر جواز جہر

و اجتماع برائے ذکر و لیکن اینہا در قضا یاے مخصوصہ است احتمال اختصاص بان مواضع کہ وقع اندر ان موار پس
آنکہ نظر کرد بجانب معنی و علت اجازت کرد اثر اعلیٰ العموم و آنکہ نظر بخصوص کرد و قہر کرد آئینا را بر معارف و حق طریق اہل
موافق است بمقاصد تشریح و مطالب آن پس ظاہر گشت از انچہ مذکور شد صحت انچہ استحقاق کردہ اند بعضی مشائخ
صوفیہ آثار از اجتماع برائے ذکر و حزب واحد و حلقہ بستن برائے آن و خلق الذکر کہ در حدیث واقع شدہ است
حجت آنست اما مذہب مالک کہ اسہت است از حجت عدم عمل سلف از صحابہ و تابعین بدان و از حجت سد ذرائع
تا رفتہ رفتہ زیادہ بران نکنند و تجاوز از حد نکنند و بعضی از متاخرین از مشائخ شاذ ولیہ قدس اللہ ارواحہم گفتہ اند کہ
ابن اجمل و تخلیق از برائے اذکار و احزاب از رواج دین است کہ متعین است متک بدان از حجت ذہاب حقائق
و یانت درین از منہ و اگر بدعت است مختلف فیہ است و نہایت آن قول بکہ اسہت است پس صحیح است عمل بدان قبل
کسیکہ قائل است بدان و شاید کہ شائع ترغیب کردہ باشند در ان برای جامعیکہ بعد از صدر اول پیدا شد از حجت احتیاج
ایشان بدان و گاہے مختلف می گرد و حکم بااحت و مذہب باختلاف از منہ و اکتہ بلکہ باختلاف اشخاص پس تمیز
شد قول بجز از آن بار غایت شروط و آداب و آن مذکور است در مواضع خود و اللہ اعلم و منہ التوفیق

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ و ابی سعید رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا یقدر قوم یدکرون اللہ - نہ نشینند هیچ گروہی در حالیکہ ذکر میکنند خدا را - لا یختم اللہ علیہم - مگر آنکہ گروہی را
و احاطہ میکنند ایشان را فرشتگان - یختم اللہ علیہم - و می پوشد ایشان را الوار و آثار رحمت و نزولت علیہم
الکینیت - و فرو دے آید بر ایشان آرام و حضور و انچہ حاصل میشود در ان وقت از نورانیت و لامینیت
و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق اثر آن است و سخن درین معنی در فصل اول از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت
اندک - و ذکرہم اللہ فمیں عنہ و یاد می کنند این قوم را خداے تعالیٰ در ان جماعت کہ نزد او نیند و مقربان جناب
قدس اند از حجت مہابات و مفاخرت کردن بالیشان و انظار فضل و کرامت آدمیان بلائکہ زیرا کہ دعوی میکردند هیچ
و تقدیس برائے خود و فساد و سفک دمار برائے آدمیان - رواہ مسلم - و عن ابی ہریرۃ قال کان رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسیر فی طریق مکہ - بود آنحضرت کہ سیر می کرد و می رفت در راہ مکہ کہ از مکہ بحدینہ می آمد و فر علی
جبل لیقال لہ جہدان - پس گذشت آنحضرت بر کوسہ کہ گفتہ میشود مرا در اجدان لبضم جیم و سکون ہم و ال مہل نام
کوہی است نزدیک مدینہ بر سافت یک شب - فقال پس گفت آنحضرت - سیر و اہذا جہدان - سیر کنید و تمیز بروید این
جہدان و نزدیک است مدینہ - سبق المفردون - لفتح فاو لفتح ید را بکسر و فتح و یہ سکون فاو تخفیف را بکسر و فتح
پیشی کردند تمنا روزندگان و جدا کنندگان خور را از مردم آنحضرت با صحابہ از سفر بحدینہ می آمدند چون نزدیک
رسیدند جماعت از ایشان مشتاقی شدند بوطن و باہل و عیال خود و جدا شدند و بشوق و دل تمام بسوے منازل

خود و آئندہ و جماعت دیگر بے شوق و نشاط بجال خود مانند پس آنحضرت بآن جماعت گفت شما نیز سر کشید و تیز روی
 کہ منازل نزد یک رسید و مردان پیشی کردند۔ قالوا گفتند این جماعت۔ و اما المفردون۔ و چیتند مفردان
 یا رسول اللہ۔ ظاہر آن بود کہ می گفتند کیستند مفردان و چه کسانند ایشان ولیکن سوال از حقیقت مفردان
 و بہیت ایشان زندگویی کہ ایشان دریافتند کہ مقصود آنحضرت بہین افشا صحن کہ بیشتر تیز تر رفتند نشستند آنہا خود
 معلوم اند کہ چہ کسانند پس آنحضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد۔ قال الذکر الذکر اللہ اکثر الذکر
 فرمود مفردان آن مردانند کہ ذکر کنندہ اند خدا را بسیار و آن زنانند کہ ذکر کنندہ اند خدا را بسیار یعنی آنہا کہ
 خالص جدا کردہ اند خود را یا خالص کردہ شدہ اند برای عبادت خدا و خلوت گزیدہ اند بذروری سبحانہ از مردم و گوشہ
 گرفتہ اند از خلق و منقطع شدہ اند از مساوی حق و ترک دادہ اند صحبت دوستان و ترک کردہ اند اسباب و شہوات را
 و مشغول شدہ اند بذروری تعالیٰ و این مقام تفرید است کہ اشارت میکند بر می قولہ تعالیٰ (و یقتل الیہم تبتل) بعضی گفتہ
 اند کہ مفردون موحدانند کہ غیر خدا را نمیدانند و جزو یا بدیدہ شود نمی بینند و یکی میگویند و یکی میدانند و یکی می بینند و خالص
 شدہ اند از ہر اسے ذکر حق بکلیت خود و در مشارق می گویند کہ فردا راجل میگویند و قتیکہ نفقہ کند و پس از آن گوشہ گیرد
 از مردم و خلوت گزیند بعبادت خدا و مراعات اہل و عیال بذروری سبحانہ و در قاموس نیز مثل این گفتہ
 رداد مسلم۔ و در روایت ترمذی چنین آمدہ المستہرون و در بعضی الذین اہتر وافی ذکر اللہ آن کسانیکہ شیفۃ و نفیۃ
 شدہ اند و ریاد خدا و مہتر و مستتر کسی را گویند کہ مہلوع شدہ است بکسے و بچیزیکہ سخن نمیکند جز بوسے و یا و نمی کنند
 جز آن را یضیع الذکر عنہم الثقل ہم فرمودی ہند ذکر از ایشان بار ہائے گناہ ایشان را بقیاتون یوم الیقۃ مخفا پس
 آیند روز قیامت سبک بی تعلق انتی و در حدیث آمدہ است کہ فقرار روز قیامت در مشیاء اسلحہ خود و بردن و نشاندن
 و بگویند را برای چہ اینجا نگاہ داشتہ اید و چہ چیز میخواہید از حساب و کتاب ما را امر کنید کہ برویم و در بہشت در آییم و
 اینجا بیا سیم چنانکہ در باب فضل الفقرا بیاید۔ وعن ابی موسیٰ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل الذی
 یدکر ربہ و الذی لا یدکر ربہ مثل الحمی و المیت۔ روایت است از ابی موسیٰ اشعر کہ گفت گفت آنحضرت حال
 و قصہ آن کسی کہ یاد می کند پروردگار خود را و آن کسی کہ یاد نمی کند پروردگار خود را همچو حال زندہ و مردہ است
 و اگر بمنزلہ حی است در طور آثار و حاکمیت از معرفت و ذوق و شوق محبت مانند طور آثار و افعال جسمانیت
 در حے و غیر ذاکر بر عکس آن بہیت زندگانی نتوان گفت چنانیکہ مراست زندہ آنست کہ با دوست مصالٰی دارد
 متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیقول اللہ تعالیٰ انا عند ظن عبدی بی
 گفت آنحضرت می گوید خداے تعالیٰ من زندگان بندہ خودم کہ بمن دار یعنی من آمرزم گناہ اورا چون طلب
 آمرزش کند و قبول می کنم توبہ اورا چون توبہ کند و باز آید از گناہان و اجابت میکند و قتیکہ دعا کند و گناہ میکند

حاجتش را وقتیکه طلب کند کذا قیل و اصح آنست که مراد باین رجاست و امید داری عفو و کرم پس اگر عفو
امید دارد عفو میکنم و اگر عقوبت گمان می برد عقوبت می کنم اشارت است بترجیح جانب رجا و گفته اند که حقیقت
رجا آنست که عمل کند و خدایتی بجا آورد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان و متمرّد و رز و استغفار نیندازد
و توبه نکند و چشم منگی دارد آن آرزو محض است و آهمن بر دو کوفتن است بر هر تقدیر از لطف و کرم خدا نا امید
نباید بود بلیست نا امید از در لطف تو کجا باید رفت به توجّیان است که در گاه تائانی نیست به بعض گفته اند
که مراد باین اینجا غلم یقینی است یعنی من نزد یقین بنده ام و علم و آنکه بازگشت می بسوی من است
و حساب می بر من و آنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر و شر البته شدنی و رسیدنی است یعنی چون ممکن
گردد و بنده در مقام توحید قریب گردد و من چنانکه هر چه دعا کند اجابت می کنم یا مراد علم ادست یا آنکه من باید
چون یا وی کند مرا یا آنکه من جز امید هم اورا بر عمل او پنهان یا آشکارا و باین معنی مایعده می تفصیل تفسیر
میشود مراد چنانکه فرموده و نامعه اذا ذکرته و من باینده ام و قریب اویم بتوفیق مونسیت و در آوردن
در حضور و شنود در دل و دے وقتیکه یا وی کند مرا فان ذکرنی فی نفسه پس اگر یاد کند دے مراد ذات
خود یعنی پنهان ذکرته فی نفسه یا میکند من اورا در ذات خود یعنی پنهان می دهم ثواب اورا و متولی بشیم
ذات خود اثبات آنرا چنانکه نمی دانند آنها هیچکس نه فرشته و نه جز دے کذا قالوا و ان ذکرنی فی ملازمهم
ذکرته فی ملازمهم و اگر یاد کند مراد رجاعتی از آدمیان ذکر کنم اورا در جماعتی بهتر از این جماعت که چنان
که ملائکه مقربین باشند و ملائکه مفتیم و لام اشرف قوم در سائے ایشان را گویند و شک نیست که مراد حق سبحان
را کلام است نفسی و لفظی چنانکه در جاسے خود تحقیق کرده بنده است پس ذکر میکند بنده خود را بهر دو کلام
و لا محذور فیه و ثواب لازم ذکر دست سبحان و اثر آن است و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول
بر طاهر بحیث اکرام و تشریف دے سبحان مرئیه خود را و درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر هر چنانکه گذشت
باینکه باین روایت استدلال می کنند بفضیلت ملائکه از بشر طیبی گفته که مراد از ملائکه مقربین و ارفاح سلیمان
اند ملائکه فقط پوشیده اند که هنوز اشکال باقی است بیک مجلس شریف صلی الله علیه و سلم ملائکه گویند که روح
مقدس آنحضرت جدا ملائکه در اوقات بوده است فیهن سبب آن ملائکه خیر شد و از آخر نامیده اند و لازم نیست
که در وقت ذکر آنجا باشند قائم و احسن آن است که گفته شود که خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قرب و
علو ثابت است مراد از اعلی و این منافات ندارد و فضیلت بیشتر از جهت کثرت ثواب بحسب تعبدا و جود
موانع و عوارض جسمانی و قریب باین است آنچه بعضی گفته اند که خیریت بحسب بودن ایشان نزد خدای عز و جل و بودن
و دے تالی با ایشان چنانکه توبه و غمی تناسل آن الذین عند ربک لایستکبرون و قول دے سبحان را نمیکند

و محبت اگرچہ شامل وثابہت است مرئوسا لیکن ملائکہ را اقدم و اسبق است و ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت اکثر و اہم است اگرچہ بشر افضل و اشرف از وجہ دیگر است و تصریح کرده اند باختلاف جنسین بسیاری از علما و اللہ اعلم - متفق علیہ - و عن ابی ذر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول اللہ من جابر اکثرت فله عشر مثالبہا - گفت ابو ذر گفت آنحضرت کہ می گوید خداے تعالیٰ کسیکہ بیار و بینگی را و عمل نیک کند پس مراد است وہ چندان ثواب کہ کم ازین نیست - و اذید - و بیشتر ہم میدہم ہر کرا خواہم براندازد صدق و اخلاص در عمل تاکہ ہر مقصد ہم واقع شدہ است - و من جابر بالسیدۃ فخر سیتہ مثلہا - کسیکہ بیار و بدیے را پس پادش بدیہی مانند اوست یعنی یک بدیہ - و اغفر - یا می آمرزم و اصلاح خواہے بدیہی دہم مقصود بیان فضل و کرم اوست تجاہلے شانہ و فضل دیگر آنکہ می فرماید - و من تقرب منی شبرا - کسیکہ نزدیکی جوید از من مقدار یک شبر - تقربت منہ ذرا عا نزدیکی جویم من بسوے وے مقدار ذراع - و من تقرب منی ذرا عا تقربت منہ باع - کسیکہ نزدیکی جوید بسوے من یک ذراع نزدیکی جویم من بسوے وے مقدار باع یعنی اندک عمل کند کہ نے اہلکہ موجب قرب در گاہ بدیہ و جزاے آن زیادہ اذان دہم و زیادہ گردانم قرب او را بدر گاہ خود از انچہ مستحق و مستوجب آن است شبر بکبر شین و سکون با یک بدست و ذراع یک ارش دست و بلع قولج کذا فی الصراح و در قاموس گفتہ کہ شبر باین اعلیٰ ابہام و اعلیٰ خضر و ذراع از طرٹ مرفق تا طرف اصبع وسطی و باع قدریدین - و من اتاکہ میثی ایتہ ہر دلتہ - کسیکہ بیاید مرا روان مے آیم من اور اودان و ہر دلتہ لفتح با و سکون را و فتح و او نوسے از رفتار و ویدن کذا فی الصراح و فی القاموس ہر دلتہ میان رفتن و ویدن و این کنایتی است از سبق رحمت خداوند تعالیٰ و قرب وے از بندگان و زیادت ثواب و عطا و فضل وے ثعلیٰ بطاعات و اعمال الیشان - و من تقنی بقرب الاض خطیئہ لا یشربک بی شنیگا - کسیکہ پیش آید مرا بمقدار زمین و پرے آن از روے گناہان در حالے کہ انہائی گرداند من چیزے را - لیقینہ بمثلہا مغفرۃ - پیش مے آیم اورا ہمانند آن از روے آمرزیدن قربائی بضم و کسر چہیزے کہ قریب مقبرہ روے باشد - رواہ سلیم - و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ قال - گفت آنحضرت کہ خداے تعالیٰ گفت - من عادی لی ولیا فقد آؤنہ باحب کسیکہ دشمن مرا رود و دوستی از دوستان مرا پس بہ تحقیق می آگاہانم و خبر میکنم اورا بجنگ و دشمن دولی از ولایت است بمعنی محبت و نصرت یا از ولایت امور - و بالتقرب لی عبدی بشی احب الی مما افرغت علیہ و نزدیکی نجست بسوی من بندہ من پیچ چیزے کہ محبوب تر است بسوے من تقرب وے از چیزیکہ فرض گردانیدہ ام بسوے یعنی تقرب باوے فراغش محبوب تر است نزد من از تقرب بنواقل چہ او اے فراغش محبوب تر و مرضی تر و مطلوب تر است نزد وے بجانہ باز تقرب بفضل نیز نتیجہ عالی و درجہ عظیم دارد از جنت بودن نوافل متم و کمل فراغش و مایزال

عبدیہ یقرب الی بالنوافل۔ ہمیشہ ہست بندہ من کہ نزدیکی میجوید بسوے من بنوافل لینے لےما داتیکہ واجب بینند
حتی اجبتہ۔ تا آنکہ دوست میدارم من آن بندہ را۔ تاخدا اجبتہ کنت سمعہ الذی سمع بہ۔ پس چون دوست
می دارم اور امی باشم من شنوائی وے کہ می شنود بآن۔ و بصیرہ الذی بصیر بہ۔ وی باشم بیثائی وے کہ می بیند
بآن۔ و یدہ الی تطیش برہا۔ وی باشم دست آن بندہ کہ میگردد بآن لطش دراصل علمہ کردن و سخت گرفتن است
و مراد اینجا مطلق گرفتن است۔ و رجلہ الی میثی بہا۔ وی باشم پایے وے کہ سارہ می رود بآن و در بعضی روایات
و فوادہ الذی لقیل بہ وی باشم دل وے کہ ادراک می کند بآن و سنانہ الذی شکلم بہ و زبان وی کہ سخن میکند
بآن و در آخر این حدیث در بعضی روایات این نیز زیادہ میکند کہ فی السبع پس بمن می شنود و بی بصیر و بمن می بیند
و بی تطیش و بمن می گیرد و بمن می شنود و بمن می بیند و بمن می گیرد و بسوے چیزے کہ آنکہ
لمحوظ و مقصود وے رضاے حق و طاعت اوست و منظور و مشہود وے ذات مقدس من است و اول این مرتبہ
عمل است از جهت انتقال اروے و نیت تقرب بسوے وی سبحانہ تعالی و آخر وے فنا در توحید و مراد این کلام
را بہمانے است کہ در شرح فتوح الغیب آورده شدہ است و در شرح نیز چوینے در ان مذکور است و چون بندہ این
مرتبہ رسید مستجاب میشود و وے البتہ از جهت فناے وے از ارادت و تحض عبودیت چنانکہ فرمود۔ الی سالتی
لا عظیمہ۔ و اگر سوال کند و بطلبد این بندہ از من ہر آئینہ میدہم اورا مطلوب و مستول اورا۔ لکن استغافنی۔
بنوں و اگر پناہ جوید آن بندہ را از شر و مکر و ہا و دہا و دایۃ استغافنی بپا و این انہر است از وے منی اگرچہ
اول شہر است از جهت ردایت۔ لا عینہ۔ ہر آئینہ پناہ میدہم اورا و چون پناہ وافتتاح کلام بر ذکر ولایت و
محبت بود ختم کرد بانچہ نیز ناظرین منی است و گفت۔ و ما ترددت عن شی انا فاعلمہ۔ و متر و نیمشوم و توقف
نمے کنم از چوینے کہ من کشدہ آم۔ ترددے عن نفس المؤمن۔ بچو تردد من از قبض کردن جان مومن بکہ
الموت کہ ناخوش میدارد مومن مرگ را بکلم طبیعت۔ و انا کہ مسارتہ۔ و من ناخوش میدارم اندوگین کردن
اورا و در بعضے نسخ و لا بدلہ منہ و چارہ نیست اورا از مرگ لینے من بکبت محبتی کہ بہ بندہ خود دارم تردد میکنم و در
میرانیدن او بسبب آنکہ ناخوش مے آید اورا انا از مرگ چاہو نیست و البتہ باید مرد و آن نیز مصلحت بکلمات
و درجات عالی کہ حضور جناب قرب و رضوان است۔ ہواہ البخارے۔ بدانکہ اطلاق تردد و در شان و در کار
تعالی و تقدس جائز نیست زیرا کہ ان عبارت است از تخارض و زادی و تراوت و دوخاط متعلق بفعل و ترک
و اطلاق آن بروے توالی باعتبار غایت و شہد است کہ توقف و تانی نیست و مجہزین سار صفت مخلوقین کہ سناد
بدرگاہ عزت می کنند مثل غنیم و حیاء و مکر و جزآن و معنی آن است کہ من تاخیر نمیکنم و توقف نمی نمایم در امر وے
مثل درنگ و توقف شخص مژد و در کارے مگر در قبض روح بندہ مومن کہ توقف نمیکنم در ان تا آسان گردد

موت برومی و مائل گرد و دل وی بآن و مشتاق گرد و بدان پس مختار گرد و بدان در ملک مقربین بجای گیر و در علی
علیین و نور شہتی گفته کہ مراد بتزدد از آنکہ کرامت موت است از بندہ مؤمن بطائفت کہ پیدای کند وی تعالی و فانی
میگرداند بران بندہ تا بدو کرامتی کہ در نفس اوست بحجت آنکہ مستحق می گرد و نزد وی از بشارت بر خوان حق
و کرامت و بے و متقدم می شود این حال را احوال کثیرہ از مرض و هرم و فاقہ و ہما مانگی و شدت بلا کہ آسان
میگرداند پر وے مفارقت و دنیا را قطع می کند از دنیا علاقتہ اورا تا آنکہ نا امید میشود از وی و امیدوار میگردد
انچہ نزد خداست و مشتاق می گرد و بدو کرامت و نعیم باقی بتدریج با سباب مذکورہ پس بے تعالی تفسیر کرد از این
فعل خود بہ نزد و فاقہم۔ و عتہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ ملائکہ لیطوفون فی الطرق۔ بدینکہ
مرخصای تعالی زافرشتگانند کہ می گرد و در راہا گرد خانہ ہا۔ یثسبون اہل الذکر۔ میجویند خداوندان ذکر را خافہ
و جہد و اقواما نیک گرد و اللہ ثنا و ا۔ پس چون بے یا بند گردے را کہ ذکر می کنند خدا را آواز میدہند و بخوانند و بگوید
راوی گویند۔ ہلوا الی حاجتکم۔ بیا سید بسوے حاجت خود کہ می جستید۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فیخفونہم باجھتہم
الی السما والدنیا۔ پس گردا گردی گیرند اہل ذکر را بہا لہا بے خود تا آسمان کہ پایان تر و نزدیکتر است۔ قال۔
گفت آنحضرت کہ چون میروند فرشتگان بدرگاہ عزت۔ فیسألہم ربہم و ہوا علم ہم۔ پس می پرسند فرشتگان ہل و دگا
ایشان و حالانکہ و بے تعالی و دانای تر است بحال ایشان و فائدہ سوال اظہار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدس
ایشان است و توفیق بلائکہ کہ بفساد و فسق ایشان گواہی میداوند و تسبیح و تقدس را بخود نسبت میکردند
می پرسد پروردگار تعالی۔ یا یقول عبادے۔ چہ میگویند و چہ میکنند بندگان من۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ یقولون
می گویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت۔ سبحونک و یکبرونک و یحمدونک و یمجدونک۔ بیاکی و بزرگی و ثنا
و عظمت یاد بے کنند ترا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فیقول۔ پس میگوید پروردگار تعالی۔ ہل راؤ فی۔ آیا دیدہ اند۔
ایشان مرا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فیقولون۔ پس می گویند فرشتگان۔ لا واللہ ماراؤک۔ ندیدہ اند بخدا سوگند
ترتقال فیقول۔ گفت آنحضرت پس می گوید خدا بے تعالی۔ کیف لراؤ فی۔ چگونہ بود حال ایشان اگر میدیدند مرا۔
قال فیقولون۔ گفت آنحضرت صلعم پس می گویند فرشتگان لوراؤک کا لواء شدک عبادۃ۔ اگر میدیدند ترا
می بودند تحت نزد عبادت کردن مرا و او شدک بجمید۔ و تحت و در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مرا۔
و اکثرک تسبیحا۔ و اکثر و بیشتر در تسبیح کردن مرا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فیقول۔ پس میگوید اللہ تعالی۔
فما یسألون۔ پس چہ چیز میخواہند۔ قالوا میگویند فرشتگان۔ یسألونک اجمتہ۔ میخوانند از تو بہشت را۔ قال
فیقول گفت آنحضرت میگوید حق تعالی۔ و ہل راؤ ہا۔ آیا دیدہ اند بہشت را۔ فیقولون لا واللہ ماراؤ ہا پس میگویند
فرشتگان نہ سوگند است اے پروردگار ندیدہ اند بہشت را یعنی ایمان ایشان بخت بفسب است و با وجود آن

برسختن ثابت اند بخلاف ملائکہ کہ ایمان ایشان عیانی است۔ قال یقول۔ گفت آنحضرت میگوید وی توالی فیکیف
 لور او ہا۔ پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بہشت را۔ قال یقولون لوانہم را وہا کالوا اشد علیہا رحما گفت
 آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بہشت را میبودند سخت تر از روی حرص کردن بہان۔ داشتند طلب
 میبودند سخت تر از روی طلب مرآزا۔ و اعظم فیہا رغبت۔ و میبودند بزرگتر از روی رغبت کردن در آن۔
 قال فم یخوذون۔ گفت آنحضرت پس از چه چیز پناہ می جویند۔ قال یقولون من النار۔ گفت آنحضرت میگویند
 فرشتگان پناہ میجویند از آتش و دوزخ۔ قال یقول نمل را وہا۔ گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیدہ اند آتش
 را قال یقولون۔ گفت آنحضرت میگویند فرشتگان۔ لا والله یا رب ما را وہا۔ ندیدہ اند آتش را قال یقول فیکیف
 لور او ہا۔ گفت آنحضرت میگوید وی توالی پس چگونه بود حال ایشان اگر میبود کہ میدیدند آتش را۔ قال
 یقولون لور او ہا۔ گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میبود کہ میدیدند آتش را۔ کالوا اشد منها فرار۔ میبودند سخت
 تر از روی گریختن از آتش۔ داشتند لما تخافون۔ و میبودند سخت تر از روی ترسیدن مرآتش را۔ قال۔ گفت آنحضرت
 فیقول۔ پس میگوید پروردگار تعالی۔ فاشہدکم انی قد غفرت لہم۔ پس گواہ میگیرم ہر شمار کہ بدرستی کہ من بہ تحقیق
 آمرزیدم ایشان را۔ قال فیقول ملک من الملائکہ۔ گفت آنحضرت پس میگوید فرشتہ از فرشتگان۔ فیم فلان
 لیس منهم۔ در ایشان فلان است کہ نیست از ایشان و نیست ذکر کنندہ۔ انما جاز کا جہ۔ نیا مدہ آن فلان گراز
 جہت کاریکہ احتیاج بدان داشت۔ قال ہم المجلس لا الشقی جلسیم سے گوید حق سبحانہ تعالی ایشان را کہ این
 قوم ہنشینانند کہ بہ جہت نمی شود ہنشین ایشان اگرچہ برائے کار دیگر بسیارید و ہم کار ایشان نباشد یعنی بنشینیم
 و آمرزیدم آنرا نیز ہمیشہ ہنشین ادلیا چون کہ بسیار است بہ کہ بسیارے خود باین خوبی گجاست و رواہ البخاری
 و فی رواۃ مسلم قال ابن اللہ ملائکہ سیارۃ۔ گفت آنحضرت بدرستی کہ ہر خدا سے ہر فرشتگانند سیر کنندہ و گردنہ
 وزیرین۔ فضلا۔ کہ ہم فاد سکون خدا و قسم آن چیز فاضل و در بعضی نسخ فضلا بر وزن فضا و علماء گفتہ اند کہ اگرچہ در
 ذات خود این لفظ فصیح است الا اینجا و ہمست یغنون مجالس الذکر۔ طلب می کنند مجلسہاے ذکر را۔ فاذا وجدوا
 مجلسا فیم ذکر قصدوا ہم۔ پس چون مے یابند مجلسی را کہ دروسے ذکر است می نشینند یا ذکر کنندگان۔ و بعض
 بعضہا با جہتہم۔ و گرد می کنند بعضے فرشتگان بعضے را بہا لباسے خود۔ و بعضے سیلا و ما بینیم و بین السما و البریا۔ تا آنکہ میکنند
 فضائے را کہ میان ایشان و میان آسمان پایان ترست۔ فاذا تفرقوا۔ پس وقتی کہ پریشان می شوند و جدا
 مے شوند فاکران۔ عرجا۔ بالئے برآیند فرشتگان۔ و صعودوا الی السما و میرسند تا آسمان۔ قال۔ گفت
 آنحضرت فسیا کم اللہ۔ پس مے پرسد فرشتگان را خدا سے تعالی۔ و ہوا علم ہم۔ و حالانکہ دے قلے وانا ترست
 بہ فرشتگان و در بعضے نسخ باحوالہم۔ من این جہتہم۔ از کجائے آید۔ فیقولون۔ پس میگویند فرشتگان

جنتنا من عند عبادک فی الارض۔ می آیم ما از نزد بندگان تو کہ در زمین اند۔ شیونک و کیمز و نک و میلونک و مجید و نک
و در بعضی نسخ مجید و نک ذکر میکنند ترا با نوح اذکار۔ و یسار لونک۔ و د عا و سوال میکنند ترا۔ قال میگوید پروردگار تعالی تو را
ما ذی الیسا و لونی۔ چه چیز سوال میکنند ترا۔ قالوا الیسا لونک جنبتک۔ می گویند فرشتگان سوال میکنند ترا بہشت ترا۔ قال میگوید
و می تعالی و ہل را و جنتی آیا دیدہ اند بہشت مرا۔ قالوا لا ای رب میگویند فرشتگان ندیدہ اند ای پروردگار من۔ قال و
کیف لور او جنتی۔ میگوید پروردگار چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند بہشت مرا۔ قالوا و شیونک۔ می گویند فرشتگان
و طلبا من میکنند از تو و پناہ میجویند تو۔ قال میگوید پروردگار و ما یستجیر دنی و از چه چیز طلب امن و پناہ میکنند بنون شدہ
و در بعضی نسخ بدون لون بہشت۔ قالوا من ناک۔ می گویند فرشتگان طلب امن و پناہ می کنند از آتش تو و عذاب تو۔
قال میگوید پروردگار۔ و ہل را و انارے۔ آیا دیدہ اند آتش مرا۔ قالوا لا۔ گویند فرشتگان ندیدہ اند۔ قال و جنبت
لور او انارے۔ میگوید حق سبحانہ تعالی چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند آتش مرا۔ قالوا و یستغفر و نک میگویند
فرشتگان و طلب آمرزش می کنند از تو۔ قال گفت آن حضرت۔ فیقول۔ پس می گوید پروردگار تعالی۔ فقہ
عفرت لہم۔ پس بہ تحقیق آمرزیدم مرا ایشان را۔ فاعطیتہم ما سألوا۔ پس دادم ایشان را چیزی کہ سوال کردند ایشان
یعنی بہشت۔ و اجر نعم ما استجاروا۔ و امان دادم ایشان را از چیزی کہ امان جستند ایشان یعنی آتش۔ قال۔
گفت آنحضرت۔ لیقولون۔ نے گویند فرشتگان۔ رب فیم فلان عبد خطار اے پروردگار در میان ایشان
فلان بندہ است گناہگار بدکار۔ انما مجلس فیم۔ بنود آن بندہ مگر آنکہ می گذشت ازان راہ پس نشست
در ایشان بے آنکہ ذکر کند۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فیقول۔ پس می گوید پروردگار۔ و لغفرت و مرا و
ہم آمرزیدم۔ ہم القوم لایستقی بہم جلسیم۔ ایشان آن قوم اند کہ بد بخت نے شود و بی نصیب نمی باشند بہ سبب
ایشان و مصاحبت ایشان ہم نشین ایشان۔ و قال غوث الثقلین الشیخ مے الدین عبدالقادر رضی اللہ عنہ
شعر انا من رجال لایحاف جلسیم۔ رب الزمان و لایرے مایرہب۔ و عن حنظلہ بن الریح۔ لہم را و
فتح موحده و کسر تحتانیہ مشدودہ۔ الاسیدے۔ بضم ہمزہ و فتح بین مہملہ و کسر تحتانیہ مشدودہ و بسکون یا نیز گفتہ اند
منسوب باسید بن عمرو بن تمیم صحابی ست کاتب و حی بود و از زہاد عرب و عقلاے ایشان بود و عمر طویل یافتہ
و در او ایل امارت معاویہ رض از عالم رفتہ۔ قال۔ گفت حنظلہ۔ لیقنہ ابو بکر فقال کیف انت یا حنظلہ پیش
آمد مرا ابو بکر صدیق گفت ابو بکر چگونہ تو و صحبت حال تو در یقین ایمانے امی خطلہ۔ قلت نافق خطلہ۔ گفتم منافق
شد خطلہ۔ قال سبحان اللہ ما تقول۔ گفت ابو بکر چہ می گوئی و با این خلوص ایمانے کہ تو دارے چگونہ نسبت
نفاق بخود می کنی۔ قلت گفتم۔ نکون عند رسول اللہ۔ می باشیم ما نزد پیغمبر خدا۔ صلے اللہ علیہ وسلم نیکو زبانان را
و اجنبہ۔ تذکیر می کند و وعظ می گوید آنحضرت را با آتشش و دوزخ و بہشت۔ کانامائے عین گو یا کہ مای ہم بہشت

و درخ را دیدن بچشم - فاذا خرجنا من عند رسول اللہ - پس چون بیرون می آیم از نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عافنا الارواح والاولاد والضعفاء - مخالطت میکنیم زنا را و فرزندان را و زمینہار او با غمارا - سینا کثیرا از آن میکنیم بسیارے ازان چیز ہا کہ یاد داشتیم نزد آنحضرت یعنی غفلتی طاری می گردد کہ آن حالت کہ داشتیم نمی ماند منافست معاشرت و معاشرت و مخالطت و ضیعت مدحیزے کہ معاشرت وے بوسے بود چنانکہ تجارت و زراعت و جز آن و معنی حرفت نیز آید و در قاموس گفته کہ ضیعت زینتی کہ حاصل داشتہ باشد - قال ابو بکر فواللہ انما للفقہ مثل ہذا گفت ابو بکر پس بخدا سوگند برستی کہ ہر آئینہ پیش می آیم مانند این حالت را کہ تو میگوئی یعنی ما را نیز ہمچنین حال است کہ بخت غنیت و حضور تفاوٹ در حال پیدا می شود اگرچہ یقین ایمانے بر حال خود دست خطہ می گوید - قال طاقت انا و ابو بکر حتی دخلنا علی رسول اللہ - پس فرستم من و ابو بکر تا کہ در آمیم بر پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقلت نافع خطہ - پس گفتم من یا رسول اللہ منافق شد خطہ یعنی من کہ ظاہر و باطن در ہمہ احوال موافق نہ دارم - قال رسول اللہ - گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ما ذاک - چیست این سخن کہ نسبت نفاق می کنی بخود - قلت - گفتم من یا رسول اللہ - لکن عندک تذکرنا بالانوار و الخیرۃ کا نارائے عین فاذا خرجنا من عندک عافنا الارواح والاولاد والضعفاء - ترجمہ این عبارت سابق ظاہر شد جز انکہ اینجا بلفظ غاصب بود اینجا بلفظ حاضر - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ - پس گفت آن حضرت سوگند بآن کہیکہ بقای ذات من و دوست قدرت اوست - لئلا یومد و مومن علی ما تکلون عندے اگر دائم باشید شماران حال کہ بے باشید نزد من - ستنے الذکر - و باشید ہمیشہ بران حال کہ بے باشید نزد من در حالت ذکر - لصا فحکم اللہ انک علی فرشتکم - ہر آئینہ مصافحہ کنند شمارا فرشتگان بر جامہ ہا بے خواہاے شما - و فی طرکم - و پیش آمدید و مصافحہ کنند و راہاے شما یعنی دائم در اوقات متضادہ و احوال متبانیہ ملائکہ را دریا بید - و لکن یا خطہ ساعۃ - و در مصابح ساعۃ ساعۃ یعنی ساعتے در حضور کہ ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعۃ و غیبت کہ قضا کنید حقوق نفسہاے خود را و صبر آدمی و ثبات وے بر حق صرف و جہد محض و شعور است بیت اگر در پیش بر حالی باندے بہ سر دست از دو عالم بر نشاندے - گہی بر طارم اعلیٰ نشینم - گہی بر پشت پایے خود نہ بنیم - ثلاث مرات - سه بار فرمود و ظاہر آن است کہ مقصود تکرار این عبارت است کہ یا خطہ ساعۃ و ساعۃ و تواند کہ مراد از آن ساعت یا بشد یعنی ساعتے و ذکر کردہ اے حق پروردگار و ساعۃ در قضاے حاجت نفس و ساعۃ در اداے حق اہل و عیال اللہ اعلم - رواہ مسلم -

الفصل الثانی - عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انکم یخبرکم اعلمکم - گفت آنحضرت آیاتہ اگا ہانم و خبرند ہم شمارا بہ بہترین علمہا می شما - و از کہ ما عند می گویم و بہ پاکیزہ تر و گوارا تر

علمائے شہانزدہ باشندہ شہا۔ وارفغانی درجہ اکرم۔ و بلند ترین علمائے شہادہ پایہ ہائے و مرتبہ ہائے شہا۔ و خیر کلم
من اتفاق الذهب والورق۔ و علی کہ بہتر است شمار از خرج کردن زر و سیم فی القاموس و رقی مثلتہ و بر وزن کف
و ریل در اسم مضروبہ۔ و خیر کلم من ان تلقوا عدوکم فتفرلوا اعناقکم ویفرلوا اعناقکم۔ و بہتر است مر شمار از انکہ
پیش آید و دشمنان خود را لینے کا فرمان را پس بر نید شمار کردنائے ایشان را و بر نید ایشان گردنہای شمار
لینے قتال کردن با کفار۔ قالوا بلی۔ گفتند صحابہ بلی بیا گاہان مرا و خبر دہ باین چنین علی کہ وصف کردے۔ قال
ذکر اللہ۔ گفت آنحضرت این چنین عمل ذکر خداست ازین جا معلوم مے شود کہ افضل اعمال ذکر خداست و از
تصدق و جہاد و قتال در راہ خدا نیز فاضلتر است پس آنکہ گویند عبادت متعدی فاضلتر از لازم است کما نیست
و مخصوص است بغير ذکر۔ رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابن ماجہ الا ان مالکا وقف علی ایلی الدردار۔ لیکن
ابن قدر بہت کہ مالک وقف کردہ این را بر ابی الدردار و رفع نکرد و حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و معروف
قول صحابی را گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ و عن عبد اللہ بن بسر۔ یفهم موحده و سکون مہملہ صحابی مست
پدر و برادر دے کہ علیہ نام دارد و خواہر افرکہ صبا نام است صحبت است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیارت
ایشان آمد و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را دعا کرد و دے آخر صحابی است کہ در شام وفات یافت قول
مشہور۔ قال۔ گفت عبد اللہ۔ جا و اعرابی الی رسول اللہ۔ آمد با وی نشینی نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فقال اے الناس خیر۔ پس پرسید آن اعرابی کہ کدام از مردمان بہتر است۔ قال۔ و در بعضی نسخ فقال
پس گفت آنحضرت۔ طوبی لمن طال عمرہ۔ خوشی باد مرگے را کہ دراز شد عمر دے۔ و حسن علم۔ و نیک شد کردار
اولی یعنی بہترین مردمان این چنین مردی است۔ قال۔ گفت آن اعرابی۔ یا رسول اللہ اے الاعمال افضل۔
کدام از علمائے فاضلتر و زیادہ تر است ثواب آن۔ قال ان تفارق الدنیا و لسانک رطب من ذکر اللہ۔ گفت
آنحضرت فاضلترین علمائے است کہ جدا کنی دنیا را و ہمیرے در حالی کہ زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کما نیست
از سہولت و آسانی و روانی زبان چنانکہ خشکی زبان عبارت از ضد آن است یا کما نیست از مداومت بر
ذکر تا قریب بموت کہ از ذکر ہنوز زبان خشک نہ شدہ باشد کہ بمیرد۔ رواہ احمد و الترمذی۔ و عن انس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مررتم بریاض الجنتہ فارقوا۔ چون بگذرید بمرغزار ہائے بہشت
پس بگریز۔ قالوا و ما ریاض الجنتہ۔ گفتند صحابہ چیست و کدام است ریاض جنت۔ قال حلق الذکر۔ گفت
ریاض جنت حلقہ ہائے ذکر است کہ مردم مجتمع شدہ ذکر خدا می گویند کہ مصل ریاض جنت است یا ذوق حضور
کہ درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت و نمونہ اوست بختے مشائخ گفتہ اند کہ نمونہ لذت بہشت
در دنیا ذوقی است کہ از تملق مناجات و تملق سحر حاصل میگردد و تملق بکسر حروف لام جمع حلقہ است بفتح حا

وسکون لام مثل بدر و بدره وقصع وقصع وحلق وحلقه هر دو را بفخ نیز گفته اند و حربی گفته که حلق وحلقه هر دو یک
اند مثل تمر و تمره و درین حدیث دلیل است بر آنکه تخلیق بر اسے ذکر شروع است - رواه الترمذی و عن ابی
هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قعد مقعد الم یذکر اللہ فیه - کسیکه بہ نشیند و مجلس کہ ذکر کند
خدای را در وے کانت علیہ من اللہ ترے - باشد بروے از خدا حسرت و نقصان - ^{منقطع مضطربا لا یذکر اللہ} و من این
فیه - و کسیکه بہ پہلو افتد و خوابگاه کہ ذکر نکند خداے را در وے - کانت علیہ من اللہ ترے - باشد بروے از خدا حسرت
و نقصان یعنی در ہر حال در نشست و برخاست و در خواب و بیدارے و شب و روز بذکر مشغول باید بود و ہر وقت
کہ خالی از ذکر و موجب حسرت و ندامت خواہد بود و قیامت عیت چو اول شب آہنگ خواب آورم بہ یہ
تبسّخ نامت شباب آورم بہ و گر نیم شب سر بر آرم ز خواب بہ ترا خوانم در نیم از ویدہ آب بہ و گر بامداد است
بہ تست بہ ہمہ روز تا شب پناہم بہ تست بہ رواہ ابو داؤد - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قوم
یقومون من مجلس لا یذکر اللہ فیه - نیست ہیچ گروہے کہ برخیزند از مجلس و ذکر نکند خدا را در آن مجلس الا قاموا
عن مثل جیفۃ حمار - مگر آنکہ برخیزند از مانند مردار خر - و کان علیم ترے - و باشد آن مجلس بر ایشان موجب
حسرت و ندامت - رواہ احمد و ابو داؤد - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما جلس قوم
مجلسا لم یذکر اللہ فیه - نہ نشیند ہیچ قوسے مجلسے را کہ ذکر نکند خدا را در آن مجلس - ولم یصلوا علی نبیہ - و در و دفتر
بر پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم الا کان علیم ترے - مگر آنکہ باشد بر ایشان حسرت - فان شاعر عذیم وان تار
عفر لم - پس اگر خواہد خداے تعالی عذاب کند ایشان را بر ترک ذکر و صلوٰۃ یا بر آنچه گذشتہ است در مجلس
از آنچه موجب ترے است و اگر خواہد بیا مرز و تقصیر ایشان را - رواہ الترمذی - و عن ام حبیبۃ رضی اللہ
عنا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل کلام ابن آدم علیہ لالہ - ہر سخن آدمی زبان ست بروے
نہ سود مراد را - الا امر معروف او نہی عن منکر - مگر امر کردن کسی را با مرشد و یا بازداشتن از ناشروع - او ذکر
اللہ - یا ذکر خدا - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب - و ازین حدیث معلوم میشود
کہ در مباح نیز زبان ست و این تشدید و مبالغہ است و ضرر مباح آن ست کہ در وے خسارت ست و موجب
تساوت قلب - و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تكثر و الکلام بغیر ذکر اللہ - بسیار
نہ کنید سخن را بے ذکر خدا - فان کثرة الکلام بغیر ذکر اللہ قسوة للقلب - زیرا کہ بدستے بسیارے سخن بے ذکر
خدا سبب سختی ست مردل را تساوت کنایت ست از عدم قبول ذکر خدا و خوف و رجاء جز آن از صفات
خمیدہ - وان البعد الناس من اللہ القلب القاسی - و بدستیکہ و در ترین مردم از خدا صاحب دل سخت ست
رواہ الترمذی و عن ثوبان - مولای آن حضرت ست و در سفر و حضر ملازم در گاہ بود - قال - گفت - لمازلت

ہر گاہ فرو و آمد این آیت - والذین یکفرون الذهب والفضة - کہ در ذم جمع کردن درو سیم است - کنامع البنی -
بودیم بابا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے بعض اسفارہ - در بعض سفر ہائے آن حضرت - فقال لبعض اصحابہ - پس گفتند
بعض از صحابہ آن حضرت - نزلت فی الذهب والفضة - فرو و آمدہ است این آیت در درو سیم - لو علمنا ان
المان الخیر - کاشکی میدانستیم کہ کدام مال خیر و بہتر است - فتخذه - پس می گرفتیم ما آن مال را دمی ہننا ویم و مستحق
ذم و وعید نمی شدیم - فقال - پس گفت آن حضرت - افضلہ لسان ذاکر و قلب شاکر - بہترین مال زبان ذاکر و دل
شاکر است - و روجہ مؤمنۃ تعینہ علی ایمانہ - وزن مسلمان کہ احانت کند و یارے و ہمدرد را بر ایمان او یعنی بر حفظ
احکام ایمان از صدق مقال و اکل حلال و عفت و جمعیت و حضور - رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ -
الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال خرج معاویہ علی حلقہ فی المسجد - گفت ابو سعید خدری بیرون آمد
معاویہ رضی اللہ عنہ کہ گرد کردہ نشسته بودند در مسجد - فقال ما جلسکم ہنا - پس گفت معاویہ چہ چیز نشاندہ است
شمارا درین جا و برائے چہ نشسته اید و چہ کارے کنید - قالوا - گفتند ایشان - جلسنا تذکر اللہ - نشسته ایم کہ ذکر
می کنیم خدا را - قال - گفت معاویہ - اللہ ما جلسکم الا ذلک - اللہ ما جلسکم الا تذکر اللہ - نشسته ایم کہ ذکر
مگر برائے ذکر خدا و اللہ حرف قسم از وی مخدوف است و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و مجرد نیز می آید بعد
از ان حرف استفہام آورده اند و مدو و ساختہ اند - قالوا اللہ ما جلسنا غیرہ - گفتند بخدا سوگند نہ نشاندہ است ما را جز ذکر
او و اذخال حرف استفہام در جواب بیشاکلہ سوال است - قال - گفت معاویہ - اما انی لم استخلفکم متہ لکم - آگاہ باشید
بدستیکہ من سوگند نداؤم شمارا از بہت بہت ندادن مر شمارا بدین معنی بلکہ بقصد اتباع آنحضرت کہ وی صلی اللہ علیہ
وسلم نیز بیرون آمد و حلقہ از صحابہ و دیدن نشسته در مسجد و سوگند داؤد و پر سید خیا نکہ من پرسیدم بعد از ان حدیث
روایت می کند و می گوید - و ما کان احد بمنزلی من رسول اللہ - و بنو سبیح کی بمنزلہ و منزلت من از پیغمبر خدا - صلی اللہ
علیہ وسلم اقل عنہ حدیثی - کمتر از روی حدیث کردن از آنحضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بعد مانیان است
چہ ہر کہ بیشتر حدیثے کند احتمال بسیار دارد - و ان رسول اللہ - و بدستیکہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ
وسلم خرج علی حلقہ من اصحابہ - بیرون آمد بر حلقہ از اصحاب خود - فقال ما جلسکم ہنا - پس گفت چہ چیز نشاندہ است
شمارا این جا - قالوا جلسنا تذکر اللہ - گفتند صحابہ نشسته ایم کہ ذکرے کنیم خدا را - و حمزہ علی ما ہدانا للاسلام - و حمد
می گویم خدا را بر اہم نمودن ما را بر اے دین اسلام - و من بہ علینا - و منت نهادن وی تعالی باسلام بر ما
قال - گفت آنحضرت - آ لکما جلسکم الا ذلک قالوا اللہ ما جلسنا الا ذلک - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
اما انی لم استخلفکم متہ لکم لکنہ اتانی جبریل ولیکن آدمرا جبریل - فاجزنی ان اللہ عزوجل یا ہی بکم الملائکۃ - پس خبر داؤ
مرا کہ خدا ای تعالی مباہات و مفاخرتے کند و می نازد بہ شما فرشتگان را - رواہ مسلم - و عن عبد اللہ بن بکر

رجلا قال - روایت است از عبد الله بن بسر که عنقریب ذکر و در فضل ثانی گذشت که مردی گفت که - یا رسول الله ان شر الی الاسلام قد کثرت علی - به تحقیق شریعتی که اسلام و احکام آن به تحقیق بسیار شده بر من - فاجری فی ثبته اثبت به - پس خبر ده مرا بچیز که کجیل در زخم و در آیدیم بوی بینی خبر ده مرا به عملی که مستحب ثواب کثیر باشد که لازم گیرم و در خود سازم آن را بعد ادا فرایض و مستغنی شوم بوی از سائر نوافل و اوست این چنین تفسیر کرده اند این کلام را - قال لایزال لساکب رطبا من ذکر الله - گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو از ذکر خدا معنی این عبارت در فضل ثانی گذشت - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن العباد افضل و ارفع درجه عند الله لیوم القیمه - روایت است از ابی سعید خدری بدستیکه آن حضرت پرسیده شد کدامین بنده از بندگان فاضلتر و بلند پایه تر نزد خدا و ز قیامت - قال الذاکرون الله کثیرا و الذاکرات - گفت آن حضرت مردان و زنان ذکر کننده خدا را بسیار - قبل - گفته شد - یا رسول الله و من الغارے فی سبیل الله - ذکر کنندگان خدا از غرے کنندگان در راه خدا نیز فاضل تر و بلند پایه تر اند - قال - گفت آن حضرت - لو قرب بیقه فی الکفار و المشرکین فازی اگر نزد شمشیر خود در کافران و مشرکان - حتی نمیکسو و محقیق ده - تا آنکه شکسته گردد و درنگ گیر و بخون شمشیر یا غارے - فان الذاکر الله اشغل منه ذرجه - پس بدستیکه ذکر کننده مر خدا را فاضل تر است از وی اند و درجه یعنی و اگر غر و او کارزار با کفار باین سرحد برسد باز ذکر فاضلتر است چه بجای مجر و جهاد و کارزار - رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب - و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشیطان یأثم علی قلب ابن آدم - شیطان نشیننده و حیفته است بر دل آدمی - فاذا ذکر الله خسر - پس چون ذکر می کند آدمی خدا را سپس میرود و جدای گردد و شیطان - و اذا غفل و سوس - چون غافل و بخیل گردد از ذکر خدا و سوس میزد و چشم سوم سیه بزمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جز آن از اینچیز بزمین می جنبید از آنرا و خوس پس ماندن و پسین چیز پنهان شدن و سوس اندیشیده بدو دل افکندن - رواه البخاری و الترمذی - روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که بمعنی حذف کردن اسناد است از اول بخاری این قسم احادیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت - و عن مالک قال بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن الذاکر الله - روایت کرد امام مالک گفت که رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول - بود که می گفت - ذکر الله فی الغافلین کالمقاتل خلف الفارین - ذکر کننده خدا در میان غلافان مانند قتال کننده است از پس گیرندگان یعنی جماعت گریخته از جنگ که بعد از انباشتن شخصی قتال میکند و قتال با کافران همیشه فضل دار و مخصوص بعد از گریختن جماعت - و ذکر الله فی الغافلین کمن انصرف فی شجر یا لبس همچو شاخ منبرست و ز درخت خشک - و

روایت۔ و در روایتی گفته مثل الشجرة المحضرة فی وسط الشجر۔ مانند درخت بنبرست در میان و درختان۔ و ذکر اللہ فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم۔ مانند چراغیست در خانه تاریک۔ و ذکر اللہ فی الغافلین۔ و ذکر کننده خدا در میان غافلان۔ یرید اللہ مقعدہ من الجنة و هو حی۔ می نماید او را خدا سے ثلثی جای نشست اور او در بهشت در خواب یا در بیداری یاقینی می بخشد چنانکه گویای بنید۔ و ذکر اللہ فی الغافلین لیغفر له بعد کل نسیح و اعجم۔ آمرزیده می شود او را گناہان بتار هر گویا و ناگویا۔ و انفسح بنو آدم۔ و بر انفسح آدمیانشند۔ و الاعجم البہائم۔ و مراد باعجم چارپایان اند رواہ زرین۔ وعن معاویہ بن جبل رضی اللہ عنہ قال ما عمل العبد عملاً احب لی من عذاب اللہ من ذکر اللہ۔ گفت معاویہ بن جبل رحمہ علیہ نہ کردہ اند هیچ عملی رستگاری دہندہ تر مراد از عذاب خدا از ذکر خدا کہ از ہمہ علمانیست دہندہ ترست بندہ را از عذاب۔ رواہ مالک و الترمذی و ابن ماجہ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ یقول انا مع عبدی اذا ذکرنی۔ بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ میگوید من باندہ خودم بر حمت و اعانت و توفیق و تینیکہ ذکر می کند مرا۔ و تحرکت بی شقتاہ۔ و سنجیدہ بندہ من ہر دو لب و می مراد اجتماع ذکر قلب و لسان است و آن افضل است نہ آنکہ تفسیر ذکر فی است چنانکہ بعضی فقہای گویند کہ ذکر نہ حضرت در ذکر لسان۔ رواہ البخاری۔ وعن عبد اللہ بن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول۔ ان حضرت بود کہ میگفت۔ کل شیء حقالة و صقالہ القلوب ذکر اللہ۔ مراد چیز را از انچه رنگ می گیرد و زودون است و زودون و لما ذکر خداست صقالہ زودون شمشیر و انہ و صقیل زودانیدہ شمشیر صیقلہ جمع آن و صقلہ کسیریم آلت زودون کذا فی الصراح۔ و امن شیء احب من عذاب اللہ من ذکر اللہ و نیست هیچ چیز از اعمال نجات دہندہ تر از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا۔ قالوا ولا الجہاد فی سبیل اللہ۔ گفتند صحابہ و نہ کارزار ادا در راه خدا با وجود آن محنت و مشقت کہ در آن است۔ قال۔ گفت انحضرت۔ و لا ان یضرب بسیفہ حتی تقطع۔ و نہ آنکہ نزدیک شمشیر خود تا آنکہ بشکند شمشیر یعنی اگر جہاد باین مرتبہ برسد نیز ذکر فاضلتر از آن است چنانکہ در حدیث ابی سعید گذشت و در خصص حصین و لا ان یضرب بسیفہ حتی تقطع یہ قوانیم و در بعضی نسخ بنون و از اینجا معلوم میشود کہ این جہاد خاص مستثنی است و این مخالفت احادیث دیگر است پس چاہ نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگر یا قول بتوہم راوی از رواہ یکی کذا فی شرح مولانا محمد حنفی یلگویند کہ مراد بجہاد مفضل جہاد می است کہ خالی است از ذکر خدا و اگر جہاد نیز ذکر باشد شک نیست کہ وی افضل خواهد بود و اللہ اعلم۔ رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

کتاب اسماء اللہ تعالیٰ

بدانکہ اسماء اللہ تعالیٰ توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شایع ہر اسمی کہ در شرع اطلاق ہوے بر بارمی تعالیٰ آمدہ ہاں را اطلاق باید کرد و از پیش خود بحکم عقل نامی نباید نهاد اگرچہ ہر دو اسم یک معنی با

مثلاً اللہ تعالیٰ را عالم گویند بر عاقل و جواد گویند بر سخا و سخا فی گویند بر طبیب و مختار امام محمد غزالی آن است کہ
اطلاق اسماء عقل بہ طریق توصیف جائز است اما بطریق تسمیہ روا نبود و این سخن بیاسنے دارد کہ در شرح
آوردہ شدہ است و آنچه می گویند کہ بندہ متصف بصفات حق و مخلوق با خلاق وے توالے می گرد و معنی این سخن
نہ آن است کہ بندہ بعین صفات حق متصف گردد و حاشا یا صفات بندہ مثل صفات وے بجا نہ می شود و چہ مثل آن را
گویند کہ بہ جمیع وجوہ مشارک بود و وے توالے لیس کمثلہ شی است بلکہ مراد آن است کہ لوجہی از وجوہ بر توالے
از صفات حق مناسب حال بندہ بران می افتد چنانکہ این اسم را بران اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلاً مشارک
نیست جز اطلاق لفظ مثلاً رحمت و قدرت و عزت کہ صفات حق توالے اند حقیقت دیگر دارند و آنچه در بندہ
پیدا می شود نہ مثل آن است توالے اللہ عن ذلک و تخالق در غیر اسم اللہ است از اسماء صفات و آنچه
تعلق در جمیع اسماء است کہ اعتقاد مولے آن کردہ بہ صدق بہت متوجہ بآن باشد نہ در حق عبودیت
و بدان ادا نمایند و با وجود آن متخلق و متحقق بدان شوند چنانکہ در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم
اللہ تعالیٰ تعلق است نہ متخلق

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ تسعۃ و تسعین اسماء بدرستی کہ خداے تعالیٰ را نود و نہ نام است اگر گویند کہ بہ تحقیق ثابت شدہ از مذہب اہل سنت و جماعت
کہ خداے تعالیٰ را نہفت صفت است پس این اسمی کثیرہ از کجاست و نیز اسماء توالے بیشتر از نود و نہ است پس
و چہ تخصیص این عدد و چیست جواب از اول آنکہ اگر چہ صفات نہفت است و لیکن افعال بسیار است پس کثرت
اسماء از انجاست و فی الحقیقت راجع بہ یکی از این صفاتند و از ثانی آنکہ تخصیص باین عدد و و حصر دران باعتبار این صفت
کہ فرمود من احصاها دخل الجنة شاید کہ این خاصیت مخصوص باین اسماء است چنانکہ با و شاہی کہ حد نہر اسوار دارد
گوید کہ مرا نہر اسوار است کہ ہر جا کہ فرایم با نجا برسند در فتح کنند اگر چہ سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین
نہر است کہ اقالوا بعضیہ از تصوفہ گفتہ اند کہ ہر نفسی از نفوس انسانے را نود و نہ خصلت نہ موم ظلماتی است پس
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نو و نہ اسم از اسماء را الہی اختیار فرمود کہ از ہر اسمے نورے مناسب ازالت کرد و درت
و ظلمت یکے از ان خصلتہاے فائض گردد تا با نور این اسماء ظلمات آن خصلتہا از ازل گردد و بنور الانوار برسد
واللہ اعلم - مائتہ الا واحدہ - و در بعضی نسخ و احادیثی تا صد یک کم این تاکید است نو و نہ را تا زیادہ و کم خیال کنند
و یا در کتابت اشتباہ نہ شود و تسعین را سبعہ و سبعین یا سبعہ و تسعین یا تسعہ و سبعین خوانند - من احصاها
دخل الجنة - کسی کہ احصا کند آن اسماء را دید بہشت را با مقربان و سالقان و مریو با حصار حفظ است بعضی گفتہ اند
کہ علم بمعانی آن و ایمان بدان و تعظیم اسماء آن و بعضیہ گفتہ اند کہ عمل بہ مقتضائے ہر اسمی بر حسب طاقت کہ معنی

تعلق و تعلق است۔ و فی ردایہ۔ و در روایتی این عبارت را زیادہ کرده۔ و ہونو ترحب الوتر۔ و وی تعالیٰ عز
دوست میدارد و تر او تر یکسر و او فرج آن بمعنی حد و طاق است چنانچہ کمی و سہ و پنج مثلاً و اطلاق این اسم
بر حق تعالیٰ بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجرے و انقسام و در صفات بمعنی لاشبہہ و لا مثل و در افعال بمعنی لا محین
و لا شریک و عدد و فرد مشابہ است بوسے تناسب در بعضی این معانی و محبت و تر بمعنی ثواب و ادا و بران و لہذا رعایت
کرده شدہ است عدد و فرد و مواضع کثیرہ در شرح متفق علیہ۔

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان لہ تسعۃ و تسعین اسما۔ بدستیکہ

خدای تعالیٰ را نود و نہ نام است۔ من احصا ہا دخل الجنة ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو الرحمن الرحیم۔ ظاہر ادای عبارت
بود کہ اسما بطریق تعدا و ذکر می گردند و لیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردن از جهت وصف کردن مرتب بجا
برای وحدانیت و اخبار کردن از وسع بہ صفات کمال و تعلیم کردن طریق احصا و ذکر کردن اسما تا افادہ
کند متیقظ و شوق و ذوق و لذت بتوحید خدا و صفات وے را و اشعار بآنکہ اللہ اسم ذات
ست و انہما صفات او نیز ثابت مراد او در ضمن این تعدا و نیز حاصل ے گرد و کلمہ ہوا اشارت است بہ
مجربہ و ہویت مطلقہ و اللہ اشارت است بہ مرتبہ جامعہ صفات را جملاً و الرحمن الرحیم بتفصیل صفات و اتصاف
ذات بآن مفصلاً پس ہو برائے اتصال سرست و اللہ برائے مشاہدہ روح و الرحمن الرحیم برائے مکاشفہ قلب
و بر این قوم را در شرح کلمہ ہو کلمات عجیب و اشارات غریب است کہ لطاق بیان ازان تنگ است اکنون شروع
کنیم بتوفیق اللہ و ذکر مہ اسم موجود حق جامع صفات الوہیت متفرد بوجود حقیقی است و ہر موجودی کہ جزا و است
استفادہ وجود از ے کردہ و در حد ذات خود معدوم است و وجود ے از انجبت است کہ نسبت بے دارد
و ے با بجانب دارد و باین معنی راست آید کہ کل شیء ہالک الا وجہہ و درست بود کہ لا موجود فی الحقیقہ و بالذات
الا اللہ و اللہ علم مرآت واجب الوجود را کہ معبود بحق است و اکہ بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و در مفهوم
وی جامعیت جمیع صفات ما خود است و باقی اسما دلالت نمی کنند مگر برائے احو صفات و این اسم بر غیر ے
تعالی اطلاق نمی کنند نہ بحقیقت نہ بحد و اسما دیگر اطلاق می کنند اگرچہ یہ مجاز بود پس وی اعظم اسما باشد و اسما
و دیگر اسما اللہ می گویند نہ عکس و معانی سایر اسما متصور است کہ تصف شود بحدہ بآن و تعلق گرد و بوجہ کہ
مذکور شد و این اسم برائے تعلق است بہ تعلق و نصیب بندہ ازین اسم تالہ است کہ بہ تمام دل خود مستغرق
یا و ے گرد و التفات با سوائے ے نہ کند و امید بغیر ے ندارد و از غیر ے نترسد و در دیدہ نشود
غیر ادر تہ بید نیست رفت از میان ہین خدا ماند خدا۔ الفقر اذا تم ہو اللہ این است بہ الرحمن الرحیم
این ہر و اسم مشتق از رحمت اند برائے مبالغہ و رحمن البلیغ است کہ شامل رحمت دنیا و آخرت است و مخصوص

بذات مقدس دے قہری و رحمت افاضہ خیرست بر محتاجان و ارادت آن برائے ایشان در رحمت حق عالم است
 متناول نعم دنیا و آخرت و شامل ضرورات و حاجات و مزایا و خواص محض جو در عنایت بے شائبہ غرض و غرض العیب
 بندہ ازین دو اسم آن است کہ چون شناخت کہ منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق اوست باید کہ توکل بروے کند
 و ہمہ کار ہائے خود را بے سپار و وکلایت خود متوجہ بجناب رحمت او باشد و از غیروے مدد بخوید و بغیر او
 روے نیار و و این وجہ تعلق باین دو اسم است و تعلق آن است کہ رحمت کند بندگان خدا را و ہمہ نظر
 بعین رحمت کند و درازا کہ منکر سی کند و تا تواند حاجت محتاجان بر آرد بطریق عنایت و ارادت خیرین
 و عوض اگرچہ حقیقت رحمت از آدمی وجود پذیرد و بغیر غرض و عوض نباشد۔ الملک۔ بادشاہی کہ
 ملک در عالم در حیطہ قدرت و تصرف اوست و بادشاہ حقیقی اوست و بر ہمہ اشیا غالب است و در ہمہ چیز
 تصرف با ایجاد و اعدام و احیاء و امات و منع و عطا و اور است و مستغنی است و رفات و صفات خود از ہر موجود
 و محتاج است بوسے ہر موجود در ذات و صفات و وجود و بقا و افعال و آثار پس ہر چیز کہ با سواسے اوست
 مملوک و منقاد اوست و وے مستغنی است از ہر چیز متفرد است بہ تقدیر و تدبیر خود و توکل پس نیست رد کنندہ حکم
 او را و سرکشندہ از ارادت وے پس اوست بادشاہ و حاکم علی الاطلاق و ملک انحصار یلغیست از مالک
 و ہر ملک مالک است و ہر مالک ملک نہ و چون بندہ شناخت کہ بادشاہ علی الاطلاق است بندہ در گاہ و گدای او
 و باشد و طلب عزت از ایشان خدمت و طاعت مے کند و چون دانست کہ ہر چیز با سواسے حق است محتاج است
 بے و منقاد و مسخر است حکم او را و قضائے او را واجب است کہ تعلق کند بجناب قدرت و تصرفندی بلی نیاز
 اگر دو از مردم بالکلیہ و ظاہرہ گردانند احتیاج خود را بایشان و بیم و امید ندارد از ایشان و تعلق باین اسم آن است
 کہ تصرف کند در مملکت نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد و جوارح و قوائے خود را و مسخر گرداند ایشان را
 بطاعت حق و حکم شرع تا بادشاہ عالم وجود خود باشد و در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی مشایخ
 و صیبت خواستند فرمود بادشاہ دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شہوت خود را از دنیا زیرا کہ بادشاہی
 و ملک رانی در آزادی و بے نیازی است۔ القدوس۔ بظاہر پاک و منزہ از سمات و نقصان و لوازم حدوث
 و امکان بلکہ منزہ از ہر وصفی کہ دریا بد آن راحس و یا تصور کند خیال و برسد بان و ہمہ یا احاطہ کند بدان عقل
 چنانکہ گفتہ اند و کل ما بحسن بالک او خطر فی خیالک فالتدبر اراہہ بہیت ہرچہ اندیشی پذیرائی فہست۔ و انجہ در اندیشہ
 تا بد آن خداست و تصیب بندہ ازین اسم آن است کہ بداند کہ ممکن نیست محصولی بجناب قدس و سکر بعد از
 عروج از عالم حس و خروج از خلوط جسمانیت و تصفیہ لوح قلب از لقوین اغیار و تنزیہ باطن از ہر چیز از سواسے
 حق است گفت امام غزالی قدس سرہ عبد لطیف اوست علم خود را از تعلق بتخیلات و محسوسات و مہومات و ارادات

خود را از خطو نظا بشریت که راجع اند به شوق و غضب تا باقی نماند و مرا حقی که در رضای خداوند شوقی مگر به بقای دی و نه
شادی مگر به قرب و دے تعالی - السلام - اصل بمعنی سلامت است و مراد اینجا بمعنی سالم است کسی که سالم است ذاتی
از عیب صفات و می از نقصان افعال و می از شر که نه در ضمن دی خیر می باشد و حکمتی بود و افعال دے تعالی همه خیر اند بالذات
و شریعت مگر بعارض طبیقی فرق در میان قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقیصه که مقتضای
ذات بود و سلام بر ترست از نقیصه که عارض گردد و بعرض آفت و بعضی گفته اند که قدوس در ازل است و سلامت در ازل
و این قریب بادل است سلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفت کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده در بهشت چنانکه
قول دی سبحان سلام قولاً من رب جمیم بران دلالت دارد و امام غزالی گفت هر عیبی که سلامت ماندا زخل و غش و
حق و حسد و اراده شری و دی سلامت ماندا معاصی آثام تن و می و سلامت باشد از او از گونی صفات و اخلاق و می
و اوست سلام از بندگان حق شرف بقرب از جناب السلام تعالی و تقدس مراد بوا از گونی در صفات آنست که عقل و می
اسیر شوق و غضب گردد و صواب آنست که شوق و غضب اسیر عقل و مطیع وی باشند و وصف کرده میشود سلام و اسلام مگر
کسی که سلامت مانند مسلمانان از دست زبان دی و بیاید خدا را بقلب سلیم - المؤمنین - امان دهنده خلق را بر پیدا کردن
اسباب امان و آلات آن چنانکه اعضا و حواس اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و الفار و در
دنیا و امان دهنده از آفات آخرت کلمه توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه
این کلمه حصن است از آفات دنیا و آخرت و این در جانداران است و در غیر ایشان مروط ساخته با سبابی که موجب امان است
از هلاک عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک فساد اند پس هیچ اسمی در عالم نیست مگر از جناب حق پس است مؤمن
مطلق و از جمله افاده امن است که تلقین کرده است مؤمنان را از حج و بر این بر صدق دین و اقامه نموده از
النوار یقین برای حفظ ایمان و تائید نموده است و توفیق داده است برای حفظ عصمت از معاصی مؤمن بمعنی مصدق
رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود با یکجا موجودات و اظهار ملکوتات نیز گفته اند و حق بنده اینست
که چون دانست که اوست تعالی شانه امان دهنده از شرفش و مکر شیطان التجا آورد بجناب می امن طلبد از او
از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق باین اسم آنست که امین دارد و خلق را از شر خود سبب نفع خوف
و هلاک ایشان گردد و در دین و دنیای ایشان و سزا دادند بنندگان با اسم مؤمن کسی است که سبب امن خلق
گردد از عذاب خدا به هدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و وسیل نجات و این حرفت انبیاست و بزرگترین ایشان
سید انبیا است صلوات الله و سلامه علیه و آله و تعالی و پیر و ان ایشان از علمای دین و بدانکه چنانکه دے
تعالی مؤمن است بخلق اسباب امن همچنین خوف است بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی خوف منافات ندارد
به بودن او مؤمن چنانکه بودن او مع منافات ندارد به بودن او مدلل و قابل نفس و باسط و صفا و نافع و لیکن اطلاق

خوف و شرم بنیادہ و اسرار اللہ تعالیٰ سب چنانکہ سابقا معلوم شد۔ اہم ترین درخت گواہ و نگہبان و آنکہ این
 اکوہ دیگرے را از خوف کہ معنی رقیب است باز یادت مبالغہ و حفظ و مراقبہ امام غزالی گفتہ کہ معنی وے در حق باری تعالیٰ
 از است کہ دینی سجاد قائم است بر خلق با اعمال و از زاق و آجال ایشان و قیام وی تعالیٰ باطلاع و استیلا و حفظ است
 و ہر کہ مشرف و مطلع است بر کتبہ چیزے و مستولی است بر ان و حافظ است مرآن را ہمیں است و جمع نیکو و دین مانی
 بر وجہ اطلاق و کمال مگر و پر از عزوجل و بندہ را با بندہ کہ چون بشناسد کہ خداے تعالیٰ ہمیں رقیب است بر احوال
 ظاہر و باطن او مراقبت کند این معنی را و احوال خود و شرم دارد از وے کہ ناشایستہ کند و در زبان قوم این را
 مراقبہ گویند و تخلق باین اسم آن است کہ مراقب و محافظ باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وے
 و غالب و مستولی و گرد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس ہمیں گرد و نظر بہ نفس خود و چون قیام
 نماید بحفظ احوال بزرگان بر پنج سدا و در شاد و حفظ وے ازین صفت او فر دایم باشد۔ الخ نیز بمعنی غالب و
 قوی وے مانند آید و پرانکہ وصول با و باسانی و مست و مدبر عزیز گویند خدا باین صفات بر وجہ تمام و کمال بر حضرت
 پروردگار بر القائلے مانند ثابت بنا شد مگر آنکہ وے تعالیٰ از فیض عزت خود نصیبی بخشد قوله تعالیٰ من کان
 یزید الزہد فلیکثر الزہد و رسولہ و المؤمنین و کسیکہ شناخت کہ او مست تعالیٰ عزیز عزت از وے خواہد عزت جزو
 طاعت و خدمت وے بخوید و بہرچہ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگ و مگر کسی را کہ وے عزت بخشیدہ و عزیز گردانید
 ہمیت عزیزے و خواری تو بخشی دس + عزیز تو خواری نہ بیند ز کس بہ و وجہ تخلق آنکہ بر نفس و ہواے خود
 غالب بود و قوت و حولت وے بر نفس و شیطان سخت بود و آبروے خود را بطبع و سوالی مذلت بر و راہی بنا
 فریزد و اطہار احتیاج بظہر وے تعالیٰ نہ کند و در عالم و عمل عظیم المش و صعب الوصول گرد و چنانکہ کسی را بر حضرت
 آنکہ حال وے راہ نبود۔ اچھا رہے۔ چہر شکستہ بستن و نیکو کردن حال کسی را ویز و وفلیہ بر کارے داشتن
 کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید تخلصہ جبارے می گویند و رخت خرا کہ از بلندی دست بان ز سر و جبار بماند
 و جبر است و تمانہ این معنی ثابت است عرفات پاک خداوند تعالیٰ را و بحقیقت و کمال منہرست و دوی است
 چہر کنندہ شکستہ و اصلاح آرنہ و نیکو گردانندہ کار خراب روزگار از اہم جمیع موجودات و تحت فلیہ و فرمان
 شلیت او نیز و یکس را بحال خلاف وے نیست و بندہ باید کہ ہمیشہ در حضرت جبار تعالیٰ شمانہ شکستہ دل
 دنیا زند و تہی بچناب وے باشد تا شکستگی او را بندی حاصل شود و حال وے روے بصلاح آرد و دائم
 و سا و امر و احکام تشریفاتی و ارادی امتثال و استیلام نماید و از حول و قوت خود متبرے باشد و تدبیر و اختیار
 ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت متصف گرد و وجہ تخلق باین اسم آن است کہ نقائص نفس خود را جمیع
 کمال و استکمال فضائل جبر نماید و در مقام اصلاح بودہ ساخت حال را از فساد پاک گرداند و بر نفس سرکش

مسلط و غالب بوده و در برابر ملازمت تقوی و مواعظ طاعات حاصل گردانند و همین قیاس نسبت بخلق خدا جا بجا برکت
و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجراء امور شریعت بامر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود و چون
و هست بلندوار و المتکبر - تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبر یا بزرگی و مراد ببالغه و کمال
در کبر یا است و تکبر مستحق کبر یا و لائق آن جزوے تعالی نیست و کبر علی الاطلاق اوست و هر که کبر یاے بحق را
و علو قدر او را شناسد باید که دل مستغرق کبر یائی او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی
نرم گرداند و در او امر و احکام سر باز نزنند و بخلق باین اسم آن است که همه چیز را جز وصول به جناب قدس وی
تعالی و آنچه اسباب وصول است از مشاوات دنیا بلکه مستلزمات آخرت را نیز خرد و حقیر داند و بدینا و این دنیا و زخارف
و مشروبات آن سرفرو و نیار و وقدرے نهند از جهت علو شان انسانیت و رفعت مکان وین نه از جهت تعظیم نفس و تکبر
ذات خود - الخالق الباری المصور - این سه اسم در افاده بمعنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن
یکی اندام هر یک معنی خاص دارد و خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و بر آفرین معنی ایجاد و پیدا کردن
و تقدیر بمعنی صورت کردن و بهیئت بخشیدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولاً باندازه کردن پس ازان
بآفریدن و بعد و صورت دادن بر مثال بنا که نخست اندازه می کند و بعد ازان بوجود می آورد و بعد ازان صورت
میکند اگر چه در پیدا کردن حق سبحانه هر سه معاً بوجود می آید ولیکن رتبه یکی مقدم از دیگرے است و هر چه از عالم علوی
و سفلی از عرش تا اثری پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه بخلق و تقدیر و ایجاد و تصویر
اوست و آفریدگار همه عالم اوست تعالی شأنه که به ترتیب محکم و صورت بدلیعه بارعایت حکم و مصلح در ایجاد و وضع و ترتیب
خلق فرموده فقبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بهر صورت
که نگرد و مصور او را مشاهده کند و دائم در تذکره استبصار و نظر و اعتبار باشد و بخلق عبد باین اسم از بزرگسبیل بجا نبرد
چه خالق همه اشیا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسی و مباشرتے در افعال خود هست که بدان کسب کمالات
و الکتاب طاعات و تحصیل صور علمیه از جسمانیات و روحانیات و رذات خود کند و بتوجه و حضور و تعرض نجات آسمیه
گرد و بعضی گفته اند که بخلق بنده باین اسم آن است که وقتی که از ادای و بطائف عبادت پرد از کسی و کاری کند
که بدان وجه عیشی برآید خود و پیدا کند خصوصاً کسی و کارے که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض برزخ
برسد - الغفار - مغفرت و غفران آمرزیدن و خداے تعالی آمرزنده گناهان بندگان است و غفار ببالغه است
در غافر و غفور ازان بمبالغه تر است چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آید و در بجهان پوشنده
گناهان است در دنیا و آخرت و نیز ساتر قبیح و منظر جمیل است و ذنوب از جمله قبائح است و از جمله ستروی تعالی
بر بنده آن است که قبائح ظاهر بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است در باطن و بجهال ظاهر پوشیده

فوجو اطعمومہ و ارادات قبیحہ کہ در دل اوست از علم خلق پنهان داشتہ تا بحکس را بر سر او اطلاع نباشد و نعوذ باللہ
 اگر انچه در دل آدمی است از وسوس و خطرات و ارادات قبیحہ بر خلق ظاہر شدی دوست ترین خلق نزد
 دشمن ترین ایشان بودی مرا و او ہمہ درو شنی و ہلاک او کوشیدندی و با نچہ گفتہ شد معنی غفار و ستار یکی اندو لیکن
 درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج بہ بیان فرق درین دو اسم نہ و اگر مذکور بودے غفار را بر مغفرت و توبہ
 حل کردہ میشد و ستار را بر سر عیوب چنانکہ در بعضی ادعیہ آمدہ کہ یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بندہ چون
 بداند کہ دے سچانہ غفار الذنوب سب از مغفرت و رحمت دے نا امید نباشد و دوست رو بر سنیہ مجرم زند و چون
 دانست کہ ستار العیوب است از شکر آنہ این نعمت قائل و فارغ نباشد و لیکن باید کہ بدان مغرور نگردد و از توبہ و
 انابت غافل نہ باشد و تاخیر در ان جائز نہارد کہ بر عمر اعتماد نیست بدیت لطف حق گرچہ مواسا ہا کن و نیکو چہ
 از حد بشد رسوا کند نسأل اللہ العالیہ و وجہ تخلق باین اسم ظاہر است کہ از جرائم مردم در گذرد و عیبہای
 ایشان را ببود شد۔ القہار۔ قہر غلبہ کردن و چہرہ شدن بر کسی دے تعالی غالب است کہ شکنندہ است پشت
 جباران و متکبران را و خواری گردانیدہ و ہلاک کردہ است ایشان را و تمامہ مخلوقات در تحت صولت تہر دی مقہور
 و مغلوب اند و عاجز و خوار اند در قبضہ قدرت و عظمت وی و حیران و سرگردانند و روادی قہر و جلال دے
 کہ الملک الیوم للہ الواحد القہار و ہر کہ شناخت قہاریت اورا از کردہ قہر ناگہانی او ترسان و لرزان ہشد
 و از غایت خوف ملتی بخیاب لطف و کرم دے گردود قہار از بندگان آن است کہ بسطوت سلطان غر و قہران
 حال براعداے دین از جن و انس و شیاطین غالب و چہرہ باشد و داخل ایشان بروے وقت و حال
 خود بر بند و تا از طریق حق بیرون نیارند و از سلوک آن مانع نہ آیند و اعداے عدو دے نفس است کہ میان
 دو پہلوے اوست کہ بنور اینت قلب منحوس و مطمئن باشد و بہ طاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بفرب و زجر و قتل
 بترک حدود شرع و نفس را بترک آداب و سنن داشتغال بالالینفی و بہودہ تا ویب سیاست نماید و از جملہ
 قتالان مروانند کہ ہر کہ با ایشان بمعارضت و مقاومت برآید مقہور و مغلوب گردد و صاحب فتوحات مکیہ ہر یک
 از آیات قرآن را نسبت بہ یکی از ادبیای کند و میگوید آیت شیخ محی الدین عبدالقادر این است ہوا القا ہر قوق عباد
 الوہاب۔ و سہب و ہبہ بخشیدن و عطا کردن بہ بہت بخشش دے جل جلالہ و عسم نوالہ کثیر المیتہ دو اکمل عطا
 کہ بخشش اورا پایان نیست و فیض اورا انقطاع نے و ہبہ حقیقی عطیہ السیت کہ خالی باشد از عرض و عوض
 چہ معنی بزمض و عوض کہ در برابر عطا چیزے می ستانند و حقیقت و اہم نیست بلکہ با یز است پس باب مخنی جواد
 آمد و اسم جواد درین روایت نیست و جو دہبہ در حقیقت منہر است و رذات مقدس باری تعالی اوست کہ می بخشد
 ہر محتاج را ہر چہ احتیاج دارد و بیشتر از ان ذریادہ بران بغیرض سبب عوض درین بہمان و بدان بہمان و مانق

ن لطف حق با توسل اسما کند چونکہ از حد گذرد و رسوا کند

حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که دایم مطلق اوست تعالی همه اندوے خواهد داد و می امیدوار و از جز
 مے طبع بر دور می بغیر نیار و توقع ندارد و خواستش هر چند و شود از بود بلکه محال نماید و طلب آن چنان دارد و دعا
 این بنده مسکین کاتب حوت در ابتدا به حال تعطش که مشوب بنیادانی و تا عاقبت اندیشی بود این بود که رب
 سبلی ملک لا یغنی لاحد من بعدی اگر چه عموم و مطلق این دعا از محالات نماید لیکن نظر بحضرت حال ملا حظ است و
 بنوعی از تاویل استجاب پذیرست انشاء الله تعالی و اما خلق باین اسم آن است که قبل کند هر چیز که درست
 اوست اگر چه جهان دے باشد در راه حق به لحاظ خط عاجل و ثواب آجل و بی طلب حسن صیت اگر چه چند حقیقت
 و هب وجود از آدمی را و نیاید که ممکن نبود تا فعل نزد دے ادلی از ترک نه گردد و غرض و غایت در نظر نیاید اقام
 بر آن نه کند و اکمل افراد انسان در همه وجود سید البشر است صلی الله علیه و سلم که چند ان عطا نمود و انعام
 گردید از خدا که غرض و عوض را و از ان مدخل بنیاد بلکه بعضی امتثال امر الکی تعالی و تقدس و هم چنین همه اینها
 و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - الرزاق - روزی رساننده خلق را از آدمیان و پریان و سیاح
 و بهائم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم است محسوس و معقول محسوس
 ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون است که لطف باری تعالی به ضمانت آن ایستاده و این شامل
 تمامه جانداران را که در مامن و امانه فی الارض الاعلی الله رزقها و رزق موعود که بر آن متقیان بی تعب مشقت از اینجا
 که گمان ندارند و عده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجاً من رزقه من حیث لا یحسب و رزق مقسوم که انچه قسمت
 کرده اند می رسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق رزق اوست
 انتظار رزق جز از دے نبرد و توقع از غیر دے ندارد و کار خود را بونے گذارد و توکل بر دے کند و چون دانست
 که روزی بمقدور است از جهت روزی دل تنگ نگردد و دگر و شکایت از خلق نه کند و خلق باین اسم آن است
 که دست خود را خزانة الرزاق ابدان و زبان را خزانه الرزاق قلوب گردانند و واسطه باشند میان پروردگار تعالی
 و بندگان او در وصول الرزاق حیوانیه و روحانیه باتفاق و تعلیم و ارشاد و دعا و خیر و تیز از جوه خلق است که بابل
 و عیال و هر که در مؤنت اوست معیشت بکشد و کند و نفقه برایشان تنگ نه گرداند و در وقت رسیدن
 همان دے ترش نه کند که روزی خود بر خوان تو می خورد و معیشت مرا منت ز همان داشت باید بر آنکه دے خود
 بر خوان انعام تو مان خویشی به القتل رنج کشاد و بمنجه حکم کردن نیز آمده است و تعالی شانه کشانده در
 رحمت بر اصناف بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و کشایش همه کارها از دست و فصل همه خصومتها از
 در دنیا بواسطه اسباب و در آخرت به واسطه و بیجا ب و منجمه نفس نیز آید چنانکه او احبار نصر الله و الفتح و اما
 نتخاک تجامینا و به تحقیق کشاده است ابواب فضل و کرامت خود را بر اینها و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است ایشان را و تا لیجان ایشان را برابر اعدای
 دین چنانکه در تقدیم سبقت کلمات اعیان المرسلین و انهم لم المنصورون و ان جندنا لم الغالبون (در وی تعالیٰ کشاده است
 بر دلهای مومنان در ای صورت و کشانیده است بر عاصیان در ای منزلت و یارے و هنده در ماندگان و
 غمگسار غمزدگان اوست و با یکله فتح اسم جامع است مرتفع ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را و چون بنده و است
 که اوست تعالیٰ افتتاح باید که به نشیند بر در کرم و نه با سید فتح و نصرت و انظار حصول فضائل بی ملال و دستمال با تسلیم
 و سکون تحت جریان حکم بیست همه در با بگل بر خود فرو بندد و در او گیر و اتم دل درو بندد و تخلق بآن است که کسی
 کند که در بر روی طالبان خیر از مال و علم به کشاید و فصل خصومت میان مردم بکند و مظلومان و دور ماندگان الهی
 و در العلم - مبالغه عالم است و دے تعالیٰ عالم است با تشکار او نهانی و نجوایات دل و آنچه هنوز در دل خفیه کرده و علم
 دے محیط است بکلیات و جزئیات لطو اهر اشیا و بواطن آن و کنه حقائق آن و غیر غنایست است معلومات دے
 و چون دانسته شد که دے تعالیٰ عالم است بطو اهر و سر اهر و باطن از هر چه نشاید و بنای پاک باید کرد و ملاحظه
 علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و خط عبدانین اسم آن است که تحصیل علوم و نییه و تکمیل آن و حقائق
 و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبادت
 ادا آن است بدعا و عمارت زوئی علم مشغول و مشغوف باشد القابض الباسط - قبض گرفتن و تنگی و بسط فراخی
 و گسترانیدن ضد یکدیگر اند و دے تعالیٰ تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ میگرداند بر هر که میخواهد رزق حی
 باشد یا معنوی و قبض می کند ارواح را از اشباح نزد امات و بسط می کند ارواح را بعد از آن نزد احیاء یا قبض میکند
 در نوم و بسط می کند در استیقا یا تنگ می گرداند و لها را بخزن و ملالت به کجی صفات قهریه جلایه و فراخ می کند
 بفرج و مسرت بطو صفات لطیفه جمالیه و گفته اند که قبض می کند صدقات را از اغنیاء و بسط می کند آن را بقرا و ان
 قوم را و معنی قبض و بسط و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آن را به تفصیل از کلام بعضی شایع عظام نقل
 کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالیٰ اشانه بر قبض صبری کند و امید واری باشد
 و بر بسط شکر می ورزد و ترسکاری باشد و هر جا قبض و بسط می بیند از انجامی دانند و امام غزالی گفته که قابض و باسط
 از بندگان آن است که قبض می کند و لهاے بندگان را بتجویف و انداز کلال خدا و کبر بانی او بعنوان عذاب برای
 او و بسط می کند به بشارت دادن به لطف و عطایه اولیون و الا و نهائے او یا قبض می کند و تنگی می آرد و غل
 می ورزد و بر حقائق اسرار الهیه از غیر اهل آن و افاضت و نشر می کند بر اهل انتمی و بعضی گفته اند که تخلق با این اسم
 آن است که با نفس بد فرمائی و با هر که در تحت ضبط و سیاست اوست باین و وصفت معامله میکند تا تربیت کمال
 باشد بر هر گاه بسیار ملالت و با است بد ایشان رسد به بسط و دفع کند و هر گاه بسیار اجرات کند و ولیر شونیز قبض ضابط

آن ناپید گفته اند که سیاست نفس اگر طاعت و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نمایی کرد تا پشیمانی و ملول کار نه کند که طاعت با غلبه و نشاط پذیر قبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رو و عورتا تحت شیطانی کند بد سیاست بلیغ نماید بدیت گرگنی یک آرزوی خود تمام و در تو صدابلیس زاید و السلام به الخافض الرافع - خفص فرو داشتن رافع برداشتن فرو می آرد کافران را بدینختی و بر میدارد و بنو منان را به نیکبختی و بر می دارد و ستارا به نزدیک گردانیدن و فرو می آرد و دشمنان را بدور گردانیدن و فرو می آرد کسی را که میخواهد با فضل سافلیطینیت و بر میدارد و بعضی را با علی علین محبت و فرو می آرد یکی را بدرکات حجم و بر میدارد و دیگر را بجایات نعم و این صفت را امر است و درجات بسیارست و بنده چون شناخت که در تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی برد از فرو و مرتبه و مجادرت اشتیاق و درخواهد بلندی و رجه و مصاحبت سعدا را در هر دو جهان و تحقق باین دو اسم آن که نسبت گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفص کند اعدای دین را و دشمنی دارد و بالیشان و رافع کند دوستان حق را و دوستی آرد و بالیشان که افضل الاعمال المحب لله و لنفسه است و مرتبه نفس را که اعدا الاغادی است خفص کند و مقام دل و روح را رافع کند و مرتبه برادران دین و مشایخ اهل تقین را بلند و بالا بنید و مقام خود را از همه است و اند و خود را نه بنید و اگر بنید و دن و ناکس بنید بدیت هنرمندی که ره را پاد سر و دیده ز خود عیب و زبکانه نه دیده حکیمانیکه و در اندیش بودند و وائی خلق و در خویش بودند المعز المذل - اغراض غریزه گردانیدن اذلال خوار کردن غریزه میگردد اند آنرا که میخواهد در دنیا توفیق طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در غیبه بلو مرتبت و نعم خبت در و بیت ذات پاک خود و خواری گرداند کسی را که میخواهد با صد ااین صفات امام غزالی گفته است که مبدء هر ملک مابهر که خواهد میکشد ملک را از هر که خواهد و غر دایم و ملک حقیقی در خلاص اذلال حاجت و اسیری نفس و غلبه شهوت و صمت جمل است پس کسیکه برداشته شد حجاب اذلال و می مشاهده که در حال حضرت عزت را در اند کرده شده او را ملک قناعت و به نیازمندی از خلق و مدد کرده شد بقوت تائید و غالب شد بر صفات نفس پس تحقیق عزت داد او را و داد او را ملک دین و دنیا و کسی که دراز کرد چشم او را بسوی خلق محتاج کرد او را بالیشان و مسلط گردانید بروی حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید به نفس و استدرج و ماند در تاریکی جمل بتحقیق خوار گردانید او را و کشید از وی ملک انتهی این اغراض و اذلال حقیقی روحانی است که امام ذکر کرد و اغراض و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او عز و علاست چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف و نسب و نظا هر بابتاع و انصار و اصد او آن اگر ظاهر گردد و نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند از آن در اهل دین بنده چون دانست محروم دل او است تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد و از خواری و بندیت پناه بدرگاه عزت دی دارد و بداند که عزت در طاعت است و خواری در معصیت و بحرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نه گرداند

حکایت آوردند کہ دو کودک بازے میکروندی نان خشک داشت و دیگرے نان خورش آن کو کہ برین کو
 دیگر گفت مرا ہم نان خورش بدہ گفت بیا سگ من باش تا ترا ناخورش دہم آن کودک براضی شد ریمان در گری
 او کرد و می کشید فتح موسیقی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کرد سگ یا خود ملشتی بیت بنان خشک
 قناعت کنیم و جائزہ دلچ بہ کہ بارخصت خود بہ نہ بارخصت خلق بہ و خلق آن است کہ عزیز دارند آنکہ خدای تعالیٰ
 عزیز گردانیدہ بعلم و معرفت و محالفت ہوا و طبیعت و خوار دار و آنکہ خوار گردانیدہ بکفر و ضلالت و مخالفت و نفی
 نفس و جہالت و شہوات۔ السمیع البصیر ایہ دو صفت است مرحق تعالیٰ را کہ منکشف میگردد باہناسوخت
 و مبہرات انگشتان تام بے احتیاج بالبت و جاسہ دوسے تعالیٰ شنواست نہ بگوش و بیناست نہ بچشم و این کل است
 زیرا کہ جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و در نزد یک نزد و دوسے برابرست و شنیدن و دیدن چیزے اور از
 شنیدن و دیدن چیزے دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل خدرا تشبیہ است و چون ثابت
 شدہ است تنزیہ دے تعالیٰ از صفات چشم ثابت شد تنزیہ دے ازان و قرآن مجید ناطق است یہ ثبوت این
 دو صفت دتا و دل آن بعلم خلاف حق ظاہرست و ہر کہ دانست کہ حق تعالیٰ السمیع و البصیر است حکم نمی کند مگر بانچہ
 راضی است دے تعالیٰ ازان و ہر چہ گوید باادب گوید و از غیبت و بہتان و لاف و گزاف و من نفس و من طعن
 بہ پرہیز و نہ بنید و نہ شنود مگر کلام خدا و رسول خدا و تابانان اور انچہ راضی است حق تعالیٰ بدان و از نظر حرام
 دور از کردن چشم بر ہر دینا و زنیست آن پرہیز و نظر کند بصنائع و بدائع آکھی و عبرت گیر و ازان و لازم گیر
 و دہم مراقبہ و مطالعہ نفس بحاسبہ و اشارت (بے السمیع و البصیر) ہمہ برین است۔ الحکم۔ بمنہ حاکمست دوی
 تعالیٰ حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریفی و ارادے و حکم کنندہ است میان خلایق بر رفع قاعدہ ظلم و دفع
 طریقہ جفا و انصاف ستانندہ مظلومان است از ظالمان در روز جزا و حکم کنندہ بشقاوت و سعادت بر بندگان
 و در قاموس گفتہ است کہ حکم بمعنی قناست و امام غزالی گفتہ کہ از حکم منشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر دوی تعالیٰ
 اصل وضع اسباب را حکمست کہ عبارت از امرست و کلمہ بالبصر است و خلق اسباب کلیہ مانند زمین و آسمان
 و کواکب قناست و ترتیب مسببات بر اسباب بخطہ لمخطہ تقدیراوست و این را بیانیست کہ امام در شرح اسمای
 حسنی گفتہ و جملہ ازان در شرح آورده ایم و چون دے تعالیٰ حاکمست باید کہ بندہ استسلام کند حکم اورا و انقیاد کرد
 مرا و اورا راضی باشد بقضائے او و اہر اسے ذمہ خود کند از حقوق و از خصوصیات خلق پر حذر باشد و اگر کسی را با
 او خصوصیتی افتد انصاف نگاہ دارد تا در زمرہ ظالمان محشور نگردد و در روزی کہ دے تعالیٰ حکم کرد و رسوا نشود
 و از سابقہ حکم انہی ہر اسان و اندو بگین باشد و خلق آن است کہ در رفع خصومت و حکومت عدالت نمایند و انصاف
 و رز و بر نفس خود حاکم باشند بجا ہدایت و ریاضات و تقدیر سیاست کہ مفصلی لصلاح و دنیا و دین است العدل عدل

در اصل بمعنی داد و داد و ہندہ است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی
 را بچیز دیگر نیز می آید و دے تعالیٰ منزہ است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک اوست
 و ہمہ افعال حق مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح الا تقدیر و تخصیص چنانکہ باید و شاید بچنان است بقولہ تعالیٰ
 (و اتزنی فی خلق الرحمن من تفاوت) و دے تعالیٰ باہر کی معاملہ برابر عمل وے کند و سزاوار محبت و نعمت گرداند
 و این از عدل باشد و گاہے عفو کند بلکہ سببات بجنات مبدل گرداند و این فضل اوست و چون بندہ داشت
 کہ حاکم مطلق اوست و ہمہ لقبنا و قدر اوست و در ہمہ افعال اور احکمتا است باید کہ در افعال او و تدبیر حکمت
 او اعتراض نہ کند بلکہ ہمہ حق و عدل داند و تخلق آنکہ در مردم عدالت و زود خصوصاً ورا لکہ رعیت اوست و در ملک
 وجود اوست و شہوت و غضب را در تحت سیاست عقل و دین اسیر گرداند و افعال وے بر حد استقامت و
 توسط اعتدال بود و بدینیت سعید یا رست روان گوے سعادت بردندہ راستی کن کہ بمنزل نرود و بجز قنارہ
 اللطیف۔ لطف نرے و نازکی در کار و کردار و ینکی کردن بہ کسی و لطف خدا بہ بندہ توفیق طاعت و عصمت
 از مصیبت است و از جملہ لطف او بہ بندگان اعطای و میست فوق کفایت و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن
 بہ سعادت ابدی بسی خفیف و رمدت قصیر کہ عمر است بلکہ در یک ساعت چنانکہ کسی ایمان آورد و گاہے مشقت
 مجاہدت و کلفت و ریاضت بلطف و نرے آسان میگردد و اگر خواہد بے زحمت ریاضت و مجاہدت بمنزل
 مقصود میرساند و بقرب و قبول در گاہ خود مخصوص و مشرف می گرداند و لطف را بعلم بدقائق مصالح و خفیات
 امور و رسانیدن آن بہتصلح بر سبیل رفیع و نرے نیز تفسیر کرده اند و این ہر دو امر یعنی احاطہ حق بجانہ
 بدقائق و خفا یا در رفیع در افعال و لطف وے ورا ان از احاطہ حصر و حیثہ بیان بیرون است و تنبیہ کردہ است
 امام غزالی در بعضی امثلہ آن و گفتہ چنانکہ لطف او در خلق جنین تا آخر عمر و رسانیدن غذا چہ در شکم و چہ در حالت
 رضاع و بعد از ان در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن جوہر نفیس از میان
 اجبار و بیرون آوردن غسل از کس و ابریشم از کرم و دوز از حدوت و عجیب تر از ہمہ پیدا کردن آدمی کہ مستودع
 معرفت و حامل امانت و مشاہد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات است و صفات اوست و امثال این ہر دو
 از حد حصر و احصار است و ہر کہ داشت کہ دے تعالیٰ لطیف است و عالم بکونانات ظاہر است و موصل جلال
 نم باید کہ ظاہر و باطن را از کمر و تلبیس و ترک ادب و اخلاق و میمنہ بکاہد ارد و شکر نعمت وے گوید و توفیق خیر
 و طاعت از وے جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و معتذر گردد و تخلق آن است کہ بہ بندگان خدا لطف
 و زود و نرمی کند چہ در آفاق حسنیہ و ینوہ و چہ در منافع زو خانہ و ینیہ و دعوت الی اللہ و ارشاد بطریق حق
 بر رفیع و لطف و حکمت و موعظہ حسنہ و علم حقایق و فہم و قائلین پوشیدہ با رفیع و سہولت و نرمی بخلایق برساند و افاد

نماید الخیر - خبر آگاه و خبر آگاه و دانای نیست هیچ شی در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود و در زمین و آسمان و ذره مضطرب و مطمئن نمیکرد و در کون و مکان نفسی نمیزند مگر آنکه نزد اوست تعالی شان از آن خبر و با معنی خبر راجع بمعنی علم گردد مگر آنکه خبر مخصوص با خبر و دارند و بمعنی عالم با خبر گویند اما غزالی گفته که خبر بمعنی علم است لیکن علم چون اضافت کرده شود بخفایا با طئه خبرت گویند و صاحب آنرا خبر نامند انتهی و گاهی خبر بمعنی خبر نیز دارند یعنی خبر دهنده از کسب علم خود و در تعالی خبر دهنده است از گذشته و آینده بکلام خود باین معنی راجع بصفت کلام گردد و خبرت و اختیار بمعنی آزمودن نیز آید و در تعالی آزماییده است بندگان را بامروزی و تکلیف شرعی چنانکه فرمود الیلو کم ایکم احسن علمای دهنده چون دانست که حق تعالی خبر است مراقبه علم او را از دست ندهد تصدیق نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و منی را بجا آورد و تخلق آنکه بکارهای دین و دانا و باریک بین باشد و از آنچه در عالم قلب و قالب او میرود و خداوند بصیرت و خبردار باشد و از مکائد نفس و مکر و خداع آن پیر خدو و خبر دهنده باشد مردم را از آن و منذر و داعی الیشان بعد بطریق نجات از آن و آزماییده بود الیشان را بدان الحکیم علم استیگی و بردباری و علیم آنکه او را خشم از جایی نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و مسامت انتقام نه گردد و با وجود اقتدار اگر متوجه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بگوید نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است و بنده گاهی استعجال نمیکند در عقوبت و لیکن بر عزم آن میباشد و کینه گاه میدارد تا از فرصت کینه را سیکند و در سبانه خود را با انتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آن است که از انتقام و خلاف باشد و از صفت حلم و امید و عفو باشد که چون در حال حلم کرده است و در حال نیز مغفرت کند و باید که بخشن ذاتی را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمی ستاند شکر گوید و شرم دارد که در نظر چنین کرمی بیفرمانی کند و تخلق آن است که بهر ناپسندی که بیند از جان رود و تمکین و وقار و رز و و بعقوبت زیر دستان تمجیل نه نماید و صفح و عفو شمیخ خود سازد مگر در اجزای حدود و شریعت - العظیم العظیم و العظیم بزرگ شدن و عظمت گاهی در احجام که در کرات البصار اند اطلاق یا بدو گویند که این جسم عظیم است و آن جسم عظیم تر از دست و قتی که امتداد و مساحت و در طول و عرض و عمق آن بیشتر از این باشد باز این دو قسم است یکی آنکه بر میکند چشم را و محیط می گردد با صره بدن چنانکه فیصل و امثال آن و یکی دیگر است که محیط نمیکند و بصیر با طراف و چنانکه زمین و آسمان و این اعظم است از اول و گاهی در کرات البصار استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند قسمی است که محیط میشود با دراک که حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است از آن اکثر عقول یا بعضی قسمی است که متصور نیست ادراک عقل و احاطه و بکنه حقیقت آن و عظیم مطلق اوست که عظیم تر از همه است و تجاوز است از حد عقول و بیرون از دائرة ادراک که هیچ عقلی بکنه ذات و صفات و در نزد آن ذات حق

است تعالیٰ و تقدس کسی کہ بہ شناخت عظمت حق را مستحق و خوار داند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند یا متعال
 او را مردنواہی و احکام دے تعالیٰ شانہ و عظم برہانہ و بندہ را باید کہ از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل فرو
 آورد کہ ہیکس و ہیچ چیز را در جنب وجود دے سجا نہ ہستی نہ ماند و خلق آن ست کہ بہت بلند دارد و از برائے
 دنیاے دون سرفرو و نیار و و ملک کوین را در جنب عظمت الہی در نظر ہمت وی جہے نہ ماند و تحصیل کند از کمالات
 و صفات شریفہ انجہ عظیم گردد بوسے قدر دے تا بمرتبہ رسد کہ اکثر عقول بکنہ قدر دے نرسند و در حدیث وارد
 شدہ است کہ عالم عامل کہ تسلیم ے کند مردمان را خیر نام کردہ ے شود او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان
 انبیاء و علما اند کہ چون عاقل صفات الیشان تصور کند پر شود عقل دے بہیت و عظمت و اعظم مخلوقات سید المرسلین
 محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ست کہ عظیم تر از دے مخلوقی بوجود دنیا مدہ و در عالم اجسام عظیم تر از عرش
 آفریہ نہ شدہ و در عالم معانی از روح انسانی کہ آن نیز راجع بہ عظمت روح محمدی ست صلی اللہ علیہ وسلم - الغفور
 بخشنہ غفار ست و ہر دو صیغہ برائے مبالغہ و غفور مبالغہ تر از غفار ست یعنی غفار بسیار بخشنیدہ کہ مغفرت از دے
 بسیار بوجود آید و گناہان بسیار بخشند و غفور آنکہ بخشش دے تمام و کامل باشد و گناہان عظیم بخشنہ و مغفرت او بقصی
 مراتب و درجات رسد بعضی گفتہ اند کہ غفور آن ست کہ چون از بندہ نوسے از گناہان بخشید از ہمہ بندگان آن نوع
 گناہان را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدن ست غافر آنکہ پوشد گناہان را و در قولہ ان اعمال بندگان و غفور
 آنکہ از صنایع فرشتگان نیز محو و پوشیدہ گرداند تا ذلت آن مستور ماند بلکہ برگناہگار نیز فراموش میگردد تا از
 خجالت و شرمساری در پردہ تشویر نہاند بہت سرخجالت در ویش زان بود ویش + کہ گر گناہ بخشند شرمساری
 ہست + و وجہ تخلق ہر اسم غفارند کور شد - الشکور - شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را بہ سبب نعمت و این
 معنی شکر گفتن پندہ است مر خدا را و شکر را اسناد بخداے تعالیٰ نیز کنند و شاکر و شکور نام دے تعالیٰ دارند و معنی
 دے ثواب جزیل و نہدہ بر عمل قلیل و کد ام ثواب جزیل تر و عظیم تر از ثواب آخرت ست بر عمل در ایام مدد و مدہ دنیا
 و بعضی گفتہ اند معنی شکور ثنا گویندہ بر بندگان مطیع شاکر و امین معنی قریب ترست بمعنی شکر و بعضی گفتہ اند کہ جزای شکر
 را شکر نام کردند بطریق مشابکت و چون دے تعالیٰ معطی ثواب جزیل ست ثنا گویندہ است بندہ را بر طاعت
 دے و بندہ را باید کہ در ثنا و شکر و طاعت دے تاملے پیفزاید و صدق و اخلاص نماید و وجہ تخلق انت کہ
 شاکر بود مر خدا را بر نعمت دے و شاکر کہ او در کہ را کہ احسان کند بوسے بحق و ماطت و مکانات کند و اگر کمالات
 از دستش نیاید دعا کند و اقلش این ست کہ گوید جزاک اللہ خیرا - العلی - علو پندہی و بلند شدن جای و بر
 بلند ی بر آمدن و بر ز بر چیزے شرن دآن دو قسم ست صی چنانچہ جسمی ریز بر جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکہ رتبہ
 چیزے فوق رتبہ چیزے باشد و دے تعالیٰ و تقدس در مرتبہ بالا ترست از ہمہ و حج رتبہ فوق رتبہ او نیست

وہم مراتب پایین تر از مرتبہ اوست زیرا کہ سبب و علت فوق سبب و معلول میباشد و دوسے تعالیٰ سبب و علت
 جمیع مسببات و معلولات است و بذات و سہ مشی میگرد و مراتب علیت و معلولیت پس پنج چیزے فوق وی میباشد
 دوسے فوق ہمہ باشد و نیز موجودات منقسم اند بہ شئی و حی و منقسم است بہ چیزے کہ اور اجزاد را کہ حسی نیست و آن ہمہ
 است و چیزے کہ با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکہ اور ادراک عقلی منقسم است بہ چیزے کہ معارض است
 و معلولات او شہوت و غضب و آن انسان است و چیزے کہ سالم است ادراک او از معارضہ بکدرات ذات کہ سالم است
 یا ممکن است کہ مبتلی و مزموج باشد بدان و لیکن سلامت نصیب دے شدہ و آن ملائک اند و چیزے کہ محال است در حق او
 ابتلا و امتزاج بدان و آن حق سبحانہ و تعالیٰ است پس دے در مرتبہ فوق کل باشد کہ عالی تر و کامل تر از ان مرتبہ باشد
 و در فہم عوام کہ در مرتبہ بہائم اند جز علوی نیاید و خواص کہ متنبہ شدہ اند باہوراک بصائر معلوم غوی را و مراتب آن را
 بر وفق مراتب علوی ہند و از اینجا معلوم شد معنی بودن دے سبحانہ فوق العرش زیرا کہ عرش فوق جمیع اجسام است و موجود
 کہ مندرہ است از تحدید و تقدیر مجرد و اجسام و بمقادیر آن فوق تمامہ اجسام باشد در مرتبہ و تخصیص لہر ش بہت ذہبت
 اوست از جمیع اجسام کہ چون فوق او شد فوق ہمہ شد و علو بمعنی غلبہ کردن بر کسی نیز آید و دے تعالیٰ غالب است بر
 ہمہ چنانکہ فرمودہ اللہ غالب علی امرہ پس بندہ باید کہ قیاس عقل و ترتیب فکر را در کتہ ذات و صفات او رہ نہد و چونی
 و چگونگی از راہ معرفت بردارد و بجز معرفت آید کہ کمال معرفت این است و خود را در جنب غلیہ امر و حکم وی تعالیٰ نیست
 و نابود دارد و باقتضای تسلیم پیش آید و مخلوق آن است کہ بذل مجہود و تحصیل علم و عمل چندان کند کہ از بنی نوع خود فائق گردد
 در کمالات و عالی گردد و در مراتب بمقامات و لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا کہ فوق وی درجات انبیاست با تفاوے
 در درجات و اعلیٰ درجات کہ فوق آن درجہ نیست و درجہ سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم و اعلیٰ مطلق خدایت جل جلالہ
 و تعالیٰ شانہ و نیز از وجہ تخلق آن است کہ بنفس و ہوا و بردست باشند و از صحبت اہل دنیا استقلال و زود ہمت بغیر
 امر حق فرد نیارند و مشائخ گفتہ اند کہ ہر کہ صادق گشت در توجہ بدرگاہ حق اہل آسمان و زمین را ہیبت او در دل کشند
 و ہمہ از دے ہترسند۔ البکیر۔ بزرگ و صاحب کبر یا ذکیر یا عبارت است از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود است
 و کمال وجود دے تعالیٰ راجع بدو چیز است یکی دوام وجود و چون بہت وجود آدمی در از گرد و گویند کہ دے کبیر السنہ
 و چون طویل الوجود دیکیر شد پس دائم الوجود از دے و ابہیہ اولی و اخری باشد کہ اورا کبیر خوانند دوم آنکہ وجود وی متناہی
 و خودیست کہ صادر است از دے ہر موجود پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و عظیم بمعنی کامل الصفات
 رفیع القدر عالی مرتبہ بود و وجہ تعلق و تخلق قریب باسم العالی است۔ الحفیظ۔ حفظ نگاہ داشتن و نگاہ دارندہ
 ہر کہ و ہر جہ و در عالم است از آفت و ہشیاع اوست تعالیٰ شانہ با بقا و صیانت چیز ہا کہ ضد دشمن یک دیکر انچنان کہ
 عناصر را در موالیذ نگاہ میدارد و ترکیب و مزاج و تبدیل قواسم آن و نگاہ میدارد حیوانات را بہ پیدا کردن آلات

و جوارح در زود است آنها چنانکه شاخها و ناهها و چنگلها و خارج از ان چنانکه اسلحه و سپید کردن معرفت و هدایت بر است
کردن آن و استمال آن و بیدار کردن حواس که در رنگ چاسوسان اند که می آگاهند بقریب عدا و آفات چنانکه غنیمت و گنج
و جز آن و هم چنین در حفظ اوست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی گیاهی که از زمین میروید نگاه
میدارد و لباب او را بقشر و طراوت او را بر طوبت و بخار با که میروید از ریه و خوار و صلاح نبات است چنانکه شاخ
و ناب و چنگل سلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد و از آنکه مبدل شود و دود و دود و دود است
که فرو دمی آید قطره از باران مگر آنکه باو فرشته است که نگاه میدارد و از آنکه میسوزد و مستقر خود از زمین امام غزالی
گفته که این حق است و مشاهده باطن از باب البصائر بران وال است و النشان ایمان به آزند بدان بصیرت
نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است لایعد و لا یحصى و از جمله حفظ اوست القیاس ایمان بر مومنان را و حفظ
عقاید النشان از زلیغ و زلل و صیانت عقود النشان و در کتب و احادیث و دلائل و براین بر صدق و برین دقایق
دلیل و بر این نور یقین است که در دل انداخته که کسب و اختیار نموده و در آن قطع و خلی نیست بر هر کی گفته است
که شکر این نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب که در عالم است اصلاً بخطر خاطر نیست و موجب
اشکال و اختلاف عقاید ایمانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا متقلب القلب نیست قلبی علی الامان و حفظ
بمعنی از برداشتن چیزه که ضعیفان نسیان و فراموش کردن است نیز آید و باین معنی نیز اطلاق این بر پروردگار تعالی
صحیح است که همه اشیا محفوظ است و علم و دین و ممکن نیست زوال آن از وی پس و نسیان نقل است که یکی
از مسلمانان بسیار میراث رسید گفت آلمی در این در این محتاج آفریده اما محافظت این محفوظ است بر آن فرقه
میرسانند خداوند آن محفوظی از برای من نگاه دارد و هر چه بود همه را در نسیان و ادیس هر گاه که او بچیزی احتیاج
می افتاد من تعالی آنرا از غیب بوی میرساند و چون بنده دانست که پروردگار او حفظ است باید که از همه آفات
و مخافات و از غلبه نفس و هوا پناهی بکند و حمایت او بر دینیت هر کس بچیز پناه آرمند او را از بلا نگاهدارد و تحسین است
که حدود و احکام شرع را نگاه دارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر مایوس و سر را از ملاحظه اغیار محفوظ دارد
و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فرماندهان و ماموران را دست گیر و محافظت
نماید حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاه دارد و المیقیت خالق اقوات و رساننده آن بپایان و
قوت خورشید آن چیزی است که بوی بر پا ایستد بدن انسان از اطعمه و اوقات خوردن و این قوت ابدان
و قوت اطلاق معرفت و ایمان است و مقییت یعنی توانا و نگاهدارنده و گواه و حاضر نیز آید قوه تعالی و کان الله علی کل
شیء مقیتا ای مطلعاً قادر پس و جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن جهان از وی
خواهد و بعلم و اعتقاد از سهل تر است پس سید نزه القوت قال ذکر الحی الذی لا میوت و بعضی این چنین حکایت

کہند کہ از دے پر سیدند کہ قوت توصییت گفت اللہ گفتند مقداری کہ ازان چارہ نیست گفت از اللہ چارہ نیست گفتند
 از چیزے می پرسیم کہ قوام جسد با آت است گفت قوام جسد با اللہ است اگر شما اللہ را می شناسید و خلق آنست کہ از شما
 طعام دهد و غفلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اکتفا نماید - الحسیب کافی
 و بسندہ و بر جمیع کارها و احساب بسند آمدن چیزے اسبئی الشی می گویند بمعنی کفائی یعنی بسندہ شد مرا این چیز پس حسیب
 بمعنی محسب است و این وصفی است کہ مقصور نیست بقوت و حقیقتہ مرغیر حق تعالی را زیرا کہ احتیاج بکفایت از جهت
 وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزے نیست کہ کافی باشد چیزے را اگر اللہ تعالی را زیرا کہ باوست وجود
 اشیا و دوام وجود و کمال وجود آنها و اسبابی کہ آنها را داخل است در وجود اشیا و کمال آن ہمہ بخلق او نیست پس
 اوست حسیب مطلق و بعضی گفته اند کہ حسیب بمعنی محاسب است چنانکہ جلس و ندیم بمعنی محاسب و مناد است و وی تعالی
 سبب میگردد از خلایق روز قیامت و شمارد بر ایشان انفس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند کہ حسیب
 بمعنی شریف است از حسب بمعنی فضائل و مناقب شمرن و چون بنده دانست کہ وی تعالی کافی است باید کہ اکتفا
 کند بوس و بحسن تدبیر وے توکل کند در جمیع امور بر وے و من یتوکل علی اللہ فهو حسیب و چون دانست کہ انفس
 او راے شمرد و بران حساب خواهد کرد ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را چون دانست کہ او را
 شرف و کمال ظاہر گردد بر وے خصاست نفس و وراثت آن پس تکرر کند بذات خود و عجب نماید بر باغالی خود و چون
 آنست کہ سبب کفایت حاجات محتاجان گردد و با نفس خود محاسبہ کند پیش از آنکہ حساب گرفته شود از وی نفس خود را
 بمعرفت طاعت شریف گرداند با جلیل الجلال و الجلالہ بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع
 لغوت جلال و صفات کمال مام غزالی گفته رحمۃ اللہ علیہ کبر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات
 و صفات جمیعاً منسوب با دراک بصیرت کہ محیط بان نتوان شد انتہی و در اصطلاح قوم طور آثار صفات تہریر و اجل
 تواند و طور آثار صفات لطیفہ را جمال و جمیل نیز در اسما آئی آمده اگرچہ در روایت مذکور نیست و جمیل رحل موضوع است
 مرصود ز ظاہرہ مدرکہ بصیرا از انچه بحسن و ملاحظت ملائم بہ بصیر و موافق آن باشد بعد از ان نقل کرده شد بصور باطنہ
 کہ مدرک بصیرت گردد چنانکہ سیرت جمیل و خلق جمیل و جمیل مطلق اوست تعالی اچنانکہ جلیل مطلق اوست غزاسمہ زیرا کہ
 ہر جا کہ در عالم حسنی و جمال و کمالی و جلالی است بر توازن انوار ذات و آثار صفات اوست چون بندہ شناخت کہ
 جلیل بحق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تنظیم کند مگر او را و دوست ندارد و در نیرنگی قدر او و مقابلہ او با احوال
 و جان عظمت و کبر مائی او جل جلالہ و عظم شانہ وجود و مجاز حق در او و زبان و گذارش آرد و نیست مطلق گرد ذات
 مطلق طور کند چنانکہ گوید شمر شرقی و غربی و از جنی عن وطنی و اذ التبت بد اہوان بد اعینی حکم شدم در کم شدن
 این منست بدیشتی از ہستی آئین منست بد تو در کم شو کہ تجربہ این بود کہ کم شدن کم کن کہ تقدیر این بود و تخلق است

کہ نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند و صفات باطن خود را نیک گرداند و اخلاق و سیر را تہذیب کند تا جلیل
جلیل گردد و خدا و خلق ہمہ دوست دارند۔ الکریم۔ بزرگ و عزیز گفته اند کہ چون کسی را وصف بہ کرم کردی ہمہ صفات
نیک اثبات کردی و گفته اند کہ کریم آنست کہ چون قادر گردد عفو کند و چون وعدہ کند وفا کند و چون عطا دہد پیش از سہ
دہد و ہر کہ او بوی التجا آرد او را ضائع نلزد و از جمیع وسایل شفاعتی نیاز گرداند و کریم بمعنی کریم نیز گفته اند چنانکہ جلیل بمعنی
جلیل داشتہ اند بمعنی جواد نیز آمدہ و تمامہ این معنی بروجہ کمال خاصہ ذات کریم متعالست نقل است کہ اعرابی از حضرت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سوال کرد کہ یا رسول اللہ حساب ما روز قیامت کہ کند رسول فرمود کہ خدا تجالی بخودی
خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و قسمی کرد پرسیدند کہ چرا قسم کریدی گفت کریم چون عیب بیند بپوشد و چون قادر
شود عفو کند و بندہ باید کہ وظیفہ شکر و کرم و اکرام و عفو وجود کند و دوستی اینچنین کریمی در دل گیرد و تخلیق آنست
کہ سعی کند در تحصیل آن و تکلف کند در اتصاف بدان تا حاصل شود اورا چیزے از ان یا ہمہ آن بران جہ کہ لائق بشان
اوست و انبیا صلوات اللہ و سلامہ علیہم ہمہ تصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیہم الصلوٰۃ
افعلما و من الخیات اکملہا از ہمہ کاملتر و کریم تر و اوست اکرم الاکریم بعد اللہ تعالی و تا بجان او از اولیا و علما و
ہمہ اہل کرم اند علی حسب درجاتم و مرتبتم۔ الرقیب۔ فی الصراح رقیب نگہبان و چشم دارندہ و کل طبعی گفته رقیب
حفظ کہ مراقب باشد اشیا را و ملاحظہ کند آنہا را پس غائب نگردد از وسع مقدار ذرہ در زمین و نہ در آسمان امام
غزالی گفت رقیب علیہم حفظ پس کسی کہ مراعات کند چیزے را تا آنکہ غافل نگردد و ملاحظہ کند اورا ملاحظہ لازم و دائم
اورا رقیب خوانند پس رجوع بمعنی رقابت بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت کہ ہمیں
تفسیر رقیب کردہ اند لیکن اخذ کردہ اند در مفهوم وسع مبالغہ در رقابت و باین وجہ فرق بود میان ہر دو وجہ
تعلق و تخلیق ظاہرست آنکہ نگہبان خود باشد و خود را از عوارض نفسی و قلبی از مکر و قلب نگاہ دارد و دائم در نظر حق
با ادب باشد و از ناشایستہ ہا پر حذر بود و بداند کہ وی تعالی رقیب و شاہد اوست در ہر حال ظاہر و باطنی و باندہ
کہ نفس و شیطان در کہیں او بیند و فرصت نگاہ میدارند و باعث اند اورا بغفلت تلچون غافل گردد کار خود را بکنند
و کہیں خود بکشت پس ہمیشہ پر حذر بود از الشیان و ہشیار بود از مکر و تلبیس الشیان و بر بندہ را ہر ہامی را آمد الشیان
معنی مراقبہ اینست۔ الحیپ۔ اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن اوست جواب دہندہ ہر کہ اورا
خوانند و اجابت کنندہ ہر دعا را و عطا کنندہ ہر سوال را و اوست اجابت کنندہ دعائے منظرین بزرگان قال
و حال بلکہ اجابت کردہ است پیش از آنکہ دعا کنند و دودہ است پیش از آنکہ میطلبند و از جملہ اجابت اوست و جوت خلق
و کفایت حاجات الشیان را کہ تدبیر کردہ است کار الشیان را پیش از آنکہ پیدا کنند الشیان را پہ پیداکردن اسباب از
از ان ذرات در آسمان و زمین پس بندہ را باید کہ اجابت کند و جوت حق را و اہرام و ہنی و اجابت کند بندگان اورا

باخل مرام و برآمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و باجابت دعوت
 ایشان و قبول هدیه ایشان چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم - الواسع سعوت فراخی و فراخی کردن همه را
 فرارسیدن و سعوت را اضافت بعلمی کند و میگوید که علم و وسیع و محیط است بمعلومات و باحسان می کند
 و میگوید احسان و وسیع و نعمت اولبسط است و بقدرت و ملک و غنا می کند و واسع مطلق و در جمیع این صفات
 الله تعالی هست و آنکه گویند سعوت بمعنی توانگری و توانائی و دست رس است بهین علاقه است و حق است هر کسی با که
 شناخت خدا را و فراخی علم و قدرت و ملک و غنا و او را که باقی نماند در مضیق جمل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد
 از همه و در همه کارها التجا با او کند و در تنگی یا پناه با او برد و تخلق آن است که سعی کند در سعوت علوم و معارف و اخلاق و بزرگو
 و سخاوت و رزق و وسيله را کشاده دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه دارد گرد و بر و از حوادث
 و ایندای جا بلان تنگ دل نگر و در هیچ چیز از محکیم دریغ نذارد و با همه کس به نفع کشاده باشد ملت بند بار دار گر
 خواهی کشاده و دست دل بکشا اگر خواهی مراد - الحکیم حکمت عبارت است از کمال علم و حسن علم الیقان و احکام علم
 و عمل و حکمت علم حکم را نیز گویند پس بعضی علمیم باشد بزیادت احکام بعضی گویند حکیم باشد بآلوه حاکم است و حکیم می گویند کسی را
 که عالم باشد بحقائق اشیا و نیک داند و قائل صناعات را و متقن و محکم کند صنع آنرا و کمال درین معنی جز خداوند
 عز و جل را نباشد و و الله تعالی هر چه کند مقتضای حکمت و از روی دانش و نبش کند و کارها و و الله از
 دهن دستی منزله و مبتلا است و و اناست بحقائق و و قائل اسرار و سکینه شناخت که بر و در کار تعالی الحکیم
 بر و لازم بود که راضی گردد و حکم او و بداند که و را در ان حکمت بالغه خواهد بود و اگر چه ظاهر نگر و بر و
 پس اعتراض نکند و بخط نگیرد و بر و و بداند که و فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است لقیل بالیشاء و حکم باید
 و باید که در فهم حقایق متوجه بعضی اسم الحکیم باشد و تخلق آن است که اجتهاد کند و تکمیل قوت نظریه و تحسین
 قوت عملیه و نیک داند و قائل و علوم و صناعات را از آنچه متعلق به تکمیل نفس خود بود و باید که از رفاه است و لغو
 بریزد و هیچ کار بی باعثه حقانی و و اعینه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد و نقل است از ذوالنون مصری
 قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مروی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت و بر شدم
 چهل روز در خانه و افتاده بودم وقت نماز مسجد آمدی و همچنان والہ و حیران باز گشتی و بمن هیچ التفات
 نکردی ازین حال تنگ آمدم گفتم ای جوان مرو مرا چهل روز است که اینجا ایستادم هیچ التفات بمن نمی کنی
 و سخنی نمی گویی آخر مرا پند ده و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفتم بآن عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد
 گفتم دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلار نعمت جان و منع را عطا گیر و با غیر حق انس بگیر و صحبت را
 و خوار بر رعزت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاشش خود ساز

بیت از سنہ فحکن ہر نام و نشان غیر + الا سیکہ میدہ از دے نشان ترا - الو و و - یفم و فتح و کس و تحجین
و و اد کبیر و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید دوسے تعالیٰ دوست میدارد و مودت
را و دوست میدارد ایشان اور اچنانکہ فرمود و یفم و یفم یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر بخیر اہل ایشان را و
میدہ و احسان میکند بالیشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارد مومنان اور یعنی طاعت میکنند و عظم
میکند اور او ہیبت میدارند و ذکر میکنند اور او فرمود و یفم و یفم غفور الو و و اسم غفور را بر اسم و و و مقدم
داشت تا عاصیان گناہگار آن کہ آلودہ غبار معصیت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول غبار معصیت را بغفور
از رخسار حال عاصیان می برداشتم و پاک میکردم و نام بعد از آن در دائرہ محبوبان و مود و و آن خود می در
بیت از من گنہ آید من آنم و ز تو کرم آید و تو آنی + و وجہ تعلق با این اسم ظاہرست مطلق آنست کہ دوستدار
اہل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمانان را نیز خواهد بلکہ اشیار کند ایشان را بر نفس خود و کمال
این اسم آنست کہ منع نکند اور از اشیار و احسان و غضب و حق و ایذا پس یہ پیوند با ہر کہ بہر دوز و عطا
کند آن را کہ محروم گرداند اور او عفو کند بر ہر کہ ظلم کند بر و و فر د اعلیٰ این آنست کہ در محبت محبوبان حق
ثابت قدم باشد و در طریقہ محبان بدل مجبور و نموده استقامت و زود دوستی و وستان اور او سلیہ عظمیٰ شناسد
خصوصاً محبوب ترین محبوبان محب ترین محبان محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ محبت و طاعت وی عین محبت
حق و طاعت اوست حکایت غریبست یکی از دوستان آن حضرت را ہفتاد ہزار دینار از میراث پدریہ بود ناگاہ
موتی از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم پیدا شد آن ہمہ مال را داد و آن منہ را بخرید بیت جاوی چند دادم جان
خریدم محمد اللہ عجیب از آن خریدم + و گفته اند کہ علامت صحت محبت حق تعالیٰ را سیرت محبت است بچہرہ مصطفیٰ صلی اللہ
علیہ وسلم و نشان راستی محبت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم محبت اہل بیت و منتہا اوست بیت دوستی را
دوست داری دوستش را دوست داری دوست را بر دیدہ دار و دیدہ را بر دوست داری دوستی دوستی دوست
بر پی دوستان قدم زد صورت انسانی و نیم جا و دانی یافت آدمی چون نا امید باشد بر ہرے میفرماید قدس اللہ
منہ الغریز چون سنگ را با راست و سنگ را دیدار عبد اللہ را بالو میزدی چہ کار - الحجید مبالغہ با محبت
فی الصراح مجذ بزگی و مجذ بزگی و فی القاموس المجید نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجذمت کرم و
امام غزالی فرمودہ کہ مجذ کسی کہ شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او
و نوال او پس مجذ جامع معنی اسم جلیل و و باب و کریم باشد و بندہ را باید کہ وظیفہ حمد ثناء حق بجای
آرد و شکر نعمت و عطاے او فرزند از دو خلق آنست کہ شرف و بزرگی را بہ تحصیل اسباب آن از علم
و عمل و تہذیب اخلاق حاصل کند و لعبا و نوال افاضہ و اعادہ نماید الباعث - بعث از کفایت بیت از

گور و بیدار کردن نام از خواب و فرستادن کسی را بر اسے کاری و ادا تعالیٰ بر انگیزنده مرده است از قبور و بیدار
کننده و لهاے خافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است بسوسے خلق و بعضے گفته اند کہ بر انگیزنده
ہمت است بر نیکو کارے پس بندہ باید کہ از خواب غفلت بیدار شود و از سیر فانی رسولی بیزار گردد و از روز
بعث و نشور بیدار آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تحقیق آنست کہ دہماے مرده را از گور جیل کہ موت اکبر
بر انگیزد و بعلم کہ سبب حیوۃ ابدے است زندہ گرداند و خافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود
داعی خیر کہ حکم رسول دارد بہ سوسے جوارح و قواسے خود بفرستد و بہ سوسے خلق بہ تعلیم و ارشاد و رسل و رسائل
ارسال نماید و ہمت را بر خیرات و مبرات برگمارد۔ التہید۔ از شہود دست بمعنی حاضر آمدن یا از شہادت بمعنی
گواہی دادن حق سبحانہ حاضر و مطلع است بر ظاہر و باطن و پر غیب و شہادت و گواہی دہندہ است بر اعمال و
احوال خلق روز قیامت و تو اند کہ مراد شاہد بر وحدانیت خود باشد چنانکہ فرمودہ است (شہد اللہ انہ لا الہ الا ہ) یا شاہد است
بر اخذ میثاق از پیغمبران بایمان و نصرت دادن مر رسول را کہ بپایید بعد از ایشان و مصدق حق با
ایشان است چنانچہ قول و سے تعالیٰ (واذا اخذنا لکم میثاق البینین) الایہ دال است بر آن و بعضی گفته اند کہ شاہد بمعنی
سبب نیز آمدہ و سے تعالیٰ بیان کنندہ است بہ کلام و طریق وحی و الہام احکام دین اسلام را و شہید بمعنی شہود
نیز گفته اند کہ انبیاء و اولیاء و علما و ملائکہ گواہی میدہند بر وحدانیت ذات و کمال صفات و سے اگر چہ از ادراک کہ ذات
و صفات عاجز و قاصر اند اسیات خطبہ بر نام تو خوانند این حمد + از تو بزنای ندانند این حمد + اگر چہ تو حید تو میخوام نام
ہم تو میدانی کہ نادانیم ما و بندہ را باید کہ از مر اقبہ حضور و اطلاع حق و از شہادت و سے بر اعمال غافل نہ شد و شہادت
وی بر محی رسول و صدق و سے مصدق بود و احکام دین اسلام را متبع و بر کمال ذابت و صفات وی متعرف و خلق
معنی اول راجع بمعنی علیم و خیر است و بمعنی ثانی سہی کنند کہ بہ تحقیق عدالت و تزکیہ و تصفیہ از اہل شہادت در دنیا و در
روز قیامت و شہادت بر وحدانیت حق و بر میثاق انبیاء گردد تا از خواص عباد اللہ باشد۔ الحق بمعنی ثابت است
و در مقابل اوست باطل بمعنی نیست و ناجیز و معدوم و ثابت و ہست مطلق اللہ تعالیٰ است و سایر موجودات
از حیثیت امکان معدوم و ناجیز نیستند کہ در حد ذات ایشان را وجود سے و شہادتے نیست چنانچہ گفته است
(لا کل شیء الا اللہ باطل) و تفصیل کلام آنست کہ اینجا سہ چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجہی باطل بوجہی
پس متمنع بالذات باطل مطلق است و ممکن لذاتہ حق است، بوجہی و باطل است بوجہی و اورا از حیث ذات خود
وجود سے نیست، اصلاً پس باطل است بذات و مستفید است وجود را از غیر خود و از وجہی کہ بجانب مقید وجود
موجود است پس و سے باین وجہ حق است و این است معنی قول و سے بمانک کل شیء الا اللہ ہم پس معلوم شد
کہ حق مطلق همان موجود حقیقی است کہ بذات خود موجود است و ہر چیز وجود از و سے میگیرد و آن خداست عزوجل

و تقاضے و تقدیس و حق بمعنی صدق و راستی و درستی کہ اقوال و اعتقادست و مذاہب را بدان وصف میکنند نیز بتی
 بوجود حق دارد باعتبار ثبوت ازین جهت اورا حق میگویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و اوست تاملی سزاوار از کوه
 و اقوال و افعال و بی ارزشا بنده بطلان و کذب منزہ و میراست و تخلق آنست کہ سخن گردد بنده بتعالی حق
 کہ شریعت بنویست صلی اللہ علیہ وسلم تا از ان نورے و حضورے بر دل مستولی گردد کہ بدان مستغرق گردد و در وجود
 حق و ذکر و حضور وے تمامت صف گردد و بعضی حقانیت امام غزالی گفت رحمتہ اللہ علیہ رحمتہ واسعہ عبد اگر چه
 حقست ولیکن حق بذات خود نیست بلکه حقست بنجد اذ ذات وے تعالیٰ بلکه بنده بذات خود باطلست اگر
 موجود ساختن حق مرا و را نمی بود پس خطا کرد کسی کہ گفت انا الحق مگر بہ یکی از دو تاویل یکی آنکہ این مراد دارد
 کہ وے بحقست و میگویند این تاویل بعینست زیرا کہ لفظ دلالت ندارد بران دیگر آنکہ این مخصوص بے
 نیست بلکه ہر چہ با سوائے اوست بحقست تاویل دوم آنکہ مستغرق گردد و در وجود حق تا آنکہ در باطن حق محسوس
 شود و گنجایش غیر نماند ہر چہ کلیت چیزی را و تمامہ اورا فرو گیرد و اورے مستغرق گردد و میگویند و مبالغہ میکنند کہ او
 اوست و ازینجا گفته است (انا من اہوے و من اہوے انا) مراد استغراق و استہلاک داشته است انتہی کلام الامام
 ای موجود بحق و اسے نور مطلق افاضہ کن بر ما از حقانیت و نورانیت وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو
 شود تو و منور گردان نور اسم خود دل بندہ خود را تا چنانکہ اسما و صورتہ عبد الحقست و حقیقہ و معنی نیز گیرد و با وجود
 آن آگاہی و ہوشیاری پیدا آرد و ازستہ و بنجدی نگاہ دارد تا گوید انا عبد الحق بجائے آنکہ ویکہ انا الحق گفته است
 انا علی کل شیء قدیر - الوکیل - وکیل آنکہ کار را با وے گذارند و زمام تصرف در دست وے دهند و وی تعالیٰ
 خود بخود کار ہائے بندگان را بر خود گرفته و قائم شدہ بامور عباد و در مہار و معاد بتفصیل ہر چہ بدان محتاج اند و کفایت
 میکند بنیابت و کرم خود و مہات ہمہ را بی آنکہ کسی توکیل و تفویض کند و وکیل گاہے و فایز میکند قدرت و بی باہرے کہ
 وکیلست در ان و وکیل مطلق آنست کہ امور موکول باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود با تمام
 آن و آن کرم و عنایت باری تعالیٰ است پس بندہ باید کہ ہمہ کار ہائے خود را بخدمت وی سپارد و بتجدیری باز
 گزارد و بکلیت خود و موکل گردد و بر وے و بسندگی کند با استعانت و استمداد وی از غیر وی بلیت کار خود را بجا باز گذارد
 کہ منی بمنیم ازین بہتر کارہ و حقیقت توکل ثقہ است بضمنت حق و اکثر استعمال توکل در امر رزقست و مفهوم او عام
 و تخلق آنست کہ در کار ہای ضعیفان و فر و ماندگان سعی کند و در کفایت ہمہ ایشان کوشتن نماید و در انجام مآرب
 و تحصیل مطالب ایشان چنان شود کہ گویا وکیل ایشانست و وکیل خدا اگر در بر نفس خود و جسم نفس گردد و دستفای
 حقوق الہی و تقاضے او امر و لواہی وے تعالیٰ - القوی المتین - قوی توانا متین استوار امام غزالی گفت قوت
 دلالت میکند بر قدرت تمامہ کاملہ بالیہ و متانت و دلالت میکند بر شدت قوت و اللہ تعالیٰ ازین جهت کہ قدرت بالغہ

و کاملہ دارد قوی است و ازین حیثیت کہ شدید القوت است متین است کہ در قرآن مجید وصف کرده است خود را بزرگوں القوت المتین
و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و دے تعالیٰ از عجز و ماندگی و ضعف فرو ماندگی منزہ و مبرک است و کفایت گزینہ
قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت است فعل بمعنی مفعول پس در ہمہ کار قوت و نصرت از خواہد بود و خود را و ہمہ را
و ہمہ چیز را اسخر و منقاد آوداند و در وقت جرات دبی اوبی از قوت و قدرت او ہر اسبان باشد و ممکن آن است
کہ بر ہواے نفس قوی و چیرہ باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجرای احکام
شرع و ہن و مستی را بخود راہ نہد بہیت نفس کا فر کیش را بر خویش تن سلطان کن و دشمن است او ہر چہ فرماید کہ
آن کن آن کن - الولی - محب و ناصر و حق سبحانہ محب مومنان و متقیان است و نصرت میدہد ایشان را و وی تعالیٰ
دوست میدارد مومنان را (اللہ ولی الذین آمنوا) و ولی یعنی متولی امور نیز آردہ و وی حق سبحانہ متولی امور صالحان است
بلطف و اصلاح کہ توکل کردہ اند بر وے و تفویض کردہ اند امور خود را بر وے و متولی امور تمامہ خلایق است از انجہ عیال
اند بان از امور معاش و معاد و معنی قریب نیز آردہ و رحمت وے تعالیٰ قریب است بہ محسنان بخود اسألک عباد
عنی فانی قریب پس بندہ باید کہ بتکمیل شعب ایمان خود را شایستہ مزید دوستی حق سبحانہ گرداند و در ہمہ کار ہمار و نصرت
از وے جوید و بہ توفیق و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالیٰ آگاہ بود و التفات دل بغیر او نکند و خلقت آن بہت
کہ دوست دارد او سبحانہ را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و وی کند در فقرا
حوالہ خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف گردد باین اسم و نامیدہ شود او را ولی اللہ و یکی از نشان ولایت آنست
کہ وے تعالیٰ دائم دارد و توفیق و نصرت او را و مخدول و مطر و دیگر داند او را تا اگر قصد مصیبت و بدی کند نگاہ دارد
او را از ان و اگر نگاہ داند سیفہ بتوبہ و انابت و باز آرد و در ان نگذارد این است معنی (اذا احببت اللہ و رسولہ
یعنہ و نسبہ) و از نشان ولایت است کہ او را در دن و شان خود جاسے و ہر زیر کہ دل ایشان محل نظر حق است و
چون او را در انجا بیاید بلا بدیدہ تو از ان بر وے نیز افتد بہیت دل بدست آرگولی داری بہ درہ فقر حاصلی
داری + اللهم ارزقنا - الحقیقہ - حمد و محبت ستودن و ستودہ شدن و دوست ستایندہ ذات خود و ستایں کنندہ صفات
خود بکلام خود در ازل و بہر آیت بنیات و رلازال لا احصی ثناء علیک است کہ آنست علی انفسک پس آنست
و ستائندہ انبیاء و اولیاء و مقربان است بفضیلت ایمان و احسان و عرفان و ستودہ شدہ است بتائیش خود و ستائین جمع
آفرینش خود کہ (وان من شیء الا نسبح بحمدہ) یا حمید بمعنی متحق جمیع محامد است کہ موصوف کمال عطا کنندہ ہر نوال است
و ہر حمد و ثناء راجع بذات اقدس اوست و تخلق باین اسم آن است کہ دائم حامق بود در جمیع اوقات و احوال ہی
کند کہ متصف گردد و تحصیل کمال عطای نوال محمود و ممدوح گردد و نزد خدا و نزد بندگان فی محمود از بندگان ہی
است کہ ستودہ است صفات وے و اخلاق وے و شمائل وے و اعمال وے و اقوال وے و احوال ہی بے ثوب نقصان

و فلغیا و آن سید رسل است که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه و سلم و هر که قریب است بدرجست و مقام او بر قدر
 تفاوت مراتب درجات قرب از انبیا و اولیا و علما و صلحا هر یک جمیعست بر قدر کمال و اندازه نوال خود و جمیع مطلق الله
 است جل جلاله و علم نوانه - انحصاری - احصا شدن و دانستن بر سبیل استقصا و احاطه و اتمام غزالی محضی العالم انفسیر
 کرده و گفته که علم را چون اصناف کند معلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا گویند محضی مطلق کسی است که نتواند
 گردد در علم و به حد هر معلوم و عدد و مبلغ و سه و بنده اگر چه ممکن است که احصا کند بعلم خود بعضی معلومات را ولیکن
 غایت از احصای اکثر معلومات و اما انقیاد من العلم الاقلی این محضی مطلق نیست مگر خدا عز و شأنه و اوست که دانست
 بدقائق و حقائق اشیا و محیط است علم او و در اثار کائنات و احوال و آن وصف کمال او این است که احاطه با کل شیء علما و
 احصی کل شیء عددی و بنده باید که علم آبی را بر جزئیات اعمال و احوال مراقب باشد و از حساب روز قیامت غافل نباشد و در حساب
 حساب مساوی و بر گیرد و بداند که همچنانکه بر ترک نیکوئی تاسف خواهد بود بر ترک نیکو تری نیز تاسف خواهد بود و بدیت غافل شود
 که عمری زین تازه تر نیایی به او دشیده که چون شد عمری در گنجایی به و تخلق عبد باین اسم بر قدر کمال است چنانکه
 در اصل صفت عالم و از جمله تخلق این است که احصا کند از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کن بیش
 از آنکه حساب کرده شود و در محاسبه سنا به ننگ دهد کند تا بر دقائق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود اطلاع یابد و وقت
 گردد - المبدی المعبود - ابد ارا ابتدا کردن و نو آفریدن و عادات باز گردانیدن و بعد از عدم ایجاد کردن
 نو و بیرون آورنده صنایع و بدایع به فیض و باز گرداننده احیاء بعد از عدم اوست تعالی شأنه و قدرت او همه اشا را
 و خود هر که از عدم بوجود آورد و بعد از امانت احیاء نیز تواند کرد - آنکه ما را اول از خاک آفرید و این چنین شایسته
 و پاک آفرید و اگر کند ما را پس از مردن درست و بنود از قدرت عجب از تخت و گاهی معید را بر عاده پیروز و پاک
 تعالی عواید و فوائد الطاف و انفعال خود را که بر بنده افاضه میکند و بسبب بعضی اعدا و تقصیرات وی بایم و خطا
 می نهد و بفو و کرم و احسان خود باز عاده میفرماید نیز حل میکنند این چنین جاری شده است سنت آبی تعالی که میسر
 وی ستاند و باز میهد تا قدر نعمت بشناسد و شکر میکند و برین معنی مبدی یعنی نشی الثامات بود و از وجود و لوازم و هو
 مبدی نعم قبل استحقاق و بر هر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضای او را بگوید و شکر نعمت
 معاش که حیات این جهانی است سازگاری مساوی که حیات آن جهانی است بکند و تخلق است که سعی کند در ابدای
 خیرات و تاسیس حسنات و عاده آنچه منقطع شده ازان تبصیرات و تقریبات - المبدی المعبود - پیدا گرداننده
 حیات در جسم و دور گرداننده آن از دوسه که احیاء و امانت صوری و جسمانی است و زنده گرداننده و لها با ایمان و
 معرفت و میراننده آنها بکفر و غفلت که احیاء و امانت معنوی و روحانی است اوست تعالی شأنه و عظمی مانه بنده باید که شکر آن
 نعمت حیات مشغول باشد و زندگانی فانی را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید و هیچ سبب را در حیات و موت و حقیقه نداند

وخلق آنست که در زنده گردانیدن دل بمعارف الہیہ و میرانیدن نفس از قوت خصمیہ و شہویہ می کند بدست
حیات القلب علم فاعلمہ و موت القلب جہل فاجتنبہ و زنده گردانیدن دلہا و طالبان و میرانیدن بانوار ہدایت و میرانیدن
نفس الشیطان از ظلمات غوایت کہ الشیخ نجفی و سمیت نیز ازین بابست و اعطای غذا بگردندگان کہ سبب بقا و برکت
و کردن غراب کافران کہ سبب نیستی ناپاکانست نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشانست۔ الحی۔ زنده ازلی و
ابدی دست تعالی شانہ کہ ہرگز نمیرد و زوال و ہلاک نہ پذیرد و حیات صفتیست کہ موجب علم و فعل ارادیست و
ہرگز ادا کہ فعل ارادے نبود میتست و حی کامل مطلق آنکسست کہ مندرجست جمیع مدرکات تحت ادراک و
و جمیع موجودات تحت فعل وے تا بیرون نبود و هیچ مدرکی از مدرکات وے نہ هیچ مفعولی از فعل وئی آن خداست
پس اوست حی مطلق و ہرے کہ سوائے اوست حیات او بقدر ادراک و فعل اوست و سیکہ شناخت کہ فی تعالی
حیست کہ ہرگز نمیرد و توکل کند بر وے (و توکل علی الحی الذی لا یموت) و ہر کہ اعتماد بخلق فی کذا احتمالست کہ وقت
حاجت بمیرد و صنائع گرد و امید وے و تخلق باین اسم آنست کہ زنده باشد بوی بیاد و بی تعالی تا ہرگز نمیرد و ہر
عند ربہم یرزقون فرحین بیت ہرگز نمیرد و انکہ دلش زنده شد و دلش بہشتست بر جریہ عالم دوام با جمیع قدمات توہم
و ہم فی الناس اصیار۔ القیوم۔ قائم بذات خود و قائم دارندہ و زنده کنندہ مرغی خود را کہ ممکن و مقصود نیست
را و وجود و بقا جز ب وے وجود و بقای جملہ موجودات بقیومیت اوست و گفته اند کہ قیوم بالقیوم و مصلح امور را گویند و اصلاح
آرندہ و مدبر امور عباد و باز نمایندہ طریق صلاح و سد او و معاش و معاد اوست و ہر کہ دانست کہ قائم باشیا و مصلح امور
اوست فارغ گردد از تعب تدبیر و کہ استئصال و زندقانی براحت کند و رسائیہ توکل و لقولہن و نصیب بندہ ازین
صفت بقدر استغنائے اوست از ماسوائے اللہ و امداد مردم و اصلاح او امور عباد اللہ را و گفته اند کہ الحی القیوم اسم
اعظمست و ہر کہ در سجدہ بگوید یا حی یا قیوم بر جمہات استغنی حاجت او بر آید۔ الواجد وجودیستی دیاقتن مطلوب
و وجد و جدت تو انگر شدن و وے بجانہ واجب الوجودیست کہ هیچ کمال و مراد و مقصود از وے متفق و نیست و هیچ
چیز بغیر وجود او موجود نہ و غنیست علی الاطلاق کہ هیچ چیز نہ بیکس محتاج و نیاز مند نیست و ہر کہ غیر اوست بوجہی اجابت
و بوجہی دیگر فاقد و از بعضی چیز با بے نیازست و بچیز با بے دیگر نیاز مند و بعضی گفته اند وجد بمعنی علم نیز آردہ و ہر شا
ہر صفت کہ ہست در علم او ثابت و موجودست و فرق میان واجد و غنی و علیم آن تواند بود کہ غنی و غنیست و غنیست
انچہ میخواہد و عدم احتیاج بغیر باعتبار اول و واجد باعتبار ثانی غنی و غنیست و علیم انکشافست و حصول از حیثیت
اول علیمست و از حیثیت ثانی واجد و اللہ اعلم و بندہ را باید کہ بمراحتی باشد و احتیاج ب وے دارد و اعلم وے
آگاہ باشد و تخلق آنست کہ کسی آگاہ در تحصیل انچہ لا بدست از کمالات تا و اجدر او و مقصود شود و غنی گردد فی فضل خدا
از ماسوائے او و چون تواند بچیز بمعنی ہمہ و اریم ہمہ۔ الما جہر بمعنی خیریت چنانکہ عالم بمعنی علیم و لیکن در صغیر

مجید مبالغہ و تاکید است و همه صفات الهی تعالی بالغ و کامل است لیکن گاهی در لفظ اشعار و اعلام بیان میکنند و گاهی با ثبات
اصل معنی انتظامی نمایند که در نفس خود کامل است احتیاج بدالات لفظ ندارد و بیان معنی تعلق و تعلق همه در شرح اسم
المجید گذشت - **الواحد** یکی است و البوحده یگانه شدن و دوسه یگانگی است بذات خود و یگانه است بکمال صفات
خود و این نه آن واحد است که مبدء اعداد است که محدود و منتهی است آنحضرت بجا ندارد و نهایت نیست و جامع اعداد
است و واحد و در عربت بد معنی است یکی آنکه تجزئ و تنقض نباشد مانند جوهر فرد دیگر آنکه بمثل مانند بود و چنانکه آفتاب
که نظیر ندارد و لیکن ممکن است که اورا نظیر پیدا شود و موجودی که مفرد است بخصوص وجود خود و قابل انقسام نیست
و وجود نظیر می ممکن نیست واحد مطلق است از لا و ابتدا و بنده گاهی واحدی شود و متیکه پیدا نشود و مراد اورا بنای
جنس و نظیر در خصی از خصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در خلقت دیگر در وقت دیگر موجود است پس
علی الاطلاق نباشد و کسیکه شناخت که خداست تعالی واحد است در صفات کمال که شریک ندارد باید که متوجه گردد
مگر بوسه و شریک ندارد و غیر اورا در دو تعلق بران اسم آن است که سعی کند که متوجه و یگانه گردد در فضل و کمال نسبت
به کسی که ممکن است توحید نسبت بوسه و باید که متوجه باشد در عبودیت چنانکه متوحد است و سه یگانہ در الوهیت یک جهت
و یک روزه و یک دل متوجه حضرت واحد گردد تا بفضی و عدت مشرف شود و مستغرق گردد در بحر توحید و یکی دانند
و یکی بیند و یکی جوید و هر چه بیند از و بیند از و دانند بیست از بر آن یکی دو جهان داده ام بباد و عظیم کن که حاصل
هر دو جهان یکی است و نقل است که شبلی قدس الله سره الغریب بکاف نقاعی گذشت فریاد می کرد که یکی بیش نه ماند
در رقص آمد و فریاد زد که کی بودی یکی بدانکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی دعوات بهی و شرح السنه
اسم الاحد نیامده است ولیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرق می نهند میان این هر دو که احدا باعتبار
ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی می گویند واحد بمعنی عدیم التجزئ که اجزا ندارد و واحد
عدیم الشئی که نظیر ندارد - **الصمد** سیدی است که قصد کرده می شود بدرگاه او در جمیع مطالب در غایت آرزو از صمد
بمعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد بمعنی مصد که میان تہی نباشد و لغت است
در صفت پس بنده یا بد که همیشه بقصد درگاه وی تعالی پوید و جمیع مقاصد و آرب از وی جوید و او را از جمیع نقائص و
آفات منزه داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و رومی از وی بجانب دیگر نگردد و تعلق باین اسم آنکه در کار سازی نیاز ندارد
و برآوردن حاجات طالبان سعی نماید و از ذاکل اخلاق و از احتیاج بلذات و شهوات نفور باشد تا مقصد در جمیع بندگان
خدا شود و در جمیع حاجات محفوظ و معصوم گردد از تمامه آفات و راسخ و صلب و در رعایت احکام دین متکون و مستقیم گردد و در نظر
علم و یقین - **القادر** المقتدر - قدر و قدرت و اقتدار و قدرت توانستن و توانائی و قادر مقتدر بمعنی خداوند قدرت در
مقتدر مبالغه است و قادر آن کی است که اگر خواهد بکند و اگر نخواهد نکند و قدرت عبارت است از این معنی که موجود میشود بوی کن بر وفق

ارادت و قادر حقیقی آن کسی است کہ اختراع کند هر موجود را اختراعی که بیکانہ باشد بوی ستغنی باشد در آن از مواد و دست غیر آن
خداست جل جلالہ و اعلا قدرتی است بقادر گردانیدن حق مراد را فی الجملہ بر بعضی اشیاء و بعضی احوال قدرتی ناقص و
منجزات بندہ تابع است بقدرت خدا پس ہر او است کہ گفتہ نشود او را قادر مگر بصورت مجاز مقید پس نیست قادر علی الاطلاق
مگر بے بجانہ پس کسے کہ شناخت کہ اوست علی الاطلاق قادر بر کمال بر ہر چہ خواہد اگر خواہ نیست راہست گردانند اگر خواہ
ہست را نیست گردانند ہمیشہ خائف باشد از قہر و امید دارد بود بہ لطف و تسلیم بود بوجہ ارادت وی و نیز چون دانست
کہ مولیٰ قادر است بر انتقام ترک کند انتقام کشیدن از ہر کہ ظلم کرد یا رنجانید او را باعتبار دانکہ قدرت حق و مقام
وے اشد و اتم است از انتقام کشیدن و سب پر اسے نفس و خلق باین اسم آن است کہ قادر باشد بر کف نفس از
مخالقات و بر منع شیطان از غویات و بازداشتن طبع و ہوا از نیل بہ شہوات و لذات۔ المقدم الموفق بکسر ط
و کسر خالتقدیم در پیش کردن و تاخیر از پس افکندن اوست عز و علا کہ عیش کردہ دوستان خود را بہ نزدیک گردانیدن
از در گاہ عزت خود و دوراہ نمودن بہ جناب قرب خویش و پس افکندن دشمنان دین را بہ دور افکندن از لطف خود
و پرورہ افکندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسے را کہ نزدیک گردانید پیش کرد او را و کسے را کہ
دور گردانید پس افکند از شرف و رتبہ و تقدیم و تاخیر گاہے در مکان بے باشد و گاہے در زمان و گاہے بفرقت
و رتبہ می باشد و رتبہ ہمہ از خداست آدم علیہ السلام را درین جہان تقدیم کرد و محمد را صلی اللہ علیہ وسلم تاخیر و در آن
جہان بر عکس تمجیدین حال اہم سابقہ نسبت بامت محمدیہ چنانکہ فرمود الآن اقرءون السابِقون و در قرآن مجید فرمود
و السابِقون السابِقون اولئک المقربون و چون بندہ دانست کہ تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود مستتر
گرد و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقتدر گردانند و تخلق باین اسم آن است کہ تقدیم کند خود بر سابقات
و مسامت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمیان را کہ سماع خیر اند و نیز مقدم و محظوم دارد ہر کہ را
خداے تعالیٰ مقدم کرد و مقرب گردانید و موخر و محذور دارد ہر کہ را وے بجانہ تاخیر کرد و دور افکند۔ الاول الآخر
اولیت از لے کہ وجود او را ابتداء و ہستی او را اقصائی نیست و آخریت و ایامی ابدے کہ بقاے او را نہایت
نی و دوام او را انقضاے فی یا سابق است بر اشیا بوجہ دوکان اللہ و لم یکن مع شیء و آخرے است باقی بعد فناے
خلق (کل من علیہا فان ویبقی وجہ ربک) یا اول است بوجہ و آخرت بسلوک و از و است مبداء اول و سبے
اوست مرجع آخر یا اول است باحسان و آخرت بضران یا اول است کہ بہدایت و احسان عارفان را بیکانگی
خود و شتاب شناسا گردانید و آخرے است کہ با کمال لطف و اطمینان کار ایشان تمام ساخت پس اولیت با تہدای
عرف و آخرت با کمال لطف پس کسیکہ بہدایت کرد و در ابتدا اوست کہ کفایت می کند در انتہا۔ الظاہر الباطن
ظاہری است کہ پدید است وجود و ہستی او بآیات باہرہ و در امن و مساوی باطنی است کہ تجسبات کہ ذات مقدس او بجناب

جلال و کبریا یا ظاہر است یا غیبت و باطن است بر جہت ظاہر است بقدرت باطن است از فکر ظاہر است بر بصائر باطن است از البصائر ظاہر است بی اقتراب باطن سببی حجاب چہ خفای او از جہت شدت ظهور او است و ظهور او سبب بلون او و نور او حجاب نور او است و فہماں من خفی لشدت ظهوره و احتجب نورہ بنورہ پس در ظاہری کہ نیست ظاہر ترازوے و باطنی است کہ نیست باطن ترازوے و حظ بندہ ازین اسم آن است کہ اہتمام کند نشان خود و فکر کند در اول خود و تدبیر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاہر و باطن خود را و حدوث عالم و فہمای از ابدان و دل بران نہ نهد و بنظر تدبیر از ظاہر اشیا بہ شناخت صانع سبب برود در کار دین سابق و اول باشد و در کار دنیا پسین و آخر بود و با حکام شریعت ظاہر بود و با سائر حقیقت باطن و ظاہر با خلایق و باطن با خدا چنانکہ گفتہ اند الصوفیہ کاین و باین است بلیت ہو الاول ہو الآخر ہو الظاہر ہو الباطن و غیر از ہو دیا من ہو دیگر چیزے نمیدانم۔ الولی۔ ولایت بالکسر تصرف کردن و دوست یافتن و ولایت بالفتح یارے کردن و بادشاہی راندن و بیوہ کہتہ کہ ولایت بفتح مصدر است و بکسر اسم و دالی کسی است کہ متولی شود امور را و مالک بود و جمہور را و ولایت مشہور است بتدبیر و تدبیر تا این معنی جمع نہ شوند اسم و الے اطلاق نہ کنند و دالی امور علی الاطلاق نیست مگر اللہ سبحانہ کہ متصرف و تدبیر آن او لا و منفذ احکام است در ان ثانیاً و قائم است بوسے با و امت و البقا ثالثاً و بندہ باید کہ اطاعت امر و فرمانبرداری باری تعالی لازم داند و مملکت وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد و از خازنکاران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بامر الہی و حکم و سے دالی مملکت وجود خود شود و حاکم در ان باشد المتعالی۔ بلند قدر بر جمع ولات و دالی و از سائر نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی الیغ از اعلی است متعالی تعلق و تعلق اینچہ آنجا مذکور شد۔ الیر۔ بکسر بانی کوئی کردن و بفتح بانی کوئی کنندہ و بحقیقت نیکی و کنندہ و احسان نمائندہ است جل جلالہ و عم نوالہ و بیچ نیکی و احسان نیست مگر آنکہ او است سبحانہ متولے آن و تفصیل بر خدا و احسان و سے بر خلق از حد حصرو بیان بیرون است (و ان تعدوا نعمۃ اللہ لا تحصوها) و بندہ باید کہ شکر نعمت و مہربت خدا بجا آورد و بخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصاً بکما در وید و اقارب و ہمسایہ ہا و سائر اہل حقوق و مستحقان بلکہ بغیر مستحقان نیز فرمودہ اند کہ شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی مالے آورد از غیر مال زکوۃ و گفت مستحق از نامستحق نمی دانم و تمیز میان اینہا نمی توانم بہر کہ فرمائی بہ ہم فرمودہ مستحق را و غیر مستحق را تا بدہد خداے تعالی ترانیز اینچہ مستحق آنے و مستحق آن نہ۔ التواب۔ توبہ بازگشتن از گنہ و اصل معنی توبہ رجوع است چون نسبت بہ بندہ کند رجوع از معصیت مراد دارند و اگر بپیر و دوگاہ نسبت کنند رجوع بہ جہت و توفیق ارادہ نمائندہ و سے تعالی نیز پیدامی کند اسباب توبہ را و توفیق میدہد بندہ را بآن و پیدار میگردد انداز خواب غفلت بہ تحولات و تحذیرات و تنبیہات بروخامت عواقب معاصی پس رجوع می کند بندہ بہ توبہ و ہمت

و رجوع میکنند و می بمانند بفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرمود قرآن تاب علیهم لیتوبوا
 (ع) توبه کنیم و بشکنیم توبه دهی و شکنیم و بنده باید که دائم در امید زند و در نو میدی برسد و از جناب حق توبه طلب دارد
 و از گناهایان پشیمان گردد و گوشش عبرت باز دارد و در توبه تاخیر نکند و او عجلخواه بالتوبه قبل الموت است اما امتثال کند
 حکایت عیسی ابن عیسی وزیر پاکو که سواران میراند خلق را چنانکه عادت است می پرسیدند این کیست زالی بر بگزی نشسته
 بود گفت چند گویند این کیست این بنده است از چشم عنایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی بنشیند
 و به منزل خود بازگشت و ترک کرده بدولت توبه شرف شد و به مکه باکر مجاور گشت و تخلق آن است که از زلات
 بندگان اعراض کند و اگر اعتماد نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع نماید و هر که بعد از نماز چاشت
 صد بار بگوید اللهم اغفر لی و تب علی آنک انت التواب الرحیم گناهان او آمرزیده شوند که از جاری کتب الحدیث -
 المنتقم - انتقام بعقوبت پاداش کردن و یکی از صفات حق سبحانه انتقام است (ان التذخیر ذوالانتقام) و این بعد از
 انذار و امهال اشد و اغلظ است از معاجلت و مسارعیت و سه سبب انتقام می کشد و عقوبت می کند کافران را
 و مشرکان را به سبب کفر و گردن کشی و عاصیان و فاسقان را اگر خواهی عقوبت کند و اگر خواهد بخشد پس بنده را باید
 که از انتقام حق پر حذر باشد و از معاصی محتجب و متحاشی و تخلق آن است که در حفظ حد و ششع و احکام آن مسامحه
 و داهنه نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و منزه است او این است که چون
 از جناب معصیت کنده یا در عبادت تقصیر نماید انتقام از او کشد و عقوبت کند یا تیری بسطای گفت که نفس من
 تحاسل کرد و در شبی از شبها از در پس عتاب کردم او را و منع کردم او را از آب خوردن یک سال العفو
 محو کننده سیئات و در گذرنده از معاصی قریب بمعنی عفو است و لیکن ابلغ است از آن زیرا که غفران یعنی از مغفرت
 ستر و کتمان است پس غفار یعنی پوشاننده گناهان است و عفو مشربح و اعدام است و بنده هر چند گنگار بود و بظهور
 پروردگار امیدوار بود پس دست رو بر پیشانی می سجده بزم نماید و شاید که موعظه کریم به بخشد با قامت حدیث
 و حکم دین مبین رو بکن بدراجچه دانی در ازل نام او و زمانه نیکان بود و در و بر جای نیکان این گمان
 بر تو در روز جزا تاوان بود و تخلق آنکه تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا در حبس
 (الکافین الغیظ و العافین عن الناس) در یابد + الرکوف - رافت شدت رحمت و غلبه آن بعضی گفته اند رافت
 احسانی است که مبداء آن شفقت محسن است و رحمت احسانی است که مبداء آن حاجت کسی است که احسان کرده بود
 و می توانی مهربان است بر بندگان بار سال رسل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان است از اسباب عقوبت
 عقوبتی و عصمت از زلت ابلغ است از غفران معصیت پس رافت عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق
 و تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت - مالک الملک - نافذ است حکم او و مشیت او و در ملک و می

باجای و اندام و بقا و افتاد و چه تعلق و تعلق و شرح اسم الملک گذشت - و و الجلال والا کرام - آنکه هر جلالت هر کمال ثابت است مراد او هر کرامت و هر کرامت صادر است از و به جل جلاله و نعم نواله پس جلال صفت ذات اوست و کرامت مثل اوست که فائز است از و به برندگان و انواع اگر اهل و بندگان را خارج از دائرة حضور و شناخت و محفل آن مدح و ثناء و بی و لطف که منافی آدم - دان نمود انعمه الله لا تحصى بمانند و مذکور است و هر که جلال خدا را شناخت تذلل نماید بدرگاه و به هر که اکرام او را و بید شکو گوید مراد او این خدمت نه کند مرغیر او را و سوال نه کند از غیر و به و تعلق آن است که تحصیل کند نفس خود را جلالت و شرف و کمالات و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لائق و برادر است - المقسط - قسط جور و پید او و اقساط عدل و داد گسترده و منصف عادل که انصاف میگیرد و مظلوم را از ظلم و کمال این معنی آن است که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر بشنود و گردانند چنانکه در حدیث آمده است و شرح این در اسم العدل گذشت - الحجام - جمع گرد آور و گرد آورنده خلق تماثلات چنانچه آدمیان بر زوای زمین و بر انگیزنده ایشان در محشر و متباینات همچو جمع میان آسمانها و کوکبا و هوا و زمین و دریاها و حیوانات و نباتات و جماد و معادن مختلفه و همه اینها مختلف اشکال و الوان و طووم و اوصاف اند و هر را در زمین جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده و همچنین جمع کرده در حیوانات میان امتحان و پنی در گ و منزه سائر اجزای جهان و جمع کرده میان تشفادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ و جوه جمع است و جمع کرده و لهامی عارفان را به شهو و تقذیر تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه و رویت و سالیطه حادثات و جمع کرده هموم ایشان را و طلب خود و دلهامی ایشان را اند که خود را لا ینکر الله تلمن القلوب جمع کرده فضائل و کمالات در انبیا و اولیا و علما و جمع کرد و در بعضی از کمال اولیا علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت و جمع کرد فضائل اولین و آخرین و سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و اصحابه و اتباعه اجمین بنده باید که تامل و تفکر کند در اجتماع صنائع و بدائع الهی و افعال غیر متناهی او و تعلق آن است که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانی و جسمانی و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیده و اخلاقی گزیده و در وظائف عبادات و ابرار و غیرات و میرات و سائر فضائل و کمالات و می کند در جمع هم و سکون قلب و جمیت مع الله بدیت و جمیت کوشش تا همه ذات شوی به ترسم که پر گرفته شوی مات شوی به الهی یعنی غنایی نیاز شدن اغنایی نیاز گردانیدن و به تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال زهمه بی نیاز است و با وجود آن به نیاز گرداننده است دیگران را از بندگان خود و لیکن آنکه غنی گردد با غنا و غیر غنی مطلق نخواهد بود و در فضا اگر از امثال خود غنی گردد و غنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالی و تقدس بایا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحکیم و بنده چون دانست که حق سبحان به نیاز است نیاز بجزرت او بر و و چون دانست که به نیاز گرداننده است طمع از همه قطع کند و سوال نه کند مگر از و به در و به نیاز نیار و مگر به و از خلق به نیاز گردد

متخلق باسم غنی گردد و باز چون نیازمندان را دست گیرد و با نیجه تواند رفع احتیاج ایشان کند و نیجه از فضل نعمت
 حق نزد او دست بر فقر از موساکین افاضه کند و از سوال بے نیاز گردد و خطی از اسم المعنی نیز باید اعطی المانع - هر
 هر چه خواهد بدید و هر که خواهد بدید بر این اسم اعطی و لا اعطی لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی سطلی و مانع است بطای
 او امیدوار بود و از منع و خائف و تخلق آنکه صالحان و محتقان را عطا کند و فاسقان و ظالمان را منع نماید یا قلب روح
 را از انوار حضو و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هریره که در کتاب
 مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را بر این روایت تفسیری کنند بر دو سبب هلاک و نقصان در ابدان و اویان تخلق
 عقل و وضع شرع و بیان معنی راجع و اکمل بمعنی الحفیظ می شود چه منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لوازم اوست
 و حاصل معنی شود حفظی و اولی که منع را اضافه به سبب هلاک می کنند و حفظ را اضافه به سبب هلاک می نمایند و مقصود
 از منع و غایت و سبب حفظ است پس هر چه در اسم الحفیظ از معانی و وجه تعلق تخلق مذکور شده در اسم المانع نیز ملحوظ
 خواهد بود و فرق میان این دو معنی آن است که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی ثانی منع از بلا لطف ظاهر است
 از خدا و گاهی منع از عطا نیز لطفی باشد ولیکن خفی و منع می کند و سبب هلاک و شهوات را از نفس که
 میخواهد مخصوص میگرداند به فضل و کرامت خود و از اهل خصوص گرداند و منع ارادت و اختیارات را از قلب که
 میخواهد خالص گرداند و برای خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلند ترست و بنده چون دانست که مولی تعالی
 اسباب هلاک نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد و شکر گوید حق را برین نعمت و تخلق آن که مانع آید و دور
 باشد از طرق فساد و هلاک بخود و با اهل صلاح نگاهدارد و دین را و اهل دین را از آفات و مخافات - الضرر النافع
 خالق خیر و شر و نفع و ضرر است تعالی و آخر منیده در دو وادریج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری اوست تعالی گمان نه
 برید که دو نافع بذات خودست و زهر مملک به نفس خود و طعام به نفس خود میرسد و اندو آب بذات خود میرسد و سیاه
 اینها همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادت بران جاری شده که و سبب هلاک اینها را اسباب ساخته است و بواسطه
 اینها خلق میکند اگر خواهد بے اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و همچنین کل اجزای عالم از علویات و سفلیات
 و وسائل و اسباب سخر قدرت کامله تامه باری تعالی اند و همه اینها نسبت بقدرت ازلیه مانند قلم در دست کاتب
 اند بی توقف و قدرت صفتی است شامل اکثر صفات خصوصاً صفات فعلیه و فرق بمجموع خصوصیات و صفات
 و بنده باید که ضرر و نفع همه از حق تعالی داند و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضای الهی را تسلیم
 گردد و تفویض امور بوسه کند و زندگانی کند و سبب از خلق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت آورده اند
 که موسی علیه السلام از دروندگان به حضرت حق بنالید حکم شد که فلان گیاه را بر درندگان بنه تا آرام گیرد گیاه بر درگان
 میبارد و آرام گرفت بعد از مدتی باز درندگان در و کردیم از آن گیاه بر درندگان نهاد و در و زیاده گشت گفت

الهی این همان گیاه است که تو تعلیم فرمودی خطاب باعتبار در سید که آن گرت توجیه بجناب ماکرودی شفا و ایدم و این
 گرت توجیه به گیاه کردی و در دراز پاده گردا بیدیم تا بدانی که شفا دهند ماییم نه گیاه و تخلق آن است که با الهی و حکم
 شریعتی شرف رساند و زجر کند و دشمنان دین را و نفع رساند و یار دهر و دوستان را تا به مقتضای ارادت و امر هر عمل
 کند که جمع میان حقیقت و شریعت این است - النور - نور در عرف عام یعنی روشنی است و نور در اسم الهی تعالی
 یعنی منور و دس تعالی روشن گرداننده سموات است بگو اکتب و سیارات و روشن گرداننده زمین با نبیا و اولیا
 و علما و مؤمنین و مؤمنات و بسایین و ریاحین و روشن گرداننده و لاهای مومنان و عارفان است بنور ایمان
 و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق نور علی نور سیدی الله لشوره من یشاء یکنز و خواص نور عبارت است از چیز
 که ظاهر تر بود و بر خود و ظاهر کننده غیر خود را چون مقابله کرده شود وجود را بعد از ظهور وجود را باشد و خفا و عدم را
 و هیچ چیز تاریک تر از عدم نیست پس کسیکه برے باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آرنده باشد مایهات را از
 ظلمت عدم سزاوار تر است از غیر خود که نامیده شود و نور و وجود و نوری است که فائض است بر جمله اشیا و وجود همه
 از نور ذات اوست (الله نور السموات و الارض) درین هنگام رساله در تفسیرین کومیه بطور آورده است که مشکف
 ابراز اسرار و اظهار انوار شده است و بالله التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبعیت و کدورات نفس برآمده و تابش
 انوار از مشکات هدایات و مصباح شریعت نموده بنور علم و عمل نیک از بد تمیز نماید و خواطر شیطانی نفسانی را از انوار
 و رحمانی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حال که نتیجه علم نباشد اگر چه آن حال عظم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که
 رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرنگ داشت کند حقیقت نور بدل او فرستاید و تخلق آن است که منور باشد بنور ایمان
 و عرفان و منظر باشد احکام دین را و بر ریاضت و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح و بقاء نور الانوار
 فناء ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل کرده عین نور گردد (اللهم اعطنی نوراً و اعظم لے نوراً و اجعلنی نوراً)
 الهامی - هدایت راه نمودن و به منزل مقصود رسانیدن راه نامه همه راه روان اوست هر که راه دنیا میبرد
 راه ناهم اوست و آنکه راه عقی میرود و رهبر اوست و آنکه راه وصول به جناب قرب وی میرود و راهی جذبات غلبت
 اوست بلیت گرنه چنان لطف تو راه نماید از گرم قافله شب روان پی نبرد و بنمرلی و انواع هدایت پروردگار تعالی
 را حضرت (الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی) چنانکه طفل را به بحر و بر آمدن از شکم به یکیدن پستان هدایت کرد و جوهر بحر و
 بر آمدن از صیفیه بچیدن و دانه راه نمود و گس شد را به بنا نمودن خانه بر شکل سدس که موافق ترین اشکال است بوسه
 هدایت فرمود و شرح این دو در دراز است و انفضل و اعظم هدایت راه نمودن است بطریق که حصول بجناب تعیم
 و رویت وجه کریم اوست و ابداع کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که منسب هدایت است به
 طاعت و بهرقت و بهره مندترین بندگان به تعلق و تخلق باین اسم انبیا و اولیا و علما اند که هادی خلایق اند بهراط مستقیم

و طریق تویم خصوصاً سید انبیا و ختم رسل صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ و اصحابہ و اتباعہ ہدایہ طریق الحق و محیی علوم الدین
اللہم وفقنا و اہدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیہم غیر المغضوب علیہم ولا الضالین و ذوالنون مصری گفت تملک
سر و سبب چیز از اخلاق عارفان بہت تنگدلی غزدگان را کشادہ باز آوردن و نہتہاے حق تعالی را بغافلان بیاد دارن
و بزبان توحید سلمان را بحق راہ نمودن یعنی روئے دل ایشان از دنیا بدین دازمشاش بجا آوردن۔ البدر لعل۔
بے مثل و مانند دہر کہ در ذات و صفات و افعال بمثل و مانندست آن بدیع مطلق است و آن جز باری تعالی ہی نیست
و بدیع بمعنی مبدع یعنی نو بیرون آورندہ نیز دارند و بہر دو تفسیر کردہ شدہ است قول وے بجانہ تعالی بدیع السموات
و الارض و بندہ را باید کہ در ہر چہ از بدائع و صنائع نظر کند دل بخداے بی مثل و مانند کہ مبدع اوست برود از حدوث
حوادث بر وجود قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی اللہ علیہ وسلم در وقت دیدن نو باوہ ہزار قریب الہندین
ربی اثر آن سرفرازست دہر بندہ کہ مخصوص بہت نجاصتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم و وجہ پیشانی و بی نظیرے
یا نو پدید آورندہ است چیز از امور راجع بہ صفت کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود اورا بدیع گویند و بدیع مخلوقات
محمد رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم و اوست فرو کامل واحد در اتصاف بصفات حق و تخلق با سماء و بی
تعالی علی الاطلاق کہ بحکیم اورا مثل و نظیر نیست اللهم صل وسلم علی محمد بعد و کل ذرۃ شعر منزہ عن شریک فی کمال
فجوہ الحسن فیہ غیر منقسم علیہ من الصلوات افضلہا ومن التحیات اتمہا و اکملہا۔ الباقی۔ دائم الوجود کہ ہرگز فنا
نہ پذیرد و بندہ باید کہ در پرتو بقاے حق از خود فانی شود و دل از تعلق بماسواے از گاہ دہر و تخلق آنست
کہ سعی کند در تحصیل کمالے کہ باقی ماند آثار آن درین جہان و دوران عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بجات
ابدی۔ الوارث۔ مراد بوارث باقی بعد فناے موجودات کہ تمامہ املاک فانی ملاک بعد فانی ملاک راجع بوی
گرد و بوی رسد و این نظیر لفظا ہرست والا اوست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابدی بتدل ملک و ملکوت و تمامہ ملک
و ملکوت مراد است بے شریک و ہمتا و ہمہ ارباب بصائر ہمیشہ ندائے (لین الملک الیوم لئلا الو احد القہا) بگوش ہوش
می شنوند جل جلالہ و عظم شانہ پیش بندہ را باید کہ در بند مال و میراث نباشد و اند کہ ہمہ گذشتنی است و از وے باز
داشتنی است دو تو اقبل ان تموتوا از شنوار عارفان بہت پیست دل برین منزل فانی چہ بنی بہ رخت بر بند کہ
انما لک و تخلق آنست کہ تحصیل علوم و معارف دین کنند تا وارث انبیا گردو۔ الرشید۔ رشد و لغت بسامان
و برہ شدن بر خلاف غی در رشید آنکہ اقوال او بر پنج رشا و احوال او بر بن صواب بود و احکام او بر طراز آفاق
و احکام خلل و ذلل پہنچ کار او راہ نیاید و ہمہ تدبیرات او مناسق بغایات گرد و بر بن سداد بی ہستارہ و بی ہستار
و گفتہ اند کہ رشید اینجا بمنہ مرشدست کہ بندگان را در مقاصد دین و دنیا و مبداء و معاد بکتاب تشریع بطریق
ارشاد و سدا خوانندہ است و وجہ تعلق و تخلق ظاہرست۔ الصبور صبر و لغت شکبائی کردن و بصوران کہ

و در وقت گناهگار آن شتابی نکند و در عقوبت انتقام الشیطان تعجیل نورزد و صبور نزدیک بمعنی حلیمست و فرق است
که صبور مشعرست بآنکه اگر چه اکنون صبر کرد ولیکن در آخرت می گیرد و حلیم مطلق است و بعضی گفته اند که در صبور خوف
عذاب غالب است و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند که صبور به معنی صبر دهنده است و صبر دهنده مرزیده را بر بلا و
مصیبت و صبر دهنده بر تحمل بار امانت و صبر دهنده بر مخالفت هوا و شهوت و صبر دهنده بر مشقت ادای عبادت
است بجهان و بنده باید که در جمیع بلاها و زحمتهای فرقه صبر از وی خواهد و از بی فرمانی و دور باشد حکایت
آورده اند که یکی از اکابر گفت که در مکمل خطبه بودم در ویشی دیدم که به مسجد حرام درآمد و طواف کرد و در قعر از حیب
بیرون آورد و در وی نگریست و به رفت روز دیگر بخجیان کرد و رفت چند روز مراقب حال او بودم برهان متوال
می آمد و می رفت روزی در آن روز طواف کرد و در رفته نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد و برخاستم و رفته دیدم نوشته بود
(و اصر بحکم ربک فانک باعیننا و خلق آن است که در هیچ کاره سبکی و شتابی نکنند آرام و کلین در زد و در هیچ فراق پناه
بامید وصال برد و در اشتیاق را به ذکر محبوب در مان کند تا به مقصود برسد و منظر و منصور گردد و در بنا از غایتنا صابر
و شکیست اقدامنا و النصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و البوا و القوا الله لعلکم تفلحون یکی
از مشایخ گفته است جام صبر بیاشام اگر گشته شوی شهید شوی و اگر زنده مانی سعید باشی (بسی است) صبر کنیم تا
کرم او چه می کند به بالین دل شکسته غم او چه میکند عیسی و دمست نفس دهنه او پیش او بکش و آنکه نظاره کن که
دم او چه کند تمام شد شرح نود و نه نام الهی که درین حدیث در و یافتند - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث
را ترمذی در جامع خود - و البیہقی فی الدعوات البکیر - و روایت کرد بهقی در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است
و قال الترمذی - و گفته است ترمذی - نه حدیث غریب - و در روایت ابی هریره غیری این اسم نیز آمده چنانکه
الاحد المنعم الرب المحلی یا در بدل بعضی ازین اسمایا زیاده بران و برین تقدیر زیاده بر نود و نه میشود و حق است که
اسما الهی در کتاب و سنت زیاده بران آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و مختصر در نود و نه نیست مگر باعتبار اقصا
بنحاضیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته شد و الله اعلم - و عن برید قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
سمع رجلا یقول - روایت است از بریده اسلمی که آن حضرت شنید مردی را که می گفت - اللهم انی اسألك بانک
لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد - خداوند منمطلبم از تو بوسیله این که تو
خدا هستی بیچانه که قصد کرده می شود بسوی و در تمامه حول آن کسی که زاید و زائیده شد نیست مرا و راهتا
هیچ یکی - فقال - پس گفت آن حضرت - دعا الله باسمه الاعظم - خواند آن مرد خدا را بنام وی که بزرگتر است از همه
نامها الذی اذ نزل به اعلی - آن نامی که چون خواسته شود بآن نام میسر بد خدا تعالی آن خواسته شده را - و ادعی به
اجاب - و چون دعا کرد و دستود بآن نام قبول می کند دعا را و اینچا فرق نهادند در سوال دعا سوال طلبیدن خواستن است چنانکه

گوید اللہ اعظمی واعطاوا دن آن و دعا خواندن و ندا کردن ست چنانکہ گوید یا اللہ و اجابت قول آن چنانکہ فرماید
 لیکن عبدی و دعا بمعنی یک و دیگر نیز می آیند۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد۔ و بدانکہ بہ تحقیق واروشہ
 است اقوال مختلفہ از علما و در اسم اعظم و ذکر کردہ است سیوطی در رسالہ کمالہ بالدر المنظم فی بیان الائم الاعظم
 کہ بعضی برانند کہ اسمی ہمہ اعظم اند و انشیت تفضیل بعضی از آنها بر بعضی و نسبت کردہ میشود این قول را بہ
 شیخ ابوالحسن اشعری و قاضی ابوبکر باقلائی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند آنجا کہ ذکر اسم اعظم واقع شدہ
 است مراد با اسم اعظم عظیم است و بطرفی گفته است کہ اختلاف کردہ شدہ است در تعیین اسم اعظم و نزد من
 آن ست کہ ہمہ اقوال صحیح اند زیرا کہ در شیخ خبری واقع نہ شدہ است کہ این اسم اعظم ست و اسمی دیگر از وی
 اعظم نیست و گویا کہ بے قائل ست کہ ہمہ اسما را اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و این حبان گفته کہ
 اعظمیتی کہ واروشہ شدہ است در اخبار مراد بان مزید ثواب ست مرادعی را بدان و مثل این معنی در آیات قرآنی
 نیز جاری ست کہ قرات بہ بعضی از کلمات موجب مزید ثواب ست اگرچہ در عذوات ہمہ عظیم اند کہ کلام خدا اند و
 بعضی گفته اند کہ تعیین آن در علم آسمی ست جزو کسی نہ اند چنانکہ در لیلۃ القدر و ساعتہ اجمعہ گفته اند و بعضی تعیین نیز
 کردہ اند نظر بظاہر احادیثی کہ واروشہ شدہ است در ان یکی از ان حدیث بریدہ است کہ مذکور شد کہ اسم اعظم لا
 الہ الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کردہ کہ وی گفته است
 کہ این قول ارجح ست از حیثیت سند از ہر چہ واروشہ شدہ است در نیاب و دیگر حدیث انس ست کہ مؤلف گفته
 وعن انس قال کنت جالساً مع النبی - گفت انس بودم من نشسته با پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فی المسجد
 و ربجد - و رجلا یصلی - و حالانکہ مردی نمازی گذارد - فقال - پس گفت آن مرد - اللہم انی اسألك بان لک
 الحمد - خداوند اسوال می کنم من بوسیله آنکہ مرزا ست ہمہ ستایشها - لا الہ الا انت - نیست هیچ معبودی مگر تو -
 الخمان المنان - مہربان نعمت دہندہ - بیلج السموات الارض با ذوالجلال والا کرام یا حی یا قیوم - و معانی اینها
 در ذکر اسما گذشت - اسألك - سوال میکنم تر فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم دعا اللہ باسمہ الاعظم الذی اذا دعی بہ
 اجاب و اذا سئل بہ اعطى رواہ الترمذی و ابوداؤد و کرد و النسائی و ابن ماجہ - و دیگر حدیث اسما کہ مؤلف گفت - وعن
 اسما و بنت یزید - صحابہ جلیلہ انصار یہ از خداوندان عقل و دین حاضر شد بتو کہ را گفت نہ کافر را بچوب خیر یعنی
 اللہ عنہا - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اسم اللہ الاعظم فی ہاتین الآتیین - گفت آنحضرت اسم اعظم درین دو حدیث
 و اسمک الہ واحد لا الہ الا هو الرحمن الرحیم و فاتحۃ آل عمران - و در اول سورۃ آل عمران کہ این ست - الہ اللہ لا
 الہ الا هو الہی القیوم رواہ الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ و الدارمی پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم
 و الہی القیوم باشد - وعن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوة ذی النون اذا دعی عاربہ و ہونی لمن

دعا ی یونس بنمیر علیہ السلام وقتیکہ دعا کرد و حالانکہ در شکم مای بود کہ دعا این است - لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین لم یبع بہا رجل مسلم فی غی - و دعا نکرد بوی پیچ مروی مسلمان در پیچ چنبرے - الا استجاب لہ - مگر آنکہ قبول کرد خدا
تعالی دعا ی اورا - رواہ احمد و الترمذی پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین است
اگرچہ صریح درین حدیث نفرد کہ این اسم اعظم است ولیکن استجاب دعا حجتا نشانی از خواص اسم اعظم است
بارعایت آداب و شرطہ کہ قرار یافتہ است و در بعضی روایات صریح نیز آمدہ

الفصل الثالث - عن بریدہ - رضی اللہ عنہ قال دخلت مع رسول اللہ گفت بریدہ در آمدم با پیغمبر

خدا صلی اللہ علیہ وسلم السجد عشاء - سجدا در وقت غشا - فاذا رجل یقرأ ویرفع صوته - پس ناگاہ مردی میخواند
و بلند میکند آواز خود را - فقلت - پس گفتم من - یا رسول اللہ القول بہا مرأ - آیا میگوئی تو کہ این مردیائی است
قال بل مومن منیب - گفت آنحضرت بلکہ مسلمان رجوع کننده بخدا سے و روئے آرندہ باوست - قال - گفت بریدہ

و ابو موسی الاشعرے لقرأ ویرفع صوته - ابو موسی اشعرے میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آن مرد کہ در صدر حدیث
مذکور بود ابو موسی بود - فجعل رسول اللہ - پس گشت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یشمخ لقرآنہ - می شنید و رات
اورا و گوش می نہاد آزا - ثم جلس ابو موسی یہ عو - پستتر نشست ابو موسی اشعرے در حالیکہ دعا میکند فقال

پس گفت - اللهم انی اشهدک انک انت اللہ - خدا و ندما من گواہ می گیرم ترا کہ توئی خدا - لا اله الا انت - نیست
معبود بحق مگر تو - احدا صمدا بنصب و در روایت برقع آمدہ - لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفو احد فقال رسول اللہ -

پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم لقد سال اللہ باسمہ الذی اذا سئل بہ عطا و اذا دعی بہ اجاب قلت گفتم
بریدہ گفتم من - یا رسول اللہ اخبرہ باسمک - آیا خبر دهم من ابو موسی را بچیزیکہ شنیدم از تو - قال نعم قلت
آنحضرت آری خبر دہ اورا - فاخبرہ بقول رسول اللہ - پس خبر دادم من اورا بقول پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم

فقال لی انت الیوم لے الخ صدیق - پس گفتم ابو موسی مرا تو امر فرما برادر دوستی - حدیثی بخبر پیغمبر رسول اللہ
حدیث کردی تو مرا بخبر پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی این حدیث کہ دروے بشارت استجاب است
اما مطلق حدیث آورد اشارت کرد کہ موجب اخوت و صداقت مجرب حدیث بنوی صلی اللہ علیہ وسلم است رواہ زرین

انچہ مؤلف آوردہ از احادیث این است و در اینجا اقوال دیگر است بعضی بسم اللہ الرحمن الرحیم گفته و بعضی اللہ گفته اند
روایت کرد ابن ابی حاتم از جابر بن زید بعضی ہو گفته و بعضی الحی القیوم و بعضی مالک الملک و بعضی کلمہ توحید و بعضی اللہ
لا اله الا هو رب العرش العظیم و فخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین رضی اللہ عنہ کہ وی سوال کرد از حضرت

عزت کہ تعلیم کند اورا اسم اعظم پس منود او را در خواب کہ اسم اعظم لا اله الا اللہ است و بعضی گفته اند کہ اسم اعظم مخفی است
در اسمائے حسنی و مؤید است این قول را حدیث حاکمشہ کہ وے چون دعا کرد یہ بعضی اسماء حسنی افزود آنحضرت صلی اللہ

علیہ وسلم اسم اعظم درین اسم است کہ دعا کردی بآن و بعضی الہم گفته اند رکشی و شری جمیع الجوارح از بعضی سلف نقل کرده کہ گفته اند کہ ہر کسیکہ الہم گفت و دعا کرد خدا را بجمع اسماء و شمل این از حسن بعضی نیز نقل کرده اند و بعضی الہم گفته اند نقل کرده شدہ است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضیہ گفته اند ہر اسمی از اسماء الہی کہ بخواند او را بدان نبردہ بطریق حضور و تقوی چنانکہ در باطن او دوران حالت غیر حق تعالی نباشد ہر کرا این حالت دست داد و استجاب شد دعاے او البتہ باین قول از امام جعفر سلام اللہ علیہ و علی آباءہ الکرام و از شیخ جنید و غیرہ رضی اللہ عنہم منقول است و آپن نعیم در علیہ از بانیہ یسبغای آورده کہ شخصی از وے از اسم اعظم سوال کرد و فرمود آیت حدیث و نیست آن فراغ قلب تست بود حدیث حق و چون باین حال باشی قصد کن بہر ہمیکہ باشی میردی بوی بشرق و مغرب و از آبی سلیمان و اگر آورده کہ گفت پرسیدم بعضی مشائخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفت نم گفت و قتیکہ بنی دل خود را کہ اقبل کردہ بخدا و رفیق شد سوال کن حاجت خود را کہ بہین اسم اعظم است و از آبی الزبج ساح آورده کہ پرسید از وے مروے کہ گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم اللہ الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا و گفته اند بسم اللہ الرحمن الرحیم از عارف مجتہدین است از پروردگار تعالی و تقدس واللہ اعلم

باب ثواب التمجید والتسلیل والتکبیر

تسبیح بیای کی تزییہ کردن و بیای کی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و مکرر و باین معنی است اشتقاق محمد کہ محمود است مکرر و تکبیر کبیر و بزرگ گردانیدن و تسلیل لا الہ الا اللہ گفتن و مراد بیان احادیث است کہ وارد شدہ است در ثواب سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر و تسلیل شتی از لا الہ الا اللہ است و عرب چون بسیار گرد و استمال ایشان و دیکلمہ را ضم میکنند بعضیہ حروف یک کلمہ را بہ بعض حروف دیگر مثل حمد و حوقلمہ و سلم و میگویند تسلیل ازل و لیل و قتیکہ گوید لا الہ الا اللہ و حیل و قتیکہ گوید حی علی الفلاح

الفصل الاول عن سمرۃ - بفتح سین و ضم میم - بن جذیب - بضم وال و فتح آن صحابی مشہور است کہ کثیر الحدیث قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل الکلام الارج - فاضلتر و زیادہ تر از وے ثواب چہار کلمہ اند سبحان

والحمد ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر فی روایتہ احب الکلام الی اللہ ارج سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر لایفک باین بدآت - زیان نمیکند ترا بہر کدام اذان کلمات کہ آغاز کنی زیرا کہ ہر کدام از این کلمات مستقل است در افادہ مقصود کہ جلال حق و کمال اوست و تقدیم و تاخیر در ان تفاوت نمی کند ولیکن این ترتیب اسانی متناسبہ است زیرا کہ ناظر در معرفت خدا بحسب تزییہ و می یا بد بعد از انان منحصر می یا بد نعم و کمالات در ذات تقدس وے تعالی بعد از ان منکشف می گردد و وے توحید بعد از ان عاجزی یا بد خود را در شان توحید پس میگوید اللہ اکبر کہ اقبال الغزالی در مراد اجبت است بعد از کلام خدا و خود این کلمات نیز از قرآنند جز کلمہ رائج و در روایتی آمدہ است افضل الذکر بعد کتاب بسم

رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اقول سبحان اللہ والحمد للہ ولا اکر الا اللہ واللہ اکبر احب الی ما طلعت علیہ شمس۔ ہر آئمہ گفتن من این چہار کلمہ را دوست داشته شدہ ہر ستاہی من ہر چہ چیرے کچہ پر آمدہ است بروے آفتاب یعنی دنیا و ما فیہا گو یا کہ این کنایت است از ہمہ مخلوقات و مخصوصیت اجابت نسبت بفعالیات زیرا کہ ذکر خدا افضل واجب است از تمامہ عالم۔ رواہ مسلم۔ وعنہ۔ وہم از ابی ہریرہ است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال کسیکہ بگوید سبحان اللہ و بحمدہ فی یوم مائتہ مرتہ۔ در روزی صد بار۔ خطایہ۔ انگذہ شود و کم کردہ شود و گناہان او۔ و انکانت مثل زید البحر۔ اگر چہ باشد گناہان او مانند کف دریا در کثرت متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یصبح و حین یمسی کسیکہ بگوید در ہنگام صبح کند و در ہنگامی کہ شام کند یعنی در صبح و شام گوید۔ سبحان اللہ و بحمدہ مائتہ مرتہ۔ صد بار۔ لم یات احد یوم لیسۃ بافضل ما جابرہ۔ نیار و پنج کیے روز قیامت علی فاضل تر از آنچه آوردہ است وی آن عمل را۔ الا احد قال مثل ما قال ازاد علیہ مگر کی کہ گفتہ است مانند آنچه گفتہ است و سے یا زیادہ کردہ است بر آنچه وی گفتہ است متفق علیہ۔ اینجا دو اشکال می آید یکی آنکہ از ظاہر عبارت این مفهوم می شود کہ ہر کہ گفت مانند آنچه و سے گفت و آورد مثل آنچه وی آوردہ باشد نہ افضل ازان و این ظاہر است اشکال دوم آنکہ زیادت بر تحدیدات شرع در اعداد و جائز نیست چنانکہ در چہار رکعت ظہر پنج رکعت گزار و مثلاً پس زیادہ آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکہ تقدیر کلام و معنی و سے آنست کہ نیار و مساوی آنچه و سے آوردہ و نہ افضل از آنچه و سے آوردہ مگر کسیکہ گفت و سے آنچه گفت پس می مساوی آورد یا کسیکہ زیادت گفت از آنچه و سے گفت پس و سے افضل ازان آوردہ جواب از اشکال ثانی آنکہ زیادت بر تقدیرے جائز نیست کہ از شارع اجازت و تجویز و زیادت نیامدہ است و در حدیث چون تصریح بر زیادت کرد جو از آن معلوم شدہ پس این مثل پنج رکعت بجای چہار رکعت ظہر نباشد بلکہ مثل آنکہ در نماز تجمید یا در غنی شست رکعت آمدہ است و اگر تائید و و و از دہ بگزارد نیز جائز است بلکہ افضل است و تواند کہ مراد ما زاد افعال خیر و دیگر باشد نہ نفس تسبیح فافہم۔ وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلمات خفیۃ علی اللسان یقللن فی المیزان حبیبنا الی الرحمن۔ دو کلمہ اند سبک بر زبان گران در میزان اعمال و بہت داشتہ شدہ بسوی جان آن دو کلمہ کدام است۔ سبحان اللہ و بحمدہ سبحان اللہ العظیم متفق علیہ۔ وعن سعد بن ابی وقاص قال کما عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ روایت است از سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ گفت بودیم ما نزد آن حضرت پس گفت آنحضرت یا عجز احدکم ان یکسب کل یوم الف حسۃ۔ آیا عاجزی آید یکی از شما از آنکہ کسب کند ہر روز ہزارینکی۔ فسا کہ سائل من جلساۃ کیف یکسب احدنا الف حسۃ۔ پس پرسید آن حضرت بر اہل رسندہ از ہم نشینان و سے صلی اللہ علیہ وسلم چگونه کسب کند یکے از ما ہزارینکی را یعنی ہر روز۔ قال یسبح مائتہ تسبیحہ۔ گفت آنحضرت

تسبیح گوید صد بار۔ نیکب لہ الف حسنتہ۔ پس نوشتہ می شود مرا ہزار نیکی بحساب مشہور کہ ہر نیکی را وہ حسنتہ است۔
 او محیط عنہ الف خطیئۃ۔ یا انگندہ شود از دس ہزار گناہ این نیز حکم کتاب ہزار حسند دارد و از انچہ تقدیر کردہ شد ضمیر
 جلسائہ بآن حضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث مانوس و مہود نیست و توانکہ ضمیر جبرائیل فی قاصد مدوین
 قول را دسہ سی بود گویا کہ کسی از ہم نشینان دسہ اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از دسہ سوال کرد
 فافہم۔ رواہ مسلم فی کتابہ فی جمیع الروایات عن موسیٰ البکشی او محیط۔ و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از موسیٰ جنی بضم جیم
 و فتح ہما کہ از ثقافہ است او محیط آمدہ بکلمہ او براسے تروید چنانکہ تقریر کردہ شد۔ قال ابو بکر البرقانی۔ گفت ابو بکر
 برقانی بفتح با و ضم و کسر آن نسبت بہ برقان کہ نام قریبہ است از خوارزم۔ رواہ شعبۃ و ابو عوایہ و یحییٰ بن سید القطان
 عن موسیٰ۔ روایت کردہ اند این حدیث را این ائمہ از موسیٰ جنی مذکور۔ فقالوا و محیط بغیر الف۔ پس گفتہ اند
 یحنا ابو وہی الف پس ہم کتابت الف حسنتہ می شود و ہم خط الف خطیئۃ و ظاہر ہمین است زیرا کہ حسنت و دوسہ گند
 سیات را۔ کہند انے کتاب الحکیدے۔ همچنین بیان کردہ است حمیدے و مرجع بین ایصحیحین۔ وعن ابی ذر قال
 سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اے الکلام افضل۔ گفت ابو ذر کہ پرسیدہ شد آن حضرت را کہ کدام کلام فاضلتر است
 قال ما اصطلف اللہ لکلمۃ۔ گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامی است کہ برگزیدہ و اختیار کردہ است خدای تعالیٰ
 سرفراز شدگان خود را کہ تسبیح و تحمید میکنند و را بدان کلام تسبیح است بقول حق سبحانہ تعالیٰ (و من تسبیح بحمدک و تلتلک لک)
 زیرا کہ این را تعلیم وی تعالیٰ است مرا ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام است۔ سبحان اللہ و
 بحمدہ رواہ مسلم۔ وعن جویریۃ۔ بضم جیم و فتح داو و سکون تحتانیہ کہ یکی از امہات المؤمنین است۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 اخرج من عندها بکرۃ۔ روایت است از جویریہ کہ آنحضرت بیرون آمد از نزد دسہ در با مداد دسہ صحن صلی الصبح ہر گاہیک
 گزارد آنحضرت نماز با مداد را۔ وہی فی مسجد ہا۔ بفتح جیم و خالانکہ جویریہ در سجہ گاہ خود بود و یعنی در جائیکہ نماز گزاردہ بود
 نشستہ ذکر و تسبیح می کرد شاید کہ مراد مکائیت کہ ساختہ بود در خانہ خود براسے نماز گزاران و آن را بسی گاہی بکبر
 جیم نیز می گویند۔ ثم رجع۔ پستہ بازگشت آن حضرت و بر سر دسہ آمد۔ بعد از آن صبحی۔ بعد از آنکہ چاشت کرد آنحضرت یعنی در
 وقت چاشت۔ وہی جالتہ۔ و حالانکہ جویریہ نشستہ بود۔ قال ما زلت علی الحال الذی فارتک علیہا۔ گفت
 آنحضرت آیا ہمیشہ ہستی تو بر حالتیکہ جدا شدم از تو بران حال یعنی از وقت صبح تا الان کہ وقت چاشت است بر حال
 خود نشستہ ذکر میگوئی۔ قالت لم۔ گفت جویریہ آری برہان حال خودم۔ قال النبی۔ گفت پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم
 لقد قلت بعدک اربع کلمات تلت مرات۔ ہر آنکہ گفتم من بعد از تو یعنی بعد از برآمدن از پیش تو چار کلمہ سہ بار۔ و نوشت
 بما قلت منذ الیوم۔ همچنین کلمات اند کہ اگر رکشیدہ شوند و مقابل کردہ شوند یہ چیزیکہ گفتہ و خواندہ تو امروز۔ و نوشت
 ہر آنکہ برابرے آیند این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات کہ گفتہ تو۔ سبحان اللہ و بحمدہ عدد خلقہ و رضی نفسہ فترتہ عشر

و مدار کلمات - چہار کلمہ است کہ مفید مبالغہ و کمال اند و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینہا نادران نیت یعنی تسبیح و تحمید می گویم ترا بشمار مخلوقات تو کہ بشمار ربی اندازہ اند چنانکہ موجب رضاے تو شوند و بوزن عرش تو کہ عظیم و مقدار کلمات تو کہ مرا کلام اوست یا اسما و صفات او یا علم اوست - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال - کسیکہ بگوید لا الہ الا اللہ وحده لا شریک لہ لہ الملك ذلہ لہ الحمد و علی کل شیء قدیر مائتہ مرۃ - صد بار - کانت لہ عدل عشر رقاب - باشد مرا و اثار ثواب برابر دہ بر دہ کہ آزاد کند و عدل بکسر عین و فتح آن ہر دو روایت است بمعنی مثل و برابر چیزے و قبضے گفتہ اند فتح برابر چیزے از غیر جنس دی کہ از جنس و کتب لہ مائتہ حسنتہ - نوشتہ شود بر اے وے صد نیکی - و تحت عنہ مائتہ سیئۃ - و محو کردہ خود از دسے صد بدی بخیرت مؤید آن است کہ در حدیث سعد بن ابی وقاص است و بحیل بو ابی الف است - و کانت لہ خیرا من الشیطان یومئذ ملک و باشند این کلمات مرا و راپناہ از شیطان و شر وے دوران روز کہ گفتہ است این کلمات راجعی بمیسے - تا آنکہ شبانگاہ کند جز بکسر حاء استوار و تقوید - و لم یات احدی افضل مما جاز بہ الارجل علی اکثر من ذلک - دنیا و بیچ کی علی فاضلتر از آنچه آورده است او مگر و بیکہ عمل کردہ بیشتر از آنچه او کردہ از جنس ہمین تسبیح یا دیگر از اعلان این حدیث از اشکا اول کہ در حدیث ابی ہریرہ می آید سالم است متفق علیہ - وعن ابی موسیٰ الاشعرے قال کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر - گفت ابو موسیٰ اشعرے بودیم با آنحضرت در سفرے - فجل الناس بحیرون بالتکبیر - پس در ایستادن مردم کہ آواز بلند می کنند و تکبیر - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس اربعوا علی انفسکم - اے مردم نرمی کنید بر ذواتاے خود و تعجب نہ کشیدہ بلند کردن آواز درین اشارت است کہ منع از جہر بر اے آسانی و نرمی است نہ از بصوت نامشروعیت ذکر جہر و حق آن است کہ ذکر ہر مشروع است بے شبہہ مگر بعارض و اینہا در رسالہ اوراد اثبات نمودیم پس ازان تاکید کرد منع را بقول خود - انکم لاتدعون اہم ولا غایبا ہم برستی کہ شما نخوانید کہ را و نہ غائب را - انکم تدعون سمیعا بصیرا - بدرستیکہ شماے خوانید شنو اے بینا را - و ہو حکم - و اوبا شماست بعلم و حضور و زیادت بصیر یا آنکہ حاجت بذکر او نیست بمناسبت تسبیح است کہ ہر دو در اکثر مواقع معاند کور اند و با وجود آن اشارت است بآن کہ وے بے بیند شما را وے دانند احوال شما سا از ہیئت شما و صورت شما و طبیعتی گفتہ کہ بصیرت بخت آن زیادہ کرد کہ سمیع بصیر در اک گفتہ است از سمیع اعی فافہم و الذی تدعونہ اقرب علی احدکم من عنق راحلہ - و آن کسیکہ منجوا یند شما اور از و دیگر است یکی از شما از گردن شتر می قال ابو موسیٰ و انا خلفہ گفت ابو موسیٰ اشعرے و من پس آن حضرت بودم بر شتر یا پیادہ - اقول سی گویم - لا حول ولا قوۃ الا باللہ فی نفسی - در نفس خود آہستہ - فقال پس گفت آنحضرت - یا عبد اللہ بن قیس - اسم ابو موسیٰ اشعرے الا ادلک علی کثر من کنوز الجنتہ - آیا راہ نہنایم ترا برین گنجے از گنجہاے بہشتیت - فقلت بلی پس گفت من آرسے نہا -

یا رسول اللہ قال۔ گفت آنحضرت۔ لاحول ولا قوۃ الا باللہ۔ آن گنج از گنجائے بہشت این کلمہ است باین معنی کہ گفتن این کلمہ مرگومیدہ خود را تو ای می بخشد کہ مثل گنجائے دنیا و جہنم آن لاشی است و مشائخ گفتہ اند کہ هیچ ذکر معین و مدد تر بر عمل ازین کلمہ نیست کہ معنی آن تیرے از حول و قوۃ خود و عدم اعتماد و احوال نفس است و روایتیکہ این فقیرین حدیث پیش حضرت شیخ عبدالوہاب می خواند و از کیفیت و حقیقت این گنج پرسید فرمودند ہذا معلوم خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ حاجت بہ بحث نیست میقت علیہ۔

الفصل الثانی۔ عن جابر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال۔ کسی کہ گوید سبحان اللہ عظیم و بحمدہ غرست لہ نخلۃ فی الجنۃ۔ نشاندہ شود بر اے او درخت خرمای در بہشت۔ رواہ الترمذی۔ وعن الزبیر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صبح الصبح العباد فیہ۔ نیست تیج صبحی کہ صبح می کنند در دے بندگان۔ الامنا وینا وی۔ مگر آنکہ آواز کند آواز کند یعنی فرشتہ آوازی کند سبحوا الملک القدوس تسبیح و تنزیہ کنید خدا را کہ بادشاہ مالک الملک پاک از جمیع نقائص است و بگوید سبحان الملک القدوس۔ رواہ الترمذی۔ وعن جابر۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل الذکر لا الہ الا اللہ فاضلترین ذکر لا الہ الا اللہ است اگرچہ اذکار بسیار است و ہرچہ بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال ذکر است ولیکن این کلمہ توحید است و ایمان بی آن صحیح نہ باشد فقال و مداومت این کلمہ با خواص عجیب و اسرار غریب است در تطہیر باطن و تصفیۃ قلب و ظهور سرے کہ موعود است در دل و لہذا اختیار کردہ اند مشائخ آن را در تربیت مریدان و افضل الدعاء الحمد للہ۔ و فاضلترین دعا الحمد للہ است تسبیح حمد بدعا محبت است کہ شایا بکریم در معنی دعا و سوال است و افضل از بہت آن شد زیرا کہ حمد خدا کہ منم حقیقی است در معنی شکر است بلکہ حمد بد اسن شکر است و شکر موجب مزید نعمت است۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ۔ وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الحمد راس الشکر۔ حمد سر شکر است زیرا کہ شکر تعظیم منعم است و فعل لسان از ظہر او است بران اما فعل قلب خفی است در دلالت افعال جوارح زیرا کہ شکر تعظیم منعم است یا بہ محبت داشتن بدان یا بپاک کردن بر زبان یا خدمت کردن با اعضا و در دلالت افعال جوارح تصور و اشتباہ است۔ ما شکر اللہ عبدہم بحمدہ شکر کامل نہ گفت خدا را بندہ کہ حمد نگفت اورا درین کلام اشارت است بآنکہ آدمی باید کہ با وجود تصفیۃ باطن حفظ ظاہر نیز کند و بالتذیر قلب تکمیل آن بہ فعل زبان نیز نماید تا ظاہر و باطن کمال و تمام پذیرد۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اول من یدعی الی الجنۃ یوم القیمۃ الذین یجدون اللہ فی السراء والعزاء۔ نخستین کسانی کہ خواندہ و برودہ شوند بسببے بہشت روز قیامت آن کسانی اند کہ حمد و شکر میگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال۔ رواہ ابی یوسف فی شعب الایمان۔ وعن ابی سعید الخدری

رضی اللہ عنہ فقال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال موسیٰ علیہ السلام یا رب علمنی شیئاً اذکرک بہ - گفت کہ
حضرت موسیٰ اے پروردگار من بیا موز مرا چیز سے کہ ذکر کنم ترا بدان چیز - ادا و عوک بہ - یا بخوانم ترا بدان چیز شک
را وی سہ کہ اذکرک بہ گفت یا اذ عوک بہ گفت و در بعضی نسخ واد عوک بہ است یا اذیس مطلوب ذکر و دعاست
بہر دو - فقال - پس گفت پروردگار تعالیٰ - یا موسیٰ حل - اے موسیٰ بگو - لا الہ الا اللہ فقال - پس گفت موسیٰ
یا رب کل عبادک یقول ہذا - اے پروردگار من ہر بندہ تو می گوید این را - انما اریذ شیئاً یخفی بہ - بخوام من
مگر چیز را کہ مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکر سے و دعای خاص فرما کہ دیگران بہ من شریک دان
نباشند - قال - گفت پروردگار تعالیٰ - یا موسیٰ لو ان السموات السبع و عامرین غیرے - اگر ثابت شود کہ ہفت آسمان
و آباد وارندگان آہنا جز من نیست تمامہ اہل آسمانہا از ملائکہ و استثنائے حق تعالیٰ از عامر سموات بطریق مجاز و
انقطاع سنت و عامر بمعنی اصلاح و ہندہ و نگاہارندہ از خلل و اختلال نیز آمدہ و برین معنی استثنائے وی تعالیٰ
بر حقیقت ست - و الارضین السبع - و نہت زمین و عامر ضمیر را ذکر نکرد از جهت قلت یا کثافت و ذکر عامر سموات -
ضمن فی کفہ - ہنادہ شوند این آسمانہا و زمینہا و یک پلہ ترا و عواکہ الا اللہ فی کفہ - و ہنادہ شود لا الہ الا اللہ و
بکہ و دیگر از ترانوہ - لما انت ہن - ہر آنیہ میل میکند کفہ لا الہ الا اللہ و راجع می آید ان آسمان با زمینہا اہل آسمانہا و
فی شرح السنہ - و عن ابی سعید و ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال - کیکہ
بگوید - لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر صدقہ ربہ - تصدیق می کند و راست گو میگردد اند اور اید و پروردگار او - و قال - وی گوید
پروردگار - لا الہ الا الہا و انا اکبر - نیست الہ مگر من و من بزرگترم - و اذا قال - و چون میگوید بندہ - لا الہ الا اللہ
وحدہ لا شریک لہ یقول اللہ - میگوید خداے تعالیٰ - لا الہ الا الہا و حد سے لا شریک لی و اذا قال - و چون میگوید بندہ
لا الہ الا اللہ الملک و لہ الحمد قال - میگوید خداے تعالیٰ - لا الہ الا الہا و الملک ولی الحمد و اذا قال - و چون میگوید
لا الہ الا اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ قال - میگوید خداست تعالیٰ - لا الہ الا الہا و لا حول و لا قوۃ الا بلی - یعنی مقرر میدارد
پروردگار تعالیٰ این اقوال بندہ را و میگوید موافق آنچه میگوید بندہ و قبول میکند از وی و درین فضیلت ست
مرا این کلمات را - و کان یقول - و بود آنحضرت کہ میگفت من قالہا فی مرضہ - کیکہ بگوید این کلمات را و بیماری
خود - ثم مات - پستیمیر و دران بیماری - لم یلقہ النار - نمیخورد اور آتش و درج - رواہ الترمذی و ابن ماجہ -
و عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ انہ دخل مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی امراۃ - روایت است از سعد بن
ابی وقاص کہ وے درآمد بان حضرت یزنی و در بعضی روایات آمدہ است کہ آن زن از امہات المؤمنین بود
جویر یہ یا غیر وی و اللہ اعلم - و بین یہ میانوی - و پیش آن زن خستہ ہائے خوابود - و صحیح یا سگریہ یا بوشک
را وی ست تسبیح بہ تسبیح میکرد آن زن بان خستہ یا یا بین سگریہ یا تسبیح با بین و منع کہ آلاں متعارف ست در

ومان شریف بنود بعضی خسته بایا سنگرنیه با نگاه میداشت و بان شمار میکرد و بعضی در رشته های دراز گره های بسند و مانند
 آن کذا اختصه السیوطی فی رساله - فقال الا انجرک بما هو علیک من نداد افضل - شک راویت پس گفت آنحضرت
 آیا خبرند هم ترا ای زن تبسمی که آن آسان تر یا فاضلترست بر تو ازین تسبیح کردن نخستای بسیار باعتبار کمیت و
 فاضلترست از روی کیفیت و آن تسبیح که امست - سبحان الله عدد ما خلق فی السماء - یا کیست خدا را عزوجل شمار
 چیزی که پیدا کرده است در آسمان - و سبحان الله عدد ما خلق فی الارض - و یا کی خدا شمار چیزی که پیدا کرده است
 در زمین - و سبحان الله عدد ما بین ذلک - و یا کی خدا شمار چیزی که میان آسمان و زمین است - و سبحان الله عدد ما هو خالق
 و یا کی خدا شمار هر چیزی که پیدا کننده است و یثالی تا ابد - و الله اکبر مثل ذلک - یعنی گفت عدد ما خلق فی السماء الی آخره و احتمال دارد
 که لفظ مثل ذلک گفته باشد بجای عدد ما خلق فی السماء الی آخره و الله اعلم - و الحمد لله مثل ذلک و الله اعلم
 و لا قوه الا بالله مثل ذلک رواد الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب - و عن عمر و بن حنیبل عن ابیہ عن
 حماد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سجد الله مائة مرة بالثناء - کسیکه بیای یا و کند خدا را و بگوید سبحان الله
 بار در بامداد - و مائة بالعتی - و صد بار در شبانگاه - کان کن ج مائة سجده - باشد سجده کسیکه گزارده است صد سجده این از
 باب الحاق ناقص کمال میدارند از برای سبانه در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید که تضعیف این باصل
 ثواب آن برسد و با وجود آن دلالت دارد بر فضل ذکر خدا و کمال آن و فضل الله فاسح - و من حمد الله مائة بالثناء
 و مائة بالعتی - و کسیکه حمد بگوید خدا را و بگوید صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه - کان کن ج مائة سجده
 فی سبیل الله - باشد همچون کسیکه سوار کرده است مردم را بر صد اسب در راه خدا - و من سجد الله مائة بالثناء و مائة
 بالعتی - و کسیکه تسبیح کند و بگوید لا اله الا الله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه - کان کن اعنق مائة رقبته من تسبیح
 باشد مانند کسیکه آزاد کرد صد بنده را از ادلا و تسبیح عم اختلاف است علماء و استرقاق عرب بعضی میگویند در مشرکان ایشان
 یا قتلست یا ایمان و این حدیث مثبت قول اول است یا آنکه کسی تسبیح یا نادانسته اسیر و استرقاق کرده باشد و بعضی گفته
 اند که این مبالغه است - و من کبر الله مائة بالثناء و مائة بالعتی - و کسیکه به بزرگی یا و کند خدا را و بگوید الله اکبر صد بار در بامداد
 و صد بار در شبانگاه - لم یأت فی ذلک اليوم احد باكثر مما أتى به الامم قال مثل ذلک - بنیاد در آن روایتی علی غایت
 از آنکه آمده است آن کس آن را اگر کسی گفته است مثل آن - او را و علی ما قال - یا زیاده کرده است بر آن و درین
 حدیث مثل آنچه گذشت در فصل اول در حدیث ابی هریرة بن سنان است رواد الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب - و عن
 عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التبیح لشف المیزان - سبحان الله گفتن نیم ترازد اعمال
 یعنی تسبیح بکفایت تمام اعمال طرف دیگر و الحمد لله یأباه - و الحمد لله گفتن پر میکند میزان را یعنی حمد تمام میزان را پر میکند
 و فاضلترست از سبحان الله زیرا که الحمد لله شکرست بجهت مای خدا و شکر تجلب جزیدست پس ثواب و کثرت و فریاد باشد

و تو اندکے مراد بآن آن باشد کہ وی معادل و مساوی و سمان اللہ است نصف آن و نصف این دہر و میزان پر
 میشود و اللہ اعلم - و لا اله الا اللہ لیس لہا حجاب دون اللہ نیست مر این کلمہ را پر دہ فرو و خدای تعالیٰ حتی تخلص علیہ
 تا آنکہ میرسد بسوی خدا و در راہ محبوب و موقوف نمی ماند زیرا کہ این توحید حق است و توحید حق با حق است - رواہ الترمذی
 و قال ہذا حدیث غریب و لیس اسنادہ بالقوی - و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم ما قال عبد - کففت سجع بندہ - لا اله الا اللہ مخلصا - بروجہ اخلاص و توحید - قط - ہرگز - الا تحت لہ ابواب السمار - مگر
 آنکہ کشادہ میشود مر آن بندہ را در نامی آسمان - حتی یقفی الی العرش - تا آنکہ میرسد برش کہ مقام کبریا و عظمت حق است
 کنایت است از رسیدن او بسوی خدا چنانکہ در حدیث سابق گذشت - ما اجتنب الکبائر - مادام کہ برہنہ کنندگان
 گبیہ را و یکسو شود از ان تقیید او با حجاب کبار از برائے سرعت قبول و وصول است زیرا کہ ایمان بے عمل ناقص
 و نخل بچود اخلاص است قولہ تعالیٰ و اعل الصلح یرفعہ - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب - و عن ابن
 مسعود - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقیت ابراہیم - گفت آنحضرت پیش آدم ابراہیم علیہ
 السلام را - لیلة اسرہ فی و شب اسرہ کہ مرا از مسجد حرام بہ مسجد قطیف بردند کہ شب سحران بود - فقال یا نجد اقرأ
 امتاک منی السلام - گفت ابراہیم ای محمد بنحو انان است خود را از جانب من سلام اقرأ بفتح ہمزہ و کسر راست از
 اقرأ بمعنی خود را بنہدن و در بعضی نسخ اقرأ بکسر تہرہ فتح را از قرأت یعنی بخوان و بگو است خود را از من سلام و تحقیق این
 لفظ در جاسد دیگر از کتاب کردہ شدہ است - و اخبر سم ان الجنة طيبة البتہ - و خبر دہہ ایشان را کہ بہشت خاک و
 خوش و پاک سب - و عذبة الماء - و شیرین و خوش است آب او - و انما ایمان - و خبر دہہ کہ بہشت یعنی زمینہا
 او در اصل ہوا است خالی از درختان کہ نسبت نبات در وی - و ان غراسہا - و خبر دہہ کہ درختان و سہ این کلمات است
 سبحان اللہ و الحمد للہ و لا اله الا اللہ و اللہ اکبر یعنی درختان بجز سہ اعمال مردم در اینجا نشانند ہر کلمہ از کلمات مذکورہ کہ
 گسہ می گوید درختہ در بہشت برائے و سہی نشانند و چون درختان جزائے این کلمات اند گو یابین این کلمات
 اند قیعان جمع قاع زمین ہوا در زمینی کہ رتنیہا در و نباشد و غرس درخت نشانند و غراس بکسر نہال -
 رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب اسنادا - و عن السیرۃ - بضم تحتانیہ او سہ و سکون ثانیہ و فتح ہملمہ
 و ہمزہ منہومہ بجلسہ یا نیز می گویند بہشت یا سر صحابہ است - و کانت من المهاجرات - و بلو این دن از نانی کہ
 ہجرت کردہ بود و ند از کلمہ بحدیثہ و بعضی می گویند از انصاریات است و قول اول صحیح تر است - قالت لکلت لیسیرہ -
 قال لنا رسول اللہ - گفت ما را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم علیکن بالتبیین والتعلیل والتقدیس - بر شما باد اے
 جماعہ دنان کہ یاد کنید خدا را شہادت و پاکی بگفتن سبوح قدوس ربنا در رب الملائکۃ الروح یا قتل سبحان الملك القدوس
 یا ایچہ در معنی اوست کہ اقا لوا - و اعتقدن بالانال - و عقد کنید و گرہ بندید لیسر انگشتان یعنی بشمارید آنها را و اہل

حساب ناعقدہ ہاست موضوع از برای اعداد مشہور میان النیسان - فائزین مسائل - زیرا کہ بدستیکہ اناصل
یا اصالی پر سیدہ میشوند روز قیامت انرا پنج کسب میکنند مستطقات - نفع طاطلب نطق کردہ شدہ گویا گردانیدہ میشوند
چنانکہ تمامہ اعصنا و جوارح گویا میگردد و گوہی میدہند ما نیسان - فلا تظنن تقسین الرحمة - و غافل مباشد اے زبان
از ذکر خدا و تسبیح و تقدیس و پس فراموش کردہ میشود و محروم گردانیدہ شود از رحمت و تفسیرین بلفظ معلوم تیر
روایت سنن یعنی در نیا بند رحمت را - رواہ الترمذی و ابو داؤد -

الفصل الثالث - عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ قال جاہ اعرابی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فقال گفت سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ آمدہ بادی نشینی نزد آنحضرت پس گفت - علمنی کلاما اتو لہ پیامبران
مر کلامی و ذکر می و دعا کہ میگفتہ باشم من انرا - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ اللہ اکبر کبیر و الحمد للہ کثیر اسمان اللہ رب العالمین لا حول و لا قوۃ الا باللہ العزیز العظیم - و در روایت علی
النفیہ قال فیہ لاربی فماتے - گفتہ اعرابی این ذکر ہا برای خداست و حمد و ثناءے اوست پس چیست برای
من کہ دعا کنم برای خود و خیر خواہم برای خود بدان - فقال قل - پس گفت آن حضرت بگو - اللہم اغفر لے
و ارحمنی و اہدنی و ارزقنی دعا فی شاک الرا دے نے عافنی شاک کردہ است را دے در عافنی کہ بہت یا نیست
رواہ مسلم - و عن النس - رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر علی شجرة یابسة الوری - آنحضرت
گذشتہ پر درخت خشک برگہا - فضر بہا بعصاہ - پس آنحضرت صلح زد آن درخت را بچوبیکہ در دست آنحضرت بود
فتناثر الوری - پس افتادند و پراگندہ شدند برگہا - فقال ان الحمد للہ و بحان اللہ لا الہ الا اللہ واللہ اکبر کثرا
و لوب العبد پس گفت آنحضرت کہ گفتن این کلمات می افکند گناہان بندہ پس میریزد گناہان در - کما یتساقط ورق الشجرة
اشجرة چنانکہ میریزد برگہای این درخت - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب - و عن یحیی بن عمار
قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من قول لا حول و لا قوۃ الا باللہ - روایت کرد یحیی بن عمار کہ از شاہ
تابعین است از ابی ہریرہ کہ گفتہ گفت مرا آنحضرت بسیار گو لا حول و لا قوۃ الا باللہ را زیرا کہ درین برات است
از صیغہ نفس و توانائی دے کہ مانع است از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی رح گفت صحبت
و استقامت در سیاحت خود بام دے پس وصیت کرد مرا دو گفت نیست در اقوال چیزے معین تر و عمد تر بر افعال از قول
لا حول و لا قوۃ الا باللہ و نیست در افعال چیزے عمد و معین تر از گریختن بسوے خدا و اعتصام بفضیل و سون تقیم
باللہ فقط ہدی الی صراط مستقیم ہتی - فائزنا من کثر الخبۃ - پس بدستیکہ این کلمہ بخنی از گنہاے بہشت است - قال
الحول من قال گفت محول پس کیکہ گوید - لا حول و لا قوۃ الا باللہ - نیست جہلت و بازگشتن از نصیحت قدرت
و توانائی بطاعت مگر بتوفیق خدا - و لا منجاة الا باللہ - نیست رشککاری و گریز از خدا مگر بسوے او و در بعضے

روایات و الامطیاری نیز روایت کرده اند و منجا مقصود است و لم یأمرهموز - کشف اللہ عنہ سبعین بابا من القراءات ما انفقر -
 کشفاده کند و دور گرداند خداے تعالیٰ از آن کس ہفتاد و دراز کند کہ کمترین آن ہفتاد در فقرست - سہارہ الترمذی
 وقال ہذا حدیث یسین اسنادہ متصل - و گفتہ است ترمذی این حدیثی است کہ نسبت اسناد و متصل - و محول کم
 یسین من ابی ہریرۃ - زیرا کہ محول نہ شنیہہ است از ابی ہریرہ در کاشف نہ ہی گفتہ کہ محول روایت میکند از عالیہ
 رضی اللہ عنہما و از ابی ہریرہ بطریق ارسال - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم لا حول ولا قوۃ الا باللہ ووار من تسعة و تسعین دارا یسر بالہم - این کلمہ دار و است از نو و نہ در و کہ آسان تین
 آن در و ہا اند و ہست مراد و در و ہاے باطنی است از گزرتاے نفس و بند خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عامتر از
 باطنی و ظاہری و ہذا امل - و عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا اولک علی کلمۃ من تحت الریش من کثر کلمتہ
 و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آنحضرت آبارہ نمایم ترا بر کلمہ کہ نازل شدہ است از زیر عرش کہ مقام خاص کہ بار و
 عظمت و قدرت حق سبحانہ است کہ آن کلمہ از گنج بہشت است و آن کلمہ کلام است - لا حول ولا قوۃ الا باللہ یقول اللہ
 تعالیٰ - میگوید خداے تعالیٰ یعنی در وقتیکہ می گوید بندہ این کلمہ را - اسلم عبدے - اسلام آورد و انقیاد و اطاعت
 کرد و بندہ من یا اعتقاد و اخلاص - و استسلم - و تقویٰ پس کرد امر خود را یا امور کائنات را بسوے من و بعضی گفتہ اند
 اسلم و استسلم یک منی است و مقصود از ذکر تکرار کید و تقریر است - رواہا البیہقی فی الدعوات الکبیر - روایت کرد ابن دو
 حدیث را بیہقی در دعوات کبیر - وعن ابن عمر - رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ
 ہی صلوۃ الخلق این کلمہ صلوۃ تمامہ خلق و عبادت ایشان است زیرا کہ خلایق ہمہ بہ تسبیح و تنزیہ الہی قائل و ناطق
 اند چنانکہ فرمود (وان من شیء الا یسبح بحمدہ) و جابے دیگر فرمود کل قد علم صلوۃ و تسبیح خواہ بلسان حال یا قال - و الحمد
 للہ کلمۃ الشکر - و الحمد لہ کلمہ شکر است کہ ہر چیز و ہر کس شکر نعمت الہیے گوید - و لا الہ الا اللہ کلمۃ الاخلاص - و لا الہ
 الا اللہ کلمۃ اخلاص و توحید است و اللہ اکبر تملایا بین السماء و الارض - و اللہ اکبر پر میکنند چیزے را کہ میان آسمان و زمین
 زیرا کہ کبر یا عظمت الہی را محیط و شامل است و توانند کہ باین السماء و الارض کنایت از تمامہ عالم باشد - و اذا قال
 العبد - و وقتیکہ می گوید بندہ - لا حول ولا قوۃ الا باللہ قال اللہ تعالیٰ - می گوید خداے تعالیٰ - اسلم و استسلم -
 اسلام آورد و استسلام کرد و بندہ من - رواہ زرین -

باب الاستغفار والتوبۃ

استغفار و رنعت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن گناہ و بخشیدن آن و توبہ رنعت بمعنی رجوع و در
 شرع رجوع از معصیت و پشیمان شدن انسان با صدق عزم بر آنکہ باز نگردد و توبہ را گاہے اسناد کنند بحق تعالیٰ و گویند
 تاب اللہ علیہ بمعنی رجوع بر حمت و توفیق توبہ یا رجوع از تشدید بہ تخفیف یا از خطریا یا حبت و از سیرا یا اللہ

جنید بغدادی پر سیدند کہ توبہ حبیبیت فرمود فراموش کردن گناہ یعنی چنان کہ حلاوت گناہ از دل بر آید کہ بمنزل آن
شود کہ نمی شناسد گناہ را و از سہل تستری پر سیدند کہ توبہ حبیبیت گفت توبہ آن است کہ فراموش نہ کنی گناہ را کذا نے
التوفیر و در شرح توفیر گفت کہ سہل اشارت کرو باحوال مردمان از جهت خوف عقوبت و فرط مجاہدت ایشان
و جنید اشارت بہ توبہ محققین کرد کہ ذکر ذنوب نمی کنند بجز غلبہ عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان مراد را چہ
ذکر ہذا در حال وفاق است و بعضی گفتہ اند مراد بہ نسیان ترک عود

الفصل الاول عن ابي هريرة - رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والعدا في الاستغفار

والتوب اليه في اليوم اكثر من سبعين مرة - فرمود آن حضرت بخدا سوگند ہر آنیکہ بدستیکہ من استغفار میکنم خدا را توبہ میکنم
بسوے خداے تعالیٰ در روزے بیشتر از ہفتاد بار - رواہ البخاری و عن الاخر - بہ فتح مہرہ وغین مجہ مفقوہ
و تشدید را - المزنی - بضم سیم و فتح زاءے منسوب بہ نیریہ کہ قبلیہ مشہورست از عرب صحابی ست معزز دست در اہل کوفہ

و بعضی گفتہ اند در اہل بصرہ - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ليعان علي قبي - بدستیکہ ہر آنیکہ پردہ کرد
میشود بر دل من وغین غیم بمعنی ابرہے الصراح غین ابرو تیرگی و بعضی گفتہ اند غین ابرو رقیق را گویند وانی لا استغفر
اللہ فی الیوم مائتہ مرۃ - و بدستیکہ من ہر آنیکہ استغفار کنم خدا را در روز صد بار - رواہ مسلم - بدانکہ علما و فواد بیان

معنی این حدیث و در دریافت این سرچراند و سزاوارست مرایشان را کہ حیران شوند و توقف کنند زیرا کہ بحال
نیست ہرچہ بکنی را کہ بدانہ حقیقت قلب مصطفوی را و احوالیکہ عارضے گرد و بران و ہرچہ در وی گفتہ اند و گویند
ہمہ نطن و تخمین ست اگرچہ دعوی کشف و یقین کنند مگر آنکہ در لواطن بعضی از محققین عارفین از توبہ معین انحضرت
پر تو ائند و اللہ اعلم پس بعضی علما گفتہ اند کہ این از جهت غم و اندوہ است بود و در مبادی و مساو از آنچہ مطلع شدہ
بود وی صلی اللہ علیہ وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار ہمہ برایشان بود اما لفظ التوب الیکہ در حدیث

سابق گذشت ابابکرہ ازین معنی وارد وہم چنین حدیث آئیدہ کہ یا ایہا الناس توبوا الی اللہ فانی التوب الیکہ فی الیوم
مائتہ مرۃ بخافم مگر آنکہ طلب توبہ توفیق آن باشد مرایشان را و بعضی مے گویند کہ آن چیزے بود کہ مشتعل بود و انحضرت
بدان از نظر کردن در کار و بار امت و مصالح ایشان بر شد و ارشاد و ہدایت و مخالطت از علاج و دکن شرب
و مجاریہ با خداے دین تا چنان می نمود کہ گویا شاغل سنت از کمال جمعیت و حضور اگرچہ اعظم طاعت و اشرف
عبادت بود از جهت علوم مقام و رفعت و رحبت و و تفر دوے صلی اللہ علیہ وسلم بہ پروردگار و خلوص قلب
و ہمت و و از ہرچہ ماسوائے اوست و این را گناہے میدانست و ازان استغفار مے کرد چنانکہ گفتہ اند

حسنات الابرار سیات المقربین و بعضی از صوفیہ گفتہ اند کہ این عین الوار بودہ عین غیا و این اشارت ست
با نچہ بعضی از عرفا گفتہ اند کہ کشف کردہ مے شد بر قلب شریف و صلی اللہ علیہ وسلم در ہر ساعت از اوصاف

حق و توفی سے کروند ہر آن و درین تجلیات و سے شہر و مرتبہ بخت را بعد از تبتے بدرجہ فوقی ہمیشہ بکرم کہ استغفار کردہ
 شود از آن و همچنین بود حال قلب شریف و سے دائم و انوار صفات ہمہ حجاب ذاتہ غایتش آنکہ حجاب نورانی اندوہ این
 اشارت بقول و سے صلی اللہ علیہ وسلم (ان اللہ سبعین الف حجاب من نور و ظلمت) و از رفع کلام و درین مقام قول صحت
 در وقتیکہ پرسیدہ شد از سنی ابن حدیث گفت اے سائل اگر از قلب دیگرے می پرسیدی میگفتم و بیان می کردم
 انچہ سے دانستم اما از حال قلب مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و من توانم زد کہ چیست و حال و سے از جملہ تشاہات است کہ
 در انجام و نتوان زد و شیخ توریشتی سے گوید رحمتہ اللہ علیہ کہ خدا خیر دہا و آدمی را در رفتن و سے برنج ادب و
 اجلال و اعظام و سے شان و بزرگای موق و حی و منزل فرد و آمدن قرآن است بعد از آن میگوید کہ ما درین مسلک
 بہر روش میرویم کیے آنکہ گویم ہر گاہ قلب مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم تا مترین و کاملترین و روشن ترین و عارف ترین
 بود و اعتقاد اہتمام داشت با وجود آن بہ تشریع ملت و تاسیس سنت ناچار بود و از فرد و آمدن بہ مرتبہ خاص و انتقا
 بعضے محفوظ نفس و متحن بود با حکام بشریت و چون ارتکاب می کرد و میگرفت زودی دید چیزی را اینا کہ در وقت
 بوسے از جهت کمال رقت و فرط نورانیت چہ شے چند آنکہ رقیق تر و صاف تر و تاثیرات بروی ظاہر تر و پیدا تر و
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر گاہ چہ سے از آن میدید آن را از جملہ گناہان سے شمر و از آن استغفار میکرد و ازین
 باب بود استغفار و سے نزد پیروان آمدن از متضاد می گفت و سے صلی اللہ علیہ وسلم عفرانک از ہمتہ فقدان کمرسان
 دوم آنکہ گویم کہ خدا سے تاملے چنانکہ برگزیدہ اور از عالمیان و فرستادہ بر ایشان خواست کہ باقی دارد در میان ایشان
 تا منفع نشیند بوسے تا آن زمان کہ بہ تمام و کمال رسد ہم ارشاد و ہدایت و تکمیل و آنحضرت اگر گذشتہ بندہ را چہ
 و در انچہ بود از حضور و تجلیات الہیہ فراغ و فرصت نمی یافت براسے تعریف حاکم و تعلیم جاہل پس تقاضا کرد کہ
 الہیہ کہ برگماشت نوسے از احتجاب و استتار بر قلب شریف و سے تا شنول گردد باین عالم و تا مگر گرد و خط و ارتفاع
 مردم از و سے اما و سے صلی اللہ علیہ وسلم نسبت بجال خود این را گناہ می پنداشت و استغفار سے کرد این حال
 کلام توریشتی است و وجہ اول راجع بوحی است کہ سابقا مذکور شد و وجہ ثانی آن نیز موجب است و طبیعی نیز و وجہ
 از افادت شیخ الوقت شہاب الدین سہروردی نقل کردہ کہ ثانی آن قریب ثانی و دو وجہی است کہ توریشتی ذکر کردہ
 و در رسالہ مرج البحرین این وجہ مقرون بحسن تقریر بیان و تحریر نمودہ شدہ است و نزد این ضعیف سخن صحت از ہمہ
 خوش تر است و اللہ اعلم۔ و عتہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس توبوا الی اللہ۔ اے
 آدمیان توبہ کنید و رجوع آرید بوسے خدا۔ فانی التوب الیہ فی ایوم مائتہ مرۃ۔ پس سہروردی من توبہ میکنم بوسے دی تعالی
 در روز صد بار۔ رواہ مسلم و عن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیما یر و سے
 عن اللہ و روایت است از ابی ذر کہ گفت آنحضرت در انچہ روایت میکند از خدا سے تبارک و تعالی۔ انہ قال۔

کہ وہ تعالیٰ گفت۔ یا عبادے انی حرمت انظلم علی نقی۔ اے بندگان من بدرستی کہ من حرام گردانیدہ ام ظلم را بر نفس
خود لینے سلب کردہ ام آن را از ذات خود کنایت است از تنزه و تقدس وی تعالیٰ ازل و ذکر تحمید از جہت مشکلات است
بقول او کہ فرمود۔ وجہ تہ بنیکم محراب گردانیدہ ام ظلم را در میان شما حرام کردہ شدہ۔ فلا تظالموا۔ پس ظلم نہ کنید بر یکدیگر
و تجاوز نہ کنید از حد اعتدال و انصاف۔ یا عبادے کلم صال الامن ہریتہ۔ اے بندگان من ہمہ شما اگر ایدہ
آن کے را کہ راہ نمودم من اورا۔ فاستندوہمہ ایہ کم۔ پس طلب ہدایت کنید از من تا ہدایت کنم شما را۔ یا عبادے وی کلم
جائع الامن اطعمہ۔ اے بندگان من ہمہ شما اگر سناہید کہ کسیک طعام بخور انہ من اورا۔ فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام
کنید از من تا اطعام کنم شما را۔ یا عبادے کلم عار الامن کسوۃ فاسکونی اسکم۔ اے بندگان من ہمہ شما اگر سناہید کہ کسیک
جامہ پوشانم من اورا پس طلب کسوۃ کنید از من تا کسوۃ دہم شما را یعنی ہمہ از من است چہ نعمت دینی کہ ہدایت است
و چہ نعمت دنیائیکہ طعام و جامہ است لیکن اول مخصوص است بہ بعضی و ثانی عام است ہمہ را پس متوجہ نہ شو و سوال
کہ حیث معنی استثناء و الامن اطعمہ و الامن کسوۃ و حالانکہ آن ہمہ را ثابت است و ہمیں محرم نیست ازان
و طبیعتی گفتہ است کہ مراد اطعام و کسوۃ بسط و رزق و اغناست فانہم۔ یا عبادے انکم تخطون۔ یعنی تم تا و سکون خا
کسرا۔ باللیل والنہار وانا اغفر الذنوب جمعہ اے بندگان من بدرستی کہ شما گناہ میکنید شب و روز و من سے آمرزم
گناہان را ہمہ۔ فاستغفرونی اغفرکم۔ پس طلب آمرزش کنید از من بیا مرزم من شما را۔ یا عبادے انکم لن تبلغوا
ضری فتنفرونی۔ اے بندگان من بدرستی کہ شما ہر گز نمی رسید گزند را تا کہ گزند را سناہید مرا یعنی بہ مصیبت و ضرر
گزند سناہیدن یعنی ضا و فتح آن عند نفع یا بفتح مصدر است و بضم اسم کذا فی القاموس و در مشارقی گفتہ کہ ضرر چون قرون
بفتح شو و گفتہ نہ شو و مگر بضم۔ ولن تبلغوا یعنی فتنفرونی۔ و ہر گز نمی رسید سو و مرا سناہید مرا یعنی بطاعت یعنی
از معصیت بندگان زیانے و نقصانی بدرگاہ صمدیت حق بغیر سد و از طاعت سو و و کمائے نہ بلکہ سو و و زیان انشیان است
یا عبادے لو ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم۔ اے بندگان من اگر باشد این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما
کا و اعلیٰ القی قلب رجل واحد منکم۔ باشد بر بہرہ کار ترین دل یک مرد از شما یعنی اگر فرض کردہ شود دل یک کسی
از شما کہ متقی ترین و لما باشد و شما ہمہ برین صفت باشید۔ ما زادو لک فی ملک شما۔ زیادہ نمیکند آن و در ملک یا در شما
من چیزے۔ یا عبادے لو ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم کا و اعلیٰ القی قلب رجل واحد منکم ناقص ذلک من ملک شما
ای بندگان من اگر باشد این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر بغیر مانے کنندہ و گناہ کنندہ و ہر
دل یک مرد از شما کہ نیکو آن از ملک من چیزے۔ یا عبادے لو ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم کا و اعلیٰ القی قلب رجل واحد منکم
بندگان من اگر باشد اینکہ اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما بایستد و در یک روے زمین۔ فساوونے
سبب سوال کنند مرا و بخو اہند ہر چیز بخو اہند۔ فاعطیت کل انسان سئلۃ۔ پس بدہم ہر آدمی را خواست اورا۔

ذلک ما عندی۔ کہ نکر داند آن داون از آنچه نزد من است از نعمت۔ الا كما ينقص الخط اذا دخل الحجر۔ مگر چنانچه کم میگردان
 سوزن یعنی از آب و دریا چون در آدوده شود و در دریا۔ یا عباد وے انما ی اعلماکم احصیہا علیکم۔ اے بندگان من است
 آن علماے نیک و بد مگر علماے شاکر وے دانم و میبایم بر شما۔ ثم اوفیکم ایاہا۔ پست تمام میدهم تمام را جزای آن اعمال را من
 و جد غیر فی الجہد اللہ۔ پس کیسکه بیا بد نیکی یا نیک و در علماے خود پس باید که شکر گوید و شاکر خدا را که توفیق آن داور
 جزای خیر بران مترتب گردانید۔ و من و جد غیر ذلک فلا یلوہن الا انفسہ۔ و کیسکه بیا بد غیر نیکی را و در علماے خود پس باید که
 نکویش نکند مگر نفس خود را که بشوی آن بجز اسے بدرسد۔ و عن ابی سعید۔ الحدیث رضی اللہ عنہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة وتسعين انسانا۔ بود و بنی اسرائیل مردی
 که کشت نود و نہ آدمی را۔ ثم خرج یسأل۔ پست بیرون آمد و در حالیکه پرسید مردم را از قبول توبه و یا سوال
 مغفرت را از خدا و استغفار میکنند و معنی اول النسب و الصق است بقول وے۔ فانی را بهی فسا که له التوبه پس آید
 راهی را پس پیدا و آید است مراد و توبه و قبولی افتد از وے توبه و در بعضی نسخ الی توبه آیا مراست توبه و له من
 اگر چه بحجت معنی ظاہر است اما اول از حیثیت روایت صحیح تر است۔ قال لا۔ گفت راهب نیست ترا توبه فقط پس
 کشت آن مرد را بهی را و بجل یسأل۔ و در ایستاد که سوال میکند مردم را۔ فقال له رجل ایت قریة کذا و کذا۔ پس گفت
 مراد و مردے بیا قریه چنین چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که و ر وے عالمی هست یعنی دردی
 کسی است که حل مشکل تو خواهد کرد۔ فادکر الموت۔ پس دریافت ادرا امارات و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید۔
 فنادی بصدره نحوہا پس میل کرد آن مرد بسینه خود بجانب آن قریه یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سینه را بر
 زمین کشیده بآن جانب رفت تا میل کردن و بگرائی برخاستن۔ فاختصمت فیہ الملائکۃ الرحیمۃ و ملائکۃ العذاب۔
 پس پیکار کردند و نزاع نمودند در شان آن مرد و فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند
 کہ وی مرحوم و مغفور است و فرشتگان عذاب بران آمدند کہ وے مغضوب و مغذبت است۔ فادعی اللہ الی ہذہ ان
 تقربی۔ پس حی فرستاد و خدا تعالی بسوے این قریه کہ متوجه شدہ بود بجانب آن نزدیک شوم بیت۔ و الی ہذہ ان
 تباعدی۔ و وحی فرستاد بسوے این قریه ظالمہ کہ وے از ان هجرت کرده بود کہ دور و از میت۔ فقال قیسوا بینہما۔
 پس گفت خداے تعالی فرشتگان را اندازه کنید و به پیا مید مسافتی را کہ میان دو قریه است نسبت بیت کہ کدام ازین
 دو نزدیک تر است بمیت۔ فوجد الی ہذہ اقرب بشر۔ پس یافته شد بمیت بسوے این قریه رحمت کہ نزدیک تر است
 بیک شہر بدست۔ فقوله۔ پس آزمزیدہ شد مراد و درین حدیث کمال مبالغہ است ببعث رحمت الکی و میزدار
 بمغفرت وے تعالی و آن بصدق نیت او بود در توبه و استغفار۔ متفق علیہ۔ و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ
 عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ لو لم تذنبوا لذهب اللہ بکم سوگند بخدا کہ بقای

فوات من بدست قدرت اوست اگر گناہ نمیکند شما ہر آنیہ بر خداے تعالیٰ شمارا۔ و بحار بقوم یزید بنون۔ و ہر آنیہ
 می آرد و قومی را کہ گناہ کنند نیستغفرون اللہ۔ پس طلب آمرزش کند از خدا۔ بغفر لکم۔ پس بیامرز در ایشان المقصود
 بیان عفو و مغفرت الہی سچانہ است گناہان را از برائے اظہار مقصداے ہم عفو و غفور بیت کہ جرم زبندگان نیاید
 عفو تو جمال کے نماید و توار غبت کند و رتوبہ و استغفار نہ حت بر سر ذنوب و عدم مبالغات بدان زیرا کہ خدای تعالیٰ
 منی کردہ است از ذنوب و فرستادہ است پیغمبر ان را تا بازوارند از ان خافم و باللہ التوفیق۔ رواہ مسلم۔ و عن
 ابی موسیٰ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یسطیہ باللیل لیتوب سئی النہار سبتیکہ
 خدایتعالیٰ فراخ میگردد دست رحمت خود را بہ شب تا توبہ کند بدی کنندہ در روز۔ و یسطیہ بالنہار لیتوب سئی
 اللیل۔ و فراخ میکند دست خود بر روز تا توبہ کند بدی کنندہ شب و یسطیہ کنایت است از توسع در عفو ان و الہام
 کرم۔ حتی تطلع الشمس من مغربہا۔ تا آنکہ بر آید آفتاب از جانب مغرب خود کہ در ان وقت در ہای توبہ بہرہ گرد و درین
 این در اواخر کتاب در بیان علامات ساعت بیاید۔ رواہ مسلم۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العباد اذا اعترف۔ بدستیکہ بندہ و قتیکہ اقرار میکند بئنی گناہ خود۔ ثم تاب تیر
 توبہ میکند و رجوع مینماید بدر گاہ رحمت حق۔ تاب اللہ علیہ۔ قبول میکند خداے تعالیٰ توبہ او را و رجوع میکند و رحمت
 بروی متحقق علیہ۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تاب قبل ان تطلع
 الشمس من مغربہا تاب اللہ علیہ کسیکہ توبہ کند پیش از آنکہ طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبہ کند خداے تعالیٰ
 بروے و قبول توبہ او واجب است بفضل الہی و کرم دی۔ رواہ مسلم۔ و عن انس رضی اللہ عنہ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لئن شرفنا توبۃ عبدہ حین یوتوب الیہ۔ ہر آنیہ خداے تعالیٰ سخت ترست از روزے
 شادمانی بتوبہ بندہ خود و در ضائے وے تعالیٰ از بندہ ہر گامیکہ توبہ میکند بندہ و رجوع میکند بسوے خدایتعالیٰ
 من احکم کانت راحلۃ بارض فلاۃ۔ یکی از شما کہ بود شتر سواری و بارکش وے بر زمین دشت۔ فالتقلت بہ
 پس بر مید و گر سخت راحلہ از وے۔ و علیہا طعامہ و شرابہ۔ و بران راحلہ بود خورش و بے و آب وے۔ فالیس منہا
 پس امید شد آنکس از ان راحلہ۔ فاتی شجرۃ۔ پس آمد آن کس درختی را۔ فاضطجع فی ظلہا پس پہلو بند و در سایہ ان
 درخت بسبب کوفت و ملالت وے۔ قد ایس من راحلۃ۔ در حالیکہ یہ تحقیق نا امید شدہ است از راحلہ خود۔
 فینما ہکذا لک اذ ہو بہا قائمۃ عنہ۔ پس در اثناے آنکہ آن کس بچنین بر پہلو افتادہ بود ناگاہ آن کس متلبس و حاکم
 بر ارحلہ در حالیکہ ایستادہ است راحلہ نزد وے۔ فاخذ بخطامہا پس گرفت مبارر راحلہ را۔ ثم قال من شدة
 الفرج۔ پس گفت آن کس از سختی شادمانی۔ اللهم انت عبدی و انارکب۔ خداوند اتوی بندہ من و تم خدا
 توبہ خطا من شدة الفرج۔ خطا کرد آن کس از سختی فرج و گفت توبہ منی و منم پروردگار تو بجای آنکہ باید گفت

تو پروردگار منی ومنم بندہ تو مقصود بیان شدت رضای حق و تشبیہ آنست کہ بہ فرح شخصیکہ کم شدہ و گریختہ خود را
یابد و بندہ گناہگار بندہ گریختہ از پروردگار تعالیٰ است و توبہ حکم باز آوردن و باز یافتن دارد و قافم رسول
و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان عبدًا اذ ذنب ذنبًا - بدرستی کہ بندہ از
بندگان کرد گناہ ہے - فقال رب اذنبت فاغفرہ - پس گفت آن بندہ اسے پروردگار من گناہی کردم پس بایز
این گناہ را - فقال ربہ - پس گفت پروردگار را یعنی با ما آنکہ - اعلم عبدی ان لہ بالیغفر الذنوب و یاخذہ فیہ یا ادا
بندہ من کہ مرا پروردگاری است کہ می آموزد گناہان را و میگیرد وہ گناہ - غفرت لعبدی - آمرزیدم مرشد خود
را بعین علم - ثم مکث اشار اللہ - پست درنگ کرد آن بندہ در گناہ کردن مدتی کہ خواستہ بود خدا - ثم اذنبت
ذنبًا - پست گناہ کرد بار دیگر - فقال رب اذنبت ذنبًا فاغفرہ - پس گفت آن بندہ درین باز نیرای پروردگار من
گناہ کردم پس بایز این گناہ را - فقال - پس گفت پروردگار درین باز نیر - اعلم عبدی ان لہ بالیغفر الذنوب
و یاخذہ بغفرت لعبدی ثم مکث اشار اللہ ثم اذنبت ذنبًا فقال رب اذنبت ذنبًا آخر فاغفرہ - درین مرتبہ لفظ آخر
ولی زیادہ است و در بعض نسخ در اولی و در دوم آخر ولی نیز موجود است و در نسخ صحیحین مقرر است کہ ذکر کردیم
- فقال اعلم عبدی ان لہ بالیغفر الذنوب و یاخذہ غفرت لعبدی فلیفعل ما اشار - پس گویند بندہ ہر چہ میخواہد از
گناہان مادام کہ استغفار آورد مقصود بیان فضیلت استغفار است و تا شریوے در غفران نہ امر بہ گناہ یتفق علیہ و عن
جندب - بضم جیم و سکون نون و ضم وال و فتح آن نام ابو ذر غفاری است کہ از کابر صحابہ و زہاد ایشان است
و جندب نام بعضی صحابہ دیگر ہم هست فظاہر آنست کہ مراد اینجا ابو ذر باشد واللہ اعلم - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
حدث ان رجلاً قال واللہ لا یغفر اللہ لفلان - روایت است از جندب کہ آن حضرت حکایت کرد کہ مردی گفت بخدا
سوگند کہ نمی آموزد خدا سے تعالیٰ مر فلان را ظاہر آن مرد فاسق متعصب بود و این مرد مخن فضول گفت و سوگند خورد کہ
خدا یتعالیٰ اورا نمی آموزد - وان اللہ تعالیٰ قال - و بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ گفت - من ذا الذی یتالی علی اسے
لا اغفر لفلان سکت است آنکہ سوگند میخورد بر من کہ نمی آموزم فلان را یا مراد این عمل است کہ سوگند خورد یعنی دروغ گوئی
ساختہ ترا و باطل گردانیدم سوگند ترا و آمرزیدم اورا تا بی ہمزہ و کسر لام شد وہ ایلاء سوگند خوردن - فانی قد غفر
لہ لفلان پس بدرستی کہ تحقیق آمرزیدم مر فلان را و اجبت عملک - و باطل گردانیدم عمل ترا خطایان مرد است کہ
گفت خدا یتعالیٰ نمی آموزد فلان را یا مراد این عمل است کہ سوگند خورد یعنی دروغ گو گردانیدم ترا و باطل گردانیدم سوگند
خوردن ترا و بایزیدم اورا - او کہا قال - یا چنانچہ کہ گفت راوی با حضرت این عبارت را در جامی میگویند کہ راوی را
لفظ حدیث بعینہ محفوظ مانده است - رواہ مسلم - و در پنجمین حدیث مر کہ را کہ شخصہ حکم کند بچند منفرت اگر چہ فاسق بدکار باشد
شاید کہ مولیٰ تعالیٰ اورا پنداشت و این را بگیرد و از نیکیا گفته است - بدیست نا امیدم مکن از سابقہ روزا زل تو چہ دانی کہ

پس پر وہ کہ خوبست کہ زشت ہو جس شہزادہ - بشین مجھ و تشدید ال ادلی - بن اوس - بفتح ہمزہ و سکون واد
صحابی انصاری بادرزادہ حسان بن ثابت اور او پر اور اجبت است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اللہ یغفر
ان تقول - افضل استغفار این است کہ بگوئی یا اللہ اغفر لی - خداوند توئی پروردگار من - لا اله الا انت - نیست معبود
سبحن مگر تو - خلقتنی - پیدا کردی تو مرا - وانا عبدک - و من بندہ تو ام - وانا علی عبدک و وعدک - و من ثابت و قدیم
بر عبد عبودیت کہ باتو بستہ ام و وعده کہ باتو کرده ام اگر چه وفای آن از من نمی آید یا بعد از وعده کہ تو بفضل و کرم
خود برای اہل ایمان طاعت کرده پس من مقیم و متمدد بر عبد تو و مضد قدم بوعده تو و دن بستہ برو امید نشستم ام اگر چه هیچ
طاعتی چنانکہ باید از من نمی آید - ما استطعت - آن قدر کہ استطاعت دارم و میتوانم نہ آن چنانکہ لائق در گاہ تو باشد
و ادای حق تو توانم کرد کہ آن مقدور نیست و از طاقت آدمی بیرون است - اعوذ بک من شر ما صنعت - پناہ میجویم
بتو از بدی آنچه کرده ام از گناہان بلکہ ازین طاعت صوری کہ من کم از معنی حسن و احسان خالی است و مقمن و متوکل
حول و قوت است خود با اللہ من ذلک - ابو ملک بن تمک علی - اعتراف میکنم برائے تو بتو از فیضان نعمت تو بر من
و ابو ربیعہ - و اعتراف میکنم بدوام و استمرار وجود گناہ خود و تقصیر از شکر نعمتہاے تو و این معنی و ایم است بے
القطاع وجود نعمت از جانب مولی و صد و رگناہ از بندہ و در اخبار آید است کہ پروردگار تعالی بیکو بد کہ ای بندہ
تا کہ خیر نعمت من بر تو نازل باشد و شرک و کفران از تو بسوے من صادر گردد و من محبت و تو دوستی کم لبوسے تو بلکہ
بے نیازم از تو و تو دشمنی کنی بمن یہ مصیبت و بفرمانی با آنکہ محتاجی بمن - فاغفر لی - پس بیامرز مرا - فانه لا یغفر
الذنوب الا انت - پس بدرستی کہ نمی آید رگناہان را بیکس مگر تو و درین غایت عجز و اعتذار و بنایت غلت
و افتقار و انکسار است و لهذا سید الاستغفار نام کردند از جہت اجتماع معانی آن در وے و سید قوم رئیس و مقدم
گویند کہ ہمہ را در حوائج امور رجوع بویے باشد و حاصل معنی ازین استغفار این است کہ بندہ باید کہ ہمیشہ نظر بگناہان
و تقصیرات خود دارد و و فقیر مرث و محتاج محض باشد زیرا کہ اگر گفتیش کند عیوب نفس خود را معلولیت عمل خود
داند کہ صلاحیت قرب در گاہ و قابلیت قبول وے ندارد و لکنم با قال بدیست طاعت ناقص یا موجب غفران نہ
شود و راضیم گرد و علت عصیان نہ شود و قال آخر بدیست طاعت خود گفتش کم برنمانہ و ان نان ہم پیش سگی
خواصنہ و ان سگ سالی گرسنہ در زندانی و از رنگ در ان نان نزنند و ندانی - رحم اللہ قائلہ و اگر فرضا علی الخیر
گردد و حالی صحیح نہ شود و در وقتیکہ صفائی گرد و منت و فضل اکبری را مشاہدہ کند و از خود نداند و بدان مغرور نگردد و
خود را اہل و مستحق نداند پس بندہ دایم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود و در پیشانت و فضل خداست این از اجل
معارف و انفع و اسلم احوال است برائے بندہ و با وجود آن متمسک بوعده حق و مستولی بوعده وے باشد و
علامت این ثبات و استقامت است بر وفای عبد عبودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا اللہ تعالی بادل

فضیلت این سید الاستغفار را بیان میکند و میگوید - قال - گفت آن حضرت - ومن قالها من النهار وکسیکه
بگوید این کلمات را در جزوے از روز - موفنا بها - در حالیکه یقین دارندہ و اعتقاد آورندہ است بآن غفوات من یوم پس
مردم در آن روز قبل از کسی - پیش از آنکہ شام کند - نومین اہل الجنۃ - پس آنکس از کسان بہشت است - ومن قالها
من اللیل و هو موثق بہا غفوات قبل ان یصبح نومین اہل الجنۃ - و کسیکہ بگوید آن را در جزوے از شب و صلا لا نکہ
وے یقین دارندہ است بدان پس ہمیر و پیش از آنکہ صبح کند پس وی از اہل بہشت است - رواہ البخاری

الفصل الثانی عن انس - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالیٰ یا ابن

آدم انک ما دعوتنی و رجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک - گفت آنحضرت کہ گفت خدایتعالی اے فرزند آدم
بدرستی کہ تو ما دام کہ دعا کنی مرا بآمر زمین و امید داری می آمزم ترا بہر عملی کہ بامست و در تو از گناہان - ولا ابالی
و باک ندارم از آنیکہ گویند چرا گناہکاری را کہ سر او را عقاب گناہ بونخشید - یا ابن آدم لو بلغت ذلک عنان
السماء ثم استغفرتی غفرت لک ولا ابالی - ای فرزند آدم اگر میرسد گناہان تو بر آسمان و نواحی آنرا بہر طلب آمرزش
میکردی تو مرا می آمزم ترا و باک ندارم و عنان بفتح عین ابر و اضافت ابر بآسمان بر اے مبالغہ در علو و ارتفاع او
و عنان بکسر عین نیز روایت است بمعنی آنچه ظاہر شود ترا از آسمان چون برواری سر خود را و بگرے بجانب آن
و اعنان بمعنی نواحی جمع عین نیز روایت است - یا ابن آدم انک لو تعیتنی بقرب الارض خطایا - ای فرزند آدم
بدرستی کہ تو اگر پیش آئی مرا نزدیک بہ پری زمین از روے گناہان - ثم تلتفتنی لا تشک بے شکیا - پست و پیش می آئی
مرا در حالیکہ تشکیک نکردانی بہ من چیزے را و کفر منی در زی بمن - لا یتیک بقربا مغفرة - ہر آنہ می آیم من ثنا
تزدیک بہ پری زمین از روے آمرزیدن یعنی ہر مقدار کہ گناہ کنی تو بیا مرزم من بشرط ایمان بمن و قرب بخدمت و کسر
چیزے کہ قریب مقدار چیزے باشد پس قرب ارض قریب پری زمین و در مشارق گفتہ کہ قرب بکسر طری است مثل
انسان دراز کہ دروے شمشیر کہ با نیام و کار و دوازیانہ و مانند آن نگاہ دارند و نوشہ سوار کہ بسک باشند نیز بزراند
و بضم بمعنی قرب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آندہ است انتہی - رواہ الترمذی و رواہ احمد و الدارمی عن

ابی ذر قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال اللہ تعالیٰ من علم انی ذو قدرۃ علی مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالی - روایت مے کند
ابن عباس از آن حضرت کہ گفت گفت خداے تعالی کسے کہ دانست کہ بدرستی کہ من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناہان
می آمزم ترا آنکس او باک ندارم - ما لم یشک بی شکیا - ما دام کہ تشکیک نکرد اند بمن چیز یا زیرا کہ چون میداند کہ وسیع
قادر است بر آمرزیدن گناہان امید میدارد و او را دہر کہ امید دارد کہ ہم را محروم نگرداند او را بآنکہ در ذکر قدرت
ایمانی بجواز غدیب نیز است پس خوف نیز دارد و دہر کہ بشیرند قادر را رحم می کنند او را و نیز این شخص مومن است بخدا

صفات وی و مومن مغفورست پس ذکر بامیشک در حکم تاکیدست۔ رواہ فی شرح النبیۃ و عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من اذم الاستغفار جعل اللہ من کل فقیح مخرجاً۔ کسیکہ لازم گیرد استغفار را میگرداند خداست تعالیٰ ہر روز
از ہر تنگی بیرون شدن یا جاسہ بیرون شدن۔ و من کل ہم فرجاً۔ و میگرداند او را از ہر اندوہ کشاوگی۔ و روزی من
حیث لا یغیب۔ و روزی میرساند او را از انجا کہ گمان ندارد و امید ندارد زیرا کہ کہنے کہ لازمست کند استغفار
را آمرزیدہ می شود و اورا گناہان اہل پس در حکم متقی می باشد کہ بیچ گناہ ندارد و حال متقی اینست کہ ذکر کردہ شد
رواہ احمد و ابوداؤد و ابن ماجہ۔ و عن ابی بکر الصدیق۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و سلم ما اصر من استغفر۔ اصرار نکرد کسیکہ استغفار کرد۔ و ان عباد فی الیوم سبعین مرۃ۔ و اگر چہ باز کرد و بر بصیرت روز
ہفتاد بار اصرار و اتم بودن و مقیم شدن بر چیزے و اصرار بر گناہ مذمومست و اصرار بر صغیرہ کبیرہ است پس می فرماید
ہر کہ استغفار بکند از اصرار می برآید و بے استغفار صبرست و بعضی گفته اند حد اصرار تکرار زنبست چنانکہ در دل
تجدد بیاباکی یا بدیس با استغفار اصرار نبود۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد و عن النسائی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کل نبی آدم خطار۔ اکثر فرزندان آدم کہ در حکم کل اند خطا کنندہ اند و صغیرہ مبالغہ باعتبار وجود اکثر
ستانی اجملہ یا براسہ بالغہ و خطا ضد ثواب و انہم و گناہ و ہر کہ ہست از آدمیان جز انبیاء و صلوات اللہ و سلامہ
علیہم کہ معصوم اند از خطا خالی نباشند و اگر خطار اشامل صغائر و بزرگوارند بر قول کسیکہ صد و صغیرہ را از ایشان جاری میگرد
انبیاء نیز داخل این حکم باشند۔ و خیر الخطائین التوابون۔ و بہترین خطا کنندگان توبہ کنندگانند رواہ الترمذی
و ابن ماجہ و الدارمی۔ و عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المؤمن اذا اذنب
کانت نکتۃ سوداء فی قلبہ۔ بدرستی کہ مؤمن چون گناہ می کند پیدایمی شود و نقطہ سیاہ در دل و سہ و نکتہ سودا
بجنب نیز روایتست یعنی میگردان گناہ سبب پیدایشن نقطہ سیاہ و نکتہ یعنی نقطہ می آید و در اصل اثر
چوبی کہ بدان زمین بجاوند۔ فان تاب و استغفر صقل قلبہ۔ پس اگر توبہ کند و استغفار نماید زود و دہ میشود دل
وے و میرود سیاہی آن۔ و ان را وزادت۔ و اگر بیشتر میکند گناہ بیشتر میشود آن نقطہ۔ حتی تعلو قلبہ۔ تا آنکہ بالای
آید دل او را در میگیرد و تمامہ دل را دسیاہ میگرد و دل۔ فذلکم الا ان الذی ذکر اللہ تعالیٰ۔ پس آن تنگیست
کہ ذکر کردہ است خداے تعالیٰ و فرمودہ است۔ کل ابل ران علی قلوبہم ما کانوا یکسبون سزنگ گرفتہ و غالب است
بر دلہاے ایشان کار ہاے کہ میگردند۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح
و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یقبل توبۃ العبد ما لم یزغ۔
بدرستی کہ خداے تعالیٰ قبول میکند توبہ بندہ را مادام کہ غرغہ نہ کند یعنی زسر روح و حلقوم و غرغہ آمدن کردن
آواز در گلو و جان در حلق و غرغہ در اصل ترویج آب در حلق و وقت مردن در حلق آوازی مثل غرغہ پیدا

میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه نزد حضور موت خواه از کفر یا معصیت قبول نمی افتد و ظاهر هر کرمیه انما التوبة الاية نیز همین است ولیکن بعضی علما بر آن رفته اند که توبه از معصیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان باس غیر مقبول و توبه باس مقبول روایه الترمذی و ابن ماجه - وعن ابی سعید - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشيطان قال و عزتک یا رب لا ابرح اخوی عبادک - بدرستی که شیطان گفت سوگند بربت تو ای پروردگار من نمیروم از جاسه خود که مرا میگردان ترا - مادامت ارواحم فی اجسادهم - مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الرب - پس گفت پروردگار عزوجل - و عزتی و جلالی و ارتقاء مکانی - سوگند بخورم بربت خود و بزرگی و بلندی مرتبه خود - لا ازال اغفر لکم ما استغفرونی - همیشه ام که می آمرزم بندگان را مادام که طلب آمرزش میکنند از من روایه احمد - وعن صفوان - عن عسال یفتح عین و تشدید سین مهملین صحابی است ساکن کوفه مراد او از دوزخ عذوه است و گویند عبد الله بن مسعود روایت دارد از زوسنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالی جبل بالمغرب با باعضه مسیرة سبعین عاماً للتوبة - بدرستی که خدا سبزه توبه را بر کوه مغرب در جانب مغرب دری که مینامد و میسافت هفتاد و سال است مرتوبه را - لا ینلق ما لم تطلع الشمس من قبله - بسته نمیشود آن در مادام که نمی بر آید آفتاب از جانب مغرب - و ذلك قول الله تعالی - و این است مراد بقول الله تعالی که فرموده است - یوم یاتی بقیض آیات ربک لا ینفع نفساً ایما نهائاً لکن آمنت من قبل - ولیکن ظاهراً این آیت در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد - روایه الترمذی و ابن ماجه - وعن معویة بن قیس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تنقطع الهجرة - بریده نمی گردد و بر طرف نمیشود هجرت - حتی تنقطع التوبة تا آنکه بریده نمیکرد و توبه - و لا تنقطع التوبة حتی تطلع الشمس من مغربها - و بریده نمیکرد و توبه تا آنکه می بر آید آفتاب از جانب مغرب خود و مرا و هجرت اینجا هجرت متعارف است که از کفر بدین باشد نسبت زیرا که منقطع شد بلکه مراد هجرت از ذنوب و خطایاست چنانکه در حدیث آمده است اللهم اجر من باجر الذنوب و الخطایا یا هجرت از مقامی که در وی قدرت بر امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد و با قطع حکم الهی و شریعت و سبجانه تعالی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد - روایه احمد و ابو داود و ابی داود - و عن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عجلین کانانی بنی اسرائیل متحابین - بدرستی که دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را - احدهما جاهد فی العبادۃ - یکی از آن دو مرد کوشش کننده بود در عبادت - و الآخر یقول مذنب - و مرد دیگر میگفت آنحضرت که آن مرد گناهکار است یا می گفت آن مرد من گناهکارم و معنی ثانی آنحضرت بسباق حدیث فنجعل بقول فیض است فیه - پس در ایستاد آن مرد که عبادت میکرد و دیگری را که گناهکار بود و باز آنرا نیز توبه در آن مستی از گناه کردن - فیقول خلقی و ربی - پس میگوید و سبگذار مرا با پروردگار من حتی و جده یا اعلی ذنب استغفله تا آنکه یانت

آمرود عابد اور رزمی برگناہی کہ عظیم سید شہادت آنرا۔ فقال اقصہ پس گفت باز آئی۔ فقال پس گفت غلٹی و برنی بگذا
 مرا با پروردگار من۔ البتہ علی رقیباً۔ آیا فرستادہ شدہ تو بر من نگہبان و موکل گویا آن مرد استغفار میکرد و غلٹ
 می نمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد و طاهر از سیاق حدیث آنست کہ بحض فضل و رحمت خود
 بہشتش در آورد پس مناسب آن بود کہ این حدیث را در باب سترہ رحمتہ اللہ کہ خواہد آمدی آورد۔ فقال پس گفت
 واللہ لا یفر اللہ لک ابداً۔ بخدا سوگند نمی آید و خدا مرا ترا ہمیشہ ولایت خلک العجبتہ۔ وورنی آورد ترا بہشت را بہشت
 اللہ الیہا ملکاً۔ پس فرستاد خدا یتعالی البوسے آن ہر دو فرشتہ را قبض ارواحہا پس میرانید آن فرشتہ ہر دو مرد را چنان
 عنہ۔ پس جمع شدند آن ہر دو مرد نزد خدا۔ فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی۔ پس گفت خدا یتعالی مرگنا ہما
 را در آسے در بہشت برحمت من و فضل من۔ وقال لا اخرجک من الجنة ان تحضر علی عبادی رحمتی۔ وگفت و یتعالی
 مرد دیگر را کہ متنبہ بود آیامی توانی کہ حرام گردانی بر بندہ من رحمت مرا۔ فقال لا یارب۔ پس گفت نمی توانم اسے
 پروردگار من۔ قال اذہبوا بہ الی النار۔ گفت پروردگار تعالی بمانکہ میرید اور البوسی آتش از بہشت عجب اعتبار
 وے بر عمل خود و حکم وے بر قادر کریم مختار بعد م منفرت وی آن گناہگار را و شاید آخر او را نیز بخشیدہ و در بہشت آورد
 باشد بہشت فاضل مشوکہ مرکب مردان زہد را بہ در سنگار خ بادیم پیرا بریدہ اند یعنی بسابقہ تفاوت اولے
 راندہ دو و در انداختہ اند بہشت نو میدہم ہمہ باش کہ رندان بادہ نوش نہ ناگہ سبکخوش بمنزل رسیدہ اند یعنی توبہ
 کردہ و قبول در گاہ شدہ اند آخر ہمہ امیدوار رحمت حق اند و رحمت او عام ست و وی قادر مختار ست ای سوختہ شو
 سوختنی و وے آتش و زخ ز تو و آفر و خشتی نہ نالی گوئی کہ بر عمر رحمت کن نہ حق را تو کسی کہ رحمت آموختنی نہ رواہ احمد و ابن
 اسماء و بنبت یزید بھی بیہ انہاریہ جلیلہ است از خداوندان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مرثوک را و کشت نہ تن را
 از کفاد و بچوب خمیہ۔ قالت۔ گفت سمعت رسول اللہ۔ شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ۔ میخواند این آیت را۔
 یا عبادے الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذلوب جمیعاً و لایالی روباک ندارد ظاہرین
 کہ این قول رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خدای آمرزد گناہان را و باک ندارد چنانکہ در فصل اول گذشت
 غفرت لک و لا ابالی و احتمال دارد کہ قول را وی باشد یعنی آنحضرت میخواند این آیت و باک نمیداشت نہ پنهان
 نمیکرد و در فصل ثانی بیان این در حدیث ثوبان ہماید۔ رواہ احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی۔ ہذا حدیث
 حسن غریب و فی شرح السنۃ ليقول بدل ليقراء۔ و در شرح السنۃ لفظ ليقول ست بجای ليقراء و این چنین روایت کردہ است
 کہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول یا عبادے الذین اسرفوا الاثم و عن ابن عباس۔ رضی اللہ
 عنہما فی قول اللہ الا الثم۔ تمام آیت این ست کہ الذین یحبون کبار الاثم و الفواحش الا الثم ان ربک یستغفر
 میفرماید آن کسانیکہ کمیو میشوند و پرہیز میکنند گناہان بزرگ را و آنچه از بدے از حد در گذرد مگر لم یلینے آنچه از گناہ

صغیر و قلیل باشد پرستی که پروردگار تو فراخ مغفرت است و فی الصراح لم گناه صغیر و کرون - قال رسول اللہ - گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم درین آیت این کلام را که - ان تقرب اللہم تقربا - اگر می آرزوی بار خدایابی آرز گناه بزرگ را جمیع به فتح جیم و تشدید میم یعنی کبیر عظیم - و اسے عبدک لا ایا - و کلام بنده است مرزا که گناه صغیر و کرون است یعنی نشان تو و فضل تو آنست که اگر خواهی می بخش گناه کبیر و اصغارا خود چه باشد و کسیت از بندگان تو که صفات را نمی کنند تو می بخشی بلکه مکفر میگرددانی محبات و این بیت امیہ بن ابی الصلت است که از شراے جاہلیت بود و در آن زن بدین می نمود و حکم بکشت میکرد و آنحضرت شہر اورامی شنید و خود نیز میخواند و احوال او در باب بیان الشرب باید انشا اللہ تعالیٰ و صحیح آنست که فی اذان حضرت انشا و شہر است نہ انشا آن - رواہ الترمذی و قال نہا حدیث حسن صحیح غریب - وعن ابی ذر - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول اللہ تعالیٰ - میگوید خداے تعالیٰ - یا عباد وے کلکم ضال الا من ہدیت - اسے بندگان من ہمہ شما گمراہید مگر کسے را کہ راہ نمایم من - فسلو فی اللہ اہلکم - پس سوال کنید و در خواہید از من راہ راست را تا بنمایم شما را راہ راست - و کلکم فقر الا من غنیت - و ہمہ شما فقرا سید و نیاز مندید مگر کسیکہ غنی گردانم من اورا و بے نیاز سازم - فسلو فی ارزقکم - پس سوال کنید و در خواہید از من رزق خود را تا دہم شما را و غنی گردانم - و کلکم مدب الا من عافیت - و ہمہ شما گناہ کنندگانید مگر کسیکہ عافیت بخشم و سلامت دارم و ادا از گناہ گردان این کلام اشعار دارد بآنکہ عافیت در ترک گناہ کاری است و انتم واکمل افراد اوست فمن علم منکم انی قدرت علی المغفرۃ - پس کسیکہ بداند کہ من خداوند قدرتم بر آرزیدگان فاستغفر فی - پس طلب آمرزش کند از من - غفرت لہ و لا ابالی - من می آرمزم ادا و باک ندارم - و لو ان اولکم و آخرکم و حکیم و یتیم و ربکم و یا یسکم - پس اگر تابست شود کہ اول شما و آخر شما و زنده شما و مردہ شما و در شما و خشک شما کنایت است از جمیع بندگان بہر صفت کہ باشند چنانکہ فرمودہ است و لا یالس الا فی کتاب میں ہجے گفتہ اند کہ مراد بر طب نبات و شجر است و یا یالس جرد درینے اگر فرض کنند کہ ہر چہ در زمین است از سنگ و درخت انسان شوند و حیوان گفت کہ مراد بر طب و یا یالس انس و جن باشند زیرا کہ خلق انس از آب است و خلق جن از آتش و مویہ این معنی است انچہ در حدیث ابی ذر کہ در فصل اول گذشت جنگم و انسکم واقع شدہ و می فرماید اگر تمام بندگان - اجموعا جمع شوند علی اقلی قلب عبد من عبادے - بر پدہ نیز گارترین دل بندہ از بندگان من - ما زادک فی ملک جناح لموضتہ زیادہ نہ گرداند در ملک من مقدار بازوے پیشہ - و لو ان اولکم و آخرکم و حکیم و یتیم و ربکم و یا یسکم اجموعا علی اقلی قلب عبد من عبادے ما نقص ذلک من ملک جناح لموضتہ و اگر ہمہ بندگان جمع شوند بر بد بخت ترین قلب بندہ از بندگان من کم نگرداند آن از ملک من مقدار بازوے پیشہ - و لو ان اولکم و آخرکم و حکیم و یتیم و ربکم و یا یسکم اجموعا فی صدیق احد و اگر ہمہ بندگان جمع شوند در یک روے زمین - فسال کل انسان منکم بالبلت استیتہ - پس سوال کند و بطلب

ہر آدمی از شا چیزے کہ بہ نہایت برسد آرزوے وے - فاعطیت کل سائل منکم پس بدہم ہر سائل را ہر چیز خواہد
 بالنقص ذلک من علی الاکمال وان احدکم مرئی الجحمن فیہ ابرہ - مگر چنانکہ اگر بہ گذرد یکی از شما در دریا و فرود در دریا
 سوزنے را - ثم رغبنا - پس بر آورد آن سوزن را معلوم است کہ چہ قدر از آب دریا در آن می آید ہنوز دریا بناقی
 دارد و آنجا خود نہایت نیست و این مثالی است کہ بر اسے تقییم ذکر کردہ - ذلک بانی جواد ماجد - آن کجبت است
 کہ من بخشندہ و بخشایش کنندہ بزرگم وجود و صفات ذاتی من است و تمام عالم پرست از آثار جوہ و من و دالوار وجود من
 و ہر چی غرضی مغایتی در عطا و افاضہ ندارم و بزرگ و کریم و تفصیل این معانی در شرح اسمائے گشت - افضل ما را بدید سکن
 ہر چی میخواہم یعنی این ہمہ جوہ و کرم بارادہ و اختیار من است ارادہ شدہ و خواہش او را دخل نیست - عطائی کلام
 و خدا بے کلام - داد من سخن است و عذاب کردن من سخن است یعنی بیک سخن این ہمہ را می کنم و محتاج و موقوف بہا
 نیستیم و این توطیہ است مرقول ویرا کہ گفت - انما امرے شیئی اذا اردت ان اتول لہ کن فیکون - نیست امر من
 مرجعے را و تیکہ خواہم مگر آنکہ بگویم مرآن چیز را شو پس میشود آن چیز بید رنگ این تمثیل است بر اسے سرعت
 ایجاد وجود و تواند کہ سنت الہی بران جاری شدہ باشد کہ در وقت ایجاد این لفظی گوید پس موجودے گردد
 و اللہ اعلم - رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ - وعن النس رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
 روايت است از انس کہ آنحضرت خواند این آیت را - يٰ اٰهْلَ التَّقْوٰى يٰ اٰهْلَ الْمَغْفِرَةِ - و می جل و علا اہل تقوی
 و اہل مغفرت - قال - گفت آنحضرت در تفسیر این کرمیہ قال ربکم گفت پروردگار شما - انا اہل ان اتقی - من اولی الامر
 کہ پرمہیز کردہ شوم و ترسیدہ شود از عذاب من فمن الثانی فانا اہل ان اغفر لہ - پس کسیکہ تقوے کند و ترس از من
 پس من سزاوارترم کہ بیا مرزم آنکس را - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی - وعن ابن عمر
 رضى الله عنهما قال ان کنا لنعد لرسول الله - گفت ابن عمر بہ تحقیق بودیم ما کہے شمر دیم سر پیغمبر خدا را - صلى الله
 علیہ وسلم فی المجلس - در یک مجلسی کہ با ما می نشست - یقول - می گفت - رب اغفر لہ و تب علی انک انت العاقب
 الغفور الماتر - صد بار - رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ - وعن بلال بن رباح الفتح محتایہ و یحیی
 مہلبہ بن زید مولے النبی صلی اللہ علیہ وسلم - این صفت زید است و این غیر زید بن حارثہ است وے
 زید بن بولے بفتح موحده و سکون و او مقصور بندہ نوبی پر و صحابی است و ابن بلال و پدرش بسیار از تابعین اند
 بلال روایت میکند از پدرش از حد - قال - گفت بلال - حدثنی ابی - حدیث کرد مرا پدر من کہ بسیار است
 عن حدیث - از حد من کہ زید است - انه سمع رسول الله - کہ وے شنید پیغمبر خدا را - صلى الله علیہ وسلم یقول -
 میگفت - من قال استغفر الله الذی لا آله ہوا الحی القيوم و اتوب الیہ غفر لہ - ہر کہ بگوید این استغفار آرزویدہ شود
 مراد را - وان کان قد فر من الزحف - و اگر چہ گرینختہ باشد از جنگ کافران کہ گناہ کبیرہ است - رواہ الترمذی

وایوداؤد وکنعہ عند ابی داؤد ہلال بن سیار۔ ودر قاموس فیہ ہلال بن سیار گفته و مشہور ہلال بن سیار است
و در اکثر کتب مثل جامع الاصول و الکاشف و غیرہا ہمچنین است۔ و قال الزمخشری ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ

عزوجل لیرفع الدرجۃ للعبد الصالح فی الحجۃ۔ بدرستیکہ خداے تعالیٰ ہر آنیکہ بندہ می گرداند پادہ مرندہ صالح را

در بہشت۔ بنیقول یارب انی مالی ہذہ۔ پس می گوید آن بندہ صالح اسے پروردگار من از کجاست مرا این درجہ بنیقول

باستغفار ولدک لک۔ پس سے گوید پروردگار تھالے این درجہ بسبب استغفار فرزندت مرا تا این سیکہ

از منافع نکلج و اعظم فوائد آن است دیکہ ازان سہ چیز است کہ لاحق سے شود مو من را از عمل او و جنات وی بعد

از موت چنانکہ در اول کتاب گذشت۔ رواہ احمد۔ وعن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم بالمیت فی القبر الا کالتغریق المتغوث۔ بنیت مردہ در گور گمانند کسیکہ آب از سر وے گذشتہ است

و فریاد می کند کہ کسے دست ویرا گیرد۔ یتظرو عوۃ لحقہ من اب ادا م۔ چشم میدارد و دعائی را کہ برسد او را از پدر

یا مادر۔ اواج۔ یا از برادر۔ او صدیق۔ یا از دوستی۔ فاذا لحقته کان احب الیہ من الدنیا و ما فیہا پس چون

مے رسد میت را دعائی باشد آن دعا بسوسے وے دوست داشته شدہ تا از دنیا و چیزے کہ در دنیا است از

متاع دنیا۔ وان اللہ تعالیٰ لیدخل انہ اهل القبور من دعا اهل الارض امثال الجبال۔ و بدرستیکہ

خداے تعالیٰ ہر آنیکہ می درآرد بر مردہ ہا از دعائے اہل زمین مانند کہ پہنائیے از ثواب۔ وان ہدیۃ الاحیاء الی

الاموات الاستغفار لہم۔ و بدرستیکہ تحفہ زندگان بہ سوسے مردہ ہا طلب آمرزشش کردن ستر ایشان را رواہ

البیہقی نے شعب الایمان۔ وعن عبد اللہ بن بسر لضم موحده و سکون مہمہ صحابی است پدر و مادر و برادر

و خواہر و چہمہ صحابی اند و آن حضرت بہ زیارت ایشان آئدہ و طعام بہ ایشان نوردہ و ایشان را دعا بخیر

کردہ و زویل کرد بشام و وفات یافت کجس۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طوبی لمن وجہہ فی محفۃ استغفار

کثیر۔ خوشی و خوبی با در کسے را کہ یاقت در محفۃ نمود استغفار بسیار را مقصود و یاچ استغفار و بشارت اہل استغفار۔

رواہ ابن ماجہ و روضۃ النسا فی عمل یوم ولیتہ۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

کان یقول۔ روایت است از عائشہ کہ آنحضرت بود کہ میگفت و میخواند این دعا را۔ اللہم تجملی من الیقین اذا حسنت

استبشر و اذا اہساؤ استغفروا۔ خداوند اگر دان مرا ازان کسانیکہ چون نیکی کند خوش و شادمان شوند از جہت

شکر توفیق الہی در ویت فضل و رحمت وے و چون بدی کنند استغفار کنند از جہت رویت تقصیر دار است

نہ شدن عمل ایشان و در نظر ایشان و گفته اند کہ نشان زندہ ولی این است کہ چون علی نیک بوجود آید شاد گردد و

چون کار زشت صادر گردد غمگین شود و رواہ ابن ماجہ و البیہقی فی الدعوات الکبیر۔ وعن راحلث بن سیدہ

بضم سین و فتح واو و سکون یا از کبار تابعین کوفہ و ثقات ایشان است امام احمد را از حال می پرسید و گفت و
 از انما نیست که از حال و س پرسید یعنی حال و سے پیردن از حیلہ بیان است۔ قال۔ گفت عارض۔ حدیث
 عبد اللہ بن مسعود حدیثین۔ حدیث کردار ابن مسعود و حدیث۔ احمد صاعن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و دو حدیث
 از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و الآخر من نفسه۔ و حدیث دیگر از خودش و حدیثی که از خودش است این است کہ قال
 ان المؤمن یبصر ذنوبہ کأنہ قاعد تحت جبل۔ گفت ابن مسعود بدستیکہ مومن بے بند و سے پندار و گناہان خود را
 خواہ کبیرہ باشد یا صغیرہ مانند کوبہا و سے بند خود را گویا و سے نشسته است زیرا کہ ہی۔ یخاف ان یفجع علیہ می ترسد کہ
 بفتقہ بر و سے از بہت خفایت خوف و استغظام و سے گناہ را۔ و ان الفاجر یبصر ذنوبہ کذاب مر علی الفجر۔ و بدستیکہ
 فاسق کہ مبالغات ندارد و بدست می بندد گناہان خود را مانند گس کہ گذشت بر بینی و سے۔ فقال بہ بکذا۔ پس
 اشارت کرد بان گس این چنین است بیدہ۔ یعنی اشارت کرد بدست خود۔ فذہ عنہ۔ پس براندا و را از بتی خود
 یا از خود بے آنکہ بترسد از گناہ و وقوع در ہلاک بخراے آن و آن حدیثی کہ از ابن حضرت حدیث کرد این است کہ ثم قال
 سمعت رسول اللہ۔ پیغمبر گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت۔ لندرج بتوبۃ
 عبدہ المؤمن ہر آنکہ خداے توبہ خوش و شادمان شود و ترست بتوبہ بندہ خود کہ مومن است میں جہل نزل
 فی ارض و توبہ نہ مردیکہ فرو آورد در زمین بیابان۔ مملکہ کہ جامی ہلاک است بفتح میم و کسر لام نیز آمدہ و مملکہ لغویم
 و کسر لام نیست۔ روایت است بچنے ہلاک کنندہ و دوبہ بفتح و ال و کسر او مشدود و تشدید یا بچنے بیابان و زمین خالی کہ
 در وی گیاه نرود و آو تہ بز یاد ت الف نیز روایت است و اصل و دوبہ تشدید و او بچنے بیابان ارض را بوی نسبت
 کردند و الف در نسبت زیادہ می کنند چنانکہ نسبت لطیفی طائی میگویند۔ معہ را حلتہ۔ بان مرد شتر سواری او بود علیہا
 و شتر بران را حلتہ خوراک و آب او بود کہ با خود برداشته بود و موضع را سہ۔ پس نهاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین۔
 فنام زمتہ۔ پس خواب کرد خواب کردے۔ فاستیقظ و قد وہبت را حلتہ۔ پس بیدار شد آن مرد و حالانکہ تحقیق
 رفته و گر نچیتہ بود را حلتہ و سے۔ فظاہرا۔ پس جست را حلتہ را۔ حتی اذا اشتد علیہ الحر و العطش۔ تا آنکہ قویکہ سخت
 شد بر و سے گرمی و تشنگی۔ او ما شاء اللہ۔ یا سخت شد بلا و محنت و دیگر کہ خواستہ بود خدا قال رجع الی مکانی
 الذی کنت فیہ فانام۔ گفت آن مرد باز برگردم بجای خود کہ بودم در آن پس خواب کہم حتی اموت ستان کہ
 بمیرم۔ فوضع راسہ علی ساعدہ لیموت۔ پس نهاد سر خود را بر بازوے خود چنانکہ عادت است تا بمیرد۔ فاستیقظ فاذا
 را حلتہ عنده۔ پس بیدار شد پس ناگاہ شتر او حاضر است نزد او۔ علیہا ندادہ و شترابہ۔ برادست توشہ او
 آب او۔ فالتفت و فرحاً بتوبۃ العبد المؤمن من ہذا را حلتہ و زادہ۔ پس خدا سخت ترست از و سے خوشی و شکر
 ازین مرد کہ خوش و شادمان شد بیاقتن را حلتہ خود و توشہ خود کہ گر نچیتہ بود و گم شدہ بود و همچنین بندہ گناہکار

گرمیزندہ است از مولاے تعالیٰ و توبہ بازیافتن اوست۔ رومی المسلم المرفوع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
منہ محسب روایت کرو مسلم ازین دو حدیث ہمیں کہ مرفوع ست بسوے پیغمبر خدا کہ دروے قصہ کرتی تھیں راحلہ است مبار
یافتن ادبیس حدیث موقوف بر ابن مسعود کہ دیدن مومن ست گناہ را مانند کوه دیدن منافق مثل ذباب است
مکرمہ۔ دروے البخاری موقوف علی ابن مسعود الفیاء۔ دروایت کرد بخاری حدیث موقوف رائیز۔ وعن علی
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یحب العبد المؤمن المقتن التواب۔ بدستیکہ خدا تعالی
دوست میدارد و بندہ مسلمان مثلی و متحن بخاصی را کہ توبہ کند و رجوع می آرد بخواب رحمت و مغفرت حق و محبت
از جبت توبہ است نہ معصیت و بہین جبت بعضی تفضیل داده اند تا تب را کہ لذت مشورت و معصیت چشیدہ خود را
از ان کشیدہ است بخلاف آنکہ از اول بر نشاء عفت و صلاح پیدا شدہ۔ وعن ثوبان۔ قال سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما احب ان لی الدنیا بنده الآتية۔ گفت ثوبان کہ مولای آنحضرت بود و در نزد
حضرت ملازم در گاہ بود شنیدم آنحضرت را کہ میگفت کہ دوست ندارم من کہ مرا تمام متاع دنیا باشد در بدلین آیت
کہ بشارت بہ مغفرت تمامہ گناہان میدہد۔ یا عبادوے الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ الآتية فقال رجل۔
پس گفت مردے و پرسید۔ فمن اشترک۔ پس کسیکہ شرک آورد و کفر ورز و چہ حال دارد و اراہم می آرد و فسکت
النبی۔ پس خاموش ماند پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم ثم قال۔ پس گفتم۔ الا و من اشترک۔ آگاہ باشید و بشت نوید و
می آرد کسی را کہ شرک آوردہ نیز ولیکن بہ توبہ و جز شرک بے توبہ ہم می آرد و اگر خواہد بکذا المذہب۔ ثلث مرات۔ سہ بار
گفت آنحضرت این کلمہ را۔ وعن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ یغفر لعبدة
بدستیکہ خدا تعالیٰ ہر آئینہ می آرد و مر بندہ خود را۔ ما لم یقع الحجاب۔ مادام کہ واقع نشود پردہ میان بندہ و رحمت حق۔
قالوا کفینہ صحابہ۔ یا رسول اللہ و ما الحجاب۔ چیست پردہ۔ قال ان تموت النفس مہی مشرکۃ۔ گفت آنحضرت پردہ این است
کہ بہیر نفس و حال آنکہ دے شرک آرندہ است۔ دروے الاحادیث الثلثہ احمد۔ روایت کردہ است این حدیث را
امام احمد۔ دروے البیہقی الاخیر فی کتاب البعث والنشور۔ دروایت کرد بہیقی حدیث اخیر را کہ از ابی ذر است در
کتاب البعث والنشور کہ نام کتاب اوست۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ۔ وہم از ابی ذر است کہ گفت گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم من لقی اللہ تعالی لا یبدل بہ شئی فی الدنیا۔ کسیکہ پیش آید خداے قلمے را در آخرت و حالیکہ برآ
منی سازد یعنی شرک نمیکرد و اندوے قلمے چیزے را در دنیا۔ ثم کان علیہ مثل جبال و لوب۔ پستہ باشد بروے مانند
کوہا گناہان بغفر اللہ۔ می آرد و خدا تعالیٰ مراد اگر می خواہد۔ رواہ البیہقی فی کتاب البعث والنشور۔ وعن عبد اللہ
بن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ۔ توبہ کنندہ از گناہان
مثل کسی ست کہ نسبت گناہ مراد را و چنانستی کہ گویا نکرده است آن گناہ را در نارسیدن یا ان گناہ و گفته اند کہ این زبان

الحاق ناقص به کامل است و الله اعلم - رواد ابن ماجہ و البیہقی فی شعب الایمان و قال لغزوہ النہرانی و بہ مجہول روایت
بہیقی منفرد است باین حدیث نہرانی و نہرانی مجہول است - و فی شرح الشرح روے عنہ موقوفاً - و شرح الشرح روایت
کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف - قال گفت ابن مسعود - الذم توبہ - پشیمان شدن از گناہ توبہ است و عزم
بر عدم رجوع را توبہ در مفهوم عدم داخل ساخته اند - و التائب کمن لا ذنب لہ - و توبہ کننده همچو کسی است کہ نیت گناہ مراد از اہل

باب در مہمت و لواحق ابواب سابقہ

و در بعضی نسخ باب فی مہمتہ رحمۃ اللہ فرین ترجمہ مناسب احادیث باب است

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما قضی اللہ الخلق
کتاب کتابا - و قتیکہ پیدا کرد خداے تعالی خلق را و تقدیر نمود و حکم کرد با حکام خود نوشت کتابے را - فهو عنہ فوق عرش
پس آن کتاب نزد خداست بالاسے عرش خدا تفضیل بالاسے عرش تنبیہ است بر تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب -
ان رحمۃ سبقت غضبی - آن کتاب یعنی مکتوب این است یا در آن کتاب این است کہ رحمت من پیشی کرده است غضب من
و فی روایت غلبت غضبی - و در روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکی است متفق علیہ - و معنی سبقت رحمت قبلہ
ومی بر غضب بہ علیہ آثار رحمت وجود و انعام اوست تعالی کہ تمامہ مخلوقات را در گرفتہ است و غیر تنہا ہی است بخلافت اثر
غضب کہ در بعضی بنی آدم ظاہر است بعضی وجوہ چنانکہ فرمود و ان تعدوا نعمة اللہ لا تحصوها و فرمود عدد کنی نیست ہم
من اشاکر و رحمتی و رحمت کل شیء و نیز متناول و تقصیر بندگان و رادای شکر تمامی حق جل جلالہ و عدم نوالہ زیادہ از
حد و عدد و احصاست چنانکہ فرمود و لو لو اخذ اللہ الناس بظہرکم تا ترک علی ظہرکم من و انجم پس از رحمت حق تعالی است کہانی
میدار و ایشان را در روزی میدہد نعمت میرساند و عذاب نمیکند این در دنیا و ظهور رحمت وی سبحانہ و در آخرت

حدیث آیندہ متکفل باین اوست کہ فرمود - و عنہ - و ہم از ابی ہریرہ است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لقد مائة رحمة - مرخدا ی تعالی را صد رحمت است و ظاہر آنست کہ کنایت از کثرت اوست یا مراد انواع علیہ آن است
کہ در زیر ہر نوعی افراد غیر تنہا ہی است یا صحر باعتبار این وصف است چنانکہ لان لک تسعة و تسعين اسماء گفته شد
و الله اعلم - انزل منہا رحمة واحدة بین الجن والانس - و فرستاده است از ان صد رحمت یک رحمت را میان یان
و آدمیان - و الہایم - و میان چار پایہا - و الہوام - و میان ہر جنبہ بر روی زمین - فہما شیا طوفان - بین آن رحمت
مہربانی میکند بر یکدیگر - و ہاتیر اقمن - و بان رحمت می بخشاید بر یکدیگر - و ہا لطف الوحش علی ولدہا - و بان رحمت
مہربانی می درزند جانوران وحشی بر فرزندان خود و تخصیص و وحش بذکر محبت آنست کہ انس و الف و مہربانی از ایشان
مستغرب و مستبعد است - و اخر اللہ تسعا و تسعين رحمة ی رحم بہا عباده یوم القیمة - و پس گذاشتہ دگاہدا شتہ است خدا تعالی
نود و نہ رحمت را کہ رحم میکند و بخشنایش بنیاید بان رحمتا بندگان خود را در روز قیامت و چون معزز است کہ بخشش و حتی

گویند این مرد گمان می برد که عذاب مخصوص بکسی است که او را گور کنند و با وجود آن گفت - تو الله لان قدر الله علیه پس
 بخدا سوگند اگر قادر شود خدا تعالی بر او - لیغذ به عذابا لا یغذ به احد من العالمین - هر آینه عذاب میکند او را عذاب
 که نکند آن عذاب هیچ کی از جهانیان را - فلما مات فخلوا بامرهم - پس هنگامیکه مرد آن مرد و زندگسان او و پسران او آنچه که امر
 کرده بود ایشان را - فامر الله البحر فجمع مافیہ - پس امر خدا تعالی دریا را پس فراهم آورد و دریا هر چیزیکه در او بود از اجزا
 خاکستر که در وی بود - و امر البحر فجمع مافیہ - و امر کرد بر پس جمع کرد آنچه در وی بود از اجزاء - ثم قال له لم فعلت هذا -
 گفت خدا تعالی مگر آن مرد را بعد از زنده گردانیدن بر اے چه کرده بودی این وصیت را قال من خشیک یارب - گفت
 از ترس عذاب تو ای پروردگار من - و انت اعلم - و تو دانایتری بجال من - فقوله - پس بیا مرید خدا تعالی را در آ
 بشفق علیه - ماند آنکه در قول اولین قدر الله اشکال کرده اند که این شک است در قدرت باری تعالی و آن کفر است ازین
 توجہیات و تاویلات بسیار کرده اند بعضی گفته که قدر اینجا از قدرت نیست بلکه از قدرت بخت و قدر و در روایتی قدر آمده
 به تشبیه دال و آن صوح است و معنی تقدیر و این توجیه در قول یونس پیغمبر علیه السلام فظن ان لن نقدره نیز کرده اند
 و بعضی گفته اند که قدر بمعنی صیق است چنانکه در قول تعالی و من قدر علیه رزقنا آمده است و بعضی گفته اند که این مجاز است
 از کلام عرب که اورا تجاہل العارف و مزج الشک بالیقین میگویند اگر چه در صورت شک است ولیکن مراد بوی یقین است
 و بعضی گفته اند که این مروی است که تجاہل است بمعنی از صفات حق بجا نیاوردن تکلیف خلاف دارند در آنکه جمل بعضی
 از صفات کفر است یا نه یا و در زمان فوت نبوت بود که مجر و توحید در آن زمان کافی و نافع است و بعضی گفته اند
 که این کلامی است که واقع شده است در غلبه همت و دہشت و خوف و خشیت که مرد در و حکم بخون و مغلوب العقل
 و اورد و بران ماخوذ نیست چنانکه قول آنکس که در وقت وجدان راحله و غایت فرح و سرور و بخود می گفت انت عبدی
 و انار بک بعد الله اعلم - و عن عمر - بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال قدم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم سی - قدوم آورد
 آمد بآنحضرت برده بند و اسیران از بعضی غنائیم - فاذا امرأة من ابسی قد تجلب ثلثیا - پس ناگاه زنی از ان بنیان
 به تحقیق پُر شد پستان او بشیر چنانکه سیلان کردن گرفت - تسبی - در حالیکه می دود و آن زن و در روایتی مرسل
 تنگی یعنی می طلبد فرزند خود را - اذا وجدت صبیا فی ابسی اخذته - چون می یابد کودکی را در بنیان میگیرد و در اجابت
 فرزند خود را لطفه بطنها و ارضعتہ - پس می چسباند او را بشکم خود و شیر میدہد - فقال لنا النبی - پس گفت پیغمبر
 خدا ما را - صلی اللہ علیہ وسلم اترون ہذہ طارحة ولد بانی النار - آیا گمان می برید شما میدانید این زن را اندازند
 فرزند خود را در آتش و ترون بضم تاست و یفتح نیز روایت است - فقلنا لا - پس گفتیم ما که گمان نمی بریم آن را -
 و ہی بقدر علی ان لا تطرحہ - و حال آنکه آن زن توانا باشد بر آنکه ننیزد او را - فقال اللہ لکم بعبادہ من ہذہ ولولہ
 پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر آینه خدای تعالی مہربان تر است بہ نیکان خود ازین زن کہ مہربان است بفرزند خود

ویتیالی خود قادر است بر آنکه ننید از او را در آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خدا تعالی کافران را موبد
 و عاصیان را تا وقتیکہ خواہد جو آتش این است کہ کافران بانکار و استکبار و عاصیان بعد از انقیاد و ترک طاعت از بند
 برآمدند و عید نمانند چنانکہ در فصل ثالث از حدیث عبد اللہ بن عمر بیاید متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ
 عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نبی احد انکم علمہ ہرگز سنگاری نمی دہد هیچ یکی از شمار اہل اولیہ نجات
 بفضل و رحمت الہی است - قالوا - گفتند صحابہ بطریق استفهام - ولانت - و نہ تورست گاری می یابی بل خود و
 با وجود عمل عظیم کامل کہ تو داری - یا رسول اللہ قال ولا انا - گفت آنحضرت و نہ من - الا ان یغفر فی اللہ منہ جنت
 مگر آنکہ میوشد مرا خدا سے تعالی از جانب خود بر رحمت خود مآخوذ است از غم بکسین مجبہ غلاف شمشیر چون این کلام مشعور
 بانفائے عمل و رعایت نجات و این منافی نیست سببیت عمل را در خلیت اورا در نجات پس بکم تعالی وضع وی
 اشارت کرد با ثبات آن و فرمود - فسدوا - پس راست و درست کنید عمل بانی افراط و تفریط چنانچہ تیر است
 میرود فی البصر اسد اذ فتح دست و دستی کردار گرفتار - وقاربوا - و میانہ روے کنید در عمل بی افراط و تفریط این
 در مینے تفسیر و تاکید سدد است - واغدا و درو حوا - و سیر کنید در یاداد و شبانگاہ - وشی من الدیۃ - بھم وال
 و سکون لام و بکنید چیزے از سیر در شب کنایت است از نماز و تہجد و شی بھر و رفع ہر دور و ایت است القصد
 و لازم گیرید میانہ روی را - تلخوا - تا برسید بمنزل مقصود این جواب ہر سہ است از سیر خدہ در روح و دہجہ
 یا شملق است بالترام قصد زیر کہ افراط و تفریط ہر دو مانع وصول بمقصد است - متفق علیہ - وعن جابر -
 رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یدخل احد انکم علمہ الجنتہ در نمی آرد هیچ یکی از شمار اہل اولیہ
 در بہشت - ولا یجوزہ من النار - و نمیر ماند عمل اورا از آتش دوزخ - ولا انا - و نہ من می در آیم وی اہم - الا بجزئہ اللہ
 مگر بر جنت خدا - رواہ مسلم - وعن ابی سعید - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اسلام العبد تحسن
 اسلامہ - و وقتیکہ اسلام آورد مرد پس نیک بشود و اسلام دے یعنی صحیح شود و یقین و اخلاص بے ثباتہ شک و نفاق
 چنانکہ باید - کیف اللہ عنہ کل سیئۃ کان زلفا - می پوشد می نجسند خداے تملکے از وے ہر بدی کہ بود آنکس کہ
 پس گذر آیتہ و سابق کردہ است و زلفا و تشدید لام است و بہ تخفیف لام نیز روایت کردہ شدہ است
 زلف و زلف و زلف ہمہ یک معنی است و اصل او از زلفی است بمعنی قرب - و کان بعد القصاص - و میباشد
 بعد از ان قصاص یعنی مجازات و مماثلت در عمل و جزاے آن شستن از قصص بمعنی در پی اثر رفتن و باز گشتن
 مرد با بنجائی کہ از انجا آمدہ است و چون جزا در پی عمل می آید آنرا قصاص نام کردند و جزاے عمل حبسیت را حسنہ بعشر اہل
 نیکے بدہ چند مانند وے - الی سبع مہ ضعف - تا ہفتہ مثل یعنی یکی بدہ بلکہ یکی ہفتہ - الی اضعاف کثیرۃ تا اثنال
 بسیار و بیشتر از ہفتہ نیز بہ حسب شقت و صدق اخلاص - و الی ثلثین - و بدی بیک مانند وی - الا ان

دورین میان خواری بحال ابی الدرداء را راه یافت و آنکہ در عرف می گویند بزخم وی چنین کردم چنین گفتم اینے دارود
این گفتن مستلزم آن نیست کہ خلاف نفس الامر باشد چنانکہ در عرف مردم این معنی مستوہم میگردد۔ رواہ احمد و عن عامر الازہم
صحابی است و رام مخفف را می ست یعنی تیر انداز و بعضی عامر بن الازہم گشته اند و اول صحیح تر است۔ قال بنیامخن عنہ گفت عامر
در شناسی آنکہ مانند وی بودیم یعنی عند النبی۔ یعنی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذ قبل علیہ جل علیہ ساء۔ ناگاہ روی آورد
و پیشتر مدبر آنحضرت مردے کہ بروی گلی می ست۔ و فی یدہ شیء قد القف علیہ۔ و در دست آن مرد چیزی است کہ تحقیق پیچیدہ است
گلیم را بان چیز۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ در دست بغضتہ شجر۔ گذشتم بہ بیشیہ درختان و غیضتہ بفتح غین مجہ و سکون تحتانہ
و ضا و مجہ بیشیہ و حکل کہ در وی درختان باشند۔ فسمعت فیما اصوات فرخ طائر۔ پس شنیدم در آن بیشیہ آوازهای جوجہ
پرندگان۔ فدرخ بکسر جج فرخ بفتح جوجہ۔ فاخذتہن۔ پس گرفتم آن جوجہ ہارا۔ فوضعتہن فی کسائی۔ پس نهادم آن جوجہ
را در گلیم خود۔ فجات امہن۔ پس آمد مادر این جوجہ ہا۔ فاستدازت علی راسی۔ پس گرد برداشت مادر ایشان بر زمین
فکشفت لہا عنہن۔ پس کشتا دم و دو گردم برای مادر ایشان پرده از روی این جوجہ ہا۔ فوقت علیہن۔ پس افتاد مادر
ہر آن جوجہ ہا۔ فللفقتہن بکسار۔ پس بچیدم من آن جوجہ ہا را گلیم خود۔ فمن ادلاہمی۔ پس این جوجہ ہا ایما اند با من۔ قال
صنعن۔ گفتہ آنحضرت بہ جوجہ ہا را۔ فوضعتہن۔ پس نهادم آنہا را۔ وابت امہن الازہم من۔ و ابا کرد و انتلاع آورد مادر ایشان
مگر لازم بودن و چسبیدن ایشان را مردم از مشاہدہ این حال تعجب کردند۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم
الجبون رحم ام الافراح فراخا۔ آیا شکفت دارید شامہر کردن مادر جوجہ ہا چوزہ ہا را و در بعضی نسخ بفرانخا و رحم بنم را و سکون
حاضنہ آن معنی رحمت و مہربانی۔ فوالذی یبغی بالحق۔ پس سوگند بآنکس کہ فرستادہ است مرا بہ استی۔ اللہ رحم بعبادہ من ام
الافراح بفرانخا۔ ہر آنیہ خداے تعالیٰ مہربان ترست بہ نندگان خود از مادر جوجہ ہا کہ چندین نمتا و کرامتہای نثار
حال ایشان کردہ است و می خواہد کہ بسوے و سہ پایند و تو بہ کنند و در درگاہ قبول و سہ حاضر باشند۔ ارجح
ہن۔ باز گردان این جوجہ ہا را۔ حتی تظہن من حیث اخذتہن۔ تا آنکہ بنی ایشان را از آنجا کہ گرفتہ ایشان را۔
و امہن معہن۔ و مادر ایشان با ایشان بود۔ فرجع بہن۔ پس باز گردانیدہ آن مرد ایشان را۔ رواہ ابو داؤد
الفصل الثالث۔ عن عبد اللہ بن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال کنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی بعض غزواتہ۔
گفت ابن عمر بودیم با آنحضرت در بعضی جنگہا۔ او با کافران۔ فمر بقوم۔ پس گذشت آنحضرت بگردہی۔ فقال۔
پس گفت آنحضرت۔ من القوم۔ کیستند این گروه۔ قالوا نحن المسلمون۔ گفتند این قوم ماہمہ مسلمانان ایم۔ و
امراۃ تحضب بقدر ہا۔ و زن آتشے از دخت زید و یگ خود و حصب بکای مہلہ و ضا و مجہ آتش از دخت
و چیزے کہ بوے آتش از دخت مثل حصب بعباد و مہلہ و حصب جہنم را ابن عباس حصب جہنم نیز خواندہ اند۔ مجہ
و مہا ابن لہا۔ و بود بان زن پسرے مرآن زن را۔ فاذا ارتفع ورج۔ پس چون بالا میشد گری آتش سخت بہ

یکسو می کرد آن زن پس خود را تا از گرمی آتش بوی آزار سے نہ رسد و فی الصراح هیچ بختی زن سوزانی آتش خاست
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس آمد آن زن نزد آن حضرت۔ قالت انت رسول اللہ پس پرسید آن زن توئی پیغمبر خدا
قال نعم۔ گفت آن حضرت آری منم پیغمبر خدا۔ فقالت بانی انت وامی۔ پس گفت آن زن مادر و پدر من خدای تو یا
 ایس اللہ ارحم الراحمین۔ آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان۔ قال بلی۔ گفت آن حضرت آری قالت ایس اللہ
ارحم لعباده من الام بولد یا قال بلی۔ گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان تر با بندگان خود از مادری بر فرزند خود
 گفت آن حضرت آری۔ قالت ان الام لا تلقی ولدہا فی النار۔ گفت آن زن کہ مادری اندازد فرزند خود را در آتش
 یعنی پس خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش۔ فأجاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بکی۔ پس شروع کرد
 و لازم گرفت پیغمبر خدا کہ گریه کند اصل اکباب بچنے بر دے افتادن ست و اینچا بچنے لزوم و اقبال مابین منی
 نیز استعمال می یابد چنانکہ در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده است و بعضی گویند بچنے سرفرازان کنان ست
 کذا قالوا واللہ اعلم۔ ثم رفع راسہ الیہا۔ پستتر برداشت آن حضرت سر مبارک خود را بسوے آن زن۔ فقال ان لکم
تعالی لا یذب من عباده الا المار و المتمر۔ پس گفت آن حضرت در جواب آن زن کہ خداے تعالی عذاب نمیکند از
 بندگان خود مگر مارد و متمر در۔ الذی تیر و علی اللہ۔ آنکہ متمر و سرکشے کند بر خدا۔ و ابی ان یقول لا الہ الا اللہ۔
 و سرکشی میکند از اقرار بتوحید آئنی مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنکہ مجر و و عاری ست از خیرات و بیرون
 آمده است از حکمی کہ واجب ست بر نوع وے و متمر و مبالغه است در ان و اهل ماده مرد بر اے تجر و و تعمی ست
 امر و میگویند جوان بی ریش را و شجر امر و درختی را کہ برگ ندارد۔ رواہ ابن ماجہ۔ وعن ثوبان۔ رضی اللہ
 عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان العبد لیتس مرضاة اللہ۔ گفت آن حضرت بدرستی کہ بندہ ہر آنیہ طلب میکند
رضای خدا را بہ طاعات و مرضات بہ سکون را بہ معنی رضا است و لفظ مفرد ست۔ فلا يزال بذلک۔ پس ہمیشہ
 است تلبس و متعلق باین معنی یعنی بہ طلب رضاے حق۔ فیقول اللہ عز و جل لجبریل۔ پس میگوید خداے تعالی امر جبرئیل
 را۔ ان فلا ناعبدے لیتس ان ینینی۔ بدرستی کہ فلان بندہ من طلب می کند و میخواہد کہ راضی میگردد اندر اسے۔ الا دان
رحمتی علیہ۔ وانا واکاہ باش و بدرستی کہ رحمت من بر اوست۔ فیقول جبرئیل رحمۃ اللہ علی فلان۔ پس میگوید جبرئیل
 رحمت خداست بر فلان۔ و یقولہا حملۃ العرش۔ وحی گویند این کلمہ را یا رحمت را بر و ازندگان عرش۔ و یقولہا
من حولہم۔ و میگویند آن را کسانیکہ گرد ایشان اندازد فرشتگان۔ حتی یقولہا اهل السوات السبع۔ تا آنکہ میگویند از
 کسان ہفت آسمان۔ ثم یتبط لہ الے الارض۔ پستتر فرود آرد و ہے شود رحمت بر اے وے بسوے زمین و تبط
 بلفظ معلوم نیز روایت ست بہبوط فرود آمدن اہم باطفرود آوردن۔ رواہ احمد مثل این حدیثی ست اینچہ آمده است
 در تفسیر قول سبحانہ لان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لہم الرحمن واداً و بدستی آن کسانیکہ ایمان آوردند محل کردن

صالحات را سرانجام ست کہ بگردان ایشان را خدا می مهربان محبت را در تفسیر این آیه آمده است کہ چون دوست
میدارد و خدایتالی بنده را از بندگان خود خبر میدہد خداے تعالیٰ بجز بیک کہ من دوست میدارم فلان بنده را تو نیز
دوست دارا و از خبر کن بلائیکہ کہ دوست دارند و را بعد از ان می اندازد محبت او را و در ولہامی او میان تاجہ دوست
دارند و را انتہی کہ سن سبب قبول و شہرت اولیا و دوستان حق کہ ہمہ دوست میدارند ایشان را و آنکہ بحیلہ
و اسباب مکر و تلبیس جلب قلوب عوام میکند و گردے آرد خارج از دائرہ اعتبار است اعاد اللہ الصادقین عن
ذکر۔ وعن اسامۃ بن زید عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قول اللہ عزوجل۔ اسامہ بن زید بن حارثہ
کہ محبوب و مقرب در گاہ نبوت بودہ و او را احب رسول اللہ میخواندند و زید بن حارثہ پدرش مبتلاے آن حضرت
بودہ روایت می کند از ان حضرت در قول خداے تعالیٰ نعم ظالم لنفسہ۔ اول آیت این ست کہ (ثم اورشتا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا منهم ظالم لنفسہم) الایہ تفسیر این ست کہ میفرماید پس تیرہ آدمی را کتاب و شریعت آن
کسانے را کہ برگزیدہ ایم ما از بندگان ما با ایمان و اسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیدہ کسے ست کہ ظلم کنند
است نفس خود را بہ تقصیر در عمل۔ و منهم مقتصد۔ و بعضی از ایشان کسے ست کہ میانہ روست و عمل می کند در
اغلب اوقات اما آن جد و اجہاد کہ مے باید کرد نمی کن۔ و منهم سابق بالخیرات و بعضی از ایشان کسے ست کہ
پیشتر است بخیرات کہ غایت جد و اجہاد در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته
اند کہ ظالم جاہل و مقصد تعلم و سابق عالم و بہین قیاس در انواع خیرات و مہرات مرتبہ ادنی و متوسط و علی
بیوان قرار داد و این ہر سہ قسم بندگان از برگزیدگانند۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ کلم فی الجنت۔ ہر ایشان درشت
اند بحسب تفاوت مراتب و درجات و ازینجا بہت رحمت الہی معلوم شد۔ رواہ البیہقی فی کتاب البعث والنشور۔

باب ما یقال عند الصبح والمساءر والامنام

صبح و صبح فجر و ہر اول نماز تا بر آمدن آفتاب نیز اطلاق کنند و مساحد صبح و ادعیہ مذکورہ نزد صبح و
مساحل ست آن را کہ خواندہ شود پیش از صلوٰۃ فجر و مغرب و بعد از وے و تمام یعنی نوم و زمان نوم و ظاہر
آن ست کہ مراد نوم میل ست و شامل قیلو نہیست و دلالت مے کند بہین قول وے در حدیث ثانی (اذا اخذ

مضغہ من اللیل) فقند بر واللہ اعلم

الفصل الاول عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اسی قال ہو
آن حضرت چون شبانگاہ میکرد میگفت۔ اسینا و اسی الملک لیل شب کردیم و شب کرد ملک مرخدا۔ الحمد للہ
لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک ولہ الحمد و ہو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسالک من خیر ذلہ اللیلۃ۔ خدا و ندا
من سوال میکنم تا از نیکی این شب۔ و خیر ما فیہا۔ و نیکی کا ما فیہا و جوادش کہ درین شب ست۔ و اعوذ بک

من شر ما وشر ما فيها - وپناه میجویم بتواز بدی ابن شب و بدی چیزیکه درین شب است - اللهم انی اعوذ بک من الملک
خداوند اپناه میجویم بتواز کابلی - والهم لفحمتین وپناه میجویم از نهایت کمان سالی - وسور الکبر - بکسر کاف وفتح با از
بدی پیری گویا تفسیر هر دم تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت است بمعنی تکبر و روایت اولی صح و
انظر است - وفتنه الدنيا - وپناه میجویم از فتنه های دنیا و بلاها و آزارهایشما سے آن - وعذاب القبر - واز عذاب قبر
یافتنه عذاب قبر - واذ اجمع قال ذلک - وچون صبح میکرد می گفت آراود در کفیفه نسخ لفظ فیضاً نیز هست و میگفت -
اصبنا و اجمع الملک لله - بجای اسمینا و امسی الملک لله - ودفه روایت - و در روایتی آمده است که میگفت -
رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب فی القبر واه مسلم - وحن حذلقیم - رضی الله عنه قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا اخذ مضجعه من اللیل - بود آنحضرت که چون می گرفت خوابگاه خود را به شب صحیح پہلو نهادن بر
زمین و مضجع بفتح میم و جیم جامی پہلو نهادن و مضجع نیز میگویند - وضح ید تحت خده - می نهاد آن حضرت دست
خود را زیر رخساره خود مراد دست راست است چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن - ثم یقول -
یسترک گفت - اللهم باسمک اموت و احي - خداوند مرا بر نام تویی میمرم و منیریم یعنی خواب می کنم و بیدار میشوم و تو را
که مراد حقیقت موت و حیات باشد - واذ استیظ قال - وچون بیدار می شد میگفت - الحمد لله الذی احيانا
بعد ما اماننا - شکر خدا را که زنده گردانید ما را بعد از آنکه میرانید ما را تا هر این عبارات در معنی اول است - و
البیہ النشور - و بسوی اوست پراکنده شدن به بیدار شدن ما در روز رنجیز - رواه البخاری - روایت کرده
این حدیث را از حذلقیم بخاری - رواه مسلم عن البراء - وروایت کرد مسلم از برابرن عذاب اگر گویند چون
این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند چرا متفق علیہ نه گفت جوابش آن است که در حدیث
متفق علیہ بحسب اصطلاح شرط است انیک صحابی روایت باشد و چون بخاری از حذلقیم کرد و مسلم از برابرن حدیث
متفق علیہ بود و کذا قال الشيخ - وحن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اوی احدکم
الی فراشه - چون پناه آورد و بانش کشید یکی از شما بسوی بساط خود که افکنده است برای خواب آوی به تضر
ببجه پناه آورد و آوی ببجه پناه داد و گاهی ببجه یکدیگر نیز آیند و اول اکثر و افضح است پس اینجا بقصر شد
و بعد نیز روایت است و آنکه در حدیث انس بیاید بعد است می فرماید چون بیاید یکی از شما بجائمه خواب خود -
فلینفض فراشه بدراخله از راه - پس باید که بپشیمانند فراش خود را بخاشیخه درونی رنگ خود و آن اطراف از آنکه
مستعمل تن است - فانه لا یدری ما خلفه علیہ - زیرا که وی در نمی یابد که چه چیز پس از وی آمده است و آنرا دوست
به فراشش یعنی بپشیمانند بجائمه خود فراش را پس از آن بخشد شاید که گرمی و خاشاکی بر روی او افتاده باشد
ثم یقبل - پستربگوید بعد از پہلو نهادن این دعا - باسمک ربی و صفت جنتی - بنام توانا پروردگار من نهادم پس

خود را۔ و یک ارقم و بنام تو میرانم آن را۔ آن اسکت نفسی فارجهما۔ اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا
پس رحم کن اورا۔ و ان ارسلنا فاحفظها۔ و اگر باز فرستی نفس مرا پس نگاهدار آن را۔ با تحفظ و عبادت الصالحین۔ پیغمبر
نگاه میداری بآن چیز بندگان خود را که صلاح اند آدمی چون خواب میرود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را می ستاند
پس از ان بنگاه میدارد روح او را می میزند و باز می فرستد و میزند پس و حاشیکند خدا و غلامان گناه شکی و میزند
بیا مرز و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ و در چنانکه بندگان صلاح خود را می داری۔ و فی روایت۔ و در روایتی پنجمین
آمده است که چون بپای یکی از شافرش خود را بنفشاند ^{بشم} ^{بشم} علی شقه الایمن۔ پسترباید که بپلوند بر جانب راست
خود۔ ششم لیقل۔ پسترباید که بگوید۔ با سکت تا آخر شقی علیه و فی روایت۔ و در روایتی پانجمین لفظ آمده است فلیقفه لیقفه ثوبه
ثالث مرات۔ پسترباید که بنفشاند فرارش خود را به کناره جامه خود که از او باشد سه بار و حشفه شقی صا و صله و کسر نون
و بفاظن انرا از ان جانب که طره اوست و درین روایت و ان مسکت نفسی فاعقب لهما و اقصیه بجای فارجهما و گفته
اند که حکمت در خواب بر پیلوی راست آنست که دلی را پیلوی چپ است پس چون خواب کند بر پیلوی راست دل
معلق میماند و حاصل نمیشود زیادت استراحت کردن و گران نمیید خواب آسان میگردد و بیداری براسه ناز
شب و بخواب کردن بر پیلوی چپ دل قرار مییابد و راحت بسیار حاصل میشود و خواب گران نمیشود و در شرح
سفر السعادت این سخن را بیان زیاده برین است آنجا باید نگریست۔ و عن الامیر ابن عازب رضی اللہ عنہ قال
کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا ودی الی فراشه نام علی شقه الایمن۔ بود آنحضرت که چون پناه می آورد بسو فرارش خود
خواب میکرد بر جانب راست خود۔ ششم قال۔ پسترباید که گفت۔ اللهم اسکت نفسی الیک۔ خداوند ایدم نفس خود را
پیوستی تو۔ و وجهت وجهی الیک۔ و آوردم روی خود را بسوی تو۔ و فوضت امری الیک۔ و سپردم کار خود را به تو۔
و اجات ظہری الیک۔ و تکیه و ادم پشت خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم بر تو و پناه آوردم بتو در همه کارها۔ و رغبته
ور رغبته الیک۔ از جهت میل و خواهش نمودن بسو تو و محبت رسیدن از تو۔ لا تجار و لا منجار منک الا الیک۔
بیت پناه و نه ربائی از تو مگر بسوی تو یعنی از صفات قبریة تو بصفت لطیفه تو تجار بهزده است و منجا بالف۔ امنیت
بکتابک الذی از دلت۔ گرویدم بکتاب تو که فرو فرستاده و تنبیهک الذی اسلمت۔ و به پیغمبر تو که فرستاده یعنی هر کتاب
و هر پیغمبر تو این ذات شریف خود را اراده نموده بر آنحضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن خود را
مؤمنان اوست و هم چنین هر پیغمبر صلوات اللہ و سلامه علیهم اجمعین۔ و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من قالین۔ کسیکه بگوید این کلمات را۔ ششم مات تحت لیلتہ۔ پسترباید که در میان شب خود یعنی همین شب که در
این کلمات گفته است۔ مات علی القفۃ۔ بمیرد بر دین اسلام۔ و فی روایت قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ارجل۔ گفت گفت آن حضرت مرد و یا فلان اذا دیت الی فراشک فتوضا وضوءک للصلوة مای

فلان وقتیکه خواهی که پناه آری و باشش کنی بسوی فرارش خود پس وضو کن و سجود کنی که برای نماز کنی - ثم اری علی منک
الامین - پیغمبر مبلوبه بر جانب راستای خود - ثم قل - پیغمبر گو - اللهم سلمت لنبی الیک الی قوله تا قول دی - ارسلت - یعنی
تمام آن ذکر که گذشت - و قال - و گفت آنحضرت - فان مت من لیلتک مت علی الفطرة - پس اگر بمیری در همین شب
بمیری بر دین اسلام - وان اصحبت اصبت خیرا - و اگر صبح کنی می یابی تو خیر کثیر و در روایتی ان اصحبت صحت
خیرا - متفق علیه - وعن النبی - رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا ادى الی فراشه قال -
بود آنحضرت چون می آمد بفرارش خود میگفت - الحمد لله الذی اطمنا و سقانا و کفانا - حمد خدا را که خوراند ما را و نوشانید
ما را و کفایت کرد تمام مهمات ما را و دفع کرد شر موفیات ما را - و اودانا - و پناه و جاسه باشش داد ما را و اودانا بخا
بهدست و لقبصر نیز روایت است - فکم من لا کافی له و لا مودی له - پس بسیار دم از آنکس است که نیست هیچ کفایت کننده
مهمات مرا ایشانرا بلکه گذشته است ایشان را با شر ایشان و نه جادهنده مرا ایشانرا بلکه گذشته است ایشانرا با هم و جاد
در سفاور و بودای یا مراد کفایت و نعم و مخصوص بمومنان است چنانکه در قرآن مجید فرموده است اولک بان الله
مولى الذین امنوا و ان لا کافرین الا مولى لهم هر دو اسم - وعن علی - ان فاطمه رضی الله عنها اتت النبی صلی الله علیه وسلم
روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت - تشکو الیه ما تلقی فی یدها من الری -
در حالتیکه گله میکند مشقتی را که می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن - و یلجها انه جاره رقیق - و رسید به بود و ناظم
را که تحقیق آمده است آنحضرت را بنده با از غنائیم - فلم تصادف به - پس نیافت فاطمه زهرا آنحضرت را در خانه تا بحضورت
این حال کند - فذکرت ذلک لعایشه - پس فرمود که در حال خود را بگویند که چون آنحضرت بیاید بگوید - فلما جاء اخبرته عایشه
بهنگامیکه آمد آنحضرت خبر کرد عایشه آنحضرت را با آنچه ذکر کرده بود فاطمه - قال - گفت علی - فجارنا - پس چون شنید آنحضرت
این خبر از عایشه آمد نزد او - و قد اخذنا مصابحنا - و حال آنکه تحقیق گرفته بودیم ما را خواجگاه پای خود را - فذهبنان القوم -
پس در ایستادیم و قصد کردیم تا بایستیم برای آنحضرت و بر خیزیم از خواجگاه - فقال - پس گفت آنحضرت - علی مکانک
جای خود باش و بحال خود باشید - فجا رفعد بنی و بنیا - پس آمد آنحضرت نشست میان من و میان فاطمه و این غایت
تعطف و شفقت و بی کفایت است از آنحضرت نسبت بایشان چنانکه گفته اند و اجابت الاله رفعت الکلفه - حتی وجدت به
قدمه علی لطنی - تا آنکه یافتیم من بر روی قدم آنحضرت را بر شکم خود و تواند و الله اعلم که مراد بر یقین باشد که از پایی مبارک
آنحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بباطن شریف مرتضی سرایت کرد - فقال لا اذکما علی خیر مما سالتما - پس گفت آنحضرت
ایاراه نغایم شما را بر بهتر از آنچه سوال کردید و خواستید که خدمتگذار باشد و آن این است که - انما اخذنا منکم و فقیهکم
شما خواجگاه خود را - فسیا التنا و تلثین - پس سبحان الله بگو سی و سه بار - و اخذ التنا و تلثین - و الحمد لله بگو سی و
وسی بار - و کبر اربع و تلثین - و الله اکبر بگو سی و چهار بار - فهو خیر لکما منی دم - پس بوی و بهرست شما را از خادم که طلبیده بود

و خادم واحد خدمت وقع می شود بر ذکر و انشی فی الصبح خادم چاکر و ظاہر آنست کہ سوال فاطمہ از جابر یہ بود متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال جأت فاطمہ رضی اللہ عنہا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم تسالہ خادمہ البکرۃ - فاطمہ زہرا آن حضرت در حالیکہ سوال می کند وی طلبہ خادم را فقال الا اولک علی ما ہو من خادم ہیں گفت آیا راہ نمایم ترا بر چیزے کہ آن چیز بہتر است از خادم - تسجین اللہ ثلاثا و ثلثین و محمد بن اللہ ثلاثا و ثلثین و کبر بن اللہ اربعاً و ثلثین عند کل صلوٰۃ و عند مناکب - نزد ہر شمار و نزد خواب خود درین حدیث بعد از نماز و نزد خواب رفتن ہر دو واقع شدہ و در حدیث سابق نزد خواب است فقط و خواندن آن بعد از ہر نماز مقبر و مشہور است و از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ نقل کردہ اند کہ فرمود ہر گز این ورد را از من فوت نہ شد حتی در شب صفین نیز رواہ سلم -

الفصل الثانی - عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا أصبح قال بود آن حضرت چون صبح می کرد می گفت - اللہم بک اصبحنا و بک امسینا و بک یحیی نحبی و بک نموت - خداوند اوست و بک تقدیرت تو و بک حفظ تو و بک نام تو صبح کردیم و بتو شام کردیم و بتو میریم و بتو میریم - و الیک المصیر - و بسوے تست باز گشت - و اذا اسی قال - و چون شبانگاہ میکرد میگفت - اللہم بک امسینا و بک اصبحنا و بک یحیی نحبی و بک نموت و الیک النشور - و درین حدیث در صبح و ساء ہر دو ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحناست بر امسینا و در ساء تقدیم امسینا بر اصبحنا و در صبح الیک المصیر و در ساء الیک النشور و مشہور روایت اصبحنا فقط و الیک النشور در صبح و در ساء امسینا و الیک المصیر و ہمہ صحیح است فافہم و بک یحیی نحبی و بک نموت در صبح مذکور شدہ نہ در ساء - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ - و عنہ قال قال ابو بکر قلت - و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت امیر المؤمنین ابو بکر رضی اللہ عنہ نعم - یا رسول اللہ من فی شئی اقولہ اذا اصبحت و اذا امسیت - امر کن مرا بچیزی یعنی بوردی کہ بگویم و بخوانم آنرا چون صبح کنم و چون شام کنم - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اللہم عالم الغیب و الشہادۃ اے خدای دنیای پذیر و پایدار حاضر و غائب - فاطر السموات و الارض - اے آفرینندہ آسمانہا و زمینہا - رب کل شئی و مالک - اے پروردگار ہر چیز و مالک و بادشاہ دے - اشہدان لا الہ الا انت - گواہی میدہم کہ نیست معبود بہ حق مگر تو - اعوذ بک من شر نفسی - پناہ میجویم بتو از بدی نفس خود - و من شر الشیطان و شرک - دیناہ میجویم از شر شیطان و شرک دے کہ میخواند و باعث می شود مردم را بران و شرک بر فتح شیخین و از این روایت است بمعنی دامن سیار و برادر انچه در فتنہ فاطمہ می اندازد و گرفتاری کند شیطان آدمیان را بہ سبب آن مثل نسائہ و اموال و اولاد و از این خدایا از فرمودہ دے باز میدارند - قلہ اذا اصبحت و اذا امسیت - بگو این را چون صبح کنی و شام کنی - و اذا اخذت مضجک - و چون بگیری خواب گاہ خود را و بخواب روی - رواہ الترمذی و ابو داؤد و الدارمی - و ابن ابی

بفتح ہمزہ وتخفيف موحده - بن عثمان - از تابعین ست و در حرب جل با عایشہ بود خشت کسکہ گر خشت دی بود و احوال
 و ابرص و اعم بود و در آخر فاج در مانده شد و روایت دارد از پدر خود و غیر دے از صحابہ - قال سمعت ابی یقول
 قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم - گفت شنیدم پدر خود را کہ می گفت گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - ما من عبد یقول فی
 صباح کل یوم و مساء کل لیلۃ - نیست هیچ بندہ کہ بگوید در صبح ہر روز و مساء ہر شب - بسم اللہ الذی لا یضر معہ
 شیء فی الارض ولا فی السماء صبح کردم و شام کردم بنام خداے کہ زیان نمی کند بانام دے هیچ چیز در آسمان زمین
 و ہوا صبح العیلم - و دوست شنو اے و انا - ثلث مرات - بگوید سہ بار تفسیرہ شیء - پس زیان کند و را چیزے
 و برسد و را آفتے - فكان ابان قد اصابہ طرف فاج - پس بود ابان بہ تحقیق رسیدہ بود و را الجفۃ از فاج بہ فتح
 لام نام مرضی مشہور ست کہ ہر جاے ماندگی آرد و آن سست شدن یکی از دو شق بدن ست بہ سبب سختن خلط
 بلغمی کہ سد مسالک روح می کند - فجعل الرجل نیظر الیہ - پستہ در السیاد مر دے کہ روایت حدیث میکند از وی
 کہ می نکرد بسوی ابان یعنی شمار و روایت می کردید کہ ہر کہ این دعا ہر روز بخواند هیچ آفتی بوسے نرسد و نما میخواند
 از الان کنون چون بشنا آفت فاج رسید - فقال لہ ابان ما تنظر الی - پس گفت مرآن مرد و را ابان چہ نگاہ میکنی بسوی
 من - اما ان الحدیث کما حدیثک - آگاہ باش بدرستی کہ حدیث ہمچنان ست کہ حدیث کردم من را یعنی صحیح ست
 و لکنی لم اقلہ یومینہ - ولیکن من نگفتم و نخواندم آن را امر و زورتونق نداد خداے تعالیٰ مرا بدان - لیضی اللہ علی
 قدرہ - تا بگذراند و نافرماند خداے تعالیٰ بر من تقدیر خود را - رعاۃ الترمذی و ابن ماجہ و ابو داؤد و ابی داؤد
 و در روایت ابی داؤد این چنین آمدہ است کہ ہر کہ بگوید این را ہر سہ سہ بار نہ لم تصبہ فجارۃ بلا حتی یصبح - نہ
 اور ناگہانی بلا را آنکہ صبح کند و فجارۃ بفتح فاء و سکون جیم و فتح ہمزہ و بضم فاء و فتح جیم و بعد ہر دو جائز ست - و من قال
 حین یصبح لم تصبہ فجارۃ بلا حتی یسی - و سیکہ بگوید آنرا در وقتیکہ صبح می کند نرسد و را بلا سے ناگہان نہا و قتیکہ شام کند
 و عن عبد اللہ - رضی اللہ عنہ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اذا اسی - روایت ست از عبد اللہ بن
 مسعود کہ بدرستی کہ آنحضرت بود کہ می گفت چون شب می کرد - امسینا و امسی الملک - شد - شب نگاہ کردیم و شب نگاہ
 کرد تمام ملک خدا برامی خدا - و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و حدہ لا شریک لہ الملک و لہ الحمد و ہو علی کل شیء قدیر با ملک
 خیرانی ہذہ اللیلۃ ای پروردگار من سوال می کنم ترا نیکی آنچه درین شب واقع شود - و خیر ما بعدہا - و نیکی آنچه
 واقع شود بعد ازین شب - و اعوذ بک من شر ما فی ہذہ اللیلۃ و شر ما بعدہا رب اعوذ بک من الکسل و من سوء
 الکبر و الکفر - بجاے الکبر یعنی عدم ایمان یا تمیض کفران نعمت حق تعالیٰ و در یک روایت - من سور الکبر
 و الکبر بکسر کاف و فتح باء بکسر کاف و سکون باء و در روایت او سے نیز ہر دو وجہ روایت ست - رب اعوذ بک
 من عذاب فی النار و عذاب فی القبر و اذا اصبح قال ذلک الیقین - و چون صبح می کرد می گفت آنرا و می گفت -

اجمعنا و أصبح الملک لرواه ابو داؤد و الترمذی و فی روایتی لم ینکر من سور الکفر و عن بعض نبات النبی - روایت
 از بعضی و خزان بنعیر صلی اللہ علیہ وسلم ان النبی - کہ بدستی بنعیر صلی اللہ علیہ وسلم کان لعلیما - بوز کہ تعلیم می کرد
 بنعیر خدا ورا - میقول - پس می گفت آنحضرت - قوی حین تصحیح - بگوینگانیکہ صبح کنی - سبحان اللہ و مجربہ
 و لا قوۃ الا باللہ - و در روایتی (و لا حول و لا قوۃ الا باللہ) ما اشار اللہ کان و ما لم یسالم لیکن علم ان اللہ علی کل شیء
 قدیر و ان اللہ قد احاط بكل شیء علما فانہ من قال ما حین یصبح - پس بدستی کسیکہ بگوید این کلمات را ہنگامیکہ صبح میکند
 حفظ حتی بمسی - نگاہداشتہ شود از آفات الفسی و آفات تا آنکہ شب کند - و من قال ما حین می حفظ حتی یصبح - و کسیکہ
 بگوید از ہنگامیکہ شب کند نگاہداشتہ شود تا آنکہ صبح کند - رواہ ابو داؤد - و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یصبح - کسی کہ بگوید ہنگامیکہ صبح کند این آیت را کہ - سبحان
 اللہ حین یسبون و حین یصبحون - پس بپاکی یاد کند خدا را و ہنگامیکہ شام میکند و ہنگامیکہ صبح میکند - لہ الحمد فی السموات
 و الارض - و مر خدا راست حمد در آسمانها و زمین - و عشیا و حین تطہرون - و در وقت شبانگاہ از وقت منرب تا
 عشا و در ہنگام پیش از زوال - الی قولہ - تا قول و میقالی - و کذلک خرجون - درین آیت اشارت بصلوۃ خمس واقع
 شدہ چنانکہ در مجلس بیان کردہ شدہ است و کسیکہ بخواند این آیت را در وقت صبح - اورک مافاتہ فی يوم ذلک
 و ریاض چیزے را کہ در گذشتہ است و را از او در ان روز - و من قال حین بمسی اورک مافاتہ فی لیلتہ - و کسیکہ
 بگوید این را ہنگام کہ شام کند و ریاض چیزے را کہ فوت شدہ است در ان شب - رواہ ابو داؤد - و عن
 ابی عیاش - بہ تشدید تحاتیہ و شین صحابی ست نام وی زید بن حامت انعماری و ابو عیاش تابعی نیز ست و
 وی زید بن عیاش مخزومی ست روایت میکند ابو عیاش صحابی - ان رسول اللہ - بدستی بنعیر خدا - صلی اللہ علیہ
 وسلم قال - گفت - من قال اذا أصبح - کسیکہ بگوید چون صبح کند - لا الہ الا اللہ و حمدہ لا شریک لہ الملک و لہ الحمد
 و ہو علی کل شیء قدیر کان لہ بدل رقبۃ من ولہ اسعیل - باشد مراد از ثواب برابر ثواب آزاد کردن بندہ و برودہ
 از او لا اسعیل علیہا السلام بیان این در فضل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح و تحمید در حدیث عمر و بن شعیب
 گذشتہ است - و کتب لہ عشر حسنات - و نوشتہ میشود برای وی دہ نیکی - و طعنة عشر سیات - و فرافکنندہ شود از دے
 دہ بدی - و رقیع لہ عشر درجات - و بلند گردد ایندہ شود بر اے و دے دہ پایہ - و کان فی حزمین الشیطان - و باشد
 در پناہ و چاہے استوار از شیطان - حتی بمسی - تا آنکہ شب کند - و من قال ما اذا اسی کان لہ مثل ذلک حتی یصبح
 و کسی کہ بگوید این کلمہ - چون شب کند باشد مراد بر امانندہ آنکہ مذکور شد از ثواب تا آنکہ صبح کند را وی از
 ابی عیاش میگوید کہ - قراہی رجل رسول اللہ - پس دیدم مردی بنعیر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم فیا یرے النایم
 در انچہ می بنید خواب کند یعنی در خواب دید - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول اللہ ان اباعیاش یحدث

عنک کذا وکذا۔ بدستیکہ ابو عیاش حدیث می کند از تو چنین چنین کنایت از مضمون این حدیث است کہ مکرر شد
فقال صدق ابو عیاش۔ گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ۔ وعن البحار
بن مسلم التیمی۔ روایت است از حارث بن مسلم کہ تابعی است۔ عن ایوب۔ از پدر خود۔ عن رسول اللہ۔ از پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم انہ اسر الیہ۔ کہ آنحضرت پوشیدہ و پنهان گفت بوسے سخن سر را از اسرار یکسر چہزہ را از گفتن۔
فقان۔ پس گفت آنحضرت۔ اذا انصرف من صلوٰۃ المغرب فقل قبل ان تکلم احدا۔ و قیتکہ برگردی از نماز مغرب
و سلام دہی بگو پیش از آنکہ سخن گوئی کسی را۔ اللهم اجرنی من النار۔ خدایا پناہ دہ مرا از آتش۔ سبع مرات بگو
ہفت بار۔ فانک اذا قلت ذلک۔ پس بدستیکہ تو وقتیکہ بگوئی آمرا۔ ثم ست فی لیلتک۔ پستیمیری تو درین شب
کتب لک جواز منہا۔ نوشتہ شود مترادوان گذشتن از آتش۔ و اذا صلیت الصبح فقل کذ لک۔ و چون بگذاری
نماز صبح را پس بگو چنین این کلمہ را ہفت بار۔ فانک اذا ست فی لیلک۔ پس بدستیکہ تو چون بمیری در آن
روز۔ کتب لک جواز منہا رواہ ابو داؤد۔ وعن ابن عمر قال لم یکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدع ہولاء الکلمات
حین میسی و حین یصبح۔ بنود آنحضرت کہ ترک میداد و نمی گفت این کلمات را ہنگامیکہ شب میکرد و ہنگامیکہ صبح
میکرد۔ اللهم انی اسالک العافیۃ فی الدنیا و الآخرة۔ خدایا من سہال میکنم و می خواہم از تو سلامت از جہج آفات در دنیا
و آخرت۔ اللهم انی اسالک العفو و العافیۃ۔ خدایا سوال میکنم عفو و عافیۃ و سلامت را۔ فی دینی و دنیای۔ در دین
من و دنیا من۔ و اہلی و مالی۔ و در کسان من و مال من۔ اللهم اسر عوراتی۔ خدایا پوش عیدہای من فی العلج
عورت اندام شرم مردم و ہر چه از دیدن و نمودن آن شرم آید عورات جماعت۔ و امن روحانی۔ و کن گواہ
و شہادے مرا۔ اللهم اغفلنی من بین یدی و من خلفی۔ خدایا نگاہ دار مرا از پیش من و از پس من۔ و عن معینی و
عن شمانے۔ و از جانب راستاے من و از جانب چپا من۔ و من فوقی و منک ہا در مرا از بالاے من کہ عذابے
و آفتی از آسمان نازل شود۔ و اعوذ بظلمتک من ان اغتال من تحتی۔ و پناہ میجویم بہ بزرگی تو از آنکہ بن گاہ
ہلاک کردہ شوم من از زیر من از اینجا کہ شعور ندارم و معنی اغتال این است۔ یعنی آنحضرت۔ می خواہد از اغتال
خفت را بجنبے زمین فرود بردن۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من قال حین یصبح۔ کہ یکہ بگو بدین گامیکہ صبح کند۔ اللهم احبنا الشہدک و استند حلتہ عرشک خدایا صبح کردیم ما را خدایا
گواہ می گیریم ترا و گواہ می گیرم بر درندگان عرش ترا و ایشان ہشت فرشتہ اند کہ میان گوش و دوش ایشان
دو ہزار سالہ راہ است و در روایتے ہفت ہزار سالہ راہ است۔ و گواہ می گیریم ہمہ فرشتگان ترا۔
و جمیع خلقتک۔ و گواہ می گیریم ہمہ خلق ترا۔ انک انت اللہ۔ بر آنکہ توئی خدا۔ لا الہ الا انت۔ نیست خدا جز تو و وحدک
تنہا۔ لا شریک لک۔ نیست رہا جز ترا و خدا کے و در آخر پیش و در مسجد پیش۔ و ان محمد اعبدک و رسولک

وہر آنکہ محمد بندہ تو دفرستادہ تو است۔ الاغفر اللہ لہ ما اصابہ فی یومہ ذلک من ذنب۔ نگوید کسی این کلمات را در وقت صبح مگر آنکہ بیا مرز و خدا سے تعالیٰ مراد را چیز سے کہ رسیدہ است اور اوران روز از گناہ۔ وان قالنا میں ہی غفر اللہ لہ ما اصابہ فی تلک اللیلۃ من ذنب۔ و اگر گوید این کلمات را ہنگامیکہ شب کند می آمرز و خدا سے تعالیٰ مراد را چیز سے کہ رسیدہ اور اوران شب از گناہ و در شب (اللہم امسینا) بگوید۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ وعن ثوبان بن۔ روایت ست از ثوبان۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من عبد مسلم یقول اذا اسی و اذا اصبح ثلاثا۔ نیست بیچ بندہ مسلمان کہ بگوید چون شام کند و چون صبح کند سہ بار این کلمات را۔ رضیت باللہ رباً۔ راضی شدم بخدا با آن کہ پروردگار است۔ و بالاسلام دنیا۔ و راضی شدم باسلام با آنکہ دین است۔ و بمحمد نبیاً۔ و راضی شدم بہ محمد با آنکہ پیغمبر است شرح این کلمات در اول کتاب در فصل اول از کتاب الایمان گذشتہ است فتذکر۔ الاکان حقا علی اللہ ان یرضیہ یوم القیمۃ۔ مگر آنکہ باشد حق واجب بر خدا بہ فضل و کرم وی این کہ راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدہد او را ثواب چند آنکہ راضی گردد۔ رواہ احمد و الترمذی۔ وعن حدیثی رضی اللہ عنہ لمن النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان ینام وضع یدہ تحت راسہ۔ بود و آنحضرت وقتی کہ میخواست کہ خواب کند می نهاد دست مبارک خود را زیر سر خود ساقا و در فصل اول ہم از حدیث حدیثی گذشتہ و در حدیث حفصہ بیاید کہ دست مبارک می نهاد زیر رخسارہ پس احتمال دارد کہ بحبت قرب سر و رخسارہ بہ یکدیگر باشد یا گاہی زیر رخسارہ می نهاد و گاہی زیر سر و بر ہر تقدیر حکمت دران بتی برای تقیاض است چنانکہ حکمت در نوم شرق ایمین نیز ہمین ست چنانکہ گذشت۔ ثم قال اللہم قنی عذابک۔ خدا یا نگاہدار مرا از عذاب خود۔ یوم تجمع عبادک۔ و روزی کہ فراہم می آری بندگان خود را یعنی روز محشر۔ و تبعت عبادک۔ شک راوست یعنی بجای بت جمع تبعت گفت یعنی می برا نگیزے بندگان خود را۔ رواہ الترمذی و رواہ احمد عن البراء۔ وعن حفصہ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یدہ الیمنی تحت خدہ ثم یقول اللہم منی عذابک یوم تبعث عبادک۔ مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق ست با ذکر خدا و زیادت۔ ثلاث مرات یعنی سہ بار۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول عند مضجعی اللہم اسے اغفر ذنبک یوحیک الکریم و کلمات اتامات۔ خداوند اہدیر سبتک من پناہ سیچویم بذات بزرگ تو و بکلمہ ہای تو کہ تام و کامل اند و مراد اسما و صفات اوست یا کلمات قرآن۔ من شرا انت اخذ بنا صیثہ۔ از بدی چیزیکہ تو گیرندہ موسے پیشانی آنرا یعنی ہر جنبندہ بر زمین بکلم قول وے سبحانہ و ما من ذابہ الا ہو اخذ بنا صیثہما اللہم انت تکشف الخرم و الما ثم۔ خدا یا تو میکشائی و دور میکنی و ام گز قناری آن را و بڑہ آن را یعنی چیزیکہ از ان بڑہ لازم آید۔ اللہم لا یہزم جندک۔ خدا یا شکستہ نمیشود لشکر تو۔ و لا یخلف وعدک۔ و خلاف کردہ نمی شود و وعدہ تو و در بعضی نسخ

ولا تخلف وعدک بفهم تاوکسر لام بہ لفظ خطاب یعنی خلالت نمی کنی وعده خود را۔ ولاتنفع ذوالجد منک الحمد۔ وسودنیکند خداوند بخشت را از عذاب تو بخت وجب یعنی پدر پدر نیز اراده نموده اند یعنی سود نمی کند لب وجد بکسر جیم یعنی خوش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته است وجه اول اصح و اشهر و اظهر است۔ بجانک و بحدک۔ تنزیہ میکنم ترا تنزیہی کہ لائق ذات تو است و تلبس محمد تو تسبیح میکنم۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی سعید۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یاوے الی فراشه۔ کہے کہ بگوید ہنگامیکہ بیاہ آرد و قصد باشش کند بر سوی جاہ خواب خود این کلمہ را۔ استغفر اللہ الذی لا الہ الاہو الاکی القیوم و التوب الیہ ثلاث مرات۔ سہ مرتبہ۔ غفر اللہ لہ ذلک۔

ی آمرؤ و خداے تعالیٰ مرا در اگناہان اورا۔ وان کانت مثل زبد البحر او عدد رمل علی۔ و اگرچہ باشد گناہان وے مانند کف دریا در بسیارے یا باشند گناہان وے بشمار ریگ علی بفتح لام و کسر آن نام و اوے است در زمین مغرب کہ ریگ وی بسیار است و بعضی علی را بمعنی ریگ بسیار برہم اقتادہ گفته اند برہن معنی علی بکسفت رمل است۔ او عدد ورق الشجر۔ یا باشند بشمار برگ درختان۔ او عدد ایام الدنیا۔ یا باشند بشمار روز ہاے دنیا و در چہار چیز تر دیدہ و اقصیٰ تا ما بلکہ در کدام یکی ازینا بیشتر است۔ رواہ الترمذی۔ و قال ہذا حدیث غریب۔ وعن شداد بن اوس۔ صحابی است برادر زادہ حسان بن ثابت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

من مسلم یاخذ بصلوۃ لقرآن سورۃ من کتاب اللہ۔ نیست هیچ مسلمانی کہ بگیرد و خواہ گاہ خود را بخواند سورۃ از کتاب خدا۔ الا وکل اللہ بہ لکاک۔ مگر آنکہ وکیل می گرداند خداے تعالیٰ بروے فرستہ را توکیل گذاشتن کار کسی۔ فلما یقرب الی یودیہ۔ پس نزدیک نمی شود اورا چیزیکہ ایند کند اورا۔ حتی یسب متی یسب۔ تا آنکہ بیدار شود ہر گاہ کہ بیدار شود۔ رواہ الترمذی۔ وعن عبد اللہ بن عمر بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

لا یخفیما رجل مسلم الا وکل اللہ۔ و خصلت اند کہ محافظت نہ کند و بجایے نیار و آنہا امر وے مسلمان کہ آنکہ در آید بہشت را۔ الا وکل اللہ۔ و اناد آگاہ باشند کہ آن دو خصلت اند کہ دآسانند۔ و من یمل بہما فلیل و کسیکہ عمل کند بآن دو خصلت اند کہ ست یکی خصلت این است کہ۔ سبح اللہ فی دہر کل صلوۃ عشر۔ سبح کند خداے تعالیٰ را یعنی سبحان اللہ گوید در پس ہر نماز دہ بار۔ و یکجہ عشر۔ و حمد گوید اورا یعنی و الحمد للہ گوید دہ بار۔ و یکجہ عشر۔ و تکبیر گوید برا یعنی واللہ اکبر گوید دہ بار۔ قال۔ گفت عبد اللہ بن عمر۔ فانما رایت رسول اللہ۔ پس من دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقعد باسیدہ۔ ہی شتر دین کلمات را و عقدے کرد آنہا را بہت خود۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فکلک خمسون و مائۃ باللسان۔ پس آن حد و پنجاہ است در شب در روز بزبان۔ و الف و خمسمائۃ فی المیزان۔ و نہار ویا نصرت در تر از وے اعمال بحساب یکی بدہ و خصلت دوم این است۔ و اذا اخذ مضجعی و یکبرہ و یکجہ مائۃ۔ و وقتی کہ بگیرد و بیاہ بخوابد خدا را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید

و محمد گوید اور اصدبارسی و سہ بار تسبیح و سی و سہ بار حمد و سی و چار بار تکبیر چنانکہ گذشت - فتلک ماتۃ فی اللسان واللف
فی المیزان پس آن حدیث در زبان و ہزارست و در میزان و مجموع این دو خصلت دو ہزار و پانصد شد - فایکمل
فی الیوم واللیلة العین و حسامۃ سنیۃ پس کدام یکی از شما می کند در روز و شب دو ہزار و پانصد بدی تا کفر گردد و بدان پس
لا بد با بچہ باقی ماند بعد از تکفیر رفع درجات شود - قالوا و کیف لا یخصیما - گفتند چگونه احصا کنیم این کلمات بیا این
مذکور است را یعنی ہر گاہ کہ احصاے این کلمات را این چنین ثواب است چرا کنیم آنرا و در بعضی نسخ لا یخصیما است
بضمیمہ تثنیہ راجع بخلیقین - قال - گفت آنحضرت - یا ائی احمدک الشیطان و ہوسۃ الصلوۃ - می آید یکی از شمار شیطان
و حالانکہ آن یکی در نماز خودست - فیقول اذکر کذا اذکر کذا - پس می گوید شیطان یا و کن چنین را یا و کن چنین را
کنایت است از خطرات و وسوس کہ شیطان در دل مصلی می اندازد - حتی یقتل قلعه ان لا یفعل - تا آنکہ باز
می گردد و یکی از شمار از نماز بہمان خواطر پس شاید کہ نہ کند و نگوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون در نماز حضور از دست
رفت و بخاطر گرفتار شد شاید کہ یاد نیاید و گفتن میسر نہ گردد و این بیان عدم احصا و اتیان خصلت ادلی باشد
کہ ذکر این کلمات است بعد از نماز و اما بیان عدم احصاے خصلت ثانیہ کہ ذکر است در وقت بخواب رفتن این است
کہ فرمود - و یا تہ فی مضجعہ - و می آید یکی از شمار شیطان در خواب گاہ وے - فلما یزال یومہ - پس ہمیشہ است
شیطان کہ می خواباند او را - حتی نیام تا آنکہ خواب می کند پس فرصت ذکر نمی یابد - رواہ الترمذی و ابو داؤد
والنسائی و فی روایۃ ابی داؤد - و در روایت ابی داؤد اختلافی در بعضی الفاظ هست یکے آنکہ در روایت
دی این چنین آمده است - خصلتان او خلتان - شک و رلفظ کہ خصلتان گفتہ یا خلتان دیگر اختلاف این است
کہ گفتہ - لا یحافظ علیہا عبد مسلم - بجائے لا یخصیما رجل مسلم - و کذا فی روایت بعد قولہ - و ہمین است در روایت
ابی داؤد و بعد از قول وے کہ گفتہ - واللف و حسامۃ فی المیزان - این چنین واقع شدہ است کہ قال و یکبر اربعا و ثلاثین افا
اخذ مضجعہ و یکد ثلاثا و ثلاثین و تسبیح ثلاثا و ثلاثین - بتقدیم یکبر اربعا و ثلاثین بر قول وے اذا اخذ مضجعہ و بر ذکر حمد
و تسبیح و بیان عدد ہر یک و در روایت دیگر آن اذا اخذ مضجعہ مقدم است و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم است بر ذکر
تکبیر و بیان عدد نیست فافہم - و فی اکثر نسخ البصایح عن عبد اللہ بن عمر - این بیان فائدہ دیگر است کہ مولف روایت
انجید را از عبد اللہ بن عمر بن العاص و در اکثر نسخ مصابح از عبد اللہ بن عمر بن الخطاب کردہ - و عن عبد اللہ
بن غنم - یفتح غنیمت و تشدید نون صحابی است الفارسی معد و ہست در اہل حجاز - قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یصبح - کسے کہ بگوید ہنگامیکہ صبح کند - اللہم ما أصبح بے من نعمۃ او باحد من خلقک
فمنک و حمدک - خدا یا آنچه صبح کردہ است بے من از نعمت یا صبح کردہ است بے یکی از خلق تو از نعمت پس از است
بہنا - لا شریک لک - نیست اینا زمر ترا در دادن آن نعمت اگر چه سبب و واسطہ باشد اما آن سبب و واسطہ

ہم از تست و بقدرت و ارادت تست۔ فلک الحمد و لک الشکر۔ پس متراست ستایش و متراست پیاس و
مخصوص است بنوعی تو در آن شریک نباشد پس کیکہ در وقت صبح این دعا بخواند۔ فقد اوی شکر لیس و بین تحقیق ادا
کرد شکر روز خود را۔ و من قال مثل ذلک حین نمیشی فقد اوی شکر لیس۔ و کسی کہ بگوید مانند این ہنگامیکہ شب کند
پس تحقیق ادا کرد شکر شب خود را و راخبار وارد شدہ است کہ داؤد علیہ السلام گفت پروردگار! ہمتما سے
تو نزد من بسیار شدہ شکر آن چگونہ گویم فرمان آمد یا داؤد چون دانستی کہ انچہ نزدیک تست از نعمت ہم از من
بہ تحقیق شکر گفتی تو آنرا۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول اذا اودع
الی فراشہ۔ روایت میکند ابو ہریرہ از آنحضرت کہ می گفت کہ چون مے آمد بہ سوسے فراش خود۔ اللهم رب السموت
درب الارض۔ ای خدا پروردگار آسمانها و پروردگار زمین اشارت است باصول سباب کلیہ بقائے عالم۔
درب کل شیئی۔ و پروردگار ہر چیز تمیم بر بوبیت است نسبت بہر چیز از انکہ در میان آسمان و زمین است از غنای و
موالید و افراد و جزئیات آن۔ فالق الحب والنوس۔ شگافندہ دانہ دختہ اشارت است بازراق جسمانیہ کہ با آن
بقائے اجسام است و حب و را طعام است قال یا بدو تو سے در مژمو مانند آن۔ منزل التورۃ و الانجیل و القرآن
فرو فرستندہ این سہ کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت است بازراق روحانیہ متعلق بہدیر احوال آخرت و
ذکر بورتکر از جہت عدم اشتغال آن با احکام و شرائع چہ اکثر انچہ دروے مذکور است از کار و دعوات و مناجات
و تحقیق وے جزئی از تورات است کہ اقا لوا۔ اعوذ بک من شر کل ذمی شرانت آخذ بناصیتی۔ پناہ میجویم
تو از بدی ہر خداوند بدی کہ تو گیرندہ موے پیشانی اور او سخر داری اور البقدرت خود۔ انت الاول فلین
قبلک شیئی توئی اول پس نیست پیش از تو چیزے۔ وانت الآخر فلین بعدک شیئی۔ و توئی آخر پس نیست پس
از تو چیزے۔ وانت الظاہر فلین فوقک شیئی۔ و توئی ظاہر و پیدای پس نیست بالائے تو چیزے۔ وانت الباطن
فلین دونک شیئی۔ و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزے ہر چہ بالاست ظاہری باشد و ہر چہ پائین است
باطن پس نفی فوقانیت مناسب ظہور باشد و نفی دونیت مناسب لبطون و دون اینجا بمعنی صد فوق است
اقض عنی الدین۔ بگزار از من وام را یعنی بری گردان مرا از ان و توفیق دہ کہ قضا کتم آن را با عطای سباب
و قضا وام گذاردن و رسانیدن در و اگر ذن حاجت۔ و اغنی من الفقر۔ و غنا دہ مرا از فقر و من یعنی بعد است
رواہ ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ مسلم مع اختلاف لیسیر روایت کرد آن را مسلم باندک اختلافی
در الفاظ۔ و عن ابی الازہر الانمارے۔ بہ فتح ہمزہ و سکون نون صحابی است کہ ساکن شام بود۔ ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اخذ مضجعی من اللیل۔ بود آن حضرت چون بخواب گاہ میرفت در شب۔ قال می گفت
بسم اللہ وضعت جنی۔ بنام خدا ہنادم پہلو بے خود را۔ اللهم اغفر لے ذنبی و اخسار شیطانی۔ و بران و در کن

شیطان مرام او قهرین اوست یا هر که قصد اغوا سازد و خماران سگ است - و فک ربانی - و برهان و میران
 آرگ و مرام او خلاص کردن نفس است که بجز آن عمل خود و گردمی باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بهیت
 رهتیه و فک خلاص کردن و میران آوردن از گرد و برهان بکسر میگردد - و حاجتی فی الندی الاعلی - و بگردان
 مراد مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند و ندی به فتح نون و کسر دال و تشدید یعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز
 خوانند و آن حضرت اگر چه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلی و اکمل از ملائکه است اما شوق تقای قرب و کرامت
 علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران بیدار و که همیشه در انجامی باشد و از مباشرت و مخالطت ناست که حکم شریعت
 در اینجا است مبرر و معلول باشد فافهم و بالتألیف التوفیق - رده ابو داود - و عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ فحیحة قال الحمد لله الذی کفانی و ادانی و طمینی و سقانی - شکر خدا را که
 کفایت کرد مرا و جاسه پناه داد مرا و خواست مرا و نشا پدید مرا - و الذی من علی فافضل - و آن کیست که نعمت داد مرا
 پس زیاده و افزون داد مرا - و الذی اعطانی فاجزل - و آن کیست که عطا کرد مرا پس بسیار کرد و قریب بقوله اولی است
 آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کمیت - الحمد لله علی کل حال - حمد خدا را است بر هر حال فقر و غنا و شدت
 و رخا و نعمت و بلا که در هر دو نعمت و لطف و سی ظاهر و باطنی شامل حال بنده است - اللهم رب کل شیء ولیک واکل کل شیء
 اعدو فیک من النار رده ابو داود - و عن یحیی بن یزید - یضرب اصحابی شهوت - قال ثقی خالید بن الولید الی ابی بنی صلی الله علیه
 وسلم فقال - کلمه که رو خالد بن الولید میگوید - آنحضرت پس گفت - یا رسول الله ما انام للیل من الارق - خواب نمیتوانم
 کرد و در شب از بیداری و ارق برفتم چهره و در اوقات علتی است که خواب می یرو - فقال بنی الله - پس گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اویست الی فراشک نقل - و قیتکه بایستی تو بغر اش خود پس بگو این کلمات را - اللهم
 رب السموات السبع و ما اخلت - ای خدا پروردگار سموات آسمان و پروردگار هر چیزیکه سایه افکنده آسمانها را
 چیز - و رب الارضین و ما اقلت - و پروردگار زمینها و بارها که برداشته اند زمینها از ارض را گاهی مفردی
 آرند باعتبار آنکه طبقات و سی همه حکم یکب طبقه دارند و گاهی جمع نیز می آرند که متعدد و گاهی تاویل می کنند
 لفظ جمع را بافاق و اقبالیم و الله اعلم - و رب الشیاطین و ما اخلت - و پروردگار شیطانان و کیست که گاه می کنند شیاطین
 مرا و جنود شیطانان را شامل جن و انس باشند - کن لی جارا من شر خلقک - باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود و کلمه
 جمیعاً - هم - ان یفرط علی احدنهم - ازین که پیش دستی کند و بگذرد و بشتابد بر من یکی از ایشان سوادان سپی - یا این که
 ستم کند بر من و از حد درگذرد و پیچی برفتم غین مجسمه - عز جبارک - غالب و قوی است همسایه تو و ز منهار و اوده تو که در
 پناه عزت و قدرت تو آرمه و جاسه گرفته است - و جل شانک - و بزرگ است ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند که
 بجا آرد - و لا اله الا انت - تاکید و تقریر توحید است و از اینجا معلوم می شود که ارق از تصرفات شیطان

و جن ست سداہ الترمذی وقال ہذا حدیث لیس اسنادہ بالقوی والحکم یفتن۔ بن ظہیر یضم ظامی مجھے و فتح ہار۔
 الراوی۔ کہ راوی این حدیث است۔ قد ترک حدیثہ بعض اہل الحدیث۔ بہ تحقیق ترک دادہ اند حدیث اور بعض
 از اہل حدیث این چنین گفتہ است بخاری و ابو ذر عہ و نسائی و ابن ابی حاتم و کفعمی است ابن عیین کہ وہی جری
 نیست و ابن عدی کہ اکثر احادیث وہ غیر محفوظ است و در بعضی نسخ الحکم بیاست و در حاشیہ نوشتہ کہ
 صواب حکم ست بی یا چنانکہ در تقریب و کاشف و جزآن مذکور است

الفصل الثالث۔ عن ابی مالک۔ روایت ست از ابی مالک اشعر و بعضی گفتہ اند شعی صحابی ست

کہ در نام وہ اختلاط ست اشہر آن ست کہ نام وہ کعب بن مالک ست۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

قال اذا صبح احدکم فلیقل اصبحت اصبحت المملک للرب العالمین اللهم انی اسألك خیر ہذا الیوم۔ خدا یا من خدای

میکم ترا نیکی این روز را و بیان کرد خیر البقول خود۔ فتح۔ کشایش اور کہ ابواب خیرات در وہ کشادہ گردد۔

و نصہ۔ و یارے دا دن تو مرا درین روز کہ بر نفس و شیطان و خلق مرا یارے دی و نصرت بخشی و فخذول

نگردانی۔ و نورہ۔ و در شنائی دل کہ بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد۔ و برکتہ۔ و عز و فی لطف و کرم

و فضل تو کہ بر سر مرا درین روز۔ و ہدایہ۔ و راہ راست کہ در عمل و اعتقاد بر حق و ثواب بانتم و اصل ہمہ برکات

و شامل ہمہ خیرات این ست و این جز بوفیق و تائید الہی میسر نگردد و رزقنا اللہ۔ و اعوذ بک من شرافیہ و پناہ

میجویم تو از بدی چیزے کہ درین روز ست ذکر این مبالغہ و تاکید ست از خدا و این خصال مذکورہ و شر بالعدہ

و پناہ میجویم تو از شر چیزے کہ بعد ازین روز ست ذکر این مبالغہ و تاکید ست در استعاذہ از شر کہ متوالے و

متواتر نگردد و نحو ذالک من ذلک۔ ثم اذا اسی فلیقل مثل ذلک۔ پیر چون شب کند پس باید کہ بگوید مانند این

راہ ابو داؤد۔ و عن عبد الرحمن۔ بن ابی بکر۔ ابو بکرۃ یفتح با و آخر تا صحابی مشہور ست کہ خود را در روز

طائف از بردن حصن بچہ چاہہ پایان افکنده و در خدمت آنحضرت آمدہ اسلام آورد و آنحضرت او را بابی بکرۃ

کنیت کرد و بکرۃ البیر جرج چاہ و عبد الرحمن بن ابی بکرۃ تابعی کثیر الحدیث ست۔ قال۔ گفت۔ قلت لابی لکفم مرید

خود را کہ ابی بکرۃ است۔ یا بہت اسمک تقول کل غذاۃ۔ ای پدر من بشیوم ترا کہ میگوئی ہر بار و مراد بنداۃ اینجا

یوم ست شامل صبح و مسا۔ اللهم عافنی فی بدنی۔ خداوند اعافیت و سلامت دہ مرا در تن من۔ اللهم عافنی

فی سمعی۔ خداوند اعافیت بخش مرا و شنوائی من۔ اللهم عافنی فی بصری۔ خداوند اعافیت و سلامت دہ مرا و

بنیائی من تخصیص سمع و بصر از جملہ اعضا و اجزائے بدن بحیث شرف آہناست و تقدیم طلب عافیت سمع و بصر

یا شرفیت و بصر چنانکہ اکثر علما برائند و اکثر ذکر این دو صفت بہین ترتیب ست۔ لا الہ الا انت تکرر

تلاثین تصبح و ثلاثین تمسی۔ مکرر میگرددانی این کلمات راستہ کرت ہنگام صبح می کنی و سہ کرت ہنگام

کہ شب می کنی۔ فقال یا بنی سعت رسول اللہ۔ پس گفت پدر من اسے پیرک شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم
 بدعونہن۔ و عامی کرد باین کلمات وی خواند این دعا را۔ فانما احب ان استن بسنتہ۔ پس من دوست می دارم
 کہ عمل کنم بہ اتباع کم بطریقہ آن حضرت اشارت کرد بآنکہ در عمل از دعا و جزآن منظور اصلی باید کہ امتثال امر و اتباع
 سنت باشد نہ جزاے عمل و استجاب دعا۔ رواہ ابو داؤد و۔ وعن عجمہ اللہ بن ابی افی۔ صحابی مشہورست۔
 قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صبح قال۔ بود آن حضرت کہ چون صبح می کرد می گفت۔ اے خداوند
 الملک لک الحمد و الکبریا و العظمت لک و اخلق و الامر و الليل و النهار و ما سکن فیہما لک۔ و ہمہ مر خدا را است
 و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق و آفرینش و حکم اوست۔ اللهم اجعل اول هذا النهار صلاحاً۔ خداوند
 بگردان اول این روز را نیکی و صلاح ضد فساد۔ و اوسطہ کجا۔ و بگردان میان این روز را پیر و زمی و برآمد
 حاجت۔ و آخرہ قلاً۔ و بگردان پایان این روز را رستگاری۔ یا ارحم الراحمین۔ اے مہربان ترین مہربانان
 کہ مہر تو شامل تمام اوقات و احوال است۔ ذکرہ النووی فی کتاب الافکار بروایت ابن ہشام۔ یضہم سنن ترمذ
 ثون۔ وعن عبد الرحمن بن ابرہی۔ بر فتح ہمزہ و سکون موحدہ و بزائے مقصورہ آن حضرت را در یافتہ
 و پس و صلی اللہ علیہ وسلم نماز گزارده و عامل امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بود بجزاسان و اکثر روایات
 و سے از امیر المؤمنین عمر و ابی بن کعب است۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا صبح۔ می گفت
 آن حضرت چون صبح می کرد۔ اے خداوند علی فطرۃ الاسلام۔ صبح کردیم بر دین اسلام۔ و کلمۃ الاخلاص۔ و بر کلمۃ اخلاص کہ
 لا الہ الا اللہ است۔ و علی دین نبیا محمد۔ و بر دین پیغمبر کہ محمد است صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر آن است کہ این لفظ
 آن حضرت است و آن حضرت مبعوث بود بسوئے خلق و بسوئے خود۔ و علی ملۃ ابنا ابراہیم۔ و بر دین پدر ما کہ ابراہیم
 علیہ السلام است۔ خنیفا۔ ماکل از باطل بحت و از شرک بتوحید۔ و ما کان من المشرکین۔ و نبود ابراہیم
 علیہ السلام از مشرکان۔ رواہ احمد و الدارے۔

باب الدعوات فی الاوقات

باب در ذکر دعایاے کہ خواندن آن در اوقات مخصوص آمدہ است و وقت زمانی را گویند کہ برائے
 چیز مخصوص گردانیدہ شدہ است چنانکہ وقت نماز و وقت روزہ و وقت حج و چنانکہ دعا در اوقات مخصوص
 آمدہ در احوال مخصوص نیز آمدہ چنانکہ در حال غضب و حال صفت بستن و در جنگ کاخزان و مانند آن و چون آن
 مستلزم اوقات است مؤلف ہمہ را داخل اوقات ساخت و بعضی اوقات را جدا ذکر کردہ اند و احوال را جدا
 زیرا کہ معتبر در این همان حال است نہ وقت فاضل

الفصل الاول۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احکم اذا اراد

یا قی اهلہ قال۔ اگر ثابت شود این کرمی از شما وقتیکه خواهد سیاید زن خود را و جماع کند بگوید۔ بسم الله الرحمن الرحیم
 الشیطان۔ خداوند میکودار و دودار را از شیطان۔ جنب الشیطان مازقتنا۔ و میکودار و دودار را از شیطان
 را از چیزیکه روزی کنی ما را از ولد۔ فانه ان یقدر منینا ولد فی ذلک۔ پس بدرستی که شان این است که اگر گفته
 کرده شود میان زن و مرد داده شود و فرزند می در آن جماع۔ لم یضره شیطان ابدا۔ زیان نمی کند او را شیطان هرگز
 متفق علیه۔ و از اینجا معلوم میشود که اگر نگویید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر دعا که می یابد نکند شیطان در آن
 راه می یابد و زیان میکند و کسیت که در آن وقت توفیق ذکر و دعای یابد و از نیاحت مناد احوال و ملا و توبه کار
 ایشان۔ و عنه۔ ان رسول الله۔ بهم از ابن عباس است که پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه و سلم کان یقول عند الکرب۔ بود
 که می گفت نزد آنده فی المصراح کرب آنده کرم باز گیر و از دے یعنی آنده نجات۔ لا اله الا الله العظیم الحکیم لا
 اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات و رب الارض رب العرش الکرم عظیم و کرم صفت
 عرش است یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر است نه دعا جو ایش آنکه ذکر در حکم دعاست زیرا که تثنای کریم در معنی
 سوال است و نیز دارد شده است که حق تعالی می گوید اگر کسی که باز دارد او را ذکر من از سوال من بدیم او را زیاده
 تر از آنچه می دهم سائلانرا۔ متفق علیه و عن سلیمان بن صرد۔ بضم صاد و فتح را صحابی بود جبر فاضل عابد بن
 عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکری که مکیه شتی خون امام شهید حسن بن علی ابن ابی طالب بر آورد
 و له قصه۔ قال۔ گفت سلیمان۔ است رجلان عند البنی و شتام یکدیگر کردند و مرد و زن و پیغمبر۔ صلی الله علیه و سلم
 و نحن عنده جلوس۔ و ما صحی به نزد آن حضرت نشسته بودیم۔ و اخذ به السیب صاحبہ منضیا قد اضر وجهه و یک از آن دو
 مرد و شتام می دهد یا خود را و حالیکه در غضب آورده شده است که به تحقیق سرخ شده است رومی می فقال البنی
 پس گفت پیغمبر۔ صلی الله علیه و سلم انی لاعلم کلمه لو قالما۔ بدرستی که من هر آینه می دانم کلمه را که اگر میگفت می آن
 کلمه را۔ لذهب عنه باسید۔ هر آینه می رفت از دے آنچه می یابد از غضب آن کلمه این است۔ اعوذ بالله من الشیطان
 الرجیم فقال الرجل۔ پس گفتند صحابه مرا نزد او۔ الا شمع ما یقول البنی۔ آیینی شتوی چیزے که می گوید پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم قال۔ گفت۔ انی لست بمجنون۔ بدرستی که من نیستم دیوانه و این کلمه که را گویند که مجنون است
 و گفته اند که این کلام که است که آراسته نیست با نوار شریعت و تفقه نه کرده در دین پس تو هم کرد که استخاذه
 مخصوص به مجنون می باشد و نه دانست که غضب از توغات شیطان است و گفته اند که احتمال دارد که آن مرد
 منافق باشد یا از درشت نخیان عرب باشد و الله اعلم۔ متفق علیه۔ و عن ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذا سمعتم صیاح الدبکة۔ وقتیکه بشنوید بانگ خروسان را و دیکه بکسر دال و فتح یای تحمینه جمع
 و یک بکسر و سکون تحمینه مثل قرود و قردة۔ فاسألوا الله من فضله۔ پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم دے

فامینا رات ملکا۔ پس بدرستی کہ مرغ دیدہ است فرشتہ را و دوسے بانگ می کند بدین فرشتہ پس دعا کنید بامید این
فرشتہ بدانکہ احادیث در فضائل خروس بسیار آمده است و محدثان را در اکثر آئینا سخن است و در حدیث خروس بنفید
کہ در زیر عرش است کہ چون صد آواز کند ہر خردمان آواز کند نیز سخن است مابین بحث بہ تفصیل در شرح سفر السعاده
مذکور و مستطرد است۔ و اذ ہم یسبحون یا اللہ من الشیطان الرجیم فانه راس الشیطانا۔ پس بدرستی کہ وی دیدہ است شیطان
را از شیاطین یسبحون علیہ۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا استوی علی
بئیرہ۔ بود آن حضرت چون بری آمد و قرار می گرفت بر پشت شتر خود۔ خارجاالی سفر۔ بیرون آئیدہ بسوسے سفر۔
کہ تلتان۔ تکبیری بر آوردہ بار۔ ثم قال۔ پشتری گفت۔ سبحان اللہ یخربنا ہذا۔ یاکی آن خداے را کہ فرمایان
بردار گردانیدہ براسے مابین را یعنی شتر را بماند آن از مرکب و ما کتاہ مقررین۔ و نبودیم مامور اوراد اطاعت آورده
و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الہی نباشد آدمیان کجا طاقت سواری و رام کردن آنها
دارند بخص قدرت و اقتدار اوست کہ اینہا رام آدمیان شدہ اند فی الصراح مقرر بالکسر آنکہ اورا یارے گنناشد
درستور راندن و کشاد رزمی۔ و انالی رہنا مغلوبون۔ و بدرستی کہ ما بسوسے پروردگار خود ہر آنیہ باز گردندہ ایم
و رجوع کنندہ ایم و وجہ اتصال این کلام بکلام سابق آن است کہ رکوب از براسے انقلاب و انتقال از مکانی
بمکانی است و انتقال عظمی انقلاب بسوسے خداست جل جلالہ و نیز سواری محل خطر و ہلاک است پس سوار را باید
کہ فاضل نباشد از ان دستہ باشد از براسے لقائے خدا کہ مرگ است۔ اللہم اناسالک فی سفرنا ہذا البر والتقوی۔
خداوند ما سوال می کنیم ترا درین سفر نیکی و برہنہ کاری۔ و من امل ما رضی۔ و سوال می کنیم از عمل الخیر و خشنود باشی
تو۔ اللہم ہون علینا سفرا۔ خداوند آسان و سبک گردان بر ما این سفر ما را تا تعب و رنج نہ کشیم و روی۔ و اطولنا
بعده۔ و در نور و براسے ما دورے این سفر را۔ اللہم انت الصاحب فی السفر۔ خداوند اتقوی یار و ہمراہ و سفر
و تخلیفہ فی الابل۔ و نگاہبان و متولی امور پس از ما در اہل خانہ۔ اللہم انی اعوذ بک من و غتار السفر خداوند ما
پناہ می جویم بتواضع و شقت سفر کہ در ردیم دران پناہی و دعوت جائے نرم کہ پائے فرود و دوروی و پناہی
نتوان رفتن بردے کہ پائے بلغزد۔ و من کاتبہ المنظر۔ و از شکستگی نفس کہ جلسے نہ گزینم است و کا بہ بفتح کان
بروزن یافت و بہ ہزہ شکستگی و بد حالے از غم و اندوہ۔ و سورہ النقلب۔ بہ فتح لام فی المال و الابل بدلہ
ہدی باز برگشتن در مال و کسان خانہ یعنی غم و اندوہ کشم بہ سبب آن کہ در انیشان مکارہ بنیم از فقد و نقصان
یا برگردم بحالے بد بے قضاے حاجت و حصول مقصود۔ و اذ ارجع قالہن و زادہن۔ و چون برمی گشت
از سفر می گفت این کلمات مذکورہ را و زیادہ می کرد در اینہا این کلمات را کہ ابون تابون عابدون رجوع

کند گانیم تو بہ کند گانیم بندگی کند گانیم۔ ربنا حامدون۔ برائے پروردگار خود حمد گویند گانیم و در بعضی الفاظ تثنیہ
 مابین عابدین ربنا حامدین نیز آید۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن مسعود۔ بفتح سین مہملتین وسکون را
 وکسر جیم صحابی بصری است۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سافر شیعوذ من وعثار السفر وکاتبہ لقلب
 واکو ربہ الکور۔ وپناہ می جست از نقصان بعد از زیادت دمی بعد از بیاریے و از فساد امور بعد صلاح آن و از
 وحدت بعد از جماعت و بعد الکلون بنون نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحشہ بعد از بلودن و از
 تغیر بعد از اثبات و اصل کور جمیدین و ستارست و جورتکستن آن۔ و دعوۃ المظلوم۔ و پناہ می جست از دعای
 مظلوم و پناہ جستن از دعوت مظلوم و در حقیقت پناہ جستن از ظلم است کہ ظلم نگم بر کسی تا مظلوم دعا نکند بر من۔ و لفظ
 فی الابل و المال۔ رواہ مسلم۔ وعن خولم۔ بفتح خاء معجمه وسکون واد۔ بنت حکیم صحابیہ است از صحابیات فاضلات
 ۔ قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من نزل منزلا فقال۔ گفت خولہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت کسیکہ
 فرود آمد منزلی را پس بگوید۔ اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق۔ پناہ میجویم بکلمات خدا کہ تام و کامل اند نقصان
 را بدن راہ نیست مراد کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اساء و صفات حق از شر چیزے کہ پیدا کرده است خدا
 لم یضرب شیء حتی یرتحل من منزله ذلک۔ زبان نہ کند آن کس را چیزے از موزیات تا آنکہ کوچ کند از آن منزل سداہ سلم
 و عن ابی ہریرۃ قال جار رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ آدم مردے بسوے آن حضرت۔ فقال۔
 پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ ما لیت من عقب لدعنی البارجہ۔ چه عجب و محنت یافتم من ازالم و تشویش
 از کثرتوم کہ گزید مرا دے شب۔ فقال۔ گفت آن حضرت۔ اما لوما قلت حین نمیت۔ آگاہ باش اگر می گفتی تو بہانہ
 شبانگاہ کردی تو این دعا را۔ اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق لم یضرب۔ زبان نمی کرو عقب
 ترا و نمیگوید۔ رواہ مسلم۔ و عنہ ان ابنی صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان فی سفر و اسحر ليقول۔ و ہم از ابی ہریرہ است
 کہ آنحضرت چون می بود در سفر و سحر میکرد یعنی چون وقت سحر می شد یا سیر در وقت سحر میکرد میگفت سبح سابع بحمد اللہ
 و عن بلائہ علینا۔ سبح را بدو وجه روایت کرده اند یکی بکسریم و تحقیف آن از سماع بمعنی شنیدن دوم بفتح و تشدید
 از تسبیح بمعنی شنواییدن مرغیر را بر ہر تقدیر خبرست بمعنی امر و بر تقدیر اول معنی آن است باید کہ بشنود و شنونده حمد
 گفتن ما را بخدا را و خوبی نعمت دے با ما تا اتباع کند و گواہ شود و بران و بلائہ بمعنی نعمت نیز آید و حقیقت وی اہل
 و امتحان خداست مرندہ را و دے تعالی بندہ را گاہے امتحان ببقرت می کند تا صبر کند و گاہے بمرست تا شکر
 گوید و ہر دو نعمت است باعتبار حصول معرفت و ترتیب اجر و کمال ایمان و معنی بر تقدیر ثانی آن است باید کہ بشنود
 مرغیر را و برساند بدیگران حمد گفتن ما را تا اتباع کنند در حمد گفتن و در این وقت چنانکہ امر بتسلیم شاہد مرغاب را
 آمدہ است و بعضی بر خبر نیز حل کرده اند بمعنی آنکہ ہر کرا سح است شنیدہ است حمد گفتن ما را و شنوایندہ است

و این امریست مشهور و مستفیض است که بر هیچ احد مخفی نیست - ربنا صاحبنا - پروردگار ما صاحب شومار این است
و کلمات و رعایت - و افضل حلینا - و احسان کن بغزونی کرم و عنایت طلب است مزید عنایت و اوست نسبت و
حصول برکت را و درین اشارت است بآنکه بنده با وجود افاضت نعم و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید
آنکه غنی تر اند محتاج نشاند - عاذا بالله من النار - می گویم این را در حالیکه پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی
آن است که می گفت آن حضرت این قول را در حالیکه عاقل بود بر تقدیر اول قول رسول اللہ است و بر تقدیر ثانی
قول را دے فافهم - راه مسلم - و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما لقال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول
من غزا و اوجج او عمره - بود آن حضرت چون بازمی گشت از غزایا ارجح یا از عمره - یکبار علی کل شرف من الاثر ثلاث
تکبیرات - تکبیری بر آورد و بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و این عادت معتبره و سه بود صلی اللہ علیہ وسلم در جمیع
احوال که چون بر جای بلندی برآمد تکبیری بر آورد و تکرر بستی گفته است که سبب استحباب ذکر است نزد بخند
احوال و قلب در آن در رعایت میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صبح و مسا و قیظ
و منام ذکر میکرد و اشارت بآنکه آدمی را باید که در قلب احوال از قلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند تواند که
وجه در تشریح تکبیر آن باشد که چون بر آمدن بر جای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل میگردد شاید که در نفس و
چیز از آن راه یا بدین رفع گردان شود کبر یا سه حق و عظمت و سه میتوان گفت که بر آمدن به مکان عالی نمیک
میگرد و عارف را تکبیر یا سه حق عز و علا و شہ و عظمت و سه بی آنکه نفس و سه چیز از آن حاصل گردد و این معنی
احسن و اوفق است بحال شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در آخر فضل ثالث بیاید که سه تسبیح می کرد و در نزول
و در بعضی اخبار آمده است که تهلیل میکرد و نزد هبوط و آن بحجت آنچه حاصل میشد از ذلت و انکسار و تنزل پس نیز
میکرد حق تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود از قول و سه - ثم یقول - پس میگفت - لا اله الا الله وحده لا شریک له
لا الملک الا محمد و هو علی کل شیء قدير تا چون عابد و ن ساجد و ن ربنا حامدون صدق الله وعده - رست
کرد خدا وعده خود را در تقویت و تائید دین اسلام و نصرت عبده - و یارے داد بنده خود را که عبارت از ذات
شریف خودش است - و هنرم الا خراب وعده - و شکست داد گرد بهای کفر با تنها اگر چه مسلمانان جهاد کردند و شکست دادند
ولیکن تحقیق همه بقدرت اوست تعالی و احتمال دارد که مراد با حجاب گرد بهاست از طوائف مشرکین و قبایل یهود که
در غزوه خندق که آنرا غزوه اخاب نیز می گویند جمع شده و لشکر ساخته و در محاربه رسول خدا صلی اللہ علیہ
و سلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی با دافعتا و لشکر بے ملائکه برگماشته و ما را از روزگار آنها بر آورد
و قول و سه و حدیث تسبیح است بقول سبحانه و کفی البند المؤمنین القتال و کان الله قویا عزیزا متقی علیہ و عن
عبد اللہ بن ابی اوفی بن فتح بنزله و سکون داد و بقاصحی مشهور است و آخر کس است که مرد در کوفه از صحابه رضی

اللہ عنہم قال۔ گفت دعا رسول اللہ۔ دعا کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یوم الاحزاب علی للشرکین فقال۔ دعای ہدیہ
 کرد آنحضرت روز غزوہ احزاب کہ غزوہ خندق ست بر مشرکان پس گفت۔ اللهم منزل الكتاب۔ ای خدای فرستندہ
 کتاب یعنی قرآن یا جنس کتاب مادی۔ سیرجہ الحساب۔ بشتاب گیرندہ حساب از بندگان بجهت علم و احاطہ بظلمہ اعمال
 بندگان قلیل و کثیر۔ اللهم اہزم الاحزاب۔ خداوند شکست دہ این گردہاے کافران را۔ اللهم اہزمهم وذلہم۔ خداوند
 شکست دہ ایشان را و بجهنم ایشان را و بلغزان پاسے ثبات ایشان را متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ ابن بسر۔
 یضہم موحده و سکون مہملہ صحابی مشہور ست کہ او را دید و ما را دید و ما را دید و خواہر او را صحبت ست و آن حضرت در
 خانہ ایشان آمد و طعام خورد و دعا کرد ایشان را چنانکہ درین حدیث آمدہ کہ۔ قال نزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم علی ابی۔ گفت نزل کرد آنحضرت و آمد بر پدر من۔ فقرنا الیہ طعاما۔ پس نزدیک گردانیدیم و پیش آوردیم بر پی
 آنحضرت طعامی را و طبخہ کہ فاکل منها۔ و پیش آوردیم و طبخہ را پس خورد آنحضرت از و طبخہ این لفظ را بر دو جہت محدود
 روایت کردہ انداختلاف کردہ اند کہ صحیح کہ ام ست قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف وادو گفته کہ و طبخہ
 کبیر طار و ہمزہ ممدودہ بعد وی متر است کہ خستہ از ابر آرند و در شیر خمیر کنند و آب دریدہ گفتہ کہ و طبخہ عصیہ متر است و
 اختلاف و ہمزہ درین لفظ بسیار ست صحیح این ست و در حرف وادو گفتہ است کہ سمرقندی یضہم را فتح طار و احد طبخ
 یعنی خرمای تر روایت کردہ و و طبخہ لیکون الطار بعد وی بای موحده انتہی و نقل کردہ اند از نووی کہ روایت اکثر
 بود و اسکان طار و بای موحده ہست و موجود در نسخ مشکوٰۃ بین ست و معنی وی مشک شیر و اللہ اعلم۔ ثم اتی بتر۔
 پستر آرد و شد خرمای خشک۔ فكان باکله و بلقی النوی بین اصبعیہ۔ پس بود آنحضرت کہ بخورد و خرمای آدمی انداخت
 خستہ را میان دو انگشت خود کوچک السبابہ و الوسط۔ و جمع میکرد این دو انگشت را۔ و فی روایت۔ و در روایتی بخنجر آرد
 است کہ۔ فنجبل بلقی النوی علی ظہر اصبعیہ السبابہ و الوسطی۔ پس گردانید کہ می انداخت خستہ را بر پشت این دو
 انگشت خود۔ ثم اتی بہ شراب فشر بہ پستر آرد و شد آب خوردن پس نوشید او را۔ فقال ابی۔ پس گفت پدر
 من بان حضرت خواہد بلجام و ابتر۔ و گرفت بلکام چار نیایہ او را کہ بروے سوار بود۔ ارج اللہ لنا۔ دعا کن
 خدا را بر ماے ما۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اللهم بارک لہم فیما رزقتم۔ خداوند ابرکت دہ مرا ایشان را در چیزے کہ
 رزق دادہ ایشان را۔ و اغفر لہم وارحمہم۔ و بیامرز ایشان را و رحمت کن ایشان را۔ و السلام
 الفصل الثانی عن طلحہ بن عبید اللہ۔ روایت بہت از طلحہ رضی اللہ عنہ کہ از عشرہ مبشرہ ست۔ ان یعنی
 صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رآہ الملأ قال۔ بود آنحضرت چون میدید ماہ نور میگفت۔ اللهم اہل علینا باوان
 و الایمان خداوند اطالع گردان ہلال را بر ما و بنما را با من از آفات نفس و مخافات دہر و بہ ثبات ایمان۔ و السلام
 و السلام۔ و سلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الہی یعنی مقرون گردان رویت آما برای ما بین ایشان

کہ اصول عطا و عطا تم کو ہم سنت بلکہ شامل سنت تمامہ نعمتہا را دہلال مشہور آن ست کہ تاسع شب ز اول ماہ است و بعد از وی قمر گویند و در قاموس گفته کہ ہلال غرہ قمر تا دوشب یا تاسع شب یا تاسعت و دوشب کہ از آخر اہ بیت شش و بیست و نہت و در جہر آن قمر گویند انتہی و ظاہر آن ست کہ معتبر در دعا اول شہر باشد و آنچه مشہور ست از اقوال داللہ علم ربی و ربک اللہ۔ پروردگار من و پروردگار تو اسے ہلال خداست و رین تنزیہ است مرازا کہ خالق ست از تنزیہ و در است پروردہر یہ و در حدیث تبیینہ است بر استجاب و عاز و ظهور آیات و تقلب احوال و عبور بمشاہدہ صانع بنظر در مصنوعات۔ رواہ الترمذی و قال نہ احديث عن غریب۔ وعن عمر بن الخطاب و ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل راے بتلی فقال۔ نیست هیچ مردے کہ دید شخصی را کہ بہ بلاے گرفتار ست پس گفت۔ الحمد للہ اللہ عافانی ما ابتلاک بہ۔ شکر مر خدا را کہ عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیدہ است ترا بہ ان۔ و فضلی علی کثیر من خلقی تفضیلاً۔ و فضیلت واد و زیادتی بخشید مرا بہ بسیاری از کسانیکہ پیدا کردہ است فضیلت زادنی الالم الصیبه فلک المبلات لک انک نرسد اورا آن بلا۔ کانتا ما کان بہر بلاے کہ باشد و لیکن گفتہ اند کہ این گفتن و خطاب کردن بہ بدین کسے ست کہ مبتلاست بہ فسق و معصیت و مجاہد ست بآن تا متاخر و منہرج گردد اما اگر پیارسے و ناقص اخلاقی را بیند یا فاسق مستور الحال را ببیند خطاب بکند و بلند نگوید بلکہ در ول بگوید پس تا متاخر و منہج گردد۔ رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجہ عن ابن عمر و قال الترمذی نہ احديث عن غریب و عمر بن و نيار الرازمی لیس بالقوی۔ وعن عمر۔ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من دخل السوق فقال۔ کسیکہ در آید در بازار پس بگوید۔ لا اے الا اللہ و حمدہ لا شریک لہ المملک لہ الحمد بحی و سمیت و ہوجی لا یوت بیدہ الخیر و ہو علی کل شیء قدیر کتب اللہ الف الف حسنة بنویسد خدا تعالیٰ مرا و ہزار ہزار نیکی۔ و محی عنہ الف الف سیئہ۔ و بستر و پاک کند از وسے ہزار ہزار بدی۔ و رفع لہ الف الف درجہ۔ و بلند میگردد بر اسے آن شخص ہزار ہزار پایہ۔ و بنی لہ بیتاخی الجنۃ۔ و برآرد بر اسے وی خانہ در بہشت طیبی در توبہ این حدیث اطناب و بیان وافی کردہ حاصلش این ست کہ این ہمہ ثواب از جہت آن ست کہ دفع میکند از اہل بازار کہ محل زور و سؤگند ہاسے و دفع سے غفلت غفلت را و چون در غفلت اطناب غفلت و شدت ست اجر و در ان نیز کثیر و عظیم شد بحجت وجود اہتدای و ہدایت کہ اعلیٰ مرتبہ کمال ست۔ رواہ الترمذی ابن ماجہ و قال الترمذی نہ احديث عن غریب و فی شرح السنۃ۔ این عبارت آوردہ کہ۔ من قال فی سوق جامع بیاع فیر۔ کسیکہ بگوید در بازار یکجہ جمع کنندہ است مردم را کہ خرید و فروخت کردہ میشود و روسے۔ بدل من و خجل السوق بجای این عبارت کہ در روایت او سے مذکور ست۔ وعن معاذ بن جبل قال سمع البنی۔ گفتہ ماذ کہ شنید بشیر صلی اللہ علیہ وسلم رجلاً یذو یقول۔ مردی را کہ دعا میکند میگوید۔ اللهم انی اسألك تمام النعمۃ۔ خداوند

من یطلبہ از تو تمامی نعمت - فقال اے شی تمام النعمۃ - پس گفت آنحضرت و پر سیدان از ان مرد و داعی چه چیز است تمام
نعمت کہ تو می طلبی - قال دعوة ارجو بہا خیر - پس گفت آن مرد این دعا کیست کہ امیدوارم بآن نیکی را و بگو امیدوارم
کہ نزد خدا نعمتی تمام است و من می طلبم آن را بقصیل بنی و انہم پس آنحضرت تعلیم کرد آن را - فقال پس گفت
آن حضرت - ان من تمام النعمۃ و دخول الجنة و الفوز من النار - بدرستی کہ از جملہ تمام نعمت در آمدن در بہشت است
در سنگاری یافتن از آتش و فرخ کہ در دنیا بہ نعمتہای حق تعالی محفوظ و مسرور شدہ در آخرت از آتش و فرخ
ایمان یافتہ در بہشت در آید و در وے بیدار وے جل جلالہ مشرف گردد و زیادہ برین چہ نعمت باشد مع جل
ایقول - و شنیدہ آن حضرت مردے را کہ می گفت - یا ذا الجلال والا کرام فقال گفت آنحضرت - قد استحببتک فضل
بہ تحقیق قبول کردہ شد و آمادہ کردہ شد - اجابت دعا بر اے تو پس سوال کن و بخواد ہر چہ خواہی - و سمع
النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجلا و هو یقول - و شنیدہ آن حضرت مردے را و حالانکہ آن مرد میگوید - اللہم انی اسألك
الصبر - خداوند من می طلبم از تو صبر - فقال سألت اللہ البلاء - پس گفت آنحضرت صبر کہ می طلبی از خدا بلاء
طلبہ چہ صبر ببلایا شد - فاسألك العافیۃ - پس بہ طلب از خدا عافیت را کہ از جمیع آفات و بلا یا ننگا ہدار کہ تحمل بلا سخت
بلا بناید طلبیدہ و اگر بلا نازل گردد صبر باید کرد و طریقہ این است و آداب و صلاح حال ہر دین است - رواہ الترمذی
و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من جلس مجلسا فکثر فیہ لفظہ
کیکہ بہ تشنید نشنگا ہی را پس بسیار گردد و بدوران مجلس بانگ و خروش وے و در قاموس گفتہ لفظین مجہ
منفوحہ و سکون نیز آمدہ و طاسے مہملہ آواز یا آوار با کہ فہمیدہ نہ شود معنی آن و مراد اینجا کلام لا طائل ولا فانی
است - فقال قبل ان یقوم - پس بگوید پیش از آنکہ بایستہ - سبحانک اللہم و بحمدک اشہدان لا الہ الا انت
استغفرک اذ اتوب الیک الا غفر لہ ما کان فی مجلسہ ذلک - بگوید این کلمات را اگر آنکہ آمرزیدہ شود و در ادراہر
بود گذشتہ در ان مجلس - رواہ الترمذی و البیہقی فی الدعوات الکبیر - و عن علی رضی اللہ عنہ انہ اتی بہا
لیر کہ با سوار است از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ آوردہ شد نزد وے چار و اسے تاسوار شود و بروی
فلا و ضح رجلا فی الرکاب قال - پس ہنگامیکہ ہنوا وے رضی اللہ عنہ یا سے خود را در رکاب گفت - بسم اللہ
فلا استوی علی ظہرہا قال - پس ہر گاہ کہ برآمد نشست بر پشت و اینہ گفت - الحمد للہ ثم قال - پس گفت سبحان اللہ
سبحانہذا و ما کانہ مقررین و انما الی ربنا المقبلون - ترجمہ این در فصل اول گذشت - ثم قال - پس گفت -
الحمد للہ ثلثا سہ کرت و اللہ اکبر ثلثا - سہ کرت - سبحانک انی ظلمت نفسی - بپاکی یا و میکنم خدا را بدرستی کہ ظلم کردہ ام
نفس خود را و ناغفر لی - پس بیامرز مرا - فانہ لا یغفر الذنوب الا انت - پس بدرستی کہ تان این است کہ نمی
آمرد گناہان را بچ کس مگر تو - ثم ضحک - پس خندید وے رضی اللہ عنہ فقیل من اے شی بخت کیست پس گفتہ شد

از چہ چرخندہ کردی یا امیر المؤمنین۔ قال رأیت رسول اللہ۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم صنع کما صنعت
کرد چنانکہ من کردم از ذکر و تسبیح۔ ثم ضحك۔ پس خندہ کرد آن حضرت۔ فقلت من ای شیء ضحکت۔ پس گفتم از کجا خند
خندہ کردی یا رسول اللہ قال ان ربک یحب من عبده۔ گفت آن حضرت ازین جهت خندہ کردم کہ پروردگار تو
ہر آنکہ عجب دارد و خوش و راضی میگردد از بندہ خود۔ اذا قال۔ و قیتکہ می گوید بندہ۔ رب اغفر لی ذنوبی لقول اللہ
یعلم انہ لا یغفر الذنوب غیرہ۔ می گوید خداے تعالیٰ میداند بندہ کہ نمی آرد و گناہان را کسی مگر من پس آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم از قول رب العزت جل شانہ خندہ کرد و حضرت امیر بقصد اتباع آن حضرت یا از ہان قول رب
احمد و الترمذی و ابو داؤد۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا ودع رجلاً اخذ
بیدہ۔ بود آنحضرت چون پدر و دو میکرد و دے را می گرفت دست او را۔ فلا یدعہا۔ پس نمیگذاشت آنحضرت
دست او را و این از رغبت و اذیع آنحضرت و رفیق دوست بامست۔ حتی یكون الرجل ہودع ید النبی سائلکہ
میدو آن مرد کہ دے میگذاشت دست پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ عجب از آن مرد کہ میگذارد دست آنحضرت
را بعد از آن کہ دست او را باشد۔ مصرع خوش و ولتی ست انیکہ ترا دست او را است۔ و یقول استودع
اللہ دینک۔ دے گفت و ولایت می نم و نگاہ می دارم نزد خداے تعالیٰ دین ترا۔ و امانتک۔ و امانت ترا یعنی
اموال کہ معاملہ کنی از اہ زوم و عامیکہ و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ امور دین و دنیا دے بہ سبب
انچہ میرسد آدمی را در سفر از مشقتی کہ سبب اہمال طاعات و اوراد و معاملہ و معاشرت با مردم میشود و سبب
میگوید کہ مراد با امانت اہل و اولاد اند۔ و آخر ملک۔ و آخر عمل تو۔ و نذر دایہ و خواتیم ملک و در دایہ بجای
و آخر ملک و خواتیم ملک واقع شدہ و تخصیص با خر عمل بحیث آن ست کہ اعتبار خامہ را است۔ رواہ الترمذی
و ابو داؤد و ابن ماجہ و فی روایتہما۔ و در روایت ابی داؤد و ابن ماجہ۔ لم یدکر۔ ذکر کردہ نہ شدہ است۔ و
آخر ملک لا جرم و خواتیم ملک کہ بدل است۔ نیز نہ خواہد بود۔ وعن عبد اللہ الخطمی۔ بفتح جیم و سکون طاء
سہلہ صجانی النصارى ست ہفتہ سالہ بود کہ در غزوہ خدیجہ حاضر شد۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اذا اراد ان یستودع اکلش قال۔ بود آن حضرت چون می خواست کہ بخدا سپارد و وقت وداع شکر
را می گفت۔ استودع اللہ دینکم و امانتکم و خواتیم اعمالکم رواہ ابو داؤد۔ وعن انس رضی اللہ عنہ۔ قال جاز
یحل الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت انس آمد نزد آن حضرت گفت۔ یا رسول اللہ انی ارید سفار و دینی
بدرستی کہ من میخواہم سفرے را پس تو شہدہ مرا یعنی دعا کن کہ برکتہ آن با من در سفر مانده تو شہد باشد و احتمال
دارد کہ مراد آن مرد تو شہد متعارف باشد۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ زدودک اللہ التقویٰ۔ تو شہد و ہد ترا
خداے تعالیٰ را کہ تو شہد راہ آخرت ست۔ فقال مروی۔ پس گفت آن مرد زیادہ دعا کن مرا قال گفت آنحضرت

و غفر ذنبک۔ و پیامر خدا سے تعالیٰ گناہان ترا۔ قال زونی بابی انت وامی۔ گفت زیادہ کن پروردگار منی ای
تو باو۔ یا رسول اللہ قال و سیرک الخیر۔ گفت و آسان گردانہ خدا سے تعالیٰ مر ترا و توفیق دہند خیر را جیسا کہنت۔ ہر
جا کہ باشی۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ ان رجلاً قال۔ روایت
از ابی ہریرہ کہ مردے گفت۔ یا رسول اللہ انی ارید ان اسافر فادعنی۔ بخواہم کہ مسافرت کنم پس وصیت کن مرا
قال علیک بتقوی اللہ۔ فرمود لازم گیر بر خود و تقوی را۔ و التکبیر علی کل شرف۔ و لازم گیر تکبیر گفتن را چون برجای
بلند روی۔ فلما ولی الرجل۔ پس ہنگامی کہ پشت داد آن مرد۔ قال۔ گفت آنحضرت و دعا کرد۔ اللهم ا طولہ البعد
خداوند ابرہہ چنان بر اسے وے دورے راہ را۔ و ہون علیہ النفر۔ و آسان کن بر دے سفر را۔ رواہ الترمذی
و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سافر فاقبل علیہ اللیل۔ بود آنحضرت
چون مسافرت میکرد پس روئے می آورد و بر دے شب۔ قال۔ می گفت۔ یا ارض ربی و ربک اللہ۔ اے
زمین پروردگار من و پروردگار تو خداست۔ اعوذ باللہ من شرک۔ پناہ میجویم بخدا از شر تو یعنی شری کہ در ذات
تو حادث گردد مثل خنث و تحیر و ریا پانا۔ و از شر فیک۔ و از شر چیزے کہ قرار کردہ است در تو از حیوانات و حشرات
و جن و انس۔ و شر ما خلق فیک۔ و از شر چیزے کہ پیدا کردہ شدہ است و زندگانی میکند در درون تو و در غار ہا
و مخاکا۔ و شر ما یدب علیک۔ و از شر چیزے کہ می جنبند و میر و بر تو از تمامی حیوانات کہ بر زمین می روند۔ و
اعوذ باللہ من اسد و اسود۔ و پناہ میجویم بخدا از شیر و مار سیاہ کہ بدترین مار ہاست۔ و من الحیۃ والعقرب۔
و از ہر جنس مار و کثرت و در بعضی نسخ من الحیۃ بنی دادست۔ و من شر ساکن البلد۔ و از شر سکونت کنندہ شہر مرا
آدمیان اند و بعضی گفته اند مراد جنیانند کہ در شہرے و ہر سرزمینی می باشند و اگر ہر دو مراد دارند نیز وجہ
دارد۔ و من والد و والدہ۔ مراد پواد ابلیس است و با ولد نسل وے بر عموم اولی است تا ہمہ شامل باشد
و اللہ اعلم رواہ ابو داؤد۔ و عن انس۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
اذا قال چون جنگ میکرد و کافران میگفت۔ اللهم انت عضدے و نصیری۔ خداوند تو بازوے منی و یارے دہندہ
منی عضدے عین و ضم ضاد باستمال اشہر نام عضو مشہورست و در عرف بمعنی ناصر و معین آید پس قول دی و نصیر
تفسیر و بیان اوست۔ بک احول۔ بقدرت تو حیلہ می کنم در دفع کردن اعدایا بتو می جنبم از حالی بجای
و بک اصول۔ و بقوت تو حملہ می کنم بر دشمنان دین۔ و بک اقاتل۔ و بتایید و نصرت تو کارزار میکنم رواہ الطبرانی
و ابو داؤد۔ و عن ابی موسی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خاف قوما قال۔ بود آنحضرت
چون ے ترسید گرد ہی را میگفت۔ اللهم انا بجمک فی نحوہم۔ خداوند امانیکردانیم ترا و نحوہاے الشیطان نحوہم
بالای سینیہ است کہ محل فوج است و نحوہاے قربان عرب میگویند جملہ فی نحوہم و گردانیدیم او را و نحوہم و تو فیک و او را و نحوہم

عدو بر گماری تا قتال کند از جانب تو و حاکم گردد میان تو و میان عدو و تخصیص نخر بگذر زیرا که عدو بخر استقبال میکند نزد استاد و بقتال یا آنکه درین اشارتی بدیج و قتل او نیز هست - و نمودن یک من شروریم - و پناه می جویم
 بتو از شر ماے ایشان - رواه احمد و ابو داؤد - و عن ام سلمه - رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خرج من بیتہ قال - بود آن حضرت وقتیکہ بیرون می آمد از خانه خود می گفت - بسم اللہ تو کلت علی اللہ اللم انا
 نمودن یک من ان نزل - خداوند پناه می جویم بتو از آنکه بلغزیم زلفت تو زین پاس در راه رفتن بغیبت یا بغیبت کنایت
 است از وقوع ذنب بی قصد - او فضل - یا گمراه شویم و راه راست به گذاریم و راه کج رویم کنایت است از صدور
 ذنب با اختیار - او نظم - بر فتح نون و کسر لام او نظم بضم نون و فتح لام یا ظلم کنم بر کسے یا ظلم کرده شویم و کسیکه بر ما ظلم
 کند این نیز مکرده و مذموم است بسبب ذلت و ابانت و زبونی اگر چه اجرے باشد و در دوسے آفتی دیگر است کہ میا
 و عاے بد کند بر ظالم و از حد تجاوز نماید یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بوسے عود کند سلامت درین
 آیه ظالم باشد و نه مظلوم - او جہل - یا جہل کنیم بر کسے و مثل کار ماے جاہلان کنیم از این دو امر از - او جہل علینا -
 یا جہل کرده شود بر ما و مردم ما را ایند کنند - رواه احمد و الترمذی و النسائی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب
 حسن صحیح و فی روایتی اسے و او دو این حاجت - و در روایت این دو کس این چنین آمده است کہ - قالت ام سلمه کفنت
 ام سلمه - ما خرج رسول اللہ - بیرون نیامد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم من بیتی قط - از خانه من بہرگز - الا من طرفہ
 الی السار - مگر آنکہ برواشت نظر خود را بہ سوسے آسمان طرف بہ سکون چشم و نگریستن - فقال - پس گفت - اللم انی
 اعدو یک من ان اهل - پناه می جویم بتو از آنکہ گمراه شوم من - او اخل - یا گمراه گردانم کسے را یا گمراه گردانیدہ شوم
 یعنی گمراه گرداند مرا کسے - او اظلم او اظلم او اظلم او اظلم علی - درین روایت ازل بڑاے نیست و اهل بصیرت
 مجہول زیادہ است و دعا بلفظ مفرد است - و عن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 اذا خرج الرجل من بیتہ فقال - چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید بسم اللہ تو کلت علی اللہ لا حول
 ولا قوۃ الا باللہ ليقال لہ جیند - گفته می شود در آن مرد در درین ہنگام کہ این کلمات گفت - ہدیت - راہ راست
 نموده شدی تو یعنی بعد از بر آمدن کہ راہ روی و کار کنی بروقت صواب و سدا و یا مرد آن است کہ این نام خدا
 را اگر فتی و توکل بر دے کردی و از حول و قوت خود بر آمدی ہدایت یافتی براہ است و راہ است این است کہ
 بندہ در یا و خدا باشد و کار ماے خود را بوسے سپارد و بہت کار خود را بخدا باز گذارد کہ بتی بنیم ازین بہتر کار
 و کیفیت و وقیت - و کفایت کرده شدی در جمیع مہمات و نگاہ داشتہ شدی از جمیع شرور - فتی لہ الشیطان
 پس کیسوی شود شیطان بر اسے و سے و باز ایستد از اضلال و اغوا و اید اسے و سے - و ليقول لہ الشیطان آخر -
 و میگوید شیطان دیگر بآن شیطان کہ کیسوشد و خام و خائب شد از اغوا و اضلال دی آئیں و تشرشت از برای تسلیم دی

کیف لک برجل قد ہدی وکفی ووقتی۔ چگونہ میسر می شود ترا ترمن و تسلط بر وے کہ بہ تحقیق ہدایت و کفایت و وقایت کردہ شدہ است تقریبی این ست و میتوان گفت کہ شاید آن شیطان بعد از تنگی و شمر و غیبت و خسران باز خیال اغوا و اضلال میکردہ باشد و در فکر و کرے دیگر و حیلہ دیگر شدہ باشد کہ بر انگیزد و کار خود بکند این شیطان بوے میگوید از بدن خیال برگردد و در بند آن مباحث کہ بی فائدہ است فافم۔ رواہ ابو داؤد و در وے الترمذی الی قولہ لہ الشیطان۔ در روایت کردہ ترمذی تا قول فتحتی لہ الشیطان و قول شیطان دیگر باوے

روایت نہ کردہ۔ وعن ابی مالک الاشجعی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وجع الرجل بیتہ فلیقل۔ ووقتیکہ در آید مرد خانہ خود را پس باید کہ بگوید۔ اللہم انی اسألك خیر المخرج۔ خداوند من سوال میکنم ترا نیکی در آمدن در بین خانہ۔ و خیر المخرج۔ و نیکی بر آمدن از ان خانہ کہ بر آمدن در آمدن ہمہ نیکی باشد و متضمن نیکی گردد و مخرج بکسر لام ست و مخرج بفتح را۔ بسم اللہ و کبنا۔ بنام خدا در آمدیم۔ و علی اللہ ربنا تو کلنا۔ و بر خدا کہ پروردگار است کار و بار گذاشتیم۔ ثم لیسلم علی الہ۔ پشتر باید کہ سلام کند بر کسان خانہ خود و گفته اند اگر در خانہ کس نباشد نیز سلام گوید باین عبارت السلام علی عباد اللہ الصالحین یہ بیت ملائکہ کہ در آنجا اند۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی ہریرۃ

ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رفسا الانسان اذ تزوج قال۔ بود آن حضرت چون دعا میکرد و در وے را وقتیکہ تزوج کردہ و زنی خواستہ می گفت۔ بارک اللہ لک۔ برکت و ہد خداے تعالیٰ مژ ترا خطاب بر و میکند و باز خطاب بر و وزن ہر دو میکند و میفرمود۔ بارک علیکما۔ و برکت کند بر ہر دو شما و برکت در لغت گو الیدن افزون شدہ و تبریک دعا کردن بہ برکت سوچ بنگیانی خیر۔ و حج کند و التیام و الاتفاق و ہد میان شما در خیر و قرار بہ تشدید فاف و ہنرہ در آخر از ترفیہ و رفود لغت پیوستن و نیکی کردن بریدگی و دریدگی جانہ و در جاہلیت عاصی مخرج باین لفظ میگردند کہ بار فار و البین یعنی اتفاق و التیام باو میان شما و پسران زائیدہ باو باین جہت ترفیہ نام دعا مخرج شدہ و در شرع ازان نمی کردند از جہت شمار آن بکر است نبات و آنحضرت چون ترفیہ میکرد میگفت بارک اللہ

لک الخ۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و عن عمرو بن شعیب عن ایہ عن جدہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا تزوج احدکم امرأۃ او اشترى خادما فلیقل۔ چون نکاح کنی از شمار زنی را یا بخرد خدمت گازی را خادم برود و عظام ہر دو اطلاق میکنند پس باید کہ بگوید۔ اللہم انی اسألك خیر ما خیر ما جلیتہا علیہ خداوند من سوال میکنم ترا بہ نیکی این زن یا خادم را و نیکی خصلتہا و غلبہا کہ پیدا کردہ تو او را بران۔ و ان خود یک من شتر ہا و شتر ما جلیتہا علیہ و پناہ میجویم تو از بدی آن و بدی چیزیکہ پیدا کردہ تو او را بران۔ و اذا اشترى بعیر۔ و چون بخرد یکی از شمار شتر را فلیأخذ بذروتہ سنام۔ پس باید کہ بگیرد بلندی کوہان او را۔ و یقل مثل ذلک۔ و باید کہ بگوید مانند آن کہ در ترمذی امرأۃ و شتر او خادم می گفت و ذروتہ یعنی و کسر بالاس ہر خیر و بالاس کوہان و کوہ و سنام بفتح کوہان۔ و فی روایت

فی المرأة والنحام۔ ودر روایتی در زن و خام این آمده کہ۔ ثم لیا خذ بنا صیتما ویسع بالبرکة۔ پستتر باید کہ بکیر و موسے
پیشانی زن یا خام را و باید کہ دعا کند برکت۔ رواه ابو داؤد و ابن ماجه۔ وعن ابی بکرۃ۔ یفتح باء سکون کاف و تا
در آخر صحابی شہورست چنانکہ گذشت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوات المکروب۔ و دعا ہای کہ یکہ اندک است
یعنی دعا ہای کہ اگر بخوانند پیچ اندوہ نماند چون این دعا مثل بر معانی کثیرہ و دعا ہای متعددہ بود لفظ جمع آورده
و دعوات گفت دعا را این است۔ اللهم رحمتک ارجو۔ خداوند رحمت ترا امید میدارم۔ فلما تکلنی الی نفسی طرقت عین
پس بگذار مرا بہ نفس من یک چشم زن۔ و اصلح لی شانی کلہ۔ و نیک گردان مرا کار مرا و حال مرا بہ۔ لا الہ الا انت
رواہ ابو داؤد و۔ عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رجل۔ گفت ابو سعید کہ گفت مردی۔ ہم در ہمتی
و دیون۔ اندوہ ہا چسپیدہ است مراد او ہما۔ یا رسول اللہ۔ ای پیغمبر خدا ہم اندوہ و گداختن بپارے تن را۔
قال۔ گفت آنحضرت۔ افلا اعلمک کلاما اذا قلتہ آذیبت اللہ بہک۔ آیا پس نیا موزانم ترا کلامیکہ چون بگوئی آنرا بد
خداے تعالی اندوہ ترا۔ و قضی عنک و نیک۔ و بگذارد از تو خدا و ام ترا یعنی بسوی سازد کہ و ام تو گزاردہ شود۔
قال۔ گفت آنمزد۔ قلت ہا۔ گفت بیا موزان مرا آن کلام را۔ قال قل۔ گفت آنحضرت بگو۔ اذا صحبتہ اذا صحبت
چون صح کنی و چون شبانگاہ کنی۔ اللهم انی اعوذ بک من الہم و الحزن۔ خداوند اینا ہ می جویم من بتواہم و حزن ہر دو
بہمنہ اندوہ است ولیکن ہم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع۔ و اعوذ بک من العجز و الکسل۔ و پناہ میجویم بتواہ
نا توانی و کاہلی۔ و اعوذ بک من الخجل و الجبن۔ و پناہ میجویم بتواہم سے و ناجوانمزدی و بددلی و ترسنگی۔ و اعوذ بک
من غلبۃ الدین و قہر الرجال۔ و پناہ میجویم بتواہم چہرہ شدن و ام و چہرہ شدن مردان بہ سبب دین و جزان قال
فقلت ذلک۔ گفت آنمزد پس کردم من آنرا کہ فرمود آنحضرت و گفتیم در صباح و مسا این کلمات را۔ فاذهب اللہ ہی
پس برو خداے تعالی اندوہ مرا۔ و قضی عنی دینی۔ و گزارد و تعالی از من و ام مرا۔ رواه ابو داؤد و۔ عن علی
رضی اللہ عنہ انہ جاورہ مکاتب۔ روایت است از امیر المؤمنین علی کہ آمد او را مکاتبی و مکاتب بندہ کہ بہای خود را
برنجو و نوشتہ کہ اگر ادائے آن کند آزاد شود۔ فقال انی عجزت عن کتابتی۔ پس گفت آن مکاتب کہ بدستی من عاجز
آمده ام از وجہ کتابت خود۔ فاعنی۔ پس یارے کن مرا یعنی چیزے بدہ کہ بدل کتابت من شود و یکی از مصارف
زکوۃ مکاتب است کہ در بدل کتابت او را اعانت کنند یا چیزے بیا موزان مرا از دعا کہ بخوانم و بدان از بدل کتابت
خلاص شوم۔ قال الا اعلمک کلمات علیہن رسول اللہ۔ گفت علی رضی اللہ عنہ ایما موزانم ترا چند کلمہ کہ آموزند
است مرا آن کلمات را پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم کوکان علیک مثل جبل کبیر و نیا رواہ اللہ عنک۔ اگر باشد بر
تو مانند کوه بزرگ از و ام بگذارد آن و ام را خدا ہی تعالی از تو۔ قل۔ بگو۔ اللهم افنی بکمالک عن حرامک خداوند
کفایت کن مرا بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان کہ بآن از حرام نبی نیاز شوم۔ و اغنی بفضاک

عن سواک - وبنی نیاز گردان مرا بفزونی کرم خود از هر کسی که برتست - رواه الترمذی و البیهقی فی الدعوات الکبریٰ و منکر
حدیث جابر - و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث جابر را که در ادل ادا نیست - اذ استمر یخارج الکلاب فی باب غلیظة
الاوائی - و در باب پوشیدن آوند با در شب انشاء الله تعالی

الفصل الثالث عن عایشة - رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا جلس مجلسا اولی
تکلم بکلمات - گفت عایشة که بود آنحضرت چون می نشست و در نشستگاہی یا چون نماز می کرد و تکلم میکرد و بچند کلمه فسأله عن
الکلمات - پس پرسیدم آنحضرت را اذان کلمات که کدام اند کلمات و چیست فضیلت آن کلمات - فقال پس گفت آنحضرت
نحست و فضیلت آن - ان تکلم - اگر کلام کرده شود - بجز - یعنی واقع شود کلامی نیک که در روزه ثواب است یا در روزی عفا
نیت و برین تقدیر تکلم بضم تا و کات و کسر لام است یا اگر تکلم کند متکلمی یا مردی بجز و برین تقدیر بفعالت است - کان -
باشد آن کلمات که مذکور اند در این باب - طایعاً علیهن - هر دو دلیل بر صحت و فضیلت آن کلمات که تکلم کرده شده است بانها
الی یوم القیامة و ان تکلم بشیء و اگر تکلم کرده شده است یا تکلم کرده است به بدی - کان کفارة له - باشد سبب پوشیدن و بخشیدن
مراد و آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز می گفتند اینها اند - سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت استغفرک التوب
الیک رواه النسائی - و عن قتادة - اذا جله علماء تابعین و مشاهیر الشیخان است و اکثر روایت و از این
است و از ابوالطفیل و سعید بن المسیب نیز می کند - بانه - رسیده است قتاده را - ان رسول الله - بدستیکه

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان اذا راسه الملأل قال - بود آنحضرت چون میدید ماه نور می گفت - هلال خیر و رشد هلال
خیر و رشد هلال خیر و رشد - سه بار مکرر می گفت و در رشد بضم را و سکون شین معجمه لبما مان و بره بودن خلاف غی بعد اذان
خطاب بهلال میکرد و می گفت - آمنت بالذی خلقک - ایمان آوردم من بآن کسی که پدید آورده است ترا - ثلاث مرات
این عبارت را هم سه بار می گفت - ثم یقول - پس می گفت - الحمد لله الذی هدانا لهذا و جابر بشیر کذا - شکر خدا را که برواه چنین
را و نام ماه گذشته را می برو و آورده چنین را و نام ماه آینده می گفت شکر یا برگزشتن و آمدن هر و ماه بخیر باشد یا بر بقای عمر
و سلامت - رواه ابو داود - و عن ابن مسعود و ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کثر فلقیل و کثر
از ابن مسعود که آنحضرت گفت کسی که بسیار گردد اندوه دی پس باید که بگوید - اللهم انی عبدک ابن عبدک ابن مملوک
خداوند من بنده توام و پسر بنده توام و پسر واه توام که پدر و مادر من اند - و فی قبضتک - و در پنجه قدرت توام
کنایت است از ملک و تصرف میگویند فلان در قبضت یعنی در ملک تست و قبضه بضم قاف و فتح هر دو در دست
ناصیتی پدید - موسی پیشانی من در دست تصرف و ارادت تست - ماض فی حکمک - گذشته است درین
حکم نویسی حکم ترا توقفی و انعمی نیست هر چه گوئی و خواهی همان شود - عدل فی قضائک - عدل است در قضای تو
عدل و ادخلت جور - اسألک بكل اسم هو لک سمیت به بنفسک - سوال میکنم ترا بهر نامی که آن نام تراست نام نهادی

وخوانده بآن نام ذات خود را به هر وجه که باشد و این عامست شامل همه اقسام که بعد از دوسه ذکر میکنند بقول خود
 اواز زلته فی کتابک - یا فرستاده آن نام را در کتابهاے خود - و استاثرت بر بنی کنون الغیب عنک - یا مستقبلاً و متغیراً
 بآن نام در پرده غیب نزو تو و در بعضی نسخ در حاشیه به علامت ج طبع بصر بعد از از لته فی کتابک نوشته - و اعلم
 احسان خلقک - یا داناینده آنرا به یکی از خلق خود را - ان تجل القرآن روح قلبی - سوال میکنم که بگردانی قرآن را
 بهار دل من چنانکه بهر سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرآنی دل مرا زنده سازد و مورد رحمت
 گرداند - و جلالتی علمی - و بگردانی قرآن را سبب یرون هم و غم من هر دو معنی اندوه است ولیکن هم در مستقبل میباشد
 و غم در ماضی - یا قالها بعد قط الاذهب الله غمه - نگویا این کلمات را هیچ بنده هرگز مگر آنکه برود خداے تعالی غم
 و اندوه او را - و ابدله به فرجا - و بدید او را عوض غم کشاد و راحت را فرج بحکم فتح را کشایش میگویند فرج الله عنک
 غمک فرج بحار مملکت و مانی و در کتب احادیث در امثال این مقام بحکم است و در اینجا در بعضی نسخ بخای مملکت نیز ضبط کرده
 است - رواه رزین و عن جابر رضی الله عنه قال کنا اذا صعدنا کبرنا و اذا نزلنا سبحنا - گفت جابر بودم و هم ما چون
 می برآیدیم زمین بلند را تکبیر میکردیم و چون فرود می آمدیم از آن تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تبیل نیز آمده و جماین در
 باب التسبیح و التکبیر التبیل گذشت - رواه البخاری و عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 کان اذا کبر امر یقول - یا دأین حضرت چون اندو گین میکردا پنداراکا می میگفت - یا حی یا قیوم بر چنگ استیست
 ای زنده بحیات حقیقی اے برپا دارنده خلق را بر رحمت و مهربانی بتوفیر یاد میکنم - رواه الترمذی و قال هذا حدیث
 غریب ولیس بمحفوظ - و عن ابی سعید الخدری قال قلنا لیوم الخندق - گفت ابو سعید خدری گفتیم ما روز خندق
 یا رسول الله هل من شئ نقوله - هست چیزے یعنی ذکر و دعائے که بگوئیم ما آنرا و بخوانیم تا کشاد می در کار ما پیدا
 آید - فقد بلغت القلوب الحناجر - پس به تحقیق رسید و لهاے ما گلوهاے ما را کنایت است از اندوه و تنگدلی و
 بیضاوے گفته یعنی از ترس شش می آسازد از سختی ترس پس بلند میگردد و میرسد تا راس حجره و آن منتهای علقوم است
 که مدخل طعام و شراب است و در قول او مدخل طعام و شراب نظر است و صواب آن است که آن مجرای نفس است
 و مدخل طعام و شراب مری است و آن زیر علقوم است - قال نعم - آنحضرت گفت آری هست چیزے که بگوئید آن را
 اللهم استر عورتنا - خداوند ابرویش عیب باے ما را و عورت هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید - و آمن روحنا
 و لیمن گردان و امن ده ترسهای ما را و روح الفتح را رسیدن و بضم ما یعنی دل می آید - قال فضرب الله وجهه اعمداً
 بالرمح - گفت ابو سعید پس نزد خداے تعالی رویهاے دشمنان خود را بهادی که فرستاد - فزعم بالرمح - پس
 شکست داد لشکر دشمنان را بهادی و این معنی منقول قرآن است و قصه غزوہ خندق که آنرا غزوہ احزاب
 نیز گویند در کتب سیر طور است - رواه احمد - و عن بریده قال کان ابن ابی النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل السوق

قال بنو دنان حضرت چون می در آمد بازار را می گفت - بسم الله - بنام خدا و بر آدم - اللهم انی اسألك خیر هذه السوق
و خیر ما فیها - خداوند من سوال میکنم نیکی این بازار را و نیکی چیزی را که درین بازار است - و اعوذ بک من شر ما و
شر ما فیها - و پناه میجویم از شر این بازار و از شر چیزی که درین بازار است - اللهم انی اعوذ بک ان اصاب فیها
صدقة خاسرة - خداوند من پناه میجویم بتو ازین که برسم در وسیع و شر از یا نکار را تحقق دست بهم زدن که او را
آید و دست بردست کس دیگر زدن و بیج و بیت - رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب الاستعاذه

اعوذ و عیاذ و معاذ استعاذه اند چنانکه عذت به و استعذت به پناه بر دم بوسه و هو عیاذی و اوست پناه من و
اختلاف کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استعید بالله اکثر بر قول ثانی اند که مدلول ظاهر قرآن مجیدست قوله
تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار و ادول نیز دارد شده اند و این در
قرأت قرآن است و در ادعیه ماثوره لم یقل اعوذ واقع شده و معنی یکی است سخن در لفظ است

الفصل الاول عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لنوءذ بالله من
جد البلاء - پناه جوید بخدا از شدت بلا و غایت آن بلا حالیکه امتحان کرده شود و در رفتن انداخته شود آدمی از آن
و دشوار آید بر وی و جهل بفهم وسیع و طاقت و دفع مشقت و غایت و لیجانب بفتح مناسب است بعضی گفته اند مراد
بآن حالتی است که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته که قلت مال و کثرت عیال مراد است و صواب آنست
که عامتر از آن است - و درک الشقاء و پناه جوید از لاحق شدن و در یافتن سختی و دشواری شقاوت بفتح و در شرت
و عسرت - و سور القضا - و پناه جوید از قضا به بد و مراد بقضا به بد آنچه بد آید انسان را و کرده و از آن را
و بد می آید بمتقی است و قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا واجب است بقضائه مقصی - و شتاته الماعذ و سوله جوید از
شاد شدن دشمنان و دین و دنیا که متعلق به دین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد که بقوت دنیا اسراف میکند و فسق و
فجور و ظلم میکند و دشمنان بر دال آن شاد میشوند از آن استعاذه نیست و استعاذه از آن در معنی طلب فسق و

ظلم است و دعا بدان جائز نیست - متفق علیه - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من
الهم والحزن والجز والكسل والجبن والخل و ضلع الدین و غلبه الرجال - معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شده
است و ضلع لفتح خدا و حجه و فتح لام بارگرا نی متفق علیه - وعن عائشه رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول
صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - اللهم انی اعوذ بک من الكسل والهم والمعم و الماثم اللهم انی اعوذ بک من عذاب النار
و نقتله النار یعنی فتنه که برساند عذاب نار و سبب و آمدن در وی شود - و فتنه القبر و عذاب القبر و من شر فتنه النبی و من
شر فتنه الفقر - زیادت شر گویا اشارت بآن است که در غنی و فقر ابتلا الهی هست و بی دخلیت آن نیست استعاذه از شر

کہ بسبب غنی و رفیق و اسراف و بسبب فقر و جوع و فزع میفتند۔ و من شرفیۃ المسیح الدجال۔ بیان این نیز در ادوکل کتاب کرده شده است و در علامات ساعت نیز بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ اللهم اعسل خطایای ما را بالشج والبر و خلونا بشجے گناہان ما بآب برت و ذرا لہ و در بعضی روایات بالمار و الشج و البر و آب و برت و ذرا لہ۔ و من قلبی کما فی القو الابيض من الدنس۔ و پاکیزہ گردان دل مرا چنانکہ پاکیزہ گردانیدہ میشود و جامہ سفید از چرک و تحفیس جامہ سفید بہ جبت آن است کہ نظافت و زراعت در دے بیشتر ظاہر مے شود و در دے اشارت است بصفائے فطرت و طهارت آن و دلش عارض است بر آن۔ و باعدینی و بین خطایایے کما باعدت بین المشرق و المغرب و دورے انداز میان من و میان گناہان من چنانکہ دورے افکنده میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة در باب ما یقرأ بعد التکبیر واقع شده است۔ متفق علیہ و عن زید بن ارقم۔ صحابی القصار نے است یا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہفدہ غزوہ حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی ست رضی اللہ عنہما۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من الجور و الکسل و الجبن و الخبل و الهم و عذۃ القبر اللهم ات نفسي تقویہا۔ خداوندایہ نفس مرا تقوی و پیرہن گاری کہ حاصل شود اورا۔ و زکما انت خیر من زکا ہا۔ و پاکیزہ گردان اورا توئی بہترین کسیکہ پاکیزہ گردانداورا۔ انت ولیہا و مولیہا۔ توئی متولے امر و صاحب تعریف و مے و خداوند یارے گردان۔ اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع۔ خداوند امن پناہ می جویم بتوازی توئی کہ سود نکند چنانکہ علم ماسے کہ تعلق بدین ندارد و یادارد و عمل بدان نکنم۔ و من قلب لا یشبع۔ و از دلی کہ تہرہد و فروتنی نکند۔ و من نفس لا تشبع۔ و از نفس کہ سیر نہ شود از دنیا۔ و من دعوة لا یتجاب لہا۔ و از دعا سیکہ اجابت کردہ نہ شود و آنرا۔ رواہ مسلم و عن عبد اللہ بن عمر قال کان من دعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ بود از جملہ دعائے آن حضرت۔ اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک۔ خداوند اپناہ میجویم بتوازی تو در شدن نعمت تو کہ عطا کردہ۔ و تحول عافیتک۔ و از برگشتن عافیت تو کہ روزی کردہ۔ و فجارۃ نعمتک۔ و ناگمان عتاب گردان تو فجار بعضم فاد و ہمزہ و الفتح فا و سکون جیم بی مانیہ ضبط کردہ اند ناگاہ گرفتن و نعمت لفتح لون و کسر آن۔ و جمیع سختک۔ و پناہ میجویم بتوازی ہمہ بی رضائے و خشم گرفتن تو۔ رواہ مسلم۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت عائشہ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من شر ما عملت و من شر ما لم اعمل۔ خداوند اپناہ میجویم از بد کاری کہ کردہ ام و از بد کاری کہ نکردہ ام یعنی در مستقبل کاری می کنم کہ راضی نباشی توازان یا پیدا کنم بترک قباتج با وجود عدم ترک آنها۔ رواہ مسلم و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللهم لک السلام۔ خداوند امر ترا اسلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم۔ و بکس امت۔ و بتو ایمان آوردم و بتو بگردیدم۔ و علیک توکل۔ و بر تو توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم۔ و الیک امنت۔ و

بسوی تو باز گشتم و روزه آوردم - و یک خاصیت - و بقدرت تو و یارے داود تو بیکار کردم - اللهم انی اعوذ بک
خداوند من پناه میجویم بعلیه قوت تو - لا اله الا انت - نیست اله مگر تو - ان یضلنی - از انیکه گمراه کنی تو بار - انت الهی
الذی لا یجوز - تنگی زنده که نمیرد - و الجحیم و الانس یمیتون - و پریشان و آدمیان همه می میرند - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هریره رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم
انی اعوذ بک من الایس - خداوند من پناه میجویم بتو از چار چیز - من علم لا ینفع و من قلب لا یخش و من نفس لا تتق
و من دعار الایس - آن چار اینها اند از علمیکه نفع نکند و از دلی که ترسد و از نفسی که سیر نشود و از دعائی که شنیده

نشود یعنی مستجاب نگردد - رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه و رواه الترمذی عن عبد الله بن عمر و النسائی عنهما
این حدیث را احمد و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمر و ابن ماجه
و نسائی از هر دو - و عن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من خمس - بود و آنحضرت

که پناه میجویم از پنج چیز - من الجحیم و النخل و سواهم - از بدی عمر و درازی آن چنانچه قوی و حواس و قوت
طاعت و بندگی نماند - رفته الصدر - و از رفته و ابتلاسه سینه که در وے اخلاق و میده و عقاید باطله جای کند
یا تنگی آرد و از قبول حق و تحمل بلا یا - و عذاب القبر رواه ابوداؤد و النسائی - و عن ابی هریره ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر - مراد فقریست که در وے صبر نباشد و در حقیقت
استعاذه از رفته فقرست - و القله - و از کمی خیرات و مبرات - و الذل - بلکه ذال و از خوارے نفس که نزد خدا
و نزد ارباب دین غرضه که اشارت می کند بدان قول حق سبحانه و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین نماند و اعوذ بک

من ان الظلم - و پناه میجویم من ازین که ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت - رواه ابوداؤد و النسائی
و عن رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الشقاق - بکسر شین پناه میجویم
از خودیست و عداوت اهل دین - و النفاق - و از نفاق اصل معنی نفاق در دین اخبار کفرست و اظهار ایمان شاید

که مراد اینجا عامتر از آن است شامل ریاء و علامات نفاق از کذب و خیانت و خلف وعده و اظهار آنچه خلاف
مضممت با احباب اصحاب - و سوا الاخلاق - و پناه میجویم از بدی اخلاق - رواه ابوداؤد و النسائی - و عن رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع - خداوند من پناه میجویم بتو از گرسنگی - نانه بیس الجمع

پس بدرستی که بد هم خوابه ایست گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت نقص انسانست بدان و در بدن و قوے
و حواس ظاهره و باطنه و حصول فتور و رجبیت و حضور و منع وے از طاعت و خدمت و لهذا التفسیر که از وے
بفنیج که مفید معنی لزوم و صحبتست و درین اشارتست که جمیع مذموم آنست که ملازم حال انسان و در وقت
ضرر باشد و آنکه باعتبار و در تباض بر وجه اعتدال موافق حال گردد و بر نیست بلکه موجب صفا باطن و

نورانیت دل و صحت و سلامت بدن است از اراض و اعراض - و اعوذ بک من الخیاتہ - و پناہ میجویم بتوازی امانتی
 دینی و دنیائی منہ الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسی را - فانہما بئس البطانۃ - پس بد رستیکہ بد باطن است
 خیانت بطانہ بکسر با دراصل بمعنی استرجامہ ضد ظہارہ ابرہ جامہ را گویند استعارہ سے کنند براسے سریت انسان
 کہ در باطن مضمر دارد و دوستی درونی خالصہ را نیز گویند رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و عیسیٰ بن النعمان رضی اللہ
 عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص - بفتح باء و لام یسی و پیسہ شدن و پیغدی
 کہ در ظاہر بدن پیدا شود و جبت فساد مزاج آن - و الجذام - بضم جیم و قال مجہد بیمار سے مشہور کہ حادث می گردد
 از انتشار سودا در بدن و فاسد میگردد مزاج اعضا و ہیات آنہا را و الجنون - و از دیوانگی و پوشیدہ شدن
 عقل - و من سی الاستقام - و از ہمہ بیمار ہائے بد - رواہ ابو داؤد و النسائی و عیسیٰ بن النعمان - بن مالک - بضم کاف
 و سکون طاسے مہملہ و باسے موحده صحابی کوفی است - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک
 من منکرات الاخلاق و الاعمال و الایہوار - خداوند من پناہ میجویم بتوازی خلقا سے بد و از کار ہائے بد و از ہوا ہا
 و نحو استہمای بد کہ نفس بدان میل دارد و منکرات کار کردہ شدہ در شرع و نا آشنا کہ در دین وجود او شناختہ نشود
 و ضد معروف - رواہ الترمذی و عن شقیق - بضم شین مجہد و فتح ثناء و سکون تختانیہ در او را آخر - بن شکیل -
 بشین مجہد و فتح کاف - بن حمید - بضم حاء و فتح میم تابعی کوفی است و پدر و سے شکیل بن حمید صحابی کوفی است
 عن ابیہ - روایت میکند شتر از پدر خود شکیل و غیر پسر و سے شکیل از دے روایت نکرده است - قال قلت
 یا بنی اللہ علمنی تلویداً تلوذیہ - گفتم اسے پیغمبر خدا بدانات مرا انسونی کہ پناہ جویم بوی فی الصلح التلوذیہ قال
 قل - گفتم آنحضرت بگو - اللهم انی اعوذ بک من شرسمی - خداوند پناہ میجویم بتوازی پدی شنوائی من کہ سخن بد را
 نشنوم و شر لبرے - و از بدی بنیایے من کہ چیز بد را نہ بنیم - و شر لسانی - و از بدی زبان من کہ سخن بد را گویم و شر
 قلبی - و از بدی دل من کہ خاطر بد را نہ اندیشم - و شر مینی - و پناہ میجویم از بدی آب منی خود کہ در زانیفتہ و نظر
 بخارم و نہوت نکند کہ آن نیز از نشر منی است - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی - و عن ابی السیرین بفتح
 تختانیہ و فتح مہملہ و اصحابی مشہور بہت از انصار حاضر شدہ عقبہ را و پدر را - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 کان یدعو - بود آنحضرت کہ دعا میکرد باین دعا - اللهم انی اعوذ بک من الہدم - بفتح ہاء و سکون دال مہملہ افکندن
 و ویران کردن بنا یعنی از مردن زیر دیوار سے کہ افتد و ہدم بفتح دال نام آن خانہ کہ بفتد و بکسر دال آن شخص
 کہ بمیرد و در زیر آن و مشہور در روایت حدیث بہ سکون دال مست جہانچہ در قرآن اوست و فتح آن نیز روایت
 است و اعوذ بک من التروی - و پناہ میجویم بتوازی افتادن از جاسے بلند - و اعوذ بک من الفرق و حرق
 و پناہ میجویم بتوازی غرق شدن در آب و سوختن در آتش و غرق و حرق ہر دو بحرکت را و سکون مردی است و تروی

گفته که اسکان در حرق خطاست - و الهرم - و پناه میجویم بتو از پیری سخت - و اعوذ بک من ان یخطفنی الشیطان
 عند الموت - و پناه میجویم بتو ازین که مساس کند مرا شیطان نزد مردن یعنی در وسواس افکند و ایندا کند و بتاه گردان
 فی الصراح تجنط بدیوانگی داشتن دیو مردم را و منه قوله تالی کالذی یخطف الشیطان من المس ای نفیده و اعوذ
 من ان اموت فی سبیلک مدبراً - و پناه میجویم بتو از این که بمیرم در راه تو پشت و هنده مرا و گر نجات از جنگ کافران
 و تواند که گرختن از لشکر شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سرو می طلب پس از
 گرمی نفوذ باند من ذلک - و اعوذ بک من ان اموت لدینا - و پناه میجویم بتو از اینکه بمیرم گزیده مار و کزدم و جزا
 رواه ابو داود و النسائی و زاذنی روایتی آخری - و زیاده کرده است نسائی و در روایت دیگر لفظ - و انعم - و پناه
 میجویم بتو از غم و اندوه - و عن حماد - رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال استعینوا بالله من طمع بهدیه
 الی طبع - پناه جویند بخدا از طمی که راه نماید بعیب و رشتی و ردین و نقصان و مروت و مردانگی طمع محرک امید داشتن
 مال از مردم و طمع بفتح در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جز آن در میناک شدن و مراد اینجا عیب و شین ست و در مجمع
 البحار گفته که طمع به سکون مهر کردن و بجزکت و نش و شیخ رحمه الله می فرمود که طمع امید داشتن مالی که مشکوک
 باشد رسیدن آن و اگر یقین بود چنانکه مشاهیر و اعدا دریا و عده صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و می فرمود
 چون کشتی با بجزیره مکران رسید دوسه عرب در کسوت صوفیه زود آمدند و گفتند که چون موسم کشتی در رسید و باطل
 ما امید می پیدا آید که مردم خواهند رسید و با چنین خواهند داد آیا این از باب طمع و اشارت که نزد این طایفه
 ندوم ست باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد اگر کسی در موسم
 باران امید باران دارد ندوم نبود و اشارت نباشد - رواه احمد و البیهقی فی الدعوات الکبیره و عن عائشه
 رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال - رواه بیت میکند عائشه که آن حضرت نگاه میکرد و بوسه
 ماه پس گفت - یا عائشه استعینی بالله من شره - ای عائشه پناه جو بخدا از شر این اشارت بقر کرد - فان هذا
 هو الخاسق اذا وقب - پس بدرستی که این ست خاسق و قتی که غروب کند و در قرآن مجید در سوره قلن واقع
 شده است او من شر خاسق اذا وقب و خاسق را تفسیر کرده اند به شب چون تاریک گردد به غیوبت شفق
 و بقر و قتی که گرفته شود و بآلت مرد و قتی که غائب گردد و در فرج زن یا قایم گردد و وقب بمعنی فرو شدن آفتاب
 و جز آن ست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و درین حدیث تفسیر کرده بقر و قتی که خسوف کند و سبب
 استعاذه از آن آن ست که خسوف و کسوف از آیات خداوندی ست که مندر است بوجود حوادث و نزول
 نواب و چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایستاد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانید و نواب
 و نیست مرا و باین حوادث و نواب که نمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد اسلام

معمد علیہ نیست بلکہ مراد آیات خدا کہ منذر است بدان مثل آن کہ عبرت گیرند و ترسند کہ چون قمر باین نورانیت
در ساعت منخسف شد و نور از وی مسلوب گشت مبادا نور ایمان و عمل از وی زائل گردد و امثال آن۔
رواہ الترمذی۔ وعن عمران بن حصین۔ بعظم حار منقح صا و رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است و پدر را و نیز صحابی است
قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لابی۔ گفت عمران بن حصین کہ گفت آنحضرت مرید مرا پیش از آنکہ اسلام آورد۔
یا حصین کم تعبد الیوم الہا۔ چند خدا را عبادت می کنی امروز۔ قال ابی سبعتہ۔ گفت پدر من ہفت خدا را عبادت
میکند۔ ستانی الارض و واحدانی السما و شش خدا در زمین و آن یوش و لیوق و تسولات و منات و عزی و دین
شش در قرآن مجید مذکور اند و یکی در آسمان کہ خالق ہمہ اشیا است۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فایم تقدیر غیبک
در بہتک۔ پس کدام یکی از ایشان را می شناسی و مہیا میداری بر اسے اسید و بیم خود۔ قال الذی فی السما۔
گفتم حصین آنرا کہ در آسمان است۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ یا حصین اما انک لو اسلمت علمک کلمتین تنفعانک
ای حصین آگاہ باش بدرستی کہ تو اگر مسلمان می شدی دانا بہدم ترا و و کلمہ کہ سود میگرداند ترا۔ قال۔ گفت عمران
فلما اسلام حصین۔ پس نہگامیکہ مسلمان شد حصین پدر من۔ قال۔ گفت حصین۔ یا رسول اللہ علمنی الکلمتین اللتین
وعدتی۔ بدانان مرا آن دو کلمہ را کہ وعدہ کردہ بودی مرا۔ فقال قل۔ پس گفت آنحضرت بگو۔ اللہ المہی رشد
خداوند دل من افکن رشد مرا و راشد بعظم را و سکون شین براہ شدن۔ و اعذ فی من شر نفسی۔ و پناہ دہ
مرا از بدی نفس من۔ رواہ الترمذی۔ وعن عمر بن شعیب عن ابیہ عن جدہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال اذا فزع احدکم فی النوم فلیقل۔ گفت آنحضرت چون ترسد یکی از شما در خواب پریا ید کہ بگوید۔ اعوذ بکلمات
اللہ الثمات۔ پناہ میجویم بکلمات خدا کہ تام و کامل و مبرا از نقصانند۔ من غضبیہ۔ از خشم وے۔ و عقابہ۔ و از
عذاب کردن وے بر گناہان۔ و شر عبادہ۔ و از شر بنندگان وے۔ و من ہزات الشیاطین۔ و پناہ میجویم از
وسواسنہای شیطانان و خطرات ایشان کہ در دل اندازند۔ و ان یحفرون۔ و از حاضر شدن شیاطین مرا۔
فانہا لن تضرہ۔ پس بدرستی کہ شیاطین زبان نمی رسانند گویندہ این کلمات را از نیجا معلوم میشود کہ ترس در
خواب از تصرف شیطان است۔ و کان عبد اللہ بن عمر و علیہما من بلغ من ولده۔ و بود عبد اللہ بن عمر و کہ جد شعیب
مذکور است و را وے انجد پیش است تعلیم میکرد این کلمات را کہ یکیکہ بلع بود از اولاد وی۔ و من لم یبلغ منہم۔ و یکیکہ بعد بلوغ
رسیدہ بود از اولاد وی۔ کہتہانی صک غم علقہانی عنقہ۔ می زوشت این کلمات را در صیک یعنی در کاغذ پارہ پستری
اوخت آن کلمات را در گردن او و از نیجا چو از آویختن تعویذات در گردن معلوم میشود و بعضی علما را در نیجا اختلاف است
فما رآن است کہ تعلیق حرزات و مانند آن حرام و مکروہ است اما اگر قرآن یا اسما و الہی تعالی بنویسند بالی نیست چنانکہ
در رقیہ این تفصیل کردہ اند۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و نہ الفظ۔ و انچہ مذکور شد عبارت ترندے است

وخبارت ابی داؤد دیگرست۔ وعن الشی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سأل اللہ
الجنة ثلاث مرات کسی کہ بخوابد از خدا میبشت راسہ بار یعنی سہ بار بگوید۔ اللهم ادخلنی الجنة قالت الجنة می گویند
بناطی گردانیدن حق تعالی اورا۔ اللهم ادخلہ الجنة۔ خداوند اورا در بہشت۔ ومن استجار من النار ثلاث
مرات۔ وکسیکہ اماں جوید از آتش ودرنج و بگوید۔ اللهم اجرنی من النار۔ سہ بار۔ قالت النار اللهم اجرہ من النار
بگوید آتش خداوند اماں ده اورا از آتش۔ رواہ الترمذی والنسائی۔

الفصل الثالث۔ عن التعقار یفتح قاف وسکون عین مہملہ تابعی ست۔ ان کعب الاحبار قال۔
او نیز تابعی ست از دانشمندان یہود زمان نبوت را در یافتہ اما آن حضرت را ندیدہ و در زمان عمر بن الخطاب ایمان
آورده گفت کعب۔ لولا کلمات اتولن لجعلتی یہود حاراً۔ اگر نمی بود چند کلمہ کہ می گویم من آسمان را نیز میگردانید
مرا یہود و خیر کہ ایمان من بر ایشان دشوار آمد و مرا در بنجر ساختن یا ذلیل و پلید و مستلوب العقل ساختن ست
یا انقلاب حقیقت کذا ذکرہ الطیبی۔ فقیل لہ ماہن۔ پس گفتہ شد کہ کعب را چہ چیز اندو کہ دام اند آن کلمات۔ قال
گفت کعب آن کلمات این ست کہ۔ اعوذ بوجہ اللہ العظیم الذی لیس شیء اعظم منہ پناه میجویم بذات خدا بزرگ
کہ نیست هیچ چیز بزرگتر از ان۔ و بکلمات اللہ التامات البقی لا یجاوہہن بر ولا فاجر۔ و پناه میجویم بکلمات خدا کہ نام
ہند و نیکدرو از ان پہنچ کس نہ نیکو کار و نہ بدکار اگر مراد بکلمات اسماء و صفات اند پس ہمہ اشیاء در احاطہ آید
و اگر کلمات قرآنہ ست از وعدہ و وعید قرآن ثواب و عقاب نیز هیچکس خارج نیست۔ و با اسماء اللہ احسنی
و پناه میجویم با اسماء خدا کہ نیکتر اند از ہمہ اسماء و اشیاء ما علمت منها و ما لم اعلم۔ آنچه میدانم از ان اسماء و آنچه نمیدانم
من شر ما خلق۔ از شر چیزے کہ پیدا کردہ۔ و در رست و پراگندہ گردانید۔ و بر۔ و تراشید و پیدا آورد از کرم عدم
ابن سہ لفظ نزدیک اند و معنی باندک تفاوت و در حواشی در تفسیر برار نوشته و بری گردانید مخلوقات
را از نقصان و تفاوت در آنچه تقصاضا کر و حکمت۔ رواہ مالک۔ وعن مسلم بن ابی بکرہ۔ تابعی ثقہ است
قال۔ گفت۔ کان ابی یقول فی وبرا الصلوۃ۔ گفت بود پدر من کہ می گفت در پس نماز۔ اللهم انی اعوذ بک
من الکفر والفقر وعذاب القبر فقلت اتولن۔ پس بودم من می گفتم این کلمات را۔ فقال ای بنی عن اخذت
ہذا۔ ای سپر من از کہ گرفتہ تو این را۔ قلت عنک۔ گفتم گرفتہ ام از تو و از اینجا معلوم می شود کہ در او را
و او کار خدا را مشایخ مستحسن ست۔ قال ان رسول اللہ۔ گفت پدر من بدرستی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم کان یقول لمن فی وبرا الصلوۃ۔ بود کہ میگفت این کلمات را در پس نماز۔ رواہ النسائی و الترمذی
الا انہ لم ینزل۔ مگر آن ست کہ ترمذی ذکر کردہ است این لفظ را کہ۔ فی وبرا الصلوۃ در وی احمد لفظاً و در
و روایت کردہ است احمد لفظاً حدیث ربانی ذکر قصہ پدر و پسر و عذہ۔ و نزد احمد این چنین ست کہ۔

فی ویرکل صلواتہ۔ بزیادت لفظ کل و ظاہر آن است کہ در روایت نسائی نیز همین مراد است۔ وعن ابی سعید
رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت ابو سعید خدری شنیدم آن حضرت را کہ می گفت
اعوذ باللہ من الکفر والدین۔ پناہ می جویم بخدا از کفر و دامن۔ فقال رجل۔ پس گفت مردی۔ یا رسول اللہ تعذر
الکفر بالدین۔ آیا برابر می کنی و ذکر می کنی کفر را با دامن۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آری برابر می کنم این ہر دو را و ہر
آن را ذکر کفر نمود و جہش آن است کہ مردم بتقریب و امان دروغ میگویند و خلاف وعہ می کنند و این از صفات کافران
مستحقان است چنانچہ در احادیث آمده است۔ و فی روایت۔ و در روایتی این چنین آمده است۔ اللہم فی اعوذ بک
من الکفر و الفقر۔ کہ در کفر و فقر برابر می نہادی و مجاہدہ کردہ۔ قال رجل و بعد لان۔ گفت مردی بطریق استفہام
و برابر کردہ می شوند کفر و فقر۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آری برابر اند زیرا کہ فقر گاہی بہ کفری کشد اگر پی صبر
کند و چیزے بگوید و بکند کہ مستلزم کفر است۔ رواہ النسائی۔

باب جامع الدعاء

انچہ در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذہ و مخصوص انداوقات و احوال و این باب
در ذکر ادعیہ کہ جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقت و حالی یا مراد ادعیہ است کہ جامع اند دعائی
کثیرہ را در الفاظ مثل جامع الکلم

الفصل الاول۔ عن ابی موسیٰ الاشعر۔ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یعزبہ الدعاء
روایت است از ابی موسیٰ اشعر کہ آن حضرت علیہ السلام دعائی کرد باین دعا۔ اللہم اغفر لی خطیئتی خداوندایا مرا زرا
گناہان مرا و جہلی۔ و نادانی مرا یعنی بکلم نادانی اگر کارے کردہ باشم۔ و اسرانی۔ و بیامرا اسراف مرا و از حد
در گذشتن مرا و اسراف عند قنند کہ یعنی میانش روئے کردن است در ہر چیزے۔ نے امرے۔ جہل کردن و اسراف
کردن من در کار من۔ و مانت اعلم بہ منی۔ و بیامرا چیزے لینے گناہان کہ تو دانایتری بدان از من۔ اللہم
اغفر لی جدے و ہزلے و خطابی و عمدے۔ جدا بالکسر درستی و کوشیدن بکار بعد ہزل و ہزل بہیوہ گفتن
و خطابی قصد و نادانستہ کاری کردن و عمدہ عمدی است۔ و کل ذلک عندی۔ و ہم این اقسام نزو من است
این تو اضع و ہضم نفس و قشرع است از ان حضرت بجناب عزت و کبر یاے حق و در حقیقت این تعلیم است کہ
کہ این چنین استغفار کنند و توجہات دیگر کہ در قول و سہ تعالیٰ لیغفر لک اللہ گفتہ اند نیز جاری است۔ اللہم
اغفر لی ما قدمت و ما اخرت۔ خداوندایا مرا چیزے کہ پیش کردہ ام از گناہان و چیزے کہ پس کردہ ام کنایت است
از جمیع گناہان یا قطع نظر از منی پیش و پس یا مراد پیش از نبوت و بعد از نبوت یا اعتبار کردہ شود نسبت بعضے از
گناہان بہ بعض چیز گناہان کہ واقع می شود بعضے پیشتر از بعضے واقع میشود و بعضی پستتر یا مراد با اخرت گناہان کہ ہنوز

بوتوح نیامده و مراد غفران آمرناست بر تقدیر وقوع - و با اسررت و ما اعلنت - و چیزے کہ پنهان کرده ام از گنایان
و چیزے کہ آشکارا کرده ام - و ما انت اعلم بمن - و چیزے کہ تو دانایترے بآن از من - انت المقدم
دانت المخر - توئی پیش کننده هر کس را که خواہے بتوفیق و قرب درگاه خود و توئی پس انگننده هر کس را
خواہے و تحقیق این منی در باب اسرار الله معلوم شد - و انت علی کل شئی قدیر و تو بر هر چیزے قادرے
ستفیع علیہ - و عن ابی ہریرۃ - رضی الله عنہ قال کان رسول الله صلی الله علیہ وسلم یقول اللهم
اصح لی و شیئ الذی ہو عصمتہ امرے - خداوندانیک گردان بر اے من دین مرا کہ آن نگاہداشت کار من است
ویرا کہ عصمت و نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان
کامل است - و اصح لی دنیاے الی فیہا مساوی - و نیک گردان بر اے من دنیاے مرا کہ در دے زینت و زنگاری
من است - و اصح لی آخرتی الی فیہا مساوی - و نیک گردان بر اے من آخرت مرا کہ در دے بازگشت و جہای
قرار من است و صلاح منکی ضد فساد و اصلاح دنیا ب حصول کفایت از وجه حلال تا تمام گرد و آن امر میشت و حاصل
گرد و عین بر طاعت و سلامت از آفتی کہ مورت خلل و تشویش در وقت گرد و اصلاح آخرت توفیق
بگیرے کہ سبب نجات از عذاب و فوز به سعادت آن جهان بود - و اجمل الحیوة زیادة لی فی کل خیر و بگردان
حیات را سبب زیادتے بر اے من در هر نیکی کہ بسیار بریم و کارهای خیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادتے حیات
و برکت در آن است - و اجمل الموت راحة لی من کل شر - و بگردان موت را سبب آسایش و رهاستے مرا
از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا گردد کہ باعث بر ارتکاب گناه و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان گردد و بر دار
مرا پیش از آنکہ در بلا بقیتم اشارت بقول صلی الله علیہ وسلم (و اذا اردت بقوم فتنه فتوفنی غیر مفترق) رواه
مسلم و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنہ عن النبی صلی الله علیہ وسلم انه کان یقول اللهم انی اسالک الہدی
خداوندانیمخواہم از تو راه راست - و التقی - و پرہیزکاری - و العفاف - و بازداشتن از آنچه حلال نیست
و محمود نہ چنانکہ سوال کردن و خوار شدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال بد و
توانگرے بال و بدل اصل تو نگرے بدل است و بی نیازی از ما سوائے حق - رواه مسلم - و عن علی رضی الله
عنہ قال قال لی رسول الله صلی الله علیہ وسلم قل - گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنہ کہ گفت مرا آنحضرت صلوات
اللہ علیہ - خداوند از راه راست نما - و سد و نی - و راست گردان مرا فی الصراح سدا و سدنی کردار گفتار
و اذکر بالہدی - و یاد کن و تصور کن در معنی ہدایت - ہدایتک الطریق - بہت رفتن و نمودن تو را در راه راست را چنانکہ
راہی میباشد راست و میانہ و راہهای دیگر گمراہی چون بگوئی اللهم اہدنی این معنی را در دل بگذران این تشبیه و تمثیل
موقوف است بحسوس - و بالسدا و سدا و السهم - و یاد کن در طلب راستی راستی تیر یعنی تیر خوشتر است کن مرا

رواه مسلم - وعن ابی مالک الاحمسی عن ابنه - روایت میکند از پدر خود - رضی الله عنه - قال کان الرجل اذا
 السلام علیه البنی گفت بود مرد چون اسلام می آورد و تعلیم میکرد و او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم الصلوة - نماز را - ثم امره ان
 یدعو بولار الکلمات - پیغمبر امر میکرد و او را که دعا کند باین کلمات - اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وعلفنی وارزقنی
 رواه مسلم وعن انس قال کان اکثر دعاء البنی - گفت انس بود بیشتر دعا پیغمبر صلی الله علیه وسلم اللهم
 فی الدنیا حسنة فی الآخرة حسنة وقتنا عذاب النار - این دعا جامع خیرات و حسنات است طالب صادق اگر در
 وقت حضور مناجات در خلوت و صفای باطن هر یک از افراد حسنات دنیا و آخرت ظاهر و باطن را تصور نموده در
 خواهد خواند که چه فوق و جمیع و نوزائیت و سعادت در کار و کس کند و اشرف و اجل افراد آن است که مراد
 نخبه دنیایا اتباع و تحصیل کمال آن حضرت ع باشد و بجهت آخرت حصول رویت جمال و صلی الله علیه وسلم
 درویت حق سبحانه و تعالی در اینجا تم و اکمل است اللهم ارزقنا - شفق علیه

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنه قال کان البنی صلی الله علیه وسلم یدعو ویقول -
 بود آن حضرت که دعا میکرد و می گفت - رب اعنی - پروردگار یا رسد ده مرا بر دشمنان من در دین و دنیا از
 نفس و شیطان و جن و انس - و لا تقن علی - و یا رسد ده ایشان را بر من - و انصر فی ولا تقن علی - و فتح و ظفر ده
 مرا بر ایشان و ده بر من ایشان را و انصر نیز بمن یا رسد ده اذن است و حل بر اثر و نتیجه آن گردیم تا منار شود
 با عانت و در صرح نصر را بمن عطا نیز گفته - و اکر لی و لا تکر علی - و مکر کن با اعدای من و بجبت یا ربی اذن من و مکر
 کن بمن مکر بمن خداست و مراد مکر خدا فرستادن بلا بر اعدای دین از اینجا که گمان ندارد دنیا نکه و رضای سید
 گفته اند فی الصراح مکر حلیه و بدسگالیدن و فریقین - و اهدنی ویسر الهدی لی - و راه است نامر او آسان گردان
 بر راه رست رفتن مرا - و انصر فی علی من لعی علی - و نصرت ده مرا بر کسیکه ستم کرد و بر آید بر من - رب اجعلنی لک شاکراً
 اے پروردگار من بگردان مرا شکر گوینده را بر تمامه نعمتای خود - لک و اکرا - بگردان مرا ذکر کننده مرا در همه
 احوال - لک را هب - بگردان مرا ترسنده مرا تا این ترس محبت و تعظیم است که باعث بر انقیاد و امتثال امر است نه
 و حش و نفرت که باعث بر فرار و فراق بود و در دایات دیگر شکا را و کار او را با بصیغه مبالغه واقع شده
 لک مطواحا - بسیار طاعت و فرمانبرداری کننده مرا تا - لک مختار - تو اضع و فروتنی کننده مرا و محبت و رحمت و رحمت
 زمین است نرم ریلناک - الیک اوابا منیباً - آه و ناله کننده و توبه کننده و رجوع آورنده بسوی تو و آوازه تشبیه
 و اکثر التاوه از ذنوب و هر کلامیکه که دلالت بر حزن کند از آوازه گویند و آوازه یقین کننده در دعا و دعا و بیان
 و نرم دل و فقیه و مومن و فروتنی کننده را نیز گویند - رب لقبل توبتی - خداوند ای پندیر توبه مرا - و اغسل حوبتی -
 بفتح جاد و لغیم آن و بشوے گناه و بزه مرا - واجب دعوتی - و قبول کن دعا مرا - و ثبت حجتی - و بر جای دار

دلیل و برهان مرا - و سید و نسائی - و راست و درست گردان زبان مرا - و اهل قلی - و راه راست نما دل مرا -
 و اسلحه خیمه صدر مرا - و کیش سیاهی دل مرا تا از دغل و خد و خد و ساز صفا و تمییز و پاک گرد و رواه اکثر
 و ابوداؤد و ابن ماجه - و عن ابی یزید - قال قام رسول الله - کنت ابوبکر رضی الله عنه که استاد و پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم علی المنبر بر منبر - شتم کی - پستتر بگریست - فقال - پس گفت - سلوا الله العفو و العافیة - بخوابید از خدا
 عفو و از گناهان و سلامت از فتنه و بلا - فان احدا لم یطعم الباقین خیر من العافیة - زیرا چه چیز کی را داده شده است
 بعد از یقین ایمانی نعمتی بهتر از عافیت و گویا که گریه آن حضرت به سبب وقوع فتن و ابتلا و راست بود از حروب و قتال
 و شتم و حرص و غفلت و تقصیرات و سایر خصائل زسیمه و الله اعلم و اه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی
 نه احدی حسن غریب اسنادا - و عن النیس رضی الله عنہ ان رجلا جارا لی النبی صلی الله علیه و سلم فقال - روزی است
 از انس که مرده است آند نزد آن حضرت پس گفت - یا رسول الله اسے الی عمار افضل - کدام دعا یا فضیلت و وافر است
 و منفعت - قال - گفت - آن حضرت - سل ربک العافیة - سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلا
 ظاهریه و باطنی - و المعافیة - و آنکه عافیت و هدایت خدا تعالی از مردم و برگرداند از توأزار ایشان را و از ایشان
 آزار را تا بهم از شر یکدیگر سلامت باشد - فی الدنیا و الآخرة - در دنیا و آخرت - ثم اتاه فی الیوم الثانی - پستتر آمد
 آنحضرت را در روز دوم - فقال یا رسول الله اسے الی عمار افضل فقال له مثل ذلک - پس گفت آنحضرت مراد جواب
 مانند آنکه در روز اول گفته بود - ثم اتاه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک - پستتر آمد آنحضرت را در روز سوم
 و همان سوال کرد پس گفت آنحضرت مراد را مانند آن - قال - گفت آنحضرت - فاذا اعطیت العافیة و المعافیة
 فی الدنیا و الآخرة - پس چون داده شود تو عافیت و معانات نادر و نیا و آخرت - فقد افلحت - پس به تحقیق
 رسد گاری و فیر و زری یافتی تو - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی نه احدی حسن غریب اسنادا - و عن
 عبد الله بن یزید الخطمی - فی فتح خراسان معجبه و سکون طامس به سبب کتب قبیلہ ایست از اوس صحابی است
 هفده ساله بود که در حدیبیه حاضر شد - عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه کان یقول فی دعائه - روایت میکند
 از آنحضرت که می گفت در دعای خود - اللهم ارزقنی حبک - خداوند ارز من کن مرادوستی خود را - حب من
 نیفتنی حبه عندک - در روزی کن دوستی کسی را که سو و کند مرادوستی او نزد تو - اللهم ارزقنی ما احب خداوند
 چیزیکه روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم من - فاجله قوه لی فیما تحب - پس بگردان آنرا سبب توانائی
 مراد آنچه دوست میداری تو بقیه نعمتها که داده از مال و عافیت و سایر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز -
 اللهم ارزقنی ما احب فاجله فرغالی فیما تحب - خداوند از چیزها که قبض کرده و در کشیده از من از آنچه دوست
 میدارم از اشیا که منکره پس بگردان او را سبب فرغ و در چیزها که دوست میداری تو تا بفرغ بال فی ما ارجو

و صواب مشغول بعبادت تو باشتم حاصل آنکہ اگر چیزے از دنیا دہی توفیق شکر آن بدہ تا از اغنیائے شاکر باشتم و اگر
منہ کنی و نہ ہی مرا از ان فارغ دارد دل مرا از ان غیر متعلق بآن تا از فقرائے صابر باشتم۔ رواہ الترمذی۔ وعن
ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو بہو لایذک عوات لاصحابہ
کم بود آنحضرت کہ می استاد از مجلس تا آنکہ دعای کرد باین دعا ہمارا یران خود را یرا کہ ایشان داخل اند در ان یا
برای تعلیم ایشان۔ اللهم اقم لنا من خشیتک ما تحول بہ بیننا و بین مواصیک۔ خداوند انخش و بہرہ دہ مارا از ترس خود
چیزیکہ حاصل شوی بآن قسم از خشیت میان ما و میان گناہان تو یعنی چون قصد گناہ کنیم ترس تو در میان آید
و نگذارد کہ گناہ کنیم۔ و من طاعتک ما تبلغنا بہ خشیتک۔ و بخش دہ از طاعت و فرمان برداری خود چیزیکہ برسانی
ما را بسبب آن طاعت بہشت خود را۔ و من الیقین ما یتون بہ علینا مصیبات الدنیا۔ و بدہ از یقین
چیزیکہ کہ آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتہائے دنیا را و مصیبت تزلزل و سختی و اندوہ رسیدہ بہ کہ
و متعنا باسعاد البصائر و قوتنا۔ و بہرہ مند گردان ما را بہ شوق اینہائے ما و دنیا اینہائے ما و بقوت و توانائی ما و قوت
روایات و قوتنا بقسم قاف جمع قوت کہ آرا حواس خوانند۔ ما احتیثا۔ تا آنکہ زندہ داری ما را۔ و اجمل الوارث منا
و بگردان آن بہرہ مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیریا کہ وارث مرده کسی می باشد
کہ بعد از دوسہ باقی بود و ما و بقای حسن صیبت بخیرات است یا بگردان مذکور را کہ اسلح و البصائر و قوی باشد و ارثنا
یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس ما را سلامت دار۔ و اجمل ثارنا علی من ظلمنا۔ و
بگردان کینہ کشی ما را بر کسی کہ ظلم کردہ بر ما یعنی قادر گردان ما را کہ از ظالمان کینہ کشیم یا از جانب ما تو کینہ کشی بی آنکہ ما کشیم
و گفته اند کہ معنی این عبارت این است کہ کینہ کشی ما را مقصور بر ظالم ساز کہ تعدی و تجاوز نہ کنیم در کینہ کشی بغیر ظالم
چنانکہ در جالبیت میگردند کہ از متعلقان ظالم نیز کینہ می کشند و ہر کر از قبیلہ و خویشان و بے می یافتہ می کشند
و میزدند۔ و النصرنا علی من عادانا۔ و یاری و ظفر دہ ما را بر کسی کہ دشمن دارد ما را از اعدائے دین و دنیا۔ و اجمل
مصیبتنا فی دنیا۔ و گردان مصیبت ما را در دین۔ و لا تجعل الدنیا اکبر عننا و لا مبلغ علمنا۔ و گردان دنیا را بزرگتر
اندوہ و اندیشہ ما و نہ محل سیدن علم ما کہ تمام و کمال در فکر دنیا و اہتمام مہات آن باشیم و اکبر از جہت آن گفت کہ
ہمیکس بی اندیشہ دنیا کہ مغزوری باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست۔ و لا تسلط علینا من لای حنا بدکار
بر ما قدر و عفت کسی را کہ مہربانی نکند بر ما۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب۔ وعن ابی ہریرۃ رضی
اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللهم انفعنی یا علمتنی۔ خداوند اسود و مند گردان مرا بچیزیکہ تعلیم کردہ
ما را و روزی کن عمل بدان۔ و علمنی یا معنی۔ و تعلیم کن مرا چیزیکہ سود کند آثار است با نیچہ وارد شدہ است کہ
عمل کند با نیچہ دانستہ است بہرہ اورا علمی کہ ندانستہ است چنانچہ فرمود۔ و زد فی علما۔ و زیادہ گردان مرا علم را۔

الحمد لله على كل حال - شکر خداي را بر هر حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال خالی از لطف نیست ظاهر یا نهی و
 اقلش آنست که زیاده برین بلا فرستاد و درین دلیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز شکرست بلا نظر
 لطف خفی و تقصیر آن جز او ثواب آخرت را و حصول توفیق بعدات تهریه جلایه ولیکن نظر بر ضعف طبیعت و بشریت
 اقتضای بر صبر کرده اند - و اعوذ بالله من حال اهل النار - و پناه می جویم بخدا از حال اهل دوزخ اشارت است شکر
 بر نعمت ایمان که متضمن تمامه نعم است اگر فرضاً تمامه بلا را در دنیا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت پس است و
 مستوجب شکرست - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث غریب اسناد او عن عمر بن الخطاب
 رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا انزل عليه الوحي - بود آنحضرت و قتی که فرود ستاده می شد
 بر دوشی - سمع عند وجهه و دوشی کز دوشی اهل - شنیده می شد از جانب دوشی مانند آواز زبور دوشی نوح
 وال و کسر و اد و تشدید یا آواز دوشی دوشی باد و آواز ویرا میگویند و هم چنین دوشی نخل و طایر و این
 دوشی یا آواز دوشی بود که می شنیدند از اصحاب و ملکشت نمی شد بر ایشان انکشاف تمام و معنی نفییدند آنچه می شنیدند چنانکه
 از کسی دوشی صوتی می شنود و معنی فهمد یا آوازی بود که می شنیدند از آن حضرت از نوحی متفلس و معنی الله علیه وسلم از
 ثقل و حی و اول ظاهر ترست زیرا که وصف کرده شده است و حی که گاهی مانند آواز جرس بود - فانزل علیه و ما
 پس فرود ستاده شد و حی بر دوشی روزی - فمکثنا ساعه - پس درنگ کردیم ما ساعتی - فسرری عنه پس کشاوه شد
 و دور کرده شد آن حالت و حی از دوشی که حاضر شده بود و اصل تسریه کشاوه شدن اندوه - فاستقبل القبلة
 پس روزه آورد و آن حضرت قبله را - و رفع یدیه - و برداشت نهرو دوست خود را - و قال - و گفت آن حضرت -
 اللهم زدنا ولا تنقصنا - خداوند ما را زیاده گردان و ما را نعمت های دنیا و آخرت و کم گردان - و اگر ما ولا تنقصنا - و اگر ما را
 ما را دایمانت کن ما را و حیوان و مهانت خواری و سبک داشتن و دایمانت تنگ داشتن و سهل انگاشتن - و اعطنا و
 تحرمنا - و بده ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم گردان و حرمان و حرم نوسید کردن - کس را از چیزه - و اثرنا و لا تؤثر
 علينا - و برگزین ما را بر اعدای دین و برگزین بر ایشان را - و ارضنا و ارض عنا - و راضی گردان ما را از
 خود یعنی چندان ده که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کار داده که سبب رضای تو باشد رضا خشنود شدن و
 پسندیدن هم قال - پس گفت آنحضرت - انزل علی عشر آيات من اقامن و دخل الجنة - فرود ستاده شده برین ده آیت
 هر که بر پا دارد آنها را و عمل کند بران در آید بهشت را - ثم قرأ - پس خواند آنحضرت این آیت را - قد افلح المؤمنون
 حتی ختم عشر آيات - تا آنکه تمام کرده آیت را از اول این سوره - رواه احمد و الترمذی -

الفصل الثالث - عن عثمان بن حنیف - لهنم حامی مملکة و فرج نون و سکون تحتانیة صحابی است از
 اشرف النصار و معبود است در اهل کوفه - قال ان رجلاً من غیر البصر اتي النبي - گفت بدرستی که مردی

یا نبیا آدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال امع اللہ ان یغاثینی۔ پس گفت دعا کن خدا را کہ عافیت دهد و شفا بخشد
 مرا یعنی از نابینائی۔ فقال ان شئت دعوت دان شدت صبرت۔ پس گفت آنحضرت اگر میخواهی دعا میکنم و اگر نخواهی
 صبر میکنی۔ فوخیمر لک۔ پس صبر کردن تو بر نابینائی بهتر است مرزا بجبت ثواب آخرت زیرا کہ ثواب آن بیشتر است
 و در حدیث آمده است کہ فرمود حق تعالی چون مبتلا گردانم من بندہ خود را بدو چشم دے و بندہ صبر کند عرض آن
 مہبشت دہم پوے۔ قال فادعہ۔ پس گفت آن مرد عافیت می خواہم پس دعا کن خدا را و این از جبت مضطر
 و عدم القبر و اختیار او بود و مرثیہ را اولہذا آن حضرت راضی نشدہ از وے و بنفس شریف مقید بدعا شد
 و ہم اورا فرمود کہ دعا کن ولیکن چون مضطر دید دعا تلقین کرد مراد را و خود را شفیع و وسیلہ استجاب ساخت
 چنانکہ می فرماید۔ قال۔ گفت عثمان بن حنیف۔ فامرہ ان یتوضا ثم یسأل الوضوء۔ پس امر کرد آن حضرت آنرا
 کہ وضو کند پس نیک کند وضو را بر عافیت شرط داد و آب و اسبابغ و الکمال۔ ویدعو بهذا الدعاء۔ و دعا کن یا رب
 دعا۔ اللهم انی اسالک و اتوجه الیک۔ خداوند اہدیتیکہ من سوال می کنم و رو بسوے تویی آرم و بیک محمد
 بوسیلہ پیغمبر تو کہ نام پاک وے محمد است۔ بنی الرحمۃ۔ کہ پیغمبر رحمت است و ادنا رحمتہ للعالمین فرستادہ و بنی الرحمۃ
 یکی از نامہای آن حضرت است۔ انی توجہت بک الی ربی۔ بدرستیکہ من روے آوردم بوسیلہ تو بسوے
 پروردگار خود و خطاب بآن حضرت است و در بعضی روایات صریح آمدہ کہ یا محمد انی توجہت بک الی ربی یعنی فی
 فی حاجتے ہدہ۔ تا حکم کند براسے من در حاجت من کہ این است و زیادت کلمہ فی چنانکہ در قول وی سجانہ است
 و صلح لی فی دینی۔ اللهم فشفعہ فی۔ خداوند پس قبول کن شفاعت او را در حق من۔ رواہ الترمذی و قال ہذا
 حایت حسن غریب۔ وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان من دعاء
 داؤد یقول۔ بود از جملہ دعائے داؤد پیغمبر علیہ السلام این کہ می گفت۔ اللهم انی اسالک حبک و حب من حبک
 خداوند من می خواہم دوستی ترا و دوستی کسی را کہ دوست می دارد ترا۔ والعمل الذی یلغی حبک۔ و می خواہم
 کاری را کہ برساند مرا دوستی ترا۔ اللهم اجعل حبک احب الی من لقتی و مالی و اہلی۔ خداوند اگر دن و دوستی ترا
 و دوست تر بسوے من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من۔ و من المار بالبارو۔ و از آب سرد و در بعضی
 روایات الی العطشان زیادہ کردہ یعنی از آب سرد تر و تشنہ۔ قال و کان رسول اللہ۔ گفت بود و داؤد پیغمبر
 خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذ ذکر داؤد یحدث عنہ لقیول۔ چون ذکر میکرد داؤد علیہ السلام را و حالیکہ حکایت میکرد
 از وے می گفت۔ کان عبد البشر۔ بود داؤد و بندگی کنندہ ترین آدمیان یعنی در زبان خود۔ رواہ الترمذی
 و قال ہذا حدیث حسن غریب۔ وعن عطاء بن السائب عن ابیہ قال۔ عطا کہ از ثقات تابعین است روایت
 میکند از پدر خود و سائب کہ صحابی است کہ گفت۔ صلی بنا عمار بن یاسر صلوۃ۔ بگذار و با عمار بن یاسر نماز را

یعنی امامت میگردم - فاجزئنیما - پس کوتاهی کرد و در آن نماز یعنی قرائت دراز نخواند یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق حدیث ناظر در آن است - فقال لبعض القوم - پس گفتند عمار را بعضی ازین گروه که با دے نماز گذاردند سلفه گفتند و اجزت الصلوة - هر آینه به تحقیق سبک گذاردی و کوتاه کردی نماز را - فقال اما علی ذلک - پس گفت عمار ای فلان نیست بر من موجب زیان این تکلیف و ایجاز - لقد دعوت فیها بدعوات - به تحقیق دعا کردم و درین نماز بدعایا که سمعتم من رسول الله - شنیدم آن دعاها را از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - ظاهر آن است که این دعاها را در تشبه خوانده باشد و احتمال دارد که در استقبال خوانده باشد و این جواب بر تقدیرے که مراد ایجاز در قرائت باشد بآن معنی است که گفت اگر چه ایجاز در قرائت کرده ام ولیکن بتطویل دعا جبر نقصان آن نموده ام و اگر ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعا یکم از حضرت شنیده ام خوانده ام دیگر سخن چیست فافهم - فلما قام بتمه رجل من القوم - پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد او را مردے از قوم و در پی او رفت - هو ابی - میگوید عطار آن مرد پدر من بود و سائب غیر آنکه کنی عن نفسه - جز آنکه دمی کنایت کرد از نفس خود و هر چه گفت که من در پی او رفتم - فسأله عن الدعاء - پس پرسید آن مرد که پدر من باشد عمار را از آن دعا - ثم جاء فاجزئ بقوله لیسر آبدان مرد پس خبر داد بآن دعا و اقام این است - اللهم علمک الغیب - خداوند اسوال میکنم ترا بحق دانستن تو غیب را که پوشیده است بر جزئو - و قد تک علی الخلق - و بقدرت و توانائی تو بر خلق که هر چه خواهی پیدا کنی و هر حکمی که خواهی برانی - اجینی با علمت و بحیوة خیر الی - زنده دار مرا تا آنکه دانی زندگی را بهتر و لایق تر برای من و توفنی اذا علمت الوفاة خیر الی - و بمیران مرا و قتیکه دانی مروان مرا بهتر و مصلحت تر بر اے من - اللهم اسألك خشتیک فی الغیب و الشهادة - خداوند اسوال میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکار اسألك کلمة الحق فی الرضا والغضب - و سوال میکنم ترا بحق راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق بگویم خواه خلق راضی باشند خواه ناراض چنانکه گفته اند قل الحق وان کان مرایا مراد آن است که در حالتی راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نه چنانکه ثنا گویم و بستانم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان بگویم و نگویم کتم اگر ناراض باشم چنانکه عادت عوام خلقی است - و اسألك القصد فی الفقر والغنی - و سوال میکنم از تو مبادنه رومے در فقر و تو نگر می که نه بسیار فقیر باشم و محنت واضطرار کتم و نه لغایت تو آنکه که اسراف و اثراف کنم و گفته اند که کفاف افضل است از فقر و غنا - و اسألك لنیما لا یفقد - و سوال میکنم از تو نعمتی که پیرے نه شود که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آثار خیر او تا ابد باقی ماند - و اسألك قرعة عین لا تقطع - و سوال میکنم از قرعة عینی که گسته و فانی نگردد و مراد بقای او لا دست بعد از دے چنانکه در قرآن مجید میفرماید و اوسبنا من از و احبنا و ذریاتنا قرعة عین یا نماز و امامت ثواب آن چنانکه فرموده است و جعلت قرعة عینی

فی الصلوٰۃ وقرۃ عین معنی خشکی چشم و قرار دے و دیدہ بدیدن موجب خشک گرد و قرار یابد و جیب و راست نہ بیند۔
 و اسالک الرضا بعد القضا۔ و سوال می کنم ترا رضا بعد از وقوع قضا۔ و اسالک بر العیش بعد الموت۔ سوال
 می کنم ترا پسروی زندگانی و آسایش بعد از مردن۔ و اسالک لذۃ النظر الی وجهک۔ و سوال می کنم ترا لذت
 دیدن بر دے تو اگر دیدن چشم مراد است آن در آخرت خواهد بود و اگر بدیدہ دل است ہم در دنیا است۔
 و الشوق الی لقاءک۔ و سوال می کنم آرزو مندی بسوی لقای تو که کنایت از موت است۔ فی غیر مزار مضطر۔ در
 غیر حالت سخت که زیان کننده است این یا متعلق است بہ شوق لقاء و مراد آن است کہ شوق منجر اہم کہ زیان
 نکند در سیر و سلوک من و استقامت من بر طریق ادب و رعایت احکام زیرا کہ گاہی شوق بدان می کشد کہ
 زیان می کند نزد علیہ حال و طبع سکر و ہین است مراد بقول دے کہ فرمود۔ و لا فتنة مضلة۔ و نہ آزمائش و
 ابتلا بگمراہ کننده و یا متعلق است باصینی کہ در بالانہ کورست تاہمہ را شامل باشد یعنی زندہ دارم را باین نعمتہای
 مذکور در حال بودن من و غیرتی کہ در ان صبر کنم و تشکر گویم۔ اللهم زینا بزینۃ الایمان۔ خداوند آراستہ گردان
 ما را بہ آراستگی ایمان۔ و اجعلنا ہدایۃ مہدین۔ و بگردان ما را راہ نایندگان راہ راست روزگاران یعنی چنانکہ
 دیگران را راہ نایم خود نیز راہ راست رویم و از قبیل (لم تقولون ما لا تفعلون) نہائیم۔ رواہ النسائی۔ و عن اسمعیل
 رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فی ذر الفجر۔ و در بعضی نسخ و بر صلوٰۃ الفجر بود آنحضرت کہ می گفت
 در پس نماز بادا۔ اللهم فی اسالک علما نافعاً۔ خداوند من سوال میکنم ترا علم سود کننده۔ و علما مقبلا۔ و علم
 قبول کردہ شدہ۔ و رزقا طیباً۔ و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوٰۃ الفجر الثقاتی است یا رادی درین وقت شنید
 کہ منجوانند یا تخصیص بہ صلوٰۃ فجر بچہ آن است کہ ابتدا در نماز و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق است
 و اللہ اعلم۔ رواہ احمد و ابن ماجہ و البیہقی فی الدعوات الکبیر۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہما قال دعا
 حفظتہ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ادع۔ گفت ابو ہریرہ کہ دعائی است کہ یاد گرفتہ ام از ان حضرت
 کہ ترک نمی کنم آن را۔ اللهم اجعلنی اعظم شکرک۔ خداوند بگردان مرا کہ بزرگ دارم و بزرگ کنم تشکر نعمتہای ترا
 و اعظم را از اعظام و تعظیم ہر دو ضبط کردہ اند۔ و اکثر ذکرک۔ و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر زانیہ بہان و دودہ صبح نمودہ
 اند۔ و اشج لضحک۔ و ہیر دے کنم نصیحت ترا۔ و احفظ وصیتک۔ و نگاه دارم اندر ترا نصیحت و حاصل خالص
 شدن غسل ناصح می گویند شدہ خالص را یعنی براہ صدق و خلوص تو روم در اداسے حق کہ تراست برین و
 نگاہداشت وصیتی کہ تو کردہ در حفظ حقوق طبعی گفتہ کہ نصیحت و وصیت در حدیث قریب اند و معنی۔ رواہ الترمذی۔
 و عن عبد اللہ بن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللهم فی اسالک الصبر علی ظاہر التبت
 کہ نماز و محبت بدن است۔ و العفۃ۔ و یارب سائے و باز ایستادن از جہام و سوال۔ و الامانہ۔ و اموال مردم

یا در جمیع حقوق شرعی - حسن الخلق - و خوشحالی - و الرضا بالقدر - و خوشنودی بہ تقدیر - و عن امیر مومنین
 رضی اللہ عنہا - نام دوزن ست ہر دو صحابیہ کیے آنکہ آن حضرت در سفر بخت در منزل دے منزل
 فرمود دوم بنت کعب بن مالک و ظاہر آن ست کہ مراد اینجایین باشد و اللہ اعلم - قالت سمعت رسول اللہ
 گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - می گفت - اللهم طربلی من النفاق - خداوند پاک
 گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن - و علی من الریا - و پاک گردان عمل مرا از ریا و ریا
 خوشی تن را بہ نیکے بہ خلق نمودن - و لسانی من الکذب - و پاک گردان زبان مرا از دروغ - و عینی من
 الخبایہ - و چشم مرا از ریا دینستی کہ نظر حرام باشد فی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسے - فانک
 تعلم خائتہ الاعین و ما تخفی الصدور - پس بدرستی کہ تومی دانی نظر را کہ خیانت کنندہ چشمہانت در نظر حرام و
 چیزے را کہ می پوشند سینہا از شہوات و معاصی و از ابن عباس در تفسیر خائتہ الاعین مروی ست کہ مثلاً جامعے
 از مردان شستہ اند گاہ زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم بیکہ بیکہ گاہ بان نکردند چون چشمہا خوابند مرد
 درین میان چشم برداشت و در دیدہ بوی گاہ کرد - رواھا - روایت گرداین ہر دو حدیث را - البیہقی فی الدعوات
 الکبیر و عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عاود جلا من المسلمین قد خفت - روایت ست از انس
 کہ آنحضرت عبادت کرد مرد و را از مسلمانان کہ بتحقیق ضعیف شدہ بود چنانکہ آواز وی شنیدہ نمی شد خفت
 پستی و آرامیدن آواز خفت المیت میگویند و تیکہ خاموش گرد و منقطع شود کلام او - فصار مثل الفرج - پس
 گشتہ بود مانند چوڑہ منع - فقال لہ رسول اللہ پس گفت مرا آن مرد را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ہل کنت تدعو اللہ
 بشی او تسألہ آیہ - ایا بودہ تو کہ دعا میکردی و میخواندی خدا را بچیزے از دعا یا سوال میکردی و میخواستی از خدا
 چیز را و کلمہ او احتمال شک و تنویح ہر دو دارد - قال نعم کنت اقول - گفت آن مرد آری بودم من کہ دعا و
 سوال میکردم و میگفتم این را کہ - اللهم ما کنت معافی بہ فی الآخرة فجلہ لی فی الدنیا - خداوند عذابانی کہ ہستی تو سزا
 دہندہ من بان عذاب در آخرت پس شتاب کن آن عذاب را بر اے من در دنیا - فقال رسول اللہ پس گفت
 پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ لا تطیعہ - عجب ست طاقت نمی آری تو عذاب خدا را - ولا تطیعہ - و نے
 توانی برداشت آنرا - افلا قلت - آری پس چرا نہ گفتی لین دعا کہ - اللهم اتانی الذنب احسنہ و فی الآخرة حسنہ و قنا
 عذابہ النار قال فدعا اللہ بہ - گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول - فشفاه اللہ بہ - پس
 تندرستی داد و از خدا بہ برکت این دعا - رواہ مسلم و عن حدیثہ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم لا یمنی المؤمن ان ینزل نفسه - نمی باید و نمی سزد مسلمان را کہ خوار و زبون گرداند نفس خود را - قالوا
 کیف ینزل نفسه - گفتہ صحابہ و چگونہ خوار میکرد اند نفس خود را مسلمان - قال یتعرض من البلاء ما لا یطیق - گفت

آنحضرت نوار کردن مومن نفس را باین طریق است که پیش می آید مرغی را از بلا که طاقت ندارد و رواه الترمذی و ابن ماجه و البیہقی فی شعب الایمان و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب - وعن عمر رضی اللہ عنہ تعالیٰ علمنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قل - گفت عمر بن الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو - اللهم اجعل سریرتی خیر من علانیتی - خداوند ابرو دان منان مرا بهتر از آشکارای من و ظاهر مرا نیکوتر از باطن من - و اجعل علانیتی صناعۃ و بگرددان آشکارای مرا نیک این را از برای آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علانیہ بد باشد پس فرمود علانیہ صالح باشد و سریرت بهتر از ان اللهم انی اسألك من صالح ما توفی الناس من الاہل و المال و الولد - خداوند سوال میکنم ترا از نیک آنچه تو میدہی مردم را از اہل و مال و ولد - غیر الصالح و لا المفضل - کہ این اہل و مال گمراہ و گمراہ کننده نباشد - رواه الترمذی - تمام شد کتاب الدعوات بتوفیق و اہب العطیات و تالی است اذرا

کتاب المناسک

جمع منک بفتح سین و کسر آن بمعنی مصدر و زمان و مکان و مشتق از نسک مثلثۃ النون و نصبتین بمعنی عبادت و منک بمعنی منہج نیز آید و نسک و نسجہ را گویند و غالب آمدہ استعمال و نے در امور حج و حج بفتح حاء و کسر آن ہر دو لغت است و ہر دو وجه خوانندہ اند در قول وے بخاندہ تعالیٰ (و اللہ علی الناس حج البیت) و صحیح آن است کہ فرضیت حج بعد از ہجرت است و آنکہ از حج گذاردن آنحضرت پیش از ہجرت مروی است بنا بر عادت قدیش است کہ در جاهلیت حج میکردند و جبور بر آنند کہ در سال ششم از ہجرت است و طائفہ میگویند کہ در سال ہفتم است و ہمدین بیان حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تجہیز اسباب سفر حج مشغول شد و لیکن سبب اشتغال باہر غزوات و تشیید احکام شریعت و تعلیم و توفیر نہ شد پس ابا بکر صدیق را امیر حاج ساختہ بکہ فرستاد حاج با مردم بگذارد و از عتبہ ابی بکر صدیق علی مرتضی را فرستاد و چون علی آنجا رسید ابو بکر گفت امیر او ما مدہ علی گفت بل امروہ علی مرتضی را بر اے مصلحت دیگر فرستادہ بودند کہ خواندن سورہ توبہ و نقض عہد منافقین بود و نیز کہ عہد و نقض آن باہل بیت مرد مفوض ہے باشد -

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ تعالیٰ خطبہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ایہا الناس قد فرض علیکم الحج - ای مردمان تحقیق فرض گردایندہ شدہ است بر شما حج - تجوا - پس بکنید حج را - فقال رجل اکل عام - پس گفت مردی کہ نام وی اقرع بن حابس بود آیا ہر سال حج کنیم - یا رسول اللہ - گویا این مرد قیاس کرد بفرض دیگر کہ مکرر اند - فسکت حتی قالہا ثلثا - پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکہ گفت آنمرد این کلمہ را سہ بار - فقال - پس گفت آنحضرت - لو قلت نعم لوجبت - اگر میگفتم من آرس ہر آئینہ واجب میشد حج ہر سال - و لکن لم یکن و ہر آئینہ نمی توانستید کرد و ظاہر لاین حدیث در آن است کہ احکام مفوض اند با آنحضرت چنانکہ نہ بہ بعضی است و نہ

و بعضی روایات آمده است که با نمرود فرمودند که ترا دو بار جواب میدهند که قول عامست بوجی باشد یا این
خود فافهم شمع قال درونی باز گفتم پس گفت آنحضرت بگذرید مرا و میپرسید از من که چند است و چون است که مادی
که ترک دهم شمارا و بیان نکنم که چند است و چون است یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعد وی علی
باطلاق آن کنید و اگر بیان کنم که چندین بار بکنید همچنان چند بار بکنید زیرا که مراد ما بیان شراعی و رسانیدن
احکام فرستاده اند هر چه هست من خود بیان خواهیم کرد و حاجت به سوال شما ندارد - فانما هلاک من کان من قبلکم
بکثرة مبرور الهم - پس هلاک شدند آن کسانی که پیش از شما بودند که به سبب بسیار پرسیدن ایشان - و اختلاف فهم عالمی
و بسبب اختلاف کردن ایشان پیغمبران ایشان چنانکه از قوم بنی اسرائیل منقول است - فاذا امرکم لتبی قالوا من
ما منقطع - پس چون امر کنم من شمارا بچیزی پس بیارید از آن و بکنید آنچه می توانید و در طاقت شماست این
تا کید و مبالغه است در ایشان مأمور به و بذل طاقت مجود در آن و یا اشارت است تمییز دفع حج چنانکه در نماز
و ارکان شریطه می و چون عاجز باشد از ایشان بعضی بجای آورد آنکه تواند و این در امرت امارتی باید که
اعتیاد کرده شود در ترک آن و بذل مجود نماید چنانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود - و اذا
عن شی فعدوه چون نمی گویم و باز دارم شمارا از چیزی پس بگذرید از اتمام و کمال - رواه مسلم - و عنه قال سئل
رسول الله صلی الله علیه و سلم - پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - ای العمل افضل - کدام کار اخلاص است در
ثواب - قال ایمان بالله و رسوله - گفت آنحضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خداست - قیل ثم
ماذا - گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است - قال یحج فی سبیل الله - گفت بعد از ایمان فاضلتر کار نماز
کردن است در راه خدا که فرض باشد قبل ثم ماذا - گفته شد پیشتر کدام - قال - فرمود حج مبرور حج مقبول متفق علیه بدانکه
حج مبرور کدام است گفته اند آنکه در وی ارتکاب منافی نگیرد و سمحه و ریاض باشد و این صحیح است و صحیح است که امر بدان
حج است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول همان است که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است گاهی قبول
میکند از نهنده و میگنارد از تفصیلات وی و عفو میکنند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد
و بسیار غلب در آخرت و زاهد در دنیا و مواضعی عود نکند بتنبه احادیث مختلفه در بیان افضل اعمال مبرور و وجه توفیق
انحلال جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائکین و مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت
کردیم متذکر - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حج لله فلم یرفث و لم یفسق رجح کیوم و لیده اتمه
کیس حج کند برای خدا نه برای ریا و اغراض دیگر پس رفته نگیرد و فسق نورزد و باز گردد و پاک زندگانیان هم چو پاک
بودن او از گناهان در روزی که زاییده است او را نادر او و مبرور او بر رفته بفتح را و فاجاع و فحش و سخن کردن
بازنان در جماع است و در سنایه گفته رفته منعی عنه آن است که خطاب کرده شود بآن زن او اگر چه شنیدن

زن گوید رنث بنود و مراد به فسوق خروج از حد و شرع است باز کتاب حرام دور قرآن مجید بنی از جلال نیز کرده و مراد
 بدان جنگ و جدل باریقان و خادمان و دشمنان کردن یکدیگر است و حدیث ذکر آن نکرد گویا آزاد داخل فسوق داشت
 یتفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العمة الى النيرة كفارة لما بينهما - عمة ناعمة دیگر كفارت مکرر نامان
 را که واقع شدند میان و عومر چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علماء در اینجا مخصوص بصغار و کشته اند
 و ظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و كفارت از کبار مخصوص کجاست. هفتصد و پنج المبرور لیس هزاره الا انجبه
 و ج مبرور نیست مراد از اجزا اگر بهشت یتفق علیه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ان العمة في رمضان تعدل حجة - بدرستی که عومر بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است و در ثواب و دور
 بعضی روایات آمده برابری که همراه آن حضرت صلی الله علیه و سلم گزاردند و این مبالغه است بطریق الحاق نلتحق کمال
 چنانکه در امثال این واقع شده است یتفق علیه و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم نفی رکبان با بار و حصار - و هم این
 ابن عباس است که آنحضرت پیش آمد سواری چند را در حلقه را و سکون و او و حامی مملکه بدنام جامی است بر سه مرحله از دست
 مطهره - فقال من القوم - پس گفت آنحضرت کیستند این گروه - قالوا اسلمون - گفتند مسلمانانیم - فقالوا من انت -
 پس گفتند تو کیستی - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا ام - صلی الله علیه و سلم فرغت الیه امراة صبیحا - پس برداشت
 به سوسه آن حضرت و پیش آورد زنی کودکی را - فقالت المذاحج - پس گفت آن زن آیا مرا این کودک را اگر
 حج کند ثوابی و اجر می است با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی فرض نه - قال نعم و لک اجر - گفت آنحضرت آری
 مراد از ثوابی هست و مرتزاهم که او را بر میاری و می بری و سخاری می کنی اجر و ثوابی هست و صبی اگر در حالت
 صبا حج کند واجب است بروی حج چون بالغ گردد و هم چنین بنده چون آزاد گردد اما فقیر اگر حج کرد از واجب و واقع
 شود و بعد از غنا اعاده واجب نبود - رواه مسلم - و عنه قال ان امراة من ختم قالت - و هم از ابن عباس است گفت
 که زنی از قبیلہ ختم بفتح معجمه و سکون مثلثه و فتح ممله گفت - یا رسول الله ان فرضیة الله علی عباده فی الحج - بدرستی که
 فرض خدا بر بندگان او در حج گزاردن است - او رکعت ابی شیخا کبیرا - دریافتنه است و رسید به پدر مراد و حالیکه
 می کبیر است و ضعیف است بحدی که - لما ثبت علی الرحلة - نمی تواند بر جاس ماندن بر شتر افاج عنه - آیا پس حج
 کمترین از جانب وی - قال نعم - گفت آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نه عجز اگر
 فرد گیر و عجز تا وقت مرگ و امر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جائز است
 با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جائز است بی امر وی و بی وصیت و تفصیل این در
 کتب مقاسبت - و ذلک فی حجة الوداع - و این گفتن زن ختمیه حال پدر خود را و جواب دادن آنحضرت را و در حج
 الوداع بود و اینجا قصه دیگر است که فضل ابن عباس روایت آنحضرت بود و در غایت حسن و جمال و جوانی بود پس

این زن بمشاهده جمال او داله و نگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خثیمه صاحب حسن میباشند
هر دو چشم در یکدیگر دوختند آنحضرت صلی الله علیه و سلم چو این حال مشاهده کرد دست بر چنان فضل بن عباس نهاد و گرد
او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان تسلط است بر
بنی آدم و درآینده است در رگ و پوست ایشان کما قال - متفق علیه - و عتبه قال انی رجل بنی صلی الله علیه و سلم
فقال ان اختی نذرت ان حج و اهنامت - و هم از ابن عباس است که گفت آدم مردی نذرت پس گفت
بدینیکه خواهر من نذر کرده که حج کند و دوسه مرده است - فقال البنی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
لو کان علیها دین اکت قاضیه اگر می بود برخواهر تو دایم آیم بودی تو که میگذاری دایم وی را - قال لهم -
گفت آنمرد آرمی میگذارد - قال فاتقن دین الله - گفت آن حضرت پس به گذارد و ام خدا را - فموا حق القضا
نریا که دایم خدا ساز و ارتبهت بگذارون و درین صورت نیز جائز نیست مگر بوضعیت و اتفاق دین مذکور
ماست و نزد شافعی هر که مرد و در گردن و سه حق خداست حج یا غیر حج واجب است قضای آن از اس مال
وی مقدم بر وضایا و میراث متفق علیه - و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحلیون رجل یا مرأه -
باشد که خلوت سازد مردی با زنی یعنی زن بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهایی ساختن - و لا تسافرن
امرأه الا معها محرم - و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه باشد با دوسه محرم و محرم کسی است که نکاح با دوسه جائز نباشد با دوسه
جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقیه آمده است که اگر با دوسه زنی باشد که بر دوسه وثوق و اعتماد و صلاح است
جائز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و با یک زن روانیت و بعضی گفته اند که در سیرت از ادب
صحبت شرط نیست زیرا که اقامت دوسه در آن حرام است - فقال رجل یا رسول الله البتة - یعنی نه و سکون
کاف و ضمیمه ای اولی و کسر تاسه ثانیه و سکون با نوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان منی غرقه
کذا و کذا - در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که بجنگ کافران در غزوات رو ند نوشته اند که همراه ایشان بغزا
برایم - و در حجت امراتی حاجه - و بیرون آمده است زن من قصد کفنه خانه کعبه را چه کار کنم بجای آوردم و زن را تنها
بگذارم که بکج رود با همراه زن روم - قال اذهب فاحج مع امرأک - گفت آنحضرت برو پس حج کن با زن خود زیرا که
خادیا ن بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود - متفق علیه - و عن عائشه - رضی الله عنها قالت استأذ
النبی صلی الله علیه و سلم فی الجهاد - گفت عائشه طلب دستور می کردم آنحضرت را و در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر
بفرمایید بجای آوردم - فقال جهاد کن ارج - پس گفت آنحضرت جهاد شما سه طائفه زنان حج است یعنی برست مردان
بر آنکه حج بگردن می آیند و حاجت نیست که بجای آورند متفق علیه - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسافر امرأة مسیره یوم ولیله الا معها ذومحرم - سفره کند زنی در سیر یکروز شب مگر

آنکہ باشد باومی محرم و لفظ فوز را ندست و در بعضی روایات مسیره سه روز واقع شده گفته اند بر هر تقدیر بر او تحمیل نیست بلکه مطلق سفر است، طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام و حدی معین از شارع ثابت نشده است و تحقیق لدین و بر باب صلوة سفر گذشت متفق علیہ۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال وقت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاہل المدینۃ ذاکلینفہ۔ میقات گردانیده است آنحضرت برای اہل مدینہ فو ذاکلینفہ را کہ نام جایی است قریب بہ مدینہ پنج شش میل وقت ہنگام میقات ہنگام کار و جای آن وغالب آمدہ این اسم بر جا احرام بستن کہ از انجایی احرام نگذرد و مردم آفاق را مواضع معین ساختہ اند کہ از انجا احرام بہ بندند پس اہل مدینہ را فو ذاکلینفہ میقات ساختہ اند۔ و لاہل الشام انجفہ۔ و مر اہل شام را جفہ بضم جیم و سکون حای مملہ او فانی نام موضع است میان مدینہ و مکہ۔ و لاہل نجد قرن المنازل۔ و برای اہل نجد موضعی کہ نام و سہ قرن المنازل است و نجد در اصل بمعنی زمین بلند است ضد غور کہ بمعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است کہ از یامہ تا زمین عراق است و قرن بفتح قات و سکون را کہ اصغر قرن المنازل ہم گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن کہ اولی رضی اللہ عنہ را بوی نسبت کنند بہ فتح راست از بلادین کذا فی القاموس۔ و لاہل الیمن یلم۔ و برای اہل یمن یلم۔ بفتح تحتانیہ و فتح لام و سکون میم ہر دو مکرر نام موضعی است۔ فمن لمن و لمن اتی علیہن من غیر الیمن۔ پس این مواضع مذکورہ میقات اند برای اہل آن مواضع کہ مذکور شد و مر کسانی سا کہ بیانید و بر بندیرین مواضع و بگذرند از ان چنانکہ اہل مدینہ بر سر راه شام بر بندند از جفہ احرام بندند و اہل ہندوستان بر راہ یمن بر بندند از یمن یلم احرام بندند مثلاً۔ لمن کان یرید الحج والعمرة۔ این مواقیات است مر کسانی را کہ ارادہ میکنند حج و عمرہ را و ازین حدیث معلوم میشود کہ ہر کہ از میقات بگذرد بے ارادہ حج و عمرہ لازم نیست اورا احرام برای دخول مکہ و صحیح از مذہب شافعی ہمین است و نزد ما و انیسیت و آمدن مکہ بے احرام اگرچہ ارادہ حج و عمرہ ندارد و از بہت قول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم لا یجوز احد المیقات الا محرماً و این حدیث مطلق است مقید با ارادہ حج و عمرہ نہ بلکہ وجوب احرام بر اے تعلیم این بقعہ است پس برابرست حاج و معتمر و جزا الثبان و اما ہر کہ داخل میقات است اورا جائزست دخول مکہ بے احرام از برائے حاجت خود زیرا کہ در آمدن او مکہ را بسیار میشود و در اینجا احرام ہر حاجت است پس حکم او حکم اہل مکہ است کذا فی الہدایہ۔ فمن کان دون من فہلہ بضم میم و فتح ہا و تشدید لام۔ من الہ۔ پس کسیکہ باشد و راے این مواضع داخل آن پس اہلال و احرام و سے از جاے اوست کہ در انجا ساکن است و اہلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مرادست کہ در و سے بہ تلبیہ آواز بلند می کنند۔ و کذا کہ و کذا کہ و ہم چنین و ہم چنین یعنی ہر کہ آن طرف تر مواضع احرام و سے از ہما نجا است کہ ساکن است در ان۔ حتی اہل مکہ سیلون منہا۔ تا آنکہ ساکنان مکہ احرام می بندند از مکہ و این مخصوصست کج و از بر اے عمرہ اہل مکہ لازمین حل

احرام می بندند و الا آن متعارف مضمعی است که نام او تنعیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است به مکہ
 عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا از مہین جا بر اسے عمرہ احرام بست باہر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در اینجا مضمعی است
 کہ اور اس جہ عایشہ منگیند یعنی مضمعی کہ آنجا عایشہ نماز گزار دو احرام بست چنانکہ در باب حجۃ الوداع بیاید مضمعی علی
 وعن جابر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اهل اہل مدینۃ من ذی الحلیفۃ والطریق الآخر حجۃ و اهل
 العرق من ذات عرق و اهل اہل نجد قرن و اهل اہل الہین بلیم رواہ مسلم۔ ترجمہ ابجدیث از شرح حدیث سابق
 مفہوم شد و مراد بقول و سے و الطریق الآخر الحجۃ آن است کہ گفتہ شد کہ اہل مدینہ چون بر سر راہ شام بیاید حجۃ
 میقات النشان میگرد و رواست کہ از اینجا احرام بندند و ذات عرق کہ میقات اہل عراق گفتہ در آن حدیث
 مذکور نیست و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادسیہ تا حلوان و سمیمہ او بہ
 عراق بہ جهت آن است کہ این بلاد بر عراق و جہل و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و ذات عرق نام مضمعی
 از شرقی مکہ بر دو مرحلہ موازی قرن و عرق یکسر بین کوئچہ خود را گویند۔ وعن انس رضی اللہ عنہ قال اعتمر رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم الیج عمر۔ گفتہ انس عمرہ بر آورد آنحضرت چہار عمرہ۔ کمن فی ذی القعدۃ۔ ہمہ این چہار
 عمرہ در راہ ذی القعدہ بودند۔ الا النبی کانت مع حجتہ۔ مگر آن عمرہ کہ بود ہمراہ حج آنحضرت کہ آنرا در ذی الحجہ در نام
 حج یا در ذی الحجہ۔ برقع و نصب۔ من الحجۃ یعنی ذی القعدۃ۔ اول عمرہ ازان چہار عمرہ کہ آنحضرت کردہ از حدیبیہ است
 یعنی حار و فتح و ال مہلتین و کسر موحدہ و تخفیف تخانیہ و تشدید نیز آمدہ و تخفیف اشہر و اکثر است نام قریہ است
 برد میل از مکہ کہ اکثر آن در حرم است باقی حل و بعضی گویند نام چاہی است و بعضی گویند نام و شقیست کہ آن عقبہ
 را بوسے نام کردند و بیۃ الرضوان کہ تحت شجرہ بود و قرآن مجید در شان آن میگوید و لقد رضی اللہ عن المؤمنین
 اذ یبایعونک تحت الشجرۃ آنجا بود بر آمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از مدینہ روز و شبہ عمرہ ذی القعدہ در
 سال ششم از ہجرت بقصد عمرہ در یک ہزار و چہار صد یا بیشتر نفر جمع شدند قریش و بازداشتند اورا از
 درآمدن مکہ پس صلح کردہ بازگشت و عمدہ کرد کہ سال آیندہ بیاید و عمرہ بگذارد پس بحقیقت اینجا عمرہ نبود
 ولیکن آنرا از عمرہ شمرده اند و حکم احصار از اینجا مشروع شد و این رافع نیز گفتہ اند کہ مہند و فتوحات بود و بعد
 از و سے فتح خیبر بود و جز آن و ثنامہ قصہ حدیبیہ و کتب سیر مذکور است و در کتاب الجہاد جملہ ازان مذکور شد
 و عمرہ من العام المقبل فی ذی القعدۃ۔ دوم عمرہ بود از سال آیندہ نیز در ذی القعدہ کہ در وقت صلح قرار
 یافتہ بود و آن حضرت بکہ درآمد و عمرہ بگذارد و دوم روز در اینجا بود و روز چہارم برآمد و درین عمرہ راعمرہ قضا گویند
 و اطلاق این اسم بروی در احادیث واقع شدہ و این موید مذہب حنفیہ است می گویند کہ محرم باحصار
 از احرام برآید و واجب است قضاے ما فات و نزد شافعی بروی قضا نیست و لفظ قضا کہ در احادیث

فایده شده است بمعنی صلح است و قضا بمعنی صلح می آید و عمره قضائیه و ایشان بآن معنی است که بمقاضات و مصالحه
قریش در سال آینده کردند - و عمره من الحجرا حیث قسم غنایم چنین فی ذی القعدة - سوم عمره ایست که از جبرانه بکمر زدن
بر آوردن آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم غنیمتها سه فتح چنین را جبرانه بکسر جیم و عین مملو و تشدید را مضعیت
بر یکبار حله از کلمه که در سه ثانیه بعد از فتح مکه غزوه چنین بضم حاء فتح نون کرده و غنایم بی شمار آنجا حاصل شده و در
جبرانه باز زده شانزده روز اقامت فرموده آن غنایم را آنجا قسمت نمود و گویند که آنحضرت شب بعد از گذاردن
نماز عشا سوار شد و بکام آمد و عمره گزارد و سپهر را ن شب بازگشت و نماز صبح بجزانه گزارد - و عمره مع حجه - و عمره
چهارم که با حج و سه بعد از فرضیت حج کرده و لابد این در ذی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم کرده و اما حج اسلام جزئی بنود در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آنحضرت نیز میکردند و تیسین عدد آن در ضبط
علمانه در آمده است و الله اعلم - متفق علیه - و عن البراء بن عازب رنه قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه و سلم
فی ذی القعدة قبل ان یحج مرتین - گفت برادر عمره کرد آن حضرت در ذی القعدة پیش از حج گذاردن و دو بار
برادر بن عازب عمره حدیبیه را نه سفر در زیره که به حقیقت در دو سال عمره بود و چنانکه معلوم شد پس عمره آن حضرت سه
بار شد و پیش از حج یکی عمره قضا و یکبار از جبرانه و یکی بعد از حج که همراه حجه الوداع کرد - رده انجاری - بسیار
کیفیت حج و عمره خواهد آمد بمشاش آن است که حج و قوف بوفه و طواف بیت و سعی میان صفا و مروه است و عمره
طواف و سعی است و احرام در هر دو شرط است و حج فرض می باشد و قتل و عمره نقل است مگر آنکه کسی نذر کند
الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت آنحضرت
بعد از نزول فرضیت حج - یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج - ای مردمان بدینستی که خدای تعالی نوشت
یعنی فرض گردانید بر شما حج - فقام الاقرع بن حابس - پس ایستاد اقرع بن حابس که در فتح مکه در وفای نیم
اسلام آورد و از مؤلفه القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف بود و شانی داشت - فقال فی کل عام پس
گفت آیا در هر سال فرض است حج - یا رسول الله قال لو قلنا لنعم لو جئت - گفت آنحضرت اگر بگویم من آن حج را یعنی
برای وجوب وی آری هر سال فرض است هر آینه واجب میکرد و در هر سال - ولو وجبت لم یطواها و لم یستطیعوا -
و اگر واجب گرد و هر سال عمل نمی کنید بدان و نمی توانید کرد بهجت غایت شتقی که در دست بیدل احوال و
همان اهل و اولاد و معارف و اوطان خصوصا اهل بلاد بعیده - فاح مرة - پس حج در یکبار فرض است - فمن زاد
قطوع - پس کسیکه زیاده بیکبار کند نفل است - رده احمد و النسائی و الدارمی - و عن علی - رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ملک زوا و ارجله تبلغه الی بیت الله - کسیکه مالک شد و زنده را
و شتری سواری را که برساند او را تا خانه خدا و سلم حج - حج نگذارد - فلا علیه ان یموت یو ذی او نصر انیا پس نیست

تفاوت بردے کہ بمیرد کا فرزندین یہود یا دین نصاری و ورین غایت تغلیط و تشدید است بر تارک حج و نہود و نصاری گفت زیرا کہ صاحب کتاب و ملت اند اگرچہ کافر اند نہ از مشرکان از مجوسی و غیر ہم کہ از زبان ملت مجبور ہوا اند۔ و ذلک ان اللہ تبارک و تعالی بقول۔ و ان معید بحجت آہست کہ خداے تعالی میگوید۔ و لعلہ علی الناس حج علیہ من استطاع الیہ سبیلاً۔ و حق است مر خدا یا بر مردم قصد خانہ کعبہ ہر کہ میتواند راہ رفت بسوے وسی و در آخر آیت میگوید۔ من کفر فان اللہ غنی عن العالمین و کسیکہ کفر ورزد و کفر ان نعمت خدا کند پس خدائی نیازست از عالمیان بکنند یا نہ کنند از ان سودے و زیانی نیست سود و زیان ایشان راست و تغلیط و راستی موافق انجہ در حدیث واقع شدہ گویا مراد تمام این است۔ و رواہ الترمذی و قال نہ احدیث غریب و فی اسنادہ مقال و ہلال بن عبد اللہ مجہول بحکارت لضعف فی الحدیث۔ و این ہر دو را و سہ این حدیث یکی مجہول است و دیگرے ضعیف۔ و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ضررۃ فی الاسلام۔ ضرورت ایضا و مہملہ بر وزن ضرورت بمعنی ترک نکاح و حج و فی الصراح آنکہ حج نکرده باشد و گردن نکرده دیدہ صارورہ و صرارہ نیز گویند و اصل کلمہ از ضرر است بمعنی جہش و منع یعنی باید مسلمان را کہ ترک تزوج و حج نکند۔ رواہ ابو داؤد۔ و عتہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اراد الحج فلیجمل۔ کسیکہ خواہد حج را و قادر باشد بر ادای او بوجوہ استطاعت پس باید کہ شتابانی کند و فرصت غنیمت داند و تاخیر نکند رع کہ آفتماست در تاخیر طالب رازیان دارد۔ رواہ ابو داؤد و الدارے۔ و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تابعوا لین الحج و البقرۃ۔ متابعت کنید میان حج و عمرہ یعنی بکنید ہر یکی را بعد از دیگرے۔ فانہما یفیان الفقر و الذنوب۔ پس بدستیک حج و عمرہ دو میکند فقر را و گناہان را۔ کما یفی الکیر حبث الحدید و الہیہب و العفۃ۔ چنانکہ دو میکند و مہ آہنگری ریم و چوک آہن و سیم و زر را کہ بکسر کاف و تحتانیہ شک کہ درمی و در دوروی آہنگر و کور بقیہم آن خانہ کہ آہنگر از کل می سازد کذا فی القاموس و بعضے کہ را نیز باین معنی گفته اند و حبث بفتحین چرک کہ بیرون ی اندازد آہرا آتش از جواہر معدنیہ و بقیہم خاد سکون بانیز روایت کردہ بمعنی شی بخیث و اول اشہر و اظہر است و ما نا کہ سبب و نفی حج و عمرہ فقر و گناہان را آن باشد کہ در ان حرث اموال کردہ میشود پس جزاے آن اضعا فامضاعفہ مییابند و ثواب شقت بسیار میکنند و موجب عفو و مغفرت میگردد۔ و لیس للچہ المبرورۃ ثواب الا اجنتہ۔ و نیست حج مبرور را ثواب اگر شقت رواہ الترمذی و النسائی و رواہ احمد و ابن ماجہ عن عمر الی قولہ حبث الحدید۔ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال جابر رجل الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ آدمردی بسوے پیمبر پس گفت۔ یا رسول اللہ یا واجب الحج۔ چہ چیز واجب میگردد اند حج را بعد از بلوغ بہر تہہ تکلیف۔ قال الزاد و الراحۃ۔ گفت آنحضرت واجب میگردد اند حج را ملک تو شدہ آن قدر کہ در رفتن و آمدن ادرا و عیال او را کافی باشد و راحلہ کہ بران سوار رود

فرض حج از خود و باین رفته اند جماعت از ائمه و شافعی و احمد از ایشان است و جماعت دیگر میگویند جائز است
و مذہب ماوندی و لکنیت رواه الشافعی و ابو داود و ابن ماجه و عثمه - قال وقت رسول اللہ - لو قیت کردم
یعنی میقات گردانیده است پنجم خدا صلی اللہ علیہ وسلم لاهل المشرق العقیق - مر اهل شرق را عقیق یعنی فتح عین و کسر
قاف موضعیت قریب است عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از عقیق است پس امام شافعی میگوید که باید از
عقیق احرام بست احتیاطاً و جماعت ابن الحثین و عقیق نام وادے مدنیہ مطرہ است بر سه میل از دے و ظاهر است
که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشند و اللہ اعلم بطبی گفته است که اصح آن است که
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیان نہ کرده مر اهل شرق را میقات بلکہ امیر المؤمنین عمر حدیث وقتیکہ فتح کرد
عراق را - رواه الترمذی و ابو داود - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وقت لاهل العراق ذات عرق سأل اهل مرق و اهل عراق یکی اند و ذات عرق عقیق نیز یکی اند باعتبار قریب یکی
از دیگری چنانکہ گفته شد - رواه ابو داود و النسائی و عن ام سلمہ رحمہا قال سمعت رسول اللہ - گفت ام سلمہ شنیدم
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - می گفت من اهل الحجۃ و عمرۃ من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام - کیکہ احرام بندن بمکہ یا مدینہ
از مسجد اقصی کہ نام بیت المقدس است در شام بعدی مسجد حرام کہ نام مکہ است و مکہ غفرلہ بالتقدم من ذنبہ و تا آخر امر زیہ شود
مردار و چیزیکہ پیش رفته است از گناہان او و چیزیکہ پس می آید یعنی ہمہ گناہان او از اول آن - او و بیت لہ الحجۃ - شک
مادی است و چون از مسجد اقصی یکہ بیاید یکہ مدنیہ مطرہ در راه نیز باید رسید پس مشرت میشود بافضل مقامات در
اول و اوسط و آخر و لابد آن را این ثواب عظیم روزی گرد و فافهم - رواه ابو داود و ابن ماجه -
الفصل الثالث - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال کان اهل الین یحجون - گفت ابن عباس
بودند اهل ین می برآمدند بحج - فلما تیز و دون - پس توشہ بر میداشتند - و یقولون نحن المتوکلون - و می گفتند ما
مشکوکانیم - خافا قدموا لک سألوا الناس - پس وقتیکہ قدم می آوردند و می پرسیدند یکہ سوال میکردند از مردم و گمان
میکردند - فانزل اللہ تعالی - پس فرودستاد خدا سے تعالی این آیت را - و تزودوا فان خیر الزاد التقوی
یعنی توشہ بردارید و تقوی کنید و پیریز نایند از سوال زیرا کہ تقوی بہترین توشہ است برای سفر آخرت و گویا
کہ ایشان توکل را توشہ خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بہترین توشہ از آن است کہ اورا توشہ گیرند و آن در حقیقت
توکل ہم نبود و و فاحق آن نکردند فافهم - رواه البخاری - **وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قلت -**
روایت است از عائشہ گفت گفتم - یا رسول اللہ علی الناس جہاد - آیا بر زنان جہاد است - قال نعم علی من جہاد
لا قتال فیہ - گفت آنحضرت آری بر زنان جہاد است کہ نیست قتال در وی آن جہاد کہ نیست قتال در وی
کدام است - الحج و العمرة - یعنی حج و عمرہ از زنان بہتر کہ جہاد است از مردان - رواه ابن ماجه - وعن ابی امامہ

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يبلغ من الحج حاجة ظاهرة - كيكة بازدارد و او را از حج حاجتی ظاهر نگردم
 زاد و در احله است - او سلطان جائز - یا قهرمان شکر سلطان و در اصل معنی سلطنت و قهرمان است و الا ان استمال
 می یابد و ذوات صاحب سلطنت - او مرض حابس - یا بیماری بازدارنده یعنی بیماری که نه تواند زبان سفر کرد و فاجات
 و لم یجس پس بر و آنکس و حج نکرد که این معانی ندارد و فلیست انشاء بیو و یا انشاء نصرانیا - پس گویم و آنکس اگر
 نخواهد پیروی و اگر خواهد نصرانی شرح این در حدیث علی رضی الله عنه و فصل ثانی گذشت و مولف از نزدی در
 بعضی را بیان آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث داری طعنی نکرد و نیست و الله اعلم - رواه الدارمی و عن
 ابی هریرة - عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال - روايت سنت از ابی هریره را از آن حضرت که گفت - الحاج
 و التمر حج کنندگان و عمره برآرندگان یعنی آنرا که حج و عمره برآورده اند یا آنرا که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل است
 و حج در اصل معنی قصد است - و قد الله - قدوم آرندگان و در سانس گماند بدرگاه و بی و فاجات با لکسر بر سولی برآرد
 و اندر بر سولی برآمده و قد فتح الود و سکون فافو و لبضم داو و فاجاعت آن - ان و عوده اجابهم - اگر دعای میکنند
 خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول میکند دعای ایشان را - و ان استغفروه غفر لهم - و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند
 از خدا می آمرزد ایشان را - رواه ابن ماجه - و عومه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابی هریره است گفت شنیدم
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يقول و قد الله ثلاثة - و انذ ان خدا سه کسانند - الغازی و الحاج و المعتمر رواه النسائی
 و البیہقی فی شعب الایمان - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقلیست
 الحاج فسلم علیه و صافحه - چون بر منی حاج را پس سلام کن بر دے و دست دے را بگیر مصافحه دست یکدیگر را
 گرفتن و حاج اسم مفرد است و بر جاعت نیز اطلاق میکنند - و مره ان یستغفر لک - و بفرما او را که طلب آمرزش کند
 ترا - قبل ان یدخل بیتہ پیش از آنکه در آید خانه خود را - فانه منقول - زیرا که وی آمرزیده شده است مراد او استغفار
 او متغفور و دعای او مستجاب است و قبل ان یدخل بیتہ برای آنست که دے هنوز و در راه خداست و باطل و عیال قبول
 نشده پس این وقت خاص حالتی مخصوص است که دعای وی اقرب با جابت است و حقیقت مراد آنست که ثواب
 حج و بودن و از و قد الله ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست بر جمیع از حج - رواه احمد - و عن
 ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج خاجا او معتمرا او غازیا - کیکه بیرون آید حج
 یا عمره یا بغزا - ثم مات فی طریقہ - پیغمبر مرد در راه - کتب الله له اجر الغازی و الحاج و المعتمر - می نویسد خدا سبحانی هر او را
 اجر غزا کننده و حج گذارنده و عمره برآورنده و در حکم او هست هر که بتعلیم علم و احکام دین برآمده - رواه البیہقی فی شعب الایمان

باب الاحرام والتلبیة

احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمیه لازم ازین

باب ست یا احرام یعنی در حرم درآمدت و چون احرام سبب استباحه و دخول حرم است نام کرده شد بدان تلبیه لیک گفتن جایز است
 الفصل الاول - عن عائشه - رضی اللہ عنہا قالت کنت اطیب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للاحرام قبل
 ان یحرم - گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می مالیدم طیب را بر او و می پیش از آنکه
 احرام بندد و در کلمه قبل ان لیلوف بالبيت - و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند
 بخانه کعبه معانوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنای آیند بعد از رمی جمره عقبه از احرام برمی آیند و همه چیز حلال
 میشود و از آن پس بکمی آیند و طواف میکنند بعد از آن بمناجیع میکنند و زنان نیز حلال میشوند - طیب فی مرکب طیب
 میکردم طیبی که در وی مشک می بود و مستحب است که در احرام مشک و گلاب استعمال کنند - کافی النظر الی بعض طیب
 فی مفارق رسول اللہ عائشه میگوید گو یا من می بینم در نشیدن طیب را در تارک سر خنجر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم -
 و بعضی بعد از غسل در نشیدن برقی و جز آن و متفرق بکسر تارک سر و متفرق بلفظ جمع نیز میگویند گو یا هر موضع از تارک
 را متفرق نام نماند - و هر محرم و حلال آنکه آنحضرت محرم میبود یعنی از طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی میماند متفق
 علیہ - و در نخیث و لیس است بر آنکه بقای از طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد استعمال طیب است بعد از احرام
 و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی میماند زیان ندارد و مشهور در مذہب ما و احمد نیست مستند
 باین حدیث و نزویک مالک و شافعی و بروایتی از احمد کرده است طیب بجزیریکه باقی ماند از آن بعد از احرام و
 طیبی اباحت قول شافعی و کراهت قول مالک و ایجاب فدیہ قول ابی حنیفہ ساخته و آنچه ما ذکر کردیم مذکور است در
 هدایه و شرح آن و در شرح کتاب خرقی که در مذہب امام احمد است ذکر کرده که از عبد اللہ بن عمر پرسیدند از مردی
 که شب احرام بست و طیب کرد و برخواست صبح که بومی طیب می آید از وی گفت گریمن طلائکم لبقطان و دست تروام
 که آنرا کم داین خبر بپایان رسید پس انکار کرد بر این عمر و روایت کرد این حدیث را و عبد اللہ بن الزبیر را و دیدند که
 احرام بسته بود و در سر دریش دی طیب بود و اللہ اعلم - و عن ابن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 یسل بلبدا - بکسر باسی مشدده گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که اهلال میکرد در حالتی که تلبیه است اهلال بلند کردن
 آواز و تلبیه گویان - محرم در سر خود چیزی از جنس صمغ و خطمی تابانم بچید موند و در ولیده و غبار آلوده نگرود
 و از عود و محفوظ ماند - بقول - می گفت آن حضرت - لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک - می ایتم بر او
 خدمت و طاعت تو ای بار خدا یا نیست شریک مرا ترا در انتحاق خدمت و طاعت - ان الحمد لله - بکسر نه و
 نفع نیز روایتی است - و التمهید - بدرستی که ستایش و نیکی و منت مرئاست - و الملک - یعنی منیع بادشاهی
 لا شریک لک لایزید علی غیره لا کمالات - زیادہ نمی که آنحضرت در تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیادہ
 ہم آورده داین عمر میگوید بچین شنیدم چنین کلمات است زیادہ بران فی و همین مقدار کافی است فافهم متفق علیہ

وعنه - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل رحله فی التمر - وہم از ابن عمر است گفت بود آن حضرت چون می آورد پای مبارک خود را در رکاب غزال فتح پیچ و سکون را و از می در آخر کاب که از چرم باشد و چون از چوب و یا از آهن باشد آنرا رکاب خوانند - واستوت بہ ناقۃ قائمۃ - بدر میداشت آنحضرت را بر پشت خود ناقہ و می استاده - اہل من عند مسجد ذی الحلیفۃ - بانگ می آورد آنحضرت تبلیہ از مسجد مکہ در زمی الحلیفۃ است کہ میقات اہل مدینہ است و مسجد را بعد از زمان آنحضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبود و راوی سخن ہذا فی این زمان کرده پس آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینہ روان شد و نماز عصر در زمی الحلیفۃ گزارد و شب آنجا گزارد و صبح احرام بست چون بر پشت ناقہ برآمد و بایستاد تبلیہ گفت - متفق علیہ - ازین حدیث معلوم میشود کہ آنحضرت بعد از آمدن بر پشت شتر و ایستادن شتر تبلیہ گفت و باین اند کرد شافعی و نزد ما تبلیہ بعد از نماز سنون است و قول مالک نیز همین است و در ہدایہ میگوید کہ تبلیہ کند عقب مصلوۃ کہ مروی از آنحضرت است و اگر بعد از استوا بر پشت را خلع کند نیز درست است ولیکن بعد از نماز افضل است و در مذہب امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد بعضی از اصحابی بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته کہ سعید بن جبیر گفت گفتم با بن عباس عجیب از صحابہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ اختلاف کرده اند در اہلال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقہ پس گفت ابن عباس بن رستیکہ من دانایم بحقیقت حال اہلال کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از ان سوار شد آنحضرت و اہلال کردند پس شنیدند آنرا قومی و گفتند اہلال آنحضرت ہمدین حال بود بعد از ان روان شد و نیویں بیدار کہ معنی بلند است برآمد و اہلال کردند شنیدند قومی و گمان بردند کہ الاکان ابتدای اہلال کرد و دائم البتہ ابتدا اہلال وی صلی اللہ علیہ وسلم در مصلای او بود و از اینجا حاصل شد توفیق میان روایات و از وحام و اجتماع صحابہ در حج بسیار بود تا گفته اند کہ از شمار بیرون بود و از حد ہزار کس بیشتر و از ہر طرف آنجا کہ چشم کارے کرد آدمی بود و عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لنصرہ باحج صراخا - بیدار آمدیم ما با آنحضرت در حالتی کہ فریاد می آورد و پیچ فریاد برآوردنی یعنی نیت حج کرده بودیم و ہمہ تنادین موضع اختلاف است در شرح احادیث آیند مبین گرد و صراخ بضم صا و دخامی حجہ و آخر آواز فریاد - رواہ مسلم - وعن الش قال کنت رویت ابی طلحہ - گفت انس بودم من در پس ابی طلحہ انصاری کہ وی بود سوار شونده - و انہم لیخرجون بہما جمیعاً بالحج والعمرة - بدرستی کہ ایشان یعنی صحابہ ہر آنیہ آوازی برآوردند بکج وعمرہ - رواہ البخاری - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عام حجۃ الوداع بیدار آمدیم ما با آنحضرت براسے حجۃ الوداع کہ آنحضرت بکج برآمده بود و وجہ تشبیہ بکج الوداع معلوم خواهد شد - فنامن اہل لہوۃ - پس بعضی از انسانی بودند کہ بانگ می برآوردند بکج و نامن اہل بکج وعمرہ - و بعضی از انسانی بودند کہ تبلیہ می گفتند بکج وعمرہ

هر دو - و مناسن اهل باجج - و بعضی از ماکسانی بودند که تلبیه می کردند و منجج تنها - و اهل رسول الله و اهل آل و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله باجج - کجج تنها - فاما من اهل بمره فجل - اما کسیکه اهلال کرد و بمره پس حلال شد یعنی بیرون برآمد از احرام بعد از ادای عمره پیش از ایام حج - و اما من اهل باجج اجمع کجج و البمره فلم یجل - و اما کسیکه اهلال کرد کجج تنها یا کجج کرد کجج و عمره پس حلال نشد و برآمد از احرام و در بعضی نسخ فلم یجلوا البصره حج - حتی کان یوم النحر - تا آنکه شنبه روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج بر آمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است متفق علیه - و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع بالمره الی الحج - سمعت کذا آنحضرت در حجة الوداع بمره بوسه حج تفسیرش آن است که گفت - بدار فاهل بالمره - آغاز کرد و بمره - ثم اهل باجج - پست اهلال کرد کجج - متفق علیه - تلبیه ناسکان مناسک حج بر سه قسم اند یکی مفرد یعنی میم و سکون فوا کسر را یعنی افراد کننده که وی احرام برای حج تنه است یا بر سه عمره تنها و دم قارن یعنی قرآن کننده که احرام بر سه حج و عمره هر دو است سوم متمتع و صورت متمتع آنست که اول عمره می کند اگر سوتی همی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نکرده است از احرام می برد بید از آن در مکّه می نشیند و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج می کند چنانچه در بیان این احکام باید و فضیلتش آنست که این هر دو ناسک در یک سال بدست آمده و احادیث و اخبار مختلف آمده که صحابه مفرد کجج بودند یا قارن یا متمتع و همچنین در فضل آنحضرت اکثر احادیث صحیح در آن آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قارن بود و بمره صحابه آنرا روایت کرده اند و در افراد کجج نیز احادیث بسیار آمده و در متمتع نیز احادیث مروی شده و در توفیق و تطبیق این احادیث و روایات علما محکم کرده اند و قرآن را ترجیح داده اند و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده شده است آنجا باید نگریست بعضی از ماحده و ابراهیل سلام در اینجا راه طعن کشاده شده و گفته اند چه شد شمار ای مسافر مسلمانان که بنده نتوانستید که در حال پیغمبر خود در صلی الله علیه و سلم که قارن بود یا مفرد یا وجود این همه کثرت و اجتماع که شمار و اهلان بودند و نداشتند این گروه نادانان که همین کثرت و اجتماع و ازدحام مانع تشخیص و تعیین شد و یا وجود آنکه نزد تحقیق و تطبیق مشخص است که حال چه بود شما می بینید که بی تشخیص زبان طعن می کشاید - ع خوب بدر ایهان بسیار است

الفصل الثانی - عن زید بن ثابت - رضی الله عنهما انه رای النبی صلی الله علیه و سلم یحرم دلا اهلاله و غسل
 روایتی است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه و کبار ایشان و کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بقرآن بود که وی دید آن حضرت را که برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد و اهلال یعنی آواز بلند کرد و دست بر سه تلبیه و مراد اینجا احرام است که سبب اهلال است و در نسخه مصابح الاحرامه و اتعشده و غسل کردن بر سه احرام افضل و اکمل است و اگر وضو کنند نیز کفایتی است - رواه الترمذی و الدارمی - و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم بعد راسه بالغسل - و روایت است از ابن عمر که آن حضرت چپا نید موسه سر مبارک خود را بغسل بکبر غین منجمه

سرسختنی چنانکہ خطمی و گل و جزر آن و تبلیذ بر اسے آن بود تا منتشر نگردد و موسے ژوئیدہ نشود چنانکہ در فضل اہل
گذشت و بعضی غسل غسل خواندہ بمعنی شہد و این نصیحت و خطاست - رواہ ابو داؤد - وعن حماد بن سلمہ عن حماد بن عمار
قالت یسئلکم - ابن السائب - ان الثقات تابعین است - عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود کہ سائب است - قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبریل - آمد مرا جبرئیل - فامرنی ان امر اصحابی ان یفعلوا صواباً بالاہلال -
پس امر کرد مرا جبرئیل کہ امر کنم یا ران خود را کہ بلند کنند آواز ہائے خود را با ہلال - او التلیتہ - یا لفظ تبلیذ گفت بجا
اہلال مراد یکی است اگرچہ اخفاؤہ ذکر افضل است اما اینجا افضل رفع صوت است - رواہ مالک و الترمذی ابو داؤد
والنسائی وابن ماجہ والدارقطنی - وعن سہیل بن سعد - روایت است از سہیل بن سعد ساعدی کہ اگر کبار
صحابہ است و آخر صحابی است کہ مرویہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یلی الاہلی من عن
یہینہ و شمالہ - نیت هیچ مسلمانی کہ تبلیذ کند مگر آنکہ تبلیذ کند کسیکہ از جانب دست راست و دست چپ است
حجرات و در - از سنگ یا درخت یا کلنج و در روایتی ماعن یہینہ و شمالہ - حتی تقطع الارض من ہنبا و ہمتا -
تا آنکہ تقطع و منتہای گرد زمین از بخا و از بخا عبارت است از منتہای ارض از جانب بین و شمال - رواہ الترمذی
و ابن ماجہ - وعن ابن عمر - رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرکع ہذی الخلیفۃ
بود آنحضرت کہ میگزارد بر اسے احرام ہذی الخلیفۃ دو رکعت - ثم اذا استوت بہ الناقۃ قائمۃ عند مسجد ذی الخلیفۃ
پست و قیبتکہ بر میداشت اورا ناقہ ایستادہ نزد مسجد ذی الخلیفۃ کہ در جاسے نزول آنحضرت بنا کردہ اند -
اہل ہولاء الکلمات و یقول - بلند می کرد و از رابا بین کلمات و میگفت - لبیک اللہ لبیک لبیک و سغریک - یعنی لبیک
معلوم شد و متنی سغریک یارے میدہم ترا یارے دادنی بود از یارے دادنی یعنی بکر و دوام در نصرت و
تقویت دین و اثنال امر توام - و الخیر فی بدیک لبیک - و نیکی در دوست تو و قدرت و تصرف تحت - الرغبار
لبیک - و میل و رغبت و طلب نیز بسوے تست زیرا کہ خیر در دست تست در عیان الفتح را و سکون مجہد و بد و بضم را و
لقبہ ہر دو روایت است - والل - عمل نیز شتی بسوے تست و تو مقصودے از عمل و بسوی تو صغریکندان -
متفق علیہ و لفظہ لمسلم - وعن عمارۃ - بضم عین و تخفیف ميم و تا و آخر - این خرمیہ - بضم خا می مجہد و لفتح زای -
بن ثابت - ان الثقات تابعین است - عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود کہ خرمیہ بن ثابت است کہ او را
ذوالشہادتین گویند - عن النبی - از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ کان اذا فرغ من تلبيتہ سال اللہ رضوانہ و الجنتہ
روایت میکند کہ آنحضرت بود چون می پرداخت از تبلیذ خود سوال میکرد از خداے تعالی رضای او را کہ این
حج و عمرہ مرضی و مقبول وے گردد و سوال میکرد و بشت را کہ ثواب آن گردد و چنانکہ در حدیث دیگر فرمود ان الحج
المبرور ثواب الجنۃ و استغفار ہر جتہ من النار - و طلب عفو میکرد و رحمت وے تعالی از آتش و دوزخ و سنت است

کہ ہر بار کہ تبلیہ کنند این دعا بخند۔ رواہ الشافعی

الفصل الثالث - عن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما اراد ان یخرج فی الناس - رواہ ابن مسعود
 از جابر کہ آنحضرت ہنگامے کہ خواست کھج بر آید نزد او دو مرد و دو خیر کرد کہ بر آئند - فاجتمعوا - پس فرما ہم آئند و
 فلما اتی البیدار احرم - پس ہنگامیکہ رسید آنحضرت بہ بید کہ نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید احرام است و
 تبلیہ کرد احرام خود کہ در مسجد ذی الحلیفہ بستہ ہو و تبلیہ اینجا کرو بہ روایتی تبلیہ ہم در مسجد کرو بہ روایتی بے
 بر آمدن بر پشت ناقہ چنانکہ گذشت و وجہ تطبیق میان روایات نیز معلوم شد - رواہ البخاری و عن ابن عباس
 قال کان المشركون یقولون - بودند مشرکان در وقتیکہ تبلیہ میکردند میگفتند - لبیک لا شریک لک فیقول رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ویلکم - و اسی بر شما - قد قد - پس بس بفتح قاف و سکون دال و بہ تنوین آن ہر دور است
 الا شریکا ہو لک تملک و مالک - مگر شریکی کہ او مریز است مالک ہستی تو اور او چیزے را کہ مالک است آن شریک
 آن چیز را - یقولون ہذا وہم یقولون بالبیث - نے گفتند مشرکان این را و حالانکہ ایشان طواف سے کرتے
 خانہ کعبہ را مشرکان نیز حج و عمرہ و طواف و اسلام بجز می کردند و این خانہ را ہمیشہ تعظیم می کردند و لیکن بخت
 شرک تبلیہ باین عبارت می کردند کہ لبیک لا شریک لک الا شریکا ہو لک نفی شریک از حق تعالی ہے کردند
 و بتان را استثنای کردند کہ آنها شریک خدا اند و لیکن ملوک او شید و اگر مالک ہم باشند آن چیز را آن نیز
 ملوک خداست و چون تا آنجا میرسیدند لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود پس بہین
 مقدار بگویند کہ بیت شریک مر خدا را و زیادہ بران نگویند کہ الا شریکا الخ و بحقیقت شرکت با ملوکیت
 منافات دارد ملوک شریک مالک نمیشد - رواہ مسلم

باب قصۃ حجۃ الوداع

وداع بفتح واو پدر و دو و د مع پدر و کردن و حجی را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کرد حجۃ الوداع گویند زیرا کہ
 مردم را تعلیم شرائع نمود و وداع کردند و خبر داد بر علت خود و ایشان را گواہ گرفت بر او اسے رسالت و تبلیغ
 احکام داین در سنہ عاشورہ بود کہ آخر سنوآت عمر شریف وے بود و صلی اللہ علیہ وسلم و حدیث جابر جامع و اتم
 احادیث است درین باب و وی مروی است از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر
 امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از وے دارد و گویند کہ آنحضرت بشارت داده بودند
 جابر را کہ یکے از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از علمائے تابعین و کبار علمائے
 رفسہ اللہ عنہ و عن آباء الکرام

الفصل الاول عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مکث بالمذنبۃ ثلث

سین لم یحج - روایت است از جابر که آنحضرت در ناک کرد بمدینه نه سال که حج نگذازد - ثم اذن فی الناس فی العاشرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حاج - پیشتر ندا در داد و یا ندا داده شد در سال و هم که آنحضرت حج گزارنده است یعنی اراده دارد که حج ببرد آن آید - فقدم المدینه لبشر کثیر - پس آمدند بمدینه مردم بسیار و بعضی در آن آمده که مردم بیشتر از حصه بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در غزوه تبوک که آن غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از مدینه بود و لا بد زیاده بر آن شده باشند و در روایتی یکصد و چهارده هزار بودند و در روایتی صد و بیست و چهار هزار و الله اعلم - فخر جامعه - پس مردن آمدیم باین صحابه با حضرت - حتی اذا اتینا ذوال الحلیفه - تا آنکه چون آمدیم ذوال الحلیفه را و رسیدیم باین موضع - فولدت اسماء بنت عمیس محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما - پس برآید اسماء دختر عیسی بن مسلمه و فتح یم زوجه ابی بکر صدیق بود و محمد بن ابی بکر را داین اسماء بنت عمیس زنی بود و حبیلہ عاتقه که هم کس او را بنیوا شدند نخست در تحت ابو بکر صدیق بود و بعد از آن علی مرتضیٰ خواست بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتیکه حضرت حج برآمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را زاری کرده - فارسلت الی رسول الله - پس کس فرستاد اسماء نزد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کیفیت صنع - که چه کار کنم حکم چیست احرام به بندم یا نه و چگونه به بندم - قال - گفت آنحضرت - اغتسلی غسل کن و استغفری شوب - و بر بند جامی خون را بجامه - فاحمری - و احرام بند و صورت استغفار بشا شکله و بفا انست که چیزی را در کمر خود بر بندند و خر قه پهن گرفته بر جامه خون بپند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بآن کمر بند حکم کنند و کثیر داد آنرا شنبلیله یا نایب پاره دم و اینچنین دلالت دارد بر صحت احرام نفسار و این معنی علیه است - فصلی رسول الله - پس گزارد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - یعنی نماز احرام و دو رکعت - فی المسجد - در مسجد ذی الحلیفه - ثم ركب القموص - پیشتر سوار شد ناقه خود را که نام وی قصور است بفتح قاف و سکون صا و ممله و تسمیه او بقصور بحجت آنست که سابق بود و در سیر و در اقصای سیر و غایت بر سه بود و بعضی گفته اند که تسمیه او بقصوی بحجت آن بود که جانب گوش و سه بریده بود و قصوی آن ناقه را گویند که طرف گوش و سه بریده باشد و شاه قصوی ناقه قصوی و جل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عصبان بفتح عین ممله و سکون ضا و محبه و موجه و جد عابجیم و ال ممله نام یک ناقه است که آنحضرت را بود و صلی الله علیه وسلم گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده اند جد عاست و اگر ربع رسیده قصور و اگر زیاده بر ربع عصبان است و اگر از پنج بریده اند صلاست بصا و ممله و بمه این الفاظ روایات و اقشده است و گفته اند که طرف گوش ناقه آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همین واقع شده - حتی اذا اتت بنا ناقه علی البیدار اهل بالتوجید - تا آنکه چون برداشت آن حضرت را ناقه و سه برید و آواز بلند کرد و توجیه براد تلمیسات چنانکه بیان کرد - لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والثناء لک و الملك لا شریک

انک قال جابر سنانوی الالحج - گفت جابر بنودیم ماکه نیت میکردیم مگر حج را - سنانوف العمره بنودیم ماکه میخواستیم
 عمره ساینی در شهر حج - حتی اذا التینا البیت مو استلم الرکن - تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت بوسه دادیم
 حجر اسود را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وسط حجر اسود مرکز است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن انجبا
 که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد و با سلام بوسه داد و آن او است یا سودن بدست افتال است از سلام
 بمعنی تحیت و سلام بروی همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل بین این رکن را محیا گویند یعنی میگویند یا که
 او را تحیت میکنند یعنی سلام می کنند و بعضی گویند از سلام است بکسیرین بمعنی حجاره واحد و می سلمه بکسیر لام پس
 اسلام از دست چنانکه اکتال از کحل استلمت الحج بمعنی مسنه و بچوه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم
 فرل ثلثا و شتی اربعاً - پس رمل کرد آن حضرت در طواف در سه گشتن و شتی کرد و چهار و نوکر طواف نکرد از
 جهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند قطاف سبعا فرل الی آخره و رمل ففتحین جمیدن و شتی که سخت بنودیا
 جنبانیدن و شها چنانکه پهلو آنان و مبارزان در میان دو وصف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم
 زده و رمل در تشریع این فعل است که چون آنحضرت در عمرة القضا بکمال آمد مشرکان گفتند که ایشان را تب شیرب الاثر
 و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت و اظهار جلالت و قوت
 کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجه الوداع نیز کردند اگر چه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد و چنانکه
 تفسیر مؤلفه القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از نومی سستی چنانکه طواف عمره
 طواف قیوم و طواف افاقت نه طواف و طلع کنایه و در آخر باب خطبه یوم النحر از ابن عباس بیاید که آنحضرت
 در طواف افاقت رمل نکردند و بر معانی ابن الفاظ و شرح احادیث معلوم گردان ثار الله تعالی و در تخریج
 ذکر اضطباع بعد از حجه و بای موعده نیست بآنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کفایت
 اضطباع را از رمل راست بر کف چپ انداختن وضع بمعنی باز دست و معنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت
 تجلد است چنانکه در رمل ششم قسم الی مقام ابراهیم - پس بعد از طواف پیش آمده سوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در روی
 نشان پامیای ابراهیم است علیه السلام و الا آن در پیش خانه در حجه میناوه اند فقاء - پس خواند آنحضرت این آیت را -
 و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی - و بگویی بد مقام ابراهیم را جای نماز اتخذوا و الفتح خاور کسر آن در قرآن هر دو وقت است
 در روایت در حدیث بکسر آمده و فصلی رکعتین - پس گزارد آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد
 با بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان نزد شافعی سنت است فحبل المقام مینه و بین البیت - پس گردانید مقام
 ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این فصل مؤنثست برای گزاردن این دو رکعت و
 جائز است هر جا که گذاردند و فی روایتی اند قراء فی الركعتین - و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند دین در رکعت

قتل ہو اللہ احد قتل یا ایہا الکافرون۔ و تقدیم قتل ہو اللہ احد قتل یا ایہا الکافرون واقع ست در صحیح مسلم و در یک روایت
 از شرح اشعہ و توجیہ می کنند آن را کہ قتل ہو اللہ احد برای اثبات توحید است و قتل یا ایہا الکافرون برای برتری
 از شرک پس تقدیم کرده شد بحجت اہتمام بحال اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قتل یا ایہا الکافرون نیز آمده
 چنانکہ ظاہر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکہ تقدیم سورہ متاخر بر سورہ مقدم جائز است و این را شواہد کثیر
 در احادیث۔ ثم رجع الی الرکن فالتکلم۔ پسر برگشت آنحضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسہ داد آنرا۔ ثم خرج
 من الباب الی الصفا۔ پسر بیرون آمد از مسجد بسوی کوه صفا ہم بر آمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ
 سطر صلب المں الآن نام کوہی است متصل با یاقین۔ فلما دنا من الصفا قرأ۔ پس ہنگامیکہ نزدیک شد آن حضرت
 بصفا خواند این آیت را۔ ان الصفا والمرۃ من شوازل اللہ۔ بدستیکہ صفا و مرۃ از نشانہ اند کہ ساخته است خدای
 تعالی بر اسبج و فرمود آنحضرت۔ ابدأ بها بدأ اللہ بہ۔ آغاز کنم پیچیدہ کہ آغاز کرد خدا رے تعالی بآن۔ فبدأ بالصفا۔
 پس آغاز کرد آنحضرت بصفا چنانچہ خدای تعالی در آیت کریمہ آغاز بآن کرده۔ فرستے علیہ۔ پس بر آمد آنحضرت بصفا۔
 حتی راس الیبت۔ تا آنکہ دید خانہ را و در آن زمان کعبہ از صفا نمودار میشد و حجابی در میان نبود و الآن بنای
 حرم پوشیدہ است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی در پاسے حرم کہ مجازی اوست سے افتد۔ فاستقبل
 القبلۃ۔ پس روئے آورد آن حضرت قبلہ را۔ فوجد اللہ و کبرہ۔ پس بیگانگی یا و کرد خدا را و بہ بزرگی یاد کرد او را
 و قال۔ و گفست۔ لا الہ الا اللہ و خدہ لا شریک لہ الملک ذلہ الحمد و ہو علی کل شیء قدیر لا الہ الا اللہ صمد و الخیر
 و خدہ۔ روا کرد و راست گردانید و عدہ خود را کہ بہ فتح مکہ و حصول فتوحات عظیم کرده بود ہمہ بوجود آورد۔
 و لفرعیدہ۔ و یاری داد بندہ خود را کہ ذات شریف دے باشد۔ و ہزم الاحزاب و خدہ۔ و شکست داد
 گرد ہمسایے کافران و دشمنان دین را تنہا۔ ثم دعا بین ذلک۔ پسر دعا کرد و میان این اذکار۔ قال مثل ہاتھت
 مرات۔ گفست مانند این سہ بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر و دعا کرد تا سہ کرت این چنین کرد۔ ثم نزل۔ پسر
 فرود آمد از صفا۔ و سبی الی المرۃ۔ و رفت بسوی مرۃ کہ کوہی دیگرست طرف دیگر از صفا۔ حتی لقت صفا۔ حتی لقت قدیہ
 فی بطن الوادے ثم سبی۔ تا آنکہ پیوستی فرود آمد ہر دو پاسے آن حضرت در مناک وادی یعنی از بلندی وادی
 بہ پستی آمد و دو بندہ و شتاب رفت الصباب در اصل ریختہ شدن آب است و حسب لفطین نشیب چون پای
 از بلندی بہ پستی زیر آن می آمد تعبیر بالصباب کردند و بطن شکم و مناک زمین۔ حتی اذا اصعد تاشی۔ بہ فتح ہمزہ
 و سکون صا و تا آنکہ چون شروع در بالا بر آمدن کرد ہر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی بہ بلندی بر آمدنی کرد
 و آہستہ رفت و سعی بگذاشت و اعداد در اصل و در رفتن در زمین خواہ در بلندی باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع
 مرا دوست گذار قیل و قاضی عیاض در مشارق گفتہ صعود و اعداد بیک معنی است و اصل درین باب اشت

که ناچار بفتح جیم ام اسمعیل عم در وقتیکه اسمعیل عم طفل بود و زنی به طلب آب رفت و چون درون وادی می رفت
 اسمعیل از نظر وے پوشیده می گشت پس بر صفا و مروءه می برآمد تا بر وے نگاه کند پس این سنت از وی ماند و
 آنحضرت نیز کرد و آن چون زمین بلند را خاک پر کرده مواک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نموده
 تکلف باید کرد و سعی بخت بجای آوردن سنت حتی اتی المروة - تا آنکه آمد آنحضرت بر مروءه که کوپه و دیگرست مقابل
 صفا و مروءه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وے آتش بجهد - ففعل علی المروة ما فعل علی الصفا پس کرد بر
 مروءه آنچه کرد بر صفا مگر تکرار تو حید و تکبیر و دعا و سعی بین الصفا و المروة واجب نیست بارست از صفا بمروءه یکی و از
 مروءه بصفا و پس ابتدا از صفاست و ختم به مروءه چنانکه فرمود - حتی اذا کان آخر طواف علی المروة - تا آنکه چون یافته
 شد آخر طواف مروءه - فقال - پس گفت آنحضرت - لو انی استقبلت من امری ما استبرأت - اگر میشد که من پیشتر
 میدانستم از امر خود حال خود چیرے که از پس دانستم - لم اسق الہدی - نمی راندم ہدی را یعنی آدم با خود و ہدی
 بفتح ہاء سکون و ال قربانی کہ بجم فرستند - و جعلتہا عمرۃ - و میگرددانیدم حج را عمرہ و میردن می آدم از احرام - فمن
 کان منکم لیس معہ ہدی علی - پس کسیکہ هست از شما کہ نیست ہادی ہدی پس باید کہ حلال شود و برآید از احرام و بگوید
 عمرۃ - و بگوید آنرا عمرہ شرح این کلام بسطی می طلبد حاصلش آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از وصول بکہ
 مغلیہ و ادای عمرہ امر کرده اصحاب را کہ ہر کہہ سوق ہدی نموده و با خود قربانی کہ از او را پیام تخریج کند نیاورد و عمرہ
 کند و از احرام برآید و فسخ حج بعمرہ کند و بعد از آن در ایام حج احرام بہ بند و فسخ بگزارد و ہر کہہ سوق ہدی نموده است
 عمرہ کند بر احرام خود بماند تا حج بگزارد و بعد از آن از احرام برآید و آنحضرت خود سوق ہدی نموده بود و بر احرام باقی ماند
 و این معنی بوجہ بر صحابہ گران آمد یکی بجهت آنکہ از احرام برآیند و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم محرم باشد و ترک
 متابعت او کنند و دوم آنکہ گفتند در میان ما و عرفہ جز پنج روز نماند پس مناسب نیست کہ از احرام برآیم و پیش زمان
 برویم و هنوز از مذاکیر ما منی بچکیدہ باشد و عرفہ و ایتیم حج کنیم سوم آنکہ در جاہلیت عمرہ و راسخ حج از اشع شائع
 بود پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در غصب آمد و فرمود چه کار کنیم حکم الہی چنین است کہ اگر من پیش ازین
 میدانستم بر آمدن از احرام بر شما شاق خواهد آمد من نیز سوق ہدی نمی کردم و از احرام می برآمدم فسخ حج بعمرہ میکردم من
 نمیدانستم کہ حکم الہی چنین خواهد شد - فقام - پس ایستاد - سر رقتہ - یعنی من مہلہ - بن مالک بن جہشم - یعنی جیم و سکون
 عین و شین مجہ - فقال - پس گفت سر رقتہ - یا رسول اللہ العا منا ہذا ام لا بد - آیا برای اسال است این حکم یا برای
 ہمیشہ است - فشبک رسول اللہ - پس در ہم آورد و پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اصابعہ - انگشتان خود را -
 واحدة فی الآخرے - یک انگشت را در انگشت دیگر براسے متمثل - وقال دخلت العمرۃ فی الحج - و گفت در آمد
 عمرہ در حج - مرتین - دوبار گفت این کلام را و گفت - لا - این چنین نیست کہ تو گفتی این حکم با سال مخصوص باشد

بل لا بد ابد۔ بلکہ برای ہمیشہ ہمیشہ مقصود الباطل آنست کہ در جاہلیت بود از امتناع عمرہ و از شہر حج۔ و قدم علی
رضی اللہ عنہ من الیمین۔ امیر المؤمنین علی را کہ بقضای یمین فرستادہ بودند و یمین ایام حج قدم آورد۔ بعد از آن
بدنہ ہای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و بدن بضم باو سکون دال جمع بدنہ نفتح باو دال شتر و گاؤ قرانی کہ بحرم کنند
نزد شافعی مخصوص بدنہ بشرست یعنی علی رضی اللہ عنہ آمد و بدن بسیار برای آنحضرت آورد۔ فقال ماذا قلت حسین
فرصت الحج پس گفت آنحضرت بہ علی چہ چیز گفتی و نیت کردی تو نہنگا میکہ فرض کردی حج را و احرام بتی قال
گفت علی رضی اللہ عنہ قلت۔ این گفتم و نیت کردم کہ۔ اللہم انی اہل با اہل بہ رسولک۔ خداوند ابد برستیکیہ من احرام
بستم بخیرے کہ احرام بست بآن چیز بخیر تو۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فان می الہدی۔ پس بدرستیکہ با من ہدی است
و از احرام نمی ہریم۔ فلما تحلل۔ پس حلال مشو و از احرام بیرون میا۔ قال۔ گفت جابر کہ راوی انجیدیش است۔
فکان جامعۃ الہدی الذی قدم بہ علی من الیمین۔ پس بود مجموع شتران کہ آورد آنہا را علی رضی اللہ عنہ از یمین و اللہ
اتقی بہ البنی و آن شتران کہ آورد آنہا را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از مدینہ ہر اہ خود۔ مائتہ صد۔ قال۔ گفت جابر۔
فحل الناس کالم۔ پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم ہمہ۔ و قسروا۔ و موی قصر کردند مردم ہمہ گویا فقر موی
با وجود انضالیات خلق چنانچہ در حدیث آمدہ است برائے آن بود البقیۃ از موسے باند کہ در حج حلق کنند یا ہنوز در
طبیعت الشیان تملکی بود از بسا مدن از احرام پس تعقیب کردند و در البقای حکم آن بہ تمام کہ حلق مست و اقتصار کردند
بر قدر کفایت و اللہ اعلم۔ الا البنی۔ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ کہ از احرام نہ برآمد۔ و من کان مہدی۔ و دیگر کہ
بود ہدی ہدی۔ فلما کان یوم الترویۃ۔ پس ہر گاہ کہ شد روز ترویہ۔ و توجوا الی منی۔ رومی آوردند بسوسے منی و نا
رامنی از ان گویند کہ در رومی ریختہ میشوند و خونہا یا بجمبت آنکہ چون جبرئیل خواست کہ مفارقت کند آدم را علیہا
السلام گفت حتی کن چہ خواہی گفت بہشت میخوانم۔ و اہلوا بالحج۔ و احرام بستند برای حج یوم الترویہ نام روز ہشتم
از ذی الحجہ است زیرا کہ در رومی سیلاب میکردند شتران را یا بجمبت آنکہ ابراہیم علیہ السلام را می میزد و تفکر میکرد و در رویا
خود کہ در فوج دیدہ بود و کذا فی القاموس و رفیق بینی و بیعتت و ران نزو ما واجب نیست بلکہ سنت است۔ و
رکب البنی صلی اللہ علیہ وسلم فصلی مہا النظر والعصر والمغرب والشار والفجر۔ و سوار شد آنحضرت بسوی منی و رسید بمنی
پس بگذارد و در منی این پنج نماز و شب و منی بیتوت کرد۔ ثم مکث قليلا۔ لیست درنگ کرد و اندکی بعد از گزاردن
نماز فجر۔ حتی طلعت الشمس تا آنکہ برآمد آفتاب۔ و امر بقیۃ من شتر قریب لہ بمزۃ۔ و امر گردنچیہ از موسے کہ زدہ شود بر آ
وی صلی اللہ علیہ وسلم در وادے نمزہ نفتح لون و کسریم کہ قریب وادی عرفات است و انتہای زمین حرم است و آنجا
کوہی است کہ بروی منارہ است کہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ از برائے نشان حرام بنا کردہ و عرفات از اصل است
و نام حیوان شہوت کہ اور لنگاہ گویند این کوہ را کہ تکتہ ہای سیاہ و سفید دارد و آن تشبہ کردند۔ فسار رسول اللہ۔

پس رفت و راند غیر خدا - صلی الله علیه وسلم - بجانب عرفات - و لا الشک قریش الا انه واقف عند الشرا الحرام - و گمان نمی برد و در قریش گمان آنکه آنحضرت و قوف کند است نزد مشرک حرام که نام کوهی است بمزدلفه که آنرا قریح میگویند -
 کما كانت قریش تفسح فی الجاهلیة چنانکه بودند در جاهلیت زیرا که ایشان و قوف بمزدلفه میکردند و آنرا
 موقف خمس اهل حرم الله میگفتند و بورات نمیرفتند بخلاف سائر عرب که و قوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که
 آنحضرت نیز و قوف بمزدلفه خواهد کرد - فاجاز رسول الله - پس تجاوز کرد و در گذشت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - از مزدلفه
 حتی الی عرفه تا آنکه آمد عرفه را و عرفه بفتح را می فرود نیفتد مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان
 و وجه تسمیه بر آن میباشد فوجد القبة قد ضربت له بجرة - پس یافت خیمه را که بر تحقیق زده شده است براسه وی
 بمنزه - فزل بها - پس فرود آمد بمنزه - حتی اذا اغتسلت غسل امر بالقصور - تا آنکه وقتی گشت آفتاب و وقت
 زوال شد مگر و کما بالان کرده شود تصور که ناقه آنحضرت بود - فرحلت له - پس بالان کرده شد تصور را برای
 آنحضرت - فاتی لطن الوادی پس آمد آنحضرت درون وادی نمره و نواک آنرا - فخطب الناس پس خطبه خواند و
 خطاب کرد مردم را - و قال و گفت - لان و ما کم و اموالکم حرام علیکم - بدرستی که خونها و مالها بے شما با حق حرام
 بر شما - کرمه یو بکم هذا - همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است - فی شهرکم هذا - درین ماه شما یعنی ذی الحجه فی
 بلدکم هذا - درین شهر شما یعنی مکه و این تاکید و تقریر است حرمت و ما و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت
 این روز و ماه و شهر که تا بایسته های دروی حرام است - الا کل شی من امر الجاهلیة تحت قدمی موضوع - آگاه باشید که هر
 چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شد و بپست و پایا است یعنی خوار و باطل و متروک است -
 و ما و الجاهلیة موضوعه - و خونها می زمان جاهلیت موضوع و متروک و بپست یعنی رسم اهل جاهلیت آن بود
 که کینه نگاه نمیداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذاشت کینه میکشیدند و می کشیدند
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن همه را باطل گردانید و فرمود - وان اول دم اضع من دماءکم ابن ربیع بن الحارث
 و بدرستی نخست خونی که می نمم و دهری کم از خونها بقیله ما دم پسر ربیع بن الحارث بن عبد المطلب است
 حارث عم رسول الله است صلی الله علیه وسلم و ربیع پسر دے صحابی است در خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله
 عنه وفات یافت و او را پسر بے بود و اماش آدم یا تمام یا ایاس و رخی که میان سعد و نذیل بود و نذیل بوی سبیه
 و نشسته شد - فکان سرضاتی بنی سعد - و بود پسر ربیع شیر داده شده در قبیله بنی سعد - فقتله نذیل پس شد نذیل
 بضم با و فتح ذال مجیمه بسبب جنگی که میان سعد و نذیل شده و از بنجا معلوم شد که صحیح دم ابن ربیع است زیادت لفظ
 این چنانکه در عبارت مشکوٰۃ از روایت مسلم و اقشده است و در نسخ مصابح که دم ربیع واقشده بی در لفظ
 ابن جمعی از اهل علم گفته که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیع نقل کرده اند و جواب دم ابن ربیع است

پس بعضے لفظاً ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند و تفسیری میگوید که ما تسلیم نمیکنیم این خطبہ را با وجود امکان تقریر معنی حدیث بر وجه ثواب و حالانکہ این روایت بخاری است و جامعہ از علما نقل کرده و حفاظ روایت کرده اند کہ دم بریعی و دوجہ صحت آنست کہ اضافت دم بریعی بحجت آن است کہ دے دلی دم است و دم را چنانکہ اضافت بہ مقتول توان کرد ولی دی نیز توان کرد و ضمیر در کان مستتر فعلا راجع بمقتول است فانہم باز فرمود آنحضرت - و ربا و الجاہلیۃ موضوع - و ربا و الجاہلیۃ منہادہ شدہ و ساقط گردانیدہ شدہ است - و اول ربا اضع من ربا تا ربا عباس بن عبد المطلب - و نخست ربائیکہ می نهم از ربائے قبیلہ مار باے عباس بن عبد المطلب است - فانہ موضوع کلمہ - پس بدرستی کہ ربائی عباس موضوع و باطل است و عباس بن عبد المطلب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در جاہلیت ربا بخور و اموال دی بحکم ربایضہ مردم بود آن ہمہ را از ذمہ ایشان منہاد و باطل گردانید و باز فرمود - فالتقوا اللہ فی النساء پس تقوی و پرهیز کنید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان - فانکم اخذتموہن با مان اللہ - پس بدرستی کہ شما گرفتہ آید زنان را با مان خدا و عہد دے کہ با شما کردہ یا عہد دے کہ شما باو دے کردہ آید در رعایت حقوق ایشان - و آنکس از جن بحکمہ اللہ - و حلال کردہ آید فرجہای زنان را بچکہ رخدا کہ امر فالحی است یا با یحیاب و قبول کہ بدان امر کردہ یا بہ کلمہ توحید زیرا کہ حلال نیست زن مسلمان جز مرد مسلمان را - و لکم علیہن ان لا یوطین فرشتکم احدانکر ہونہ - و مر شمارا حق است بر زنان این کہ پائمال نگردانند فرامشی شمارا ہیچ یکی را کہ ناخوش میدارید شما اورا ایطاء از وظی است بمعنی پی سپر کردن کنایت است از قادر گردانیدن غیر بر در آمدن بر ایشان و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکہ عادت عرب بود فان معلن ذلک فاضربوہن ضربا غیر مبرج - پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زونی غیر مؤثر و مؤلم و درج ہمارہ ملکہ سختی و گزند و شقیّت و ازین جا معلوم می شود کہ ایطاء فرس کنایت از زنا نیست و الاعتقوبت آن عقوبت زنمانی بود - و لمن علیکم رزقمن و کسوتمن بالمعروف - و مر زنان راست بر شمار وزے ایشان و جامہ ایشان بر وجہ مشروع و اعتدال و رزق مرد وزے و رزقے دادن و کسوت جامہ و جامہ پوشانیدن کسے را - و قدرکت فیکم نالن تفضلوا العبدہ ان تعصمتہ - و تحقیق گذاشتمہ ام در شما چیزے را کہ ہرگز گمراہ نمیشوید بعد از وجود و گذاشتن دے با جنتیاز و قبول دے و عمل بویے اگر چنانکہ در زیند و پناہ گیرید بآن چیز و کلام است آن چیز - کتاب اللہ - کتاب خداست کہ قرآن مجید است و سنت در حکم دے و تتم اوست یا انچہ نوشتہ است خدا و فرض گردانیدہ است بر شما و فرمودہ - و انتم تساکون غی - و شما برسیدہ میشوید روز قیامت ازین کہ چہ معاملہ کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت - و انتم فاکلون - پس چہ خواہی گفت شما - تا لو انشدا انک قد ملئت و ادویت و نصحت - گفتند صحابہ گواہی میدہیم بالینی پیش خدا کہ تو بہ تحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردی امانت را و نصیحت کردے امت را و نصیحت خالص شدن و غیر خواہی نمودن - فقال باصبہ السابہ - پس شارب

کرد و آنحضرت بآنکشت شهادت خود را فرموده الی السار - و در حالیکه بر میدارد آن انگشت را بسوی آسمان - یکتا الی
الناس - و ما ل میگردد و می خیمد آن را بسوی مردم و فی الصراح النکته کالمنقطة یعنی نجاک - اللهم اشهد اللهم
اشهد - خداوند ما گواه باش - ثلاث مرات - سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد و اشارت و نکست و استشهدا و بعضی گفته اند
که نیکتا صواب آنست که بیای موحده باشد بجای تاسه فوقانی و در مشارق گفته که روایت یا بتابد و نقطه فوق
اوست و بعضی متعین گفته که صدایش بیا یک نقطه و معنی تنکیب برگردانیدن و یکسو کردن یعنی رو قلبی بی بجانب مردم
اشارت کننده بجانب ایشان زیرا که آنحضرت سوار بود و انتی و نظر بالنصاف معنی نکست بقوقانیة غیر ظاهرت اگر چه تفریقه
کلمه الی مجاز از اشارت تواند بود و در مجمع البحار هر دو روایت آورده و گفته بقوقانیة لعید المعنی - ثم اذن بلال - پیستر
یا ناگ نماز گفت بلال - ثم اقام - پیستر اقامت گفت و تکبیر بر آورد - فصلی الظهر - پس گزارد آنحضرت نماز پیشین را - ثم اقام -
پیستر اقامت گفت بلال - فصلی العصر - پس گزارد آنحضرت نماز دیگر را - و لم یصل متیاشیا - و نگذاشت میان نماز ظهر و عصر چیزی را
از سنن روایت و لوافل و درین استیجال و قوف است اینجا می پرسند هیچ جای است که فرض را بحجت نفل ترک نمایند
جواب میگویند در عرفات است که فرض وقت نماز عصر است بحجت استیجال و قوف که نفل است ترک میدهند ثم کرب
حتى اتی الموقف - پیستر سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد جاسه الیادون را در عرفات فحبل لطن ناقته القصد الی الصفات
پس گردانید شکم ناقه خود را که قصد ابو و بسوی صفات جمع صخر سنگ بزرگ و در روایتی صفات بلفظ تغیر سنگمانه
خود و سیاه نزدیک جبل رحمت که در اینجا موقف آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم - و حبل جبل المشاة بین یدیه و استقبال
القبلة - و گردانید جبل المشاة را که نام موضعی است هم در اینجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود و در آرد و بجانب
قبلة جبل به فتح حاء مملو و سکون باء موحده ریگ که در از افتاده باشد و گفته اند توده ریگ بطور جمع وی جبال
و بعضی گفته اند جبال بجا در ریگ مانند جبال بحیم در غیر ریگ و مشاة بضم می جمع مانی و اضافت جبل مشاة از جهت
اجتماع ایشان است درونی و قاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صفت مشاة و محل اجتماع ایشان است تشبیه کرده
ایشان را بحبل رمل و موقف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عرفات و در اینجا بود و اگر چه موقف شریف بخصوصه متعین نشده
است اما باید که در گرد همین موضع می گشته باشد گاه است اینجا و گاه است به بنای قدیم که آنجا است که عامه
مردم آنرا منطج آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود غلم نزل و اتفاحتی
غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت ای شاده تا آنکه فرو رفت آفتاب - و ذهب الصغرة قليلا - و رفت زردی اندکی
حتی غابت القرص - تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب است تا که گمان بزد که مراد قریب غروب
و اروق اسامه - پس خود سوار گرد اسامه بن زید را - و دفع - و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد و بر
حتى اتی المزدلفة - تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است در میان عرفات و منی و بیتوته در روی نزد ما واجب است

وہم چنین نزد امام احمد و بعضی شافعیہ و نزد بعضی از ایشان فرض است و وجہ تسمیہ وی بزمزولفہ بحجت آنست کہ شستن ارزد
 بمعنی قرب است و مردم دروے قریب بمنی کہ محل مناسک است می آیند و نیز زلف بمعنی زمین ہوا را جارب و باد
 گویند و زمین این موضع این چنین واقع شدہ است و زمزولفہ را جمع بفتح بجم و سکون میم نیز گویند و مروی است از
 ابن عباس کہ میان آدم و حوا درین موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تقارن در عرفات شدہ بود و اللہ اعلم
 بالصواب۔ فصل بہا المغرب والعشاء۔ پس گزارد آن حضرت در زمزولفہ مغرب و عشاء را۔ باذان و احد و اقامتین
 بیک اذان دو اقامت چنانکہ ظہر و عصر را ہر فات گزاردہ بود و این مذہب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ائمہ است
 و نزد امام ابوحنیفہ بہ روایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیر اکہ عشاء اینجا و روقت
 خود است پس احتیاج باقامت جدا اعلام نہ باشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام و در
 صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کردہ و ترمذی نیز این را حسین و صحیح ترمذی۔ و لم یسج بینہما شیاً۔ و نگذازد نماز
 نفل در میان مغرب و عشاء چیرے و سجدہ بضم سین نماز نفل را گویند۔ ثم اٹلج۔ پستری پلو بناد آنحضرت و جواب
 رفت۔ حتی طلع الفجر۔ تا آنکہ طلوع کرد صبح و درین شب بہ بتجد بر نخاست باوجود آنکہ سنت دائمی وے صلی اللہ
 علیہ وسلم بود۔ فصلی الفجرین تبین لہ البصر۔ پس بگزارد نماز فجر در ہنگامیکہ ظاہر شد مر اور فجر و ازین کلام مہموم
 میگردد کہ برویکہ ان طلوع صبح ظاہر نشدہ تا آنکہ بعضی روایت کردہ اند کہ گزارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی
 گزارد و تاریکی و صواب آن است کہ در وقت گزارد و لیکن مردم شک داشتند کہ صبح طلوع کردہ یا نکردہ آنحضرت
 را صلی اللہ علیہ وسلم بوسے یا بحجت کمال علم وے ظاہر شد کہ طلوع کردہ است و مراد بآنکہ در غیر وقت گزارد
 یعنی در غیر وقت معمول گزارد و سخن درین باب در مواقیت مصلوۃ گذشتہ است فلیند کہ باذان و اقامت۔ پس
 گزارد نماز فجر باذان و اقامت این را برای دفع توہم گفت کہ باوجود آنکہ استعجال نمود و یکہ تر گزارد اما اذان و
 اقامت کہ سنت سترہ بودہ ترک نداد۔ ثم رکب القصواء حتی اتی المشرا الحرام۔ پس سوار شد ناقہ را تا آنکہ آمد مشعر حرام
 کہ نام مشعی است در زمزولفہ کہ آنرا قرآن میگویند بفتح قاف و فتح زای و حاء مملہ در آخر کہ قریش در جاہلیت وقوف در آن
 میکردند چنانکہ گذشت بد آنکہ در باب حج مشعر حرام و مشاعر حج و شاعر حج مذکور میگردد و مشاعر جمع مشرت و شاعر حج
 شعیرہ مراد اموریج و مناسک و علامات آن است و اصل از شعور بمعنی علم است۔ فاستقبل القبلة۔ پس روی آورد
 آنحضرت بقبلہ۔ فدعاہ و کبرہ و ہللتہ و حده۔ پس دعا کرد و حق سبحانہ را در تکبیر و تہلیل و تہوید یاد کرد و اورا۔ فلم یزل
 واقفا حتی اسفر جہدا۔ پس ہمیشہ بود آنحضرت ایستادہ تا آنکہ روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار دین
 و قوف بزمزولفہ واجب است نزد ما۔ فدفع قبل ان تطلع الشمس۔ پس براند و بیرون آمد از زمزولفہ پیش از آنکہ
 برآید آفتاب۔ و اروق الفل فل بن عباس۔ و روایت گردانید فضل بن عباس را چنانکہ از عرفات اسامہ

بن زبیر را ردیف ساخته بود۔ حتیٰ اثنیٰ بطن محسر۔ تا آنکہ آمد بطن وادے محسر را بضم میم و فتح حاو کسرین مشدود
 که میان مزدلفه و مناست و برنج است میان هر دو پاره ازان است و پاره ازین مشتق است از صور یعنی مانده
 شدن و تحسیر مانده کردن و این وادی مانده میگردد و اندک گذرندگان را یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را چنانکہ در
 بیان حکمت آن معلوم گردد۔ فرح قلیلا۔ پس جنبانید ناظر اندک و تیز را ندواز بعضی احادیث مفہوم میشود کہ سخت
 تر راند و شاید کہ قلت باعتبار زمان باشد کہ مقدار مسافت وادی است و محب است شتاب رفتن ازین وادی
 و اگر پیاده است تیز رود و اگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف ابتلا و اختلاط کرده اند در سبب حکمت تیز راندن
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ناظر درین وادے و مشہور آن است کہ این مکان نزول عذاب دبر اصحاب فیل کہ
 قاصدیم ببيت اللہ زاده اللہ تعظیما و تکریمآ مرده بودند پس مستحب داشت شتاب رفتن و گذشتن ازان و ثابت شده
 است و صحیح امر کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گذرندگان از دیار لوط و دیار مثنو در باب تیز گذشتن و گریز کردن و
 عبرت گرفتن ازان و همچنین بود عادت شریف در مواضع کہ نازل شده در دے عذاب خدا و در مواضع کہ نسیب الدنیا از
 اسنوی کہ از علمائے شافعیہ است نقل کرده کہ سبب دے آن است کہ لغار سیمی الیتا و در دے چنانکہ رافعی
 گفته یا مشرکان عربی الیتا و ند چنانکہ در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بخالفنت ایشان و امام شافعی در اماما گفته
 کہ جائز است کہ این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت اینکه این جای بودن شایسته
 و نشاید کہ بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در اینجا متمسکی تبوہم گرد و کہ چون تیز گذشتن از مکان نزول عذاب
 مشروع است این نیز ازین باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا کہ امر حضرت گذرندگان را
 بہ تیز گذشتن بجهت خوف حق و شہود و قہر و جلال اوست تعالیٰ و تیز از شومی آن موضع نہ آنکہ آنجا عذاب نازل شد
 تا آنکہ اگر می ایستد نازل میگردد و عذاب این بآن اصلاحی ماند و با وجود آن چون صریحی منع و وعید و در گنجین
 از طاعون دارد و شدہ این قیاس در مقابل نفس است و فائدہ ندارد و در گنجین در بعضی مواضع دیگر آمده است
 چنانکہ کسی در خانه نشسته و زلزله آمد چنانکہ غالب ظن بافتادن خانه است یا خانه را آتش گرفت و اگر سے ایستد
 میزد و اینجا باید برآمد و اگر این را بران قیاس کنند نیز صحیح نیست چہ آنجا غالب ظن و اینجا توہم محض است و فرق است
 میان اسباب ظنیہ و دہشیہ و مباشرت این مثانی توکل نیست و در دہشیہ منافی است و اینجا جز منع و ہنی واقع
 نشدہ و ہذا بحکاب آن دعید و بر ترک مواعید واقع شدہ و دیگر چہ جای سخن است اعاذنا اللہ من موجبات خط و سباب
 عذابہ۔ ثم سلك الطريق الوسطی۔ پست رفت آن حضرت میانہ راہ را و این غیر راہی است کہ ازان رفتہ بود آن
 راہ نخست را طریق صنب میگویند لہذا و مجملہ و تشدید موصودہ و این را طریق بازین کہ نام دو کوہ است بکسر زای
 و فتح میم و لہذا در وقت رفتن بر وادے محسر گذشتہ بود و الی التحریج علی الحجۃ الکبریٰ۔ آن راہی کہ بیرون می آید

بر جبهه اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد شریف است مقصود تعیین طریق است ایا امروز از آن جبهه میگذرند و جبهه می آیند که در جانب مکه است اورا جبهه عقیم می گویند و عقیم یعنی وقایع راه در کوه و این جبهه در ته اوست و سببه العقیمه که انصار کردند نیز مصناف با دست و احکام می جاریه تفصیل در باب خود بیاید - حتی اقلی الحجرة التي تحت الشجرة - تا آنکه آمد آنحضرت جبهه را که زیر درخت است مراد همین جبهه عقیم است که مذکور شد - فرما با تسبیح حصیات - پس انداخت و روی به سمت سنگریزه را - یکبر مع کل حصاة منها - در حالیکه تکبیری گفت با هر سنگریزه از آن سنگریزه با مثل حصی الخوذت - مانند سنگریزه های خذفت یعنی خانی سکون ال محبتین سنگریزه انداختن با انگشتان مخدنه بکسریم و سکون نما فلان و صورت خذفت آنست که سنگریزه پاخته دارد و انگشت سبابه می گیرند تا میان انگشت و سبابه نهاده می اندازند یا مخدنه بسیار ناز چوب بپوشی اندازند و در حدیث از خذفت منی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگریزه است و ذکر و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذفت را بمقدار دانه یا فلان بعضی گفته اند کلان تر از خود و خرد تر از بندق و بعضی مثل شمشک گویند - رمی من لطن الوادی - انداخت آنحضرت سنگریزه بار از میان دادی که جبهه در اینجا است ثم انصرف الى المنح - پستری باز برگشت آنحضرت بسوی قربان جایی که در منال بود - فخر ثلثا و ثلثین بدنه بیده - پس بخروان حضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود بختر کشتن و بر سینه زدن نیزه و بیان خود فرج و آنکه سنت در شتر ختر است و در غیر و سه فرج در باب اضحیه گذشت - ثم اعطی علیا رضی الله عنه فخرنا غیر - پستری داد آنحضرت یعنی شتران را یا کار و را علی پس بخار و علی چیزه را که باقی ماند بعد از شتران حضرت از شتران و سابقا معلوم شد که همه صد شتر بودند پس باقی سی و هفت باشد - و اشتر که فی بدیه - و شریک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه در قربان خود - ثم امر من کل بدنه بینه - پستری امر کرد آنحضرت به گرفتن گوشت پاره از هر شتر بدنه لقیحات و احد بدن یعنی سکون فجلعت فی قدر پس گردانیده شتر این گوشت پاره را در دیگی - فطبخت - پس پخته شد آن گوشت پاره با فاکلان لکمهها - پس خوردند هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت پارهها گوشت قدر و قدر موت می آید - و شتر با من مر قبا - و نوشیدند از شور بامی آن مرق یعنی میم و را شور با بخت آنکه مستحب است که از قربان خود چیزی بخورند و باقی گوشتها بخش گردند و در روایتی آمده که شمار کردند فرمودند که هر که خواهد بگیرد و تاراج کند - ثم ركب رسول الله - بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فافاض الى البیت - پس شتابی راند بسوی خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه و باین تمام میشود حج و این افضل است روز نحر و بعد از وی نیز جایز است فصلی بکتابه النظر - پس گزارد و در که نماز پیشین را این روایت جابر است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گزار پیشین را بمنا بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و سخن در اینجا بسیار است و در شرح بسین شده

واللہ اعلم۔ ثانی علی بنی عبد المطلب۔ پس آنحضرت بر سر این عبد المطلب کہ عباس بن اولاد وی بودند و جد المطلب نام آنحضرت است و منصب ستای زرم بدست ایشان بود۔ لیکن علی زرم۔ در حاکمیکہ آب میدادند مردم را بر زرم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت از معا بنی عبد المطلب بکشید آب زرم ای پسران عبد المطلب۔ فلو لا ان لیلیکم الناس علی ستایکم۔ پس اگر نبود خوف آنکہ غالب کنید بر شمار دم و کشتن آب از زرم و اجتماع و ازدحام ایشان بر آن از جهت اتباع غل من و بیرون آید این منصب از دست شما از جهت محکم۔ ہرگز نمیکشیدم من آب از زرم از جهت فضل و شرف این فعل۔ فنا و لودہ دلوان شرب منہ۔ پس دادند آنحضرت را دوی از آب زرم پس نوشید آنحضرت از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی اللہ عنہ واقع شدہ و احکام دیگر بعد از طواف است کہ در ایام منی آنرا میکنند در محل خود و کور گردان بنابر اللہ تعالیٰ۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت خرجنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی اجرة الوداع۔ گفت عائشہ بیرون آمیم بابا آنحضرت در حجتہ الوداع۔ منما من اہل بمرہ و منما من اہل کج۔ پس بعضی از آنکسے بود کہ اہرام بست و تلبیہ کرد بمرہ و بعضی از آنکسے بود کہ اہرام بست کج و تلبیہ کرد کج۔ فلما قد مناکتہ۔ پس ہنگامیکہ قدم آوردیم بکہ۔ فقال۔ پس گفت۔ رسول اللہ پیغمبر خداے۔ صلی اللہ علیہ وسلم من اہل بمرہ و لم یبدئ بکج۔ کیکہ اہلال کرد بمرہ و ہدی نہ فرستاد پس باید کہ حلال شود و بر آید از اہرام یعنی اہرام بند کج در ایام حج۔ و من اہرام بمرہ و اہدی تلبیل بالجج مع العمرہ۔ و کیکہ اہرام بست بہ عمرہ و ہدی فرستاد پس باید کہ اہلال کند کج با عمرہ۔ ثم لا یحل حتی یحل منہا۔ بعد از آن حلال نشود تا آنکہ حلال شود از ہر دو۔ و فی روایتی فلا یحل حتی یحل بمرہ۔ و در روایتی انجمن آمدہ کہ پس حلال نشود تا آنکہ حلال شود بہ بخر کردن ہدی خود و مل بمرہ این حکم دارد۔ و من اہل کج فلتیم حجہ۔ و کیکہ اہرام بست کج پس باید کہ تمام کند حج خود را۔ قالت۔ گفت عائشہ ففعلت پس حیض کردم من۔ و لم اطف باللبیت۔ و طواف نکردم بخانہ کعبہ برای عمرہ۔ و لا بین الصفوا و المروة۔ و نہ طواف کردم میان صفاء و مہرہ مراد ب طواف اینجا سعی است و بر سعی نیز اطلاق طواف آمدہ است۔ فلم ازل حالفا۔ پس ہمیشہ بودم من حالف حتی کان یوم عرفہ۔ تا آنکہ شد روز عرفہ۔ و لم اہل الا بعمرہ۔ و اہرام نہ بستہ بودم من مگر برای عمرہ۔ فامر فی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان التقل راسی و ائتشتا۔ پس امر کرد مرا آنحضرت کہ بکشایم سر خود را و شانہ کنیم یعنی بر آیم از اہرام و مباح گردانیم آنچه حرام شدہ بود باہرام۔ و اہل بالجج۔ و اہرام بندم بعد از آن کج۔ و اترک العمرہ۔ و ترک کردم عمرہ را و ففعلت پس کردم من آنچه فرمود آنحضرت۔ حتی تحضیت حجی۔ تا آنکہ تمام کردم حج خود را۔ بعث معی عبد الرحمن بن ابی بکر خنسا و باس بنی را و در مرا کہ عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عائشہ بود از یک مادر و امر فی ان اعتمر کان حیضتے۔ و امر کرد مرا کہ عمرہ کنم و در بدل عمرہ من کہ فوت شدہ بود از من بجهت حیض و برآمدہ بودم از اہرام آن منی آنحضرت اہرام بندم این عمرہ را از شیم کہ جای است بیرون کہ بدو سربل نزدیکیترین زمین حل بجرم و در اینجا جایی است کہ آنجا مسجد عائشہ بود یعنی جہنہ اہرام لیکن وقت از اینجا دعوا م الناس این تیغ را عمرہ گویند چون از برای عمرہ

احرام از آنجائی بنزدند - قائلت گفت عایشه - فطات الذین كانوا اهلوا بالعمرة بالبيت - پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند براسه عمره سبانه کعبه - و بین الصفاد المروة - سعی کردند میان صفاء و مروه - ثم طهوا - پست حلال شدند و برآمدند از احرام - ثم طهوا طوافا بعد ان رجوا من منى سجد از ان طواف کردند بعد از ان که بازگشتند و آمدند از مشاعر و نحر طواف زیارت - ولما الذین جمعوا الحج والعمرة فاما طوافوا طوافا واحدا - و اما آن کسانی که جمع کردند حج و عمره را و قرآن کردند پس طواف نه کردند مگر یک طواف روز نحر برای حج و عمره ساء متفق علیه - و عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع بالعمرة الى الحج - تمتع کرد آنحضرت بعمره به سوس حج - فساقي معه الهدى من فدى الحليفة - پس راند و برو با خود هدی را از ذی الحلیفه که آنجائی احرام است - و بد آن اهل بالعمرة - و آغاز کرد پس اهلال کرد بعمره - ثم اهل بالحج - پسترا اهلال کرد بحج - فتمتع الناس مع النبي - پس تمتع کردند مردم با پیغمبر - صلى الله عليه وسلم بالعمرة الى الحج - بعمره به سوس حج چنانکه صورت تمتع است - فکان من الناس من اهدى و منهم من لم يهد - پس بود از مردم کسی که هدی بر دبا خود و بعضی از ایشان کسی بود که هدی نبرد - فلما قدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة قال للناس - پس هنگامیکه قدم آورد آنحضرت بکه گفت مردم را - من کان منکم اهدى فانه لا یحل من شیء حرم منه - کسیکه هست از شما که اهدا کرده پس بدرستی که و حلال نشود از هیچ چیز که حرام شده از او یعنی از احرام نه برآید و هم بران حال که بوده باشد - حتى یقیضه حجه - تا آنکه بگذارد حج خود را - ومن لم یکن منکم اهدى فلیطف بالبيت وبالصفاء والمروة - و کسیکه نباشد از شما که اهدا کرده پس باید که طواف کند سبانه کعبه و صفاء و مروه - و لیقصر - و باید که قصر کند موسی خود را و او را این است و الا حلق افضل است - و یحلیل - و باید که حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمره است بجا آورد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن در اینجا آنست که ازین حدیث معلوم می شود که رسول خدا صلى الله عليه وسلم تمتع بود و حج آن است که آن حضرت قارن بود و تاویل این حدیث آن است که مراد تمتع منتهی نوعی است که استغناء و التذات و تشک نیست که این معنی در قرآن موجود است از جهت اکتفاء از دنسک بنسک و احدا یا مراد آن است که امر کرد اصحاب را بجمع و اسناد تمتع بحضرت و بی نظریق اسناد بسبب است چنانکه میگویند بنا کرد با و شاه شهره را زیرا که چون بنا بامراد است گو یا خود بنا کرده اما روایت آنکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم منفرد بود پس وجه آن است که نخست احرام حج بست پس از ان نیت عمره کرد و قارن شد هر که لفظ اول بدانشیند خیال کرد که تنها براسه حج احرام بست و افراد کرد و این تا و یالت بجهت تطبیق میان روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار است و در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است و الله اعلم بالصواب بعد از ان حال تمتع را که بدی نگو و بیان نمود که چون از احرام برآمد و طواف اقصی نمود و عمره تمام کرد - ثم لیسل بالحج - پسترا باید که چون ایام حج برسد احرام بندد براسه حج - و باید که اهدا کند که هر چه کرد و در اوقات دم نمون واجب است مرتب را برای شکرگزاری ازین نعمت که توفیق داد اسرار هر دو شکر

یافت. من لم یجد به یا. پس کسیکه نیابد هدی را فلیصم ثلثه ایام فی الحج. پس باید که روزه دارد سه روز و رجب هر سه روز که باشد و افضل آن است که سابع و ثامن و ناسع بار و بعضی گفته اند که پیش از ناسع دارد. و سببه اذ ارجع الی الله. و روزه دارد هفت روز و قتیکه برگردد بسوی خانه خود که مجموع ده روز باشد در قرآن مجید مطابق رجوع واقع شده است زیرا که فرموده است افرجهتم این بعضی تفسیر کرده اند از رجوع بابل و بعضی بفرانج از اعمال حج و بر آمدن از منا و رجوع بکعبه بمضیادی گفته که مذہب ابی حنیفہ این است یعنی نیز موافق آن گفته آما و در این گفته که اذ ارجع الی الله فظا این حدیث معید این مذہب است و چون آنحضرت قدم آورد بکعبه و امر کرد اصحاب را بدانچه کرد. فطاف حین قدم بکعبه پس طواف کرد هنگامیکه رسید بکعبه. و تلم الرکن اول شئی. و بوسه داد بر اسود را نخست از هر چیز. ثم خبث ثلثه اطواف بپیر بود که در رمل کرد چنانکه گذشت و در سه طواف که آنرا شوط میگویند که یکبار گرد و کعبه گشتن است. و منی اربعا. و منی کو بر طواف مستافا هسته چهار مجموع هفت طواف باشد و شوط شده که از اطواف گویند. فرجع حین قضی طوافه بالبيت عند المقام کعبین. پسر گزار و هنگامیکه تمام کرد طواف ببيت راز و مقام ابراهیم و کعبه نماز را. ثم سلم. پسر سلام داد. فانصرف. پس گشت از نماز. فاتی الصفا. پس آمد کوه صفار. فطاف بالصفا و المره سبته طواف. پس طواف کرد بصفا و مره هفت طواف مراد بطواف اینجا گشتن است میان این دو کوه هفت بار که آنرا سعی بین الصفا و المره گویند. ثم حل من شئی حرم منه. پسر حلال نشد آنحضرت از هیچ چیز که حرام شده از وی و از احرام نیز آمد زیرا که قارن بود اگر شیع هم بود به با خود داشت. حتی قضی حجه و نحر به یوم النحر. تا آنکه گزارد حج خود را و نحر کرد و هدی خود را و روز نحر و افاض. و رخت بسوسه که یعنی از منی بکعبه آمد. فطاف بالبيت. پس طواف کرد بخانه کعبه طواف زیارت. ثم حل من کل شئی حرم منه. پسر حلال شد از هر چیزی که حرام شده بود از وی و حتی از پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر انصار و اینجا حج تمام شد و مطابق از احرام بر آمد. و فعل مثل ما فعل رسول الله. و کرد مانند آنچه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من ساق المدی من الناس کسیکه ساق هدی کرد از مردم. متفق علیه. و عن ابن عباس. رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نه عمره استمتنا بها. این عمره است که منقعت گرفتیم بدان من لم یکن عنده المذبحی فلیحل الحل كله. پس کسیکه نباشد نزد وی هدی پس بیکه حلال شود طواف شدنی همه فان العمره قد دخلت فی الحج الی یوم التیممه. زیرا که عمره به تحقیق در آمد و رجب تا روز قیامت شرح این معنی گذشت. رده مسلم و هذا الباب خال عن الفصل الثانی. و این باب هجتم است از فصل ثانی

الفصل الثالث. عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله فی ناس می. روایت است از عطاء گفت شنیدم جابر را در میان مردی که شرک بود و بدین در شنیدن. قال. گفت جابر. اهلنا اصحاب حجر. احرام بستیم ما که اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم بالحج خالصا و حده حج ساده و بی آمیزش عمره تنها. قال عطاء قال جابر. گفت عطاء که گفت جابر.

تقدم البني - پس قدم آورد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صبح را اقامت من ذی الحجۃ - در صبح شب چهارم که گذشته بود و از راه
 ذی الحجۃ - فامرتا ان یحل - پس امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم و از احرام برآئیم - قال عطار - گفت عطار در تفسیر
 قول جابر که امر کرد آن حضرت ما را که حلال شویم - قال - گفت آنحضرت - حلوا و امسبوا النساء - از احرام برآئید و بسب
 زنان را - قال عطار و لم یزیم علمهم - و واجب نکرد و اینست برایشان رسیدن بزنان - و لکن اجلسن لهم - و لیکن
 حلال گردانید زنان را بر ائمه ایثان و مبارک گردانید وسط ایثان را - بقلنا لما لم یکن بیننا و بین عرفۃ الا خمس پس
 گفتیم ما که هنگامیکه نباشد میان ما و میان عرفۃ مگر پنج شب - امرنا ان نقضی الی النساء - امر کرد ما را که برسیم بسوی زنان
 خود و مباشرت کنیم ایشان را - و ثنائی عرفۃ تقطعند اکیرنا النبی - پس بیایم عرفۃ را و در حالیکه می چکانند انتهای مردی
 با آب منی قطر چکیدن و چکانیدن و ندا کین جمع ذکر است پنج تن بر خلعت قیاس - قال - گفت عطار یقول جابر بیده -
 در حالیکه اشارت میکند جابر بدست از برای تمثیل چکانیدن ندا کیر منی را - کافی النظر الی قوله بیده کیر کما عطا میگوید
 گو یا که من گاه می کنم الآن بیده اشارت جابر بدست خود که می چکانند دست خود را از برای نمودن صورت خود
 قال - گفت جابر - فقام البني - پس ایستاد و خطبه خواند پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فینا - در میان ما - فقال قد علمتم
 الی التقاکم الله - چه تحقیق دانسته اید شما که بدرستی که من پر هیزگار ترین شما ام و مر خدا را و در بعضی نسخ علی اللہ یعنی گرای
 ترین شما بخدا - و احد فکم - و راست گو ترین شما ام - جابر کم - و نیکو کار ترین شما ام - و لولا هدی لعلت کما تحلون
 و اگر نمی بود هدی من هر آینه حلال می شدم من چنانچه شما حلال شوید - و لو استقبلت من امری ما استبرأت لم استق
 الهدی - و اگر پیش منیدانستم از کار خود چیزی را که پس دانستم یعنی اگر می دانستم که بر آمدن از احرام این چنین بر شما
 شاق خواهد آمد پیغمبر اندم هدی را و من نیز از احرام می برآمدم - فحلوا - پس حلال شوید و برآئید از احرام که حکم الهی
 عز شانه چنین است - فحللنا و معنا و املنا - پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آنحضرت را بر سبع رضاء و طاعت و فرمانبردار
 گردیم - قال عطار قال جابر - گفت عطار که گفت جابر - فقدم علی رضی اللہ عنہ من سبایه - پس قدم آورد و امیر المؤمنین
 علی رضی اللہ عنہ ازین که برای گرفتن صدقات رفته بود سی و سبایت خرج و باج ساعی بلجستان - فقال کم
 ابللت - پس گفت آنحضرت علی را بچیز و بچیز نوع احرامی تو - قال با اهل به البني - گفت علی رضی اللہ عنہ احرام بستم
 بچیز و نوعی که احرام بست بآن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال رسول اللہ - پس گفت مر علی را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
 فاهدوا مکث حراما پس اهدا کن یعنی بران هدی بان خود و درنگ کن و بایست که در حالیکه مخرمی چنانکه من کرده ام -
 قال و اهدی له علی هدی - گفت جابر پس گرفت هدی برای خود علی رضی اللہ عنہ - فقال سرقة بن مالک بن جهم -
 پس گفت سرقة - یا رسول الله التامنا ندام لا بد - آیا بر اے امسال ما ست این حکم یا بر اے همیشه است -
 قال لا بد - گفت آنحضرت برای همیشه است چنانکه و فضل اول گذشت - رواه مسلم - و عن عائشة رضی اللہ

عنه انما قالت قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم لاربع مضين من ذي الحجة - گفت عائشہ قدوم آورد آنحضرت یعنی یہ کہ
ہنگامیکہ چار شب گزشتہ بودند از ذی الحجہ - اخیس - یا پنج شب - فدخل علی وہو غضبان - پس درآمد آنحضرت برین
حالت کہ دمی خشمناک ست - فقلت من اغضبک - پس گفتم من کہ در غضب آوردت - یا رسول الله ادخله الله الله
فرا در آورد خداے تعالی در آتش دوزخ - قال - گفت آنحضرت - او ما شررت انی ابرت الناس بامر - آیا نمایی
دخترندارے کہ من امر کردم مردم را بامری - فاذا هم تیر و دون پس ناگاہ مردم برود و توقف می کنند و را مثال آن
دلو انی مقبلت من اری ما استدرت ماقت الہدی می - و اگر می بود کہ پیش میدانستم من از کار خود چیزے را کہ پس
دانستم نمی آوردم و نمی راندم ہی را ہر اہر خود - حتی اشتہرہ - تا آنکہ می خریدم ہدی را اکنون بعد از احرام ہم حل
کما حلوا - پستہ حلال ہی شدیم چنانکہ حلال شدند مردم - رواہ مسلم

باب دخول مکہ والطواف

ذکر کردین باب کیفیت دخول مکہ کہ از کدام سو در آید و از کدام جانب بدرود و وجہ وقت در آید و ذکر کردہ
 کیفیت طواف را و آنچه لازم ست اورا از استلام حجر و جز آن و مکہ بمعنی ہلاک و نقصان کردن ست پس این بلد شریف
 را ازین جهت مکہ میگویند کہ وی ہلاک میکند و ناکس و فانی میگرداند گناہان را و ہلاک میکند مرکے را کہ ظلم کند و الحاد و زور
 و سران و مکہ نیز میگویند و یک بمعنی کوفتن ست از جهت کوفتن وی اعناق جباران را یا از جهت از دحام خلائیق
 نژد وے کہ موجب وق اعناق ست یا از جهت آنکہ وے میگوید مردان را وے شکنند قوت و تیزی ایشان را برضنت
 و مجاہدت و طواف گشتن گرد چیزے اکنون غالب آمدہ و اسم شدہ گشتن گرد کعبہ زادہا اللہ تعالی و تشریفاً

الفصل الاول بعن نافع قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکہ الا بآیات بذی طوی رگفت نافع کہ ابن عمر
 بود کہ قدوم نمی آورد و مکہ را اگر آنکہ شب میکرد بذی طوی بفتح طاء مہملہ و یحتمل کہ سنہ آید و فتح اصح و اصح و اشہر
 بہ تنوین و بے تنوین نام موضعی قریب مکہ داخل حرم در طرف راہ عمرہ - حتی یصبح و یغسل و یصلی تا آنکہ صبح میکرد
 ابن عمر غسل می برد و نماز میکرد و ظاہر آن ست کہ مراد نماز نقل ست برای و بآدن این مقام شریف
 نیدخل مکہ ہنار اہل پس می درآمد مکہ و روزانہ - و اذا لم یمنہام بذی طوی و ہات بہا حتی یصبح و یدکر ان البی - و ذکر
 میکرد ابن عمر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یفعل ذلک - بود کہ میکرد آنرا کہ ابن عمر کرد از بیوتت بذی طوی و خستال
 و صلوة و درین حدیث اشجاب و بآدن مکہ در روز ست تا بہ بنید کعبہ را و دعا کند و الا ان عادت جاری شدہ
 بدر آمدن وقت سحر مرگسانے را کہ می آیند از جدہ و سنت موافق اول ست و اگر چہ جامع حال سحر و وقی و حالی
 دیگرے نبخشند لیکن زہر و سلطان عزت و اہمیت و جلالت بیت اللہ زادہا اللہ تعالی و تشریفاً و وقت شجاعت
 اظہر و اہمست عرف ذلک بالذوق و الحمد للہ متفق علیہ - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت ان البی صلی اللہ

علیه وسلم لما جا مکة وعلیها من اعلاها گفت عایشه که آنحضرت هنگامیکه می آمد که را در می آمد او را از بالای او که
 همان جانب ذی طوی است و معلوم که مقبره مکة است همان جانب است و معلوم الفتح سیم و سکون عین مهله و تخفیف لام
 و حاء معلوم میگویی بنده سیم و تشدید لام - و خرج من اسفلها - و بیرون می آمد از پایین او که جانب دیگر است متفق علیه
 و عن عروة بن الزبیر - عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و ثقات ایشان است و خواهر زاده عایشه صدیقیه است و بسیار است
 ابی بکر روایت میکند از عایشه که گفت - قد حج البنی تحقیق حج کرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاجرتنی عایشه ان اول شیء بدایه
 حسین قدم مکة انه نوضا ثم طاف بالبيت - پس خبر داد مرا عایشه که نخست چیزه که آغاز کرد آنحضرت بدان چیز در وقتیکه قدم
 آورد که را این بود که آنحضرت و صوگرد پست طواف کرد و بجائۀ کعبه و این طواف را طواف قدوم گویند - ثم لم تکن عمرة -
 پست نبود و عمرة - ثم حج ابو بکر - پست حج کرد ابو بکر - و کان اول شیء بدایه الطواف بالبيت ثم لم تکن عمرة ثم عمرتم عثمان مثل
 ذلک - یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این خلفای ثلاثه رضی الله عنهم بکمال آذیند نخست کاری که کردند طواف کردند و حج
 عمره بجا نیاوردند و در بعضی روایات هم لم یکن غیر یعنی بنود غیر طواف و بعضی گفته اند که این صحیف است ولیکن معنی
 صحیح است پوشیده نماند که در احادیث سابق معلوم شد که آنحضرت و صحابه بعد از قدوم بکعبه عمره کردند ولیکن هر که ساقی
 کرده بود بها حرام باقی ماند و هر که ساقی نکرده بود از احرام برآمد مگر آنکه مراد یعنی عمره فسخ حج بعمره و برآمدن از احرام است و
 عروه این کلام را در رد کسی گفت که عمره کرد که آنحضرت فسخ حج بعمره نمود و بیان کرد که آنحضرت بر قرآن خود باقی ماند مگر آن یکبار
 همی نکرد او را فرمود که از احرام برآید و فسخ حج بعمره کند و بعد از عمره احرام دیگر برای حج ببندد و متفق علیه - و عن ابن عمر
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا طاف فی الحج او العمرة اول ما یقدم - بود آنحضرت که چون طواف میکرد
 در حج یا در عمره در اول قدوم آوردن - سعی ثلاثه اطواف - سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط طواف در اول است که بیان
 آن گذشت - و منی اربعة و میرفت بر دوش مقدار و در چهار شوط طواف که عبارت است از هفت بار گشتن گرد خانه
 کعبه هر یک گشتن را شوط گویند یعنی تنگ و در مسائل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است که
 جماعة از فقها اطلاق این لفظ را کرده داشته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند
 که طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جاهلیت است چنانکه در کراهت اطلاق شرب بر مدینه مطیبه گفته اند - ثم یحیی بن
 یزید میگوید از ولید از طواف و در کعبت - ثم یطوف بین الصفاء المروة - پست طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان صفاء مروه پس رمل
 در طواف میبود که بعد از سعی است متفق علیه و عنه - قال رمل رسول الله صلی الله علیه و سلم - دهم از ابن عمر است
 که گفت رمل کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من الحجر الی التلک من الجبل السود و تاجر السود سه بار - و منی اربعة و منی کرد چهار بار - و کان
 سعی بطن المسیل اذا طاف بین الصفاء المروة - و بود آنحضرت که سعی میکرد در مناک جای سیلان آب چون طواف میکرد میان
 صفاء مروه بیان این در حدیث جابر گذشت - رواه مسلم - و عن جابر - قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما

وَمَا نَزَّلْنَا بِهٖ سُلٰمًا - وَعَنِ عَالِيشَةِ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا ثَلَاثَ خُرُوجَاتٍ رَّسُولَ اللّٰهِ كَقَوْلِهَا كَيْفَ عَالِيشَةُ بَدَأَتْ بِهٖ رَدِّهَا بِمَا يَنْبَغِي خَدَاةً عَلَى اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِذِكْرِ الْاَلْحَجِّ - وَرَحَالِكُمْ ذِكْرُ شَيْكِرٍ دِيمٍ وَرَبْلِيَّةٍ كَرَجٍ رَا - فَلَمَّا كَانَ بَسْرَتِ طُمُثَتْ - بِسْ نَهْكَامِيكَمْ بِوَدِيمٍ بِالسَّرَفِ حَيْضٍ كَرَدْنِ وَبَسْرَتِ لَفَتْحِ سِينٍ وَكُسْرٍ وَفَادٍ رَا خُرَامَ مَضِي سَتِ بِرَبَّكَ مَرَحَلَهُ اَنْزَلَكُمْ وَرَا نَجَامَ قَدَامَ الْمُؤْمِنِينَ سَبِيحَةً سَتِ رَضْمَ مَرَحَلَةٍ وَبِضْيِ اللّٰهِ عَنْهَا وَزَفَاتٍ وَبُوتِ دِي بَدْرِيْنِ مَوْضِعِ الْفَاقِ بِاقْتَادِهِ بِوَدْنٍ - فَدَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَنَا الْبَلِي - بِسْ وَرَا دَنَا حَضْرَتِ وَرَحَالَكُمْ مِنْ كَرِيْمِي كُنْمِ اَزْوَاقِ حَيْضٍ كَهْ مَبَادِيْعُ شُوْدَا اَزْكَارِ دُونِ جِ - فَقَالَ لِحَاكِ لَفَتْحَتْ - بِلَفْظِ مَعْلُومٍ بِسْ كَقَوْلِهَا اَنْ حَضْرَتِ شَيْكِرٍ كَرَدْنِ مَرَادُ الْفَاقِ اِنْجَا حَيْضِ سَتِ وَدِرْ وَلا دِتْ لَفَتْحَتْ بِهْ لَفْظِ مَجْهُولٍ مَيَكُونِيْنَدِ - فَنَسْتِ نَعَمْ - كَقَوْلِهَا اَرْبِي - قَالَ فَاِنْ ذُوْلِكَ شَيْءٌ كَتَبَهُ اللّٰهُ عَلَى بَنَاتِ اَوْدَمْ - كَقَوْلِهَا اَنْ حَضْرَتِ اَنْدَلِيشَةِ مَكْنِ زِيْرٍ اَكْ حَيْضِ حَيْضِ سَتِ كَهْ نَوْشِيَّةٌ شَدْرَهُ اَسْتِ بِنِي تَقْدِيْرُ كَرَدَهُ اَسْتِ خَدَاةً اَلْبَقِي اَنْزَا بِرِ دَخْرَانِ اَوْدَمْ بِوَسَطِهِ وَدِرْ لَوْحِي رَوَايَاتِ اَمَدَهْ اَسْتِ كَهْ اَبْتَدَايِ اَنْ اَزْ لَسَا بِرَبِّي اِسْرَائِيْلَ سَتِ وَكَلَامِ وَدِرْ دِي وَرَبَابِ حَيْضِ كَقَوْلِهَا - فَاَفْعَلِي بِالْفِعْلِ الْحَلَجِ - بِسْ بَكْنِ اِمِي عَالِيشَةِ حَيْضِ كَهْ مِي كَقَوْلِهَا حَا جَايَانِ - تَحِيْرَانِ لَاطْلُوْنِي بِالْبَيْتِ حَتَّى تَطْهَرِي - بِرَا اَنْكَمْ طَوَاتِ نَحْيِ كَبْنِي نَجَانَهُ تَا اَنْكَمْ يَاكُ شُوِي مَتَفَقَّ عَلَيْهِ - وَعَنِ ابْنِ هَرِيْرَةَ قَالَ لَعَنَ الْبُؤْبُكَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ فِي الْحَجَّةِ الَّتِي اَمَرَهُ الْبَقِي صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهَا - كَقَوْلِهَا الْبُؤْبُكَ فَرَسَا وَدِرْ الْبُؤْبُكَ وَرَجِي كَهْ اَمِيْرُ دَايِنِدَهْ بِوَدَا وَاَنْ حَضْرَتِ بِرَامِي حَجْمِ بِنِي بِرَا اَهْلِ حَجْمِ - قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ - بِبِشِ اَرْحَجَةِ الْوَدَاعِ كَهْ اَنْ حَضْرَتِ بِنَفْسِ شَرِيفَتِ خُوْدُ كَرَدْنِ اَلْقَا مَعْلُومٍ شَدْرَهُ كَهْ چُونِ جِ قَرْضِ شَدْرَهُ اَنْ حَضْرَتِ بِحَبْتِ اَسْتِغَالِ لُجُزَاتِ نَوَا اَسْتِ رَفَتْ الْبُؤْبُكَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ رَا اَمِيْرُ خَلَجِ سَاخَتْ - يَدِيْلُ الْخُرْفِي رَهْطَا - فَرَسَا وَدِرْ الْبُؤْبُكَ رُوْزِ نَحْرِ مِيَا نِ كَرُوْهِي كَهْ - اَمَرَهُ اَنْ يُوْزِنَ فِي النَّاسِ - اَمَرُ دَاوُودُ الْبُؤْبُكَ اَنْ كَرَدَهُ رَا كَهْ اَفْوَانِ كُوْدِيْدَهْ اَعْلَامِ كَقَوْلِهَا اَمْرُ دِرْ مَرْدُومِ اَحْتَمَالِ دَاوُدُ كَهْ خَمِيْرُ اَمَرَهُ بِرَا الْبُؤْبُكَ رُوْدَا - اَلَا لَوْ كَجِ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ - اَكَا هَ بَا شَيْدِ كَمِ جِ كَقَوْلِهَا اَعْدَا اَزْ اَيْنِ سَالِ بِسْ مُشْرِكِي جِ كَرْدَنِ مَخْصُوصِ بِسَلْمَانَانِ بَا شَدْرَهُ - وَلا يَطُوْفُنَ بِالْبَيْتِ عَرِيَانٌ - وَبَايْدِ كَهْ طَوَاتِ كَقَوْلِهَا بَا كَهْ بِرِهْنَهْ وَاَيْنِ عَادَتِ اَهْلِ جَاهِلِيَّةٍ - بِوَدُ كَهْ بِرِهْنَهْ طَوَاتِ مِي كَرْدَنِ دِي كَقَوْلِهَا عِبَادَتِ نَهْ كَيْنِمِ خَدَا وَاوَرِ جَاهِمَا مِي كَهْ كَنَاهِ مَيَكْنِمِ وَرَا نِ مَتَفَقَّ عَلَيْهِ

الفصل الثاني عن المهاجر المكي قال سئل جابر عن الرجل يرمى البيت يرمع يديه - كَقَوْلِهَا مَهَا جَرَكَهْ اَزْ اَلْبَيْتِ
 بِرَسِيْدَهْ شَدْرَهُ جَابِرُ اَزْ مَرُوْسِي كَهْ مِي بِنِيْدِ بَيْتِ رَا بِرَمِيْدَارِ وَدِرْ وَدِرْ سَتِ خُوْدِرَا - فَقَالَ قَدْ حَجَّجْنَا بِسْ اَلْبَيْتِ كَقَوْلِهَا جَابِرُ بِهْ تَحْقِيْقِ جِ كَرَدْنِ مَرَادُ الْبَقِي صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَكُنْ لَفْعَلَهُ - بَنُوْنِ بِسْ بَنُوْدِيْمِ كَهْ بِهْ كَيْنِمِ اَنْ رَاوِيَا نِيْزِ رَوَايَاتِ اَسْتِ بِمَعْنِي بَنُوْدِيْمِ اَنْ حَضْرَتِ كَهْ مَيَكُوْدَا اَنْكَمْ نَدَهْبِ اَكْمَهْ ثَلَاثَهْ اَيْنِ سَتِ وَاَمَامِ اَحْمَدِ كَقَوْلِهَا دَسْتَبَا رُوْدَا وَوَدَا كَقَوْلِهَا دُرْ شَرْحِ كِتَابِ خُرْمِي كَهْ وَرَزْدَهْبِ اَمَامِ اَحْمَدِ سَتِ حَبْتِي دِرْبِنِ بَابِ رَوَايَاتِ كَرَدَهْ اَسْتِ وَدِرْ لَوْحِي رَسَائِلِ كَهْ وَرَزْدَهْبِ خَفِي وَرَا كَرَدَهْ اَنْدَكَهْ وَرَاوَلِ كَهْ لُظْرُ بِرَبِّي اَفْتَدَا كَقَوْلِهَا وَلا يَرْفَعُ يَدِيْنِ اَزْ سَنَنِ دَعَا سَتِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ - رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابُو دَاوُدَ - وَعَنِ ابْنِ هَرِيْرَةَ قَالَ اَقْبَلَ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدَخَلَ مَكَّةَ - رُوِيْ اَوْرَدَا اَنْ حَضْرَتِ

پس زحمت نہ کہ را با قاتل الی الحجر - پس ردی آورد و سوی حجر اسود - فاشکله - پس استلام کرد و چرا - ثم طاف بالبيت - پسر طواف کرد بخانه - ثم اتى الصفا - پسر بکعبه بچل صفا - فعلاه - پس بالا برآمد و را - حتى ينظر الی البیت - تا آنکه نظر میکرد بخانه - فرغ یدید پس برداشت هر دو دست را و بچل پید کرد الله ماشاء ویدعو - پس گشت که ذکر میکند خدا ایتعالی را که بخیر باد و دعای کند پس ازین معلوم میشود که بنظر بسبب خانه دست بر میداشت و دعای میکرد و مگر مراد از حدیث سابق در غیر این حالت که صعود صفاست باشد والله اعلم - رواه ابو داود - و عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الطواف حول البیت مثل الصلوة - طواف کردن گرد خانه مانند نماز است در ثواب - الا انکم تكون فیہ - پس فرق این است که شما سخن می کنید و در آن سخن کردن مبطل نیست آنرا چنانکه نماز را و درین عبارت ایمانی است که اگر سخن نگوید بهتر است - فمن تکلم فیہ فلا تکلم الا بنحیر - پس کسیکه سخن کند در طواف پس باید که تکلم نکند مگر به نیکو یعنی سخن نیک کند اگر چه از جنس کلام ناس باشد و باین حدیث استدلال کرده شده است بر این شرط طهارت در طواف چنانچه در نماز شرط است و مذہب ائمہ همین است ولیکن پوشیده نماند که حقیقت تنقیہ من کل الوجوه مراد نیست زیرا که طهارت ثوب و استقبال قبله و قرارت و سایر ارکان معتبر نیست ولیکن طهارت افضل است نزد ما و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی می گویند که برای غرض طواف افضل است که غنیمت است و جای دیگر نخواهند یافت - رواه الترمذی و النسائی و الدارمی و ذکر الترمذی جامعہ و فقوہ علی ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جامعہ را از روایه که وقت کرده اند این حدیث را ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است ولیکن ظاہر آنست که این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود و الله اعلم - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة - فرد آمدہ است حجر اسود از بهشت - و هو اسد بياض من اللین - ردی در حال نزول سخت تر بود در سفیدی از شیر - فسدو نه خطایابی آدم - پس سیاه گردانیدہ است و اگر انان اولاد آدم در سیدن و ستامی ایشان - رواه احمد و الترمذی و قال نہاد حدیث حسن صحیح - و گفته اند که در حدیث امتحان ایمان مراد است اگر کامل الایمان است قبول می کند آنرا بی تردد و بی تاویل و ضیف الایمان متردد میگردد و کافرا فتنه میشود و لغوی در حدیث چیزی نیست که مخالفت دلیل قاطع حکم یا استحاله آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاہر نمایند و قول اہل زیلع کہ ما دانستہ ایم بخصوص کہ بہشت و آنچه در و است از جوہر مبین و مخالفت است بحقیقت چیزی ہمارا کہ مخلوق اند و زمین دار فانیہ در خواص و لوازم و در زوال و فنا و احاطہ آفات بدان و باین حجر خود آفات برسد تا آنکہ از دست تراست ملاحظہ نگشت کہ ہنوز اثر آن ردی باقی است و جوہر آنست کہ تواند کہ بعد از نزول در دار دنیا آن احوال متغیر و متبدل شدہ باشد چنانکہ در آدم علیہ السلام شدہ از گرگی و تشنگی و مانند آن و بعضی می گویند کہ مراد ببولدن و از جهت جہت وجود زمین و برکت و شرف و کرامت است گو یا چیزی است کہ از بہشت آمدہ است و تنقیہ

بودن او و سپاہ کشتن او بگناہان آدمیان بتبیہ است مراد میان سکہ عبرت گیرند کہ گناہان در جہاد تاثیر سے کنند
چہ دلہائے الشیطان در این ہمہ تردد و شک و تاویل از طلبت باطن و حیکہ نفس ست و راہ رست آنست کہ بظاہر
آن ایمان بیارند و حقیقت آنرا بہ علم الہی تفویض نمایند و بگویند کہ ان اللہ علی کل شیء قدیر و در شرح زیادہ برین شین
تفصیل و بسط و تطویل کردہ شدہ است و باللہ التوفیق فانکہ مشہور شدہ میان مردم کہ باقی ماندہ است در
حج اسود سفیدی چونکہ آن سفیدی پیر و زمی آید قیامت یا نزدیک میشود قیامت و فقیر حقیر درین متحیر بود کہ این را
اصلی باشد یا نہ پس تراجم مکہ فاسے کہ تصنیف کردہ گفتہ کہ این چیز ذکر کردہ است کہ در حج اسود لفظہ سفیدہ صغیر
مشرق و بود در حلت این چیز در سنہ پانصد و ہفتاد و نہ و فقہیہ سیلیمان عسقلانی در مناسک خود گفتہ کہ دیدم من
در حج اسود سہ جاسفیدی و بعد از ان دیدم کہ ہر وقت در نقصان بود و این در ہفصد و ہشت بود واللہ اعلم و عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الحج - وہم از ابن عباس ست کہ گفت آن حضرت در شان حج اسود - واللہ اعلم
اللہ یوم القيمة - بخدا سوگند ہر آئینہ می برانگیزد حج اسود را خداے تعالی روز قیامت - لہ عنیان بہرہا و حالیکہ را
و چشم ست کہ می بیند بآن و چشم می شناسد کہے را کہ استلام کردہ است اورا - و لسان نطق بہرہا و زبانی ست
کہ سخن سے گوید بآن - لیثمد علی من استلمہ بحق - گواہی میدہد و رقیب و حافظ سے گرد و بر کہے کہ استلام کردہ است
اور بحق یعنی بایمان و صدق و یقین - جسۃ لہ - گواہی میدہد بحق و راستی و این حدیث نیز مجمل ست بظاہر
زیرا کہ حق سبحانہ قادر ست بر ایجاد و بصر و لطف و جہادات و تاویل سے کنند آن کسانیکہ در دل الشیطان زلیخ
و تفلست ست و می گویند کہ این کنایت ست از تحقیق ثواب مستلم و عدم ضیاع اجر و سعی و عجب ست از
سہنا و می کہ می گوید غالب برطن آن ست کہ مراد ہین ست اگرچہ ممتنع نیست جل او بظاہر و بطن عجب نیست
از سہنا و می زیرا کہ وسع مجبول ست نیز بر تفلست و تاویل در تفسیر قرآن و شرح احادیث تاجا و از اللہ عنہ بہ راہ
الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی و عن ابن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان الزکون و اللقا
یا قوتتان من یا قوت الحجۃ - گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما شنیدم آنحضرت را کہ می گفت یدرستیکہ رکن یعنی حج اسود
و مقام یعنی مقام ابراہیم و آن سنگے ست کہ در ان اثر پامہای اوست علیہا السلام ہر دو یا قوت انداز جن یا قوت
بہشت و یا قوت نام جوہری مشہور ست طمس اللہ نور ہما - محمودنا پدید کردہ است خدا تعالی نور این ہر دو را
و لولم یطمس نور ہما لاضاءہ ما بین المشرق والمغرب - و اگر نا پدید نمیکرد نور این ہر دو را ہر آئینہ روشن میشد ہر جہ
میان مشرق و مغرب ست یعنی تمام دنیا و گویا حکمت در طمس نور آن ست تا ایمان بہ غیب باشد امتحان ایمان
درین صورت ست - رواہ الترمذی - و امام احمد حنبل و در شد خود و ابن حبان و صحیح خود نیز روایت کردہ اند
و عن عیینہ بن عمیر بہر دو لفظ مصغر ست از کبار تابعین و ثقہ است و در زمان ہنوت و ولادت یافتہ

ورداه احمد مع اختلاف - روایت کردہ است این حدیث را در شرح السنۃ باین لفظ کہ گذشت در روایت کرد
 از احمد باختلاف در لفظ - وعن قدامتہ - بضم قاف وتخفيف وال مملہ - بن عبد اللہ بن عمر - صحابی ست
 قدیم الاسلام ساکن شد مکہ را و ہجرت نکرد اذان - قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسعی بین الصفا
 والمروة علی نعیم - گفت دیدم آن حضرت را کہ سغے کرد میان صفا و مروه بر شترے سوار - لا تعرب ولا طرو -
 نہ زدن بود و نہ راندن و دور کردن مردم را چنانکہ پیش ملک و امرایکند و لا الیک الیک - و ہو و کیو شو
 کیو شو - رواہ فی شرح السنۃ - وعن العلی - نہ فتح تختانیہ و سکون عین مملہ - بن امیہ - بضم ہمزہ و فتح میسم
 و تشدید یا صحابی ست حلیف قریش اسلام آورد و روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را عامل عمر ابن الخطاب
 بود بنجران - قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طاف بالبيت مضطجعا - گفت کہ پیغمبر خدا طواف کرد بخانه کعبہ
 در حالیکہ مضطجع ست و اضطجاع رواہ از زبیر بن راسد برکت چپ انداختن - بسر و حاضر بجائہ بنبر رواہ ابو داود
 و ابن ماجہ و الداری - وعن ابن عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اصحابہ اعتمر و امن الحجر اثمہ
 روایت سنت از ابن عباس کہ آنحضرت و اصحاب دسے عمرہ کردند از جہرانہ کہ نام صغی ست چنانکہ در میان
 عمرہ ہائی آن حضرت سابقا معلوم شد - فرموا بالبيت ثلاثا - پس رمل کردند بطواف بیت در سہ شوط - و جہلوا
 اردیتیم تحت اباطم - و گردا بیند رواہ اسے خود را زیر بغل اسے خود - ثم قذفوا علی عواقم الیسر - پسترا انداختند
 رواہ ابوداؤد و شمسے چپ خود کہ معنی اضطجاع ست مشہور آن ست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جہرانہ شبشب
 بکہ آمد و سحکن را خبر نکرد و ظاہر صحابہ اوقات دیگر کردہ باشند آن را روایت می کنند و اللہ اعلم رواہ ابو داؤد -
 الفصل الثالث - عن ابن عمر قال ماترک استلام حدین الرکین الیہانی و البحر فشدہ و لا رخاؤ
 گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما ترک نکردم من بوسہ و ادون این دو رکن را کہ یانی و حجر اسود ست و سختی و نرمی
 در ازدحام و خلوت - منذ رایت رسول اللہ - اذان باز کہ دیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یسئلہما - کہ بوسہ
 میداد آن دو رکن را - متفق علیہ و فی روایتہما - و در روایتی مر جارسے و سلم را ابن حنین آمدہ است
 کہ قال نافع رایت ابن عمر یسئلہما الحجر بنیدہ - گفت نافع دیدم ابن عمر را بوسہ میداد حجر اسود را بدست خود -
 ثم قبل یدہ - پستر بوسید دست خود را - و قال ماترک منذ رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسئلہما - و گفت ابن عمر
 ترک نکردم این را اذان باز کہ دیدم آن حضرت را کہ می کرد این را - وعن ام سلمہ - رضی اللہ عنہا قالت نکوت
 الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اشکی - گفت ام سلمہ کہ کہ کردم بوسے آن حضرت کہ من بیمار می دارم
 یعنی پیادہ طواف نمیتوانم کہ در شکوہ و شکایت بمعنی گکہ کردن و بمعنی بیمار شدن نیز می آید و این نیز راجع بمعنی اول
 گو یا عضوے گکہ میکند از حال خود - فقال ملو فی من در را الناس دانت را کہیہ پس گفت آنحضرت طواف

کن از پس مردمان و حالانکہ توسوار باشی قطعت در رسول اللہ - پس طواف کردم من و حالانکہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم صلی الی جنب البیت - نماز می کند در پہلوئے خانہ کعبہ - یقرأ بالطور و کتاب مسطور - در حالیکہ بخواند سورہ الطور و کتاب مسطور را متفق علیہ - وعن عالس - بعین مہملہ و کسر موحده در آخر سین مہملہ - بن ربیعہ - یعنی اورا از صحابہ شمرده اند و بعضی از تابعین ذکر کرده و اکثر برین اند - قال را بیت عمر لقیل الحجر و لقیل - گفت ویدم عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ را کہ بوسہ میداد و چراسود را می گفت - انی لا اعلم انک جرماتفع ولا تنفیر سئل کہ من ہر آئینہ میدانم کہ توسنگی باعتبار صورت ظاہر در دنیا سود نمی کنی و زیان نمیرسانی - و لولا انی را بیت رسول و اگر نمی بودم کہ من ویدم پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم لقیل - بوسہ میداد - ما قبلک - بوسہ میدادم ترا می گویند کہ عمر این قول از جهت آن گفت تا بعضی قریب الجہد باسلام در رفتنہ بیفتند لعبادت و بے آوردہ اند کہ چون عمر رضی اللہ عنہ این سخن گفت علی رضی اللہ عنہ گفت بازمان ازین سخن یا امیر المؤمنین کہ بے نفع و زیان سے کند باذن خدا سے عزوجل - متفق علیہ - وعن ابی ہریرہ - رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال وکل بہ سبعون ملکاً یعنی الرکن الیامانی - روایت میکنند ابو ہریرہ کہ گفت آنحضرت کہ موکل گردانیدہ شدہ اند بوسی یعنی برکن یامانی ہفتاد و فرشتہ - فمن قال - پس کسیکہ بگوید - اللہم انی اسألك العفو والعافیتہ فی الدنیا والآخرة ربنا ائتانی الدنیا حسنتہ و فی الآخرة حسنتہ و قنا عذاب النار قالوا - میگویند آن ہفتاد و فرشتہ - آمین - ہر گاہ رکن یامانی را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز ثابت شد بلکہ زیادہ بران و تواند کہ این خصیلت و خاصیت مخصوص برکن یامانی بود و در رکن اسود را فضائل دیگر باشد اجل و اعظم و او فرزادان - رواہ ابن ماجہ - وعنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من طاف بالبيت سبعاً ولا تیکلم الا بکلمۃ لا یحکم الا باللہ محبت عنہ عشرین سال - محکومہ میشود از وے وہ بدی - والحمد لله لا اله الا الله والله اکبر لا حول ولا قوۃ الا باللہ محبت عنہ عشرین سال - و بلند گردانیدہ شود براس و کتب لم عشر حسنات - و نوشتہ شود براس وے وہ نیکی - و ربع عشر درجات - و بلند گردانیدہ شود براس وے وہ پایہ - و من طاف فکلم - و کسیکہ طواف کند پس سخن کند یعنی بآن کلمات مذکورہ و مکرر آورد من طاف زاتما حکمی دیگر بوسے منوط و مربوط گرداند - و ہونی ذلک الحال - و حالانکہ وی در ان حال است و در بعضی نسخ فی تلک الحاثہ - خاض فی الرحمۃ برجلیہ - می درآید در رحمت ہد و پائے خود - کنا لفض الماء برجلیہ - همچو در آئندہ آب ہد و پائے خود این چنین تقریر کردہ طیبی معنی این حدیث را و گفت ہندہ ضیف عصمہ اللہ کہ در خاطر چنان خلجان میکند کہ معنی این حدیث این باشد کہ اگر چہ تکلم بکلام ناس کند نہ با نچہ ذکر کردہ شدہ از تسبیح و تحمید و تہلیل و تہکبیر مقابل قول او ولا تیکلم الا سبحان اللہ الخ باوجود آن اورا ثواب است کہ می باشد خالص در دریا رحمت ہد و پائے خود و اسفل بدن خویش از جہت بودن او عامل و عابد باسفل و منیر سدر رحمت تا اعلای

او از جهت بودن او بکلمه غیر ذکر خدا و چون بکلمه بذر خدا کند مستغرق می گردد و در دریای رحمت از پائین سرازیر شود
تا اعلا و الله اعلم فانهم و بالله التوفیق - رواه ابن ماجه

باب الوقوف بعرفة

بدانکه وقوف بعرفه یکی از دو رکن حج است و رکن عظیم است چنانکه وارد شده است که الحج عرفة اهم مکانی
مخصوص است و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و اما عرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آید فقط او شاید که جمع به اعتبار
نواحی و اطراف و تعدد محال و وقوف است و وجه تسمیه عرفات بحجبت تعارف آدم و حوا است درین مکان بلند
هبوط چنانکه مشهور است یا از جهت آنست که جبرئیل تعلیم میکرد درین مکان ابراهیم خلیل را مناسک حج میگفت
عرفت شناختی ابراهیم میگفت عرفت شناختم یا از جهت آنکه این مکانی عظیم و مشهور است گویا معروف است پیش
از تشریف و بعضی گفته اند که از جهت توف عباد و دروے بسوے خدا بعبادات و ادعیه و این معنی اگر چه مشترک است
میان دے و اکمنه دیگر ولیکن این مکان عظیمترین مکان است که موازی و معادل نیست اورا هیچ مکانی از این
ارضیه پس تسمیه کرده شده بدان کذا قبل و برین وجه کشتن از معرفت است و بعضی میگویند که عرفه مشتق از عرف
بفتح عین و سکون را و اکثر استعمال کرده میشود آزاد و بوسه خوش و چون در منی بوسه بد حجبت کنند بدین پنج
پیدا می گردد و در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن اذان و اذان روح و وقوف بعرفه عبارت است از ایستادن
در آن و دے اگر چه ساعته باشد و اگر چه در خواب باشد بیک ساعت که درین موضع ایستاد جای
باشد بعد اذان طواف است چنانکه گذشت

الفصل الاول - عن محمد بن ابی بکر الثقفی - که تابعی ثقة است - انه سأل انس بن مالک - روایت میکند
که دے پرسید انس را - وها غازیان من منی الی عرفه - و حالانکه آن هر دو میرفتند وقت پاداد از منی بعرفه
کیف کنتم تصنعون فی هذا الیوم مع رسول الله - پسید چگونگی بودید شما و چه کار میکردید و چه ذکر میکردید درین
روز عرفه با رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقال کان بیل منا المهل فلما بیکر علیه - بود که تلبیه میکرد از ما هر که تلبیه میکنند
بود پس انکار کرده منی شد بران - و یکبر الکبر منا فلما بیکر علیه - و تلبیه می گفت هر که تلبیه گوینده بود پس انکار کرده
منی شد بوسه یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند رواست ولیکن گفته اند که تلبیه گفتن رخصت است و
سنت آنست که تلبیه گویند و تلبیه روز عرفه مرحلج راست نیست سنت آنست که تاری جمره العقبه تلبیه می کرد
باشند و الکبیر سنت است در پس نماز با حاج و غیر حاج را راتفق علیه و عن جابر بن انس رسول الله صلی الله
علیه و سلم قال نحرته ههنا - روایت است از جابر که گفت آن حضرت که نحر کردم من اینجا اشارت بموضع حین
میکند از منی که آنحضرت در آنجا نحر کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آن را منحر البنی نامند و تبرکات

در اینجا عمارتی کرده اند - و منی کلمہ منحصر - و مناجا محل محض است در هر موضعی از منی که منحصر کند جائز است - فاجزا وانی حال کم
پس منحصر کنید شما در منزلها و جایها بے رخت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت - و وقفت ہنا و عرفہ کلمہ
موقف - و وقوف کردم من اینجا و عرفات ہمہ محل وقوف است و در مزدلفہ کہ ادر اجمع نیز گویند بفتح جیم بحبت اجتماع
آدم و حوا در رے و از ولات نیز بفتح قریب و اجتماع است گفت - و وقفت ہنا و جمع کلمہ موقف - و وقوف کردم
من اینجا و جمع ہمہ موقف است و شک نیست کہ مکان آنحضرت افضل و اشرف خواهد بود اما جو از شامل است ہمہ را در

مسلم - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من یوم الا کثر من ان
یبتیق الیکفہ عبدان النار من یوم عرفہ گفت آن حضرت نیست هیچ روزی بیشتر از رے آزاد کردن خداے تعالی
در آن روز بنده را از آتش و رزخ از روز عرفہ - فانه لیدنو - و بدرستی کہ وے تعالی نزدیک بیشتر بخت و منفعت
نمیباید ہی ہم الملائکہ - بیشتر مفاخرت می نماید و نازش می کند بہ بندگان کہ حاضر اند در آن موقف ملائکہ را فیتقون
ما اراؤہم لا یسین می گوید بلامکہ چہ می خواهند این بندگان من بلفظ استفهام تعجب تا ملائکہ اعتراض کنند بفضل
بنی آدم و پشیمان شوند از معنی کہ در ایشان می کردند رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن عمرو بن عبد اللہ بن صفوان - تابعی قرشی ست ذکر کرده اورا ابن حبان در ثقافہ
عن حال کہ لیقال کہ یزید بن شیبان کہ روایت می کند عبد اللہ از خالیکہ مر اورا ست گفته میشود اورا یزید بن شیبان
صحابی است - فقال کثانی موقف لنا بمرکزہ - گفت یزید بن شیبان بودیم ما در موضعی کہ بود ما را در عرفہ در قدیم الزمان
در عمد جاہلیت بمیراث آبا و اجداد و قوم ما آنجا وقوف کرده آمدہ اند - یباعدہ عمر و من موقف الامام جد و دومی
انداخت یعنی وصف می کرد بہ بعد آن موقف را عمرو بن عبد اللہ از موقف امام بسیار و البتہ فاما تا این آں ملا
ابن ربیع الانصار - کہ سہیم و سکون را و فتح موحده نام او زید بن عبد اللہ - فقال انی رسول

رسول اللہ - پس گفت من فرستادہ پیغمبر خدایم - صلی اللہ علیہ وسلم الیکم - بسوے شما - ليقول لکم فاقوا علی مشاعرکم
می گوید آن حضرت شما را وقوف کنید شما بر مشاعر خود - فاکم علی ارض من ارض ابیکم ابراہیم یعنی رستیکہ شما بر میراث
از میراث پدر کلان شما کہ ابراہیم حلیل اللہ علیہ السلام است حاصل منہ حدیث آن است کہ ہر قومے و قبیلہ را
از عرب پیش از زمان اسلام موضعی معین بود از عرفات کہ در آنجا وقوف بے کردند و موقف قبیلہ این یزید
بن شیبان در جائے بود کہ بسیار دور بود از موقف آنحضرت کہ موقف امام عبارت از است پس اینها خواستند
کہ عرض نمایند کہ نزدیکتر بایستند یا حضرت خود تفرس نمود کہ خواهند در خواست پس صحابی را کہ ابن ربیع میقتند
بر ایشان فرستاد کہ بجائے خود بایستند و از موقف قدیم کہ از پدران آمدہ است و مشاعر ایشان عبارت
از ان است انتقال نہ کنند کہ عرفات ہمہ موقف است و در منی و مزدلفہ ای از موقف امام تفادے ندارد تا در نازع

وتخالف فيفتند - رواه الترمذی والبوداؤد والنسائی وابن ماجه - وعن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل عرفة موقف - هم عرفة وهر جزو دے موقف است هر جایکه وقف کنند صحیح است - وكل منى مخر - وهم منى مخرست در هر جایه دى که مخر کنند جائز است وكل المزدلفه موقف - وهم مزدلفه موقف است - وكل فجاج مكة طريق ومخر - وهم راههاى مكة راه ومخرست فجاج بكسر فاء جمع فجاج ففتح راه كشافه میان دوكوه یعنی از هر راه كه كه در آیند درست و هر جایكه در كه مخر کنند رواست مخر در حرم باید و كه حرم است لیكن در منى عادت شده است در روز مخر كه وهم ذى الحجه است و منى می باشند آنجا قربانى می کنند و دهناسه دیگر مثل هدی و دم شكر تمتع و نذر و جز آنها اگر در كه كنند مقصودى ندارد و مقصود از تسویه مواضع مذكوره اصل جواز و خروج از عسره است و الافضلیت موقف آن حضرت و مخر و طریق دے باقی است كما لا يخفى - رواه البوداؤد والدارسم - وعن خالته - بن هودة - بفتح هاء و سكون واو و ذال حمزة - قال رایت البنى - گفت دیدم پیغمبر را - صلى الله عليه وسلم خطب الناس یوم عرفة - خطبه دے كرد مردم را روز عرفة یعنی در عرفات - على بعیر قائم فی الركابین - بیشتر سوار ایستاده و هر دم كتاب گویا كرا كن بقصد ارتفاع و حصول توبت در كلام بود تا از دور و نزدیک همه بشنوند - رواه البوداؤد - وعن عمر بن شعیب ان ابیه عن جده ان البنى صلى الله عليه وسلم قال خیر الدعاء دعا یوم عرفة - بهترین دعا بادعای روز عرفة است كه در عرفات كنند یا هر جا كه كنند و مقصود اصلی ذكر احوال حج و حاجیان است - و غیر ما قلت انا و البیهون من قبل - و بهترین دعا و ذكر كے كه گفت من و پیغمبر ان كه پیش از من بوده اند این است - لا اله الا الله وحده لا شریك له الملك وله الحمد و بهو على كل شئ قدیر رواه الترمذی و دے مالک عن طلحة بن عبید الله الى قوله لا شریك له و عن طلحة بن عبید الله بن كریز - بفتح كاف و كسر راء و سكون ثمانية تحتانیة و در آخر ذالے و عبید الله بلفظ تصغیر این چنین واقع شده است و نسخ مشکوٰۃ موافق آنچه واقع شده است در بعضی نسخ مصباح و كاشف فی بعضی کتب دیگر و مصواب عبید الله بدون یا موافق آنچه در اكثر كتب اسامی الرجال است تا بلی است روایت می كند از دے حمید الطویل و حمد بن سلمه و مالک و جز ایشان و حدیث او مرسل است و طلحة بن عبید الله از عشرة بشره است و دے طلحة بن عبید الله بن عثمان است و عثمان نام ابو تمیمه است و الدالی بکسر دال و بعضی الله عنه - ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما رقی الشیطان یوما یوفیه اصغر - گفت آنحضرت دیده نشده است شیطان در پنج روزی كه دے در ان روز خرد تر باشد - ولا ادر بدال دهاى مملکتین و نه دور تر در انده تر - ولا احقر - و نه خوار تر و خرد تر - ولا اعظم منه - و نه خشم و غصه خورنده تر از خودش - و نه لازم عرفة كه در روز عرفة باشد یعنی شیطان همیشه از مشا هده خیر و خوبى از آدمیان غصه می خورد و خوار گیر و در روز عرفة از همه روزها بیشتر و زیاده تر است خوارى و غصه دے - و ما ذلک الا لما یرى من تنزل الرحمة - نیست آن

را ندگی و خواری و دفعه شیطانی در روز عرفه مگر کجاست چیز بے کم می بیند از خود آمدن رحمت بر آدمیان و کما
 اللہ عن الذنوب العظام - و در گذشتن خدا سے تعالی از گناهان بزرگ ایشان - الا ما رقی یوم بدر - مگر آنچه
 دیده شد از خواری و زاری و زاری شیطان روز بدر که روز فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت اسلام
 بود و در آن روز خواری و بے یاری و زعفران و یا بشیر - فانه قدر اے جبرئیل نزع الملائکة - پس بدرستی که
 که شیطان به تحقیق دید جبرئیل را در روز بدر که به ترتیب می دهد ملائکه را و صفهار است می کند بر اے جنگ شرکان
 و در تاریخ بزرگ و عین مملکت بازداشتن و منع کردن و لشکر را فراهم آوردن و شروع به فتح و او سرنگ و سالار
 لشکر و بازدارنده - رواه مالک و فی شرح السنه بلفظ المصانح - روایت کرد این حدیث را و شرح سنه به
 لفظی که در مصانح مذکور است - و عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان یوم عرفه ان اللہ
 یبذل الی السموات الدنیا - چون می باشد روز عرفه بدرستی که خدا سے تعالی فرود می آید با ملائکه تا بیان ترست
 یعنی قریب می شود به رحمت و احسان و کرم - فیما بهی بهم الملائکة - پس می نازلند با زمینیان فرشتگان را - فیقول
 انظر و الی عما و سه - پس می گوید و سه سخاوت بنگرید به سوی بندگان من - الی فی شتا غیر متحابین - آمده اند
 در گاه رحمت مرا و ولیده موسی غبار آلوده فریاد کننده بر آورنده آواز بار ایه تلبیه و ذکر و شهادت بضم شین
 جمع است و خبر بضم غین جمع و غیر وضع بضا و محجه بانگ و فریاد کردن - من کل حج عقیق - از هر راه کشاده دور و دراز
 شدند که انی قد غفرت لهم - گواه می گیرم شمار ابرائیم که بدرستی که من آمرزیدم ایشان را - فیقول الملائکة یا رب فلان
 کان یرتق - پس میگویند فرشتگان اے پروردگار فلان کس از میان این حاضران عیب و کسبیت بر حق کرده میزند
 و بر حق بدی کردن و ارتکاب محارم کردن و ظلم کردن - و فلان و فلانة - و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان اند
 قال - گفت آن حضرت - یقول اللہ - می گوید خدا سے - عز وجل قد غفرت لهم - به تحقیق آمرزیدم مرا ایشان را
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیا من یوم اکثر عقیقاً من النار من یوم عرفه - گفت آن حضرت پس نیست
 هیچ روزی بیشتر از روزی آزاد شدن در روز ازش و در نوح اندر روز عرفه - رواه فی شرح سنه
 الفصل الثالث - عن عائشة رضی اللہ عنہا - قالت کان قریش ومن وان وینا - گفت عائشه بوند
 قریش رکنا بیکه گرفته بودند وین قریش را و تابع ایشان بودند - یقفون بالامه و لفته - و قوف میکردند بر و لفته
 از جهت ترغ و تفرق بر مردم و میگفتند یا اهل اللہ و ساکنان حرم ادیم بیهرون نمی آیم از حرم و مزدلفه حرم است
 و عرفات حل - و کانا لیسون الحس - و بودند قریش که نام کرده می شدند حسن بضم حاء و سکون سین مملکت
 جمع احسن یعنی شجاع از حاسته یعنی شجاعت و شجاعت یا از جهت شجاعت ایشان و درین خود را از جهت الجاهی
 ایشان محساکه نام کعبه است زیرا که سنگهای او سیاه اند ما کل به سفیدی و آن سخت میباشد - فکان سائر العرب

یلقون برفه - پس بودند باقی عرب که وقوف می کردند برفه - فلما جاز الاسلام امر الله تبیه - پس هنگامیکه آمدین اسلام
 امر کرد خدا تعالی مریم خجسته خود را - صلی الله علیه وسلم ان یاتی عرفات - که بیاید عرفات را - فیتقف بها - پس وقوف
 کند در روی - ثم یقیض منها - پسر براند و بیدار کند بهشتانی از دس یقیض بضم یا از افاضت ریختن اشک و آب بکثرت
 و یکبار روان شدن از عرفات - فذلک قوله تعالی - پس آنست معنی قول خدا تعالی - ثم ایضوا من حیث افاض
 الناس - پسر روان شود و بر آید از آنجا که روان می شوند و همه اند مردم این خطاب برای قریش است و لازم
 می آید ازین امر بر مسلمانان را نیز متفق علیه - و عن عباس بن مرواس صحابی است از مولف القلوب سلام
 آورده پیش از فتح یاندک زمانه و نیکو شد اسلام و سه و شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با پانصد کس از
 قوم خود می از جامعه است که حرام گردانیده بودند خدا بر نفس خود در جاهلیت - ان سول الله صلی الله علیه وسلم -
 روایت است از و یک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و عا لامة عشیة عرفة بالمغفرة - دعا کرد مرادت خود را در شبانگاه
 روز عرفه بآمر زبیده شدن گناهان مراد امتی است که حاضر شده اند برفات یا مطلق است و اول ظاهر تر است بقیاب
 الی قد غفرت لهم ما خلا المظالم - پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد و عا لامة انحضرت باین طریق که بستر گن
 تحقیق آوریدیم مراد ایشان را همه گناهان را جز مظالم که مراد بآن حقوق عباد است جمع مظالم بکسر لام و فتح آن و
 بعضی فقه نامند اندیشه هم را نیز تجویز کرده اند و مظالم عامتر است که در مال باشد یا در عرض صفای آخذ المظالم
 منه - پس بدستیکه من گیرنده ام و بدل البتة از برای مظلوم حق دور او این قسم از گناهان را نمی بخشیم و اخذ لفظ مظالم
 نیز روایت است - قال رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة - گفت آن حضرت ای پروردگار من اگر میخواهی
 میدی مظلوم را از نعمت بهشت یعنی در بدل حق و سه که ظالم گرفته است - و غفرت للظالم - و می آمرزمی مظلوم را -
 فلم یحب عشیة پس اجابت نکرده شد و قبول کرده نشد و عا لامة انحضرت در شبانگاه عرفه - فلما أصبح بالمدینة - پس
 هنگامیکه صبح کرد انحضرت برفه - عا لامة باز کرد و عا - فاجیب الی ما سال - پس اجابت کرده شد انحضرت
 بسوی چیزیکه سوال کرد و قبول فتاد و عا لامة انحضرت در آرزیده شدن تمامه گناهان اگر چه مظالم باشند قال ضحک
 رسول الله - گفت راوی پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم او قال تبسم - یا گفت راوی بجای ضحک تبسم -
 فقال له ابو بکر و عمر - پس گفتند مر آن حضرت را ابو بکر و عمر - بانی انت و اخی ان هذه الساعة ما كنت لضحک فیها
 پدر و مادر من فدای تو باد بدستیکه این ساعتی است که نبودی تو که خنده میکردی در روی یعنی نشان دهنت
 حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است این تاویل از برای آن می کنم که ابو بکر
 و عمر آن حضرت را هرگز پیش ازین در مرفه ندیده بودند تا بگویند که نبودی تو که خنده میکردی درین ساعت
 فلما اذی الضحک الضحک الله ضحک - پس چه چیز خدا نید ترا همیشه بخت اند خدا تعالی او را ان ترا نیت

است از شادی و خوشحالی - قال - گفت آنحضرت - ان عدو الله ابليس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائه وغفر لامته - بدرستی که دشمن خداست که ابلیس است هنگامیکه دانست که خدای تعالی به تحقیق قبول کرد دعای مرا و بیا مزید مراست مرا - اخذ البزاق فحبل یخوذه علی راسه - گرفت خاک را پس گشت که می اندازد بر دوش و خاک را بر سر خود - دید عوبالوین و البثور - و دعای کند بویل و بثور و پاک و میگوید یا دیلاه و یا بشوراه و یل یعنی دای و یخی و بثور یعنی پلاک و در قاموس گفته که یل یعنی حلول شرست و بثور بنا بر معنی قضیت و گفته اند که یل نام وادی است در دوزخ - فاشحانی ما رایت من جزمه - پس در خنده آورد مرا چپ که دیدم من از بی صبری ناله و فریاد و - رواد این ماجه و در مع البیعتی فی کتاب البعث و النشور - بدانکه ازین حدیث معلوم میگردد که حج مکرم نظام نیز بشود و بطرفی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از دعای حقوق و بمعنی گفته که مراد از حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و الا پس قول حق سبحانه و تعالی را در آن ذلک کافی است و ظلم داخل در مادیون شرک است و در مواهب لدنیه میگوید که ترمذی گفته است که آنچه در حدیث صحیح آمده است که کسی که حج کند و رخت نکند و فسق نوزد و میردن آید از گناهان هم چون روزیکه زامیده است او را مادیون مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله و در حقوق الله نیز ساقط نمیکند و نفس حقوق پس کسیکه بر ذمه او نماز یا کفارت است و مانند آن از حقوق الله ساقط نمیکند و زیرا که آن حقوق است نه ذلوف بنیت که تا آخر دس پس نفس تا میرد می ساقط میگردد و حج نه آن حقوق بانفسها پس حج بر و ساقط میگردد و اندام نمی خالف را نه حقوق و این تمییه که از مشاهیر علمای محدثین است گفته کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگردد و اند چیز را که واجب بر دعای از حقوق خدا هم چون آنکه بر ذمه او است مثلاً توبه داده شود او را ازین قول او اگر توبه نکند قتل کرده شود و ساقط نمیکرد و حق می بکشد اجماعاً ائمتی و درین کلام از تشدید و تصیق چیز است که مخفی نیست مشهور است که حقوق الله منقور است حج و در حقوق عباد و خلاف است و جمهور بر اینند که منقور نیست و ظاهر احادیث عدم است الله عالم

باب الدفع من عرفه والمزول

باب در بیان برگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفه و مزدلفه ظاهر آن است که بجای دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر بر دفع بجهت آن کردند که چون الاوجام بود وقت برگشتن بعضی مردم را بعضی دفع می کردند یا بر او دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فصول سابقه معلوم شده اینجا بیان کیفیت آن میکند

الفصل الاول - عن هشام بن عروة - تابعی است مثل پدرش - عن ابيه قال - سوايت می کند از پدر خود که گفت - سل اسامة بن زید کیف کان رسول الله - پرسیده شد اسامة بن زید را که چگونه بود پس خبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم سیر فی حجۃ الوداع حین دفع۔ بچہ کیفیت سیری کرد و حجۃ الوداع ہنگامیکہ برگشت از عرفات۔ قال
گفت اسامہ۔ کان لیسیر العنق۔ بود آنحضرت کہ سیری کرد شتاب و عنق فحتمین سیر سرسبع و بعضی گفته اند میان آہستگی
و شتابی زیادہ برشی و بعضی گفته گام کشادہ ہناردن۔ فاذا وجد فجوة نص۔ پس چون می یافت فزجہ تیز تر میرفت فی الصلح
فجوة بفتح فاء سکون حیم قولہ تعالیٰ فی قصۃ اصحاب الکہف (وہم فی فجوة منہ یخفون) بصا و مسلمہ سیر شدید فوق عنق و فی الصرح
نص نیک راندن نص ناقتہ می گویند و قتیکہ بر آمد نہایت آنچه در و است از سیر و اصل سے استقصا رسیدن نہایت
چیزی ست متفق علیہ۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما۔ انه دفع مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم عرفة۔ روایت است
از ابن عباس کہ وہ دفع کرد و بیرون آمد ہر اہ آن حضرت روز عرفہ فمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم و راہ زجر اشد پیدا
و ضرب بالابل۔ پس شہید آن حضرت در پس خود منع سخت و ندون مرثر ان را کہ مردم مبالغہ نے کردند و تیز راندن
و شتاب رفتن واضطراب می نمودند۔ فاشار بسوطہ الیم۔ پس اشارت کرد آن حضرت بتازیانہ خود بسوے مردم
و قال۔ گفت۔ ایہا الناس علیکم بالسکینۃ۔ ای مردمان بر شما باد کہ آہستگی و آرام و وقار و وزید۔ فان البریس
بالایضاح۔ زیرا کہ نیکی کردن و ثواب یافتن در باب حج و جز آن نیست بہ تیز راندن و شتاب رفتن واضطراب نمودن
و شتابی کردن بلکہ باجتناب از محرکات و مکروہات نمودن و از رفتن و فسوق و در بودن۔ رواہ البخاری۔
و عنہ ان اسامہ بن زید کان روت النبی صلی اللہ علیہ وسلم من عرفة الی المزدلفہ۔ وہم از ابن عباس ست
کہ اسامہ بن زید بود سوار در پس آنحضرت در سوار شدن از عرفہ بسوے مزدلفہ۔ ثم اردت الفصل من المزدلفۃ
الی منی۔ پست سوار کرد آن حضرت در پس خود فضل بن عباس را در سوار می کہ اسن اولاد عباس بود از مزدلفہ بسوے
منی۔ مگلاہا قال لم یزل النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس ہر دو یعنی اسامہ و فضل گفتند و روایت کردند کہ ہمیشہ بود
پنجم صلی اللہ علیہ وسلم۔ یلی حتی رمی جمرۃ العقبتہ۔ تبلیہ میکرد تا آنکہ رمی کرد در جمرۃ عقبہ در روز نحر و بعد از تسبیح
تہام کرد و ذکر جمرۃ العقبتہ در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عمر
قال جمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم المغرب والعشاء کجمع۔ گفت ابن عمر جمع کرد آن حضرت نماز مغرب و عشاء دورا
در یک وقت کہ وقت عشاء است بگذارد و در مزدلفہ و جمع نام مزدلفہ است چنانکہ گذشت۔ کل واحدہما
باقاتہ۔ گزارد ہر یکی ازین دو نماز را با قاست یعنی ہر یکی را تکبیر جدا برد و اگر چہ اذان یکے بود چنانکہ در فصل اول
از باب حجۃ الوداع گذشت۔ و لم یسج بینہما۔ و نگذارد نماز نفل میان این دو نماز۔ و لعلہ اثر کل واحدہما۔
و نہ در پی ہر یکے ازینا یعنی نماز نفل اصلا نگذارد نہ را بہ مغرب و نہ عشاء۔ رواہ البخاری۔ وعن عبد اللہ
بن مسعود۔ قال ما رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی الصلوۃ الا لیقاتا۔ گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر خدا
را کہ گزارد مسج نماز۔ اگر در وقتش۔ الاصلون صلوۃ المغرب والعشاء کجمع۔ مگر دو نماز کہ مغرب و عشاء باشد در مزدلفہ

از اینجا معلوم شد که جمع میان صلوة که در سفر روايت ميکنند بر آن وجهي که شافعيه فهميده اند محل سخن است و آنکه جمع میان ظهر و عصر و روز و رفته نگفت از جهت شهرت امر درست - وصلی الفجر یومئذ قبل میقاتها - و بگذارد نماز بامداد را در روز و رفته پیش از وقت و یعنی وقت متاخره که همیشه در گزارد و در تاریکی گزارد چنانکه مردم در شک شبیه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم دریافت نمود و وحی یا بنمیرید علمی که داشت و حدیث دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث است و صریح است یا آنکه بعد از طلوع فجر گزارد و پیش از دوسه و در بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود آمده که دوسه گزارد و نماز فجر را بنزد دلفه بعد از طلوع فجر و گفت که گزارد آن حضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی تو هم کرده اند که پیش از دخول وقت گزارد و این خطاست و مخالف اجماع متفق علیه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال انما من قدم البنی صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفه فی ضنقه المله گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود آن حضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل عیال خود از نساء و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شدند و این جماعه را در شب فرستاد و فرمود که رمی جمره العقبه بکنید مگر بعد از برآمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید و قول امام ابی حنیفه همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمره العقبه بکنید و نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر بقاعده مستمره شافعیه آن است که مطلق را حمل بر مقید میکنند و الله اعلم متفق علیه - عن الفضل بن عباس وکان ردیف رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از فضل و بود دوسه پس آن حضرت نشینده بر ناقه - انه قال فی عشیه عرفة و غداة جمع للناس حین دفعوا - که آن حضرت گفت در شبانگاه عرفة و بامداد مزدلفه مردم را هنگامیکه تیزرانند و دفع و زجر و ضرب بسیار کردند و علیکم بالسکینه - بر شما بادا که مردم که قرار و آرام بکنند و شباقی و اضطراب نورزید - و هوکان ناقته - و حال آنکه آن حضرت بازدارنده بود و ناقه خود را از تیز رفتن کان به تشدید تا از گفت یعنی بازداشتن حتی دخل محسرا - تا آنکه در آمد وادی محسرا پسین کمسوره مشدوده - و هو من منی - و این وادی محسرا مناست و بعضی میگویند از مزدلفه است و تحقیق آن است که بر نزع است میان هر دو چنانکه گذشت - قال علیکم بحشی الخبز المذی یرمی به الجمره - گفت آنحضرت بر شما باد که بردارید سنگریزه بار ازین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده میشود بآن جمره و سابقا بیان حشی الخبز گذشت ظاهرا این حدیث آن است که سنگریزه باز راه برداشتند و در بعضی روایات آمده که از مزدلفه برداشته بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر صنفی که بردارند جایز است مگر آن جمرات که بوسه رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل جواز باقی است لیکن خلاصه دلی و افضل است و نیز اختلاط کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برای رمی جمره العقبه امرزگار خواهند بود

یا مفضل که گفت امر فرمود اینها انداخت و شهادت و سه براس روز هاسی دیگر - و قال لم یزل رسول الله - وگفت
فصل بن عباس همیشه بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - تبلیغ میگفت - حتی رمی جمره العقبه - بعد از رمی جمره از تبلیغ
باز میماند - رواه مسلم - و عن جابر بن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من جمع وعلیه السکینه - افاضه کرد یعنی بر آن شد
آن حضرت از مزدلفه و حال آنکه بود برومی قرار و آرام - و امرهم بالسکینه - و امر کرد مردم را نیز بسکینه و آرامی - و اوضع فی
وادی محسر - و تیزراند و وادی محسر بیان این سابقا گذشت - و امرهم بان یرویوا مثل حصی الخذف - و امر کرد مردم را که
رمی کنند بانه شکر زده خذف که مقدار نخود یا مقدار شمشک باشد چنانکه گذشت - و قال لعل لاراکم بعد علی هذا - وگفت
آنحضرت باصحاب شماید که من نه بیستم شمار العید ازین سال یعنی پس بیا موزید احکام دین را و ازین جهت این حج را
حجه الوداع گویند که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و وداع کرد و از آن را و مولف میگوید که - لم یجد هذا الحدیث فی صحیحین
نیانتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابح از آن در فصل اول دلالت
میکند بر وجود آن در صحیحین - الا فی جامع الترمذی - مگر در جامع ترمذی آنرا یافتیم - مع تقدیم و تاخیر با تقدیم بعضی
الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آنست که در فصل ثانی ذکر کرده میشد

الفصل الثانی عن محمد بن قیس بن خزيمة - بین فتح میم و سکون حاء عجمه و فتح زاء میم تابعی ثقة است قال
خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان اهل الجاهلیة كانوا یقعون من عرفة حین تکون الشمس کانهما کما
الرجال فی وجوههم خطبه خواند آن حضرت پس گفت بدرستی که اهل جاهلیت بودند که روان میشدند از عرفة تا آنکه
یمو و آفتاب گویا که دس دستار های مردان ست در رویا ایستاد - قبل ان تروب - یعنی پیش از آن
که فرو رود و آفتاب طلعت در بیان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چینی را که می افتد از تور
آفتاب هنگامیکه نزدیک میشود بافق بهمانه زیرا که نور آفتاب می درخشد در روی مردان مانند درخشیدن
بیاض عمامه انتی و بعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامیکه غروب می گردد نصف گویا عمامه است بر سر کوه زیرا که شکل
عمامه نصف کرده است و من المزلفة بعد ان تطلع الشمس حین تکون کانهما کما الرجال فی وجوههم - و روان
میشدند از مزدلفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامیکه می شد آفتاب گویا که عمامه مردان ست در روی ایشان
و انما لاندفع من عرفة حتی تروب الشمس - و بدرستی که مردان نمی شویم از عرفة تا آنکه غروب کند آفتاب - و نفع من المزلفة
و روان شویم از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس - پیش از آنکه طلوع کند آفتاب - بدینا مخالف است لمدی عبدة الاوثان -
سیرت و روش مایان مخالف است بر سیرت پرستندگان بتان زان - و التبرک - و مخالفت سیرت شرک را یعنی اهل شرک را
رواه البیہقی فی شعب الایمان و قال فیہ - و گفته است بیہقی در رویه - خطبنا و ساقه نحوه - و رانده است حدیث را
و ذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ و اصل کتاب این جا بیاض ست و این عبارت را

جزیرے نوشتمہ و در تخریج ابن جریر - از جہ البیہقی من حدیث مسور بن خزیمہ نخوہ - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما
 قال قد متا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ المزدلفۃ پیش فرستاد مارا آنحضرت در شب مزدلفۃ غیلۃ بنی عبدالمطلب
 لاکہ کو دکان عبدالمطلب یا شیم - علی حیرات - سوار بر حرکان - فجل بطح انفا ذنا - پس گشت آنحضرت کہ میزد بکف دست
 بان ہائے مار بر وجہ تملط و در وداع فی الصراح بطح لطا و حاسے مہلیتین بکف دست بر پشت زدن کہے را از زم زم
 و یقول - و میگفت - ابنی - بضم ہمزہ و فتح موحدة و سکون تحتانیہ و کسر نون و فتح یاء شدہ اے پسر کان سن در
 تصحیح این لفظ معن بسیارست در شرح بیان کردہ ام - لا ترموا الحجرة حتی تطلع الشمس - رمی نکیند جبرہ را تا آنکہ
 طلوع کند آفتاب وقت صبح بر اے رے نزد ما این ست تا وقت زوال و بعد از طلوع فجر نیز جاگزست ولیکن
 اساتمی دارد و نزد شافعی و احمد در روایتی پیش از طلوع فجر ہم رساست بی اسارت بشرطیکہ بعد از نصف لیل باشد
 رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ - وعن عائشہ - رمی اللہ عنہا - قالت ارسل النبی صلی اللہ علیہ وسلم بام سلمہ
 لیلۃ النحر - گفت عائشہ فرستاد آنحضرت ام سلمہ را در شب نحر - فرست الحجرة قبل الفجر - پس رمی کرد حجر در پیش از فجر
 ثم صنت فاخاضت - پسر گذشت ام سلمہ پس طوات افاضہ کرد - و کان ذلک الیوم الذی یکون رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم عنہا - و بود آن روزے کہ ہی بود آنحضرت نزد ام سلمہ یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت بہت
 بہ سبب استنجال و سے در رمی و افاضت و اللہ اعلم و گفته اند کہ این رخصتی بود خاص بام سلمہ و درین حدیث
 مقال ست و اساطین علم حدیثہ منکر اند آزا - رواہ ابو داؤد - و در فرستادن ام حبیبہ و سوده نیز احادیث اند
 و ظاہر آنست کہ ہمہ را فرستادہ بودند - وعن ابن عباس قال لیلی التیم او المتمر حتی یسلم الحجر - تبلیہ می کند
 التیم یا متمر تا آنکہ استلام حجرے کند و شروع در طوات می نماید و حکمہ او بر اے شک راوی ست و مراد بقیہ
 کی است کہ افاضت کہہ کردہ است و عمرہ بجای آورد پس مراد بتمر و مقیم کے ہی افتد و مقصود آن ست کہ در عمرہ
 قطع تبلیہ نزد استلام حجر میکنند چنانچہ در حج رمی حجرة العقبہ می نمایند - رواہ ابو داؤد - و روایت کردہ است
 انحدیث را ابو داؤد و ترمذی و نووی و ابن ماجہ - و قال - و گفتہ است - و رے موقوف علی ابن عباس ہر روایت
 کردہ شدہ است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود -

الفصل الثالث - عن یعقوب بن عاصم بن عروة انه سمع الشریہ - روایت ست از یعقوب بن
 عاصم بن عروة بن سواد ثقفی تابعی ثقات است کہ وے شنید شریہ را بفتح شین معجمہ و کسر راء سکون تحتانیہ و دال
 مہملہ در آخر کہ از صحابہ است و وے نیز ثقفی ست و بضم گفتمہ اند از حفصہ موت ست - یقول - سبے گفت شریہ
 انضمت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - افاضہ کردم از عرفات ہمراہ آنحضرت - فاست قدماہ الارض حتی اتی
 جمالیس لہو و پایمائی آنحضرت زمین را تا آنکہ آمد مزدلفہ را مقصود آن ست کہ در تمام راہ سوار رفت و پیادہ راہ رفت

نہ آنکہ اصلاً فردو دنیا مد الاور کہہ دوڑ حدیث بخارے از حدیث اسامہ آمدہ است کہ در راہ بجانب شیب رفت و بول کرد و دھند ساخت پس اسامہ گفت الصلوٰۃ یا رسول اللہ فرمود کہ نماز در پیش تست یعنی در مزدلفہ است۔ رواہ ابو داؤد و عن ابن شہاب۔ از مشاہیر تابعین ست زہرے کہ گویند ادست۔ قال اخبرنی سالم ابن ابی الحجاج بن یوسف عام نزل بابن الزبیر۔ گفت ابن شہاب خبر داد مرا سالم بن عبد اللہ بن عمر کہ حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشہور در سائے کہ فرود آمد بکہ بہ جنگ عبد اللہ بن الزبیر از جانب عبد الملک بن مروان و حج گزارد۔ سال عبد اللہ کیف نصنع فی الموقف یوم عرفة۔ پرسید از عبد اللہ بن عمر کہ چگونه کنیم نماز را روز عرفہ۔ فقال سالم۔ پس گفت سالم کہ پسر عبد اللہ بن عمر ست بخاج۔ ان کنت ترید السنۃ فہجر بالصلوٰۃ یوم عرفة۔ اگر هستی تو کہ میخواہی سنت را پس ہجر کن بنماز و در نیمروز بگذار و روز عرفہ و ہجر و باجوتخی گرمی و در نیمروز و ہجر و ابجا رسیہ کردن و در نیمروز۔ فقال عبد اللہ بن عمر صدق۔ پس گفت ابن عمر راست گفت سالم۔ انہم کانوا یجوعون بین الظہر والعصر فی السنۃ۔ بدستیکہ ایشان یعنی اصحاب آنحضرت بودند کہ جع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از ہمت سنت و در روایتی آمدہ است کہ گفت ابن عمر راست و درست نام کردہ است اورا ما در او سالم یعنی کلمہ حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از بدہمت در پیش بخینین ظالمی عنقلت لسالم۔ زہرے میگوید پس گفتم مرا سالم را ابن عمر فعل صحابہ نقل کرد۔ افضل ذلک حل لہم آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال سالم۔ پس گفت سالم۔ و ہل یتبعون فی ذلک الا سنۃ۔ و آیا ہست کہ پیروے می کردند و در ان یعنی در ہجر و گزاردن نماز و در نیمروز مگر سنت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری

باب رمی الجمار

ہمار و اصل بمعنی سنگاے خودے آید و ہمار حج نام سنگینہ ہاست کہ رے کردہ می شود و آن مواضع را کہ آنجا رمی می کنند ہجرات می گویند ہجبت رمی ہمار و در ان یا ہجبت آنکہ محل اجتماع حصاست و ہجر بمعنی جمع می آید و بمعنی گویند کہ اجار بمعنی اسراع است یعنی شتابی کردن آمدہ است کہ آدم علیہ السلام رمی کرد ابلیس را بنہا پس بگنجیت ابلیس از پیش وے بہشتابے

الفصل الاول۔ عن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال۔ رايت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرمی علی راحلہ یوم النحر۔ گفت جابر دیدم من آن حضرت را کہ رمی میکرد سوارہ بر شتر خود روز نحر۔ و یقول لتاخذوا منا سلکم و یگوید باید کہ بگیرید و بیاموزید مناسک خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادات است و اکثر اطلاق وے در اعمال و عبادات حج است و درین کلام اشارتے بعد از سوارے ہم ہست کہ تا ہمہ بہ بنیند دور یا بنند۔ فانی لا ادری لعلہ لاج بعد حجی ہذہ۔ زیرا کہ ہرستیکہ من در نمی یابم شاید کہ حج نکتم بعد از حج من کہ این است۔ رواہ مسلم و درین حدیث دلیل سنت بر جواز رمی سوارہ و در ہدایہ گفتمہ است کہ ہر رے کہ بعد از وے رمی ست چنانکہ

رسم جرات دیگر غیر حجة القعبه افضل آن است که پیاده کنیز را که بعد از وے ایستادن و دعا کردن و تضرع نموده
و حالت مشی اقرب است به تضرع و بیان انضلیت بروی است از ابی یوسف حکایت کرده شده است از ابراهیم
بن جراح که گفت در آرم برای یوسف در مرض موت وے پس بکشد چشم خود را و گفت رمی سواره فاضلتر است
یا پیاده گفتم پیاده فاضلتر است گفت خطا کرد وے پس گفتم سواره فاضلتر است گفت خطا کردی بعد از آن گفت هر
رمی که بعد از وے ایستادن است پیاده فاضلتر است و آنکه بعد از وے ایستادن نیست سواره فاضلتر است
پس برخاستم از وے تا در خانه رسیدم بودم که آواز موت وے برخاست پس تعجب کردم و حیران شدم از
حاصل وے بر علم و منزل این حالت رحمه الله علیه دانچه در احادیث صحیح آمده آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
رمی جمره عقبه کرد در روز نحر سواره و در روز هائے دیگر رمی کرد پیاده در کل - و عنه قال راایت رسول الله صلی الله علیه و سلم
علیه وسلم رمی الجمره بمثل حصی الخریف - و هم از جابر است که گفت دیدم آنحضرت را که رمی جمره میکرد و در مانند
حصی خذف بشرح این گذشته در باب حجة الوداع - رواه سلم - و عنه رمی رسول الله صلی الله علیه و سلم
الجمره یوم النحر بمثل حصی الخریف - و هم از جابر است که رمی کرد آن حضرت جمره را روز نحر وقت چاشت - و ما بعد فکاک فاذا ازا
الشمس و ما بعد از روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی کرد که برگشت آفتاب چنانکه بنیان آن سایه متقی علیه
و عن عبد الله بن مسعود بنی الله عنهما انه اتى الى الجمره الکبری - روايت است از ابن مسعود که وے
برسید بجمره کبری که در جانب مسیخین است فقبل البيت عن لیاره و من عن یمنه - پس گردانید خانه کعبه
را بجانب دست چپ خود و گردانید بنار از جانب دست راست خود - در رمی به مسلح حصیات - و انداخت
سخت سنگ ریزه را - یکبار مع کل حصاة - یکبار گفت با هر سنگ ریزه - ثم قال - پسر گفت ابن مسعود که از رمی
اللی می انزلت علیه سورة البقرة - اینچنین رمی کرد آن کسیکه فرود آورده شده است بر وے سورة البقرة عبارت
است از ذرات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تخیص سورة البقرة بکبت آنست که بروی نماز
حج مذکور است یا مقصود انزال قرآن است و سورة البقرة اطول و ارفع سورة قرآنی است چنانکه در حدیث واقع
شده است که لكل شیء سنام و سنام القرآن سورة البقرة متفق علیه - و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم الا تجار تؤ - بفتح ثناء و تشدید و او معنی فرو و طاق و مراد باستجار مسح کردن بجار است در مستجا
از غایط یعنی سنت و زیاک کردن موضع استجار آن است که بر سه کلوخ و سنگان کنند و شرح این در کتاب الطهارة
در باب آداب الخلاء مذکور است و بعضی گفته اند بخور مراد است که در محرم میوزند یعنی سه قطاع از عود مثلاً بگیرند
یا سه بار بگردانند - و رمی الجمار تؤ - و انداختن سنگ ریزه یا ورج نیز طاق است که سخت سنگ ریزه ای اندازند و در
یعنی روایات رمی جمار مذکور نیست و مراد باستجار همین است - و السعی بین الصفا و المروة تؤ - و سعی در میان

صفاد مروه نیز سفت بارست۔ و الطواف تو۔ و گشتن گرد کعبه نیز سفت بارست۔ و اذا استبحر احدکم فلیستبحر بقوله
و چون استبحار کند یکی از شما باید که استبحار کند بطریق دیگر بر بر اے تاکید است مر حکم سابق را بحجت ایتام و مبالغه
در رعایت تملیث۔ رواد مسلم۔

الفصل الثانی۔ عن قدیمه۔ یضم قاف و تخفیف وال۔ بن عبد اللہ بن عمار۔ بہ فتح عین و تشدید میم
صحابی است قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کردیکه و ہجرت نکرد بدینہ۔ قال راایت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یرمی الجمرة یوم النحر علی ناقۃ صبار۔ گفت دیدم آن حضرت را کہ رمی میکرد جمرہ را روز نحر بر شتر راودہ
سفید موسے کہ سر ہائے سوی دے سرخ بود فی الصراح اصہب شترے کہ سفیدی دے با سرخی آمیختہ بود باین
نوع کہ بالائے پشم دے سرخ بود و ورون دے سفید۔ لیس ضرب و بلاط و۔ و بنو ذرون و نہ راندن یعنی مردم
را از پیش می راندہ باشند و نیز وہ باشند چنانکہ پیش ملوک و امرا سے کنند۔ و لیس قبل الیک الیک
و بنو گفتن یکسو شو و در شوقیل بمنے قول است۔ رواد الثانی و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و الدارے۔

و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا شان البی صلی اللہ علیہ وسلم قال انما جمل رمی الجمار و السی بین الصفا و المروۃ
لاقامہ ذکر اللہ فرمود آن حضرت مشروح گردا یندہ نشدہ است انداختن سنگریزہ ہا و دیدن میان صفا و مروه
مگر از برائے یاد کردن خدا ہے لغائے چون افعال حج اکثر اذان قبیل بود کہ در عقل بنے آید اشارہ آن
و درک نمی کند معنی عبارت در ان خصوصاً سنگریزہ با کیفیت مخصوص انداختن و ازین جاتا آنجا و دیدن کہ
این امور بقصدے محض اند اشارت فرمود بآنکہ تشریح این امور از برائے اقامت ذکر خدا و یاد کردن او است
تعالی در حد ذات شان با نچہ مقارن آنہا است از ادعیا و اذکار اگر چہ ظاہر نزد عقل شہد را آید یا آنکہ عاقل اگر
تفکر کند و ربی درمی مثل استبحر می شود و فہم نمی کند مگر اذان قبض می یابد و عقل خود را مغزول و محفل می شمارد و
بنی بنید مگر امر شایع را و یاد نمی آرد ما سوائے حق را و این قسم از فناست کہ اخص النوع ذکر حقیقت است و
این باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آنحضرت و وجود و قوت آنحضرت در ان اماکن در موافقت و اتباع و تقوت
دے صلی اللہ علیہ وسلم در رسیدن دہان و دست و پای در اینجا کہ دے نہادہ لذت و نورانیت و ذوق لذت
می بخشد و اثر با و ذوق تھا و در باطن می آرد کہ زبان تعبیر از بیان آن عاجز است عرف من ذاق (رح) ذوق این
می شناسی بخدا تا بخشی۔ اللهم ارزقنا و اذقنا۔ رواد الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح
و عنہا قالت قلنا۔ و ہم از عائشہ است کہ گفت گفتیم یا اہل بیت۔ یا رسول اللہ اللہ الابی لک یا اللہ الکتب بنی آیا
نہ بر آرم ہائے تو بنائے و خائے کہ سایہ کند ترا بمینا۔ قال لا۔ گفت آنحضرت بنا نکندہ در بنا جائے۔ منی منای من
سبت میا جائے فرود آمدن و نشستن کسی سبت کہ پستی کردہ و پیشتر آنجا رسیدہ منای در اصل لغت جامع نشستن

شترست و مراد اینجا منزلست یعنی مناجائے نیت کہ مخصوص یکسی باشد جائے عبادت اگر در اینجا بنا کنند
 تنگ گردو جائے بر بندگان خدا این توجیہ شافعیہ است و نزد ما وجہی آنست کہ زمین حرم وقفست زیرا کہ
 حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فتح کرد مکہ را و وقف گردانید زمین حرم را پس مالک نشود آنرا بیع یکے والا آن
 عربان جا با ساختہ و محلما بنا کردہ اند و عمارتہا عالی بنا نمودہ کہ کسے را مجال نیت کہ در آن تواند نشست
 حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبدالوہاب متقی یاد می آمد رحمۃ اللہ علیہ کہ خادمی ایشان جانی بکرا در منار گرفتہ
 و متین ساختہ بودند چنانکہ الآن عادتست قاضی صالح سندبی مدنی کہ فرد صالح و اعلم و فاضل بود آنجا آمد
 و نشست خادمی آن بحضرت شیخ آمدہ گفتند کہ قاضی صالح آمدہ از ما بزور آنجا را گرفته نشستہ است فرمودند قرص
 نکنید و بگذارید و چند طبق از فواکہ طعام مہیا ساختہ نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند ایشان عرض کنید کہ ملازمان
 خوب کردند کہ اینجا آمدہ نشستند جائے شامست غایت آنچه مقتضائے حسن خلق و مہاسطت است کار

فرمودند۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی

الفصل الثالث۔ عن نافع بن قال ان ابن عمر كان ليقيف عند الجمرتين الاوليين۔ گفت نافع کہ
 ابن عمر بود کہ می ایستاد نزد دو جمرہ اولی یعنی بعد از رمی۔ و قوفا طویلاً۔ ایستاد فی دراز یعنی بسیار می ایستاد
 بکبر اللہ۔ تکبیرے گفت خدا را۔ و سبح۔ و تسبیحے کرد و سے تعالی را۔ و سجده۔ و سجد میگفت اورا بجد بہ تخفیف
 و تشدید ہر دو روایتست۔ و یدعو اللہ۔ و دعا میکرد و خدا را بسیار ایستاد و درین دو مقام دعا کردن
 و تضرع بمذون مستحب و مسنونست و گفتہ اند مقدار قرارت سورۃ بقرہ می باید ایستاد و بعضے از غربائی شیطانی
 زلال رحمت چندان ایستادہ اند کہ پایہاے ایشان آما سیدہ شدہ و باللہ التوفیق۔ و لا یقیف عند جمرۃ العقبہ
 و نمی ایستاد بعد از رمی نزد جمرہ عقبہ در روز نحر و نہ در ایام دیگر و در باب یوم نحر بایک کہ گفت ابن عمر ہم چنین
 دیدہ ام پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و عقبہ راہ بر آمدن بر کوہ و این جمرہ در پایان کوہ واقع شدہ است
 و وجہ عدم وقوف نزد این جمرہ عقبہ و طول وقوف نزد دو جمرہ دیگر ہا بخاند کور گردان شار اللہ تعالی رواہ مالک

باب الہدی

بفتح و سکون و بفتح و کسر و تشدید ہر دو آمدہ اول لغت اہل حجاز و لغت قرآنست و ثانی لغت بنی تمیم و ہر دو
 قرارتست و واحد ہر دو ہدیہ و ہدیہ است دوی چیز است کہ فرستادہ می شود از چہار پایہا بکہ تافج کردہ شود
 و کلبے بر مطلق اہل نیز اطلاق می یابد و وجہ تسمیہ ہدی آنست کہ بندہ ہدیہ می فرستد بخواب حق و تقرب
 می جوید نزد و سہ بدان و ہدیہ از اہل و بقر جائزست با اتفاق و در غم خلافتست و نزد ما جائزست و
 جائز نیت در ہدایا اگر آنچه جائزست در ضعیفایا۔

الفصل الاول - عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النظر بذي الحليفة - گفت ابن عباس گزار و آنحضرت نماز پیشین را در وقتیکه بر آمدن حج در وی الحلیفه کہ میقات اہل مدینہ است - ثم دعا باناقہ پیستہ طلبیدہ و خواندہ ناقہ خود را کہ میخو است آزا ہرے گرداند - فاشترى فی صفحۃ سائما الایمن - پس نیزہ زد آن ناقہ را در کرآنہ راست کو ہاں و سے فی الصراح صفحہ کرآنہ ہر چیز صفحہ الشان پہلوی وحی - و سلف الدم عنہا - و بستر و پاک کرد خون را از ان - و قلہ بالغلین - و آنجیت در گردن ناقہ خود فعل را فی الصراح تقلید چیزے در گردن سیتور قرہانے در آنجیت بحبت علامت ہدی و این از عادات جاہلیت بود کہ میکردند تا معلوم گردد کہ ہدی است و بچکس نیزہ و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض - ثم رکب را حاتمہ - بعد از ان سوار شد آن حضرت بر شتر سوارے خود کہ ناقہ قصوا بود - فلما استوت بر علی البیداء اہل باج - پس ہنگامیکہ برداشت ناقہ آن حضرت را بر بیدار کہ نام موضعی ست تبلیہ کرد حج - رواہ مسلم - بدانکہ اشعار پارہ کردن یکجا بہا ست تا آنکہ روان شود و از وسے خون مشتق از شورست بخت علم یعنی تا بداند کہ این ہدی ست و تمیز گردد و نزد احتلاط و شناختہ شود و نزد گم شدن و باز آیند از ان و زودان و بخورند آنرا فقرا اگر ہلاک گردد و اتفاق دائر بر ترک اشعار در غم بہ سبب ضعف وسے و نیز مستورے گردد در موہیا سے او و در غم تقلید بسبب ست و اشعار سنت ست نزد جمہور اکمہ و روایت کردہ شدہ است از امام ابو حنیفہ کہ سبب ست تقلید و کردہ ست اشعار زیرا کہ این مثلہ است و تعذیب حیوان ست و آن حرام ست و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ کردہ بود از جهت آن کہ کہ مشرکان بازمی آمدند از تعرض آن مگر با اشعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیدہ گفتند کہ این مخالف احادیث صحیحہ است کہ وارد شدہ اند در اشعار و این مثلہ نیست بلکہ در حکم فصد و حاجات و خان و در غ ست کہ بر اسے مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در ان وقت لغایت بعید بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لایعد و لا یحصی این کلام مشہور ست میان قوم و گفتہ اند کہ کہ است ابی حنیفہ مرا اشعار را از اہل زمان خود بود کہ مبالغہ میکردند و در ان چنانکہ خوف سرایت جراثیم و فساد عضو بود پس میگفت تقلید بسبب ست و احرام و حصول غرض و با اشعار حاجت نیست نہ آنکہ اصل اشعار را کردہ می پنداشت یا آنرا کردہ می پنداشت کہ اشعار کنند و تقلید نہ کنند نیز در زمان وسے مردم اشعار ترک دادہ بودند و آنما کہ میکردند بہ مبالغہ میکردند و اشعار علامت احرام نمادہ بود پس کردہ پنداشت از جہت آن و اللہ اعلم و توریشتی از توجیہ این سخن زیادہ تقریر و تحریر کردہ در شرح آنرا نقل کردہ ایم و بالحد التوفیق - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا - قالت اہرے ابی صلی اللہ علیہ وسلم مرۃ اے البیت غما - گفت عائشہ ہرے فرستاد آن حضرت یکبارے بخانہ کعبہ کو سفندی را بقلد با - پس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد

متفق علیہ۔ وعن جابر رضی اللہ عنہ قال فرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن عائشۃ بقرۃ یوم النحر۔ گفت جابر فرج کرد آنحضرت از جانب عائشہ و از جهت دے گا و میرا روز نحر و گفته اند شامہ این باذن دے بود زیرا کہ تفسیر از غیر بے اذن دے روا نبود۔ رواہ مسلم۔ وعنہ نحر البنی صلی اللہ علیہ وسلم عن نسایۃ بقرۃ نے حجۃ۔ دہم از جابر است کہ نحر کرد آن حضرت از جانب زمان خود گا دے درج خود نحر اینجا یعنی فرج است زیرا کہ نحر بمعنی نیزہ زدن است مخصوص بیشتر است و مشہور نزد ائمہ آن است کہ گا دے از نہایت کس بود و نزد امام مالک از اہل بیت تمام کفایت میکند و این حدیث صلاحیت احتجاج مالک دارد اگر زیادہ از نہایت کس کردہ باشند۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ۔ رضی

اللہ عنہا قالت قلت قلنا لبد بن البنی۔ گفت عائشہ با فتم من گردن بندہای شتران پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم میدی۔ بد و دست خود بدن نصبتین ہضم و سکون حج بدنہ لفحات۔ ثم قلنا واشترانا۔ پس تقلید کرد بدن را و اندازا آنها را و گردن آنها و اشعار کرد آنها را۔ و اہد اہا۔ و فرستاد آنها را بکہ یعنی ہمراہ ابی بکر کہ در سال اول وضعت حج امیر حاج کردہ فرستادند۔ فاحرم علیہ شئ کان اصل لہ۔ پس حرام نشد بر آنحضرت چیزیکہ حلال کردہ شدہ بود و در اورا یعنی جاری نشد احکام احرام جائشہ این را بر اے آن گفت کہ رسید بوی کہ ابن عباس میگوید کہ ہر کہ ہدی بکہ فرستد حرام میگردد بر دے انچہ حرام میشود بر حرم تا برسد ہدی بحر مگر کردہ شود پس رد کرد بر ابن عباس این قول و یہا متفق علیہ و عنہا قالت قلت قلنا بد بن عین کان عندی۔ و ہم از عائشہ است کہ گفت باقم قلنا

بدن آن حضرت را از صوفی کہ بود نزد من حسن بکسر و سکون ہا پشم یا پشم رنگین۔ ثم ثبت بہا مع ابی۔ پس فرستاد آن حضرت بدن را ہمراہ پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ

عنہ و ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را می رجلا یسوق بذتہ۔ آنحضرت دیدم دے را کہ میراند شتر ہما۔ فقال کہیا۔

پس گفت آنحضرت سوار شو آزا۔ فقال انہا بدتہ۔ پس گفت آنرا و این بدنہ است یعنی شتر ہدی است چون سوار شوم۔ قال ارکہا و یلک۔ باز فرمود سوار شو آزا و اے بر تو من میفرمایم کہ سوار شو و تو عذر می نمائی۔

فی الثانیۃ او الثالثۃ۔ در کرت دوم گفت آنحضرت این را یاد در کرت سوم و از اینجا ذکر کرد درین حدیث معلوم

می شود کہ در کرت سوم فرمود اما این درین روایت است و در روایت دوم باز آمدہ است و علما اختلاف

کردہ اند کہ سوار شدن بر دے درست است یا نہ تو نے بر اند کہ درست است اگر زیان نگیرد اورا جمعی میگویند

اگر مضطر گردد و درست است و الا نہ و قول امام ابو حنیفہ است و حال این رجل معلوم نیست کہ چه بود و اللہ اعلم

متفق علیہ۔ وعن ابی التیمیر۔ نام دے محمد بن مسلم کی است تابعی است و اسخ العلم۔ قال سمعت جابرا بن

عبد اللہ سئل عن رکوب الدے۔ گفت شنیدم جابر را در حالی کہ بر سیدہ شد جابر از سوار شدن بر ہدی

نقال سمعت اسئلہ۔ پس گفت جابر شنیدم پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ دے گفت۔ ارکہا بالمرءوف۔

سوار شود و از ابا عبد اللہ و اندازہ بی افراط و تجاوز از حد اعتدال - اذا التحمت الیہا - این نیز وقتیکہ مضطر گردانیدہ
شوی و ضرورت افتد و تواند کہ این بیان بالمعروف باشد - حتی یجد ظہرا - تا آنکہ بیای بی تو پشت را یعنی مرکب کہ پشت
او سوار نشوی - رواہ مسلم - وعن ابن عباس - رضی اللہ عنہ قال بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ستۃ عشر بدنتہ مع رجل - گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شانزہ بدنہ بکہ ہمراہ مردے و گفتہ اند کہ نام
آنمرد ناجیۃ بن جندب اسلمی ست - وامرہ فیہا - و امیر و حاکم گردانید اورا در آن بدنہا کہ نگاہبانی آن بکن و خبر داد
باشد - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول اللہ کہبت اصنع بما ابدع علی منہا - چگونہ کنم و چہ سازم بدنتہ کہ
اندہ شود و ہلاک گرد و ابداع باز آمدن شتر از سیر بچوب ماندگی یا بارگران ابدع لغیر ہمزہ و سکون موحده
و کسر و ال تحقیق این عبارت بیانی دار و بزبان علم در شرح ذکر کردہ شدہ است حاصلش ہمین ست
کہ گفتہ شد - قال - گفت آن حضرت - انحرأ - انحرأ - ثم اصنع علیہما فی دہما - پشترنگ کن ہر دو فعل
بدنتہ را کہ تقلید کردہ شدہ است بدان در خون دے - ثم اجعلہما علی صفحہما - پشتر بگردان فعل را گو یا ہر دو
فعل یکی اند و اند اور حدیث دیگر کہ در فصل ثانی بیاید فعل بلفظ مفرد ذکر کردہ صفحہ سنام بدنہ تا بداند کہ بگردان
کہ ہدی است پس بخورند از دے فقرۃ اغنیاء کہ خوردن آن بر ایشان حرام ست - ولا تأکل منہا انت ولا احد
من اہل رقتک - و بخور از آن بدنہ تو و نخورد هیچ کیے از رفیقان تو کہ در سفر با تو ہمراہ اند خواہ فقرا باشند یا
اغنیاء و حکمت در بی ایشان از اکل ہر چہ فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان ست از آن در رفع قنوت تا یکی بکشد
و بخورد و ابداع را بہمانہ سازد و رفقہ لغیر را و کسیر نیز گفتہ اند و سکون فاجامعت رفیق راہ و در بعضی نسخ لفظ اہل نیست
ولیکن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت باینہ است و گفتہ اند این در بدنہ کہ واجب گردانیدہ است بخورد
و از بدنہ تطوع میتوان خورد اگر گویند چو بچہ کین نخورد و سباع میخورند و درین قضیہ مال ست جوایش آنکہ عادت بر آنست
کہ اہل بوادی می آیند و در پس ایشان و میخورند و نفع میگیرند و گا ہی قافلہ دیگر ہم میرسد و نفع میگرد - رواہ مسلم -
و عن جابر قال سئل عن رسول اللہ - گفت جابر بخردیم با یا پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم عام الحدیث
البدنۃ من سبعة و البقرۃ من سبعة - در سال حدیثیہ کہ بمرہ آمدند و محضر شدند شتر را از ہفت کس و گا و را نیز از ہفت
کس بدنہ نزد شافعہ مخصوص شتر ست نزد خفیر بقرہ را ہم بدنہ میگویند و این حدیث بظاہر مؤید قول شافعہ ست کہ بدنہ را
یا بقرہ مقابل بناد و در باب الجمعہ نیز ہم چنین آمدہ است غالب این ست ولیکن ما میگویم کہ اینجا بقرنیہ مقابلہ شتر
مراد ست و اگر نہ شامل اہل و بقر و غنم ست کذا قال اہل اللغۃ - رواہ مسلم - وعن ابن عمر - ان اقی علی
رجل قد اناخ بدنتہ فخرأ - و از ابن عمر آمدہ است کہ بدستش و سبک آمد بر مردے کہ نشاندہ است بدنہ خود را
در حالیکہ خرمی کند آنرا - قال - گفت ابن عمر - العثاقیا م مقیدۃ - ہر انگیز آن را در حالیکہ ایستادہ است

بسته شده یعنی پاپے چپ بسته محمد - لازم گیر سنت محمد را - صلی اللہ علیہ وسلم سنت در شتر بخیرست و طریق بخیرست
 که پاپے چپ شتر را بر نیامانی بر بند و دور بالاے سفید و سینه زنده تا خون رود و خفید و درگاه و گو سفید و فرج است
 و در شتر نیز فرج رواست ولیکن سنت نخست بر وجه مذکور متفق علیہ - و عن علی رضی اللہ عنہ قال سئل
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اقوم علی بدنہ - گفت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ کہ امر کرد مرا آن حضرت
 کہ با ستم بر بدن دے و خبر دار باشم اذکار و بار آن - و ان التصدیق لم یجاسد امر کرد کہ تصدیق کنم بگوشت آن -
 و جلود یا - و پوستهای آن - و اجلتهما - و جلہامی آن - و ان لا اعطى الجزاء منها - و امر کرد کہ ندیم شتر کشندہ را یعنی اجرت
 اورا ازان - قال - گفت آن حضرت - سخن نعطیہ من عندنا - بامید ہم جزا را از پیش خود - متفق علیہ - و عن جابر
 قال کنا لانا کل من لحوم بدننا فوق ثلث - گفت جابر بودیم ماکہ بنخیزدیم از گوشتہاے قربانیهای خود بالای ہر روز
 سینے و رسمہ روز بخش میکردیم وی خور ویم و ہر دم می دادیم و زیادہ برسمہ روز جابر بود نگاہداشتن آن
 و شخص انار رسول اللہ - پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقال کلو او تزدودا - پس گفت بخورید
 و توشہ سازید یعنی زیادہ برسمہ روز - فاکلنا تزدودنا - پس خور ویم و توشہ کردیم چون احتیاج ہر دم در ابتدا
 امر بسیار بود حکم کردہ بودند کہ تصدیق کنند و توشہ سازند و زیادہ برسمہ روز نگاہ نذرند بعد ازان کہ احتیاج
 بر طافت شد و قربانی کردن ہمہ کس را میسر شد رخصت کردند کہ اگر زیادہ برسمہ روز نگاہدارند باکی نیست
 چنانکہ در حدیث سلمہ بن الاکوع ہایید - متفق علیہ - و ضابطہ و زخوڑن و بائج آنست کہ از انھیہ و دم
 منتفع و نسمہ ان بخور و داز دم جنایات نخورد

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - ان ابنہ صلی اللہ علیہ وسلم اہدے عام احد پیغمبر
 فی ہدایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جلاکان لابی جہل - روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم فرستاد و در سال حدیبیہ کہ محضر شد و نگذاشتند اورا قریش کہ بکہ و برآید و عمرہ برآرد و در ہدایاے خود شتر را
 کہ فرا ابو جہل را بود و در روز بدر بقتلت بدست آمدہ بود - فی راہہ برہ من غنہ - در سر آن شتر یعنی دینی
 دے حلقہ بود از نقرہ برہ لہضم با و فتح راے مخففہ حلقہ کہ در بینی شتر یا در بچہ بینی دے اندازند کذا فی القاموس
 یغنیہ بک المشرکین - و در خشم می انداخت و نگین میبخت بہ سبب آن مشرکان را تا بہ بنید از او دست
 مسلمانان افتادہ و فوج گشتہ و از انجا محارم پیشود کہ نگین گرد آیند کفار و در غم و غصہ انداختن ایشان
 مستحسن و محبت است قولہ تعالیٰ لیغیظہم الکفار - رواہ ابو داؤد - و عن ناجیۃ الخزاعی - صحابیہ است
 نام وے ذکوان بود آن حضرت ناجیہ نام کردہ و ہدایاے خود را بوسہ پیردہ و بکہ فرستادہ بود چنانکہ در فصل
 اول گذشت و ما نا کہ تسمیہ او ناجیہ بحبت نجات یافتن او بود از قریش - قال قلت - گفت ناجیہ گفتسم

من یارسول اللہ کیف اصنع باعطاب من البدن - چگونه کنم معا بله بچیزے کہ ہلاک دماندہ گرد و از بدن قال
انحرنا ثم انفس نعلمانی دہما - گفت آن حضرت نحر کن از این پستر غوطہ دہ نعل اور کہ قلاوہ اوست - ثم خل بین النکاب
وہنیہا - پستر سرودہ و بگزار و مانع برادر میان مردم و میان آن بدنہ - فیما کلوہنما - پس می خوردند مردم از اینے نفرا
غیر جماعہ کہ رفیقانہ چنانکہ گذشت - رواہ مالک و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ ابو داؤد و الدارمی عن ماجہ
الاسلمی - ظاہر آنست کہ اختلاف در نسبت ست و ذات یکے ست زیرا کہ ماجہ در صحابی یکی ست و در کتب
اور الاسلامی گفتہ اند و مولف خراعی گفتہ - وعن عبد اللہ بن قرط - لیقیم قاف و سکون را در آخر طای محملہ
صحابی ست نام او شیطان بود آن حضرت عبد اللہ نام نہاد - عن البنی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اعظم الايام
عند اللہ یوم النحر - گفت آن حضرت بدستیکہ بزرگترین روز ہا نزد خدا روز نحرست - ثم یوم القر - بفتح قاف
و تشدید را - قال ثور - گفت ثور کہ راوی حدیث ست - و ہوا یوم الثانی - یعنی یوم القر روز دوم از روز
نحرست نامیدہ شد بدان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت در زمین الشیان در مٹی بعد از تعب کشیدن
در ادای مناسک و مراد آنست کہ از جملہ اعظم ایام روز نحرست و الا در حدیث آمدہ است کہ افضل ایام
روز عرفہ است پس افضل ایام عشرہ ذوالحجہ است و روز نحر از جملہ این ایام ست و در روز جمعہ نیز آمدہ است
کہ افضل ایام ست و مردم اختلاف کردہ اند و عرفہ و جمعہ بعضے گفتہ اند کہ افضل ایام ہفتہ جمعہ است و افضل
ایام سال روز عرفہ است و اللہ اعلم - قال - گفت عبد اللہ بن قرط - قرب لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
بذات خمس اوست - نزدیک گردانیدہ شد از برائے نحر برائے آن حضرت بدنہ ہا پنج ہشتش فیفقتن
یزولفن الیہ بائین میدا - پس در ایستادند بدنہ ہا کہ نزدیک میشدند بسوے آن حضرت تا بکدام از ایشان
آغاز کند در نحر - فلما وجبت جنوبہا - پس ہنگامیکہ ساقط بشد و افتاد بر زمین پہلو ہاے بدنہ ہا یعنی سر شدند
و افتادند قال - گفت راوے - فکلم بکلمہ خفیۃ - پس تکلم کرد آن حضرت بکلمہ ہنیا یعنی آہستہ گفت - لم افہما
کہ نہ نفہمیدم من آن کلمہ را - قال و قلت ما قال - گفت راوے پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسیکہ در پہلوے
آن حضرت بود و در بعضے نسخ و فضالت الذمعی یلیم یعنی پس پرسیدم من کہے را کہ پیوستہ بود با حضرت کہ چہ گفت
ان حضرت - قال قال - گفت آنکس کہ گفت آن حضرت - من شار اقتطع - ہنبر کہ خواہد برد از این شتران ہای
خود و قطعہ رواہ ابو داؤد - و از اینجا استدلال کردہ اند بعضے علما بر جو از منہب و غارت در شمار بعد از اذن
مالک - و ذکر میشا ابن عباس و جابر رضی فی باب الاضیۃ - و ذکر کردہ شد حدیث ابن عباس و جابر کہ در منہج
درین باب مذکور اند و را ضحیحہ

الفصل الثالث - عن سلمہ بن الاکوع - صحابی مشہور ست از شجاعان و تیر اندازان نامے بود

وپیادہ باسواران جنگ میکرد و سبقت می نمود۔ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من صم منکم فلا یجوز ان یلثمہ بکفہ
 سلمہ گفت آنحضرت آن کسے کہ قربانی کند از شما پس باید کہ هیچ نگیرد آنکس بعد از شب سوم۔ و فی بیتہ منہ سنۃ۔
 و حالانکہ باشد در خانہ و سہ ازان چیزے۔ فلما کان الیام المقبل قالوا۔ پس ہنگامیکہ شد سال آیندہ گفتند۔ یا رسول
 اللہ نقل کما فعلنا الیام الماضی۔ کہنیم چنانکہ کردیم در سال گذشتہ یعنی نگاہ نداریم گوشت اضحیہ را بعد از سہ روز۔
 قال۔ گفت آن حضرت۔ کلو ادا اطعوا و اذخروا۔ بخورید و بخور ایندہ و ذخیرہ کنید۔ فان ذلک الیام کان بالناس
 جد۔ زیرا کہ بد رستی در این سال بود و مردم مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج۔ فاددت ان نغنیہ انہم پس
 خواستم من بہی اذ اذخار کہ احانت کنید و مردم بخور ایندن آن چون اسال احتیاج بر طرت شد ہی نیز بر طرت
 گشت و اگر نہ رخصت است۔ یشفق علیہ۔ و عن نبیشۃ یضم لون و فتح موحده و سکون تحاتیہ و شین معجم
 صحابی است اورا نبیشۃ الخیر می گویند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما کانہینا کم عن کھوہا ان تا کاد ہا فو
 تلمس۔ گفت آنحضرت بد رستی ما بودیم کہ ہی میکردیم شمار از گوشت ہاے قربانی ما کہ بخورید انرا بالای سہ روز زیادہ
 ہر ان۔ لکی تسکم۔ برای آنکہ تا گنجایش کند شمار از فراخی شود میان شما و ہمہ کس برسد۔ جاء اللہ بالسنۃ۔ آورد خدا
 ثنالی فراخی و گنجایش را۔ فکلو ادا و خروا۔ پس بخورید و بنہید۔ و اذخروا۔ بہرہ یعنی طلب کنید بوی اجز و ثواب را نہ
 از تجارت والا بہ تشدید مای بود و تجارت و در گوشت قربانی درست بود یعنی تصدق کنید و بخور ایندہ مردم را
 شاید کہ در خوردن نیز اجرے و ثوابی باشد کہ ایام ضیافۃ اللہ است چنانکہ فرمود۔ الا ان ہذہ الایام ایام کل
 و شرب۔ و انا و آگاہ باشید بد رستی کہ این روز ہا یعنی روز ہاے منی روز ہاے قربانی و روز ہاے خورق
 و آشامیدن است چون سال تمام ریاضت کشید و محنت دیدید و رین چند روز کج کردید و مغفوار شدید
 بخورید و بنوشید و روے آسایش بینید ابا با وجود آن خدایا و درید و از ذکر خدا غافل میا شدید چنانکہ
 فرمود و ذکر اللہ۔ و این روز ہاے ذکر خدا است۔ رواہ ابو داؤد۔

باب الحلق

حلق ستردن موے و اتفاق دارند بر آنکہ حلق افضل است از قصر حاج و معتررا مگر زنازا کہ حلق حرام است بر
 ایشان و وجہ انضالیت آن است کہ مقصر باقی دارندہ است بر نفس خود و ذنبت را از موی و حاج و معتررا مازند
 ترک ذنبت و تبدل و انکسار و ادنی قصر آن است کہ بگیرند از موے سر خود و مقدار سہ انگشت و کفایت میکند
 و در حلق نیز و ا حلق ربع راس و حلق تمام سر از ب رست بہت چنانکہ در مسح و ثنابت نہ شدہ است حلق ازان
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در غیر حج و عمرہ و در حلق سار شور بدن کلام است مذکور در موضع خود و نیست
 کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آن است

علیہ وسلم اتی منا فاتی البجرة فرماہ۔ روایت است از انس کہ آن حضرت آمد بمنا پس آمد جبرۃ العقبة راپس ہی کرد آنرا
 و این قدر روز نحر است کہ از روز دفع آمد چنانکہ گذشت۔ ہم اتی منزلہ بمنا و نحر سکے۔ پستہ آمد در منزل خود کہ مناداشت
 و نحر کرد قربانی خود را۔ ہم دعا باحلاق۔ پستہ طلبید سر تراشش را کہ نام دے معمر بن عبد اللہ است قرشی عدوئے
 قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد آمدہ کہ چون عمر آمدہ و استرہ در دست گرفتہ بر سر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 ایستاد آنحضرت گفت یا معترکن گردانید ترا پیغمبر خدا بردوزم کہ گوش خود و در دست تو استرہ است یعنی ہشیار
 باش و قدر این نعمت بدان معتر گفت یا رسول اللہ بدرستی کہ این از نعمتہای خداست و منت است بر من
 آن حضرت گفت آرسے بچنین است۔ و ناول الحلق شفعۃ الامین۔ و داد سر تراش را بجانب راست خود ظاہر
 این حدیث آن است کہ معتبر در ابتدا امین مخلوق است و بعضی نمین حلق اعتبار کنند۔ مخلوق پس حلق کرد جانب
 راست آن حضرت را۔ ہم دعا باطلحۃ الانصارے فاعطاه ایاہ۔ پستہ خواند آنحضرت ابو طلحۃ انصاری را کہ
 از مشاہیر صحابہ است و دوست کہ بعد قبر شریف را حفر کردہ و زوج ام سلیم است کہ مادر انس بن مالک است و زین
 جہت در بعضیہ روایات آمدہ کہ با م سلیم داد۔ ہم نادال الشق الا یسر فقال احلق۔ پستہ داد آنحضرت جانب چپ
 خود را پس گفت تبراش حلق۔ پس تراشد۔ فاعطاه ابو طلحۃ پس داد موسی را بابی طلحہ۔ فقال اتمہ بین النکاح
 پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بہر یک را یک تارہ موسی و دو تارہ موسی نصیب رسیدہ گویا شاعر
 باین قصہ اشارت کردہ است۔ بیت۔ مرا از زلف تو موسی بسندست فخذلے میکتہم بوسے بسندست یا بچنین
 ناخشان نیز تقسیم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات در میان امت تا الی یومنا ہذا باقی ماند کہ باعث
 تذکرہ و یادداشتی بود از اجزای وجود شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گویا بوسے بسندست کہ گفتہ است
 انہی مرادست۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کنت اطیب رسول اللہ۔ گفت عائشہ
 بودم من کہ طیب میکردم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان یحرم۔ پیش از آنکہ احرام بندد۔ و یوم النحر قبل ان
 یطوف بالبيت۔ و طیب میکردم روز نحر پیش از آنکہ طواف کند بخانہ کعبہ بعد از حلق۔ و لیس ثیاب لطیب
 فیہ مسک۔ بخوشبوی کہ در دے مشک می بود و گفتہ اند کہ افضل و اولی در طیب احرام مشک و گلاب است کہ
 بوسے دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام ہی بر آیند و ہمہ چیز حلال میشود مگر نسا و بعد از طواف نسائیز
 حلال می شوند۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افاض یوم النحر من ریح
 فصلی النظر بمنا۔ روایت است از ابن عمر کہ آن حضرت آمد روز نحر بکہ و طواف کرد پستہ باز گشت بہ منی
 پس بگذارد و ظہر را بہنی۔ رواہ مسلم۔ در حدیث جابر و عائشہ آمدہ کہ گذارد و ظہر را بکہ و درین دو حدیث
 تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگری است و حدیث جابر و عائشہ از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر

در صحیحین است - متفق علیہ اگر چه اینجا از مسلم آورده

الفصل الثانی - عن علی وعائشۃ - رضی اللہ عنہما قالانی رسول اللہ - گفتند بنی کریم خدایا - صلی اللہ علیہ وسلم ان یخلق المرأة راسها - از خلق کردن زن سرش را - رواه الترمذی وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس علی النساء الخلق نیست بر زنان خلق و چون این عبارت تحمل جو از خلق بود دفع این توهم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر - نیست بر زنان مگر تقصیر - رواه ابو داؤد و الدارمی و دینا الباب خال عن الفصل الثالث -

باب در لواحق و متمات مابقی

الفصل الاول - عن عبد الرحمن بن عرو بن العاص ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس لیسألونہ - آن حضرت توقف کرد و ایستاد و در جای در حجة الوداع بمنی برای مخاطب مردم که سوال می کردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ابهام می نمودند - فجاء رجل فقال لم اشتر خلقت قبل ان افج - پس آمد آن حضرت را مردی پس گفت آن مرد آگاه نشدم پس خلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه خلق بعد از ذبح باید کرد - فقال افج ولا حج - پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ تنگی و باکی نیست - فجاءه آخر فقال لم اشتر فخرت قبل ان ارمی - پس آمد آنحضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم - فقال ارم ولا حج - گفت آن حضرت بنید از نیست هیچ حج - فمائل البنی صلی اللہ علیہ وسلم عن شیء قدیم فلا ازال قال افعل ولا حج - پس پرسیده نشد آنحضرت در هیچ چیز که تقدیم کرده شد و نه در چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه گفت بکن هیچ باکی نیست - متفق علیہ و فی روایة مسلم - و در روایتی مرسل را این چنین آمده که - اتاه رجل فقال خلقت قبل ان ارمی - آمد آن حضرت را مردی پس گفت خلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم - قال ارم ولا حج - گفت آن حضرت رمی کن هیچ باکی نیست - و اتاه آخر فقال انضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم ولا حج - تقدیم و تاخیر درین صورت بدو سه واسطه است - وعن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال کان البنی صلی اللہ علیہ وسلم لیال یوم النحر بمنی فیقول لا حج - گفت ابن عباس بود آن حضرت که پرسیده شد روز نحر بمنی پس نے گفت نیست هیچ حج - فساله رجل فقال - پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت - رمیت بعد ما اسیت - رمی کردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه رمی وقت باید اوست - فقال - پس گفت آن حضرت - لا حج - و نزد آنکه اگر تاخیر کند تا غروب لازم می گردد و مرد از مردانزد ایشان بعد از عصر است و نزد ما اگر در شب کرد لازم نمی شود و چیزیست و اگر تاخیر شد تا فردا لازم می شود - رواه البخاری - بدانکه انفعال روز نحر چهارست رمی و ذبح و طواف و احکامات کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علماء

برائند و شافعی و احمد از ایشانند کہ سنت است متمسک با نخیذیث و جماعت کہ امام ابوحنیفہ و مالک از ایشانست
 میگویند واجب است و میگویند مروی حج رفع انتم است از جنت جہل و نسیان و لیکن ذم واجب است و طبری گفتہ کہ ابن عباس
 روایت کردہ مثل این حدیث دو واجب گردانیدہ دم را پس اگر نمی نمیدوی یعنی را امر میکرد و نجلات آن و اللہ اعلم
 الفصل الثانی - عن علی - رضی اللہ عنہ قال اتاہ رجل فقال - گفت علی آمد آن حضرت را مروی
 پس گفت یا رسول اللہ - انی افضنت قبل ان احلق - من طواف افاضلہ کردم پیش از حلق - قال لہ اقلق
 او را قصر و لاحق گفت آن حضرت مرا ن مروا حلق کن یا لتقصیر کن و نیست حج چون تغنیف کرد بروے در مرتب
 زیادہ کرد و در ترخیص یعنی اگر حلقی ہم کنی بقصر الکفا کنی نیز جائز است - و جابر آخر فقال و نجت قبل ان اعمی
 و آمد دیگرے پس گفت فحج کردم پیش از رمی - قال ارم و لاحق - این دو صورت را احادیث سابقین
 مذکور نشدہ بود - رواہ الترمذی

الفصل الثالث - عن اسماء بن شریک - بفتح شین و کسر اسمیابی ست نزول کرد کوثر را و حدیث
 او در کوفیان است - قال خرجت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاجا فکان الناس یا قونہ - گفت برآمد
 من با آنحضرت قصد حج کنندہ پس بودند مردم کہ می آمدند نزد آنحضرت - فمن قائل - پس بعضی گویندہ بود این را
 کہ - یا رسول اللہ سمیت قبل ان الطواف - سعی کردم میان صفا و مرده پیش از آنکہ طواف کنم - و آخرت شیان
 او قدمت شیان - یا گویندہ بودند کہ تاخیر کردم چیزے را پیشتر کردم از وقتش یا پیشتر کردم از آن - فکان یقول
 لاحق - پس بود آنحضرت کہ میگفت یحج پاک نیست و یحج بزه نیست - الا علی رجل اقترض عرض مسلم - و لیکن
 حج و بزه بر مردی است کہ بریدہ و پاره کرد آبروے مسلمان را بغیبت و ابانت و جز آن فی الصراح عرض
 بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل سحر و ذم از آدمی خواه در نفس وے باشد یا در پیر آن یا
 در ہر حج لازم امر است و مخمینکہ بدان از حسب و شرف و نگاہ میدارد آن را از نقص و عیب کردن -
 و ہو ظالم - و حالانکہ آنرا دوستم کنندہ است و بناحق آزار رسانندہ است و برائے عرض صحیح و بی نکرده
 چنانکہ حج رواہ و شہود بہ تفہیق و تکذیب و مانند آن می کنند - فذلک الذی حج و ہلک - پس آنکس است
 کہ بزه کار شدہ و ہلک گشتہ بمعصیت و حج بکسر است بروزن سحر - رواہ ابو داؤد -

باب خطبہ یوم النحر و رمی ایام التشریق والتودیع

خطب بہ محبتین شان و امرے کہ واقع می شود در وے مخاطبت و خطبہ کلام مشورہ سحر کذا فی القاموس و
 بمنعے خطاب کردن نیز می آید و غالب آمدہ در عرف بر موعظت چنانکہ خطبہ بکسر خاے در طلب امرآء و ایام تشریق
 نام سہ روز است بعد از روز نحر و تشریق قدید کردن گوشت و چون گوشتہاے قربانی بمبادیرین ایام قدید

می کنند ایام تشریق گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قمر بانهار افج در وقت طلوع آفتاب می کنند پس از شروق
یعنی منور شمس باشد و در حدیث آمده است من فجع قبل التشریق فلیعده و مراد بتوابع و دواع کردن کعبه است
به طوائف دواع یا دواع کردن آن حضرت است مردم را و اینها حج آنحضرت راجعه الوداع نام کردند

الفصل الاول - عن ابی بکره - یفتح یا و سکون کاف تا و آخر صحابی مشهور است - قال خطبنا البنی

صلی الله علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد و انما آنحضرت در روز نحر - قال ان الزمان قد استدار کئیتة یوم خلق الله
السموات و الارض - گفت آنحضرت که زمان یعنی سال به تحقیق بازگشت همچو پشه و حالت ذی یعنی وضع حساب
ذی که در روز پید کردن خدا تعالی آسمانها و زمینها را بود - اثنا عشر شهرا یعنی دوازده ماه گشت که در اول
خلقت بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که (انما عده الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات
و الارض) الایة معنی کلام آنست که عربها تا خبری کردند محرم را تا مسفر تا قتل کنند در وی و میکردند این را در هر سال
و از هر سالی یک روز می زد و بدین تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کیسه العرب میگویند و این سال
که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در وی حج گذارد و جهان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم باصل خود
و همچنین همراه بجای خود آمد و میگویند ازین جهت تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در ذی الحجه واقع
شود که میقات است - منها اربعه حرم - از این دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و حرمترین
جمع حرام است - ثلثا متوالیات - سه ماه حرام پیهم آئیده اند - ذوالقعدة - بفتح قاف و کسر نون آمده ماهی است که می
نشستند در روزه از سفرها - و ذوالحجه - بکسر حاء ماهی که در مسج میگردند و نزد بعضی بفتح است - و رجب بمصر
یعنی میم و فتح ضا و مجید بن نزار که ابو قبیلہ است و مسفر در اصل شیر ترش را گویند که خرات است و وی دوست
منیشت و بسیار بخورد و آنرا از خجست نام او مسفر افتاد یا از جهت سفیدی رنگ او نام کردند و اضافت حبیب بمصر
بجبت آنست که مبالغه میکردند ایشان در محافظت تحريم وی - الذی بین جمادی و شعبان - آن ماه که میان
جمادی الاخری و شعبانست صفت رجب حضرت از برای زیادت بیان - و قال - و گفت آنحضرت - ای شهرزاد
کدام ماه است - این ماه مقصود ازین سوال تمیید و تاسیس بیان مقصود است و تقریر آن در اوایل ایشان
قلنا الله و رسوله اعلم - گفتیم ما خدا و رسول خدا و انما ترست عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این کلام میگفتند و ادب میدادند اگر چه خود جواب آنرا میدادند مستند خصوصا در نجاکه با وجود آنکه معلوم و متعین
بود پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که می پرسیدند - فسکت - پس خاموش ماند آن حضرت - حتی قلنا انه یسئس
بغير اسمه - تا آنکه گمان بردیم مگر آنحضرت نزدیک است که نام می برد آنرا بنجر نام مشهور که دارد - فقال
الیس ذوالحجه - پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه - قلنا بلی - گفتیم آری این ماه ذی الحجه است - قال -

رمی میگوید و برفه - قاعدت علیه البسالة - پس باز عرض کردم بروی مسئله را - فقال کنا تحتین - پس گفت ابن عمر
بودیم که انتظار می بردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را - فاذا زالت الشمس رمينا - پس وقتیکه
می گشت آفتاب رمی میکردیم - رواه البخاری و عن سالم عن ابن عمر انه کان یرمی جمرة الدنيا بسلج حصيات
روایت می کند سالم از ابن عمر که بود که رمی میکرد و جمره را که نزدیک ترست از منازل که در جانب مسجد
خفیف است بهفت سنگریزه - یکبر علی اثر کل حصیات - در حالیکه تکبیری گفت بر پی هر سنگریزه - ثم یقدم - پیتر
بیشتر میرفت - حتی یسهل - یعنی یا کسرها تا در می آید زمین نرم را و سهل ضد خرن بفتح حامی مهله و سکون نای زمین
درشت - فیقوم مستقبل القبلة طویلا - پس می ایستاد و مقابلہ قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدار می ایستاد
که سکه سورہ بقرہ بخواند چنانکه گذشت - و یدعو - و دعا میکرد - و یرفع یدیه - و بر میداشت هر دو دست خود را
ثم یرمی الوسطی - پس رمی میکرد و جمره میانه را - بسلج حصیات یکبر کلمه رمی بحصاة - تکبیری گفت هرگاه که می انداخت
سنگریزه را - ثم یأخذ بذات الشمال - پیتر میکرد پشت راه می رفت بجانب دست چپ - فیسهل و یقوم مستقبل
القبلة ثم یدعو و یرفع یدیه و یقوم طویلا - و می ایستاد و دراز - ثم یرمی جمرة ذات العقبة من لطن الوادی - پیتر
رمی میکرد و جمره العقبة را از خاک وادی - بسلج حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها - و نمی ایستاد و نزد
جمرة العقبة - ثم ینصرف - پیتر بر می گشت - فیقول هكذا رایت رسول الله - پس میگفت اینچنین دیدم پیغمبر خدا را -
صلی الله علیه و سلم یفعلها - میکرد و آنرا رواه البخاری - بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی و جمره اولی
می باید ایستاد و بسیار ایستاده در و دعا کرد و جمره اخیر را رمی میکنند و برگردند و نالینند و دعا نکنند نیز از این شایع می نمایند
ارکان حج و افعال آن بعدی است که عقل را بدریافت کند آن راهی نیست و این نیز از ان قبیل است و لهذا
گفت ابن عمر رضی الله عنهما بکذا راایت و بعضی از علما گفته اند که وجه در نالینش و در نیجا آن بود که درین روز
مشاغل بسیار بودند از فرج و حلق و افاضه بکه برای طواف اما این معنی در ایام منی مفقودست و بعضی گویند
جمرة العقبة در راه و اعتسبت پس وقوف نزد آن موجب از وحام و تصنیق طریق است و حقوق ضررست بگذردگان
راه بخلاف و جمره دیگر که بر کرانه راه اندند در میان آن و بعضی گفته اند و دعا در صلب عبادت و وسط و می میباشد
نه در نهایت و می و دعا در صلب عبادت افضل است و اکثر و عامی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز
در تشهد بوضع پیش از سلام برآمدن از نماز و و جمره اوبلی در وسط اند پس دعا کرد و در آنها و بعد از جمره عقبة ششمی گشت
عبادت و باین وجه اشارت کرده است و بر هله و شمی نیز گفته و در سفر السعاده نیز ذکر کرده و این وجه نیز ظلی
از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز مانور شده و دعا بعد از
انظار صوم نیز آمده و به تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز نای فرض و عقیب

تلاوت قرآن و جز آن و بنده ضعیف تجاوز الله عنه و عطا و تبتیکه مشرف شد باین عبادت انداخته شد و در دل وی
 بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکته در عدم وقوف نزد این جبره یعنی جبره العقبه و امید است که صواب باشد و آن اینست
 که در عدم وقوف نزد این جبره اشارت است از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جبره اولی مجاهده کرد و حضرت
 و شقت کشید و مبالغه کرد در آن و با شیاد و بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و او را نمود حق خدمت بر وسع و
 طاقت خود آسان گردانید و یتعالی کار را بر دوش و مبالغه گردانید او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و حق
 کرد و بروی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود و لایسای درین عبادت که حج است که شمر غایت آثار رحمت و نتائج مغفرت است
 چنانکه بیک دقیقه و عرفات تمامه گنایان می بخشد گویا که گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تشنگی شد
 و مجاهده کردید یکدیگر می آرام گیرید و آسوده باشید که گنایان شمار انجشیدم و بر شمار رحمت کردم و این نکته را بر ابرار
 علمای مکه که در آن وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کردم خصوصاً شیخنا و مولانا القاضی علی ابن القاسمی
 جبار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الاحرام الشیرازی بنظره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیرت
 کردند و الله اعلم - و عن ابن عمر قال استاذن العباس ابن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ان یسب بکلمة لیلی منی - روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت از آنحضرت که شب
 با من کند بلکه در شبهای منی - من اجل سقایه - از بهر منصب سقایه زمزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس
 ایشان بود در الوقت و سقایه جای آب دادن - فاذن له - پس اذن کرد آنحضرت مرعاس را بابتیوت
 که - متفق علیه - بدانکه بیت بمنی واجب است نزد جمهور علماء و سنت است نزد امام ابو حنیفه و همچنین در روایتی از حنفی
 و احمد معتبر در بیت اکثر لیل است و همچنین سنت حکم در مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بتیوت
 یکساعت کفایت است و تمسک قول بنیت آن باین حدیث است که اگر واجب میبود و چون اذن میفرمودند
 آن حضرت عدم عباس را بابتیوت مکه و جواب میگویند که بحجت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ
 واقعه بجای اذن و گاهی مشک می کنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بود و منی بنی اذن نیز میرفت
 و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود نزد ایشان خصوصاً در مثل این مقام از جهت استلزام
 این مجانبت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شک نیست که
 در ترک سنت آثار است و استیذان برای اسقاط آن اشارت بود و در هدایه گفته است که بتیوت بمنی از
 مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر یک بتیوت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی
 لازم نمی آید بر دوش چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و امیر المؤمنین عمر رضی الله
 عنه ادب میکرد بر ترک آن - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جازا الی

السقایه روایت است از ابن عباس که آن حضرت آمد بسوی سقایه زمزم - فاستسقی - پس طلب کرد آب از عباس که سقایه حواکه وی بود - فقال العباس یا فضل اذهب الی اکب - پس گفت عباس مرا سپرد خود را که فضل نام داشت ای فضل برو بسوی مادر خود - فأت رسول الله صلی الله علیه وسلم بشراب من عندنا - پس بسیار آنحضرت را آبی از نزد مادر خود - فقال سقنی - پس گفت آنحضرت لعباس آب بخور از آن مرا یعنی از آب زمزم و آب درون خانه بسیار - فقال - پس گفت عباس - یا رسول الله انهم یحیلون ایدیم فیہ - مردم می اندازند و دستهای خود را در آب زمزم - فقال سقنی - باز گفت آنحضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند - فشرب منه - پس خورد آنحضرت آن آب زمزم - ثم اتی زمزم - پستتر آمد آنحضرت بآب زمزم - وہم یسقیون ویملون فیہا - وانشیان یعنی اولاد عبدالمطلب آب میدادند مردم دکانیکه دند در سقایه - فقال - پس گفت آنحضرت - اعلوا فایکم علی عمل صالح - کار کنید و مشقت بکشید و رین کار زیرا که شمار عمل صالح اید یعنی این آب دادن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است ثم قال لولان تغلبوا - پستتر گفت آنحضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آید بر شما مردم در آب کشیدن بجهت اتباع سنت من دنگدارند شمار که آب بکشید و این کار از دست شمار رود - ثم قلت حتی اضع الحبل علی نحرہ - هر آینه فردی آدم یعنی از ناکه آن حضرت از روز سوار بود تا مردم به بنید و احکام پیامبر نداشتند تا آنکه می بنادام بسیار از بنین - و اشار الی عاتقه - و اشاره کرد آن حضرت بلفظ بنده بسوی گفت خود - رواه البخاری -

وعن النضر بن زبیر عن النبی صلی الله علیه وسلم صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم تقدر قدۃ بالمحصب - روایت است از انس که آنحضرت بگذار د نماز پیشین را و دیگر را و شام را و خفتن را به محصب پس خواب کرد و یگان خوابی و محصب بفتح صا و مشدود به معنی که بسیار باشد سنگزیده و در وی و الا آن نام موصی معین است بیرون که در جانب مناسصل بمجلا و آرا الطبع و بطیخ نیز میگویند و خیف بنی کنانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منی بود در روز چهارم از یوم نحر و سیر دهم ذی الحجه - ثم ركب الی البیت و طاف بہ - بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف کرد طواف وداع - رواه البخاری و عن عبدالمعز بن رفیع - یضمر او ففتح فآز من مشاہیر البعین و ثقات ایشان است - قال سالت انس بن مالک قلت اخبرنی بشی عقلتہ عن رسول الله

گفت پرسیدم انس را گفتم خبر ده مرا بچیزیکه دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم این صلی الظهر و يوم الترویة - کجا گذارد آنحضرت نماز پیشین را و روز ترویہ که روز هشتم ذی الحجه است و مردم از که بمناسیر و نذر و وجه تشبیه در باب حجه الوداع در حدیث جایگزین شد - قال بمنی - گفت انس نماز ظهر بمنی گزارد پس معلوم شد که آنحضرت از که پیش از ظهر آمد - قال فاین صلی العصر لوم النفر - گفت ابن رفیع بانس و طاهر موافق به سیاق این بود که گوید - فقلت - پس گفتم من پس کجا گذارد نماز عصر را و روز نحر بفتح نون و سکون فافتح نیز جائز است نام

روز چهارم از روز نخست که از منی می برآیند فی الصراح نفر بسکون کرده باز گشتن حایجان از مناسن قال بالبط
گفت کرد و نماز عصر بالبط که همان محصب است - ثم قال - پست گفت انس - فعل کما یفعل امرارک - بکن چنانچه میکنند
امری نویسی آنحضرت خود انجین کرده و تو همچنان کن که امرای تو میکنند و مخالفت کن که باعث تیج شرک و دوداری
ضروری بهم نیست متفق علیه - وعن عائشه - رضی الله عنها قالت نزول الابطح لیس سنته - گفت عائشه
فرو آمدن آن حضرت ابطح را نیست سنت و از مناسک حج و آن حضرت آنرا بطریق سنت و تبعه نکرد - انما نزله
رسول الله - فرود نیامد پیغمبر خدا در و سه - صلی الله علیه وسلم لانه کان اجمع لخر درجه اذا خرج - مگر از جبت آنکه
نزول در آن موضع مسلم و آسانتر بود بر اوست بیرون آمدن آن حضرت و قتیکه بیرون آید زیر آنکه چون در
نزول فرمود و اسباب و متاع و رانجا گذاشت و بکه در آمد و طواف کرد تا از نهان راه به مدینه رجوع
نمودن آسان باشد متفق علیه - بدانکه اختلاف است در آن که تحصیب یعنی نزول محصب سنت است یا
بعضی می گویند و ابن قول ابن عمر است که آن از سنن حج و غیمه مناسک است زیرا که آن حضرت صلی الله
علیه وسلم در منا گفت با فرود آئینده ایم انشاء الله تعالی فرود انجیف بنی کنانه که آنجا مشرکان بیکدیگر عهد کرده بودند
و سوگند خورده بودند که با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب مخالفت نه کنند و منا کحت و مبايعت نکنند و مواجعت
نمایند تا آنکه محمد را تسلیم نمانند و با نسیارند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواست که ظاهر گرداند شاعر
اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شاعر کفر را و شکر نعمت خدا و فضل و بے اجل و علما را نماید و بطریق را و از
از عمر بن الخطاب آورده که و سه رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول بالبط و ریل یوم النفر و امیر میگردود
را بدان و در هدایه گفته که صحاح است که نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم محصب بقصد نمودن مشرکان بود و لطیف
صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتقی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امری اتفاق
بود و ابو رافع مولی آن حضرت که گماشته و غمده دار بار خانه وی بود آنجا فرود آمد و خیمه رسول را تسلیم الله علیه
و سلم آنجا زده چسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آنحضرت چنانکه مسلم از ابو رافع روایت کرده است
و این قول ابن عباس است چنانکه بخاری از و سه آورده است و عائشه نیز همین جانب است چنانکه در حدیث متفق
علیه آمده مخفی نماند که هرگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در بخا آمده و نزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق بود اتباع
وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز از آنرا میکردند و امام محمد در موطاے خود گفته که نزول
در محصب احسن است و اگر ننگد چیز لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنده مسکین عبدالحق بن
سیف الدین الصلح الله جاله و احسن مبداءه و ناله چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم او صد عبد الوهاب رحمة الله
علیه حج گزارد و نفرمود با و سه از مناد رسید محصب نزول فرمود حضرت شیخ و بگزارد نماز ظهر را و جواب رفت

وگزارد هم در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شويد اين قدر در يافت سعادوت ابتاع كافيست و فرمود يكتفى
 بزمانه و اين قول شيخ نبي است براينچه گفته اند كه نزول بحسب منزلت است وليكن توقف آنحضرت تا عشا از براس عمره
 عاليه بود چنانكه بايد و الله اعلم و عنهما قالت احرمت من التيمم بعمره - گفت عاليه احرام تيمم من از تيمم براى عمره -
 فدخلت مكة - پس درآمد كه را نفقت عترتى - پس قضا كردم عمره خود را كه از جهت حدودت حيف فوت شده بود چنانكه
 در باب قصه حجه الوداع گذشت - و انتظارنى رسول الله - و انتظار كردم را پيغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم بالاطح -
 در الطح كه در آنجا نزول فرموده بودسته فرغت - تا آنكه فارغ شدم من - فامر الناس بالرحيل پس امر كرد
 مردم را بگريج كردن بجانب مدنيه - فخرج فمر بالبيت - پس بيرون آمد آن حضرت از محصب پس گذشت بخانه كعبه
 فطاف به قبل صلوٰه الصبح - پس طواف كرد بخانه كعبه پيش از نماز با مداد و اين طواف و دواع است و طواف
 صدر بفتح وال نیز گويند و در دوسه رمل نيت و بعد از دوسه سعي نه - ثم خرج الى المدنيه - پيتر بيرون آمد
 بسوسه مدنيه - هذا الحديث ما وجدته بروايت الشيخين - مولف ميگويد كه اين حديث نيافتم من آنرا بروايتي
 بخارسه و مسلم - بل بروايت ابى داود - بلكه يافتم بروايت ابى داود مع اختلاف يسير في آخره - باندك
 اختلافى در آخر حديث - وعن ابن عباس - رضى الله عنهما - قال كان الناس يفرقون في كل وجه
 بودند مردم كه برى گشتند در هر طرف و مقيد بدر آمدن در مكه و بر آوردن طواف و دواع مقيد نمى شدند -
 فقال رسول الله - پس گفت پيغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم لا يفرقن احدكم حتى يكون آخر عمره بالبيت -
 بايد كه بزر آيد يكي از شما و كوچ كنند تا آنكه باشد آخر زمان پيمان و امان و بى بخانه كعبه كنائت است از طواف
 و دواع - الا انه تخففت عن الحالف - مگر آن است كه سبك گرداننده است كار بر حالف و ساقط گرداننده
 شد از دوسه طواف و دواع اگر طواف زيارت كرده است - متفق عليه - اين حديث دلالت دارد بر وجوب طواف
 و دواع و اين سنت مذهب ابى حنيفه و احمد و صحيح از مذهب شافعى و سنت است نزد مالك و فرض نيت اتفاق
 و اما حديث سابق اگر چه ظاهر و در امر بر حيل است بى تقيد بطواف محمول است برين بقرينه اين حديث -
 وعن عائشه - قالت عاصت صفية ليلة النفر - حيف كرو صفيه در شب نفراد همين شب است كه آن حضرت
 در محصب بود و شب در باب الحج مصاف بر و ز سابق ميگردونه بر آينده چنانكه متعارف است فقالت ما
 اراني الا جالستكم - نميدانم خود را مگر موقوف دارنده و مانع آينده شناسين از رحيل بنديزيد كه من حيف كردم
 و طواف نكرده ام - قال ابى صلى الله عليه وسلم عقرى - بفتح عين و سكون قاف - حلتى - بفتح حا و سكون لام و اين
 دعاست كه بزرگ كنند وليكن حقيقت دعاء او نيت همچنين زبان زو عادت عرب شده است چنانكه در مثال
 آن و عقر مجروح كردن و قتل كردن و هلاك ساختن يا بمعنى نازا ميدن و حلق رسيدن در دور حلق يازدن چيزي

در حلق و آسمی گفتہ کہ این کلمہ است کہ در محل نجیب استعمال میکنند و این دو کلمہ را زیادہ برین تحقیق است کہ در شرح کردہ شدہ است۔ اطافت یوم النحر۔ آیا طواف کردہ است روز خمر طواف زیادت قیل نعم۔ گفتند اگر کردہ است قال گفتند آنحضرت خطاب بصفیہ۔ فالتفری پس برای کج کن متفق علیہ

الفصل الثانی۔ عن عمر بن الاوص۔ رضی اللہ عنہ بفتح ہمزہ و سکون حائے مہملہ و بضم و مہملہ صحابی است

روایت کردہ است از دوسے پیروے سلیمان۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول فی حجة الوداع اے یوم نہا۔ گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت در حجة الوداع کدام روز است این روز۔ قالوا یوم الحج الاکبر گفتند و حج اکبر نام حج است مطلقاً چنانچہ در قرآن مجید واقع شدہ است و میگویند اکبر در مقابلہ اصغر است کہ عمرہ است و اورا حج اصغری نامند و آنکہ الآن مردم حج را کہ روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف نہ بان علم و شریعت نیست و حدیثی ہم روایت کردہ اند کہ حج روز جمعه برا بر بقا و حج است و گفتند اند کہ این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی کہ آن حضرت کردہ صلی اللہ علیہ وسلم روز جمعه بود و بیشک در حج روز جمعه مشقتی خاص دارد از جهت اجتماع شرف زمان و مکان۔ قال فان دماؤکم و اموالکم و اعراضکم بینکم حرام کہتمہ یومکم ہنأ فی بلدکم نہا۔ شرح این در فضل اول معلوم شدہ است۔ الا لایحی جان علی نفسہ۔ آگاہ باشید باید کہ گناہ نکنند و ستم نکنند و حج گناہ کنند و ستم کنندہ بر نفس خود مقصود ہنی از گناہ کردن و ستم کردن است بر غیر چه ہر کہ بر کسی ستم می کند بحقیقت بر خود می کند کہ انہم و جزاے آن راجع بدوست پس این خبر و معنی ہنی است و در روایتی است۔ الا علی نفسہ و برین تقدیر بمعنی خیر است نہ بمعنی ہنی۔ الا لایحی جان علی ولدہ۔ آگاہ باشید باید کہ جنایت نکنند و حج جنایت کنندہ بر فرزند خود۔ و لا مولود علی والدہ۔ و جنایت نکنند و حج فرزند می برد والد خود را این حدیث نجیب آن است کہ قبح و شناعت این بیشتر است از جنایت بر اجانب یا محبت اکابر حکم جنایت بر نفس است بکثرت جریان عادت جاہلیت بر اخذ اقارب شخصی بجنایت و سے و باین وجه این تاکید حکم سابق است فافہم۔ الا ان الشیطان قد ایس ان یسب فی بلدکم نہا ابد۔ آگاہ باشید بدو شیطان تحقیق تا امید شد ازین کہ عبادت کردہ شود اورا گنایت است از بت پرستیدن در شہر شما کہ این است یعنی کہ ہمیشہ تا روز قیامت۔ و لکن شگون کہ طاعت فیما تحت قدم من اعالمکم فیرضی بہ۔ و لیکن سدا انجام است کہ باشد شیطان بفرمان بردارے در چیزے کہ حقیر و کم ہنما دیدن شما از علماے خود یعنی کار ہائے کنید و گناہانے و در زید و آنرا خود و حقیری پندارید و در ان علما طاعت شیطان است کہ را حنی میگردد و شیطان بدان دان علما مودی بفتن و ہيجان حروب و شرور میگردد۔ رواہ ابن ماجہ و الترمذی و صحیح۔ و حکم بصحت کردہ است ترمذی این حدیث را و عن رافع بن عمر و المزنی۔ یعنی ہم و غنیمتے و بیون نسبت بہ ہنمہ صحابی است

روایت کردہ از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و حدیث - قال راایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطب الناس
 بمنی حین ارتفع الضحی - گفت و دیدم آنحضرت را کہ خطبہ میکرد و مردم را بمنی ہنگامی کہ بلند شد چاشت گاہ - علی بن ابی
 صہبہ - سوار بر اسب صہبہا و صہبانہ کہ بالاسے نشیم و سہ سخی بود و درون سفیدے چنانکہ شمر از بشین می
 وقاف - و علی یبرعہ - و علی مرتضی رضی اللہ عنہ تعبیر و تفسیر کرد از آنحضرت و بہر دم می شنوایند و می شنیدند
 و میرسانید بآن کسان کہ دور بودند آنچہ آن حضرت می فرمود - و الناس بین قائم و قائد - و مردم بعضے ایستادہ
 بودند و بعضے نشستہ و رج سہ خطبہ سنون سبب یکی در روز ترویجکہ دوم روز عرفہ سوم در منی و در ہر جا احکام کہ
 بعد آن باید کرد تعلیم و تلقین می فرمود - رواہ ابو داؤد - و عن عائشہ و ابن عباس رضی اللہ عنہما صلی اللہ علیہ
 وسلم آخر طواف الزیارۃ یوم النحر الی اللیل - و روایت سبب از عائشہ و ابن عباس کہ آنحضرت تاخیر کرد طواف
 زیارت را تا شب ظاہر این معارض است بحدیث عائشہ کہ آنحضرت طواف کرد و ظہر بکہ گزارد و ابن ابی شیبہ
 کہ در حدیث عائشہ واقع شدہ و سبب این تقدیم و ترجیح کردہ اند حدیث ابن عمر را کہ صحیحین واقع شدہ کہ آنحضرت
 ظہر بکہ گزارد چنانکہ گذشت و اللہ اعلم - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ - و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما
 صلی اللہ علیہ وسلم لم یزل فی سبیل الذی افاض فیہ - روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت رمل نکرد و در
 طواف افاضت از نیجا معلوم میشود کہ رمل در طواف زیارت نیست و رمل در طواف وداع ہم نیست پس رمل
 نیست مگر در طواف قدوم - رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ
 وسلم قال اذا رمی لحدکم جمرۃ العقبة فقد حل لکم کل شیء الا النساء - گفت آنحضرت و قتیکہ رمی کرد یکی از نماجہ جمرۃ
 را پس تحقیق از احرام بر آمد و حلال شد مرا و راہم چیز مگر زنان و بعد از طواف زنان نیز حلال خواہند شد
 رواہ فی شرح السنۃ و قال اسنادہ ضعیف و فی روایۃ احمد و النسائی عن ابن عباس قال اذا رمی بالحجرۃ فقد حل
 لکم کل شیء الا النساء - و عنہا قالت افاض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اخر یومہ حین صلی اللہ - گفت
 عائشہ افاضہ کرد و روان گشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بجانب مکہ برای طواف در آخر روز خود و در وقتیکہ گزارد
 ظہر اظاہر این حدیث نیز ہمین است کہ ظہر بکہ گزارد - ثم رجع الی منی - پس برگشت بسوئے منی - فکلت ہالیالی
 ایام التشریق - پس درنگ کرد بمنی شبہای روز تشریق - یرمی الجمرۃ اذا زالت الشمس - رمی میکرد جمرہ را وقتیکہ
 برگشت اقرب از جانب مشرق بسوئے مغرب - کل جمرۃ بسبع حصیات - ہر جمرہ ہفت سنگریزہ یکبار یکبار
 حصاة - تکبیر میگفت باہر سنگریزہ - و یقف عند الاولی والثانیۃ - و می ایستاد نزد جمرہ اولی و ثانیہ بعد از رمی
 و طلیل القیام - و درازی کرد ایستادن را - و یتضرع - و ہزار رمی میکرد و در دعا چنانکہ گذشت و ہر رمی ثانی
 ملاقیف عندہا - و رمی میکرد جمرہ سوم را پس بے ایستاد نزد آن رمی میکرد و میگذاشت - رواہ ابو داؤد

وعن ابی البدر ارجح - نفع موحده وتشدید دال و حامی مهلتین - بن عاصم بن عدی - ابوالبدر ارجح تلے
 ثقہ است و پیر زوے صحابی ست - عن ابیہ روایت میکند از پدر خود - قال رخص رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ارجح الابل فی البیت و تکلف رخصت کرد آنحضرت برای چرانندگان شتران در شب باش بمنی یعنی اگر در مابیت
 تکلف رخصت ست - ان یوم ایوم النحر - رخصت کرد کہ رمی کنند روز نحر - ثم یجمعوا رمی یومین بعد یوم النحر - پس جمع
 کنند رمی دوروز را کہ بعد از روز نحر ست - فیرموانی احد ہا - پس رمی کنند در یکے ازین دوروز بر رواہ مالک
 والترمذی والنسائی وقال الترمذی ہذا حدیث صحیح

باب ما یتنبہ المحرم

باب در بیان چیز ہای کہ بر ہمیزے کند آنرا محرم یعنی حرام ست بروے کردن آن خواہ واجب گرد و بروے
 دم یا صدقہ یا نہ و صدقہ نصف صلح از گندم یا صاع از شغیر یا چیزے قلیل غیر مقدار بمقدار می معین و ہم مذکور
 در کتب فقہ در سایل مناسک و جملہ ازان در رسالہ فارسی مناسک بیان کردہ ایم -

الفصل الاول - عن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما ان رجلا سال رسول اللہ - مروے پرسید
 از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یا یلبس المحرم من الثیاب - چه چیز جائز ست کہ پوشد محرم از جامہ یا وجہ چیز پوشد
 فقال - یس گفت آنحضرت ہمہ چیز پوشد لیکن - لا تلبسوا القصص - پوشید پیراہن ہا را القصصین حج قمیص
 ولا الخما - و پوشید و ستار ہا را - ولا السراويلات - پوشید از ہا را و پوشید از قمیص و سراويل و ثیاب
 آنہا ست بزوجہ متعارف در ان چنانچہ پیراہن را و برافکنند و مٹان را و برپایا کنند والا اگر بر تن نکنند
 مثل زواج چیزے لادم نمی آید زیرا کہ درین صورت نمیکویند کہ پیراہن پوشیدہ و از ار پوشیدہ - ولا البرنس
 و پوشید بر تنسار او بر تن لضم موحده و لون و سکون را در میان اینہا تفسیر کردہ اند اور القبلتہ طویلہ
 یعنی کلاہ در ازو این تفسیر قاصد ست در معرفت آن و انچہ مشہور ست این ست کہ از بلا و شامی از تمام بدن و
 سر و گردن را می پوشد و در وقت باران نمی پوشند - ولا الخفاف - و نہ پوشد موزہ ہا را - الا احدی الخفین
 فیلبس خفین - مگر کسیکہ نیاید تعلین را پس پوشد موزہ ہا را - و یقطعہا اسفل من الکعبین - و باید کہ برود
 بہر دو موزہ را پایان ترا ز ہر دو یا ششہ تا از حد موزگی بر آسید - ولا تلبسوا من الثیاب شیانہ عفران -
 و پوشید از جامہ ہا چیزے را کہ سودہ است آنرا از عفران - ولا ورس - و بنجامہ کہ سودہ است آنرا ورس
 بفتح واد و سکون را گیاہ زردست کہ رنگ کردہ میشود بدان و آنرا اسیرک گویند متفق علیہ از ابی جاری
 فی روایت - و زیادہ کردہ است بخارے در روایتی لرجن عبارت را - ولا تنقب المرأة الحرمہ - و نقاب و می
 نیفکند نہ فی کہ محرم ست و در بعض نسخ لا تنقب بتایین و تشدید قاف و نقاب یکسر نون رومی شد - ولا تلبس

التقارین - و پوشیدن زن بر دست فقار را یمن قاف و تشدید فاذرای در آخر پوششی است که زمان عرب برای رفع سرامور و دستها پوشند که انگشتان رکعت و ساعد همه برای پوشیدن در میان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از دیو است که زمان در دستهای پوشند - و عن ابن عباس - رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یخطب و هو یقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که خطبه میخواند و حال آنکه وی میگفت یا ایاکم یحید الحرم لعین لعین - و تبتیکم یا بدحرم لعین را بپوشد موزه بدار - و اذالم یحید ازار العین سرامور را چون نیاید بپوشد بپوشد تنبانی را و لیکن قطع می کند موزه ازار از زیر پاشنه با چنانکه در حدیث سابق بیان کرد جمهور برین اند و اگر بهمان طور در دست پوشد خدیه دهد و امام احمد میگوید قطع نکند که در آن اصابت نال است و بحکم ضرورت چنانکه هستند کمال خود بپوشد و خدیه نیست و در سرامور دلیل نیز خلافت است و نزد امام ابوحنیفه پاره کند و ازار سازد - متفق علیه - و عن علی - رضی الله عنه - و سکون عین مهله - بن امیه - لعنهم الله و فوجهم و تشنه بدید تحتانی صحابی است اسلام آورد در رنجه و حاضر شد حنین و طائف - قال کننا عند النبی صلی الله علیه و سلم بالجوانه از جواهر رحل اعرابی - گفت بودیم مانند آن حضرت در جوانی که بر یک مرحله از کعبه است و آن حضرت از آنجا عمره بر آورده بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه - علیه جبهه و هوش با مخلوق بران مرد چه بود و حال آنکه آن مرد آلوده بود بخلاق بفتح خاصه معجمه و قاف در آخر نام طیب است که عربان میسازند و در آن زعفران می اندازند مشهور است میان ایشان و فتح لفضاد و خانی تین آلودن جسد لطیف چنانکه گویایم چکد از دوسه - فقال - پس گفت آموزد - یا رسول الله انی احرمت بالعمرة و نذره علی - بدرستی که من احرام بستم برای عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود - فقال - پس گفت آنحضرت - اما الطیب الذی یک فاعسله ثلاث مرات - اما شستنی که باشت و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی آنرا سه بار از جهت آنکه احتمال زعفران حرام است بر مردانی از آن جهت که بقایه اثر طیب بعد از احرام منفسد احرام است فاقم - و اما الحجه فانهما - و اما حجه که تو پوشیده پس بر کیش آنرا و بر آزار بدن - ثم اصنع فی عمرتك کما تفتن فی حجب - بستر کن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آن مرد عالم بود با حکام حج نه عمره پس تنبیه داد آن حضرت عمره را حج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و سرامور و احکام عمره نیز همان است و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود و توقف بر نذر و عدم آن متفق علیه - و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحرم ولا یحیج ولا یخطب - هر سه لفظ نافع و حرم مردی است محکام کند حرم خود را و نکند محکام و یکس را بولایت و وکالت و خواستگاری نکند زن را خطبه بکس خازن خواستن و این مذہب شافعی و جمهور علماء است لیکن منی از نکاح و انکاح تحریمی است و از خطبه تنزیهی و نزد و احرام همه و دلیل ما ترجیح میوه است - رواه مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنه - ان ابی صلی الله علیه و سلم

تزوج میمونه و هو محرم۔ روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت نکاح کرد میمونه را رضی اللہ عنہا و حالانکہ آنحضرت
 محرم بود براسے عمرہ تقضا متفق علیہ۔ وعن یزید بن الاصم بن اخت میمونه حمہ۔ خواہر زاد میمونه بعضے گویند
 کہ او را روایت است و صحابی است و صحیح آن است کہ تابعی است فقہ کثیر الحدیث۔ عن میمونه روایت میکند از حالہ
 خود میمونه۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تزوجها و هو حلال۔ کہ آنحضرت تزوج کرد او را و حالانکہ محرم بود
 رواہ مسلم قال الشيخ الامام محی السنہ رحمہ اللہ و الاکثر من علی انہ تزوجها حلالا۔ گفت محی السنہ اکثر بر آنکہ آنحضرت
 تزوج کرد میمونه را و حالیکہ حلال بود۔ و ظہر از تزوجها و هو محرم۔ و ظاہر شد امر تزویج وے در حالیکہ آنحضرت
 محرم بود۔ ثم بنی بہا و هو حلال۔ پس بنی کرد یعنی دخول کرد میمونه را و حالانکہ وے حلال بود۔ بسرف فی طریق
 مکہ۔ نکاح میمونه و بنای وی در سرف بود بفتح سین مہملہ و کسر را و بقام موضع است بر زاد مکہ پرده میل
 از مکہ و از عجائب اتفاقات آنکہ فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد و الآن در اینجا در قدوی عمارتی است
 کہ بعضی امر ساخته اند بدانکہ حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم ہر دو متعارض آمدند حدیث ابن عباس
 ناطق است بآنکہ تزویج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم و نالت دارد بر آنکہ در حالت حل
 بود و اصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا کہ ابن عباس افضل و اکمل است
 در حفظ و اتقان و فقہ و حدیث و سے متفق علیہ است بآنکہ حدیث امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ دال است
 بر ہنی ناول است بآنکہ مراد آن است کہ نکاح و انکاح از شان محرم و مناسب بحال او نیست کہ مشغول است
 بکار دیگر بآنکہ مراد مجرم است و آنکہ حل کردہ اند شافعیہ حدیث ابن عباس را بر آنکہ ظاہر شد امر تزویج وی
 در احرام باین اعتبار گفتہ است تزویج و هو محرم تکلف است و ہنی است کہ مراد حل صلی است کہ قبل الاحرام
 بود و حالانکہ اکثر روایات و زان است کہ حل عارضی بود کہ بعد از احرام بینا شد و برین تقدیر حدیث ابن اصم
 را نیز حل میتوان کرد کہ مراد آن است کہ ظاہر شد امر تزویج و حالانکہ حلال بود و کلام و برینجا در کتب اصول
 زیادہ برین است جملہ از ان در شرح ذکر کردہ ام قد بر۔ وعن ابی ایوب ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 کان یغسل راسہ و هو محرم۔ روایت است از ابی ایوب القاری کہ بود آن حضرت کہ می شست سر مبارک خود را
 و حالانکہ وے محرم است متفق علیہ۔ بدانکہ جائز است محرم استستن سر از براسے جنابت با اتفاق و در
 ستر و خلافت است و ہم چنین در شستن بختی و مانند آن نیز خلافت است و در ہدایہ گفتہ است کہ لا بأس است
 در غسل کردن و بجام در آمدن و در شرح گفتہ است زیرا کہ بجز شستن نمیرود و زویدگی بوی بلکہ زیادہ کند
 تلبد مشغول و دانش و سروریش بختی زیرا کہ وے نوعی از طیب است و وے سے کثہ ہوا م سرورید۔ وعن
 ابن عباس۔ رضى اللہ عنہما۔ قال اجم النبی صلی اللہ علیہ وسلم و هو محرم۔ گفت ابن عباس کہ خون کم کرد

آن حضرت و حالانکہ وہ مجرم بود اکثر علما بر جو از حجامت مجرم اند اگر موی شکستہ نشود میقتضی علیہ۔ وعن عثمان رضی اللہ عنہ۔ حدث عن رسول اللہ۔ حدیث کرد عثمان رضی اللہ عنہ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی الرجل اذا اشتکی عینیه و هو مجرم۔ و ر حق مردے کہ چون شکایت کرد مرد هر دو چشم خود را یعنی چون چشمان او بدرد آید۔ فمدها بالقبر تفمید کند هر دو چشم را به قبر و قید عینیه اتفاق است اگر یک چشم نیز بدرد آید درست است به طریق اولی و قبر به فتح ضاد و کسر موحده و سکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شرعیه دارد و تلخ مشهور است کہ در چشم را بدان دو اکند و در چشم بکشد و تفمید و تفمید جراحت بستن است بضماده یعنی بضماده و نهادن دارد را بر جراحت نیز گویند اگر چه عصای بسته نہ شود و ظاہر آن است کہ مراد اینجا بستن عصایہ باشد زیرا کہ دے می پوشد جز دے از دے را و محتاج است به بیان کردن آنکہ این چون بکلم ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد رواہ مسلم۔ وعن ام الحسین۔ صحابیہ است حاضر شد حجة الوداع را۔ قالت راایت اسامہ و بلا و احد ہما اخذ بخطام ناقہ رسول اللہ۔ گفت دیدم اسامہ و بلا را رضی اللہ عنہما ذیکی ازین دو کس گیرند بود مہار ناقہ پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم و الآخر ارفع توبہ تیرہ من الحرم۔ و دیگر بردارندہ بود جائزہ خود را کہ می پوشید آنحضرت را یعنی سایہ میکرد او را از گرمی آفتاب حتی می جمرۃ بلقنبہ۔ تا آنکہ گرمی کرد آنحضرت جمرۃ العقبہ را و در روایتی آمده است بردارندہ مانند تاج چیزی بر سر و ایخذ حدیث دلیل است بر جواز استظلال مجرم را بطیبہ گفتہ کہ این قول اکثر علما راست و مالک و احمد کردہ میدارند آنرا سد رواہ مسلم۔ وعن کعب بن عجرۃ۔ بضم عین مہملہ و سکون جیم و راصحابی انصاری است از اصحاب شجرہ گویند کہ او را بتی بود کہ می پرستید آن را و عبادہ بن صامت یار او بود و روزی بروی درآمد دید کہ بت را بر ستیدہ از خانه بیرون آمد و عبادہ بن صامت در خانه او را بدت را بتکست و چون کعب درآمد بت را شکستہ دید بہ خشم آمد و خواست کہ دشنام ابن صامت کند باز بفکر رفت و گفت اگر دین بت چیزی می بود نگاہ میداشت خود را پس مسلمان شد۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر به و هو با کذبیتہ قبل ان یدخل مکہ۔ روایت میکند کہ آن حضرت گذشت بروے و آن حضرت در حدیبیہ بود پیش از آنکہ درآمد بکہ۔ و هو مجرم و هو یو قد تحت قدر۔ و حالانکہ کعب مجرم بود و دے آتش می افروخت زیر میگے۔ و لعل تتماقت علی وجہ۔ و سپشامی افتادند بروے دے۔ فقال اتو ذیک ہواک۔ پس گفت آن حضرت آیا آزار سے کند ترا سپشامے تو۔ قال نعم۔ گفت کعب آراء آزار سے کند۔ قال فاعلق راک۔ گفت آن حضرت پس اگر این چنین است بتراش سر خود را۔ و اعلم فرقا بین ستہ مساکین۔ و بخوران و ستہ کن فرق را میان شش مسکین۔ و الفرق بفتح الفاء ثلثہ اصع۔ و فرق ستہ صاع است پس ہر مسکین اینم صاع است

از گندم بدہ و اصح جمع صلح و اصل و می اصنع قلب کردند اصح خوانند چنانکہ آور جمع داری کنند و صوم ثلثہ ایام یا روزہ و ارسہ روزہ - او اشک - بضم سین بلفظ امر نیکیہ - یا فرج کن و بحیرہ را متفق علیہ

الفصل الثانی - عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما - انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یہی الناس فی احران عن الققازین و الثقاب و ماس الروس و الزعفران من الثیاب - ترجمہ این از حدیث ابن عمر و فضل اول ظاہر شد - و تلبس بعد ذلک ما جئت من الوان الثیاب - و باید کہ پوشد بعد از بر آمدن از احرار ہم ہر چہ دوست دارد از اصناف جامہ ہا و بیان کرد آن را بقول خود - مصفر او خرا و حللی او سر او یل او تمیص او خف فی الصراح و مصفر رنگ سرخ مصفر معروف و خرا بخرا - بجمہ و زائے نیز نوعی از جامہ و در قاموس گفتہ مصفر نسبت معروف است مصفر جامہ رنگ کردہ شدہ بآن نسبت معروف و حللی زیورست و در این داخل لباس اعتبار کردہ - رواہ ابو داؤد - و حسن عیسیٰ - رضی اللہ عنہما قالت کان الکبان یرون بنا - بو و ند سواران کہ میگفتند ہا - و نحن مع رسول اللہ - و ما یفنی زوجات ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم محرمات - محرم بودیم - فاذا جازوا بنا سدت احدانا جلایا ہا - پس چون نزد یک آمدند یعنی مردان از ما و میگفتند شتند از پیش ما فردے ہشت یکی از ما چادر خود را - من را سہا علی و جہلا - از سر خود بروے خود و لفظ جازوا ہم چنین واقع شدہ است از جواز در سنن ابی داؤد و در مصابیح جاوزنا از مجاوزت و در بعضی الفاظ جازوا بجائے ممانہ و ذال عجم نیز آردہ - فاذا جازوا و نا - پس چون سے گزشتند از پیش ما - کشفناہ - دو و میگرددیم با چادر از روی و سے کشادیم رومی را و برہنہ سے کردیم روسے را - رواہ ابو داؤد و ولابن ماجہ معناہ - و عن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یدہن - بفتح یا و تشدید وال - بالزیت و ہو محرم - بود آن حضرت طلای کہ در روغن زیت را بر خود و حالانکہ و سے محرم بود - غیر المقتت - اما زیت غیر مقتت - یعنی غیر المطیب - زیت خوشبوئے نکرده شدہ و مقتت بضم میم و تشدید تا زیتی کہ ریختہ شدہ در وی ریاحین یا آمختہ شدہ بروغن ہائے خوشبو و مقتت و لقیقت روغن در گل پروردن و نزد امام ابو حنیفہ زیت مطلقا از طیبست زیرا کہ اصل اوست کذا قالوا - رواہ الترمذی

الفصل الثالث - عن نافع - ان ابن عمر رضو و جد القراء روایت است از نافع کہ مولای ابن عمر است کہ ابن عمر یا نہت ہر وی و سر ما خورد - فقال - پس گفت - ان علی ثوبایا نافع - بینداز بر من جامہ ذای نافع کہ سردی میخورم نافع میگوید - فالقیقت علیہ برنسا - پس انداختم بر بالائے ابن عمر برنی را - فقال تلقی علی ہذا و قد نہی رسول اللہ - پس گفت - ابن عمر آیامی اندازی بر من این را و حالانکہ یہ تحقیق ہی کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان طیبہ المحرم - از نیکہ پوشد برش را محرم ظاہر اندہب ابن عمر اجتناب غیظ بود مطلق ہر نوع

که پوشند و سابقاً معلوم شد که اگر خط را بپوشند نه بروی که متعارف در آن است بای نذر و یا از جهت احتیاط
 کرد و الله اعلم - رواه ابو داود - وعن عبد الله بن مالک ابن نجیة - مالک به تنوین است و این صفت ثانی
 عبد الله است و همچنین بضم با و فتح حای ممل و سکون یا نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر اوست و اگر بی تنوین بود
 لازم آید که بجهت مادر مالک باشد و حال آنکه زوجه اوست و این را در مواضع دیگر ذکر کرده ام فتدبر - قال احقر رسول
 الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم - خون کشید آن حضرت و حال آنکه صبه محرم بود - طلی النخل - لفتح لام و سکون حای ممل
 و جبل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت - من طریقی مکه فی وسط راه - خون کشید
 در میان سر خود و وسط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است گفته
 اند که این محمول بر ضرورت است زیرا که بے قطع شتر بخوابد بود و اگر در بعضی موضعی باشد که در اینجا موی نیست
 جائز است بی فدیة - متفق علیه - وعن الشیخ قال احقر رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم علی ظهر القدر
 حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه دے محرم بود بر پشت پا - من وجع کان به - از جهت در دے که بود در پشت پا
 و پا حای موی نیست غالباً با وجود آن در دے هم داشت رواه ابو داود و النسائی - وعن ابی رافع
 مولای آن حضرت و دوی نخست غلام عباس بود که بحضرت بخشید قطعی بود و چون خبر اسلام او عباس بر آسایند
 از او شن کرد و حاضر شد احد را و خندق را نامش بعضی مصعب گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام
 او پیش از پدر بود و لیکن در پدر حاضر نشده - قال تزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم میمونته و هو حلال - نکاح
 کرد آنحضرت میمونته را و حال آنکه آنحضرت حلال بود - و بنی بها و هو حلال - و دخول کرد آنحضرت میمونته را و حال آنکه
 آنحضرت حلال بود - و کنث انا الرسول بنیها - و بودم من میانجی میان آنحضرت و میمونته - رواه احمد و الترمذی قال نه احد من

باب المحرم

یجتنب الصيد - بدانکه صید کردن محرم و راه نمودن دے و دیگرے را بصید و اشارت کردن بدان حرام است
 باتفاق و اگر چیزی از این افعال کند لازم می گردد جزا ادا در خوردن محرم صید را تفصیل است اگر خود صید کند
 یا غیر می صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم یا ذون و بے یا
 بے اذن وی در اینجا مذاهب و اقوال است مرعلا را مذاهب بعضی صحابه و تابعین و سن بعد هم و ابن عباس و طائفت
 و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقاً بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جهم که باید و مذاهب
 مالک و شافعی و احمد آن است که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای دے صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام
 را اما اگر غیر محرم صید کند بر اے خود و چیزی از آن بر اے محرم بدیه کند حلال است و مذاهب امام ابی حنیفه و اصحاب
 وی آن است که حلال است اکل لحم صید محرم دیگر را مادام که خود صید نکند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت

واعانت بران نہ نمایند وی یا محرم دیگر اگر چہ برای وی معید کردہ میشود چنانکہ حدیث ابی قتادہ بیان دلالت
دارد این است تحریر مذاہب و احادیث درین بحسب ظاہر مخالف و متعارض آندہ و در شرح سفر السعودۃ این
را بہ تفصیل ہر جہت تمامہ استیفا کردہ شدہ است آنجا باید نگریست واللہ اعلم

الفصل الاول - عن الصعب - بفتح صاد و سکین عین مہلین - بن جنامہ - بفتح جیم و تشدید ثلثہ صحابی است
ابن عباس ازوے روایت دارد مات فی خلافتہ ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہما اہدی رسول اللہ - روایت ست از وی
کہ وی ہدیہ آورد برای پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم چارہا وحشیہ - گور خرا کہ شکار کردہ بود - و ہوبالہ بود - و
آنحضرت در ابواب و بفتح ہمزہ و سکون موحدہ - او بود ان - یاد رود ان بود بفتح واد و تشدید و ال نام دو موضع
است میان مکہ و مدینہ نزدیکتر مدینہ و میگویند کہ قبر عبد اللہ والد آن حضرت در ابوست و این صعب ابن جنامہ
آنجا ساکن بود - فرد علیہ - پس برگردانید آنحضرت بروے و قبول نکرد - فلما برای مانی و ہجہ - پس ہنگامیکہ دید آنحضرت
چیزے را کہ دروے دوست از ناخوشی و انفال و اندوہ از قبول ناکردن آن حضرت ہدیہ اورا - قال گفت
آن حضرت - انا لم زده علیک الا انا حرم - بدرستی کہ ما برگردانیدہ ایم آن را بر تو اگر بحسب آنکہ ما حرامیم و حرمیم
جمع حرام است بکسر بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفتہ کہ جمع حرام است - متفق علیہ پوشیدہ نماند کہ ظاہر
این حدیث در ان است کہ صعب بن جنامہ چارہ وحشی زندہ بہدیہ آورد و محرم را اجازت نیست قبول آن لیکن
سخن در گوشت شکار است کہ محرم را خوردن آن رواست یا نہ و در روایات آندہ است کہ ہدیہ کچم چارہ وحشی
بود پس در روایات مسلم آندہ کہ ہدیہ کرد سرین چارہ وحشی را کہ خون از وی میکیید و در روایتی آوردہ شق چارہ
را و شق بکسر نیمی ہر چیزے و در روایتی آورد و عضو را ازوے و در روایتی پامی اورا پس بقرنہ این روایات
درین حدیث نیز ہمین مراد خواہد بود - **و عن ابی قتادہ** انہ خرج مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت
است از ابی قتادہ صحابہ مشہور کہ وے بیرون آمد ہراہ آن حضرت و این در عام حدیبیہ بود و در سال
ہشتم از ہجرت - تخلف مع بعض اصحابہ و ہم محرمون - پس پس ماند ابو قتادہ بالبعض از یاران خود و یاران
وے محرم بودند - و ہونہر محرم - و وے محرم بنود - فراہا حار و حشی قبل ان یراہ - پس دیدند یاران وے
چارہ وحشی را پیش از آنکہ بہ بنید وے آن را - فلما راوہ ترکوہ - پس ہنگامیکہ دیدند یاران او گناشتند اورا
و دلالت و اشارت نکردند بدان سحے راہ ابو قتادہ - تا آنکہ دید آنرا ابو قتادہ - فکب فرساکہ - پس سوار شد
ابو قتادہ اسے را کہ مراور بود - فسالہم ان یناولوہ سوطہ - پس سوال کرد ایشان را کہ بدہند بدست وی
تا زیانہ اورا بعضے گفتند کہ مراد بسوطہ آنجا سیف است و در بعضے روایات با سوطہ محمد نیز مذکور است -
فلما - پس ایا آوردند یاران از دادن سوطہ بدست وے بحسب احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید

فتناؤلہ۔ پس خود آید ابو قتادہ از اسب پس گرفت سوط را و در روایتی سوط در مخ را حمل علیہ پس حملہ آورد و بتاخت بر تار وحشی فقرہ۔ پس پے کرد و بیگند و بکشت اور۔ پنم اکل فاکلوا۔ پس خورد ابو قتادہ پیر خوردند یا ران دی نیز۔ قند موا۔ پس پشیمان شدند بعد از خوردن کہ چر گوشت شکار در حالت احرام خوردند ابو قتادہ بارہ گوشت را نگاہداشتہ بود۔ فلما اور کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سالوہ۔ پس ہنگامیکہ دریافتند آنحضرت را و بلازمت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آن حضرت را از حکم آن کہ روا بود خوردن آن یانہ۔ قال ہل معکم من شیء۔ گفت آن حضرت آیا ہست یا شما از ان چیزی۔ قالوا معنا سبلہ۔ گفتند بابا پائے اوست و در روایتی بازوے اور۔ فاجذبہا الیہی۔ پس گرفت آنرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاکلہا۔ پس خورد پای آنرا۔ متفق علیہ فی روایتیہا۔ و در روایتی مرغبارے و مسلم را ہر دو آنچنین آمدہ کہ۔ فلما اتوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ پس چون آمدند نزد آنحضرت فرمود۔ انکم اجدامہ ان حمل علیہا۔ آیا از شما بیج کی بود کہ امر کرد ابو قتادہ را کہ حملہ کند و بتازد او بر و بے۔ او اشار الیہا۔ یا اشارت کردہ باشد بجانب دینی یعنی اگشتا کردہ باشد بوجہی از وجوہ بر شکار کردن آنرا۔ قالوا لا۔ گفتند نکرده۔ قال فکلوا ما بقی من لحمہا۔ گفت آنحضرت پس خوب کردید کہ خوردید و بخوردید آنچه باقی ماندہ است از گوشت و سے این حدیث دلالت بر اباحت میکند ما دمی کہ خود صید نکرده یا دلالت و اشارت بر ان نکرده است و حدیث سابق بر حمت آن مطلقاً دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در ہر دو جانب آمدہ و لابد بعضی تاخیر بقیہ خواهد بود و تحقیق فی موضع۔ وعن ابن عمر۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم خمس لاجنح علی من فیکن فی الحرم والاحرام بیج چیز اند کہ گتہ نیست بر کسی کہ بکشد آنرا در زمین حرم اگرچہ در زمان احرام باشد۔ الفارۃ۔ بر تخفیف راموش۔ والزواب۔ ذراع والحدۃ۔ بکسر حاد فتح دال و حمزہ بر وزن غلبہ جائز سے معروف است کہ آنرا غلبہ از سیگوند و در صراح خات گفتہ والعقرب۔ و کثروم۔ والکلب العقور۔ و سگ جراحات کنندہ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس نواسیق لعلین فی الحلال والحرم۔ بیج چیز از حیوانات فاسق اند کشتہ میشوند در زمین حل و حرم و سے کشد آنرا حرم۔ الحیۃ۔ مار۔ والزواب الالبقع۔ بموحده و قاف نراغ بیشہ کہ سیاه و سفید می باشد و در پشت و شکم و سے سفید باشد و این در طیر و کلاب می باشد و فی الصراح بقع پسگی در مرغ و در شکار حدیثان قاتل سیدنا امام حسین سلام اللہ علیہ و علی آباءہ الکرام واقع شدہ است کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ گویا من می بینم لبوے کلب البقع کہ دہان می اندازد و در خون اہل بیت من دبو و دشمن ملعون ابرص۔ و الفارۃ۔ و موش۔ والکلب العقور۔ و سگ گزیدہ۔ والحدۃ۔ تصغیر حدۃ است کہ در حدیث سابق مذکور شد متفق علیہ۔ بدانکہ در ہر کی ازین دو حدیث بیج چیز از جنس موزیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق

عقرب مذکور شدہ حیہ و در حدیث لاحق بر عکس و غراب گاہی مطلق مذکور میشود و گاہی موصوف با تفع و کفہ اند کہ مقتول در حل و حرم کہ قاتل و رمی محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکہ ہمہ موفیات را حکم همین است و سباع ہمہ مانند شیر و گرگ و پلنگ ہمہ داخل کلب عقور اند و اتفاق کرده اند علما بر جزا قتل محرم مرایشان را و ہر سودی را جازست قتل وی در حل و حرم و اما قتل جانی خواہ در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جائزست نزد شافعی و زہد و اگر در حرم کرده باشد یا پناہ بحرم ببدہ تنگ ساختہ شود بر دے محال منبع اکل و شرب تا مضطر گردد و بخرج پس قتل کرده شود و حد زودہ شود

الفصل الثانی - عن جابر بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کم الصيد لکم فی الاحرام حلال مالم تقیدوہ - روایت است از جابر کہ آن حضرت گفت گوشت شکار مر شمارا در احرام حلال است مادام کہ صید نکنید شکار کہ محرمید - او بجا و لکم - یا صید کرده شود بر اے خاطر شما اگر صید کنندہ محرم نبود نہ بہ مالک و شافعی این است و این متوسط میان دو مذہب دیگر چنانکہ مذکور شد - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی - وعن ابی ہریرۃ ان ابنیہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ابراد من صید البحر - گفت آن حضرت کہ مرغ از شکار در ریاست یعنی حکم وی حکم صید بحرست دارد شدہ است کہ جراد از زمینی افشاؤن ماہی است و بعضی گفتہ اند کہ متولد میگردد و از ماہی مانند اگر کما پس می اندازد ایشان را در یا بسا حل و پرورش سے یا بدو باین حدیث تجویز کرد نہ بعضی از علما کہ صید کنند اورا محرم زیرا کہ دے صید بحرست و صید بحر حکم قول حق سبحانہ (واعل لکم صید البحر ما دتم حرا حلال است اما کسیکہ تجویز نمی کند ہی گوید کہ دے صید بحرست کہ استقرار او در اینجا است و بعضی می کنند در زمین و قوت میکنند از انجہ بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفتہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا از صید بحر گفت مراد آن است کہ در حکم صید بحرست در حل اکل بی فرج و تذکیہ و اللہ اعلم - رواہ ابو داؤد و الترمذی و عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ عن ابنیہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لقیل الحرم السبع العادی - فرمود و یکشد محرم در زندہ حمله کنندہ را و دے در حکم کلب عقورست چنانکہ گفتہ شد - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و بن عبد الرحمن بن ابی عمار - بن نفع عین مہملہ و تشدید میم تا بیست کی قرشی عابد بود مشغوف بعبادت شمول عفت و سلامت - قال سألت جابر بن عبد اللہ عن الفصیح اصیدی - گفت پرسیدم جابر را از وضع بفتح معجمہ و صم موحدہ حیوان معروف کہ آن را اگر گ گفتار گویند آیا شکارست وی کہ حرامست قتل آن محرم را - فقال نعم - پس گفت جابر آری وضع از جملہ شکارست - فقلت ای وکل - پس گفتم من آیا خورده میشود و حلالست خوردن آن - فقال نعم - پس گفت جابر آری خورده می شود - فقلت سمعہ من رسول اللہ - پس گفتم من آیا شنیدے تو آن را از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال نعم - گفت آری شنیدم از آن حضرت - رواہ الترمذی و النسائی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح - بدانکہ اختلاف کرده اند در اباحت لحم صغیر

ابن عوف خاص آمده که در مسینور دوازده ابن عباس نیز باحت آن مروی است و امام شافعی و امام احمد باین رفته اند و امام ابو حنیفه و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمی کرده از هر فرمی نابذ رباع و حدیثی در کراهت لحم اعلی مخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافعی میگویند که ضعیف مخصوص است از عموم نمی از هر رباع بقدر حدیث جابر و الله اعلم - و عن جابر رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الضبع قال هو صید - گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضبع که آیا آن حید است که بکشتن آن بر محرم جنایتی نمائد میشود گفت آن حضرت ضبع صید است - و یحبل فیہ کبشا اذا صابہ المحرم - و می گرداند و صید هر محرم در جزای آن قبیح است و اوقتی که برسد و بکشد آن را محرم - رواه ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و عن خزیمه یعنی ضعیف ضعیف و فتح زامی - بن جزئی - به فتح جیم و سکون زامی بعد از و سه هزاره و فتح جیم و کسر زامی و پایان میگویند بعضی بکشد زامی میخورند بنی یا - قال سالت رسول الله گفت پرسیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم عن اکل الضبع ادخرون ضبع - قال او یا کل الضبع احد - گفت آن حضرت آیا می خورد و ضبع را هیچ یکی یعنی وی چیزی نیست که کسی از آن بخورد - و سالت عن اکل الذئب - و پرسیدم آن حضرت را از خوردن گرگ - قال او یا کل الذئب احد فی غیره - گفت آیا می خورد و ذئب را هیچ یکی که در وی نیکی است - رواه الترمذی و قال لیس اساده بالقوی

الفصل الثالث - عن عبد الرحمن بن عثمان النخعی - عبد الرحمن بن عثمان بن عبد الله صحابی است برادر زاده طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام آورد بعد از بیعت الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح کشته شد باین زبیر در یک روز - قال کنان مع طلحه بن عبید الله و نحن حرم - گفت بودیم ما باطلحه و حالانکه ما محرم بودیم - فاهدی له طلعین بذریه آورده شد بر آن طلع پندگان پنجه - و طلحه مرا قد - و طلحه خوابیده بود - فمنا من اكل - پس بعضی از ما که بود که خورد - و منا من تورع - و بعضی از ما که بود که برهنه گاری نمود و خورد - فلما استيقظ طلحه و افاق من اكله پس چون بیدار شد طلحه با آنها موافقت کرد که خورده بودند بقول موافقت کرد و یا از آن چیز که باقی مانده بود بخورد - قال فاکلناه مع رسول الله - گفت طلحه پس خوردیم ما آن را با پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم یعنی بر اے آن حضرت نیز اهدا کرده بودند و بخورد زیرا که بر اے ایشان حید نکرده بود و این تاویل کسی است که می گوید بخورد و محرم از آن پنجه برای و صید کرده باشند و ظاهر این مطلق است و تورع کسیکه بخورد و بکشد احتمالات دیگر است مانند مشارکت محرم در دلاله یا اشارت و اعانت و الله اعلم

باب الاحصار وفوت الحج

حضرت احمد اصرار منع و حبس و بازداشتن کے را از سفر و کاری و جز آن و تنگ گرفتن بر کسی احمد المرض و السلطان
 نے گویند و قتیکہ باز و از بیماری یا بادشاہ منع کند از کار و مقصد رے کہ دار و دویم چنین میگویی بند حضرت ہم اللہ بہین

منشی و چون محضر شد محرم نتوانست به مقصد رسید جائز نیست اورا کہ از احرام برآید لیکن آنکہ تلبیسے گویند کہ ہا
 نخے باشد مگر بعد و چنانکہ در واقعہ حدیثیں شدہ و در بعض نزوایان بستی می ماند بر احرام و اگر عند زائل گشت
 وج فوٹ شد برآید از احرام لعل عمره و نزو احتیاط بر بعض نیز بیاید و در حدیث آمده است کہ کسی لنگ شد
 یا شکست پائے او برآید از احرام و بروست و رسال آئینہ درین باب خلائی و دیگر است و آن این است کہ ہدی
 می فرستد نزو ما مجرم زیرا کہ شناختہ نشدہ است رختن خون قربت و عبادت جزو زمان یا مکان مخصوص و نزو
 شافعیہ موقوف نیست بر حرم و فوج کند ہا بجا کہ محضر شدہ چنانکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ رضی اللہ عنہم
 ہم و در حدیثیں فوج کردند و حدیثیں از زمین حل است جوالتش آن است کہ ممکن بنود فرستادن ایشان ہدی را مجرم
 پس بجا کہ ضرورت ہاں جا کردند و بعضیہ گفتہ اند کہ حدیثیں پاره از حل و پاره از حرم است پس شاید کہ فوج در حرم وی
 کردہ باشند و در مواہب لدنیہ از محب طبری آورده کہ حدیثیں اکثریش از حرم است و خلائی دیگر آنکہ چون محضر شود قضا کنند
 و نزو شافعی قضا نیست تسمیہ بعمرہ القضا مؤدب نہیب است و ایشان میگویند قضا اینجا بمنی صلحت

الفصل الاول - عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال احقر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق را سمہ و جامع لسانہ و خرمہ
 گفت ابن عباس حل حصار کردہ شد آن حضرت یعنی در حدیثیں منع کردند مشرکان مکہ اورا از در آمدن مکہ و عمرہ گزاردن پس
 برآمد آنحضرت از احرام و خلق کرد بر مبارک خود را و جامع کرد زنان خود را و خردشتران خود را کہ ہمراہ داشت حتی
 اعمر حاکما تا بلایا تا آنکہ عمرہ کرد سال آئینہ بمقتضای صلی کہ بابل مکہ واقع شدہ - رواہ البخاری - وعن عبد اللہ بن عمر
 قال خرج جامع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت ابن عمر بیرون آمدیم با آنحضرت یعنی بعمرہ پس نزول کرد آنحضرت
 بحدیبیہ فحال کفار قریش دون البیت - پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش نزو خانہ کعبہ فخر
 پس نخر کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہا یا ہ - ہدی ہا می خود را کہ ہمراہ داشت - و خلق کرد آنحضرت - و قصر
 اصحابہ - و تفسیر کردند اصحاب آن حضرت و خلق نکردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی خلق کردند بعد از توقف بسیار و
 بر آمدن از احرام بحیث غم و اندوہ ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمہ گفت یا رسول اللہ تو برآی از احرام و خلق
 کن تا ہمہ خواهند کرد پس آن حضرت از احرام برآمد و خلق کرد بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس خلق کردند بعضی
 و قصر کردند بعضی دیگر بعد از آنکہ بیان کرد آن حضرت فضل خلق را با وجود آن تفسیر کردند - رواہ البخاری -
 وعن المسور - کہ سیریم و سکون سین و فتح داو - بن خزیمہ یفحیمیم و سکون خای مجہور - قال ابن رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم نخر قبل ان یخلق و امر اصحابہ بذلک - نخر کرد آن حضرت پیش از خلق چنانچہ معبود است و در
 ہدایہ گفتہ کہ نیست خلق یا تفسیر در احصار و در قول ابی حنیفہ و محمد رحمہما اللہ و ابو یوسف رحمہما اللہ باید کردہ اگر نکرند
 جزاے نیست زیرا کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق کرد و جام حدیبیہ و ایشان سے گویند کہ خلق قربت و

عبادت بر تقدیر نیست کہ مرتب گردد بر افعال حج و عمرہ و پیش از نسک نیست و آن حضرت و صحابہ کہ کردند بر آن کردند تا دانستہ شود استحکام غنیمت بر انصراف و اللہ اعلم۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عمر أنه قال ليس حبكم سنة رسول الله۔ گفت ابن عمر آیا کافی نیست شمار سنت پیغمبر خدا۔ صلى الله عليه وسلم۔ سنت آن است کہ آن جس اخذکم عن الحج طاف بالبيت وبالصفاء والمروة۔ اگر منع کرده شد و باز دانستہ شد یکی از نماز حج طواف کند بخانه کعبه و بصفاء و مروہ یعنی عمرہ کند۔ ثم حل لمن كل شيء۔ پست حلال شود و بر آید از هر چه کہ حرام شد بود۔ حتی الحج عاما قبالا۔ تا آنکس حج کند سال آینده۔ فیندمی۔ پس فحج کند ہرے را۔ او یوم ان لم یجد بهیاء۔ یا روزه دارد اگر نیابد ہر می را درین حدیث بیان احکام احصار کرد گو یا بعضی مردم جاہل بودند بآن یا خلائی میکردند و ران پس گفت ابن عمر کہ سنت آن حضرت این است کہ اگر کسی حصر و حبس کرده شود از حج عمرہ بر آرد و از احرام بر آید و بعد از آن حج را قضا کند۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على صباحة بنت الزبير۔ گفت عائشہ در آمد آن حضرت بر صباہہ بنم فنادت بحجہ و تخيفت موحده و بعين ممله بنت عم التخف است و زبیر بن عبد المطلب یکی از اعمام اوست کہ بشرف اسلام مشرف نشدہ صباہہ است از مهاجرات آن حضرت بروی در آمد۔ فقال لعلك اردت الحج۔ پس گفت آن حضرت شاید کہ ارادہ میکنی حج را استفسار است بر سبیل تطہیف و مہربانی۔ قالت۔ گفت صباہہ آری ارادہ حج دارم و لکن۔ واللہ ما اجدنی الا وجبة۔ بخدا سوگند نمی یابم خود را نگہ بیار و در و ناک یعنی در خود مضطرب می یابم و معنی دانم کہ قدرت بر اتمام حج یا بجم یا نہ و حج بفتح جیم ورد و بکسر و در و ناک چنانکہ در و د و ر۔ فقال لها حجی۔ پس گفت آن حضرت مر صباہہ را حج کن یعنی احرام حج بربند۔ و اشترطی و قولی۔ و شرط کن و بگو۔ اللهم تحلی من حيث حبشتی۔ خدا یا مکان بر آمدن من از احرام ہما نجاست کہ جس کنی و باز واری تو مرا در آنجا تحمل بفتح میم و کسر حا مکان یا زمان حل میثقی علیہ۔ و این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشراط و جامعہ کہ میگویند احصائیت مگر بعد و میگویند کہ اگر مرض مبیح تحلیل میبود احتیاج بہ اشراط چه بود می جواب میگویند کہ اشراط برای تحلیل تحلیل است کہ اگر اشراط بودی متاخر باشد تحلیل تا رسیدن ہدی در محل خود کہ حرم است و بر تقدیر اشراط پیش از خربت تحلیل میتواند کہ چنین است مذہب ابی حنیفہ و ہر کہ موافق است بوسے در تحقق احصار بمرض و بعضی گفته اند کہ جائز نیست تحلیل با وجود اشراط و این حکم مخصوص است بصباہہ و اللہ اعلم و بصحت رسیدہ است از ابن عمر کہ وسے اشراط را انکار سے کرد در حج و قول وسے در حدیث سابق الیس حبکم سنتہ رسول اللہ بحیث این است و از اینجا مفہوم میگردد کہ ابن عمر قائل نیست باحصار از حجت مرض فافهم

الفصل الثانی۔ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر أصحابه

ان یبدلوا الہدی الذی تخروا عام الحدیثیۃ فی عمرۃ القضا۔ روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت ابر کرد
 اسباب را کہ بتبدیل کنند ہدی را کہ بخردہ اند در سال حدیبیہ و عمرہ قضائیہ سبب بقا و وقوت احصاء بخردہ
 بودند سال آیندہ کہ عمرہ قضایا بجا آرند ہدی دیگر بخزن کنند تا بخرد در حرم واقع شود زیرا کہ ہدی احصاء فرج کردہ نمیشود و
 در حرم چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است و این بر تقدیر میست کہ بخرد در حدیبیہ و در غیر حرم بود ظاہرست و اگر گوئیم
 حدیبیہ نیز در حرم بود زیرا کہ حدیبیہ اکثرش در حرمست چنانچہ در شرح ترجمہ اشارت بدان کردیم پس بتبدیل حاجت
 احتیاط و ادراک فضیلتست ثانیاً و امر برائے استحباب است۔ رواہ ابو داؤد۔ و در بعضی نسخ این عبارت زیلہ
 است کہ وفیہ ضعف و فی سندہ محمد بن اسحق۔ وعن حجاج ابن عمرو الانصاری۔ صحابی است مرود در اہل
 مدینہ و حدیث دسے نزد حجازین است روایت کرد از دومی عکرمہ و جزوے۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم من کسر کسیکہ شکستہ شود بلفظ مجهول یعنی پای او۔ او عرج۔ بکسر را بلفظ معلوم یا لنگ شود۔ فقد حل پس
 بہ تحقیق حلال شد یعنی باید کہ از احرام بر آید۔ و علیہ الحج من قابل۔ و بردارست حج از سال آیندہ
 این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکہ احصاء بغیر عدو ہمی باشد چنانکہ مذہب ابوحنیفہ است و تقیید با شتر اط
 کلفست۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی و زاد ابو داؤد و فی روایتی از
 و زیادہ کردہ است ابو داؤد و در روایت دیگر۔ او مرض۔ یا بیمار شود۔ و قال الترمذی ہذا حدیث
 حسن۔ و در نسخہ حسن صحیح۔ و فی المصابیح ضعیف۔ و در مصابیح گفته است کہ این حدیث ضعیفست و ذکر
 گفتہ کہ حکم بضعف این حدیث باطلست و گفته کہ مرادین حدیث را اتمہ الیست از قول عکرمہ و دومی یکے
 از او یان حجاج بن عمر است و ان تول اینست کہ گفتہ قد ذکرک ذلک لابی ہریرہ و ابن عباس
 عکرمہ گوید کہ بہ تحقیق ذکر کردم من آنرا مرابی ہریرہ را و ابن عباس را کہ حجاج بن عمر ہم چنین میگوید
 (فقلاً صدق) پس گفت ابو ہریرہ و ابن عباس ثراست گفته است و عن عبد الرحمن بن یعمر نفی
 تجانیہ و سکون عین مہلہ و فتح میم۔ الذیلے۔ بکسر دال مہلہ و سکون تخانیہ صحابے است کہ نزول کردہ
 کوفہ و وفات یافت بہ خراسان۔ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول الحج عرفۃ۔ گفتہ بشندم
 آن حضرت را کہ می گفت حج عرفہ است یعنی ملاک حج و معظم ارکان وے و قوتست برفہ اگر چہ طواف نیز
 رکنست اما ابن عظیم ترست از آنکہ بے وی حج اصلاً صورت ندارد۔ من ادبرک عرفۃ لیلتہ جمع قبل طلوع
 الفجر فقدا رک الحج۔ کسیکہ در یا بد و قوت عرفہ را در شب مزدلفہ کہ شب دہم از ذی الحجہ است پیش از
 طلوع صبح صادق پس بہ تحقیق در یافت حج را اول وقت و قوت برفہ بعد از زوال روز عرفہ است و آخر
 تا طلوع فجر عیدست و معنی وقوف استادن در ان واد است اگر چہ یک ساعت بود اگر چہ در خواب باشد اینجاست

می آرند کہ یکی در جزو اخیر شب در آنجا رسید و نماز عشا نگزارده است بجهت آنکه اگر توقف کند نماز از دست برود
و اگر مقید نماز شود حج درست نیاید چه کار کند نماز کند و حج گزارد بعضی گفته اند نماز کند که افضل عبادت است
و بعضی گفته اند که حج کند که در قضاے او عنقریب تمام و مشتت عظیم است و هوالمختار ایام منی ثلثه - روزی منی سه
روز است یا زده و دوازده که آنهارا ایام تشریق گویند درین سه روز در منی باید بود و در منی باید کرد - من محل
فی یومین فلا اثم علیہ - پس کسیکه شبانی کند و در روز در آنجا باشد و در آخر روز دوم بر آید پس نیست هیچ بنده بر او
و نیست در روزے ترک واجب - و من تاخر فلا اثم علیہ - و کسیکه پس ماند و در سیزدهم هم بایستد پس نیست
ایچ بنده بر او و نیست در روزے از تکاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابر اند و هر دو از اگر چه توقف و تاخیر
افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت مشقت و آوردن آنکه اہل جاہلیت و فخر تم بودند بعضی
تعمیل را گناہ دانسته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل کہ تعمیل و تاخیر هر دو برابر اند و در ایچ یکی اشئی
و حرجی نیست - رواہ الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح

باب حرم مکہ حریمہا اللہ تعالیٰ

حرم مکہ زمینی است کہ احاطہ کرده است بدان و گرد آیدند است اور خداے تعالیٰ اور حکم آن بحجت
تنظیم و تشریف و تسمیہ بحرم بحجت آن است کہ حرام گرد آیدند است وے بجائہ تعالیٰ در روزے بسیاری
از آنچه حرام نیست و در غیر روزے و سبب تحریم بعضی گفته اند آن است کہ چون آدم علیہ السلام را زمین فرستادند
ترسید از شیاطین تا ہلاک نہ کنند اور این فرستاد وے بجائہ ملائکہ را تا نگہبانی و پاسبانی وے کنند پس درین
مناضع کہ خدا و حرم است از ہر جانب ایستادند و ہر چه از زمین و در میان مکہ و مضافت ملائکہ بود حرم
گشت و بعضی گفته اند کہ چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علیٰ بنیاد و وقت بناے
کعبہ نمود روشن گشت ہوے در بین و شمال و شرق و غرب وے پس ہر چه از زمین روشن شد نور حجر حرم
شد و حدود حرم را علامات است و آن منارہ ہاست کہ بنا کرده شدہ اند در جمیع جوانب مگر در جانب جدہ و جوانہ
کہ درین دو جانب اتفاق نیفتادہ و اول کسیکہ نصب کردہ ابراہیم خلیل است علیہ السلام بدلائل جبرئیل علیہ السلام
بعد از وے فعلی بن کلرب و بعضی گفته اند کہ اسمعیل علیہ السلام کرد بعد از پدرش و بعد از وے قصہ و گفته اند
عدنان بن ادس اول کسی است کہ نصب کرد و انصاف حرم را اور و قتیکہ رسید کہ مندرس نگرد و حرم و بعد از وی
قریش کرد و بعد از ان حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در سال فتح پیغمبر بن الخطاب پیغمبر عثمان بن عفان
بعد از وے معاویہ بن ابی سفیان و حدود حرم از ہمہ جانب مساوے نیست و نزدیک تر از ہمہ جانب
تعمیم است و در تاریخ کہ ہمزہ را بہ تفصیل بیان کرده است واللہ اعلم

الفصل الاول - عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة لا هجرة ولكن
 جاهدوني - گفت آن حضرت در روز فتح مکہ نیست ہجرت ولیکن باقی ست جہاد و نیت بیان آن ست کہ ہجرت از مکہ
 بہ مدینہ فرض بود بر کس کہ استقامت دارد بعد از ہجرت آوردن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہ مدینہ و چون
 فتح شد مکہ منقطع گشت آن ہجرت کہ فرض بود زیرا کہ مکہ دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند ہجرت از دیار کفر بہ دار اسلام
 از برائے صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل ست تحت جہاد و نیت یعنی باقی ماند جہاد کہ گرد آورده
 شود بذا ان از فضیلت و ثواب انچہ قوت پذیرفتہ از ہجرت و باقی ماند جہاد کہ تصحیح نیت و نیک کردن آن در ہر
 عمل و درین نیز معنی ہجرت ست یعنی ترک ہوائے نفس و سیردن آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن انچہ نہی
 کرد شایع ازان - و اذا استقرتم - و چون خواندہ شوید و بر آورده شوید برائے جہاد یعنی حکم کند امام کہ برائید
 بجنگ کافران و نصرت دهید مسلمان را - قال فردا - پس بر آید و اجابت نماید و امتثال کنید امر او را - و قال
 يوم فتح مكة - و گفت آن حضرت روز فتح مکہ - ان هذا البلد حرمه الله يوم خلق السموات والارض - بدرستیکہ این
 شہر یعنی مکہ حرام گردانیدہ است اورا خدا تعالی اونی کرده است از ارتکاب چیزے چند در ان روزے کہ پیدا
 کرده است آسمانها از زمین را یعنی تحریم و سہ امر قدیم و شریعت سالفہ است و نیت ازان قبل کہ حادث بود
 و مخصوص باشد بشریعتی و دن شریعتی یا مراد آن ست کہ این زمین را در وقتیکہ پیدا کردہ است محرم کردہ شدہ
 است و این صفت در سہ ہزادہ اگر گفتہ شود کہ در باب حرم المدینہ بیاید کہ ابراہیم عم حرام گردانیدہ مکہ را و
 ساخته است اورا حرم و من حرم گردانیدہ ام مدینہ را و ساخته ام اورا حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد و چون
 اسناد آن بابرہیم علیہ السلام چہ باشد جوابش آنکہ اسناد تحریم بابرہیم علیہ السلام از حجت آن باشد کہ وی رسانید
 و اعلام کرد حکم الہی را زیرا کہ حاکم بشرائع و احکام خدا تعالی ست و حکم ویے قدیم ست و انبیا صلوات اللہ
 و سلامہ علیہم رسانندہ آن احکام اند یا چون برداشتہ شد خانہ بیت المعمور یا آسمان در وقت طوفان لوح عم
 و مندرس و منکس گشت عمارتے کہ بنا کردہ بود آدم علیہ السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت مزکہ
 نمیشہ تا آنکہ احیا کرد او را ابراہیم علیہ السلام - فهو حرام بحرمۃ اللہ تعالیٰ يوم القيمة - پس این بلد حرام ست
 بحرم گردانیدن خدا تعالی تا روز قیامت - و انه لم یحل القتال فیہ لاحد قبلی - و ہزستی شان این ست
 کہ ہرگز حلال نگردد کارزار کردن در این بلد مزج کی را پیش از من - و لم یحل لے الاساعۃ من ہند - و
 محال نشد ہرگز یک ساعت از روز اشارت ست بوقوع قتال از خالد بن الولید و لابد آن بام و اذن
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواہد بود و لهذا اکثر علماء و امام ابو حنیفہ از ایشان ست میگویند کہ فتح مکہ بقر
 و غلبہ ست کہ آنرا در کتب فقہیہ فتح عنودے گویند و مذہب شافعی و روایتی از احمد آن ست کہ فتح او

یصلح است زیرا که ایشان تهنیتی بنمودند بر اے حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد رضی اللہ عنہ و لخص
 بعضی مشرکان مراور او اعتذار آن حضرت بجلال شدن قتال مراور اساعتی صریح است در وقوع قتال فتح عنوه
 و ثمره خلافت آن است کسیکه می گوید فتح عنوه بود جائز نمیدارد و فروختن خانه و اجاره زمین و خانه های آنها را
 زیرا که آنحضرت گرفت آنرا از کفار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسیکه میگوید یصلحا بود تجویز میکند بیع و اجاره
 را زیرا که برین تقدیر آن ملوک صاحبان اوست و باقی است بر ملک ایشان - فوج امیر مکه بنی المذنبه
 حکم را نه برای تفریر و تاکید است - لایقند شکوه - بریده نشود خار او چه جای اشجار و در بدایه گفته که هر که خشیش
 حرم یا درخت آنرا برید که ملوک نیست و خود رسته است بر اوست قیمت آن مگر آنچه خشک شده از انان دور آنکه
 خشک شده همان نیست زیرا که نامی نیست و چراغینده نشود خشیش حرم و بریده نشود مگر از خود امام ابو یوسف گفته با کسی
 نیست به چر ایندن از جهت وجود ضرورت و تقدیر منع و اب از ان و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد این حدیث
 است و نیز برداشتن آن از حل مکن است پس ضرورتی نباشد و از خستنی است چنانچه در حدیث بیاید و
 جائز است قطع او در عی او و کمارت نیز مستثنی است زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق
 اوست جائز است رعی بهائکم در کلا حرم و مذہب امام احمد بن محمد مذہب ما است و شیخ امام اجل عارف و ارجح
 جامع عبد الوهاب متقی از عارضه عی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب بامرومی بود که وی
 را احضار می نمود روزی گلی از حرم آورده بدست مامیسا و به تقدیر آتی سپرد و آنرا بوی کردیم بجز دوی
 کردن المی در مینی ما و دید چنانچه مورچه دو دو بدماغ رسید و از دماغ هر دو چشم برآمد و در زیر و زبانه شد تا رسید
 بهائی که رسید ما شاء الله و لایق فرسیده - در مانیده در بنجائیده نشود و شکار از و چون تفریر حرام شد
 و التلاط بطریق اولی حرام باشد اگر تفریر کرده هم در نفا ریش از سکون تلف شد ضامن گردد - و لا یلحق القطع
 الامن عرفنا - و بر ندارد بر زمین افتاده حرم را اگر کسی که تعریف کند و شناسد آن را یعنی در نقطه حرم نیست مگر
 تعریف تا آنکه باید مالک آنرا پس خراج نمی کند آنرا مالک نمیکرد و تصدیق نمیکند چنانکه حکم لفظ بقاء و دیگر است
 که تعریف کند و اگر فقیر باشد خراج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیاید بدید اما اینجا ندید یعنی در نقطه حرم جز تعریف نیست
 در این انظر قولین شافعی است و اکثر علماء فرق نکرده اند میان نقطه حرم و غیره از اماکن و مذہب ما نیز همین است
 و دلیل بر ان اطلاق احادیثی است که وارد نشده اند در نقطه چنانکه در باب لفظ بیاید انشاء الله تعالی میگویند
 که معنی قول رے الامن عرفنا درین حدیث آن است که تعریف کند تا یکسال درست چنانکه همه جای کند
 مخصوص با پیام موسم نیست و این خلاص ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام بر این بیان فصل حرم که ذکر خصا
 اوست و اگر حکم لفظ رے حکم لفظ سار بقاء باشد ذکر آن را فائده نمی بینم فتریر و لا یحتسب خلاصا - و بریده نه شود

علف تروے و خلا مقصور علف ترویش خشک را گویند و قطع حشیش نیز درست نیست زیرا که حکم تنوک دارد و
 بعضی خلار ابرار روایت کرده اند و آن خطاست که اقال التورشی - فقال العباس - پس گفت عباس - یا رسول الله
 الا الاخر - مگر اذخر که آنرا استنکان از میان خلا و اذخر بکسر حمزه و سکون ذال مخممه نام گیاهی شهیدست خوشبوی -
 فانه یقیم - زیرا که اذخر برای آهنگران مرسوم است و در بعضی روایات یقیم ثاقبون جمع قین بفتح قاف و سکون
 تحتانی آهنگر و صاحب منایه گفته آهنگر و زرگر یعنی محتاج اند با ذخر در گذاختن آهن و زر - و لیوهم - و از برای خانی
 مردم نیز کاری آید که بدان سقف خانه می سازند و در روایت صحیح آمده - فانا نجمله فی قبورنا و یومئذ - زیرا که مای
 گروانیم اذخر را در قبرها و خانه های ما اذخر را عرب در میان گورهای نیز می انداختند - فقال - چون التماس کرد و علف
 استغنائی اذخر را از آنحضرت وحی آمد پس استنکان کرد و فرمود - الا الاخر - مگر اذخر که رواست قطع کردن و ذر
 بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد بود و بهر که خواهد خلل و حرام گرداند و بعضی
 گویند با جهنم و گفت و اهل الصبح و اظهرست والله اعلم - فی روایت ابی هریره لایعصد تجرها ولا یلقط طاب اظلماتها
 الا منشد - برندار و بر زمین افتاده که را اگر نشد و انشا و تعریف گم شده کردن - وعن جابر بن عبد الله قال سمعت
 النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یحل لایحل لا یحل ان یحل بکة السلاح - گفت جابر شنیدم آنحضرت را که می گفت
 روایت مرکی را از شما که بر دار و بکة سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مرده است مطلقا و
 قول اول صحیح ترست و قول جمهور علامتست زیرا که آنحضرت در عمره قضا سلاح در آمد و لیکن کافران گفتند که آنها
 را در قرباب دارد و روز فتح نیز مسلح آمد - رواه مسلم - وعن النبی صلی الله علیه و سلم ان النبی صلی الله علیه و سلم
 دخل مکة یوم الفتح و علی رأسه المغفر - روایتست از انس که آنحضرت در آمد بکة روز فتح و بر سر مبارک وی می مغفر
 بود و بکسریم و سکون غین مجده و فتح فازره خود که در زیر کلاه می پوشید کذافی الصراح - فلما نزع جاره رجل و قال ان ابن
 خطل متعلق با ستار الکعبه - پس هرگاه کشید آن حضرت مغفر را از سر آمد نزد آنحضرت مردی و گفت که ابن خطل
 بفتح مجر و مهمله و مخیمه است بپرده های کعبه - فقال آنکه - پس گفت آن حضرت بکشش او را و ابن خطل نام او
 عبد الله است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانی را کشته اگر خیمه بود و آنحضرت را و مسلمانان را بگو میزد و گفته
 اند که او را در داه بود و خیمه که بگو مسلمانان یعنی میزد و قوی می گفته که درین حدیث دلیلست بر کینه او و او کینه
 است اقامت حدود و قصاص در حرم مکة چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جائز نیست و جواب میدهند که
 حکم ابن خطل مستثنی است چنانکه از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم میشود - و من یخل المسجد فوا من یحکم
 در آید مسجد را آمن است و نیز می گویند که اباحت قتل در ساعت اباحت حرم بود و شاید که بر آورده
 کشته باشند والله اعلم - متفق علیه - وعن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل یوم فتح مکة

و غلبه عامه شود از - روایت است از جابر که آن حضرت در آمد و رفیع مکه و بروست دستار سیاه بود - بغير احرام
 در آمدی احرام - رواه مسلم - و این حدیث دلیل است بر آنکه سیاه پوشیدن سواد چنانکه مذکور است و بعضی
 میگویند سیاه نبود بلکه باستقال و هین و شوق آن سیاه می نمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام
 داخل شونده مکه را نکرده باشد و نیز ج و عمره کند و اصح قولین شافعی این است و جواب مخفیة آن است که حلال کرده
 شد در آنحضرت را ساعی - و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یز وجیش الکعبه -
 غزای میکند لشکری کعبه را تا خراب کند آن را و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر سفیانی است
 یا دشتا مضر و بعد ممدی موعود تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست - فاذا کانوا بهیذا من الارض یخسف
 باولم و آخرهم پس چون می باشند به بیابان از زمین در زمین خسف کرده میشوند اول ایشان و آخر ایشان و بعضی
 میگویند بید از نام موضعی است میان مکه و مدینه عایشه میگوید - قلت - گفتیم من - یا رسول الله - کیف یخسف باولم
 و آخرهم و فهم اسواقم - و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشان اهل بازار است
 ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوقة است بمعنی رعیت - و من لیس منهم - و کسیکه نیست از ایشان
 یعنی شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غزاکردن بآل آن بلکه ضعیف و بنده یا نذر شایسته خسف باولم
 و آخرهم - گفت آنحضرت خسف کرده میشوند باول ایشان و آخر ایشان - ثم یقتول علی سیاقهم - پس برانگیخته می شوند
 بر نیات ایشان و همچنین است جریان عادت الهی غزایم هلاک میکند اختیار البشوی اشرار که فطرت اند میان ایشان
 بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت یسحق علیه - و عن ابی هریره رط قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم یخریب الکعبه ذو السو قین من الجبته - ویران میکند کعبه را شخصی که او را ذو السو قین میگویند
 که از جبته است و سولقه تصغیر ساق و سولقین تشبیه او است و جبته را اکثر ساقهاست خرد و خیف و باریک میباشد
 و ظاهر این شخص را ساقهای باریکتر و نرود ترا دارند و حکم الهی بر آن رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست
 جبته است و این محل عبرت است که کعبه باین قدر عظمت و عظمت بر دست احقر الناس خراب میگردد و سفیانان
 بآن شوکت و عظمت به قصد تخریب وی هلاک شدند و بر زمین فرو رفتند و الله علی کل شیء قدیر و چون کعبه خراب
 شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که بقای این عالم و آبادانی او منوط و مربوط بوجود این خانه معظمه
 کرم است یسحق علیه و عن ابن عباس رط عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کافی به - گفت آنحضرت گویا که
 من ی بنیم خراب کننده کعبه وی بنیم او را وی حاضر است نزد من - اسود - سیاه است - انج - بفاو به تقدیم
 حاسی مهله بر جم آنکه در دو پای وی فرجه کشاده باشد و پاهای او از یکدیگر دور باشند و در شوی وی بالای قدین
 نزدیکی باشد و در پاشنه پا دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه شتر و گاو و گوسفند نزد و دشمنان

کنند. ایضا حجاج - برمی کند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خراب خواهد کرد و احتمال دارد که این سرور قوم باشد و با وی لشکری بود - رواه البخاری

الفصل الثانی - عن لعلي بن أمية قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال احتكار الطعام في الحوم الحاد فيه غناه نكاح استغنى تا بگرائی فروش در حرم معصیت و نافرموده کردن است احتکار در همه بلاد حرام و منعی است و در مکة سخت تر است حرمت آن و احکام از دین برگشتن و از کتاب آنچه حرام است در حرم - رواه ابو داود و عن ابن عباس ربه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لمكة ما يملك من بلد - چه عجب خوش شهری بودی تو - احبک الی - و چه عجب دوست داشته شده تو بسوی من لولا ان قوسه اخرجوني منك ما كنت غيرک - اگر من بودم این که قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمیکردم من جز در تو - رواه الترمذی و قال نهاده حدیث حسن صحیح غریب اسناد - و عن عبد الله بن جدي بن حمران - قرنی زهری است و بعضی گفته اند ثقی حلیف بنی زهره صحابی است بعد و در اهل حجاز - قال رايت رسول الله - گفت دیدم پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم واقفا على الحذرة - استاده بر حذرة بفتح خا و سلون زائے مجه و فتح واو و تاد را آخر و بفتح بفتح زائے و تشدید و او را روایت کرده اند و عوام که تصنیف می کنند و عذره می گویند بعین ممله در اصل تل عنبر را گویند و الاکن نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجیاد است - فقال والله انک خير ارض الله ترین زمین خدای نزد خدا - و لولا انی اخرجت منک ما خرجت - و اگر منی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون منی آدم و در بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته شده تر نزد من و بسوی من و بود این قول از آنحضرت صلى الله عليه وسلم نزد خروج وی از مکة در عمره قضا زیرا که قریش گفتند که بعد از سه روز برآید من نه نشیند و بعضی گمان برده اند که نزد خروج بجزرت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت دوی سوار بود بر امله خود و در خروج بجزرت باین صفت نبود بلکه پنهان برآمد و در ترین ازین آن است که در تاسیخ ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج بنود مگر آنکه تذکر حال سابق کرده باشد و الله اعلم - رواه الترمذی و ابن ماجه

الفصل الثالث - عن ابی شريح العمري - بفتح حین و دال صحابی است روایت است از وی انه قال لعمر بن سعید - که وی گفت مرعور بن سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبدالملک بن مروان - و هو یحب البعوت الی مکة - و حال آنکه عمر بن سعید میفرستاد لشکر با رابوی مکة برای قتال عبدالله بن الزبیر پس گفت ابو شریح - ایذا الامیر احد ثقات تو را قام به رسول الله - و ستوری و مرا ای امیر حدیث

گفت ترا سخنی که خطبه خواند آن پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم الفتح - فردای روز فتح مکة سمعته اذ نادى -
 شنیده است این سخن را هر دو گوش من - ووعاه قلبی - و یاد داشته است آزاد من - والبصره عینای - و دیده
 است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده - حين يكلم به - هنگامیکه تکلم کرد آنحضرت آن سخن را حمد الله
 و اشنی علیه - ستایش کرد و مر خدا را از ذکر کرد صفات وی تعالی را - ثم قال ان ما حرما الله لیترکتم آنحضرت
 بدستیکه مکة حرام گردانیده است و در خدای تعالی - ولم یحرما الناس و حرام نکر دانیده اند او را مردم - فلا یحیل الی
یومن بالله و الیوم الآخر پس حلال نیست بر مردی را که ایمان می آرد بخدا و روز آخرت - ان ینکب باوا -
 این که بریزد و در مکة خون را - ولا یضرب بها شجرة - و نه حلال است که برزد و زوئی درختی را - فان ترخص احد
رسول الله پس اگر رخصت بخوید یکی و حجت آرد بکار زار پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فیهما - و در مکة و گوید که پیغمبر خدا
 قتال کرد ما نیز کنیم - فقلوا له ان الله قد اذن الرسول - پس بگویند مراد بر که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را - و لم یاذن
لکم - و اذن نکرده است مر شما را - وانما اذن لی فیها ساعة بین بنار - و اذن نکرده است خدای تعالی مراد بری
 مگر یک ساعت و زمان قلیل از روز - وقد عادت حرمتها الیوم مگر تنها با لاس - و تحقیق بازگشته است حرمت او و او را
 همچو حرمت او در روز - و لیسلح النسا به الغائب - و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از
 من هر که غائب است - فیقل لابی شریح باقال لک عمرو - پس گفته شد مر ابو شریح را چه گفت مر ترا عمرو بن سعید در
 برابر این سخن - قال - گفت ابو شریح - قال - گفت عمرو بن سعید - انا اعلم بذلك - من از آنم باخبرم که تو گفتی
 تو - یا با شریح یعنی من هم میدانم که مکة حرام است - ولیکن - ان الحرم لا یغید عاصیا - بدستیکه حرم نیاه نمیدهد بگناهکار که
 خلافت امر داری کند و خروج نماید بر وی - ولا تار ایدم - و نه نیاه نمیدهد گریزنده را بخون یعنی کسیکه خون را در کتفه
 و زخم در آید - ولا تار انخرته - یعنی خای میجو و سکون او بفتح نیز گفته اند و بموحده فساد در دین و خیانت و بلیه یعنی اگر
 یک فساد در دین کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یک را تلف کند یا حق یکی را ضایع سازد و بجرم گریز و جرای
 آن از وی ساقط نگردد و مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام برآمده و اگر از حرم برآید
 آنجا نشاندیش میدهم و اگر نه در حرم نشستم - تفق علیه ذی النجاری الخربة الحیاته - یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خربة الحیاته
 و عن عیاش بن یقظ عین و تشدید تخمین و شین عجمه - بن ربیع - بفتح را و کسر موحده - الخزومی - بخای
 سمعه و زای صحابی است قدیم الاسلام برادر ابو جهل است از ماورق و آنحضرت او را دعایک و در قنوت اللهم
 انج عیاش بن ربیع چنانچه در باب القنوت گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامة
 بخیر با عظموا هذه الحرمه - همیشه اند این است بخیر و سلامت در دین و دنیا ما دمی که تعظیم کنند این حرمت را
 یعنی حرمت مکة و حرم خدا را و اجتناب کنند از ارتکاب آنچه منی کرده اند در آن - حق تعظیمها - چنانچه باید و شاید تعظیم

دری کرد و مبالغه احتیاط در آن نبود. فاذا اصبحت اولک بلکوا یسبحون فی صلواتی که در آن زمان حرمت اهلان شد و اوله آن

باب حرم المذنبه حریمها البتة لعلی

احادیث و در تحریم حرم مذنبه مطهره آمده و اختلاف کرده اند علماء در ترتیب حکم تحریم بر آن و مذنبه لعلی حقیقه آن است که مفسر حرمت در آن مجز و تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام و دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و لزوم جزا و غیره که از آن اتم میگردد و جزائی نیست بر آن و این است قول مالک و روایتی است از احمد و قولی است مرشافعی را و نو و نه گفته که مشهور از مذنبه مالک و شافعی و جمهور علماء آن است که ضمان نیست در صید مذنبه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و نورشتی گفته که قائل نه شدند به تحریم صید مذنبه مگر چندین عدد و از صحابه و جمهور ایشان منکر نیستند اصطیاب و خیل و زراد در مذنبه و بر سیده است ما را یعنی از آن به طریق که اعتماد توان کرد بر آن یعنی علماء گفته اند که واجب است در وقت جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مذنبه اخذ سلب است از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص میاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین گرفتاری و قول قدیم

الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القرآن و

ما فی هذه الصحیفة گفت امیر المؤمنین علی بنوشتم ما از آن حضرت از وحی مگر قرآن را و چیزه که درین صحیفة است چون مردم گفتند که علی رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانید بصحیفة دیگر جز قرآن پس گفت وی رضی الله عنه که نوشتم ما از آن حضرت جز قرآن را و آنچه درین صحیفة است و آن ورثه بود که در وحی احکام و بیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیف وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مذنبه نیز بود که میگوید

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المذنبه حرام ما بین عمر الی ثور - مذنبه حرام است و خودی از بفتح حین

مردم و سکون مختصانه تا ثور بفتح مثله و سکون و از این نام ذکر کرده است بمذنبه مطهره که حرم است - فمن احدث فیها

حدثا - پس کسیکه نوید آرد در آن بدعی را یعنی آنچه نمی کرده اند و از کتاب آن درین حرم - او آدمی محدثا -

یا جامی و هر دو در وحی و پناه و هر دو اعانت کند حدیث پیدا کننده را و محدث بفتح و ال نیز روایت است یعنی امر

محدث متبرع و آدمی یعنی رضی یعنی خود کند بدعت یا را رضی گردد بدعت از غیر خود فعلیه لفته الله و الملائیکه و الناس

اجمیعین پس بدست لغت خدا و لغت فرشتگان و آدمیان همه - و لا یقبل منه صرمت و لا عدل - و پذیرفته نشود

از آنکس و رقیفه و نه نقل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را به شفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که تخن

عذاب است و بتوبه زیرا که وی باز میگرداند بنده را از محصیت و تفسیر کرده اند عدل را بقدره زیرا که وی مساوی

و مساوی صفی است و از جمله احکامیکه در صحیفة نوشته بود این بود که نوشته مسکین و اجدد سبی بها و انما هم عهد مسلمانان

یکی است سبی میکنند بآن ذمه و درین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه وضع و حقیر بود مثل بنده و زن امان هر

کافی

کافر می را و عهد بند و بوسه و در پناه خود در آورد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد را زخم اذن گویند که نقض آن موجب مذمت است. فمن اخفر مسلما پس کسیکه عهد شکنی کند مسلمانی را یعنی عهد سوسه و شقی که با مسلمانی بسته باشد و آن عهد را بشکند و غدر کند یا همین عهد یک مسلمانی بنده بسته است بشکند چنانکه سوسه کلام در آن است. فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل ومن والى تو بالغير اذن موالیه و کسیکه دوستی و پیوستگی کند گروهی را بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وی فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل. بدانکه ولاد و قسم است یکی را ولای موالاة گویند و عادت عرب بود که یکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهد می بستند و سوگند میخوردند که در نیک و بد و یکدیگر شریک و مدد و معاون باشند و باد و دشمنان یکدیگر دوست باشند و با دشمنان دشمن دور جا پلست و در باطل و ناحق نیز آمد و معاونت میکردند و در اسلام در حق میکردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمده با صحابه عقد موالاة می بستند و دوم ولای عتاقه است که هر که آزاد کرد بنده را آزاد کننده را حق ولایتی ثابت شد و زود عدم دارشان محسوب و ارث میکرد و از بوسه پس احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالاة باشند و معنی آن باشد که مردی را موالی باشد پس نباید که قومی دیگر موالی گیرد بی اذن موالی خود که دارد و بی استئذنه ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و اید است که نباید کرد و بعضی گفته اند هر که موالاة کند کافران را بقصد ایدای مسلمانان احرام دارد که ولای عتاقه مراد باشد پس معنی آن باشد هر که نسبت کند خود را بنیر متقی خود مستحق لعنت گردد چنانچه اگر نسبت کند بنیر پدر خود مستحق لعنت است. متفق علیه و نه روایتی نه ما من ادعی الی غیر ابيه او تولى غیر موالیه و کسیکه وغوی کند و انتساب کند بسوسه غیر پدر خود یا والی گیر و غیر موالی خود را فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل. این روایت تایید اراده ولایت عتاقه می کند چنانچه در حدیث آمده است (المتق لمحبة كمنه النسب یعنی عشق پیوند می در رابطه است مانند رابطه نسب. تنبیه. اشکالی که درین حدیث شده است این است که غیر خود نام کوئی است به نیت منوره اما جیل ثور پس آن بکه است نه بدشیه و آن کوئی است که آنحضرت در غار آن هجرت مخفی شده بود اما در مدینه حبلی مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر رواة بخاری از اینهم گفته اند و بعضی علامت گذاشته و بعضی بجای ثور بایض گذاشته و در فتح الباری گفته که ظاهر آن است که اصل مابین عیرالی احد بوده است و زود احمد و طبرانی همچنین واقع شده و بعضی گفته اند که غیر نام حبلی است بکه در معنی حدیث آن است که حرم مدینه مقدس است که میان عیر و ثور است بکه در فتح الباری در قاموس گفته که ثور حبلی است صغیر مدینه در حدیث حبلی احد پس ذکر ثور صحیح است و دوم نیست چنانکه گفته اند که گمان برده اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است و در شرح آن نقل کرده ام. وعن سعد بن قاتان

رسول الله صلى الله عليه وسلم انی احرم ما بین لابی المدنیة ان یقطع عضاها او یقلل صیدها - گفت سعد بن ابی
 وقاص که گفت آنحضرت بدرستی که من حرام میگردد و لایب مدنیة که بریده شود و درختان آن و کشته شود و شکاف
 آن لایب به تخفیف موحده زمین سنگستان و در هر دو طرف مدنیة سنگستان است و مدنیة در میان آن است و عضاها
 بکسر عین و ضا و تجمه و ما در آخر جمع عضا درخت کلان خاردار - و قال - و گفت آنحضرت المدنیة خیر لم یکنوا علی ان
 مدنیة بهتر است مرایشان را اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که بلاد و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدنیة
 بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدنیة بهتر است مرایشان را اگر بدانند - لایب عبا احد رغبته عننا الا ابدل
 الله منها من هو خیر منه - میگوید از مدنیة راجح یکی از جهت اعراض کردن و روی گردانیدن از آن مگر آنکه
 بدل میکند و بجای او می آید و خدا می تالی کسی را که آنکس بهتر است از وی - و لایبیت احد علی لادها
 و جهدها - و پابر جانانید هیچ یکی و صبر نکنند بر سختی و اگر سنگی مدنیة و شقت و محنت مدنیة - الا کنت له شفیعا و شهیدا یوم القیمة
 مگر آنکه باشم من مراد از شفاعت کنندگان بان در او گواهی دهند بر طاعتهای او و در قیامت و تقیید
 و جهد ما در نسخ بضم یصح کرده اند و ظاهر آن است که بفتح باشد یعنی شقت و بضم یعنی وسع و طاقت است و بیفت
 اند این هر دو لغت است بهر دو معنی - رواه مسلم - و عن ابی هریره رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله
 علیه وسلم قال لا یصبر علی لادها المدنیة و شدتها احد من امتی - گفت آنحضرت صبر کنند بر شدت و محنت مدنیة
 هیچ یکی از امت من - الا کنت له شفیعا یوم القیمة - مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت -
 رواه مسلم - و عنه - قال کان الناس اذا ارادوا اول الثمرة جاؤا به الی ابی النبی صلی الله علیه وسلم - و چهار
 ابی هریره رضی الله عنه است که گفت بودند مردم چون میدیدند اول میوه را که آنرا نو باوه میگویند می آوردند آنرا
 بسوی آنحضرت - فاذا اخذه قال - پس چون میگرفت آنحضرت میوه را می گفت و نیجو اند این دعا - اللهم بارک
 لنا فی ثمرنا - خداوند ابرکت ده ما را در میوه ما برکت بفتح را گو الیدن و افزون شدن یعنی ثبات و دوام نیز
 آید - و بارک لنا فی مدینتنا - و برکت ده ما را در شهر ما - و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی دنا - و برکت ده
 ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مدال صاع و مد هر دو پیانه است ولیکن مد یک رطل
 و یک ثلث نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد مراد تو سه رزق و برکت در این است اللهم
 ان ابراهیم عبدک و خلیک و نیک - خداوند ابراهیم بنده خاص تست و دوست جانی تست خیر تست
 و انی عبدک و نیک - و بدرستی که من بنده تو ام و پیغمبر تو ام اثبات خلعت برای خود نکرد و با وجود نبوت آن در
 ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم اکمل و اتم از ابراهیم و نه حب که اکمل است از خلعت زیرا که حبیب محبی است
 که بجهان محبوبیت رسیده و خاصه ذات شریف او است از جهت تواضع و استغفار و ثبوت عبودیت که خاصه اکمل صفات

و ارفع مقامات است عبودیت حقیقیه که اکمل صفات و ارفع مقامات است خاصه مقام محبت است و هر که غیر اوست فروتر است
 از وی صلی الله علیه و سلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص
 و ملقب بآن مقامات شده باشد و الله اعلم - و آن دعا که مکینه و بدرستیکه ابراهیم دعا کرد ترا برای که در حرم ساختن وحی
 بمانا و دعوی که مکینه و بدرستیکه ابراهیم دعا کرد ترا برای مدینه بماند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا براسه مکینه
 و مثله مع و مانند آن بآن یعنی مدینه را و و چند آن میخواهم که مکینه راست - ثم یدعوا صر و لیدله - لم یترکوا انما انحضرت خردترین
 خردیر که بود مرا انحضرت را از اهل بیت و سنی علیه ذلک العشر - پس میداد آن خرد در آن میوه و تحقیق خردان از جهت
 زیادت رحم و شفقت بر خردان و از جهت رعایت مناسبتی که واقع هست میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خردان
 راغب تر و مایل تر و خوشحال تر اند بدان و در ایشان را غیر ارشاد و تعلیم است راست را برقع شتره شوی و خصوصاً
 در آنچه میل طبع بدان بیشتر و نخت درست چنانچه نوباوه - رواه مسلم - و عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه و سلم
 قال ان ابراهیم حرم مکینه فجعلها حراماً - گفت انحضرت بدرستیکه ابراهیم حرام گردانید مکینه را پس گردانید او را حرام یعنی
 دعا کرد حق تعالی را که او را حرام گرداند - و انی حرمت المذیبة حراماً و بدرستیکه من حرام گردانیده ام مدینه را حرام گردانیدنی
 باین ماز میباید - چیرنه که میان دو طرف اوست از کوه ها و دایره بکسر زای تنگی میان کوه ها که بکسر بکسر چینه بود و او را بیت
 که در حدیث سعد گذشت - ان لایراق فیها دم - که ریخته نشود و روی خون - و لایحیط فیها سلاح - و برداشته
 نشود و روی سلاح برای کارزار کردن - و لایحیط فیها شجرة الالوف - و ریخته نشود و روی برگهای درخت مگر برای
 خودش ستور و خط زدن و درخت بعضاً تا بزرگ برگهای او و خط بختین برگ که انداز درخت یعنی منبسط و چون نخستین برگ
 از درخت جائز نباشد بریدن بطریق اولی نخواهد بود - رواه مسلم - و عن عاصم بن سعد - تابعی ثقة است مراد بعد
 سعد بن ابی وقاص است - ان سعد اربکب الی قصه بالعقیق - روایت می کند عامر که سعد پدر او سوار شد
 بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق داشت که نام وضعی است مشهور و متبرک که ذکر آن در اشعار واقع
 شده است در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند - فوجد عبد القیظ شجرة عقیق - پس یافت سعد غلامی را که می برد
 دهنه وادی ریزد برگ آزا - قسبه - پس گرفت سعد جامه و سلاح او را - فلما ربح سعد جاره اهل البید پس و قتیقه باز
 آمد سعد بدینیه آمدند او را کسان آن غلام - فخلعه ان یرد علی غلامه - پس گفتند سعد را که باز گرداند جامه و سلاح
 بر غلام ایشان او علیه السلام یا بر ایشان شک - راوی است بجای علی غلامم علیه السلام یعنی بدر بایشان - اخذ
 من غلامه - چیزی را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح - فقال معاذ الله ان اردت انی ففعلیه رسول الله
 پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که باز دهم چیزی را که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم یعنی گفته است انحضرت که هر که برود درخت مدینه را سلب و غنیمت است مر که را که بگیرد او را

بفتحین غنیمت انفال جمع وحی تفیل غنیمت دادن۔ وای ان یرد علیہم۔ وایا آور و سعد از این کہ باز گردانہ سلب
اور ابرایشان این جزای ترض کردن بجزم مدینہ است چنانکہ در شرح ترجمہ اشارت بآن رفت۔ ردائہ سلم۔ وعن
عائشہ رضی اللہ عنہا قالت لما قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ وعک ابو بکر وبلال۔ گفت عائشہ
وقتی کہ قدم آورد آنحضرت مدینہ را تپ زدہ شد ابو بکر و بلال رضی اللہ عنہما و عک تپ یاد و تپ و فی الصراح
و عک تیزی تپ۔ فحبت رسول اللہ فاجرہ۔ پس آمد نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس خبر کردم اورا۔ فقال پس گفت
آنحضرت۔ اللهم حبب الیہا المدینۃ کما مکہ او اشد۔ خداوند آنجوب گردان بسوی مدینہ را مانند محبت مکہ را بلکه سخت تر
و بیشتر از محبت کہ۔ و محبها۔ و دوست و نیک گردان ہوای مدینہ را محبت بمعنی تندرستی است و مراد تندرستی کہ بساکنان
مدینہ است۔ و بارک لنا فی صاعها و مدبا۔ و برکت ده ما را در صاع مدینہ و در مدینہ۔ و اقل حماہا۔ و بجای دیگر بہر تپ مدینہ
را ناچاہلہا با محبت پس بگردان و بہر تپ مدینہ را بچفتہ بضم جیم و سکون حای مہملہ و بلفظ نام موصی است میان مدینہ و مکہ
ساکنان او و در آن وقت یہود ناہبود بودہ اند گفتہ اند کہ زمین مدینہ پیش از ہجرت سید البشر صلی اللہ علیہ وسلم زمین
و باد بلا و تپ و بیماری بود پس دعا کرد آنرا کہ بر زمین کفار رود و در حدیث دلیل است بر جو از دعا بر کفار بابرہن
و استقام و موت و ہلاک و فساد بلاد ایشان۔ متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ بن عمرؓ فی روایہ عنہ صلی اللہ علیہ وسلم
فی المدینۃ رايت امرأة سوداء تارة الراس۔ روایت است از عبد اللہ ابن عمر در حدیث خواب دیدن آنحضرت
در شان مدینہ دیدم من زنی را سیاہ زو لیدہ موی۔ خرجت من المدینۃ۔ بیرون آمد آن زن از مدینہ۔ حتی
زلزلت مہیتہ۔ تا آنکہ فرو آورد موصی را کہ نام او مہیتہ است بفتح میم و سکون ہا و فتح تحتانیہ و عین مہملہ تا و آخر
فتا و لہما ان دبار المدینۃ۔ گفت آنحضرت پس تخیر کردم من این رویا را یا آن زن را کہ آن تپ و بیماری
مدینہ بود۔ نقل الی مہیتہ۔ بروہ شد بسوی مہیتہ۔ مہی الحفۃ و مہیتہ نام حفۃ است کہ در حدیث سابق مذکور شد
فی الصراح و یا بہد و قصر بیماری عام کہ اورا امر کا مرکی گویند و فی القاموس با طاعون باہر بیماری عام و در حزن
ون گفتہ طاعون و یا و فی الصراح طاعون مرگ و یا۔ ردائہ البخاری۔ وعن سفیان بن ابی زہیر بضم زای
فتح ہا و سکون تحتانیہ عجابی است خود و در اہل مدینہ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول بفتح لیم
نیاتی قوم یسبون۔ بفتح تحتانیہ و ضم ہ و ضہ و تشدید سین مہملہ گفت سفیان شنیدم آنحضرت را کہ میگفت فتح کردہ شد
بین پس می آیند گرد ہی کہ پیرے کنند و نرم میرود و می رانند ستور آن خود را بس سیر نرم و اندن ستور چنانکہ
در قرآن مجید دلق شدہ است و دبست الجبال بسا قیتملون باہلیم و من اطاعہم پس کوچ می کنند با کسان
خود و با کسانیکہ اطاعت و فرمان برداری میکنند ایشان را یعنی با اہل و عیال و تواج و لواحق خود۔ والمدینۃ خیر لم
لو كانوا یعلمون و یفتح الشام نیاتی قوم یسبون قیتملون باہلیم و من اطاعہم والمدینۃ خیر لم لو كانوا یعلمون و یفتح

العراق فیما فی قوم یسبون فیتحلون بالهیم ومن اطاعهم والمدینه خیر لهم لو كانوا یعلمون یعنی ولایتهما در سلام فتح میشوند
و مردم برای طلب بیت نبوت و حطام دنیا و حظوظ فانیه و مدینه بیرون می روند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه
و سلم و اقامت و مضبوطی و منزل برکات اعراض می نمایند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و سعادت میدانند
آن را اقامت بهدیه بهتر باشد پس درین تدبیر و تحقیق حال مردم است و بعضی گفته اند که مراد آنست که مردم از ولایا
و بلاد بر آیند و به مدینه سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینه و نازلان اوست و اول معنی اصح و اوجه است و انظر
ست الحدیث و الله اعلم متفق علیه - و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ان رب یقرئ تامل القری - امر کرده شده ام من بجهت کردن یقرئ که می خورد و قریه های دیگر را یعنی غالب
می آید و فرمودی بر وجهه را یعنی هر که در وی ساکن میگردد و وطن می سازد و غالب می آید و فتح میکنند همه بلاد را
و این خاصیت این بلده عظیم الشان است که هر که در وی آید بر همه بلاد و غالب گردید نخست عمالقه آمدند و غالب
شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد از ان یهود ساکن شدند و غالب آمدند بر عمالقه پس از ان انصار رسیدند
و غالب شدند بر یهود و پیتر رسید المرسلین آمد صلی الله علیه و سلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب گشتند و وجه غلبه
که ایشان را حاصل شد که عالم نادر مشرق تا مغرب در گرفتند و اخبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب جذبا القلوب
الی دیار المحبوب که تاریخ مدینه مطهره است ذکر کرده ام و یکی از اسامی این بلده منظره اکاله القری و اکاله
البلدان است از جهت تسلط و غلبه وی بر سایر بلاد و امتداد و لغا و امر وی بر تمامی اهل اقطار و حمل کرده اند از
بعضی بزرگواران فضل و کرامت نسبت بفضائل بسیار اما کن گویا فضائل همه مضحل و متواری اند و جنب فضائل
وی چنانکه مکرر ام القری گفتند از جهت احوالت و عواقب و نسبت بسائر بقاع ارض و گفته اند که مضمون
اکاله القری ابلغ و اکمل از معنی ام القری است چه امور است لقاضا بمنی کند محو و هلاک را اگر نبوت احوالت و
حق امور را بخلاف اکل که مقتضی تواضع و اضمحلال است و در این بلده را اسما و القاب بسیار اند از حد متجاوز
بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم - یقولون شیرب - می گویند مردم در زمان قدیم آن بلده را شیرب -
و می المدینه - و نام وی الآن مدینه است اسم این لقبه شریفه پیش از زمان نبوت شیرب و اقرب بود و چون
مسجد پس آنحضرت در مدینه نام نهاد از جهت شدن و اجتماع مردم و استیلا و تسلط ایشان در وی و می گوید
از خواندن به شیرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت است یا بسبب آنکه مشتق از شیرب یعنی هلاک فساد و تشریب یعنی
توخیج و طاعت است یا به تقریب آنکه شیرب در اصل نام صنی یا یکی از جبار بود و بخاری در تاریخ خود حدیثی آورده
که هر که یکبار شیرب گوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک و تلافی آن کند و در روایتی دیگر آمده باید که آنست که گفتار کند
یعنی گفته اند که تعزیر باید کرد قائل اثر و آنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل شیرب از زبان منافقان است که در آن

قصدا بانه آن میکردند عجب که بر زبان بعضی اکابر در استعاره لفظ شیرب آمده - متقی الناس کما متقی الکبیر خیر الخیرین
میراند و در میکنند مدینه مردم بدر او پلید را چنانکه دور می کنند کوره آهننگان چرک و پلیدی آهن را و کیک بر کف
و سکون تختانی کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگدازند یا مشک که بدان بدنند بعضی گفته اند که بنا کرده شده
گل را کوزه گویند و مشک را که بدان در و مندر گیر خوانند و این قول اصوب و ارجح است و مراد اهل کفر اند و شرک
اند که از انجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف اذان پاک کرده شده - متقی علیه
و عن جابر بن سمره - یفتح سین و ضم میم صحابی مشهور و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است ^۱ قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی سعى المذنبه طایفه - بدرستیکه خدای تعالی نام کرده است
بدینه را بر زبان حبیب خود طایفه و همچنین طایفه یفتح طای و سکون تختانی و طایفه به تشدید و طایفه از جهت طهارت
وی از انجاس شرک و موافقت هوای و طایفه سلیمه را و طایفه عیش و خوشی زندگانی در وی و طایفه را که می
و هم چیز و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک بدینه دور و دور وی رولح طایفه می آید که در می یابد آنرا سیکه
شامه باطن و سبک کام کفر و نفاق و خبث اعتقاد و مرکوم نباشد و شاید که بمشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق
نیز ازان رسیده باشند و بحسب باطن و ظاهر آنرا دریافته باشند بدین در ان زمین که نسبی و در زطره درست
چه جای دم زدن نامهای تا تار است ^۲ ابو عبد الله عطار گفته است شعر طیب رسول الله طایفه نیمه

فما المسک و الکافور و المندل الرطب ^۳ و عن جابر بن عبد الله ان اعرابا یابح رسول الله
صلی الله علیه وسلم - روایت میکند جابر که باو یثینی بیعت می کرد بان حضرت - فاصاب الاعرابی و عک بالمذنبه -
پس رسید آن اعرابی را پتی بدینه - فاتی البی - پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قال - گفت
یا محمد اقلنی سبیتی - باز گردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی الصراح اقاله بر انداختن بیع - فابی رسول الله
پس ابا آورد و پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - از بر انداختن بیعت و قبول کردن قول دے - ثم جاءه - پس
باز آمد آن اعرابی آن حضرت را - فقال - پس گفت - اقلنی سبیتی فابی ثم جاره فقال اقلنی سبیتی فابی ثم خرج

الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما المذنبه کالکیر تنقی خبثها و تنصع طیبها نیست مدینه گمانند و مدینه
آهننگر که دور میکنند پلید خود را و خالص میگردانند پاک خود را یعنی دور میگردانند و بدر میکنند مردم پلید را و خالص
میگردانند مردم پاک را از مردم پلید و تنصع لعباده و عین مهلبین از تنصوع است بمعنی خلوص مناصع خالص از هر چیز دیرین
تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند که از تنصع بمعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها منصوب است و بعضی
تا و یفتح نون و کسر صاد مشدود از تنصع نیز روایت است و تنصع بموجده بجای نون و صاد و مدینه نیز روایت
کرده اند از تنصع بمعنی جمع و بموجده و ضا و حجه نیز از تنصع بمعنی قطع لحم کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طاء و سکون یا

وفتح طاووس یاسی مشدود هر دو روایت است و ثانی اصح و اقوی است متفق علیه و گفته اند که این نفعی و نفع
 یا در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم یا در آخر زمان خواهد بود هنگامیکه دجال بیرون می آید و جنبانیده و نشانی
 میشود مدینه به سه کت پس بیرون آید و در دو بجانب دجال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت
 آورده اند که چون عمر بن عبدالعزیز مدتی از جانب هشام بن عبدالملک حاکم مدینه مدعی بود چون بیرون
 آوردند او را گفت می ترسم از آنها نباشم که بدین نفعی آنها میکنند و همچنین می ترسد هر که از آن مکان شریف
 برآمده است یا رب مگر بضرورت بحکم شرع در رعایت حق شرعی برآمده باشد بیست ضرورت است و گفته خدا سه
 میداند که ترک صحبت جانان نه اختیار من است و دوری ز حضرت تو بختم با اختیار خود زده را زهر جباری بیه
 در خور است پس سؤال الله العافیه و حسن العاقبه و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینه شرارها برپا نشود و قیامت تا آنکه نفی میکند مدینه بدان را که در دیدن کما
 یعنی الکبر خبث الحدید - این حدیث ظاهر است در آن که نفی در آخر زمان باشد - رواه مسلم - و عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم علی انقاب المدینه ملائکه لا یدخلها الطاعون ولا الدجال - بر راههای مدینه
 فرشتگان نگهبان اند که در می آید مدینه را به نگهبانی آنها و باوند دجال لقب لفتح نون و ضم نیز آمده و سکون قات
 راه در میان دو کوه یا فخره میان دو کوه بدر آمدن دجال بیشک در آخر الزمان خواهد بود و نگهبانی تا در آمدن
 و یا بعد از آن وقت خواهد بود یا همیشه است - متفق علیه - و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لیس من بلد الا سیطاه الدجال - نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که پی سپر کند آنرا و دجال و در آید -
 الملائکه و المدینه - مگر مکه و مدینه - لیس لقب من انقابها الا علیه الملائکه - نیست هیچ راهی از راههای مدینه
 مگر آنکه بر سه فرشتگانند - صافین - صغها زده - یجر سوننا - پاس میدارند او را - فینزل السجده پس
 نزول میکند و فردمی آید و دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است و بجهنمین مهله و موحده و خای نمیه
 مفتوحات و سکون موحده نیز آمده شورستان - فترجف المدینه باهلها - پس می جنبانند مدینه ساکنان خود را
 ثلاث رجفات - سه بار جنبانیدن - فیخرج الیه کل کافر و منافق - پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق
 متفق علیه - و عن سعد بن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یکید اهل المدینه احد الا انما
 کما یئاع الملح فی النار - بدستگالی نکند و ایند انکند اهل مدینه را هیچ یکی مگر آنکه بگدازد و فانی گردد و غریب
 چنانکه میگدازد نمک در آب همچنانکه ظاهر شد از حال نیریدشتی که بعد از واقعه حره در اندک فرصت پلاک شد و
 بعقاب الهی و الموق و سل بگداخت و فانی شد متفق علیه - و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان
 اذا قدم من سفر فنظر الی حدرات المدینه - روایت است از انس که آن حضرت چون قدم می آورد از سفر

این نظر میکرد و پسوند دیوار را می بردینه - او وضع را جلوه - نیز میراند شتر سواری خود را - و امکان علی و ابیه
 و اگر سواری بود بر دیوار دیگر که مراد بد آن اسب و استرومانند آن است - هر کجا من جهامی جنبانید آن را
 بجای نوبت بدینه استخوان الضیاع مخصوص بستر است و در غیر شتر ترکیب استخوان می یابد - رواه البخاری -
 و عن ابن ابی شیبہ صلی اللہ علیہ وسلم طلع لہ احدین و منهم از انس است که ظاهر شد مر آن حضرت بر ایل حدیثی نظر
 شریفه دی بر آن افتاد - فقال پس گفت آن حضرت - ہذا ایل یحبنا و نجبہ این کویت است کہ دوست میدارد
 ما را و دوست میداریم ما را - اللهم ان ابراهیم حرم مکہ - خداوند ابراستیکہ ابراهیم حرام گردانید کہ را - والی
 ابریم ما بین لابینا - و بدرستی کہ من حرام میگردد از منی را کہ میان دوستان مدینه است متفق علیہ است
 محبت احد را بعضی تاویل می کنند و می گویند کہ این ہمہ تکلم بپارست باعتبار محبت اہل آن کہ در آن بودند
 و موجدان باشند از انصار چنانکہ شاعر گفته است (ع) و من مذہبی حب الدیار لا لظہام و در مقابل این در
 بعضی روایات زیادہ آمده است کہ - غیر جبل بنی غنمنا و بنی غنمنا - و غیر بنی مہملہ مفتوحہ کویتی است کہ دشمن میدارد
 ما را و دشمن میداریم ما را زیرا کہ ساکنان دی منافقان بوده اند و تحقیق است کہ این مجمل بر ظاهر
 است از جهت ایداع علم و قلم و لوازم آن از محبت و عداوت در جادات بر آن دجی کہ لائق بحال تمام
 خصوصاً با بنیاد و اولیا خصوصاً بنیاد سلطان اولیا کہ محبوب عالمیان و محبوب پروردگار عالمیان و ہرگز
 خداوند دوست داشت نہ چیز دہمہ کنس او را دوست دارند زیرا کہ ہر چیز خلق و محکوم است و چنین جنس
 بمنازقت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اولی دلیل است بر آن و چنین جنس حدیث مشہور است کہ لیس خود را
 رسیده است - و عن سہل بن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - سہل بن سعد احدی کہ
 از مشاہیر صحابہ است گفت کہ گفت آن حضرت - (جبل یحبنا و نجبہ رواہ البخاری)

الفصل الثانی عن سلیمان بن ابی عبد اللہ - تابعی است بسیاری از مہاجران را در یافتہ روایت
 میکنند از سعد بن ابی وقاص و ابی ہریرہ و صہیب ثقفی است - قال رایت سعد بن ابی وقاص اخذ علیہ
 فی حرم المذنبہ الذی حرم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت و ندیم سعد بن ابی وقاص کہ گرفت مر را
 کہ شکار میکرد در حرم مدینہ کہ حرام گردانید آن حضرت و خدا آن تعیین نموده و مردم را از ارتکاب حرام و جہان
 در آن منع کرده - فسلبہ ثیابہ - پس بر او سعد و گرفت جامہ ہای آن مرد را - فجازوا لہ ملبوۃ فیہ پس آمدند
 ضاحیان آن مرد پس سخن کردند سخنان در میان او کہ جامہ ہای او را بدہند - فقال ان رسول اللہ - پس گفت
 سعد کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم حرم ہذا الحرم - حرام گردانیدہ این حرم را یعنی حرم مدینہ را - و قال من اخذ
 احد البقیۃ فیہ فلیس بکاتب - و گفت ہر کسی کہ بگیرد یکی را کہ شکار می کنند درین حرم پس بد کہ بگیرد درخت و سلب

اور اے فلا رو علیکم طعمہ اطمیننا رسول اللہ - پس باز بھی گردانم بر شما و بختی و ہم خوردنی را که خور اینده است مرا آن خودش
 پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - و عطا یکہ کردہ است بمن و تنہ الصراح طعمہ بالضم خوردش و وجہ کسب یعنی من کہ نمیدہم
 آن را بجهت آنکہ این عطا است از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمن و کسی است کہ من بغیر مودہ آن حضرت
 حاصل کردہ ام - و لکن ان شئتم و فعت الیکم شئہ - ولیکن اگرے خواہید شما و بسیار بجا اید میدہم شما بہای آنرا
 از پیش خود - رواہ ابو داؤد - و عن صلح موملے سعد - روایت است از صلح کہ مولی بود مر سعد بن ابی
 وقاص را - ان سعد او جد عبید ابن جبیہ المدنیہ یقطعون من شجر المدنیہ - سعد یافت چیزی غلام را از غلامان
 اہل مدینہ کہ می بریدند یعنی از درختان مدینہ را - فاخذ متاعہم - پس گرفت رخت و جامہ آنها را - و قال یعنی بلوایم
 و گفت سعد یعنی مولی ایشان را و قتیکہ طلب کرد و مرد کردن آن متاع بسوی ایشان - سمعت رسول اللہ
 شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم شئی ان یقطع من شجر المدنیہ شئی - ہنی میکرد از آنکہ بریدہ شود از درختان
 مدینہ چیزے - و قال - و گفت آن حضرت - من قطع شئہ شیافلمن اخذہ سلیمہ - کسیکہ بہ برد از درختان مدینہ چیز را
 پس مرے راست کہ گرفتہ است آن برندہ را متاع او و رخت او - رواہ ابو داؤد - و عن الزبیر روایت
 است از زبیر بن العوام بہ تشدید و او کہ از عشرہ مبشرہ است و ابن عمر رسول اللہ است صلی اللہ علیہ
 وسلم - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان صید مرج و عفتاہہ - گفت آن حضرت کہ شکار و ج و درختان
 مرج بفتح و او تشدید جیم نام وادی است بطائف - حرم - حرام است بکسر حاء و سکون را بمعنی حرام است
 حرم لہ - حرام کردہ شدہ است بر اسے خدا تا کید حرم است - رواہ ابو داؤد و قال فی السنۃ رحمہ اللہ مرج
 ذکر و انما من ناحیۃ الطائف - مرج ذکر کردہ اند علمای حدیث کہ وے از جانب طائف است - قال الخطابی و
 گفته است خطابی - انه - بضمیر مذکور بدل آنها یعنی مؤنث کہ در روایت فی السنۃ است و بر ہر تقدیر راجع بوجہ است
 و در اسمائے مواضع تذکیر و تانیث ہر دو درست است تانیث بتاویل بقعہ و ناحیہ و تذکیر باعتبار موضع و مکان
 و گفته اند کہ حرمت مرج بر سبیل جمعی بود کہ آنحضرت برای اہل صدقہ گرد کردہ بود و بطریق حرم و اگر بطریق
 حرم بود در وقتی بود بعد از ان نسخ شد شافعیہ برین اند و حقیقہ مثل این در حرم مدینہ نیز گفته اند و اکثر علما بر آنند
 کہ حرم مدینہ و وجہ باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نہ باعتبار تحریم جنایت و وجوب جزا - و عن ابن عمر
 رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استطلع ان یموت بالمدنیۃ فلیت بہا - گفت آن
 حضرت کسیکہ میخواہد کہ بمیرد مدینہ پس گو کہ بمیرد و روی یعنی این قصد و نیت مبارک است باید کہ بفعل آرد از او انیت
 کند و روئے تا آنکہ بمیرد و روے - فانی اشفع لمن یموت بہا - پس ہر سنینکہ من شفاعت می کنم مرے را
 کہ بمیرد مدینہ و در بعضی نسخ اشفع بہ تشدید فانی نے مقبول الشفاعتہ گردانیدہ می شوم و حاء امیر المؤمنین عمر

علیہ وسلم قال۔ روایت سنت ازان حضرت کہ گفت۔ اللہم اجعل بالمدینہ شفقی ما جعلت بکلمۃ من البرکۃ خدا
بگردان در مدینہ دو چند ان ایچہ گردا میدہ در مکہ از برکت چنانچہ در فصل اول فرمود و مثله مؤخرین حدیث
و امثال آن دلالت دارند بر افضلیت مدینہ بر مکہ و این مسئلہ مختلف فیہ است میان علماء دلائل جانبین را
در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثمہ متفق علیہ۔ وعن رجل من آل الخطاب۔ و روایت است
از مروی از اولاد خطاب۔ عن النبی۔ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت آن حضرت۔ من زارنی شہدا کان
فی جوارہ یوم القیمۃ۔ کسیکہ زیارت کند مرا بہ قصد نہ بہ طفیل گارے دیگر باشد آن کس در ہم سایگی من و
پناہ من است روز قیامت از بعض عارفان می آرند کہ وسع حج کرد و زیارت نیامد گفت زیارت آن حضرت
را نمی خواہم کہ بہ تیغ و طفیل حج کنم و این غایت تشوق و تادب جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم است لیکن
صواب آن است کہ قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد و علماء وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود
آن است کہ مشوب بغرض دنیاوی و قصد سیر و تفرج نباشد بلیت رفت بر بومی سر زلف تو حقی بچمن بہ ورنہ کی
بوی نسیم سحری بود و غرض بہ و تحقیق در ہر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امتثال وی
صلی اللہ علیہ وسلم (رع) ہر دو جامی تست یا بد را لدجی۔ و من سکن المدینۃ و صبر علی بلائہا کنت لہ شہیداً و شفیعاً
یوم القیمۃ۔ و کسیکہ سکونت ورزد در مدینہ و صبر کند بر بلائی وی و شدت و سختی وی خصوصاً چنانکہ در زمان
آنحضرت بود و در بعضی روایات علی لا و اہلہا چنانکہ سابقاً گذشت با ششمین فرار اگر گواہ و شفاعت کنندہ روز
قیامت گفتہ اند شہادت بر طاعات و شفاعت در معاصی۔ و من مات فی احد الحرمین بعثہ اللہ من الامینین
یوم القیمۃ۔ و کسیکہ بمیرد در یکی از حرمین مکہ یا مدینہ بر انگیزد او را خدا تعالی از بی پایان از عذاب روز قیامت
و آبدہ است کہ مقبرہ مکہ و مدینہ را می نشانند در بہشت چہنیں بی سوال و حساب و مکابا۔ وعن ابن عمر
مروعا من حج فزار قبرے بعد موتی۔ کسیکہ حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت من۔ کان کن زارنی
نہ حیواتی۔ باشد ہم چون کسیکہ زیارت کرد و ملاقات نمود مرا و حیات من و یکی از نواید و نشان از زیارت
شریف آن است کہ زائر را از نصیب صحبت معنوی و ایچہ از لوازم و آثار آن است حاصل می گردد و این بنی بر
ثبوت حیات است مرآن حضرت۔ صلی اللہ علیہ وسلم حیات حقیقی دنیاوی و نجلاست شدہ کہ بجات معنوی
مشرت اند و این مسئلہ را بہ تفصیل ہر چہ تمامتر در جذب القلوب بیان کردہ ام و باللہ التوفیق۔ رواہما۔
روایت کرد این ہر دو حدیث را۔ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن یحیی بن سعید بن یحیی بن سعید
دو است یحیی بن سعید قطان از کبار ائمہ حدیث و ثقات ایشان و روایت می کند از مالک و شعبہ
و ثوری و جز ایشان و دیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت می کند از دے مالک و شعبہ

و ثوری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالساً وقبر یحفر بالمدینة - آنحضرت نشسته بود و گوری اکتدو
میشد در مدینه - قاطع رجل فی القبر - پس نظر کرد و فرود در قبر - فقال یس مضع المومن - پس گفت اگر در بنوا بگاه مومن
ست گور - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یسما قلت - بد حرفی بود که تو گفتی که نکویش گور
کردی بر اے مسلمان - قال الرجل انی لم ارد هذا - گفت آن مرد بد رستیکه من مرادند انتم باین سخن نکویش
موت برای مومن - انما اردت القتل فی سبیل الله - اراده نکردم مگر مرگ و تحسین کشته شدن در راه خدا که
اگر کس در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر بمیرد و در جای خود بمیرد - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن بزمینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بزمینه افضل و اکمل است
ما علی الارض بقعة احب الی ان یکون قبری بها من هنا - نیست بر روی زمین هیچ جایی که محبوبتر باشد نزد من که
باشد قبر من در اینجا از مدینه - ثلث مرات - سه بار گفت آنحضرت این سخن را این چنین تفسیر کرد و طلبی این حدیث
را و از اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در مدینه افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای
دیگر و این حدیث ابلغ و ادخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در مدینه و اما پوشیده نمائند که
ظاهر ترین تقدیر آن است که گفته می شد نیست قتل در راه خدا مانند موت بزمینه و لفظ حدیث احتمال این هم دارد
که گفته شود مراد آن است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مومن بزمینه مثل قتل فی
سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در جای
افضل است از موت در سایر بلاد و قبر در آن و باین تفسیر مفهوم می شود افضلیت موت بزمینه از موت در
سایر بلاد و لیکن باقی می ماند افضلیت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد - رواه مالک
مسلم - روایت کرده است این حدیث را مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید
النضاری است که تابعیت و امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت دارند یحیی بن سعید
بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از اکابر ایشان است چه در بی روایت از امام مالک و از هشام
بن عروه و یحیی بن سعید النضاری و شعبه و ثوری دارند و قد بر - و عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال عمر ابن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب
رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را - و هو یوادی العقیق - و حال آنکه آن حضرت در وادی العقیق بود که نام
وادی است از آنجایی که مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت آنجا میرفت و نماز
می گزارد - ليقول - میگفت آن حضرت - اتانی اللیلة آت من ربی - آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب
پروردگار من - فقال سل فی هذا الوادی المبارک - بگذر از نماز و رین وادی مبارک - و قتل عمره بن حبه

و بگو عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده می شود در جمیع افعال - و فی روایتی و قل عمره و حجه - مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعه شریفه که حکم عمره و حج دارد - رواه البخاری

خاتمه الطبع

بجس توفیق خدای برتر کتاب برکت خطاب جلد ثانی ترجمه فارسی مشکوٰۃ شریف مسمی به ائمه السموات که شامل است بر احادیث نبوی از کتاب الصوم تا کتاب الحج مترجمه فاضل جزیل عالم نبیل شیخ عبدالحق محدث دہلوی طاب ثراه حسب خواهش طالبان دین بار چهارم بصحبت تام و فکر غائر بمقام لکھنؤ در مطبع نامی منشی نول کشور سی - آئی - ای - بلاء پریل ۱۹۹۲ء مطابق ماه شوال المکرم ۱۴۱۱ هجری لباس پوش الطباع شد خدای تعالی مرغوب و لہامی اہل عالم کنا و بمنہ و کرمہ

بقیان - در حکم تہاکو و حق از ملا سیدین الدین -

عوارض منقووم مسائل فقہ نظم فارسی از ملا ناظم علی -

نام حق - مشہور و سی از شیخ شرف الدین بخاری -

ماکتہ مسائل - تنو مسائل از مولانا احمد عبدالرحمن -

شرح وقایہ فارسی - مع حاشیہ طبعی الا بحر از شاہ عبدالرحمن محدث دہلوی -

مسائل المتقین - رفوب علماء ولایت از مولوی اکرم یار خان -

فتاویٰ برہنہ - جامع الجواب فقہ از مفتی نصیر الدین -

قدیر عمری - ترجمہ مولانا ابوالقاسم حبیب الطبع -

شرح فارسی مختصر وقایہ - از عبدالرحمن جامی -

کفر فارسی - از مفتی نصیر الدین کرمانی مشہور مع فرسنگ -

الابیدنہ - از قاضی ثناء اللہ حمدیہ مع وصیت نامہ -

شرح مختصر وقایہ کور میری - از مولانا جلال الدین سر قندی -

رسالہ تجلیۃ الانسان - در حالت و حرمت جالوزان -

رسالہ قاضی قطب - ذکر ایمان و ارکان -

فقہ اردو

غایۃ الاوطار - ترجمہ اردو و مختار ترجمہ مولوی خرم علی و مولوی محمد حسن کامل چار جلدین -

راہ نجات - ضروری مسائل نماز و روزہ و غیرہ -

مفتاح الحجۃ - از مولوی کرامت علی جوہری -

حقیقۃ الصلوۃ - مع رسالہ بے نازان -

ترجمہ فتاویٰ عالمگیری - کامل ہر چار جلد مع مقدمہ جلد اول

ترجمہ مولانا عثمان الدین و ابوالقاسم جلد مع مقدمہ

ترجمہ مولانا امیر علی - یہ ترجمہ نہایت فصیح و بلیغ ہوا ہے -

کشف الحاجات - ترجمہ اردو و ابیدنہ از مولوی محمد نور الدین -

تفسیر بے لفظ فیضی - سے بسوا طبع الالعام - علم

کے سرکاتج لیجے جو کتاب خزانہ اکبری شہنشاہ اکبر

مین گوہر نایاب محقق تھی اپنے خزانہ کی منزلت کیجیے

بب صنعت ہر بالکل سبب لفظ اسپر عجیب بلاغت و

ملاست بھر متباد و خبر اور شرط و جزا کی اصطلاح

بہ لفظ - روایات کا ترجمہ سبب لفظ شہنشاہ ہند کا عزت

بنا واقعی بجا تھا اور فیضی مصنف کا غریب و بیسار ہی

یا حبیباً سنا تھا مطبع کی تمام کو ششش سے نہایت

میں نسخہ ملا جبکہ جو ہر رقم خوشنویس نے لکھا

بت عمدہ چھپا -

تفسیر الدین فی شرح الجلالین - تفسیر حلالین

کہ عم پر شرح مولانا تراب علی مرحوم -

النظم - خواص و تاثرات آیات و سورہ تراجم

آئی مولفہ قاضی ابوالحسن المصری -

تاریت - زبان عربی ترجمہ بطور اصل کے اسکے

نے فارسی ترجمہ موجود تھا اور اردو ترجمہ بصرف

نظم مطبع ہذا کی طرف سے اضافہ ہوا - تاکہ اردو خوان

میں اس سے مستفیض ہوں -

فقہ فارسی

ہدایہ - پیشانی پر اصل عربی اور تحت میں ترجمہ فارسی

مع شرح از ملا سے کلکتہ چودت سے سدا اول

دو جلد کامل -

شیخ سفر السادات - از مولانا عبدالرحمن دہلوی مروف -

نسخہ الچ - سے اب غایۃ الشعور از علامہ شاہ -

تذکرۃ الحجۃ - احکام حجہ از مولوی عبدالسلام -

ہزار مسئلہ شامل فقہت رسالہ (۱) ہزار مسئلہ (۲) مسائل فقہ
(۳) صدوی مسئلہ (۴) مناجات بدرگاہ باری تعالیٰ
(۵) حلیۃ شریف (۶) نور نامہ (۷) چہل مسائل مولفہ
مولوی عبداللہ بن عبدالسلام -
تشریح محمدی منظوم - مسائل فقہیہ از محمد خان قندھاری -
تبیین القائلین - مسائل دینیہ -
حیرت الفقہ - مسائل مشکوٰۃ از مولوی ابراہیم حسین بنگلوری -
جواب السائلین - بطور استفانہ -
کثر الدقائق - مسی بہجتہ العجم - اردو ترجمہ از مولوی محمد سلطان
چہل مسائل فقہ - از مولوی ابراہیم حسین بنگلوری -
اشرف المسائل - از مولوی اشرف علی خان -
رسالہ سمجھنے والے فقہین - از محمد عمر -

فقہ عصری

الحوالہ المکارم - شرح مختصر وقایہ از عبداللہ بن محمد معروف
برجندی - شرح مختصر وقایہ از مولانا عبدالعلی برجندی سہم شرح -
جامع الرموز - شرح مختصر وقایہ از ملا شمس محمد فتانی متداول -
فتح القدیر میں خط نسخین اور شرح خط استعین بین کل درجہ
از امام کمال الدین بن الہام نہایت مستند و با عظمت
شرح مشہور و معروف اور آخرین مکملہ زین الدین آفندی
شرح الیاس - شرح مختصر وقایہ - از شیخ محمود بن الیاس
علینی - یعنی بنیایہ شرح ہدایہ از قاضی القضاۃ بدر الدین
عینتابی معروف بزمینی نہایت معتبر کامل شرح چھ مجلدات ضخیم -
ہدایہ - حاشیہ جدید نہایت عمدہ و زائد و فوائد بخشی مولوی
محمد حسن سنبلہ مرحوم ہر چارہ مجلد کامل و دو مجلدات ہیں -
مجلد اول (۱) و دو لون جلدین اولین عبادات -

(مجلد دوم) دو لون جلدین آخرین معاملات -
در المثنیٰ شرح تنویر الابصار - مختصر منقح از علامہ علامہ
حصکفی معروف متداول ہر چارہ مجلدات کامل -
فتاویٰ عالمگیری - ہر چارہ جلد کامل در سہ جلد -
ہدایہ مع الکفایہ - از سید جلال کرلانی نہایت مستند
شرح مشہور معروف حامل المثنیٰ -
اسکے مجلدات اربعہ میں سے جلد اول و دوم تا کتاب النکاح
و جلد سوم و چارم تا آخر کتاب -
فتاویٰ قاضی خان مع سراجیہ - از امام قاضی حسن بن منصور
قاضی خان مستند معروف متداول و دو مجلد کامل -
شرح وقایہ - از امام صدر الشریعہ حلی قلم مع کامل حاشیہ
ذخیرۃ النقی ابن جنید چلی داخل درس لقطیع کلان -
شرح وقایہ خود - مع دائرہ ہندیہ متوسط قلم -
ذخیرۃ العقبہ - حاشیہ شرح وقایہ از یوسف بن جنید
چلی متداول معروف -
اشباہ والنظائر مع شرح حموی معروف مستند متداول
ملا علیہ - از میوے تا وصایا بہ بخشی جدید -
کثر الدقائق - بخشی متداول درسی کتاب -
ستخلص الحقائق - شرح کثر الدقائق مشہور متداول -
یعنی شرح کثر الدقائق - بخشی مستند معروف و متداول و مجلد
میں یعنی جلدین اولین عبادات میں و جلدین آخرین معاملات میں
مختصر وقایہ بخشی - از امام صدر الشریعہ درسی متداول -
عمدۃ البصائر - فی مسائل الرضاۃ از مولوی نواب علی مرحوم -
قدوری بخشی - از امام ابو الحسن درسی متداول -

This book must be returned to the
Library on or before

--	--	--	--